

مَنْشَا خَافَانِي

الَّذِي ابْنُ ابْنِ عَلِيٍّ



کتاب
فرزان

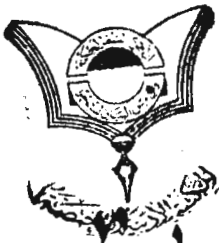
پیران دوران انقلاب خیابان اردیبهشت شماره ۲۲۴

منشآت خاقانی

از

افضل الدین بدیل بن علی خاقانی





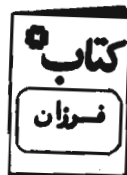
مَشَاخَفَانِي

اِنَّ

افضل الدين بن علي بن علي

تصحیح و تحشیہ

محمد روشن



منشآت خاقانی

تصحیح و تحشیة محمد روشن

چاپ اول: دانشگاه تهران. ۱۳۴۹

چاپ دوم: بهار ۱۳۶۲

چاپ: چاپخانه احمدی

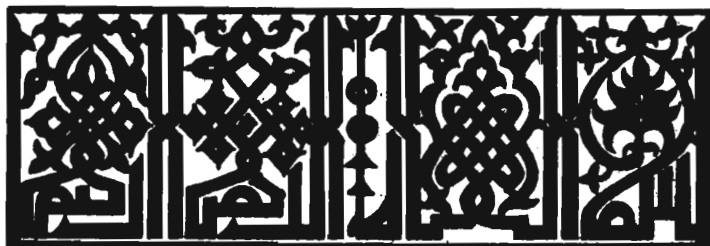
تیراژ ۳۳۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است

کتاب فرزانه. میدان انقلاب. خیابان اردیبهشت. شماره ۲۲۴

به

استاد مجتبی مینوی



بی گمان پرداختن به تصحیح و تحشیه «منشآت خاقانی» که با اهتمام بسیار و رنج و بر دباری فراوان همراه بود، از توفیقات بزرگ زندگی من بود؟ بویژه آنکه مرا در آن روزگار مجالی مفتنم دست داده بود که بیرون از نظارت مستقیم استاد علامه فقید مجتبی مینوی، از راهنمائیها و گره گشائیهای دوتن دیگر از نامدارترین بزرگان ادب فارسی: سید محمد فرزانه و بدیع الزمان فروزانفر که با دریغ و درد بسیار آنان نیز اینک در میان ما نیستند و به بخشایش ایزدی پیوسته اند، سود جویم، و بسیاری از دشواریهای دیریاب متن پیچیده و اعجاز آمیز خاقانی را، با دانش فراوان آن فرزانهان آسان سازم. و براستی که بسیار کم دیده ام طالب علمی را چنین فرصتی ارجمند دست داده و از آن برخوردار یافته باشد! یاد آن عزیزان جاودانه گرامی و خاک بر آنان خوش باد.

«منشآت خاقانی»، که چاپ نخستین آن در سلسله انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسید، با گرمی بسیار پذیرفته شد و بزودی نسخه های آن کمیاب گردید. با آنکه تجدید چاپ آن را از سالهای پیش خواستار بسیار بود، بر اثر پرداختن به کارهائی علمی که در فاصله این سالها توفیق چاپ و پخش آنها را یافتم، از این کامیابی محروم ماندم که دیگر بار بر سر کار گذشته شوم و کم و کاستیهای آن را بر رسم؛ و به چاپ دوباره آن بی تجدید نظر

تن در دهم. هم اینک نیز، هرچند مرا آن فرصت مورد آرزو دست نداده است و با تأییدات یزدانی درکار بزرگ و طاقت فرسای آراستن «ترجمه تاریخ کبیر طبری»، که بناروا به بلعمی منسوبش داشته‌اند، و البته اینگونه انتسابهای نادرست در تاریخ ادب فارسی اندک و بر اهل دانش پوشیده نیست، چون: «بخشهایی از جامع التواریخ» رشیدالدین فضل‌الله، «تنسوخ نامه ایلخانی» خواجه نصیرالدین طوسی و «عرایس الجواهر...» ابوالقاسم عبدالله کاشانی و «منسویهای محمد حسن خان اعتماد السلطنه»، و حتی در تاریخ ادب روزگار ما نیز نمونه‌های بسیار برمی‌توان شمرد؛^۱ هستم، به این بسنده کردم که با اصلاح بیش از صد فقره نادرستیهای آن، و درافزودن چند یادداشت ضروری، این متن ارجمند و فخیم را به دسترس خواستاران دانشمند و گرامی بگذارم، چه به دور از خردمندی می‌دانم به فرصتهای مأمول دل بندم و درانتظار آن بنشینم!

از منتقدان دانشمند و صاحب نظرانی که بانقد و بررسی خود در همان اوان با گفتارهایی سودمند در «راهنمای کتاب»، «بررسی کتاب»، کیهان، اطلاعات و... نارسائیهای کار مرا باز نمودند و نیز از سرمهرورزی حاصل کار مرا ستودند، امتنان فراوان دارم، خاصه برروان پاک استاد فرزانه فقید، محمد پروین گنابادی، درود می‌فرستم؛ و افزونی توفیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، استاد گرامی دانشگاه تهران را آرزو می‌کنم.

باری، بازپسین سخنم بمانند همیشه، سپاسگزاری از دانشوران و صاحبان فضل و فضیلت است که همواره کوششهای ناچیز مرا به دیده مهر و عنایت نگریسته‌اند و مرا بدین مایه از اهتمام و اخلاص دل گرم داشته‌اند.

والعاقبة للمتقين - محمد روشن

بهار ۱۳۶۲

❦- به گفتاری مبسوط درجائی دیگر از این انتسابهای نادرست سخن گفته‌ام و بویژه درباب معاصران استاد و مدارك شاهدان عدل را بوجهی تشكیک ناپذیر ضبط کرده‌ام.

فهرست مندرجات

الف - به	۱ - مقدمهٔ مصحح
ج	۲ - رمزها
بط - کا	۳ - فهرست نامه‌ها
۱-۳۴۶	۴ - متن
۳۴۷-۵۶۰	۵ - تعلیقات و حواشی
۵۶۱-۷۱۵	۶ - فهرست لغات و ترکیبات
۷۱۶-۷۱۷	۷ - فهرست آیات قرآنی
۷۱۸-۷۲۸	۸ - فهرست احادیث و جمله‌های عربی
۷۲۹	۹ - فهرست اشعار عربی
۷۳۰-۷۳۲	۱۰ - فهرست اشعار فارسی
۷۳۳-۷۴۷	۱۱ - فهرست نام کسان و سلسله‌ها و اقوام
۷۴۸-۷۵۲	۱۲ - فهرست نام جایها
۷۵۳-۷۵۹	۱۳ - فهرست نام کتابها
۷۶۱-۷۶۵	۱۴ - تکمله : نامه‌ای دیگر از خاقانی
۷۶۶-۷۷۸	۱۵ - فهرست مأخذ
۷۷۹-۷۹۶	۱۶ - استدراک

به نام خدا

« منشآت خاقانی » مجموعه‌ای از نامه‌های افضل‌الدین بدیل بن علی خاقانی، شاعر نامدار سده ششم هجری است. روی سخن خاقانی درین نامه‌ها با خویشاوندان و نزدیکان، صدور و بزرگان، و امیران و شهریاران روزگار خویش است؛ و در آن بسیار نکته‌ها آمده است که پرده از تاریکیهای اوضاع زمانه برمی‌گیرد. جوینده^۱ نکته یاب در باز شناختن محیط اجتماعی، آداب و رسوم و عقاید، و خصوصیات روحی مردم از آن بهره‌های یابد؛ و محقق باریک بین نیز راهی به گوشه‌های ناشناخته تاریخ ایران آن دوره می‌برد.

از ناشایستهای تاریخ ادب فارسی، ستمی است که برین شاعر چیره دست شروانی رفته است، و مجموعه^۲ « منشآت » وی که بی‌گمان از متون ارجمند زبان فارسی است، به ناروا زمانی چنین دراز در بونه^۳ فراموشی مانده است. البته راز این فراموشی را در خود خاقانی، و « طریق غریبی^۴ » که برگزیده بوده است باید جست.

آگاهی و احاطه‌ای که خاقانی بر معارف روزگار خود داشته است، وسعت تخیل، قدرت تجسم، و آن مایه چیرگی و تسلط در سخن، ذهن مضمون آفرین وی را چنان گرانبار می‌داشته است، که تن به متعارف ندهد، و در آوردن تعبیرات و ترکیبات، عاریت کسی نپذیرد؛ و جز به دیرباب، که در گنجینه^۵

۱ - هست طریق غریب اینکه من آورده‌ام

اهل سخن را سزد گفته من پیشوا.

خاطر فراوان فراهم داشته ، نیندیشد ؛ و در پرداخت کلام طرزی خاص خود برگزیند .

اشارهٔ صاحب « مرزبان نامه » ، سعدالدین وراوینی در مقدمهٔ الکتاب ، گواه درستی برین دعوی است ؛ و پیدا است که از همان روزگاران ، شیوهٔ نوشتن او را « از رسوم دیران » بیرون می دانسته اند^۱ .

خاقانی در نامه ای که به علاءالدین محمد مستوفی مروزی فرستاده است ، می نویسد :

« من که در طریق نثر این دستبرد توانم نمود ، اگر زحمت نظم در میان نیاوردم ، دانم که خاطر اشرف نییچد . » (ص ۳۳ متن) .

اشاره های فراوانی که خاقانی به برتری خود بر دیگر نویسندگان و شاعران دارد ، از وقوف وی به پایگاه بلندی که در شعر و نثر داشته است سرچشمه می گیرد . این اشارتها نه از خود ستایی اوست ، و نه از عقدهٔ حقارتی که خواسته اند بدان منسوبش دارند . اینک که دفتری از « منشآت » وی عرضه می گردد ، آسانتر می توان به داوری نشست .

آشنایی با « منشآت خاقانی » به سال ۳۶ - ۱۳۳۵ دست داد . در آن سالها ، به جستجوی نسخه ای از « جامع الستین للطائف البساتین^۲ » در کتابخانه

۱ - « و نوعی دیگر ، اگر چه از رسوم دیران بیرون است ، چون نقشات سحر کلام و مجاجات اقلام امیر خاقانی (که) خاقان اکبر بود بر خیل فصیحی اهل زمانه ، و در آن میدان که اوسه طفل بنان را بر نی پاره سوار کردی ، قصب السبق براعت از همه بربودی ، و گرد گام زرده کلکش او هام سابقان حلیهٔ دعوی بشکافتی . »

مرزبان نامه . نسخهٔ مورخ ۷۴۲ یونیورسیتته . ورق ۴ ب

۲ - این کتاب با عنوان « تفسیر سورة یوسف » در سلسله انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب به سال ۱۳۴۵ منتشر گردید .

مرکزی دانشگاه تهران، با فیلم « منشآت » - که از ره آوردهای گرامی استاد مجتبی مینوی است و به جای خود از آن یاد خواهم کرد - آشنا شدم. بحث و بررسی این اثر و سنجش آن با نسخه عکسی کتابخانه ملی پاریس که در کتابخانه ملی تهران مضبوط است، و مجله ارمنان - که نخستین بار از « نامه های خاقانی » سخن به میان آورده بود^۱ - در همان زمانها آغاز گردید.

چون گزارش کنگره مستشرقان در مسکو منتشر گردید، دانستم که احمد آتش، دانشمند فقید ترك، بر سر « منشآت » کاری کند. مکاتبات مکرر با وی، بی واسطه و با واسطه، برای کسب آگاهیهای بیشتری سود ماند. آن مرحوم در کنگره ایرانشناسان در تهران نیز به شهریور ۱۳۴۵، خطابه ای ایراد کرد؛ و نسخه تازه ای از « منشآت خاقانی » را معرفی نمود^۲.

فراهم آوردن نسخه تازه ضروری می نمود. از مکاتبات مکرر با کتابخانه سلیمانیه، در ترکیه، نتیجه ای نگرفتم. سرانجام، فیلم و عکس آن نسخه، به پامردی یکی از خویشاوندان، فراهم آمد^۳. با به دست آمدن نسخه تازه و بررسی آن، و امعان نظری که در خطابه مرحوم آتش کردم، دریافتم که در شمار نامه های این نسخه تازه و همچنین در مخاطبان آن، اشتباهاتی بروی رفته است. آن فقید، تعداد نامه های نسخه شهید علی پاشا را ۴۶ دانسته بود؛ و از شگفتی ها آنکه در شمار نامه های نسخه لالا اسماعیل نیز گرفتار غفلت شده بود. وی گمان می برد که نسخه لالا اسماعیل، ۹ نامه را که در نسخه شهید علی

۱ - مجله ارمنان. شماره ۱ سال ۱۰

۲ - دسترسی بدین نسخه را مرهون دوست فاضل آقای مظفر بختیارم.

۳ - آقای احمد اداره چی گیلانی که سپاسگزار ایشانم. امتنان از طبیب بزرگوار آقای دکتر بابایی، که رنج ترجمانی مرا با کتابخانه های ترکیه تحمل فرمود بر من فریضه است.

پاشا آمده است، فاقد است، ازین روی وضع نامه های مشترك هم براو ناشناخته مانده بود. با اینهمه جای دریغ است که مرگش نابهنگام در ربود و مجال آن نیافت تا حاصل کوششهای سالیان خود را منتشر سازد.

همزمان با این ایام آقای دکتر ضیاءالدین بجادی استاد دانشگاه تهران، «مجموعه نامه های خاقانی» را، که برحسب فهرست ایشان ۳۱ نامه بود، بر مبنای نسخه های لالا اسماعیل، مدرسه عالی سپهسالار، ملی پاریس و مجله ارمغان، منتشر کردند. ظاهراً در انتشار این اثر به ضرورتی شتاب رفته بود^۱.

کار دشوار تصحیح و بررسی متن را در طول این سالها همچنان ادامه می دادم، و به فرصتهای مغتنمی که دست می داد، در طرح و رفع مشکلات از دانش فراوان دو استاد عزیز از دست رفته، سید محمد فرزانه و بدیع الزمان فروزانفر بهره مند می شدم، تا آنکه بخت یآوری کرد و برکت برخورداری از راهنماییهای استاد بزرگوار مجتبی مینوی حاصل گردید. عنایت بی دریغ استاد علامه، اگر تابستانی گرم و طولانی را با حل دشواریهای فراوان متن بر من خوش و آسان گردانید، بارشرمندگی ام چندان گران شده که از عهده سپاس آن به آسانی بر نمی توانم آمد.

نسخه های مورد استفاده

۱ - نسخه کتابخانه لالا اسماعیل به شماره ۶۰۰ - عکس این

بخانه مرکزی دانشگاه فراهم آوردم، و آن نسخه ای قدیم و بے

بیه خط و نگارش آن پیدا است که تازه تر از سده هفتم نیست.

ت آن عصر را به تمام رعایت کرده است. بر صفحه عنوان آن،

^۱ همان اوقات به نقد و معرفی آن پرداختم. راهنمای کتاب. شماره ۷

یادداشت‌هایی با تاریخ ۸۲۱ و شوال ۸۷۷ آمده است. با آنکه یک دو آشفتنگی در آن راه یافته است، و به جای خود آن را باز نموده‌ام، معتبرترین و قدیمترین نسخه هاست، ازین روی اساس کار را بر آن نهادم. شمارنامه‌های این نسخه ۳۰، و نشان آن «لا» است.

۲- نسخه کتابخانه سلیمانیه در بخش شهید علی پاشا - چنانکه از خطابه مرحوم آتش در کنگره ایرانشناسان بری آید، این نسخه در مجموعه‌ای است به شماره ۲۷۹۶، که در آن قسمتی از دیوان تزاری قهستانی، اجازه نامه‌ای از محی‌الدین ابن عربی به الملک المظفر، منشآت خاقانی - از برگ ۶۹ تا ۱۵۶ - و منشآت خوارزمی آمده است. «این نسخه از نظر اسلوب خط و کاغذ متعلق به قرن نهم هجری (یازدهم میلادی) است و کهنه‌تر از آن نمی‌تواند بود». از این مجموعه، عکس و فیلم آن قسمت که منشآت خاقانی و خوارزمی را شامل است، در اختیار من است. این نسخه محتوی ۴۸ نامه است که ۲۰ نامه از آن میان با نسخه «لالا اسماعیل» مشترک است. این نسخه را با رمز «شا» باز نموده‌ام.

۳- نسخه مدرسه عالی سپهسالار - در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار مجموعه‌ای محتوی ۷ رساله به شماره ۶۰۰ موجود است که نخستین بخش آن از خاقانی است. پس از آن رسالاتی آمده است:

- ۱- رساله مختصری در معرفت تقویم از ورق ۲۹-۴۰
- ۲- رساله‌ای در علم حساب » » ۴۱-۶۹
- ۳- مقدمه و دو مقاله و خاتمه در حساب » » ۷۰-۹۷
- ۴- مختصری در علم حساب » » ۹۹-۱۳۱
- ۵- خلاصه الحساب از بهاء الدین محمد عاملی » » ۱۳۲-۱۵۳



صفحه عنوان نسخه لالا اسماعیل

[illegible][illegible]

ورقی از نسخہ لالا اسماعیل

[illegible]

زبان درق ۱۵۸

در بیان آوازه
در پیشگاه موقر ازین

تنها نخواست رفتن چه برآید ندس بنهارستی گداز خرد بدین یک دست و کفم تا
 چون از محنت طلب ملک وقت کنار جست و بین طرف افتاد آوازه شایع شنید که مرکب
 عالی خدیر معظم بلکه کبوتری است غنمی اعلی الله عنک لیسالک ما یمن به نیت سفر ندس حرکت خواهد
 فرمود آن سال الله سلا که رها، بانی و بین طالع و سحره آسمانی هم جان عزیت خدایند که با
 ابد الله امانی تدبر و فکر نشاید حرکت فرمودن بجه اگر سعادت دریافت آن ربانیت
 بی مسفت و شفقت مرخص و منیا و ملخص و مهتا دیدندی همانا که زایران کعبه علیا
 بوقت بقول الله بعد از آن وجهت روی نهادندی و سالهاست که مختصات سلطان را
 و محققان ملک آن روز و این سفر بودست و خاتون معطره شاه باقران عیال شاه ارمن که
 در بادیه شکرها نموده است و کعبها پاشیده اگر چه دست بود احسان و حسان در جنب
 انعام و اتفاق خدایند بلکه عظمی عظمی الله ندوها فطرت از ذره بلك قطره از دیا تواند بود
 شغوفه امثال که چند نوبت عزیت کرده است و از سلطان شام و ملای مصر و مصر و مصر
 الدین مدد عنایت در ریاضت و بفتح مقصود نرسیده و غرض کعبه و خدایند که از این نظر بد
 و تصدیع نمانست که مرکب علی عصمه الدینا و الدین را دام عالی اما منع تخیر باشد اما شفقت
 خادمی و دولت خواهی و معصی ایندیش در دوست داری فروغی گذارد و بین پرده بیرون
 میدهد تلخا مرفق بخیر عصمه الدین رفته الله و حصه با الطاف پیچید و بجای دیگر باز کند
 مع هذا خادم اسال هم نیت آن دارد که حرکت کند و دست علی بن ندوان نذر از کردن
 بهنکه چندی زینت کی کفایت بر می آید و بدین سبب و دیگر اسباب کی باز نمودن
 آن حضرت خدایند آن رانقر هم الله تعالی تصدیع باشد خادم دولت خواه از جلالت
 کعبه جهان داری و زیارت قبله شهر یاری حضرت شمل خدا بکن زمان و زمین بخیر و
 راستین ملک و حیم شفق مالک ملک المشرق جلال الدینا و الدین سلطان الاسلام و المؤمنین مع الله
 التامه عقدا الله بواکه بالقراب ابد الله هموم مانند است و بدین سبب خادم را از دست
 بر نمی خیزد که بخیر است و مستبوس ملک و حیم نقره الله تعالی تواند رسیدن بر حرم مبارک
 و نشویر زده تقصیر خود نیست اگر چه سربلای که می رسند مشاطه صدهست و بلبل

[illegible]

ورقی از نسخهٔ نسخیه - علی پاشا

受

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

مكتبة كتاب ختم الغرائب
بمكتبة الصدوق في القدر

غير ما اعتصم الخائب له كل ما يخرج تصور بالاعين مغرور الله وكما له
واسلام سلام الطب الاله على محمد المصطفى وآله
عنه تذكروا بيت بل تبرعوا عتلا عتلا الذين يحبون آلهم
در چهارستان آفرینش بخموس حجر کبیتی است در سلال
ادکان کشیده خون آسمان در دو وار چون آفتاب در صبح
چون باو شیفته دل گزین نیست تر چون آب در شل گل آفتاب
سلطنت هر روز از در و کفن های کوشش مقدور هر باد کوشش از
غیر و ترش زمان شربت رایت هر دوش اردو ال مقدر ز غمی
اگر در شای عبادت خردنی رو و محتقان اصفاف معذور دارند
گوید و روانه قلم نیست دوش بلب و جلایان بحسب طریمی
دیده از سطح و طوط عذوبت بقرص می کانت نفس سعادت
برینکشت عذوبت از نفس بر و طرف برکت بعضی زبان

قیامت معانی مسکیت آن
 اول اصحاب بیچاره
 با اول سید و اول
 علم و اول مردم
 با اول باب و اول زبان
 با اول سید و اول
 با اول سید و اول
 با اول سید و اول

کاتب این مجموعه، عبدالباری بن عطاءالله نوری نطنزی است، که آن را در فاصله سالهای ۱۰۳۴ و ۱۰۳۷ نوشته است. قسمت اول که از خاقانی است، با «مقدمه ختم الغرائب» که در حقیقت مقدمه تحفه العراقین است، آغاز می شود. پس از پایان این مقدمه در ورق ۴، نامه های خاقانی می آید که عنوان «تحفه الخواطر وزبدة الضمائر» به خود گرفته است. این نسخه ۱۲ نامه را شامل است، که ۸ نامه آن با نسخه اساس «لالا اسماعیل» و ۹ نامه با نسخه شهید علی پاشا مشترک است. یک نامه درین نسخه آمده است که منحصر است و در دیگر نسخه ها نشانی از آن نیست. این نسخه به عنایت دانشمند گرامی آقای ایرج افشار، به زمانی که چاپ متن در کار پایان آمدن بود، به دست من رسید و مایه امتنان گردید. پیش از آن با وجود تحمّل دو بار مخارج عکسبرداری، نسخه هایی دیگر در اختیار من نهاده شده بود. ملاک من در مقابله با نامه های این نسخه، چاپ آقای دکتر سجّادی بود. رمز این نسخه «س» است.

۴- نسخه کتابخانه ملی پاریس - در نسخه ای از دیوان خاقانی که عکس آن در کتابخانه ملی تهران موجود است و کتابت آن ظاهراً از سده نهم است، نامه هایی از خاقانی آمده است. این نسخه به اعتباری ۱۰ نامه دارد. نامه های آن همه کامل نیست و فقط با نسخه اساس ما «لالا اسماعیل» مشترک است. آقای دکتر سجّادی ۵ نامه از این نسخه را که کامل می دانسته اند در جلد ۱۱ فرهنگ ایران زمین به چاپ رسانیده اند. نشانه این نسخه «پا» است.

۵- ارمغان. شادروان وحید دستگردی در شماره های ۱ سال ۱۳۵۰ و ۲ سال ۱۳۵۶ و شماره ۸ سال ۱۳۶۶ مجله ارمغان ۴ نامه از خاقانی را، که نامه سال ۶ و ۱۶ آن مکرر است، منتشر ساخت. مأخذ آن مرحوم مجموعه ای بود که «گوهرستان» اش نام داده بود. از مشخصات آن چیزی دانسته نیست.

از ۳ نامه مجله ارمنان، ۲ نامه - نامه شماره ۱ سال ۵ و نامه شماره ۲ سال ۱۲ - با نسخه اساس، لالا اسماعیل مشترک است؛ و نامه دیگر که در سال ۶ و ۱۶ مندرج است، از اواسط با نامه شماره ۳۴ متن - که فقط در نسخه علی پاشا آمده است - اشتراک دارد. آغاز این نامه در نسخه های دیگرمانندی ندارد. رمز مجله ارمنان را با « ارم » مشخص داشته ام.

برای باز شناختن نامه های مشترک و وضع آن در هر یک از نسخه ها جدولی تدوین کردم که کار جوینده را آسان می کند.

متن حاضر بر مبنای ۵ نسخه ای که می شناختم، و شرح هر یک را بیان داشته ام، فراهم آمده است. برای فهم متن و رفع مشکلات بسیاری که در آن راه یافته بود، مرور به دیوان خاقانی ضرورت داشت. ناگزیر فهرستی از لغات و ترکیبات و مضامین آن فراهم ساختم و در تعلیقاتی که به پایان متن حاضر افزودم، وجوه مشترک دیوان را با منشآت باز نمودم، تا به فهم متن کمک رساند. فهرستی از لغات و ترکیبات و آیات و احادیث و اشعار متن تدوین کردم. اگر چه این کار پر رنج و جانکاه بود، امید است خواننده محقق را بکار آید.

باز شناساندن مخاطبان نامه ها و مناسبات خاقانی را با هر یک از آنها، و اشاراتی که درین باره ها در دیوان آمده است، از وظایف خود دانستم و با مراجعه به تواریخ آن عصر یادداشت های فراوان تدارک دیدم. گمان نمی بردم حجم کتاب چنان شود که اساسی ترین بخش آن بر زمین بماند. آرزوی کم این یادداشتها هر چه زودتر مجال انتشار بیابد^۱.

۱ - کوششهایی که آقای غفار کیندلی دانشمند آذربایجانی در تدوین شرح احوال خاقانی و مناسبات او با معاصرانش مبذول می دارد درخور یادآوری است.

در تصحیح متن ، اهتمام فراوان به کار داشتم . مشکلاتی که هنوز حل نشده مانده است ، اندک نیست . هر چند رنجوری فرزند و نقل و انتقالی که در این اوان دست داد ، آشفته‌گی‌های بسیار به بار آورد ، و جمعیت خاطر و یادداشتهای مرا یکسره گرفتار تفرق ساخت ، نارسائیهای خود را عذر دلبذیر نمی‌بینم .

اگر به یقین می‌دانستم برای ارائه متنی صحیح تر و منقح تر ، گذشت سالهایی دیگر از پس سیزده سالی که در کار فراهم آوردن آن صرف کرده‌ام سودمند خواهد بود ، در تعویق انتشار این اثر تردید روا نمی‌داشتم . بیم من همه از آن بود که با این کار خود را از آرا و نظرات صاحب‌نظرانی که بدان خواهند نگریست ، و کم و کاستیهایی که در آن راه یافته است باز خواهند نمود ، محروم کرده باشم .

چنانکه گذشت ، در تدوین متن حاضر از عنایتها و راهنمائیهای عزیزانی سود بردم که بی هدایت آنان حصول این دفتر را باور نداشتم . حقوقی که استاد بزرگوار علامه مجتبی مینوی بر این دفتر دارد ، بیش از آن است که به اشاره‌ای و سپاسی اکتفا رود . اگر بیم آنم نبود اشتباهاتی که بر قلم من رفته است ، به ساحت عزیزش منسوب گردد ، بی گمان این اثر از نام گرامی‌اش زیبای یافت .

ناسپاسی خواهد بود که از دو استاد فقید شادروان ، سید محمد فرزانه و بدیع الزمان فروزانفر بادی نزود . آن دو دانشمند را در حل مشکلات این متن اشاراتی بود که به جای خود از آن یاد شده است . روانشان از بخشایش ایزدی برخوردار باد .

از استاد محترم جناب آقای دکتر خطیبی ، که نخستین مشوق من بودند ، و دانشمند گرامی جناب آقای ایرج افشار ، که به پامردی و انگیزه

وی این اثر صورت طبع پذیرفت، سپاس فراوان دارم.
زحمات آقای ابوالقاسم دیانت که در مراقبت امور چاپی صمیمانه اهتمام
کرده‌اند، موجب امتنان است.

محمد روشن

۲۱ آذرماه ۱۳۴۹

وضع نامه‌ها در نسخه‌ها

نامۀ اول	لالا	شهید علی	سپه	پاریس	ارم
اول	: ۲ ال	ال ۹۹	ال ۱۴	+	—
» دوم	: ۵ »	۸۱ ۲	—	+	—
» سوم	: ۶ ۲	ال ۱۱۴	۲۴ ۲	+	—
» چهارم	: ۸ ال	—	—	—	—
» پنجم	: »	—	—	—	—
» ششم	: »	—	—	+	—
» هفتم	: ۸ ۲	ال ۱۲۶	۲۷ ۲	—	—
» هشتم	: ۹ ۲	—	۷ ۲	—	—
» نهم	: ۱۲ ال	ال ۱۵۱	۴ ۲	—	+
» دهم	: ۱۵ ۲	۱۴۱ ۲	۱۸ ۲	—	—
» یازدهم	: ۱۷ ال	۸۳ ۲	—	—	—
» دوازدهم	: ۱۸ ۲	۷۰ ال	—	—	—
» سیزدهم	: ۲۲ ال	—	—	—	—
» چهاردهم	: ۲۵ ۲	۱۳۶ ۲	—	—	—
» پانزدهم	: ۲۷ ال	۱۱۶ ۲	—	—	—
» شانزدهم	: ۲۹ ۲	ال ۱۰۶	—	—	—
» هفدهم	: ۳۳ ال	ال ۱۰۳	—	—	—
» هیجدهم	: ۳۴ ب	ال ۱۵۷	—	—	—
» نوزدهم	: ۳۶ ال	ال ۷۸	—	—	—
» بیستم	: ۳۸ ال	۸۴ ۲	—	—	—
» بیست و یکم	: ۳۹ ۲	۱۴۲ ۲	—	—	—
» بیست و دوم	: ۴۰ ۲	۷۶ ۲	—	—	—
» بیست و سوم	: ۴۲ ال	ال ۱۳۱	—	—	—
» بیست و چهارم	: ۴۷ ۲	—	ال ۸	—	—
» بیست و پنجم	: ۵۵ ال	۱۴۰ ۲	—	+	—
» بیست و ششم	: ۵۵ ۲	—	—	+	—
» بیست و هفتم	: ۵۶ ۲	—	—	+	—
» بیست و هشتم	: ۵۶ ۲	—	—	+	—

ارم	پاریس	سپه	شهید علی	لالا	
—	+	—	—	۵۷ ال	نامه بیست و نهم :
+	+	۲۰ :	۱۰۹ ال	۵۸ ال	» سی ام :
—	—	۹ :	۹۶ ال	—	» سی و یکم :
—	—	۲۲ :	۱۱۲ :	—	» سی و دوم :
—	—	۲۶ ال	۱۲۷ ال	—	» سی و سوم :
+	—	—	۹۱ :	—	» سی و چهارم :
—	—	—	۷۳ :	—	» سی و پنجم :
—	—	—	۷۹ ال	—	» سی و ششم :
—	—	—	۷۹ :	—	» سی و هفتم :
—	—	—	۷۹ :	—	» سی و هشتم :
—	—	—	۸۰ :	—	» سی و نهم :
—	—	—	۸۱ ال	—	» چهل :
—	—	—	۸۱ ال	—	» چهل و یکم :
—	—	—	۸۵ :	—	» چهل و دوم :
—	—	—	۸۶ :	—	» چهل و سوم :
—	—	—	۸۸ ال	—	» چهل و چهارم :
—	—	—	۹۳ :	—	» چهل و پنجم :
—	—	—	۱۱۰ :	—	» چهل و ششم :
—	—	—	۱۱۵ ال	—	» چهل و هفتم :
—	—	—	۱۱۹ ال	—	» چهل و هشتم :
—	—	—	۱۲۰ ال	—	» چهل و نهم :
—	—	—	۱۲۳ :	—	» پنجاهم :
—	—	—	۱۲۴ :	—	» پنجاه و یکم :
—	—	—	۱۲۷ :	—	» پنجاه و دوم :
—	—	—	۱۳۸ :	—	» پنجاه و سوم :
—	—	—	۱۳۸ :	—	» پنجاه و چهارم :
—	—	—	۱۴۳ ال	—	» پنجاه و پنجم :
—	—	—	۱۴۵ ال	—	» پنجاه و ششم :
—	—	—	۱۴۸ ال	—	» پنجاه و هفتم :
—	—	—	۱۵۳ ال	—	» پنجاه و هشتم :
—	—	۲۷ ال	—	—	» پنجاه و نهم :
+	—	—	—	—	» شصتم :

رمزها

لا	—	نسخه کتابخانه لالا اسماعیل افندی		
شا	—	سلیمانیه بخش شهید علی پاشا	»	»
س	—	مدرسه سپهسالار	»	»
پا	—	پاریس	»	»
ارم	—	مجله ارمغان	»	

فهرست نامه‌ها

- ۱- به ناصر الدین ابواسحق ابراهیم الباکونی ۱-۱۸
- ۲- « سیف الدین، شاه ارمن بکتمر ۱۹-۲۶
- ۳- « علاء الدین محمد بن احمد المستوفی المروزی ۲۷-۳۴
- ۴- « رشید الدین محمود الطیب ۳۵
- ۵- « اصیل الدین ابوجعفر السجزی ۳۶
- ۶- « شرف الدین الهروی ۳۷-۳۸
- ۷- « شمس الدین وحید العلماء بیلقانی ۳۹-۴۲
- ۸- « عین الدین زنجانی ۴۳-۵۰
- ۹- « خاقان اعظم جلال الدین ۵۱-۶۲
- ۱۰- « نجم الدین سپهسالار ۶۳-۶۸
- ۱۱- « سیف الدین سپهسالار ۶۹-۷۳
- ۱۲- « جلال الدوله سلطان النصاری ۷۴-۸۴
- ۱۳- « سیف الدین ۸۵-۹۲
- ۱۴- « عمدة الدین ۹۳-۹۸
- ۱۵- « شهاب الدین ۹۹-۱۰۵
- ۱۶- « شمس الدین ۱۰۶-۱۱۵
- ۱۷- « سراج الدین ۱۱۶-۱۲۱
- ۱۸- « عصمة الدین ۱۲۲-۱۲۸

- ۱۹- به ظهیر الدین ۱۲۹-۱۳۲
- ۲۰- « مبارز الدین سپاهسالار ۱۳۳-۱۳۷
- ۲۱- « شرف الدین ۱۳۸-۱۴۰
- ۲۲- « مهذب الدین ۱۴۱-۱۴۷
- ۲۳- « مظفر الدین اتابک ۱۴۸-۱۶۳
- ۲۴- « قطب الدین ۱۶۴-۱۸۲
- ۲۵- « رضی الدین ۱۸۳-۱۸۴
- ۲۶- « سدید الدین ۱۸۵-۱۸۶
- ۲۷- « موید الدین ۱۸۷-۱۸۸
- ۲۸- « نجم الدین ۱۸۹
- ۲۹- « شمس الدین؟ ۱۹۰-۱۹۱
- ۳۰- « زین الدین ، شکایه من اهل شروان ۱۹۳-۲۰۰
- ۳۱- « عز الدین؟ ۲۰۱-۲۱۳
- ۳۲- « شرف الدین ۲۱۴-۲۱۹
- ۳۳- « ظهیر الدین ۲۲۰-۲۲۲
- ۳۴- « خاقان اعظم جلال الدین ۲۲۳-۲۲۹
- ۳۵- « عز الدین ۲۳۰-۲۳۷
- ۳۶- « مبارز الدین سپاهسالار ۲۳۸-۲۳۹
- ۳۷- « موفق الدین ۲۴۰
- ۳۸- « موفق الدین ۲۴۱-۲۴۴
- ۳۹- « قطب الدین ۲۴۵-۲۴۷
- ۴۰- « قطب الدین ۲۴۸-۲۴۹

۲۵۰	۴۱- « شمس الدین
۲۵۱-۲۵۴	۴۲- « رکن الدین، جهان پهلوان
۲۵۵-۲۵۹	۴۳- « کافی الدین، ملک الشعرا
۲۶۰-۲۶۱	۴۴- « کافی الدین
۲۶۲-۲۶۸	۴۵- « خاقان اعظم جلال الدین
۲۶۹-۲۷۳	۴۶- « جمال الدین
۲۷۴-۲۷۷	۴۷- « مهذب الدین
۲۷۸-۲۸۰	۴۸- « مشید الدین
۲۸۱-۲۸۹	۴۹- « به هر دو داماد خود
۲۹۰-۲۹۲	۵۰- « فلان الدین
۲۹۳-۲۹۶	۵۱- « وحید الدین عثمان بن عمر
۲۹۷-۳۰۵	۵۲- « رشید الدین
۳۰۶-۳۰۷	۵۳- « شهاب الدین
۳۰۸-۳۱۲	۵۴- « شرف الدین و مشید الدین
۳۱۳-۳۱۸	۵۵- « خاقان اعظم جلال الدین
۳۱۹-۳۲۸	۵۶- « خاقان اعظم جلال الدین
۳۲۹-۳۳۶	۵۷- « خاقان اعظم جلال الدین
۳۳۷-۳۴۴	۵۸- « خاقان اعظم جلال الدین
۳۴۵-۳۴۶	۵۹- « عماد الدین
۷۶۱-۷۶۵	۶۰- « خاقان اعظم جلال الدین

متن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این نامه به حضرت امام مقتدی^۱، ناصرالدین، ظهیرالاسلام،
وارث معشر الانبیاء، فاروق الفرق، علامه المشرقیین،
۳ ینبوع الیقین، متبوع الصّدیقین، قطب الاوتاد، حافظ
اعلام الشریعة، ابواسحق ابراهیم الباکوی
قدس الله روحه^۲ نوشته^۳.

سجاده^۴ معلى منصب معالى ومجلس على خداوند^۵ صدر امام مطاع، حبر
قوام، بحر قوام^۶، مقتداى مطلق، حاق^۷ محقق^۸، ناسک^۹ سالک مهتدی،
صدیق متبتل، ناصرالدین ومنتصره^{۱۰}، ظهیرالاسلام و مظهره، حافظ اعلام
الشریعة، مالک رقاب الایمة، متبوع الصّدیقین، ینبوع الیقین، وارث معشر
۹ الانبیاء، مقتدا زمرة الاولیاء، امام الزّمان، امین الفرقان، فاروق الفرق، عدّة
الحواری الحقّ، سیّد انصار الله فی العالم^{۱۱}، اسوة^{۱۲} السّواد^{۱۳} الاعظم، مفتی
الخافقین، علامه المشرقیین، عنصر السّعادتیین، مستحقّ الخلافتین، اوّل المشایخ، ۱۲

۱ - پا / متقی ۲ - پا / + العزیز ۳ - شا / از د این نامه به ...
ندارد ۴ - لا / سر جاده ۵ - شا / ندارد ۶ - شا / از
« حبر قوام ... » ندارد ۷ - شا / از « حاق منق ... » ندارد
۸ - شا / مجاهد ۹ - لا / مبصره ۱۰ - لا / العالمین
۱۱ - شا و س / نصرة ۱۲ - لا / السّواة

الطود الشامخ، قطب الاوتاد، ابدالآباد کعبه وار مقتدای ناسکان حقیقت و مقصد^۱ سالکان طریقت باد. و ذات مقدس^۲ مجلس عالی^۳ به نسبت^۴ براهین^۵ براهیمی درست کردن در قلع اصنام شهوات و قلع اجرام شبهات سیاره^۶ هم^۷ و ثابت قدم.

بنده^۸ مخلص^۹ که از مرغان^{۱۰} آشیان ارادت^{۱۱} براهیمی یکی است، به^{۱۲} اول کشته^{۱۳} امتحان محبت، و به آخر زنده کرده^{۱۴} امکان قربت و بل کز^{۱۵} زمین مذلت به آسمان عزت^{۱۶} رسانیده^{۱۷} آن حضرت است، سجاده^{۱۸} معلی را که آسمان، زمین اوزید، آسمان^{۱۹} وار همه تن کمر شده^{۲۰}، به نیم دایره^{۲۱} لب^{۲۲} و نقطه^{۲۳} دل، چون پرگار به گاه نقطه نهادن، زمین می بوسد؛ و سلام و خدمت چندانکه در جگر آسمان نگنجد، و سده^{۲۴} زمین بر نتابد، علی التواتر می فرستد، و می گوید که: تا آسمان چون^{۲۵} دایه^{۲۶} خود^{۲۷} کامه^{۲۸} کبود^{۲۹} جامه نماید، که هر سحرگاه از صبح، گریبان دریده دارد و ماتمی نبوده، و هر شامگاه^{۳۰} از شفق، دامن خون آلود نماید و مصافی زرفته، و هر نیم شب^{۳۱} سیاه^{۳۲} صد هزار قطره شیر سپید بر جامه نماید، و پستان پدید نه، و پیکر زمین را چون کودک سیاه چرده در کنار دارد و معانقه نه، بساط آسمان^{۳۳}

۱ - شا / ندارد	۲ - لا / مقدسش	۳ - لا و پا / « مجلس عالی »
ندارد	۴ - س / به مشیت	۵ - لا / براهیم
۶ - پا / سیار		
۷ - س / اسم	۸ - شا / خادم	۹ - لا و پا و س / ندارد
۱۰ - شا / ندارد	۱۱ - لا / ندارد	۱۲ - لا / در
۱۳ - لا و پا / ندارد	۱۴ - لا و پا / +	به پرگار دهان و نقطه دل
۱۵ - لا و پا / از « به نیم دایره... »	ندارد	۱۶ - شا / چو
۱۷ - لا و پا / « خود کامه »	ندارد	۱۸ - س / شبانگاه
۱۹ - شا و س / ندارد		

- بسطت^۱ مجلسِ عالی از آرایش^۲ غبارِ زمین^۳ حوادثِ صافی و صهی^۴ باد.
- این خدمت به سوادِ حدقه بر بیاضِ چشم مرقوم می‌شود، بلکه به سوادِ دل بر بیاضِ جان، بلکه به سوادِ دیده^۵ بصیرت، بر بیاضِ چهره^۶ عقل، و به جبل-^۳ الوردی^۷ سحر بسته آمد، و به موم خاطر. که از شهد امانی باز مانده است، مهر کرده گشت. و اگر یمین و یسار را یسار قدرت بودی، یمین الله، که به سواد دوده^۸ شب بر بیاض صفحه^۹ روز نیشتمی^{۱۰}، و به زر^{۱۱} رشته آفتاب سحر بستمی، و به موم ستارگان که پیرامن^{۱۲} طشت شمع^{۱۳} ماه سیلان شمع را ماند^{۱۴}، مهر کردی، و هم به دست آفتاب دادی، تا به حریم معلی مجلس عالی رسانیدی. در آن ساعت که^{۱۵}
- این خدمت از لباب خلّت^{۱۶} بر^{۱۷} لب آبِ کر تحریری^{۱۸} افتاد، همه دل^{۱۹} خیال احباب^{۲۰} بود، و همه دیده خیل^{۲۱} (۲ الف) حباب، که از آب به وام^{۲۲} می گرفت، تا برفراق عزیزان ریخته آید. و خاطر پیچان لباب^{۲۳} وار بر لب آب در آفتاب شاخص البصر مانده، که کبوتر^{۲۴} این نامه آفتاب خواهد بود. و آه من در حلق^{۲۵}
- چون گره آب^{۲۶} حلقه می شد و می پیچید^{۲۷}. و مرکب آب چون آه من^{۲۸} راه پیش گرفته می رفت، و باز پس نمی دید. و درختک^{۲۹} انجیر متزلزل^{۳۰} ساق تر

۱ - س / بسیط	۲ - لا و س و پا / ندارد	۳ - س / ندارد
۴ - شا / مصححی	۵ - س / دیده	۶ - س / نوشتمی
۷ - س / «زر» ندارد	۸ - س / داسن	۹ - س / ندارد
۱۰ - س / مانند	۱۱ - لا / از «این خدمت به سواد...» ندارد	
۱۲ - لا و پا و س / + می رود	۱۳ - شا / بل	۱۴ - لا و پا / «می»
ندارد	۱۵ - شا / دیده	۱۶ - لا / حباب
۱۷ - لا و پا / + بر	۱۸ - لا و پا / کبوتران	۱۹ - لا و پا / از
۲۰ - لا / می چید	۲۱ - شا / + به	۲۲ - شا / درختکی. س / درختی
۲۳ - لا / مرارک		

از عمودِ صبحِ کاذب، بالای سرسایه می‌افکنند. می‌دانست که من بنده^۱، آدم^۲.
 آسا از بهشتِ موطن بیرون افتاده‌ام، و سنت^۳ چنان رفته است که از بهشت
 ۳ بیرون کرده را برگ^۴ انجیر پوشانند^۵. و شعاعِ آفتاب از میان اغصان^۶ و اوراق،
 دینارهای مطلّس سکه نانهاده می‌پاشید به جهت خرج راه. و حرکتِ باد
 بر جدولِ آب، خطهای مسطری می‌کشید. پنداشتی^۷ که^۸ اختیاراتِ سفر من یا
 ۶ تاریخِ مقاماتِ حوادث^۹ شروان خواهد نوشت^{۱۰}. دیده^{۱۱} من جدولِ جدول
 خونابه می‌ریخت، گریبان و آستین را مخطّط و مسطر می‌گردانید، و خود دعوتِ
 انسی ساخته داشتم که پیکرِ آفتاب، دف زرین می‌نمود. حباب بر سطحِ آب
 ۹ رقص می‌کرد. درخت انجیر پنجه‌گشاده، دست می‌کوفت. پشه^{۱۲} ضعیف^{۱۳} قوایم
 نای دردهان گرفته^{۱۴}، سماع می‌کرد. بل که آب چون اندامِ نازکان به مقابله^{۱۵}
 ثریا نگین نگین می‌نمود. حباب به ستیزه^{۱۶} فلک^{۱۷} گنبد گنبد^{۱۸} می‌شد. برگ^{۱۹}
 ۱۲ انجیر به صدای کف^{۲۰} خضیب، پنجه^{۲۱} سبز بر می‌گشاد. پشه^{۲۲} شناع به رغمِ سنان
 آفتاب زرین، سنان^{۲۳} زوین می‌زد. بل که آب از تری‌گره در گره و شکن در
 شکن می‌نمود. خار و خاشاک بر سر گرفته، در معرض^{۲۴} عرض می‌داشت.
 ۱۵ آزادان^{۲۵} را که بر بساطش رسیدندی، پای لغز^{۲۶} می‌دادی. آری، همه تران
 پیچ در پیچ باشند. گران سایگان را فرو برند، و سبک مایگان را بر آرند^{۲۷}. آب،

۱- شا و س / خادم	۲- لا / سبب	۳- س / پوشانند
۴- س / ندارد	۵- شا / پنداری	۶- لا / + آن
۷- شا و س / ندارد	۸- شا / نبشت	۹- پا و س / + دل
۱۰- لا / گرفت	۱۱- لا / گنبد گنبد	۱۲- شا / « زرین سنان »
ندارد	۱۳- لا / محبت	۱۴- لا / افراد ابراء. شا / آزادگان
۱۵- س / افزار	۱۶- شا / آورند	

مرکب شمس خلیع العذار، که به کمندش^۱ نتوان گرفت^۲، به عنان باز نتوان داشت، لگام بر سرش نتوان کرد^۳، سرِ ناصیه‌اش در لب^۴ دریا پیوسته، بُن پاشنه‌اش در بینی کوه بسته؛ مرکبی که هم^۵ در آخرِ خویش^۶ خسبد^۷؛ سم در^۸ زمین دوخته، جولان زند؛ از جنبش هوا برگستوان دارد؛ اگر بهرامِ چوین بی زینِ چوین بر او نشیند، هلاکش کند؛ خرمن^۹ خرمن کاه و توده توده گیاه بر پشت می‌برد، اما^{۱۰} نخورد. سیای ماه دارد. ماه، هر ماه دوروز در شکم، ماهی^{۱۱} پروار یاود^{۱۲}؛ او ماهی را در شکمِ خویش^{۱۳} پروراند. صفاء هوا نماید. چون هوا سباحگاهِ صفِ مرغان باشد. اما مرغ و ماهی بیارامد^{۱۴}، و او آرام نگیرد^{۱۵}. چون عیسی دعوی احیاء موتی کند؛ و چون اسقفان^{۱۶} در زنجیر باشد^{۱۷}. اما^{۱۸} از آن صد هزار سلسله که دارد، یکی^{۱۹} به دست نتوان گرفت. آبستنی نماید که گل خورد. از^{۲۰} گل خوردن سده در جگر دارد و سنگ در مثانه. لاجرم بر خود پیچد^{۲۱}. گاه رعشه^{۲۲} بر اندام دارد، گاه فواق در بر. درین حالت میغ از گوشه^{۲۳} هوا کم کم در می‌آمد، قبای ممزج آفتاب را زرمی برد^{۲۴}. مرغ از میان^{۲۵} آب صف صف بر می‌آمد^{۲۶}، صوفیانه چرخ می‌زد. خرقه^{۲۷} پر نیان آب را چاک

- ۱- شا / کمند ۲- س / از « به کمندش ... » ندارد
 ۳- لا / از « به عنان باز ... » ندارد ۴- لا / دهان
 ۵- س / همه شب ۶- س / خود ۷- لا و پا / دود
 ۸- لا / تا ۹- س / یابد ۱۰- س / خود
 ۱۱- س / بیارامند ۱۲- لا و پا / از « سیمای ماه دارد ... » ندارد
 ۱۳- س / اسقف ۱۴- شا / می‌باشد ۱۵- س / گاه فواق
 ۱۶- لا / آن ۱۷- شا / پیچد ۱۸- شا / ظ: لرزه
 ۱۹- شا و س / زره می‌زد ۲۰- شا و س / ندارد ۲۱- شا / « بر
 می‌آمد » ندارد

می کرد. باد از کنار نرم نرم در می تاخت، کسوته^۱ سندس درخت را دامن
بری گرفت؛ و مرا^۲ درین حالت^۳ از همه^۴ اجناس عهد^۵ مونس، هم صورت من
که^۶ آب، آینگی می کرد و نقش^۷ کژمژ^۸ مرا به من می نمود، و من بی خبر از غایت
حیرت که این منم؛ چنانکه طوطی در آینه نگرد^۹، و معلمش در پس آینه^{۱۰}
تلقین می کند؛ او خود را می بیند، پندارد که دیگری است. (۲ ب) و اگر داندی^{۱۱}
که اوست، هرگز^{۱۲} به تلقین «قل هو الله» یاد نتواند گرفت^{۱۳}. من سرِ قلم در
دهان گرفته، به صورت متحیرتری متحسرو به شکل متفکرتی متنکرت^{۱۴} نشسته،
سررا^{۱۵} در گلیم لایبالی^{۱۶} و لایوبه به^{۱۷} کشیده، چون بختیان زانو بند از دو
دست خویش ساخته، چون تازیان پای بند از دامن کرده، در نوادر^{۱۸} حکم آسمانی
و نواجم^{۱۹} امر ربّانی فرو رفته، که سبحان الله^{۲۰}، دی چه بود و امروز چیست؟
این همه عجایب تو امان از یک رحم زمان^{۲۱} به یک زمان چون می زاید^{۲۲}؟ هم
کاتبان یمین و یسار بر^{۲۳} گوشم مفرعه^{۲۴} تقریع فرو کوفتند که چند ازین سگالش و
نالش^{۲۵}؟ کوشش آدمیان و جوشش عالمیان به جهت پوشش و آب و نان است،
هرسه داری. اینک آفتاب از بالا چون^{۲۶} خوان حواریان عیسی قرص خواره^{۲۷}

۱ - شا / ندارد	۲ - لا و پا / «درین حالت» ندارد	۳ - لا / ندارد
۴ - شا / ندارد	۵ - س / «من که» ندارد	۶ - س / صورت
۷ - شا و س / ناتمام	۸ - پا / می نگرد	۹ - لا و پا / ندارد
۱۰ - شا / داند	۱۱ - لا و پا / ندارد	۱۲ - شا / نگیرد. س / نگرفتی
۱۳ - لا و پا / متنکر	۱۴ - شا / ندارد	۱۵ - شا / لایبالی
۱۶ - شا / «لایوبه به» ندارد	۱۷ - شا / نواجم	۱۸ - شا / نوادر
۱۹ - شا / ندارد	۲۰ - لا / زنان	۲۱ - لا / می زایدند
۲۲ - لا / در	۲۳ - شا و س / نالش و سگالش	۲۴ - لا / + خواره
رنگین از	۲۵ - لا / «قرص خواره» ندارد	

رنگین^۱ می‌نماید، و قراضه^۲ زعفران رنگ در دامن می‌باشد. آب کر^۳ اینک بی‌میانجی استقا و استسقا و ساقی و سقا زیر پابت فضا^۴ فیاضی^۵ می‌کند. درخت انجیر چون همت اهل مکارم، که عطا^۶ بیش از وعده رسانده^۷، میوه پیش از^۸ برگ بیرون^۹ آورده، به^{۱۰} برگ سبز، آدم و ارت حله در می‌پوشاند^{۱۱}. ناسپاسی مکن. چون سگان^{۱۲}، قدر^{۱۳} این نعمت سه‌گانه بشناس^{۱۴}. مبادا^{۱۵} که شکایت گرمای تموز^{۱۶} و راه سعدون کنی، که به اوج خرگاه سعدان رسیده‌ای. شهرستان^{۱۷} عجایب اسرار و^{۱۸} غرایب ابکار^{۱۹}، که سینه^{۲۰} تست، به دست غوغاء و ساوس^{۲۱} بازنده^{۲۲}، که نفس و ساوس انگیز سوختگان به آتش ماند، که یک تنه غوغا برآرد^{۲۳}. نه^{۲۴} حصار پیروز جی و سقف بنفسجی آسمان را، چون صور نخستین،^{۲۵} درهم خواهی شکستن^{۲۶}؟ نه^{۲۷} این دژ روین زنگار خور را چون اسفندیار به هفتخوان آه سحرگاهی^{۲۸} گشادن، که نسخه^{۲۹} روی به رقوم اشک، برگستوان زراننده^{۳۰} مکوکب پوشیده‌ای؟ رخنه^{۳۱} دهان را به جنبش آه^{۳۲}، ناولک^{۳۳} زهر آلود آتش پاش ساخته‌ای. ترا به غوغاء نیم شبی چه حاجت که تو حاضر نه‌ای. و غیرت ربانی به نیم روز، سلامتیان شروانیان^{۳۴} را بر آن می‌دارد که به^{۳۵}

۱- لا / ندارد	۲- لا و پا / « آب کر » ندارد	۳- لا / مقاصی
۴- لا / و	۵- شا / رسانیده	۶- شا و س / از پیش
۷- شا / برون	۸- لا / ندارد	۹- شا / در می‌پوشد
۱۰- شا / + حق شناسی	۱۱- شا / ندارد	۱۲- شا / بجای آور
۱۳- شا / نبادا	۱۴- س / + رنج	۱۵- لا / « و » ندارد
۱۶- س / افکار. لا / بانکار	۱۷- لا / وسواس	۱۸- لا / آمده.
س / مانده	۱۹- شا / آورد	۲۰- شا / + که
۲۱- س / شکست	۲۲- شا / + که	۲۳- شا / خواهی
۲۴- شا / شهنه	۲۵- س / ندارد	۲۶- شا / شروان
۲۷- لا و پا / ندارد		

سرایت سریت قضا و مؤنت معونت قدر^۱، نخل^۲ وار غوغا برمی آرند^۳، و تو
 امیر نخل^۴ وار ساکن نشسته ای. آنک^۵ عسکر عسکر سران^۶ گردن را چون نے
 ۳ عسکری سر بریده و سینه^۷ شکافته. تو شادروان می باش که شادروان^۸ شروان
 را به جاروب سطوت از خار^۹ و خاشاک بدعت حاشاکه چونان^{۱۰} رفته اند که نه
 خار ماند و نه خس. تو خرّم^{۱۱} دل می زی، که خرمن خرّم^{۱۲} دینان را به صرصر
 ۶ قهرچنان برانداخته اند^{۱۳} که نه کاه ماند و نه گرد. میوه^{۱۴} درخت^{۱۵} ملک از ظل^{۱۶}
 ظلمات ظلم باز رست، به آفتاب^{۱۷} عدل پخته گشت^{۱۸}. جوهر^{۱۹} آفتاب^{۲۰} دین از عقده^{۲۱}
 جوزهر ضلالت^{۲۲} بیرون آمد، و رافق^{۲۳} ممالک نور افگند. خاندان سامانیان
 ۹ سامان صواب پذیرفت. دودمان^{۲۴} بهرامیان بهره نصرت باز یافت^{۲۵}. سر شاگرد^{۲۶}
 غلامان عام، که شیطان کفر داشت، خاک^{۲۷} آلود گشت. تاج^{۲۸} استاد^{۲۹} سربان خاص،
 که سلطان دین داشت، به کنگره^{۳۰} آسمان رسید^{۳۱}. دست^{۳۲} بیداد به شمشیر^{۳۳} آینه^{۳۴}
 ۱۲ رنگ^{۳۵} شاه بریده گشت^{۳۶}. پای^{۳۷} فتنه درو حل^{۳۸} بد^{۳۹} عاقبتی تا کعب^{۴۰} گل^{۴۱} آلود
 ماند^{۴۲}. مملکت^{۴۳} مصر^{۴۴} آسا از خیل^{۴۵} فرعونیان بی فروعون خالی شد. حضرت،
 بیت المقدس^{۴۶} وار از سایه^{۴۷} بختنصریان بی بخت و نصر مجرّد ماند. کعبه، از پای
 ۱۵ پیل^{۴۸} ابرهه برست، هم به دست ابراهیم افتاد. بهشت، از ننگ^{۴۹} مار و دیو باز
 رست، به نفس آدم رسید^{۵۰}. مایده^{۵۱} جور و قاعده^{۵۲} زور لاش و لاشی گشت.

۱- لا و پا / از «سرایت...» ندارد ۲- شا / بر آن می آرند

۳- شا و س / شکم ۴- شا و س / ندارد ۵- شا / چنان

۶- شا و س / برانداختند ۷- شا / میوستان. س / میوه آستان

۸- لا و پا / از «به آفتاب عدل...» ندارد ۹- لا و پا / به نور

۱۰- لا / ضلال ۱۱- لا و پا / از «خاندان سامانیان...» ندارد

۱۲- س / رسانید ۱۳- س / آب ۱۴- لا / ماند

۱۵- لا / گشت ۱۶- لا و پا / از «مملکت مصر آسا...» ندارد

سایهٔ مکر و مایهٔ غدر کاست و کاسد شد^۱. کار دولت که از سکه گشته بود، عیار بلند نامی و نقش تمامی بازیافت. باغ مملکت کیان از باغیان یاغیان برآسود. منشور ظفر از طغراء طاعیان طاغوت برست. قالب مملکت، که علت نا قوای^۲ ۳ داشت، از دست زرافان ره نشین به دست طیبیان^۳ انصاف افتاد. زبان روزگار، سرخریطهٔ ثنا برگشاد، و جواهر تهنیت نثار کرد، بردست دریاوار و بازوی نهنگت کردار و شمشیر گوهر دار شیر مردان. آری^۴، صقع شروان رقعۀ^۵ ۶ شطرنجیان دولت است^۵، گوشهٔ آن رقعۀ بقعۀ قریاقی. تو چون^۶ رخ برگوشهٔ رقعۀ چه نشسته‌ای، (۳ الف) که فرزین کژرو از^۷ میان رقعۀ گم نبود. شاه ظلم را مکر مات الهی در عری مکر مات کرد. فرزین که در ابتدا پایگه^۸ پیدگی^۹ داشت، در انتهای^۹ مصاف ملک دستگه سروری یابد. پیدا باشد که دولت چند برتابد^{۱۰}. و آن پیادهٔ صدر که چشم داشت که به فرزینی رسد، به مویی از پای پیل بجست^{۱۱}. مسکین پیاده به اول راست روی می نماید که هنوز به سروری^{۱۲} ۱۲ نرسیده است، به دوخانه صید می کند، و اختصارش نمی افتد^{۱۳}. راست که بر هفت منزل بگذشت، چهارخانه غارت گاه^{۱۴} او خواهد شد، و تمنای هم عنانی شاه دارد. پندارد که به دولتی خواهد رسید^{۱۵}. نداند که چون نام فرزینی بر ۱۵ او افتاد^{۱۶}، حالی^{۱۷} نگونسارش^{۱۸} باید بودن. و باشد که به قرب^{۱۹} شاه نرسد، و

۱- لا / + به هر حال	۲- س / ناتوانی	۳- شا / ندارد
۴- لا و پا / از «کار دولت که از...» ندارد	۵- لا / از	
۶- لا / کچون	۷- شا / در	۸- پا / + زدی
۹- پا / اثنای		
۱۰- شا و س / از «فرزین که در...» ندارد	۱۱- لا و پا / از «و آن پیادهٔ صدر...» ندارد	۱۲- لا / به صدر بالا
۱۳- لا / می افتد		
۱۴- پا و س / عاریت گاه	۱۵- شا / رسیدن	۱۶- شا / افتد
۱۷- لا و پا / ندارد	۱۸- لا / نگونسارش	۱۹- لا / فرزینی

در میان راه راهش بزنند. بس نامبارك حملی^۱ وناعمود منزلی است. آری^۲، مزاج روزگار^۳ چنین است. با ابونصر کندی چه^۴ دست عمل نمود که با ابونصر کندی^۳ کندی و فروش بوده، همان نماید. با رئیس ابوالطیب باخرزی چه پای^۳ دام آورد که با خسیس ابوالخیث خرزی^۵ همان پیش آورد^۶. پیش آسیب صواعقِ حادثات چه بنگه موری و چه تخت هواپای سلیمانی. چه مفعص قطائی، چه قلّه قاف سیمرغی. چه کاسه^۷ سر امیر کاسانی^۷، چه کاشانه وزیر کاشانی^۸. چه سریر^۹ کیانی، چه سدید^{۱۰} کتانی. چه ایوان کسروی، چه صومعه پیرزن مدائنی. چه احیاء^{۱۱} صنّادید^{۱۲} هاشمی^{۱۳}، چه خرپشته مسکین داری^{۱۴}.

شعر

اما الزمان ففی تنبيه عظة لولا العتاق فی اخوان متسرب
 ۱۲ کارگیتی به نطع شطرنج ماند، که روزی چند مصاف کنند و چند لشکر بشکنند. نه جرحی را قصاصی دهند، نه خونریزی را دیت رسانند. و آخر الامر چون بازینند، همان ساز آشوب و نبرد برقرار باشد. طوبی لمن بصره
 ۱۵ الله بعبوب الدنيا، مضي هذا الفصل و انقضى هذا الباب فالآن نرجع الى^{۱۵}

۱- لا / عملی	۲- لا / بلی	۳- س / ندارد	۴- لا / ندارد
۵- س / باخرزی	۶- شا / از « با ابونصر کندی... » ندارد		
۷- شا / از « چه کاسه سر... » ندارد.	س / کاشانی	۸- شا / « چه کاسه »	
امیر کاسانی	۹- لا / سرین	۱۰- لا / سدید	۱۱- همه
نسغ / احیاء	۱۲- س و شا / سادات	۱۳- س / « در النائبات »	
قالها صده اللثام و صیقل الاحرار	۱۴- شا / « در العادئات فانها صده »		
اللثام و صیقل الاحرار	۱۵- شا / از « شعر... » ندارد		

المقصود^۱.

القصه^۲، اگر تا^۳ این غایت خدمتی اصداریفتاد و کشف الحال نرفت^۴، علت آن بود که دل معلول می دانست که برای مجلس عالی همه احوال^۵ زمان به زمان^۶ مجدّدات^۷ کشف^۸ است^۹، که بصیرت زاهره^{۱۰} مجلس عالی جام جهانمای^{۱۱} آن جهانی است، و آفتاب جهان^{۱۲} تاب این جهانی^{۱۳}. از دریچه^{۱۴} فکرت و روزن دل همه ذرات احوال و دقائق اشکال^{۱۵}، روشن و هویدا بیند^{۱۶}؛ و از رخنه^{۱۷} تقدیر^{۱۸} هیچ نادره ای بیرون نجهد، که برای عالی پوشیده ماند. پس بر^{۱۹} خاطر مقدّس، که طبیب عیسی صفت است، چه علت عرض دادمی^{۲۰}، که به اتمله^{۲۱} تجارب، محسّس روزگار گرفته است. می داند که چگونه نبض^{۲۲} ممتلی^{۲۳} دارد از مواد ظلم، و چه سوء المزاج بی انصافی دارد از نامعتمدی^{۲۴} اخلاف، و آب و هوای شروان به عفونت انفاس جافیان^{۲۵} جیفه^{۲۶} نهاد چگونه و باناک^{۲۷} شده است^{۲۸}. در آن وقت که خادم^{۲۹} را از خدمت خداوند^{۳۰} نقل افتاد به^{۳۱} بردع^{۳۲}، رسول پادشاه نصره الله به خادم^{۳۳} پیوست با تشریف و فرمان عالی^{۳۴}.

۱ - شا / ندارد	۲ - لا و پا / ندارد	۳ - لا و پا / + امروز بنده را
مباشرت خدمت میسر نشد	۴ - لا و پا / از « این غایت خدمتی ... » ندارد	
۵ - لا / زبان زمان	۶ - لا / مجدّد. پا و س / مجدّد	۷ - لا / گشت
۸ - لا / ندارد	۹ - شا / ندارد	۱۰ - پا / جهان نمای
۱۱ - لا / + است	۱۲ - شا و س / اسرار	۱۳ - شا / می بیند
۱۴ - لا / تدبیر	۱۵ - س / ندارد	۱۶ - شا / دادی
۱۷ - شا / نبضی	۱۸ - شا / نامتعذلی	۱۹ - لا / ناپاکان
۲۰ - لا / ناپاک	۲۱ - لا / ندارد	۲۲ - لا / بنده
۲۳ - شا / ندارد	۲۴ - شا / « به بردع » ندارد	۲۵ - لا / بنده
۲۶ - شا / از « با تشریف و ... » ندارد		

خادم^۱ خود به نفی استاد امام وحیدالدین رحمه الله علیه عود سوخته بود، اول از خاییدن^۲ روزگار دندان^۳ خای، و درمیان سوخته^۴ مصیبت دندان کن^۵؛ و به آخر^۳ طلب^۴ کردن پادشاه^۵ او را به جهت آنکه^۶ بدو دندان سپید کند^۷، یعنی که ازو ضحکه ای سازد^۸؛ که به عود سوخته دندان (۳ ب) سپید کردن، عادت ملوک است. مهتران و دوستان چنان گمان بردند که معاودت بنده^۹ به شروان، که دارالاحن و دیرالمحن^{۱۰} است، زیادت مراد و مرام و امل، مال و لام و اسب و ستام باشد. الحق^{۱۱} که اینجا رسید، آن زیادت، نقش زیاد شد؛ و از آن مراد^{۱۲}، مرد یافت، و از آن مرام، غرام؛ و از آن امل، الم^{۱۳}؛ و از آن لام، ملام؛ و از آن^{۱۴} اسب، آسیب؛ و از آن ستام، ستم. ای^{۱۵} سبحان الله، در آن وقت^{۱۶} که در^{۱۷} بیضه^{۱۸} شروان از ارباب ید بیضاء دانش^{۱۹} صد^{۲۰} عالم علامه، مبدع اجزاء صحر بودند^{۲۱} و من بنده^{۲۲} جمشید جام^{۲۳} معانی^{۲۴} بودم؛ و همه چون خاک، جرعه خوار^{۲۵}؛ خورشید^{۲۶} کان^{۲۷} معالی^{۲۸} بودم، و همه خاک بیز بازار^{۲۹} من^{۳۰}؛ مایده^{۳۱}.

۱ - لا / بنده	۲ - شا / خاییده	۳ - لا / « به آخر » ندارد
۴ - شا / + بزرگان	۵ - شا / « کردن پادشاه » ندارد	
۶ - شا / آن بود	۷ - شا / کنند	۸ - شا / از « یعنی که ازو... » ندارد
۹ - شا / خادم	۱۰ - لا / دارالاحن و دیرالمحن	۱۱ - لا و پا / از
« و سرام و امل... » ندارد. س / « الحق » ندارد	۱۲ - لا و س / از « که	
اینجا رسید... » ندارد	۱۳ - لا و پا / از « و از آن امل... » ندارد	
۱۴ - شا / ندارد	۱۵ - شا / ندارد	۱۶ - شا و س / دور
۱۷ - لا / ندارد	۱۸ - لا / اس	۱۹ - متن / صدر. تصحیح از
استاد فروزانفر	۲۰ - لا / بود	۲۱ - شا / خادم
۲۲ - شا / ندارد	۲۳ - شا / معالی	۲۴ - شا / جرعه خواره
۲۵ - شا / خورشید	۲۶ - لا و پا / معاند	۲۷ - لا / بازار

سالار مجلس حقایق^۱ بودم. و همه کاسه^۲ شوی مطبخ من. امروز که روزگار^۳ درگشت و بخت دانش برگشت^۴، بیدانجیر کوتاه^۵ عمر که ثمرتش^۶ به مگس سگ ماند، لاف باد انجیری می‌زند^۷. عاجز را با هزار^۸ معجز که هست^۹، جز روی در کشیدن چه روی دارد^{۱۰}، که قلم دولت^{۱۱} موی در سر داشت^{۱۲}. هرنقش که می‌نگاشتم^{۱۳} کژ می‌افتاد^{۱۴} و رنگ^{۱۵} صلاح نمی‌پذیرفت^{۱۶}. پادشاه نصره‌الله و ظفره^{۱۷} نیک‌رای بود و هست^{۱۸}، اما معطلان^{۱۹} که از زیور مردی^{۲۰} عاطلند، بد رایش^{۲۱} می‌گردانند^{۲۲}. آینه^{۲۳} بس روشن است^{۲۴}، به نفس^{۲۵} ظلمت آمیزش^{۲۶} تیره می‌گردانند^{۲۷}. آفتاب پاشنده و بخشنده است^{۲۸}، لکن^{۲۹} به میغ منعش^{۳۰} پوشیده می‌دارند^{۳۱}. غضنفر از رضا و اغضا باقی نمی‌گذارد^{۳۲}، اما^{۳۳} دم^{۳۴} و دام^{۳۵} دمنه بندها می‌سازد^{۳۶}. اخلاق پادشاه نافه^{۳۷} مشک

- ۱- شا / فکرت ۲- س / + دعوی شیر مردی می‌کند
۳- شا / خرگوش خنثی حایض دعوی شیرمردی می‌کند ۴- لا / بس
۵- لا / دعوی بادانجیری کند ۶- لا / چندین ۷- شا / خاطر
۸- شا / هیچ روی نبود ۹- لا / + را ۱۰- لا / است
۱۱- لا / می‌نگارد ۱۲- لا / می‌آید ۱۳- شا / بیرنگ. س / به
نیرنگ ۱۴- لا / نمی‌پذیرد. س / نمی‌پذیرفت ۱۵- شا / از
« نصره‌الله... » ندارد ۱۶- شا / ندارد ۱۷- شا / + معطل
۱۸- شا و س / توحید ۱۹- شا / بدرای ۲۰- شا / می‌گردانیدند
۲۱- شا / ندارد ۲۲- شا / بود ۲۳- لا / نظر
۲۴- شا / ظلمت آمیز ۲۵- لا / می‌کنند ۲۶- شا / بود
۲۷- شا / ندارد ۲۸- شا / منع ۲۹- شا / می‌داشتند
۳۰- شا / نمی‌گذاشت ۳۱- شا / ندارد ۳۲- لا / + کافر
۳۳- لا / « و دام » ندارد ۳۴- شا / می‌ساخت

اذفرست^۱، اما^۲ سرد^۳ کاری نامنصفان^۴ کافور وار نمی گذارد^۵ که رایحه المسک به دماغ نیازمندان رسد^۶. پیش از این، آن جماعت که نهار خواجگی درس داشتند، لاجرم دمار از سرشان برآمد. هر روز می گفتند^۷: فلان^۸ دشمن پادشاست^۹، امیر در بندش فرو داشته^{۱۰} است، که^{۱۱} ترکیب السموم نیک داند. زهار، ای پادشا^{۱۲}، به هلا هلا قبولش نکنی، که زهر هلاهل چشاند. بیش پیش نخوانیش^{۱۳}، که زهر بیش در طعام کند. با امیران^{۱۴} قران و پیران قرونش نشانی، که قرون- السنبیل^{۱۵} در شربت ریزد. ندانستند که بنده^{۱۶} زهر آلودست نه زهر آمیز. گزدم وار بی چشم بودند. گزدم قدر روشنی ماه چه داند؟ اگر چه^{۱۷} ماه به هر ماه دو روز مهمانش^{۱۸} باشد. حکایت گزدم و تن آن عالم معروف است.

القصه تا حدیث^{۱۹} مجادلی^{۲۰} و مجدلی می کردم^{۲۱}، لطف ربوبیت هم معونت فرو نمی گذاشت: «كَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» * .
و هم ازین سورت بدان^{۲۲} بدعهدان این آیت درس می کردم: «لَتَنِينَ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» ** . گفتار فایده نمی داشت. هر چه روز می آمد،

۱- شا / می بود	۲- لا / ندارد	۳- شا / ایشان
۴- شا / نمی گذاشت	۵- شا / رسیدی گفتند	۶- شا / از « پیش
ازین ...» ندارد	۷- شا / فلانی	۸- شا / پادشاهست
۹- شا / گماشته	۱۰- شا / « که » ندارد	۱۱- شا / « ای پادشا »
ندارد	۱۲- س / ندارد	۱۳- لا / امیر
سنبیل	۱۵- شا / خادم	۱۶- شا / + هر
ماه می. س / مهمان ماه	۱۸- شا / چندین	۱۹- شا / ندارد
۲۰- شا / می کردند	۲۱- لا / بر آن	۲۲- لا / از « ما انا ... »
ندارد		

چون روز بهاری ، سگالش آن کم کاستان را^۱ افزایش^۲ بود . در میان مهتری پادشا گوهر بود . میانه^۳ عقد گوهر بقراطیان ، و یگانه^۴ عهد دولت^۵ داودیان ، که انصاف او^۶ بقراط این علت و داود این آیین^۷ بود . امیر اسفهلار^۸ اجل^۹ عادل^{۱۰} سایش^{۱۱} ، عزالدوله^{۱۲} مخلص المسیح ، باقر قمار^{۱۳} ، که چون محمد باقر عالم خاکی را به قمار خاک زده است^{۱۴} ، من بنده^{۱۵} را از حسن حیت حمایت می کرد ، و هم پیش نمی رفت . که او نیز از بی درمانی در مانده تر از دیگران^{۱۶} بود . و آن ناجوانمردان تدبیر بر آن (۴ الف) شیوه^{۱۷} نهاده بودند که سیصد خانه^{۱۸} نامی را بغارتند ، و شصت تن گرامی را بکشند ، که طرف مهین^{۱۹} آن شصت^{۲۰} ، امیر اسد بن خلباشی بود ، که چون آفتاب در اسد ، صاحب سطوت و بسطت^{۲۱} است^{۲۲} ، و میانه^{۲۳} اولاد و حفده^{۲۴} مانک^{۲۵} ، که اوتاد حفظه^{۲۶} ملک اند ، و طرف کهن من خادم^{۲۷} و رذاله ای چند چون من^{۲۸} . مگر مسلمان سیرتی از آن^{۲۹} میان رازیرون داد . جمله امرای حومه^{۳۰} کردستان روی بر تافتند^{۳۱} ، و من بنده^{۳۲} چون قدح الراجب^{۳۳} در صحبت ایشان^{۳۴} به جانب اسحاقیان لا اسحق الله^{۳۵} ساکنه رفتند^{۳۶} . هم در آن روز

۱ - شا / در	۲ - شا / افزایش	۳ - شا / ندارد
۴ - شا / « انصاف او » ندارد	۵ - لا / دهر	۶ - شا / سپهسلار
۷ - شا / « اجل عادل » ندارد	۸ - شا / + عدل	۹ - شا / الدین
۱۰ - لا / قمان زاکانی نورالله ایامه بنورالهدی	۱۱ - لا / از « که	
چون محمد ... » ندارد	۱۲ - شا / خادم	۱۳ - شا / ما
۱۴ - لا / منصبه	۱۵ - شا / بهین	۱۶ - شا / شست
۱۷ - شا / بسطت و سطوت	۱۸ - شا / باد	۱۹ - لا / حدامیر ماند
۲۰ - لا / ندارد	۲۱ - لا / بنده	۲۲ - « چون من » ندارد
۲۳ - شا / ندارد	۲۴ - شا / بگریختند	۲۵ - شا / خادم
۲۶ - شا / ندارد	۲۷ - س / از « اسحاقیان ... » ندارد . شا / « لا اسحق الله	
ساکنه » ندارد	۲۸ - شا / + لا اسحق الله ساکنه که سعود جای می بود	

آن مهتران را به زرق و سمعه و مکر و خدعه^۱ بفریفتند^۲، باز جای بردند. و من بنده^۳ نرفتم^۴، و بجانب قرباقی آمدم^۵. و اندر^۶ آن جماعت همان سگالش کشتن شصت تن^۷ و غارتیدن سیصد خانه^۸ می کردند. و یک عدد فرو نمی نهادند. و در سیصد و شصت رگ ایشان نمی گشت که رفیع الدرجات در بیست و چهار ساعت^۹ سیصد و شصت درج^{۱۰} را به عجایب^{۱۱} آبتن^{۱۲} گردانیده است. که دولت ایشان به سیصد و شصت روز نخواهد کشید. که آذار^{۱۳} و نیسان امان و امانی باز یابوند. و چون پنج روز مسترقه در^{۱۴} آبان و آذر بدکامی و ناکامی^{۱۵} فرو شدند. چنانکه از ایشان^{۱۶} هیچ اثری^{۱۷} نماند. آری^{۱۸}. حساب ایشان از شین و سین بیرون نبود. لاجرم چون سین و شین^{۱۹}. خد و قد صورت ایشان^{۲۰} مخد و مقد شد. و شین شر و سین سر ایشان قضای سرایشان گشت. هر آلت احتیال که ساخته بودند، تارة او مرّة^{۲۱} همه ترت و مرت شد. دعای نیکان. که عصای موسی بود بر اهل عصیان^{۲۲}. حبال^{۲۳} کفر فرعونیان بے فروعون یک باره^{۲۴}

- ۱- لا / به مکر و خدعه و زرق و سمعه ۲- لا / ندارد
 ۳- شا / خادم ۴- لا و س / «نرفتم» ندارد ۵- لا و س / ندارد
 ۶- شا / ندارد ۷- س و شا / «کشتن شصت تن» ندارد
 ۸- شا و س / + و کشتن شصت تن ۹- شا / ساعات ۱۰- لا / دقیقه
 ۱۱- شا و س / «به عجایب» ندارد ۱۲- شا / + عجایب
 ۱۳- لا / آذر ۱۴- شا / + آخر ۱۵- لا / ناکامی و بدکامی
 ۱۶- شا / ندارد ۱۷- شا / + و نشانی ۱۸- لا / ازین
 ۱۹- لا / خداوندانشان ۲۰- لا / از «خد و قد...» ندارد
 ۲۱- لا / باره ابو مرت ۲۲- لا / طغیان. شا / + یکبار ه حبال کفر فرعونیان
 ۲۳- لا / خیال ۲۴- شا / از «حبال کفر...» ندارد

فرو برد^۱. **فَاِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ***. **مَشْتَى اَفَاكَ سَفَاكَ** و **جَوْقِ هَتَاكَ** **فَتَاكَ** در گرداب ادبار غرق شدند. فبطل ماكانوا يصنعون^۲. خان و مانك مانك^۳ مشتری خصلت از مکر زحل^۴ نیتان برست^۵. جسد اسد مریخ^۶ صولت از حسد زهره^۷ صفتان بجست^۸. عطار دِ سخن^۹ از حضیض وبال ایمن^{۱۰} شد. از احتراق و رجوع پرداخته گشت. بحمدالله اکنون به اوج استقامت نزدیک است، اگرچه از خانه^{۱۱} خویش دور^{۱۲} است. و هم درین روز از درگاه پادشاه ظفره الله تعالی مثالِ عالی و پیک^{۱۳} به طلب بنده رسیده بود. این همه زخرف-القول گفتیم. و این همه تطویل از شکایت یوم الفراق درازتر گشت. به جان مقدس خداوندی که کارش روان اکنون هزار بار از آن پریشان و درهم ترست که بود. به عهد این پس^{۱۴} رسیدگان، دور پیش^{۱۵} رفتگان^{۱۶} یاد می کنند، و بر فقدان گم^{۱۷} بودگان تاسف حاصل است. سوداء المهموم و هذیان المحموم به غایت رسید و دست بالا گرفت. و هر آینه طبع مقدس خداوندی را کلال و ملال افزوده باشد. ۱۲. اما بنده این عذر به کرات خواسته باشد، که چون این توسن نیستانی را که قلم می گویند، بر پشت انامل را سوار گرداند، طاقت عنان باز کشیدن نمی دارد. اگر دیرتر نویسد، ازین سبب است. زندگانی مجلس مقدس عالی خداوندی، ۱۵. صدوری امامی، مطاعی مقتدای، ناصر الدینی، ظهیر الاسلامی در اعلاء رایات^{۱۸}

۱- شا / ندارد ۲- لا / از «مشتی افاک سفاک...» ندارد

۳- لا / ندارد ۴- شا و س / بجست ۵- شا / برست

۶- س / جسد اسد ۷- شا / اسن ۸- شا / نزدیک

۹- لا / از «اگرچه از...» ندارد. س / + والسلام. شا / + حسبنا الله وحده ابدأ والصلوة علی النبی محمد وآله جدا. در نسخه های شا و س نامه در اینجا به پایان می رسد. ۱۰- پا / + را ۱۱- شا و س / از و هم درین...
ندارد

طریقت ، و املاء آیات حقیقت دراز و دیر یاز ، ما ذرّ شارق و درّ بارق
والله الموفق .

۳ اگر دانستمی که موکب مجد و کوکبه سعد مجلس اسمی صاحب^۱
صاحب قران ، (۴ ب) صدر صدر پرور ، خواجه خسرو نشان ، عادل
کشورستان ، صدر روزگار ، صاحب آموزگار ، علامه عادل ، سائیس بحروبر ،
۶ اوحد الدین ، رکن الاسلام و المسلمین ، غیاث الدولة الغراء ، ملاذ الملة الشفاء ،
عدّة الملوك ، مقتدی كافة الصدور ، سیّد الوزراء الراشدين ، مستند الکبرا^۲ فی
العالمین ، قوام الدولتین ، ذوالکفایتین ابدالله علوشانه و اباد شناته بغیظه و سیاسته ،
۹ حاضر است به دارالملک سعادت و بیت الشرف سیادت خدمتی به تازہ بنوشتمی ،
و خود را بریاد مقدّسش عرض کردم . اگر چه در طویلہ نادیدگان با
گم شدگان هم سلک بیگانگانم ، من خادم ، زبان را به ثنای بزرگوارش چون
۱۲ ابرنیشان ، سلاله جواهر کرده ام . آن صدر ، نام من خادم را بر آب نسیان
نقش کرده است . مگر چنین می باید . رای صایب صاحب عالی تر حبال دولتش
با طناب خیمه خضرا ابدالدّهر بسته باد .

۱۵ مجلس سائی امیر سپاهسالار اجل عادل ، منصف موحد ، مجاهد
موید ، شجاع الدین ، مجد الاسلام و المسلمین ، یمن الملوك ، كهف الممالك ،
تاج الامرا ، سیّد الکبرا ، قوام الحضرتین ، ذوالسعادتین بسط الله ظلّه علی كافة
۱۸ الرعايا به سلام محفوظ است . و نیازمندی به قرب زاهره در حدی است^۳ که
مجلس سائی را به خدمات ابرام ندادم ، هم نوعی از خدمت دانسته ام ایثار تخفیف
را . ربّ الارباب سازنده اسباب مرادش باد ، و جمله دوستان و کبرا و امثال .
۲۱ و الحمد لله ربّ العالمین^۴ .

۱- پا / ندارد ۲- پا / کبریا ۳- لا و س / احد درست

۴- پا / + والصلوة علی محمد وآله . شا و س / از « طریقت و املاء ... » ندارد

این نامه به حضرت ملک سعید شهید عادل، سیف الدنیا والدین،

ناصر الاسلام والمسلمین، ظهیر الملوک فی العالمین، اعدل

الخافقین، عمدة اعظم^۱ السلاطین، محیی المکارم،

۳

شاه ارمن بکتمر قدس الله روحه^۲ فرستاد^۳.

^۴زندگانی حریم مجد مکرم^۵ مجلس اسمی انور امیر اسپهسالار^۶ اجل

اعدل کبیر، مطاع سید سخی، سمیدع اریحی، زاهد^۷ مجاهد مرابط^۸. موفق مقسط^۹

مویّد، مکرم موقر، معظم مظفر، سیف الدنیا والدولة^{۱۰} والدین، ناصر الاسلام
والملة^{۱۱} والمسلمین، عدّة خلفاء المهتدين^{۱۲}، عمدة اعظم السلاطین، محیی المکارم فی

العالمین، ظهیر الملوک العادلین، ملک الامراء الصالحین، غرس السلطنة، ذخیر الخلافة،^{۱۳}

اعدل الخافقین، اکرم المشرقین، افتخار الآفاق، پهلوان العراق، مرزبان

آذربایجان^{۱۴}، نهمتن ایران، غیاث^{۱۵} الحاج والحرمین، ذوالسعادتین، در تازہ

داشتن ایّام دولت و برافراشتن اعلام نصرت، و بر آوردن نهال مکرم، و^{۱۶}

گستردن ظلال معدلت، سالیان ابد مدت باد. و ذات مقدّس که حاتم دین

است و نعمان اسلام، بکر آفرینش و با کوره ایّام، از مغافصه عین الکمال محفوظ،

۱- پا/ اهازم ۱ ۲- پا/ + العزیز ۳- شا / از این نامه به حضرت...»

ندارد ۴- شا / + بسم الله الرحمن الرحيم ۵- شا / و مکارم

۶- شا / سپه سلار ۷- شا / + مرابط ۸- شا / ندارد

۹- شا / « والدولة » ندارد ۱۰- لا / ندارد ۱۱- لا / المهذبین

۱۲- پا / آذربایجان ۱۳- لا / عیان

و به کمال ملاحظه^۱ عین الله ملحوظ^۲ . و بلند سران کلاه دار^۳ را به مکان اسمی
مباهات و افتخار، و سرآمدگان فضیلت و هنر را به ظل^۴ ظلیل التجا و استظهار.
۳ و ایزد عز اسم^۵ در کل^۶ حالات کافی مهمات و کافل مرادات ، بالنبی المختار
و آله الاخیار .

خادم سلام و خدمت از خلوص خلّت و خاطر اخلاص^۷ پرورد و سینه^۸
۶ صفا پیوند کما عهد بردوام می فرستد، و صحیفه^۹ معانی را به دیباچه محامد زاهره
می (ه الف) نگارد، و صفحات اوقات را به فهرست ثنای^{۱۰} فایح می طرازد، و به
جناب معظم و جوار مکرّم و مشافهه^{۱۱} اشرف و مفاکهه^{۱۲} الطف که^{۱۳} فاکهه^{۱۴} ارواح
۹ است، به غایت نیازمند و متعطش می باشد. و چون اخبار سلوت^{۱۵} رسان ادامها الله^{۱۶}
می رسد که موکب مجد مجلس اسمی را مجده الله^{۱۷} و اسماء^{۱۸} از اتساع جاه^{۱۹} و ارتفاع
پایگاه، و تجدد^{۲۰} مناصب^{۲۱} علیا و مراتب^{۲۲} شماء^{۲۳}، چه در افزائی^{۲۴} شکوه و ابتهت^{۲۵}
۱۲ حاصل آمده است، خادم از خرّی این اخبار به عوض دستار، سردری اندازد، و
جهت حفظ و کلاّت را فواتح^{۲۶} و قوارع^{۲۷} می پردازد، و دعای اخلاص آمیز صدق^{۲۸}
پیوند می آغازد، و از هم نفسان صفا، که جلساء الله اند، دعوات آسمان^{۲۹} پیمای
۱۵ عرش^{۳۰} فرسای درمی خواهد، تا به امداد^{۳۱} دعای مخلصان، که راکب ظهر اللیالی
است، قبول، قاید، و استجابت، ردیف آن . هجوم عین الکمال از کمال مناصب
مجلس اسمی مصروف و مدفوع گردد، ان شاء الله تعالی^{۳۲} . و بعد ما که ممالک^{۳۳}

- ۱ - شا / ملحوظ ۲ - لا / کله دار ۳ - شا / ثنایی
۴ - شا / از و فایح می طرازد... ندارد ۵ - شا / ادام الله ۶ - شا / مجد الله
۷ - شا / ندارد ۸ - شا / + امرا ۹ - شا / از « شما چه ... » ندارد
۱۰ - لا و پا / عهیب ۱۱ - شا / فاتح ۱۲ - شا / با مراد
۱۳ - لا / « تعالی » ندارد

عراق را عمرالله ارکانها وعمرسکّانها بر دست قاصدان او هام به صبح و شام
تهنیت می‌فرستاد ، به^۱ وصول کوکبه^۲ مجد مجلس اسمی که تعظیم^۳ فرای آن اقلیم
بودست ، و اکنون به عود^۴ همایون ، مسیرک محمود و عودک احمد^۵ ، خطه^۶
آذربایجان را حقهاالله^۷ بالعدل والاحسان هم تهنیت می‌کند ، که حضور جهان^۸ -
آرای مجلس اسمی نورالله^۹ واسماه^{۱۰} خطر افزای این خطه خواهد بود . لاریب
درین وقت که صدای بلند نای در تجویف هوا افتاد ، و آوازه^{۱۱} فرخ به اسماع^{۱۲}
باشندگان اطراف رسید ، که موبک مجد و کوکبه^{۱۳} عز^{۱۴} مجلس اسمی مجده الله
واسماه از اقلیم عراق عنان^{۱۵} گرای شدست و^{۱۶} معاودت فرمود ، و از پیش تخت
آسمان^{۱۷} سایه^{۱۸} عرش^{۱۹} پایه^{۲۰} خدایگان مطلق ، جهانبان به حق^{۲۱} کیخسرو^{۲۲} منظر^{۲۳}
زال^{۲۴} مخبر اسکندر^{۲۵} آیت خضر^{۲۶} درایت ، دارای ملک و ملت ، داور دین و
دولت ، ملک بخش^{۲۷} ممالک^{۲۸} ستان ، خلیفه^{۲۹} پناه سلطان^{۳۰} نشان ، مالک ملک -
العرب و العجم ، ملک^{۳۱} ملوک الملل والامم ، محیی الجود والبأس ، ملجاء آل^{۳۲}
سلجوق^{۳۳} و آل عباس^{۳۴} ، زبده دوران ، الفلک الاعظم ، اتابک نصرالله لواه و
نضر اولیاه ، به فرخ اختری سرسبز و خرم ، مکرّم و معظم خواهد رسیدن ، با صد
هزار جلال و اجلال^{۳۵} ، چون بحاب^{۳۶} فیاض و بحر مواج ، هم عنان^{۳۷} هیبت و^{۳۸}
هبت^{۳۹} ، و همرهان^{۴۰} صولت و صلت . چنانکه سعد اکبر از^{۴۱} ذروه^{۴۲} سرطان باز
رسد ، و خضر پیغمبر علیه السلام^{۴۳} از حد^{۴۴} چشمه حیوان ، و زال زر از موقف^{۴۵}

۱- لا / و	۲- لا / عهد	۳- لا وها / از مسیرک محمود ... ندارد
۴- لا / حقهاالله	۵- شا / نورالله	۶- شا / اسماء
۷- لا وها / ندارد	۸- لا وها / « شدست و » ندارد	۹- « به حق »
ندارد	۱۰- شا / خلیقت	۱۱- ها / ندارد
۱۲- لا / سلجوق		
۱۳- لا / اجلال و اجمال	۱۴- شا / ندارد	۱۵- ها / + سر .
شا / + هر	۱۶- شا / « علیه السلام » ندارد	

عنقا، و عنقا از پیشگاه سلیمان، و رستم دیو بندر مازندران گشای از پیش^۱ تخت
کیخسروی، و حجر بن وایل سرفراز^۲ یمن از حضرت مجد مصطفوی
۳ علیه السلام. بل که چنان افراشته قد می آید که ذات مصطفوی علیه السلام
از نشانه گاه قاب قوسین آمدست^۳. خادم را از ورود این بشارت در حال
انفاس شکر پیوند چرخ زنان به گریبان آسمان رسید، و اشک طرب رقص
۶ کنان به دامن^۴ زمین پیوست، و از غایت شادمانگی^۵ جای آن داشت که
بر انفصال روح بترسد. چه حقیقت است که از شواهد^۶ شادی نابیوسان،
چنانکه از صدمه غم ناگهان، بعیداً عن السّاحة السّامیه، انفصال روح تواند
۹ بود. علی الجمل^۷ والتفصیل، مشتاقان خدمت را اغلب ظن چنان بود که
موكب اسمی اسماء الله بدین جانب گذر (ه ب) فرماید. هر یک را شاخص-
البصر فرو مانده تا کوکبه مجد از کدام طرف روی نماید. و خادم نیز اگر چه
۱۲ سفری در پیش داشت، جهت زیارت اصفیا را هم منتظر بود، تا^۸ به موافقت
دیگر دوستان^۹ دولت متعهم الله ببقاء المجلس الاسمی روح پاک را به عرض
جسد آلوده^{۱۰} به استقبال کوکبه مجد مجلس اسمی فرستد، و سعادت اجتماع
۱۵ دریابد^{۱۱}. و به غبار معنیر از موكب اسمی اسماء الله اکتحال کند. در^{۱۲} وقت
خبر دادند که کوکبه مجد مجلس اسمی به سه فرسنگی از چهار حدود تبریز عنان
بگردانید. و آفتاب وار به شرفه بیت الشرف، محروسه معظمه عظمها الله و
۱۸ شرفها ببقاء مالکها پیوست و اقامت فرمود. خادم خواست که تهنیت نامه

۱- شا / ندارد	۲- شا / سرفراز	۳- شا / « علیه السلام » ندارد
۴- شا / افراشته قدر	۵- شا / ندارد	۶- شا / + الله الحمد علی
هذه البشر حمدا کثیرا	۷- شا / دامان	۸- شا / شادمانی
۹- لا / سها و	۱۰- شا / علی الجملة	۱۱- شا / کی
۱۲- شا / آرد	۱۳- دریاد	۱۴- شا / درین

نویسد^۱، و روین^۲ دژ میمون را به معاودت اسفندیار عهد. و قلعه البرز مبارک را به حضور فریدون روزگار^۳، و فلک^۴ چهارم را به صعود مسیح مکارم، و بهشت هشتم را به مکان ادريس معانی تهیت کند، و خاطر منور^۵ مجلس اسمی را^۶ روحه الله و اسماء با یاد دهد، که وقت وداع همایون بر زبان خادم فال سعادت پیوند چگونه گذشت.

بیت^۷

۶

زد دفتر فال امیدم چنان آمد که من گفتم^۸

ز قرعه نقش پندارم چنان آمد که من خواهم

- ۹ انتهاز فرصتی می کرد که خدمتی نویسد. چه سوابق دوستداری^{۱۰} را به لواحق خدمتگاری مشفوع کردنی بود، و شعار اتحاد را به دثار و داد مقرون گردانیدنی؛ و دقیقه صفا پروری^{۱۱} را به ثانیه^{۱۲} ثنا گستری رسانیدنی؛ و بطانه آشنایی را^{۱۳} به ظاهره دل^{۱۴} نمایی آراستنی؛ چنانکه سنت مخلصان خدمت تواند^{۱۵} بود. چون اختیار کرد که به خدمتی پیش^{۱۶} دستی کند، همی ناگهان ازدحام مشاغل و اقتحام شواغل در راه آمد. و در وقت از دارالضرب^{۱۷} شروان حیاهای الله و احیایا ببقاء سلطانها، موكب عالی خدر معظم و ستر مكرم، ملکه ایرانیان^{۱۸}،^{۱۹} مخدمه سامانیان، معصومه ساسانیان^{۲۰}، زبده^{۲۱} کیان، زبیده^{۲۲} برمکیان^{۲۳}،

۱- شا/ بنویسد	۲- لا/ ندارد	۳- لا/ ندارد	۴- رك ديوان
خاقانی. چاپ آقای دکتر سجادی. ص ۶۳۶		۵- ديوان / من جستم	
۶- شا / دوستداران	۷- لا / + به	۸- لا / « را به ثانیه » ندارد	
۹- پا / ندارد	۱۰- شا / دارالاقبال	۱۱- شا / ایران	
۱۲- شا / « معصومه ساسانیان » ندارد		۱۳- شا و پا / زبیده	
۱۴- شا و پا / زبده	۱۵- لا / كان؟		

عصمة الدّنيا و الدّین ، صفوة الاسلام و المسلمین ، ابنة الملك الشهيد افریدون
 رحمه الله و مدّ ظلّالها بدين طرف پیوست، و سایه همایون بر همگنان گسترده. و سفرا
 ۳ و رسل از بارگاهِ معظمِ خاقانِ اعظم ، ملک^۱ رحیم مشفق ، مالک ملک
 المشرق ، جلال الدّنيا و الدّین ، ملک الاسلام و المسلمین ، ملک الرحمة فی الدّنيا ،
 المظفر من السماء نصره الله و اظفره^۲ ، و از درگاه معّلاى شهریار جهان ، ملک
 ۶ ملوک الزمان ، مفخر بقراطیان ، افسر داودیان ، اغسطس اعلم ، هرقل اعظم ،
 بطلمیوس عدل ، فیلقوس اکمل ، جلال الدّولة الغرّاء ، سلطان النصاری ، حسام
 المسيح و برهانه ، امین الانجیل و معاونه هداه الله و ارشده لمصالح^۳ الدّین و الدّنيا^۴
 ۹ به خادم آمدند با فراوان نوازش و تشریف خادم پروری ، چنانکه در آینه
 ضمیر ، مثل آن صورت نبستی ، و در خریطه خاطر جنس آن جای گیر نیامدی .
 خادم از مکاترت آن^۵ اقبال دهشت افزای در اضطراب افتاد . قرب یک ماه
 ۱۲ به مراعات آن^۶ طایفه مشغول بود تا به لطف الحیل ایشان را گسیل کرد ، و
 عذر نارفتن را تمهید درخواست . چه تبریز با قرب الجواهر^۷ مجلس اسمی ، که
 کعبه فضایل و قبله فواضل است ، خادم را هزار بار از شروان شریقت^۸ (۶ الف)
 ۱۵ می نماید . و خواست که عنان قلم ارسال کند ، و بعضی از صدق مصافات و صفای
 موالات که در ضمیر است ، به املای دل و ترجمانی زبان بنویسد و شرح دهد . خبر
 دادند که عرض اشرف مجلس اسمی را ، که روح مشخص است ، مبارک
 ۱۸ عارضه ای طاری شده است . خادم را در ساعت آتش و سواس از نهان خانه^۹
 سینه^{۱۰} به بام دماغ زفانه^{۱۱} زد . اعصاب مادّت رسان از کار بازماندند^{۱۲} ، و

۱- لا / ندارد	۲- لا / ظفره	۳- شا / مصالح	۴- لا / الدّنيا
والدین	۵- لا / آن	۶- شا / این	۷- لا / این
۸- شا / قرب الجواهر	۹- شا / دل	۱۰- لا / زبانه	
۱۱- شا / باز ماند			

اناملِ قلمِ گَیرِ قوتِ قلمِ گرفتنِ نداشت . والشفیق^۱ یسوء الظن^۲ مولع^۳ . تا^۴
 در وقتِ چون دولتِ بی‌بها^۵ ، مفاوضه^۶ روح^۷ بخشِ راحتِ رسان از دواتِ
 خانه^۸ مجلسِ اسمی اسماء الله تعالی به خادم رسید ، وآوازه^۹ بشری^{۱۰} رسان شایع^{۱۱}
 گشت^{۱۲} که عارضه^{۱۳} سریع النفوذ به یمن عوافی وشفای وافی مبدل گشت ، والحمدلله
 علی ذلک شکرا . خادم صدقات دادن از راس مال عمر برخوشتن فریضه
 گردانید ، وروزه^{۱۴} سالیان نذر کرد ، وباروزگار صلح آغازید . چه سلامتِ عرض^{۱۵}
 مقدس و عافیت نفسِ انفس مجلسِ اسمی نورالله ایامه عذر خواه غلیر
 روزگارست^{۱۶} . اگر چه اطناب خدمت به غایة الغایات رسید ، توقع است^{۱۷} که
 صدرِ کافی ، عالم بارع ، اروع اکفی ، ربیب الدین ، کافی الاسلام ، یمین الدولة^{۱۸} .
 لسان الملوک و السلاطین ، فخر الصدور المکرمین ، سید کفایة الدوران ، باقعة^{۱۹}
 الزمان دامت ایامه مشرقة مشرقة ، بعد از قبول تحیت و آفرین وافر و ثناء وافی ،
 عذر کهنتر را وقت ادای ایراد این خدمتِ مطول از حضرتِ شریف^{۲۰} مجلس^{۲۱}
 اسمی انور لازال منورا تمهید درخواهد ، ان شاء الله تعالی .

سعادتی که ثمره^{۲۲} نهال آن ابدالذهر و بحیث اللیالی بردوحه^{۲۳} بلند نامی به

مکارم و معالی دیدار آید^{۲۴} ، نثار^{۲۵} و ایثار روزگار منور^{۲۶} مجلسِ اسمی ، امیر اسپهسالار^{۲۷}
 اجل^{۲۸} اعدل کبیر مطاع : سیف الدولة والدین ، ناصر الاسلام و المسلمین ، ملک
 الامراء العادلین ، عده الخلفاء المهتدین^{۲۹} ، عمدة اعظم السلاطین ، غیاث^{۳۰}

۱ - شا / ندارد	۲ - شا / + ماند	۳ - شا / ندارد
۴ - لا / بی نهایت	۵ - شا / دولت خانه	۶ - شا / گشته
۷ - شا / ایام است و السلام	۸ - لا / + و السلام	۹ - لا / نافقه
۱۰ - شا / شریفه	۱۱ - لا / ندارد	۱۲ - لا / و ما ؟
۱۳ - لا / ندارد	۱۴ - شا / سپهسالار	۱۵ - لا / المهدیین
۱۶ - لا / عیان		

الحجيج والحرمين ذوالسعادتين باد. وحوادث آسمانی ونوايب^۱ زمانی از روزگار
انور مدفوع و مصروف^۲، وحسبنا الله وحده ابدا، والصلوة على النبي^۳ محمد
۳ وآله اجمعين^۴.

۳ - پا / ندارد

۱ - لا / لوارب ۲ - + بمعمد و عترته

۴ - پا / ندارد . شا / جدا

این نامه به دربند نوشته بود

به رئیس اجل^۱ اخص مویّد کافی محقق علاء الدّین، مجدّد الاسلام،

کامل الزمان، عین الفضلاء، صدر الشریعة، شمس الاکابر،
محمد بن احمد المستوفی المروزی رحمه الله^۲.

المستمسک بعروة فضایله والغریق فی بحار فواضله^۳

حمد الله تعالى مفتتح الکلام والعجز^۴ عن کنه^۵ وصفه^۶ غاية الاوهام،
والصلوة علی^۷ الهادی الی دار السلام محمد المصطفی^۸ وآله البررة^۹ واصحابه
الکرام^{۱۰}.

اما بعد این تحیت^{۱۱} که قاعده^{۱۲} صلة الرحم است و داد را، و سبب
حبل المتین اتحاد را^{۱۳}، نموده ای است از سرانشراح صدر^{۱۴} و اربتیاح خاطر،
و نتیجه ای است^{۱۵} بعد از نفثة المصدور از داهیه^{۱۶} دهر داهر، و خلاصه ای است^{۱۷}
از صفای انفاس و شمول استیناس. بعد از تواتر صعودا به فقدان سعدها الحق^{۱۸} ۱۲

۱- پا / رحمة الله علیه رحمة واسعة ۲- شا / از « این نامه به ... » ندارد

۳- لا / القصور. س / عجز ۴- شا / ندارد ۵- شا / معرفته

۶- لا / + محمد ۷- لا / « محمد المصطفی » ندارد ۸- شا / « البررة »

ندارد ۹- پا / + السلام ۱۰- شا وس / + صادر است از سر حظایر

شهدا و سرقد اصفیا الحق ۱۱- شا وس / از « که قاعده ... » ندارد

۱۲- لا / ندارد ۱۳- لا / « نتیجه ای است » ندارد ۱۴- شا / از

« بعد از نفثة ... » ندارد ۱۵- شا / « الحق » ندارد

مورد نفس صافی است^۱ چون صبح سالکان ، و وارد انس^۲ طیب است^۳
 چون^۴ صبح^۵ عاشقان . (۶ ب) طلایع یمن از یمنِ سانج ، قوافلِ یسر از یسار
 ۳ بارح^۶ . غنچه^۷ امانی ، منفق ؛ صبحِ آمال ، منفلق . طارقِ سعادت ، مرحباگوی .
 داعیِ بخت ، صبحِ حک الله خوان . خاطبِ وقت^۷ ، سلامِ علیک در زبان . این
 همه فتوح^۸ چیست ؟ وظایف لطایف ربّانی . این همه نزل^۹ چیست ؟ فواید
 ۶ مواید^{۱۰} رحمانی^{۱۱} . اهلِ صورت گمانی برند که مگر^{۱۲} خاقانی را از جنبشِ اعلام
 و شهور و اعوام ، یا^{۱۳} از تأثیر دورنگی صبح و شام^{۱۴} ، بشارتی متجدّد شده است ،
 یا بشاشتی ظاهر گشته ، یا از جامه خانه^{۱۵} فلک^{۱۶} خلعتی بر قدش دوخته اند ، یا از
 ۹ سلیح^{۱۷} خانه^{۱۸} روزگار تیغی در برش^{۱۹} همایل کرده . لا^{۲۰} والله ، اونه مرد آن باشد
 که به چنین زخارف ، که چون^{۲۱} عهدِ گل و عشرت^{۲۲} مل مجازی باشد^{۲۳} .
 خود را چون غنچه^{۲۴} گل و پنجه^{۲۵} سرور عنا وار^{۲۶} برافروزد یا برافرازد . اما
 ۱۲ عزیزی^{۲۷} به کند ایادیش به خود در^{۲۸} می کشد^{۲۹} ، روی افروخته از تنگی
 کندمست . بزرگی^{۳۰} به دست مکارمش به عرش بر می کشد ، قد افراخته از قوت

۱ - س / + متلذذ	۲ - شا / + متلذذ	۳ - شا / « طیب است »
ندارد	۴ - شا / چو	۵ - شا / صبح
۶ - شا / یمن ... ندارد	۷ - شا / هاتف غیب	۸ - س / نزل
۹ - لا / ندارد	۱۰ - شا / مواید فواید	۱۱ - لا / روحانی
۱۲ - لا / ندارد	۱۳ - شا / از « از جنبش اعلام ... » ندارد	
۱۴ - شا / + یا از جنبش اعلام شهور و اعوام	۱۵ - لا / ملکی	
۱۶ - شا / سلاح	۱۷ - لا / زیرش	۱۸ - س / « لا » ندارد
۱۹ - لا / کچون	۲۰ - شا / صحبت	۲۱ - شا / بود
۲۲ - شا / « رعنا وار » ندارد	۲۳ - شا / بزرگی	۲۴ - لا / « در »
ندارد	۲۵ - پا / می کشید	۲۶ - شا / مهتری

کشش است . دل شمیده^۲ رمیده‌اش را حرزی ساخته‌اند^۱ . خاطر شوریده^۳
 بشولیده‌اش^۴ را^۵ نشری^۶ کرده‌اند^۷ . آن حرز چیست؟ آن نشره کدام است؟
 تحفه^۸ نظم و نثر^۹ مجلس مانوس^{۱۰} خواجه^{۱۱} اجل^{۱۲} اخص^{۱۳} موید کافی^{۱۴}، محقق افضل^{۱۵}
 مفضل^{۱۶} . برادر^{۱۷} علاء الدین^{۱۸} ، مجدالاسلام^{۱۹} ، کامل الزمان^{۲۰} ، مهذب الدول^{۲۱} ،
 عین الفضلا و عصرهم^{۲۲} . سید^{۲۳} الکفاة و سندهم^{۲۴} ، شمس الاکابر و اکفاهم^{۲۵} ،
 صدرالشعرا و ملجاهم^{۲۶} ، که جسمش چو اسمش مدیدالظل باد^{۲۷} ، و عمرش چون^{۲۸}
 عقلش مخلد الذات^{۲۹} . بالله که اگر ممکن شود که جان رفته^{۳۰} باز آید^{۳۱} ، دست^{۳۲}
 آویز ازین لطیفه^{۳۳} انوار توان ساخت^{۳۴} . و اگر صورت بندد که عمر گذشته را
 دریابند . پای^{۳۵} بند^{۳۶} ازین صحیفه^{۳۷} اسرار^{۳۸} توان کرد^{۳۹} . الحق^{۴۰} نظمی که ینفلق^{۴۱}
 منه الجبال کما انفلق البحر^{۴۲} . والحق^{۴۳} نثری که^{۴۴} ینشق منه السماء کما انشق القمر^{۴۵} ،
 اقول و ایم الله تعالی ثم بحیاته و نجاته و اریحیاته^{۴۶} ، که نتایج قریحه^{۴۷} زاهره‌اش

۱- شا / کرده‌اند	۲- شا / پرتولیده	۳- شا / شوریدش
۴- لا / ندارد	۵- شا / نشره‌ای	۶- شا / ساخته‌اند
۷- س / محمد بن احمد الطوسی که کاتب حروف است	۸- شا / + صدر عالم	
۹- شا / ندارد	۱۰- س / از « مجلس مانوس ... » ندارد .	شا / از « کافی
محقق ... » ندارد	۱۱- شا / « کامل الزمان » ندارد	۱۲- شا / مهذب
الدولة صدر الزمان	۱۳- شا / از « عین الفضلا ... » ندارد	
۱۴- شا / اکفی	۱۵- س / از « علاء الدین مجد ... » ندارد .	شا / از
« و سندهم ... » ندارد	۱۶- شا / چو	۱۷- لا / + باد
۱۸- شا / + را	۱۹- شا / آورند	۲۰- شا / کرد
۲۱- شا / پای بندش	۲۲- لا / انوار	۲۳- شا / ساخت
۲۴- لا / « والحق نثری که » ندارد	۲۵- لا / از « اقول و ایم ... » ندارد	

برخاطر این^۱ ضعیف متنکروار و غریب متنکس سار^۲ موقی دارد ، که ورای
 آن مطیة و هم را گذاری^۳ نماند، و هر لحظه با خود می گویم: اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ
 ۳ یوثر* ، ان هذا الا سحر مبین^۴. و در حضور هم^۵ شهریان و اصدقاء^۶ کرام^۷
 که حاضر می شوند^۸، آن مشرفه را، به خودی خود، به ارفع الصوت^۹ از برای
 ارشاد انشاد می کنم. و چون به اسم مبارکش می رسم^{۱۰} اجان را در لب می آرم^{۱۱}،
 ۶ تالِب را به شکل میم می گردانند، و بردایره میم محمدی بوسه می دهد.

أَمْرٌ عَلَيَّ جِدَارٍ دِيَارٍ^{۱۲} لَيْلِي^{۱۳}

أَقْبِلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الدِّيَارِ^{۱۴}

۹ می گفتند که قرصه آفتاب^{۱۵} باز بر سر^{۱۶} صفر آمد ، و عالم صفر را^{۱۷}
 چون بیت المعمور معمور گردانید . و فصل ربیع چون فصل ربیع بر جهان
 پاداشت در خزاین کرم برگشاد^{۱۸} . و پیکر ایام ، که سقیم الحال شده بود ،
 ۱۲ صحت اعتدال بازیافت ، و حامله نبات زه^{۱۹} رحم بگشاد ، و از آن مشیمه به
 مشیت قدرت^{۲۰} ، ریاحین چون طفلان^{۲۱} یک روز^{۲۲} سر بیرون کردند^{۲۳}.

۱ - لا / ازین ۲ - لا / متنکس وار ۳ - شا / گذری

۴ - س / « الاسحر » ندارد ۵ - لا / « ان هذا الا سحر مبین » ندارد

۶ - لا / افاضل ۷ - لا / ندارد ۸ - شا / « که حاضر می شوند » ندارد

۹ - شا / « به ارفع الصوت » ندارد ۱۰ - لا / + رسم ۱۱ - شا / می آورم

۱۲ - پا / ندارد ۱۳ - لا / + الی آخره ۱۴ - لا / از « اقبل ذا... »

ندارد. شا / اقبل ذالجدارا و ذالجدارا. ندانم آن خطه را به مصر فرو نهم یا به یمن

این قدر می دانم که هر صبحدم ... الخ ۱۵ - پا / + است

۱۶ - لا / « سر » ندارد ۱۷ - پا و سن / صفر ۱۸ - شا / بگشاد

۱۹ - لا / ره ۲۰ - شا / قدر ۲۱ - لا / اطفال ۲۲ - لا / ندارد

۲۳ - شا / کرد

- آری^۱، غنچه گل پیشقراول^۲ باشد. ازین جاست که^۳ چون^۴ از مشیمه بیرون آید^۵، خون آلود تواند بود. مجلس باغ، آراسته گشت^۶. نرگس^۷، مجمر بر سر گرفت. بنفشه، حلقه در گوش نمود^۸، لاله، گلغونه^۹ برگرد نقطه خال بر نهاد. ۳ گل، به شاهی بنشست، کمر^{۱۰} در بست. عندلیب، (۷ الف) از سر سرو شعر خاقانی سراییدن گرفت. می شنوم که چنین است، اما ندیده‌ام که در کنج خانه^{۱۱} علی نجار زن^{۱۲} گشته‌ام^{۱۳}. در ظل ظلمات ظلم شروان افسرده مانده‌ام. آن^{۱۴} ۶ بهار طبع^{۱۵} است^{۱۶}. من آن ندانم. دانم که بهار عقل ما^{۱۷} نظم و نثر^{۱۸} خواجه^{۱۹} علاء الدین است. الحق حکمای صالح به بهار طبع فرو نیابند. پیداست که نگار خانه طبع چند است و تا کجاست. به^{۲۰} بهار عقل میل دارند که نشو و نما از ۹ فیض ازل^{۲۱} دارد، و ماوراء الافلاک زاد^{۲۲} کمینه اوست. بالله که تا بدین بهار جان افزای رسیده‌ام^{۲۳}، از آن بهار جهان آرای یاد نیاورده‌ام. ولاریب چنین تواند بود.

۱۲

مَنْ شَاهَدَ الْحَقَّ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى الْبَاطِلِ، وَيَبْضِدُهَا تَتَبَيَّنُ الْأَشْيَاءُ.

اگر نقد آن بهار بر^{۲۴} عوام رایج است، گو می باش. که نه این بهار

۱- لا / از آن	۲- شا / بیشتر لعل. س / بسر لعل. لا / پیشر اول	
۳- شا / + طفل	۴- شا / ندارد	۵- شا / جدا شود
۶- شا / شد	۷- س / + مخمور	۸- شا / کشید
۹- شا / گلگونه	۱۰- شا / + زر	۱۱- شا / فقر
۱۲- شا / زمن وار	۱۳- شا / نشسته‌ام	۱۴- لا / از
۱۵- لا / طبیعات	۱۶- لا / ندارد	۱۷- لا / «ما» ندارد
۱۸- شا / + فلان	۱۹- شا / ندارد	۲۰- لا / ندارد
۲۱- شا / اول	۲۲- شا / زاده	۲۳- لا / رسیدم
۲۴- لا / ندارد		

بر^۱ خواص^۲ کم از آن است. اینجا بستان حروف است. هراقی. سروی است؛
 و هرهمزه ای، بنفشه ای^۳؛ و هر میمی، چشم عبهری است^۴؛ و هر عینی، دهان
 ۳ غنچه ای، از سحاب فضل تربیت یافته^۵، از شمال علم^۶ قوت^۷ نما گرفته^۸. از آفتاب
 ضمیر نضج پذیرفته^۹. درین وصافی بودم که هاتنی از گوشه سر پرده^{۱۰} دل^{۱۱}
 آواز داد که: خاقانیا. ادب نگاه دار، شرط حرمت بدان. شرم نداری که بهار
 ۶ عقل^{۱۲} را به بهار طبع^{۱۳} تشبیه کنی. که مادام^{۱۴} طراوت^{۱۵} آن یک هفته بیش
 نتواند بود. و اگر نتیجه ای در ظرف دارد، که به طبّاحی آفتاب پخته شود.
 یک زمستان بیش^{۱۶} ندارد. باری ازین بهار گوی که عهد^{۱۷} شکوفه اش
 ۹ مدید العمرست، و ثمراتش^{۱۸} تا ابدالدهر^{۱۹} بماند. باری تعالی آن سلاله^{۲۰} جلالت
 را که از^{۲۱} ماء معین آمده است. نه از ماء مهین، عالی الکعب^{۲۲} دارد، تا به
 واسطه بیان و بنان. این^{۲۳} بهار باقی به سایه پروردگان محنت و افسردگان^{۲۴}
 ۱۲ ظلمت می فرستد، و ارحام مودت را اتصال می کند. گفته اند که کافه شروانیان
 را از خاک^{۲۵} دربند و بال رسیده است. مرا باری جز شرف نمی رسد، که همه
 تریاق^{۲۶} فاروق و کبریت^{۲۷} احمر از آن خطه یافته ام. ندانم که^{۲۸} در بند^{۲۹} را به مصر

۱- پا / به	۲- شا / « برخواص » ندارد	۳- لا / + است
۴- شا / « است » ندارد	۵- شا / دیده	۶- لا / آفتاب ضمیر
۷- شا / یافته	۸- لا / از « ضمیر نضج ... » ندارد	
۹- شا و س / از « از گوشه ... » ندارد	۱۰- لا / طبع	
۱۱- لا / عقل	۱۲- شا / پای دام	۱۳- شا / ندارد
۱۴- لا / به	۱۵- لا / مدد	۱۶- س / ثمره اش
۱۷- لا / ابدالابدین	۱۸- شا / سلاله	۱۹- لا / ندارد
۲۰- لا / عالی اللعاب	۲۱- شا / چنین	۲۲- شا / زمین مانند گان
۲۳- شا / + آن خطه	۲۴- شا / ندارد	

فرونهم یا به یمن^۱؟ این قدر می دانم که^۲ هر صبحدم^۳ که طلایه بان خورشید^۴ کله^۵ گوشه برگوشه^۶ کهسار زند، من شکسته بسته روی^۷ از سوی آن معهد مکارم و مربع اکابر کنم^۸، و بعد از یا حی و یا قیوم این کلمات^۹ بر زبان رانم که «اِنِّیْ لَا جِدُّ»^{۱۰} ریح یوسف^{۱۱}*. و از پی^{۱۲} عقد دعا، این مناجات را سر باز کنم که: الهی، آن یوسف^{۱۳} معالی و اویس^{۱۴} معانی^{۱۵} را که با ما از در مواخات^{۱۶} در آمده^{۱۷} است. به منتهای مقصود برسان^{۱۸}. و آن^{۱۹} دریای زاجر مفاخر را که چندین هزار^{۲۰} جواهر غیبی در صدف حرف^{۲۱} و صوت ما را^{۲۲} هدیه کرده است، از مخاطره^{۲۳} دریا^{۲۴}، که قصد آن دارد، نگاه دار، و به راحت^{۲۵} ساحت^{۲۶} به ساحل^{۲۷} مرادش بازگردان^{۲۸}.

۹

پس^{۲۹} من که^{۳۰} در طریق نثر این دست^{۳۱} برد توانم نمود، اگر زحمتِ نظم در میان نیاوردم^{۳۲}، دانم که خاطر اشرف^{۳۳} نییچد، که «الشعر بالشعر ربا»^{۳۴} بل^{۳۵}

۱- لا / + اما	۲- لا / از «این قدر...» ندارد	۳- لا / صبحدسی
۴- شا / روز	۵- شا / + بدان جانب آورم	۶- شا / از «از سوی
آن...» ندارد	۷- لا / کلمه	۸- شا / + نفس الرحمن انی لاجد
۹- شا / + بعد	۱۰- شا / ندارد	۱۱- شا / اویس
۱۲- شا / یوسف	۱۳- شا / معالی	۱۴- شا / + قدم
۱۵- شا / نهاده	۱۶- شا / ندارد	۱۷- شا / + معارف الهی ست
برسان و آن	۱۸- شا / «هزار» ندارد	۱۹- شا / + به ما
۲۰- شا / «و صوت ما را» ندارد	۲۱- شا / دریایی	۲۲- شا / راحتش به
۲۳- شا / «به» ندارد	۲۴- شا / + برسان	۲۵- شا / «مرادش
بازگردان» ندارد	۲۶- شا / + چو. س / + چون	۲۷- شا / ندارد
۲۸- شا / نیاورم	۲۹- شا / انور	۳۰- شا و س / + و صلی الله علی
سید الانبیاء محمد المصطفی وآله واصحابه اهل الصدیق والولا وعلی الرسل والانبیاء		
و سلم تسلیم کثیرا اهدا	۳۱- شا / ندارد	

- این تشریف مرا با آن مجلس بزرگوار جنبش مصافات به غایه الغایات رسیده بود. از بس که (۷ ب) آن زبده ارباب حقیقت و سلاله اصحاب طریقت، امیر عارف، ندیم الملوك ادام الله جماله از ورای مناقب با کمالش. شاهراه گوشم را به جواهر مشحون و مشجر گردانیده بود. و شجره‌ای است به حکم قرابت درست کرده، که شعبه‌ای^۱ است از آن دوحه مبارک، تا اکنون که خواجه امام عالم فاضل مفضل، عقیف الدین، متدین الاسلام، افصح الزمان، ساحر البیان. ۶
- تاج البلغا احمد الغزنوی دام تاییده رسیدن چندان شکر بالغ الامد و المدی از آن قرّة العین روزگار باز گفت، به خدایی خدای که چنان متعجب بمانده‌ام از آن شرح بلیغ که می‌داد، که ببخود شدم. پس کلمه الحمد لله بر زبان راندم، گفتم: ۹
- خدایا، شکر ترا که هنوز بر بساط خاك مکرمی هست که نام مکارم زنده می‌دارد، و صفحات فتوت را تازه می‌گرداند. حق تعالی از چشم حوادثش مصون دارد، ۱۲
- و به مقتضای سعادت و مبتغای ارادت بر ساناد. طوعه و فداء الخاقانی^۲.

* * *

خواجہ حکیم فاضل رشید الدین، مجد الحکما شرف الشروان، محمود
الطیب اسعد اللہ جدہ وابتد مجدہ، سلام و دعائی کہ نتیجہ خلوص و اخلاص
است، قبول فرماید. اگر وقتی بہ شکستہ دلی خبر تسلیت نامہ فرستادی، گوی ۳
جناب شرفش را چہ زیان رسیدی؟ عذر ارتعاش دست آرد. ای آزاد مرد،
فدیناک بالنفس والروح، چو در کمال فصل الشباب و رونق چہل سالگی مرتعش
باشد، بہ ہشتاد سالگی چہ خواہد کرد؟ ۶

بیت

اذا الفی ذمّ عیشا فی شبیۃ ماذا یقول اذا عصر الشباب مضی
با این ہمہ خدایش در کنف عوافی دایم الخلود گرداناد. داعیہ و فادیہ ۹
الخلاقیۃ^۱.

* * *

- جانب کریم اجلّ، اصیل الدّین، واسطه عقد الاجلّ، سیّدالازکیا،
ابوجعفر السجزی البسه الله خیر الحبور واجلس علی سریر السرور، مرجع ثنا و تحیّت
۳ است، چنانکه ملجاء اهل فضل و حکم است، بالله که از حمد سیرت و صفای
سریرت او عاشق شده ام. باری تعالی باعث مسرت و مبرّت، وداعیه معرفت
و نصرت بر اعدای او موفق دارد. درین ساعت که این تحیّت تحریر افتاد، صدر
۶ امام اجل مقتدی، وحید الدّین، قدوة الحکما، مرید الفضلا، مرشد الفلاسفه الی
سبیل الهدی، عثمان بن الامام الاعظم عمر، سیّدی وابن عمّی و مفرّح غمی ابده
الله علی قدره و انشراح صدره، اشارت فرمود که باید که سلامی به مجلس
۹ مانوس علاء الدّین فدیته نویسم. بر حسب اشارت او این سطری سه چهار نوشتم.
اگرچه در پایان افتاده است، عنوان شرف و فهرست سعادت است. الله الله، که
سلام و تحیّت از وحید الدّین، آن بزرگ علاء الدّین، تبجّح کند. حقّ تعالی
۱۲ آن بزرگ را به اجتنای ثمرات الهی مصروف داراد، بمنّه و جوده.

این نامه به حضرت سید اجل^۱ ، امام مطلق ، شرف الدین ، رکن الاسلام الهروی فرستاده بود^۲ .

حرم مجد و معالی ، موكب عالی امیر سید اجل^۳ مرتضی : صدر معظم^۴
مقتدی^۵ ، امام مطلق ، الهادی الى الحق ، شرف الدنیا (۸ الف) والدین ، ركن
الاسلام والملة بالبراهین ، بضعة سید المرسلین ، فلذة یعسوب المسلمین ، مفتی
الخلفاء المهتدين : معتدی الخلفاء المعتدين ، عمدة الملوك والسلاطين : مستمسك^۶
الخلافة ، مستند السلطنة ، سید سادات العرب والعجم ، علامة علماء العالم ، عاصم
السنة ، قاصع البدعة ، اول اوتاد الطریقه . افضل افراد الشریعة ، حجة الحق^۷ ،
فاروق الفرق ، متبوع المحققین ، ينبوع الیقین ، بجماد الزمان ، صادق الدوران^۸ ،
باقر العبادہ ، کاظم الزهاده ، من اکرم المحاتد و اعرق الاعراق ، صدر خراسان ،
قدوة العراق در احياء مكارم و معالی ، و اکرام اکرام و اعالی ، ابدالدهر بخیس
اللیالی قبله سعادات و قبله گاه سادات^۹ باد . ذات مقدس مرتضوی که صورت^{۱۰}
روح مشخص است و عقل ملخص ، از مویقات اوقات در مختلفات آفات مرفه
بال و منزّه حال باد .

خادم سلام و خدمت و ثنا و مدحت چندانکه در گریبان آسمان و دامن^{۱۱}
زمین ننگنجد ، بر تواتری فرستد ، و به چشمه حیات غره زاهره ، که کوثر و سلسبیل
از آن مجتذب و مجتلب است ، به غایت متعطش می باشد . و در تأسّف باز
ماندن اتّصال به خدمت ، قطرات اشک عبرات بر صفحات و جنات می ریزد .^{۱۲}

چه آن زمان الفت چون مورد ورد و موعد عید نزدیک آن مغتنم بود . همانا که لذت احباب و فاکههٔ شباب و طراوت باکورهٔ الحیات داشت ، که دیر رسید وزود گذشت ، و به درنگ آمد و به شتاب رفت . سقى الله تلك الايام ندا ولها بين الناس . وهذا فصل لا ینقضی الی يوم الفصل .

القاب وزیر خواجه روشن دل ملک پرور میمون لقای عدل گستر عدوبند ولی نواز دشمن سوز دوست ساز درست عزم جازم حزم ، جامع درایت و فراست ، مودتی حق وزارت و سیاست ، موید العلم و العلم ، صاحب السیف والقلم ، نشانه جهان در ملک داری ، یگانه عالم در دین پروری ، دانای مکنون صفایر در فصل خصومت و داوری ، رایش در روشنی رشک خورشید خاوری ، عزم جزمش قائم مقام اسکندری ، سر آمده جهان ، بی نظیر از نظرا و اقران ، ادام الله ظل ظلالة و افاض علی اولیایه فیض نواله .

ابن نامہ بہ امام امجد عالم بارع محقق ، شمس الدین ، شہاب
الاسلام ، فرید الایمۃ ، وحید العلماء البلقانی فرستاد .

- ۳ تمسکی بعروۃ مکارم اللہ تعالیٰ اخدم جناب المجلس السامی ،
سیدنا الحبر الامام الاجمد العالم البارع المتقن ، المعن المفن ، الجامع المبرهن ، المحقق
الاروع ، المفاق المصقع الکبیر ، شمس الدین ، شہاب الاسلام والمسلمین ، صفوة
الخلفاء المهتدين ، مہجۃ اعظم السلاطین ، ناصح الملوك المقسطین ، فرید الایمۃ
۶ المهتدين ، وحید العلماء المرشدين ، فخر الرواة المحدثین ، ذخیر السادات المحدثین ،
طلاع انجد الحقایق وسیف نجدتها ، واضح ابجد رموز و ابن بجدتها ، محبر
الالفاظ ، فائق المعانی ، اصمعی الثانی ، ابی ذر زمانہ ، وابی عبید دورانہ ، وابن درید
۹ اخوانہ ، اذا نبیل نبیل من کنائین ابداعہ اونثر نثر من خزائن اختراعه ، (۸ ب)
وابن بحر الکنائی نبیل من مکنون کتابہ ، وابن نباتہ من قراح قریحہ ، ساحر البیان فی
النظم والنثر ، سابق الرهان بلا کبوة ولا عثر ، مالک رقاب الکلام ، صابی الایام ،
۱۲ مفخر الانام ، محی الفطن والآداب ، داود الحکما بالحکمة وفصل الخطاب ، ناسخ
ذوی الشیخان ، ناصح اولی التیجان ، مفخر آذریبجان لازالت صغیره مقتبسة
الآثار عن انجاس الارزا وادناس الاوزار و خواطره مشرفة النواظر علی خفیات
العیوب ومختلفات القلوب بسلام يعطر ارجه لديه ارجاء الارض واجواء السماء
وتحیة یفیض نسیمها علیہ تسنیم الجنة العلیا اجلی و انور من ماء الخضر و نار موسی ،
وازکی و اطهر من کم مریم وجیب عیسی ، کانتما من ضوء اخلاقه المرضیة العلیا خلقت ،
۱۸

او من شیم شمائله الشما سرقت واقول:

شعر^۱

اهدیت روحی الی سعدی ولوقبلیت

۳

روحی لقد بذلت لی الف ارواح

بالله که جای شرمساری است

مرکوب نه در خور عماری است .

۶

یاالله العجب ، باحریم^۲ عزّ مجلس سائی^۳ لازالت نعمته ولاشالت نعمته^۴

چه انبساط توان کرد به کسوتهای مختصر؟ واگر همه فضفاض کحلی باشد ازپشت

۹ فلک اطلس بازگرفته^۵ ، یا عتالے صبح و شام بود از کارگاه بوقلمون^۶ باف

شب و روز^۷ بیرون آورده ، یاجبّه^۸ دیباج باشد که هرقل عظیم الروم به حضرت

مصطفی علیه السلام فرستاد ، یا قبای دبیقی که نجاشی ، ملک حبش ، هم بدان

۱۲ حضرت سیادت هدیه کرد ، یا عمامه^۹ خمسین ذراع کسروی ، که آتش در آن کار

نکردی . وحقیقت است لاریب که مجلس سائی^{۱۰} شمس الدین^{۱۱} که عتاب ورقاء^{۱۲}

در ورق عتبه بوسان^{۱۳} مجلس^{۱۴} بزرگوارش^{۱۵} مثبت الاسم^{۱۶} است ، به عمامه

۱- نسخه شهید علی پاشا و سپهسالار از اینجا آغاز می شود ۲- لا / «باحریم»

ندارد ۳- شا و س / + خواجه امام متقن عالم میرهن محقق اروغ مفلق

مصقع شمس الدنیا شهاب الاسلام فریدالایمة المهدیین وحید العلماء المرضیین واسطة

عقد اولی الالباب داود الخطبا بالحکمة وفصل الخطاب ابن نباته ثبت من حدیقه و ابن

بحرالکنانی سهم من کنانته جاحظ الزمان مفخر آذریبجان لازالت ایامه مشرقه

۴- شا و س / از « لازالت نعمته ... » ندارد ۵- س / بیرون آورده

۶- شا / روز و شب ۷- شا / از « یاجبّه دیباج ... » ندارد

۸- شا و س / چه ۹- لا / و برقاء ۱۰- شا / عتبه نشینان

۱۱- شا / + او ۱۲- شا / ندارد ۱۳- لا / منیر الاسم

بیضا و اعمابی ملون^۲ فرستادن عتاب نماید^۳، بل که عیب فرماید^۴. چه خود شمس جهان تاب نسبیج^۵ و حد افلاك، و نسبیج^۶ پوش پیکر خاك است.

بیت

۳

والفجر دلیل رفعت تست و الشمس طراز خلعت تست.

آیات الشمس که آیات «والشمس» کنز و حرز عالمیان است و لافخر،

چه به حقیقت شمس را برهنگی زی و زیور تمام است. به کسوت اکسون محاب^۶ اغبر حاجتمند نیست.

آینه از دست بفکن کز صفا پشت دست آینه روی تو بس^۷

اما سنتی معتادست که هر موجودی به قدر وسع با شمس عالم افروز^۹

انبساط را جهد المقلی وجدّ المعتلی فرا پیش گیرد. تجاسر سبزه خود روی معلوم است. قطرات ژاله سحر گاهی، چون صغار لالی، از اذیال کبار کیالی بستانند و بر

سر گیرد، و خواهد که بامداد نثار شادروان زرین سلطان نجوم سازد^۸. و احزنا^{۱۲}

حربا که چون آشیان هدهد، رایحه منته دارد، به چه^۹ زهره^{۱۱} با زهرة الدنیا^{۱۱}

و غزاله زهرا، که بلقیس سیای سنای سماوی است، و بوسلیمان سحر گاهی^{۱۲}

مبشر قدوم او، گستاخی^{۱۳} ملاحظت تواند نمود؟ یا نیلوفر به^{۱۴} کدام نیل و فر^{۱۵}

با نیتر اعظم، که هم خانه مسیح مریم^{۱۵} است، دعوی معانقت تواند کرد؟ یا

۱- شا و س / «عمامة بیضاء» ندارد ۲- شا و س / ندارد

۳- شا / فرماید ۴- شا / از «بل که...» ندارد ۵- لا / مسیح

۶- س / ندارد ۷- دیوان خاقانی / چاپ دکتر سجادی. ص ۶۲۲

۸- شا / از «تجاسر سبزه...» ندارد ۹- شا / «به چه» ندارد

۱۰- شا / ندارد ۱۱- س / العیوة ۱۲- لا / صبحگاهی

۱۳- س / را بستخی ۱۴- س / با ۱۵- لا و س / ندارد

- لبلاب بر لب لب آب با سرخیل کواکب گیتی^۱ تاب، که یوسف مصر چهارم
 (۹ الف) افلاک است، و روزی^۲ ده اخوت^۱ اجرام علوی و سفلی^۲، لاف
 ۳ معاشقت تواند زند؟ بلی، چون مفتیان ولایت فتوت را سنت نرفته است که
 از چنین انبساطات، کهتران را زجر کنند، «فلنا الانخراط فی سلك الانبساط».
 اگرچه عمری از غمار اهل شروان معهود است^۳ به شوخ رویی و استیاء، دلیری
 نمودن^۴ هم هست، لاجرم در خشک^۵ سال مال و آمال به چنین رش و رشع^۶
 فتح الباب کرده آمد، و از دیده ابر وار از تصاعد بخار خجلت سیلاب بعد سیل ریخته
 شد. اگر اخلاق مرضیه^۷ مجلس سامی^۶ شمس الدینی^۸ لازالت انوار فضله شایعه^۹.
 ۹ شمس وار بر ظلمت خجلت^{۱۰} کهتران^{۱۱} دامن صفح^{۱۲} فرماید در کشیدن، غایت
 رعایت کرم و اکرام تواند بودن. لازال منعما مانا ببذل الكثير و قبول الیسیر^{۱۳}.
 سعادت مجلس سامی، خبری امامی عالمی، معنی مفنی جامعی، مفلقی
 ۱۲ مصقعی، شمس الدینی، شهاب الاسلامی، فرید الایمتی، وحید العلمانی، ملک الوعاظ
 و سید الخطبانی، مالک رقاب الکلامی، صابی الایامی ابد الدهر باد، واستظهار
 به ادامت کرامت ربانی مجیس اللیالی حاصل، بمحمد امام المتقین وآله الطاهرین
 ۱۵ وحسبنا الله وحده ونعم المعین^{۱۴}.

- ۱- شا / اخوه. س / ندارد ۲- لا / گشته ۳- شا / + تعاسر
 ۴- شا / از «به شوخ رویی...» ندارد ۵- س / رشع و رش ۶- شا و
 س / مضیئه ۷- شا و س / «مجلس سامی» ندارد ۸- س / + وار
 ۹- شا / از «لازالت...» ندارد ۱۰- شا / خجلت ۱۱- شا / کهتر
 ۱۲- س / + کشیدن ۱۳- در نسخه س نامه در اینجا به پایان می رسد.
 شا / + حسبنا الله وحده ابد. لا / بقول الیسیر ۱۴- شا و س / از «سعادت
 مجلس سامی...» ندارد

این نامه به امیر حکیم ، امام عالم کبیر بصیر متبحر ، عین الدّولة

والدّین ، عوذ الاسلام والمسلمین ، مفتی سلاطین الفطنه ،

ما حی العلات زنجانی فرستاد.

۳

- عدّتی مکارم الله تعالی جناب مجد مجلس سامی ، امیر حکیم ، امام عالم ،
ابرع اورع ، اروغ تحریر ، موقر کبیر ، معن مفتی بصیر ، محقق متیقّن متبحر ،
مدقّق مبرهن مستقر ، عین الدّولة والدّین ، عوذ الاسلام والمسلمین ، مستمسک
الملوک المقسطین ، حرز اعظم السلاطین ، محیی اساطین الحکمة ، مفتی سلاطین
الفطنه ، حامی الاسطقتسات ، ما حی العلات ، حافظ الاشباح ، حاضن الارواح ،
امام الحکماء بالبراهین ، ملک الاطباء المنتهین ، افیق الدّوران ، مسیح الدوران ،
وجیه العراق ، وحید الآفاق ، ذوالمحامد من اکرم المحاند ، به خواصّ ده انامل
شریف در اصلاح حالات بسیط ، که سریان شریان را گفته اند ، و تعدیل هشت
مزاجات متضاد ، و ترتیب هفت ولایت ممالک اجساد ، و ترتیب شش استوار که
اسباب ضروری خوانند ، و تقویت پنج جاسوس حسّی ، و مراعات چهار رئیس
جسمانی ، و حفظ (۹ ب) سه پادشاه روحانی ، دومر دمه چشم آفرینش و تک دانه
عقد روزگار باد ، و ذات شریف مجلس سامی ، که علق نفیس یک فطرت است ، که
« اول ما خلق الله العقل » و محصول دوشاه ، و مهین نتیجه سه اعراض ، و طراز
کمال چهار علت ، و منتهی ادراک پنج مدرک باطن ، و روی بازار شش روز
خلقت ، و مصباح زینت هفت مشکاة سماوی ، و ناقد عیار شش هشت معنی ۱۸

عقول، که اول آن اتفاق متکلمان است، و اوسط و آخر، اصلاح محققان، و تأویل شناس نه آیات حواس، که خواص بصیرت راست، و شناسایی ده ۳ مقولات منطقی، که ارباب حقایق خوانند، از هجوم نکبات آسمانی و لزوم لزبات زمانی امد الایام و بحیس اللیالی محروس^۱ حال و معصوم باد.

کهنتر مخلص، که مخلص ثناء مراسم شریف مجلس سامی کرده است، سلام ۶ و تحیات به اندازه صد هزار مواد اریحیات^۱ و امداد حیات که در آن یک دور روز نزول به صقع زنجان حقه الله بالعدل والاحسان از جانب مجد مجلس سامی مجده الله و اسماء یافته است، بردوام می فرستد. و از نوشتن این کلمه یک دور روز که بی اختیار ۹ خاطر بر زبان قلم بگذشت، لعمر الله که خویشتن را خرده ای بزرگ می نهد: بل کبیره ای عظیم می داند. چه استدراك خلل اسباب که در خلال احوال احباب دیدار آید، به مدت مدید و امد بعید و طرف زمان و ظرف مکان نسبت ندارد. ۱۲ هبوط آدم، آرایش خلافت را چنانکه «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ* وَصُعُودُ عِيسَى چنانکه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**» کان قد تقدیر کنند و میسر گردانند. نقش. ۱۵ بند قدرت به شش روز شیب و بالای کائنات را، یعنی ملکوت السموات والارض، تصویر کرد، توانست که به یک دم ایجاد کند، اما جهانیان را در آموخت که. «الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَالتَّانِي مِنَ الرَّحْمَنِ». عهد. ۱۸ گویان ذریت آدم را قریب هفت هزار سال برآمد، و هنوز شکر آن روز نتوانستند گزاردن. چراغ مجلسی یا شمع موکبی که شبستان حرم و بستان ارم را افروخته گرداند، از کتر شراره سقط زند به یک نفس برافروزند. قرص.

- خورشید به نیم ساعت که به شرفه شرف اعتدال رسد، و اهب حیات جمادات و مربی نوای نباتات^۱ و طوای حیوانات گردد، و به یک نفخه، که در نیم زمان صور دوام دمیدن گیرد. صد هزار قوالب خاکی رواتب روحی باز یابند. ۳
- بحر و انشقاق بدر بردست (۱۰ الف) دو مرسل علیهما السلام به یک لمحہ بود.
- «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ*»، وَأِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**». ۶
- کاف در نون به یک دم پیوندد. شست از آن جمله دقیقه کند و مرفوع گرداند. مقیمان صوم را در اعتکاف صوامع، و مسافر مواقیت را در اختلاف مواقف^۳ دریافت قبول شب قدر و روز عرفه، یک چشم زد تواند بود، که مرادات حاصل گردانند. ۹
- زهاب^۴ چشمه حیوان بر خضر به یک زمان دیدار آمد و باز پنهان شود. نقطه نطفه که از جنبش آتش اصلا ب، اصل آب زمین ارحام گردد، در ظلمات ثلاث به واسطه انوار اربعه عناصر به یک دم امتزاج پذیرد. گذشتن عبدالله بن ۱۲
- عبدالمطلب بر بنت نوفل، و رفتن و به اتصال سعد به آمنه رسیدن، و نور نبوت و دیعه دادن و باز آمدن، و از بنت نوفل شنیدن که «مررت و فی وجهک نور ساطع فرجعت و لیس ذلک النور فیک» کمتر از ثلاث ساعتی بود. به یک زمان ۱۵
- گشایش در آسمان بر خاکیان، صد هزار بسط ارزاق حاصل شود. به یک دم نوازش حرکات افلاک از نغمات دردناک، صد هزار قبض ارواح ظاهر آید.
- کمان کشان غمزه ترك ختنی کز کین گاه جزع یعنی، یاسج خزری اندازند، ۱۸
- عرب شیفته گردد، و زنگبار شوریده. رخت هندوانه دل عاشقان به یک لحظه

۳ - لا / موافقت

۲ - در متن / امرنا

۱ - لا / نبات

۴ - لا / زه ای آب

غارت کنند، وعاشق صاحب اخلاص را از خود خلاص دهند.

بیت

۳ لشکر غمزه تو را ن بگشاد با تو گفتن جهان جهان بگشاد

- نعم چون مدت اتمام الامور به مدت دراز آهنگ متعلق نیست، تنمّه
شفاء الصدور هم به عدت فراوان تعلق ندارد. ملح به درم سنگ و مشک به
۶ جو سنگ استعمال کنند. چه ملح، صلاح جسد جهانیان است. چون زیادت
کنند، فساد گردد. و مشک، مدد قوت نفسانی است، چون اضعاف آن دهند،
ضعف بر آورد. صبح شناسان را و صبح پرستان را از صبح صادق لمعای،
۹ و از مصفاة راوق جرعه‌ای جهت نشان را بس باشد. از فسون معزمان یک دم
افاقت رسان، و از دست دوستان بر مغشی علیه یک قطره گلاب افشان کفایت
کند. با تحفه بارگاه ملوک از هر ازهار که فصل ربیع بیرون دهد، از صدستان،
۱۳ با کوره‌ای، و از هر رزستان، غوره‌ای بسنده آید. در طی مناجات سحرگاهی،
صدمه صوت و زخمه حرف چه به کارست، و ختم (۱۰ ب) کردن چه حاجت،
که به یک ندای یارب از سر صدق مراد ابد یافته گردد. «عَطَوْنِ وَ قَدْ
۱۵ وَ صِلْتِ» پیش نهاد همه اصفیاست. سببی که پای دام دل عشق ورزان است،
و نسیمی که دست گیر جان نیازمندان است، از چشم آهو کرشمه‌ای، و هم از
آهو شمه‌ای باید. و این معانی را قراین و نظایر بسیار است، که این اشاره احتمال
۱۸ آن نکند. غرض ازین سیاق، عنر خواستن از یک دو کلمه است، که بر
زبان قلم بگلشت، در معنی آن یک دوروزه مراعات که مجلس سالی انا له الله
السعادات فرمود. چه آن یک دوروزه تعهد عیمی وار که در حق حواریان
۲۱ فرماید، و تفقد سلیمان آسا که درباره طیور واجب ببند، با هزار سال مراعات
ورعایت، که سلاطین ام و ملوک عالم تقدیم کنند، مقابل است و السلام، مع هذا.

کَلَنه من کَهر به وسيلت آن تفقّد و تعهّد، گستاخ شده‌ام، لاجرم به ملبوس و مرکوب فرستادن انبساط مى‌کنم. و اگر دست‌رس داشتمى و مقدرت يافتمى و ميسترشدى، و ايم‌الله که از آبنوسِ شب و روز تازيانه ساختمى، و از بوقلمون^۳ شام و صحر دستارچه يافتمى، و شيبِ آن تازيانه از حبل‌الوريد کردى، بل کز ذوابه^۴ مخدرات غيبى، که ابکار بهشت اند، و طراز دستارچه از زربفت چهره برداختمى. يک‌گز نسيج آفتاب که نسيج وحد آسمان است، با اين دستارچه و تازيانه^۵، خدمت دست شريف مجلس ساي را بشايستى. اما چون بر حسب نيّت و امنيت، يمّين را يسار نيست، يمّين‌الله که خجالت حاصل است.

بيت

نه همت من به پايه راضى است
نه پايه سزاي هتم هست
يارب چو ز همت و ز پايه
نگشايد کار و نگذرد دست
يا پايه چو هتم بر افراز
يا همت من چو پايه کن پست
قامت همت بس يازنده است، امّا به شاخ تمنّى نمى‌رسد. و دلدل دل بس تازنده است، امّا به گرد آرزو در نمى‌رسد. مع القصور والتقصير عمامه بيضاء معلم فرستادم جهت يمن فال را. اعنى تخت سپيد، سايه بان قه شريف مجلس ساي گردد، و لباس آل عباس و مرکوب سياه مبارك^۶ پي جهت در افزاين سيات را فرستادم که «السود فى السواد». اگر چه «يُمنُ الخيل فى شُقرها»، و «خيرُ اياكم البيض» آمده است. و لعمري اگر بتوانستى «الكبرياء»^۷

ردایی والعظمة^۱ ازاری» هردو جنس، و عمامه^۲ خمسین ذراع پرویز، که آتش آن را نسوختی، و عمامه^۳ وشی ولید بن یزید. و عمامه^۴ زرد زبرقان به خدمت ۳ فرستادی، (۱۱ الف) هم داد مکافات ندادی، و در ورطه^۵ خجالت افتادی. و اگر دیباء معنبر اختران و سقلاطون اخضر آسمان، و اطلس اصفرا آفتاب و اکسون اسود سحاب. و استبرق جنان و عبقری حستان. و جبهه^۶ دیباج، که ملک الروم به حضرت مصطفی علیه افضل الصلوات فرستاد و عثمان در پوشید، و قبای دبیقی که نجاشی هم بدان حضرت هدیه کرد. مصطفی صلوات الله علیه و سلامه به وقت غزات در پوشدی، و حله^۷ ثمین که به ثمانین ناقه هم مصطفی صلوات الله علیه خسریده بود، کسوت خاص مجلس ساختمی، هم خجل^۸ سار بودی و سر بر نیفر ساختمی، و از بی آبی. خاک بر آسمان انداختمی. و اگر ادهم^۹ مدنر شب و قلعه^{۱۰} سنجد بش روز، و صافنات جیاد سلیمان، و بهزاد سیاوخشی، که به کیخسرو رسید. و رخس رستم^{۱۱} سیستانی، و مرکوب^{۱۲} عصا نام جذیمه^{۱۳} ابرش، و شبذیز کسروی^{۱۴}، که ملک هند فرستاد، و یحیوم، که نعمان ملک العرب داشت، و از فحول عرب جنائب^{۱۵} بنات الوجیه، و اشقر مروان که از نسل اعوج بود، بل دلدل مرتضوی، یا لزاز و یعسوب و یعیوب مصطفوی علیه السلام، نامزد مرتبط شریف مجلس سامی کردی، قسما بنعمه الله که هم تشویر خوردی، و عرق خجالت بر چهره آوردی. و همانا که برای شریف مجلس سامی ننپوشد، که من کهنتر را در حال غریستان قلت ذات الید^{۱۶} چگونه^{۱۷} گریبان^{۱۸} گیر ست. و اگر برانبساطی که رود دامن صفح در کشد، از کرم فیاض دور نیفتد، و از خصوصیت انسانیت، این حرکه المذبوح را برخصاصت فرو نهد، نه برخصاست حمل کند، تا غایت ۲۱ کهنتر نوازی باشد.

۱- نسخه‌س از اینجا آغاز می‌شود
 ۲- چنین است در متن و ظاهراً نجائب.
 ۳- س / + و حرمان
 ۴- س / + گلوی
 ۵- س / + و حرمان
 ۶- س / + گلوی
 ۷- س / + و حرمان
 ۸- س / + گلوی
 ۹- س / + و حرمان
 ۱۰- س / + و حرمان
 ۱۱- س / + و حرمان
 ۱۲- س / + و حرمان
 ۱۳- س / + و حرمان
 ۱۴- س / + و حرمان
 ۱۵- س / + و حرمان
 ۱۶- س / + و حرمان
 ۱۷- س / + و حرمان
 ۱۸- س / + و حرمان

شعر^۱

- سفلگان را و راد مردان را کار بر یک قرار و حال نماند
 هرکرا مال هست، همت نیست هرکرا همت است مال نماند. ۳
- اگرچه مجلس سالی خصه الله بالسعادات با خلعت فاخر شاهوار و با
 مرکب فرخ خسروانه متعود شده است، اگر ژنده^۲ ثنا طرازان را طراز قبول
 برکشد، و لاشه^۳ خاصگیان محبت را داغ رضا برنهد، و بر^۴ آخر خاص بندد، ۶
 صیت مستفیض و جاه عریض را هیچ زیان ندارد، که نه همه کسوت دیباج و
 نه همه جنیت هملاج باشد. بر خوان آسمان از مهر و مه، کاسه زرین و سیمین
 نهاده اند، که سلاطین را شاید. وی گویند که قصعة المساکین^۵ هم هست. غایت ۹
 هنر آهوی خطایی^۶ آن (۱۱ب) قدر صواب دید همت^۷ اوست، که چرا خور^۸
 از بهمن سازد^۹، و سر به سنبل فروود آرد که گربه دوست دارد، تا فارة المسک
 بر دهد. اما اگر وقتی به شیخ و قیصوم برگذرد، کم از استنشاق نباشد، تا این ۱۲
 نبات مختصر به ترم محروم نماند، والسلام^{۱۰}. لا زال المجلس السامی مانا ببذل
 الوفرة من الاریحيات و منعما بقبول البرر من التحیات. چون مجلس سالی علیه
 عین الله لاعین الکمال به موسم مجد و منجم شرف زنجان عمر الله ارکانه و عمر سکانه، ۱۵
 باز رسد، سلام و خدمت من خادم فرماید رسانیدن به بمجاده مقدسه مجلس
 اسمی اقضى القضاة، العدل^{۱۱} الكبير المتصدر محبی الدین، حجة الاسلام^{۱۲}
 والمسلمین، صفوة الخلفاء المرضیین^{۱۳}، سید العلماء المهتدین، ناصح العظماء^{۱۴} ۱۸

۱ - س / ندارد ۲ - لا / از «داغ رضا بر...» ندارد ۳ - س /
 «المساکین» ندارد ۴ - س / خطا ۵ - س / ندارد
 ۶ - س / + جز از من نسازد ۷ - س / از «بهمن از...» ندارد
 ۸ - س / «والسلام» ندارد ۹ - س / + خبر امام مقتدر عالم عامل کبیر
 متصدر ۱۰ - س / مجد ۱۱ - س / المرشدین ۱۲ - س / علما

السلاطين، عاصم السنة وذو بها، قاصم البدعة واهليها، أول^١ اوتاد الحقيقة، افضل افراد الشريعة^٢، غرس الخلافة، عون الامامة^٣، شريح دورانه وابو يوسف زمانه، مفتي العراق، امام الآفاق^٤، لا زالت انفاسه الصاعده، ملتزمة^٥ الاصفياء وانواره الزائده، مقتبسة^٦ الانقيا. وهمجنين سلام وتحيت و ثنا ومحمدت فرمايد رسائيدن به مجلس مقدس شيخ الشيوخ، امام عالم متبتل، صديق زاهد مزهد، مجاهد مجتهد، الداعي الى الحق، العارف المطلق، جمال الدين^٧، متبوع المحققين، ينبوع اليقين، سلطان الطريقه، لسان الحقيقة^٨، قدوة الاصفياء، اسوة الاولياء، كنز المعارف، بحر الصفا، سيد جلساء الله، أول عشقاء الرحمن، جنيد الزمان ٩ و ابو يزيد الدوران، ابو المحاسن^٩ ادام الله عصمته واسبح عليه نعمته، اولئك^{١٠} عليهم صلوات من ربهم ورحمة و اولئك هم المهتدون، وحسبنا الله وحده ونعم المعين، وصلى الله على محمد وآله اجمعين.

١ - لا / ندارد ٢ - من / الحقيقة ٣ - من / مقتدى الانام ملك الحكام
٤ - من / حجة الحق قدوة الفرق ٥ - من / ملتمس ٦ - من /
مقتبس ٧ - من / قطب الاسلام والمسلمين ٨ - من / «الحقيقة»
ندارد ٩ - من / ابو النصر ١٠ - درينجا نسخه من به نامه ديكرى
مى پيوند.

ايضا له

كتب الى الخاقان الاعظم العالم العادل ، جلال الدنيا والدين

ويعزى بابنه رحمه الله من بغداد^١.

٣

بسم الله الرحمن الرحيم^٢

- زندگانی پیشگاه معالی^٣ و بارگاه عالی خدایگان معظم، خاقان اعظم،
عالم عادل اریحی، قاهر مقتدر مهتدی، کشور گشای خاور خدای^٤، ملک^٥
رحیم مشفق، مالک الملک مشرق^٥، جلال دنیا والدولة^٦ والدين^٧، ملک الاسلام
والمسلمين، (١٢ الف) ملیک الامّة الغرا، کھف الملة الشما، ناصر الخلفاء
المهتدين، قاهر الخلعاء المعتدين^٨، ماحی الطغاة الملحدین، محی المملکة، عمدة - ٩
السلطنة، عمدة الخلافة، مولى الاکاسره، قاصع الجبابره، قاصم القیاصره، اول
ملوک الخافقین، اعدل عطاء المشرقین، کیقباد الهدی، اسکندر الوری، مهدی -
الوقت فی البلاد، ظل الله علی العباد، سید قرون الامم، صاحب قران العالم، ١٢
ملقن نوشین روان، مهجن نعمان، کیومرث الزمان، اعظم کیان، وارث
اشکانیان، سایس ساسانیان، اقلیم گشای توران، دیهم خدای ایران، متبوع^٩
-
- ١ - شا / از «ایضا له...» ندارد، و عنوان نامه چنین است: «بعد از مراجعت کعبه
در جواب و تعزیه به فرزندان به بغداد...» س / از «ایضا له...» ندارد. و در آن
چنین آمده: «وهذه تحفة الخواطر وزبدة الضمایر» ٢ - شا / + خدسة
العبد حسان العجم الحقایقی ٣ - شا / معلى ٤ - شا / از «قاهر
مقتدر...» ندارد ٥ - شا / ملک ملک المشرق ٦ - شا /
«والدولة» ندارد ٧ - شا / + مع القابه التامه ٨ - س / + تاج
اعاظم السلاطین حامی الغزاة الموحدين ٩ - شا / از «ملک الاسلام
والمسلمين...» ندارد

آل بهرام ، محسود ابرویز فی الایام ، خلاصه دورالفکک ، ناسخ آل برمک ،
عنصر السعادتین ، زبدة الجلالین ، ذوالتاجین^۱ ، ملک الرحمة فی الدنیا ، المظفر
۳ من السماء درمزید محامد ملت طرازی و امت پروری ، و تمهید قواعد عدل -
سگالی و سیاست گستری ، ازل پناه و ابد پیوند باد . و ذات مقدس جهاننداری
که اسکندر آیت^۲ خضر درایت ، کیخسرو منظر زال مخبرست ، سلیمان وار
۶ در بارگاه شهریاری و پیشگاه جهاننداری بر سریر عرش پایه آسمان سایه
انجم نگین آفتاب کلاه ملک نشان سلطان پناه ، نوبت همایون خدایگانی
به کمال حفظ عین الله از عین الکمال معصوم . امور دولت و اشغال مملکت در
۹ سلک ارادت به نبح آمال منظوم ، گریبان دولت عالی به^۳ دامن ابد پیوسته .
زمین و زمان بر طویله فرمان بسته ، هفت بخش اقالیم ، پرورده ظلال رایت ،
چهار صف^۴ ملک ، پدید آورده انوار عاطفت و عنایت ، اشباع و انصار
۱۲ ربانیان به اقسام و احکام امر و نهی نامزد و مستظهر ، اسماع و ابصار جهانیان ،
به اخبار و آثار فتح و فلاح بهره مند و مفتخر ؛ افلاک ، طابع^۵ ، و اختران ،
موالی ، آفاق ، خاضع ، و خسروان ، موالی ؛ جهان ، حلقه درگوش ، و زمان ،
۱۵ طوق دار ؛ جهانیان ، آفرین^۶ خوان^۷ ، و جهان آفرین ، یار . بحیب الله و نبیه
النبيه والمنتخبین من عترته وذویه^۸ .

بنده مجروح سینه سراسیمه خاطر آستان معلی را ، که آسمان زمین
اوست ، زمین می بوسد ، و برخاک ، نقش انا^۹ العبد می نویسد ، و به دست بوس
۱۸ عالی ، که به حقیقت بحر اخضر و چشمه کوثرست جهانیان را ، به غایت

۱ - شا / از «آل بهرام . . .» ندارد	۲ - شا / اسکندر رایت
۳ - شا / با	۵ - شا / ندارد
۴ - شا / جهان صنف	۸ - س / ذریه
۶ - س / طبایع	۷ - شا / آفرین نار ؟
۹ - س / «انا» ندارد	

متعطش و آرزومندی باشد . و پیش فرمان عالی ، (۱۲ ب) که به اتفاق
فرقان^۱ و ار تریاق فاروق است فرق ملوک را ، بجدات^۲ شکر می گزارد ، و از
نقوش توقیع معبر که در عین ظلمات اسکندری ، عین الحیات^۳ خضری می نماید^۴ ،
هر حرفی را گنج شایگان و تاج هر خدایگان و خون بهای گران^۵ مایگان
می پندارد ، و در حالت رحلت و مقام صحت و سقام ، آن تحفه غیبی را چون
جوهر عمر گم کرده بود^۶ ، که باز دست آمد ، از عزازت بر جان می بندد ، و
به بوسیدن آن تیمه^۷ ارواح و تتمه^۸ استرواح لب زمهریر^۹ آمیز و سینه صاعقه^{۱۰}
انگیز را ، چون نسیم بهاری که از اخلاق مضیئه^{۱۱} مرضیه^{۱۲} شهریاری مسترق است ،
مشکک پاش و عنبر^{۱۳} بار می گرداند ، و آب و خاک غریبستان را^{۱۴} ، دفع وبا و تسکین
هوا به چنین تریاقی^{۱۵} می توان^{۱۶} کرد .

مصراع^۱

کاتفاق است این که از یاقوت کم گردد وبا
و به هر خطه که می رسد ، خطبه مناقب و فایحه جهاننداری و فاتحه^۲
فصل الخطاب می سازد ، و به هر صقع که می گذرد ، مصقع مدایج زاهره^۳
خدایگانی می گردد . افاضل عباد و امائل بلاد را اسماع و طباع به جواهر ذکر^۴
زاهر و رواج ثنای فایح ، دفاین غرایب و غرر ، و خزاین دراری و درر هدیه
می سازد . چنانکه روزگار دفع عین الکمال را قوارع حفظ و کلاعت می آغازد .
و چون از حرم حضرت شماء جهاننداری ، که بیت المعمور بهرامیان است ،^۵

۱ - لا و س / سجده ۲ - شا و س / عین الحیوة ۳ - شا / + و

۴ - شا / بوده ۵ - شا / «ارواح و تتمه» ندارد ۶ - لا / + ندارد

۷ - شا / تریاق ۸ - شا / می تواند ۹ - شا و س / ندارد

مخصوص «خَلَقْتُ بَيْدَى*»، وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي** به خدمت^۱ کعبه معظمه که بیت الله اسلامیان است، به شرف «وَلَقَدْ بَوَّأْنَا لِابْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ***» پیوست. این کعبه خاص عرب^۲ و آن کعبه اصطناع رب، این کعبه مربع به ارکان^۳ حجازی و یمانی و شامی و عراقی، و آن کعبه مربع به ارکان^۴ مَلِکِی و سلطانی و مَلِکِی و سبحانی. بنده سلام آن قبله ممالک ایرانیان بدین قبله مناسک ربانین رسانید.^۵

بیت

ور ز حجاب کعبه را رخصت آمدن بود

در حرم خدایگان کعبه کند مجاوری^۶

۹

و در نشانه گاه ملتزم، که مظان قبول دعوات است، به قرب حجر الاسود، که یمین الله فی الارض است، فراوان دعاء اخلاص پیوند^۷ راند
دولت ثابته را اعلاها الله تعالی^۸. و بعد چون به بیت الشرف مدینه نزول افتاد، به آستان بوس حضرت (۱۳ الف) علیا و حظیره کبریاء و معرّس پاکان و متنفس دردناکان و محط رحل قدسیان، و مهبط مهد فردوسیان، مقصد ملائک معقبات، و مرصد اولئک علیهم صلوات^۹، روضه جنات فشر^{۱۰}

۱ - از اینجا به بعد در مجله ارغوان (شماره ۲ سال ۱۲) با عنوان «نامه ای جداگانه که خاقانی از مکه به شروانشاه نوشته» آمده است: «بنده چون به خدمت کعبه که...»

۲ - لا / ندارد ۳ - شا / «و» ندارد ۴ - من / بارگاه

۵ - شا / «و» ندارد ۶ - من / بارگاه ۷ - شا / رسانیدن

۸ - رک دیوان خاقانی، ص ۴۲ ۹ - ارم / پایگاه. از «کعبه خاص رب...»

ندارد ۱۰ - من / دولت ابد پیوند ۱۱ - من / از «دولت ثابته...»

ندارد ۱۲ - ارم / + به ۱۳ - ارم / وش

نجات بخش محمدی ، و تربت رتبت^۱ فزای^۲ تبت نماي^۳ احمدی علیه الصلوة والسلام رسید . سلام و تحیات ، و درود و صلوات از حضرت عالی^۴ خدایگانی^۵ به ذات معظم و شخص^۶ مکرم و قالب مطهر و فرق منور مصطفی صلوات^۷ الله^۸ علیه رسانید ، و از زمره خواص و اصفیا و صفه نشینان صف صفا ، و افراد^۹ و اوتاد ، که بر آن بالین مقدس شرف مثول^{۱۰} یافته بودند ، دعای دولت ملک-الاسلام^{۱۱} دام بنصر الله^{۱۲} موید استدعا کرد . ان شاء الله که دعای خالص^{۱۳} ایشان بر مطیة^{۱۴} انفاس سمرگاهی به مظنه^{۱۵} استجابت^{۱۶} الهی رسد . و چون از حضرت مدینه اتفاق بازگشتن افتاد ، همی ناگهان^{۱۷} آوازه^{۱۸} هایل فجیعت^{۱۹} - فزای جگر سوز جان^{۲۰} گزای از وفات^{۲۱} عبرتستان^{۲۲} شهریار^{۲۳} و فوات جوهر^{۲۴} کان جهاننداری^{۲۵} به بنده رسید ، بنده به^{۲۶} یکباره از دست بشریت بیرون شد ، و از پای وجود درآمد . و اگر این آوازه^{۲۷} جراحت^{۲۸} رسان به^{۲۹} صوب بغداد^{۳۰} به بنده رسیده بودی ، لعمر الله که بنده امسال^{۳۱} قوت بادیه^{۳۲} بریدن^{۳۳} نداشتی^{۳۴} ، و موسم دعا راندن^{۳۵} حضرت عالی را در مقام اخلاص به جوار کعبه معظمه از بنده فوت شدی . و همانا که هم^{۳۶} شهریان این دقیقه نگاه داشته^{۳۷}

۱ - لا / «رتبت» ندارد	۲ - ارم / رتبت افزای	۳ - ارم / ندارد
۴ - ارم / خدایگان	۵ - ارم / نفس	۶ - ارم / ندارد
۷ - لا و س / اوراد	۸ - ارم / میول	۹ - ارم / ملک اسلام
۱۰ - ارم / ندارد	۱۱ - ارم / اجابت	۱۲ - ارم / ناگاه . در مجله
ارمغان از اینجا با عنوان «فی المرثیه» آمده است .	۱۳ - لا و س / محنت	
۱۴ - ارم / جهاننداری	۱۵ - ارم / شهریار	۱۶ - شا / ندارد
۱۷ - ارم / در	۱۸ - ارم + شنیدی	۱۹ - ارم / از «به بنده
رسیده...» ندارد	۲۰ - ارم / قطع بادیه	۲۱ - ارم / نداشت
۲۲ - شا / را بدین	۲۳ - ارم / از «موسم دعا...» ندارد	

باشند ، که بنده را^۱ به اول^۲ که رسیدند ، خبر ندادند علی الجملة والتفصیل .
 بنده از غایت دل^۳ شکستگی و جگر^۴ خستگی^۵ هوس دمیده^۶ و هوش رمیده^۷
 گشت ، که مبهوت وار سراسیمه فرو ماند ، « لا قلب یخفق ولا لسان ینطق » .
 چه باور نداشت که روزگار براندازگر با^۸ اندازه^۹ کمال حضرت عالی^{۱۰}
 جهاننداری ، یارای^{۱۱} آن دارد که چنین دستبرد یارد نمود ، و چنین پای^{۱۲} دام^{۱۳}
 تواند نهاد .

بیت

ای روزگار گرگ دل افغان زدست تو

تا تو ز جان یوسف دها چه خواستی

وگمان نبرد^۱ که تکالیف فلک^۲ غدار و تصاریف^۳ روش اقدار^۴
 از آن دودمان جهاننداری و خاندان شهریاری چنان چشم و چراغی را ، که
 جوهر کان سلیمان وقت ، و نور باغ بلقیس روزگار ، و گوهر تاج و تاج گوهر
 کیان ، و انسان العین و عین الانسان بود ، به دست ناپاکی بیرون تواند برد ، تا
 زمره^۵ شروانیان فرا^۶ پیش (۱۳ ب) آمدند ، و نوحه^۷ زال دستان بر شبستان^۸
 رستم^۹ سیستان ، و جزع مادر اسکندر بر تابوت پسر^{۱۰} ، و گریه تلخ شیرین
 بردخه^{۱۱} پرویز^{۱۲} نوآیین ، و مویه^{۱۳} غراب البین بر همای^{۱۴} بچه^{۱۵} خاقین آغاز

۱ - شا / + که	۲ - شا / ندارد	۳ - شا / + چنان
۴ - ص / رولده	۵ - شا / به	۶ - ارم / از « باشند که ... » ندارد
۷ - لا / پای دایمی	۸ - ص و ارم / نمی برد	۹ - شا / تصاویر
۱۰ - ارم / اقتدار	۱۱ - ارم / ندارد	۱۲ - ارم / ندارد
۱۳ - ارم / ندارد	۱۴ - ارم / پرویز	۱۵ - ارم / لجه

نهادند . بنده همه^۱ مصایب عزیزان فراموش کرد ، و برخاک^۲ مصیبت تازه بنشست ، و چراغ سلوت را به بادِ سرد بنشانند ، و آبِ آتش زده از دیده دوانید^۳ ، و به جای درآعه ، سینه بشکافت ، و به عوض دستار ، سر بر زمین^۴ زد ، و دیده از بیاض روز دیدن در بست ، و جامه به رنگِ سوادِ شب^۵ برآورد ، و هنوز در آن سوادست^۶ . و سوادِ دیده را به بیاضِ اشکِ بیوشانید ، بل که بیاضِ اشک را به سوادِ انقاس بدل کرد . چه خونابه^۷ سیاه سوداوی^۸ قلم وار از دیده ریختن ، مهم مصیبت زدگان است^۹ . و چون^{۱۰} خبر دادند که حضرت عالیّه خدایگانی^{۱۱} که بحرِ جواهر^{۱۲} بنان و ابرِ صواعقِ سنان است ، در آن مصیبت ، که آخر مصایب باد ، از غایت جزع و هلع^{۱۳} چون ابر و بحر^{۱۴} خروش و جوش فراوان نمود ، بنده را درد بردرد نشست ، زخم بر زخم رسید .

تَكَسَّرَتْ اَلنَّصَالُ عَلٰی اَلنَّصَالِ

صورت واقعه بنده آمد^{۱۵} . بر رای ممالک آرای خدایگانی دام مظفر^{۱۶} پوشیده نیست که هر طلوعی را زوالی ، و هر شرفی را وبالی ، و هر نزولی را انتقالی مقدر است^{۱۷} . و از فرمان قهر ربّانی در دیوانِ دور آسمانی ، به محاسبه فصول زندگانی ، سر جمله و سر فذلک^{۱۸} از آن مملوک و مالک و مقیم و سالک ، آلا^{۱۹} فنا و زوال نیست ؛ و در بنه^{۲۰} این خیمه^{۲۱} کبود^{۲۲} پیروزه^{۲۳} گون و در سکنه^{۲۴} این ربع

۱ - شا / هم . ارم / ندارد	۲ - ارم / ندارد	۳ - ارم / از آب
آتش ... ندارد	۴ - لا / ندارد	۵ - ارم / جمله را ندارد
۶ - شا / سودایی	۷ - ارم / از «بل که بیاض ...» ندارد	۸ - شا /
چونکه	۹ - ارم / + آن	۱۰ - ارم / ندارد
جوهر	۱۲ - ارم / از «از غایت ...» ندارد	۱۳ - ارم / از «صورت
واقعه ... ندارد	۱۴ - شا / مقدر تست	۱۵ - شا / «سر فذلک»
ندارد	۱۶ - س / ندارد	۱۷ - شا و ارم / پیروزه

مسکون^۱، عدت سازگاری تنهاده اند، و اهبت کارسازی نداده . و از شبیه خون لشکر دو رنگ سال و ماه ، و تازش^۲ شبیدیز و نقره^۳ خنک صبح و شام ،
 ۳ به وقت کمان کشیدن و کین^۴ گشادن معترك المنايا در مکن و مسکن مشرق و مغرب هیچ صنفی از اصنافِ جانوران آمن السرب و صافی الشرب^۵ نیست .
 و جهانِ کهن^۶ بازارِ نوکیسه هرچه بامداد بداد ، شبانگاه باز ستد . و هرچه
 ۶ بنهاد ، برداشت . و هرچه برآورد ، فرو برد . و هرچه برافراشت ، نگون کرد . هرکرا به کرشمه^۷ چشم بخواند ، به غمزه^۸ دیگر چشم براند . هرکه را به دستی جلوه کرد ، به دیگر دست رسوا گردانید . به لثم راضع^۹ ماند به هنگام
 ۹ مستی که به خرّمی و بی خبری بدهد ، و به دژی^{۱۰} و بدگهری بازستاند^{۱۱} . و هرکه درین ایرمان^{۱۲} (۱۴ الف) خانه عاریت اثر بقا را یا عین حیات^{۱۳} را قالب آمد ، هرآینه رقم فنا را قابل آمد^{۱۴} . و از جمله جانورانِ عالم ، ناصیه^{۱۵}
 ۱۲ فرزندانِ آدم به داغ این داهیه موسوم تراست^{۱۶} . پیش صدمه^{۱۷} زلزال آفات که هادم اللذات است ، چه بنگه موری ، چه شبستان سلجانی ، چه فی بست
 پیرزنی ، چه ایوانِ نوشروانی^{۱۸} ، چه خان^{۱۹} عنکبوتی^{۲۰} ، چه باره^{۲۱} اسکندری ،
 ۱۵ چه مفحص^{۲۲} قضاة ، چه قیصریه و قصر^{۲۳} قیصری ، چه خرپشته سادات^{۲۴} هاشمی ، چه مسکن مسکین داری ، همه یک رنگ و یک نهاد نمانند . بحمدالله تعالی^{۲۵}

۱ - ارم / + تا	۲ - ارم / تا رفتن	۳ - ارم / کمان
۴ - س / روحانی الشرب	۵ - شا / غمزه	۶ - شا / کرشمه
۷ - س / متواضع . / ارم / وضع	۸ - ارم / ندارد	۹ - شا و ارم /
۱۰ - ارم / آریان . نسخه س از اینجا ندارد	۱۱ - شا / حیوة	۱۲ - شا و ارم / آید
۱۳ - ارم / از «و از جمله ...» ندارد	۱۴ - ارم /	۱۵ - شا و ارم / آید
۱۶ - ارم / نوشروانی	۱۷ - ارم / خانه	۱۸ - لا /
۱۹ - ارم / منفی	۲۰ - ارم / ندارد	۲۱ - ارم /
۲۲ - ارم / سلوونی	۲۳ - ارم / ندارد	۲۴ - ارم /
۲۵ - ارم / چه گوشه دار هاشمی	۲۶ - ارم / «بحمدالله تعالی» ندارد	

خاطرِ منورِ جهاننداری سَلَّی اللهُ قَلْبَهُ واعلی کعبه^۱ و بصره و حربه^۲ ، از مذاقِ سرد و گرم این نکته ، و از مزاجِ درشت و نرم این دقیقه آگاه تر و بصیر تر از جهانیان است . به محکِ فکر و قیاس^۳ و به معیارِ رای نقیاد ، عیارِ روزگار^۴ حق نا شناس^۵ شناخته است^۶ و وزنِ جهانِ کوتاه^۷ دیده دیده . به موعظت^۸ اصحابِ خبرت و خبر ، و به نصیحتِ اربابِ بصیرت و بصر حاجتمند نیست . « اِذَا لَمْ يَكُنْ لَكَ وَاِعِظْ مِنْ نَفْسِكَ لَمْ يَنْفَعَكَ النَّوْعُ »^۹ . چون شاید که شوایبِ طبیعت ، که غوغاءِ بشریت است ، بردار الملکِ خاطرِ منورِ جهاننداری مستولی گردد . چه معلوم است که فراقِ زده را از نیاحتِ جاهلیت هیچ طایل فراهم نیاید ، پناه هم به صبر اولیتر . « الالْتِجَاءُ إِلَى الصَّبْرِ اَسْهَلُ مِنَ الْاِسْتِرْسَالِ إِلَى الْجَزَعِ » .

شنوده آمده است که کیقباد پادشاه را فرزندی بالغ ، که دلایلِ بهروزی و مخایلِ پیروزی در ناصیه^{۱۰} او می دید ، ناگاه فرو رفت . کیقباد بر مصیبت^{۱۱} آن جگر گوشه از اثنای^{۱۲} ملک گوشه گرفت^{۱۳} . جگر می پالود بر فراق چنان با کوره الحیاتی ، که لاله^{۱۴} دل و سلاله^{۱۵} گل او بود ، و جزع و هلع می نمود ، و تحسّر و تکسّر می فرود^{۱۶} . لقمان^{۱۷} حکیم ، که قدوه^{۱۸} علماء دینیان و پیشوای^{۱۹} پیشینیان بود ، خبر یافت . به حضرت کیقباد تعزیت نامه فرستاد که : « انّی اعزیک باکرّم^{۲۰} بنیک^{۲۱} وهو الصبر الذی حرّمته » . یا الله^{۲۲} العجب ، این زبده^{۲۳}

۱ - لا / کلبه	۲ - ارم / از «خاطر... ندارد	۳ - لا / نقاد
۴ - شا / ناحق شناس	۵ - ارم / ندارد	۶ - ارم / کوتاه دست
۷ - شا / موعظه	۸ - شا / + و	۹ - ارم / قضیت
۱۰ - ارم / اثنای	۱۱ - ارم / + و خون	۱۲ - ارم / می فرمود
۱۳ - شا / لقمن	۱۴ - ارم / + من	۱۵ - ارم / ندارد

نصیحت و خلاصه موعظت^۱ نگر^۲ که چند در چند است . به فرزند طبیعت و نتیجه^۳ طینت، که نسبت از امتزاج امشاج^۴ و اجسام، و امداد^۵ مواد اصلا ب و ارحام داشت، تعزیتش نداد . به قرّة العین عقل، که صبرست و نسبت از کمال هم و وعزّمة^۶ مین عزّمت^۷ الرّجال دارد، تعزیتش می دهد^۸ . چه مصیبت بی صبری از مصیبت بی فرزندی صعبتر می داند و می گوید : مبادا^۹ که خویشتن بیازاری^{۱۰}، و ناشکیبایی از سلک (۱۴ ب) اجناس خواص بیرون^{۱۱} افگنی، و هم طویله^{۱۲} انجاس عوام گردانی، که ضحکه^{۱۳} عالمیان و عبرت آدمیان شوی . و اندوه چه باید برد بر وداع فرزندی که ازین مرحله خاکی و مزبله ناپاکی بر آن منظر آسمانی و معسکر روحانی نقل کرد . از نار زبانی برست، و به نور ربّانی پیوست . از پنجه پنج حسّ و چهار میخ چهار ارکان خلاص یافت^{۱۴}، به گوهر هفت فلک و صفوت هشت جنان باز رسید . ازین دار ظلم^{۱۵} به بیت النور، و ازین دیر خراب به بیت المعمور باز گشت . غرض ازین شرح و تطویل، مهر بندگی نمودن است، اگر چه آب به دریا فروزن باشد^{۱۶} . چه معلوم است که کمال هم جهانداران از فضیلت کامل درین^{۱۷} فجیعت هایل به صبر کردن دیدار آید . قصه^{۱۸} حال قیس عاصم که از صنایع و صدور عرب بود، و رؤساء و کرماء عرب مثل به وقار و حلم او می^{۱۹} زنند، همانا که^{۲۰} به سمع عالی اعلا ه الله رسیده باشد، که او را خبر کشتن فرزند دادند . در آن وهلت^{۲۱}

۱ - لا / موعظه	۲ - ارم / ندارد	۳ - ارم / مهجه
۴ - ارم / امزاج	۵ - ارم / مدد از	۶ - شا / غرقه من غرقات
۷ - لا / داد	۸ - شا / معتبر	۹ - شا / نیادا . ارم / مباد
۱۰ - ارم / را بزاری	۱۱ - ارم / یزمین	۱۲ - ارم / یااته
۱۳ - شا / دار الظلم	۱۴ - شا / ندارد	۱۵ - شا / چنین
۱۶ - شا / «سی» ندارد	۱۷ - شا / + او	۱۸ - ارم / از غرض
ازین ... ندارد		

نامرادی هیچ و می^۱ و و من در صورت و صفت پیدا نگردانید که «الصبر عند الصدمة الاولى»^۲.

- ۳ خلقنا رجالا للتجلد والاسی وتلك الغواني للبكاء والماتم
هرخصایص معنوی و خصال انسانی که ملوک قدام و سلاطین
عهد را به ریاضت بسیار و مجاهدت فراوان در جوهر بشریت دیدار آمدست ،
ذات معظم ملک رحیم ، خاقان اعظم را دام منصورا در اول رضاع به فطرت
۶ مادر زاد در طبیعت از قوت به فعل آورده اند . و لافخر آفریدگار تعالی و
تعظم بعد الیوم ساحت مجد و قباب معالی و جناب عالی خدایگان راستین ،
کیخسرو زمان و زمین را نصره الله از هجوم مکروهات و زوال^۳ عاهات مرفه
۹ الحال و منزله البال دارد . و عوض آن نازنین جهان^۴ نادیده ، که ساکن روضه
جنانست ، به خلقی که خلافت جهانداری را بشاید ، و در عهد بقاء پدر دام
مظفرا اقلیم گشاید ، کرامت کند . بصفوالله^۵ المختار وآله واصحابه^۶ الاخیار .
۱۲ امیدست که عن قریب به قبه^۷ سمع من بنده شمع ثاقب شود به ورود بشارت
از رسیدن چهارده ماهی ، احمدشاهی ، که از منزل نه ماهی نور سعادت
برجهانیان افکند ، ان شاء الله تعالی^۸ .

- ۱۵ این خدمت که^۹ انموذج صفاء بندگی و دوستداری است ، از مدینه -
السلام قبه الاسلام بغداد (۱۵ الف) حیّاها الله ببقاء امیرالمؤمنین علیه الصلوات^{۱۰}
الرحمن اصدار افتاد . و درین هفته بنده علی استخاره الله تعالی عزیمت سفر^{۱۱}
بیت المقدس داشت . چه دعای خالص خدایگانی به هر دو قبله گفتنی بود^{۱۲} .

۱ - شا / وهم ۲ - ارم / از «نامرادی...» ندارد ۳ - شا / نزول
۴ - شا / صفوه الله ۵ - شا / صحبه ۶ - شا / ندارد
۷ - شا / صلوة ۸ - ارم / از «هرخصایص...» ندارد

بنده از همت عالیّه جهاننداری امداد می خواهد تا صبح مراد بنده از مشرق شام بر آید ، ان شاء الله تعالی . اگر چه می شنود که فراعنه فرنگ دیگر باراً مستولی شده اند ، امّا اعتماد کلتی بنده را بر امداد همت خدایگانی است ، لازال من النصر بمزید والسلام^۲ .

سعادتی که دست کسب آدمیان نشود ، و پای وهم عالمیان به کنه آن نرسد الا خاص موهوب آفریدگار تعالی باشد^۳ ، نثار روزگار منور و شعار کارگاه معظم پادشاه جهان داور و شهریار کیان گوهر ، ملک رحیم مشفق ، مالک الملک المشرق ، جلال الدنیا والدین ، ملک الاسلام والمسلمین باد .
۹ وعین الکمال از کمال دولت مصروف و مدفوع ، بالنبی المختار وآله الابرار^۴ .

۱ - شا / دیگر باره ۲ - شا / «والسلم» ندارد ۳ - شا / نباشد
۴ - شا / + حسبنا الله وحده والصلوة علی النبی محمدا وآله جدا . ارم / از «بنده از همت ...» ندارد .

ایضا من انشائه

خادمه حسّان العجم الخاقانی^۱

سعادت حَریم عزّ مجلس سائی، امیر اسپهسالار^۲ اجلّ اکرم، مطاع^۳
مکرم، عالم عادل سخی، موافق مفضل اریحی، نجم الدّولة والدّین، سعد الاسلام
والمسلمین، صفوة الخلفاء المرضیّین، مهجة اعظم^۴ السّلاطین، عدّة الملوک-
العادلین، غرس الخلافة، اختیار السلطنة، قوام الحضرتین، نظام الدّولتین،
ملقّن کفاة العالم، مهجّن ولّاة الامم، سیّد ائمة الهدی، قدوة کبراء الوری،
باقعة الایام، محی الفتوة فی الایام^۵، افضل الخافقین، اکرم المشرقین، مفخر
العراق من اطهر الاعراق، ذوالمکارم، صدر المعالی، در اکرام اکرام و اعالی^۶
ابد الدّهر ونبییس اللّیالی باد.

کهرت مخلص سلام و تحیت به اندازة صد هزار اصناف اریحیت^۷ و
الطاف تحیت کز جناب مجد مجلس اسمی یافته است، متواتر می فرستد. و ۱۲
به دریافت انوار غرت به غایت متعطّش می باشد، و اکارم امت و اکابر
ملت را اسماع و اطباع^۸ به رواج ثناء فایح، مطیّب و معبر می گرداند. و تا از
اتصال سعد حسن الحضور انفصال یافته است، و از لذّت بجوار اشرف و ۱۵
حوار الطّف محروم مانده^۹، لعمر الله که زهرة الحیوة را زهر حیات شناخته است.

۱ - شا / از «ایضا من...» ندارد، و به جای آن چنین آمده: شکایت نامه بسم الله

الرحمن الرحیم ۲ - شا / سپهسالار. س / سپاه سالار ۳ - لا / الاعاظم

۴ - لا / اسراء. س / امة ۵ - شا / الانام ۶ - شا / منجیت

۷ - لا / طباع ۸ - شا / می ماند. س / است

و از سر فراق^۱ زدگی خدمت خاطر^۲ موی^۳ شکاف را به موی آویخته دیده است .
و گنبد^۴ دماغ را از سوداء محرمیت^۵ اخوان^۶ پرداخته ، و گوشمال^۷ مصایب را
۳ گوش نهاده ، و لذت^۸ عهد^۹ وصال را از بنا گوش بیرون کرده ، و یمن ناصیتی
که از^{۱۰} پیکر (۱۵ ب) طالع طلبیده ، پیشانی شیر آسمان^{۱۱} خاریده ، و طالع را
گره در^{۱۲} ابرو و ناخن در^{۱۳} چشم و آبله بر روی یافته . و هیچ^{۱۴} رایحه از ریاحین
۶ راحت^{۱۵} به مشام آرزو ننشیده ، و از روضه^{۱۶} اُنْف عز^{۱۷} مستقر رانده ، و اُنْفُ
العزیز بقطع^{۱۸} الحر^{۱۹} یَنجدع برخوانده ، و خونابه^{۲۰} غصه در لب آورده ،
و آرام^{۲۱} گاه در دهان نهنگ ، و خوابگاه بر دندان شیر ، و آنجور از زبان افعی
۹ داشته ، و شربت^{۲۲} زهر^{۲۳} آمیز حوادث ، ناکام در کام کشیده ، و قفای^{۲۴} فلک
گردن^{۲۵} کش که ضحاک^{۲۶} وار دو مار پیسه بر کف دارد ، خورده ، و زخم
بازوی زمانه را که بیلک بلا اندازد ، دست خوشی گشته ، ساعد خاییده و
۱۲ انگشت گزیده ، و خون دل به ناخنان رسیده ، و دولت گریخته و پشت
بر کارش آورده و پهلوتی کرده ، و سینه را که سفینه^{۲۷} دریای غموم است ، چون
شکم صدف و ناف آهو کفیده است . و بخت^{۲۸} سپید^{۲۹} کار که زنار^{۳۰} جفا بر میان
۱۵ دارد ، زناری سیاه بر لاشه^{۳۱} سست^{۳۲} کفل افکنده ، و روزگار^{۳۳} با غدر عنان
در کشیده و به رکابی^{۳۴} ایستاده ، و چون شیر از کین^{۳۵} سگ^{۳۶} دلی ران گشاده ،
و او را چون سگ در پس^{۳۷} زانوی نامرادی نشانده ، دم آتش حسرات به ساق^{۳۸}
۱۸ عرش مساق یافته ، و نم^{۳۹} سیلاب^{۴۰} عبرات با کعب^{۴۱} قارون هم^{۴۲} قران شده ، و دهر ،
که حارس بام پیروزه است ، قدم از کار او باز گرفته ، و پاشنه^{۴۳} در آبنوسین

۱ - س / ندارد	۲ - شا / کز	۳ - شا / آسمانی
۴ - شا / بر	۵ - شا / بر	۶ - شا / + و هیچ ؟
۷ - س / راحت	۸ - لا / خوناب	۹ - س / زخم
۱۰ - شا و س / یک رکابی		

روز و شب بر دیده^۱ عمر گردانیده. و دورِ بارگی حیات^۲ به پای آمده^۳، «لا عیش^۴
 سایغ و لا قلب^۵ فارغ». اما چون همی نابیوسان مفاوضه سلوت^۶ رسان از حریم
 عز مجلس سایی به کهنتر رسید، در وقت دولت گریخته پای، دامن^۷ کشان^۸
 پای گشایان^۹ کرد، و از در اعتذار درآمد، و بر قدم استغفار بایستاد، و محنت
 بالا نمود^{۱۰}، و پاشنه سوی کهنتر گردانید، و خاطر به استظهار صفاء مجلس سایی،
 جودی تا کعب، و طوفان تا ساق یافت، و زمانه که زانو بند ادبار داشت^{۱۱}،
 به زانوی ادب درآمد و هم^{۱۲} ران اقبال نشست، و دل مجروح بر قطع مرادات
 پیاده فرو کرد، و بر کفل فلک سوار درآمد، و دست از میان کار بر آورد.
 و تیغی که صبح در میان داشت، بر میان بست، و طالعی را که از امتهات زمان^{۱۳}
 باحرمان به یک شکم دو گانه آمده بود، بر سعادت ناف زد. و چون باز سپید
 سینه کرد و با شیر سیاه پهلوزد، و پشت به دیوار سلامت باز داد، و دست
 بزد^{۱۴} و فی درناخن^{۱۵} حادثات کوفت، و انگشت بر نیایات (۱۶ الف) خایید،
 و ساعد روزگار را محسّس بگرفت، و نبض احوال بشناخت^{۱۷}. و خون از رگ
 بازوی روز و شب بر اند^{۱۸}. و ردای زرین روز از کتف هوا در ربود. و عقد
 عنبرینه^{۱۹} شب از گردن گردون باز کرد. و قفای ماه افق^{۲۰} پهای بکوفت، و
 به مدد^{۲۱} ماء الحیات^{۲۲} که در کام داشت، مهر بر زبان عطارد، و سنگ بردندان
 زهره، و قفل بر دهان آفتاب افگند^{۲۳}. و از لب جام ساکنان بیت المعمور علی رغم
 انف الاعداء دوستگانی خورد، و از جرعه^{۲۴} ریز جام، گلگونه^{۲۵} روی بهرام،
 ۱۸

۱ - شا / حیوة	۲ - شا و س / + لا حیوة طیبه و لا عیشة راضیه و
۳ - لا / های کشان	۴ - س / ننمود
۵ - لا / نداشت	۶ - شا / فرمان . لا / و زمان
۷ - شا / دست برد نمود	۸ - شا / ناخنان
۹ - لا / بساخت	۱۰ - س / بر آورد
۱۱ - شا و س / افعال فکند	۱۲ - شا و س / گلگونه

وا از غبار مرکب تقدیس، سرمه چشم برجیس^۱، واز دوده^۲ قلم امکان خضاب
 ابروی کیوان ساخت. و از جوهر ذات البروج بر پیشانی بخت عقود^۳ بست.
 ۳ و ناصیه همت در سلاسل «كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» * معقود گردانید.
 و اکنون گوش، انتظار آن می دارد که پیکر^۴ طالع را که یکت^۵ چند خلیع العذار
 دیده بود، سبز عذار ببیند. و باد تمنی را در دماغ مجال داده است، که به دریافت
 ۶ خدمت مجلس سامی، قلم امید را موی از سر بیرون کند، و به سر نقش بندی
 مراد باز رود. «حتی یری حالاته مرضیه و حاجاته مقضیه و وجوه آماله و ضییه
 و نجوم احواله مضیه». این آرزوست همه تا آسمان چه کند.

بیت^۹

۹

بنیاد عمر برنج و من بر اساس عمر روزی هزار قصر مهتا^۶ برآورم^۷
 مضی هذا الفصل ولا ینقضی فضل المجلس السامی اسماء الله تعالی.
 ۱۲ امثال بلاد و افاضل عباد کثر هم الله تعالی که در معالم علماء عالم، و در محافل
 فحول روزگار از من کهر به مبالغت مدایج زاهره مجلس اسمی^۸، صدر
 امام، رضی الدین اعز الله احزاب الدین بنصره، و محامد فایحه مجلس سامی امیر
 ۱۵ سپاه سالار^۹ نجم الدین دامت ایامه مشرقه مشرقه^{۱۰} شنودند، غبطت حسرت -
 آمیز و غیرت حیرت انگیز داشتند از آن مبالغت مدایج و محامد که بر زبان من
 کهر می رفت^{۱۱}. و چون آگاهی یافتند که در باب حاجی ایاز غلام به بغداد

۱ - شا / جرجیس ۲ - لا / ذروه ۳ - س / عقد

۴ - لا / مگر ۵ - شا / ندارد ۶ - شا / تمنا ۷ - رک.

دیوان خاقانی. ص ۲۴۶ ۸ - س / سامی ۹ - شا / میپهلار

۱۰ - شا / ندارد ۱۱ - لا / از «آن مبالغت...» ندارد

بر من کهنتر چه بی انصافی گذشت ، از اخلاق مضیئه^۱ مرضیئه^۲ قدوه^۳ امام
رضی الدین مدّ الله ظلّه^۴ ، و از اشفاق شامل مجلس سامی نجم الدین دام سموه^۵
شگفت ماندند ، که این سست حمایتی در باره^۶ چون^۷ من کهنتری چون^۸ روا^۹
داشتند ؟

هبونی لم استوجب العرف منکم اما انتم اهل^{۱۰} لحفظ المکارم
یمین الله و یمین الله اعنی^{۱۱} حجر^{۱۲} الاسود اگر کفّار دارالحرب روم بر^{۱۳}
چو^{۱۴} من معروفي این بی توفیق روا دارند ، که نایبان دار الخلافه ، عمرهم الله
و عمرها ببقاء امیر المؤمنین فرمودند و نمودند^{۱۵} . (۱۶ ب) اما من کهنتر را شکایت
از تناسی و تن آسانی مجلس سامی است نه از دیگری^{۱۶} ، که هیچ حمایت نکرد^{۱۷}
و جانب کهنتر فرو گذاشت . « والخذل اخوالقتل کما قال حسن بن ثابت » .
در جمله مجلس^{۱۸} سامی را هنوز^{۱۹} در دبیرستان فتوّت لوح وفا برداشتنی است
تا داند .

شعر

۱۲

اذا انت لم تنفع بودک امله ولم تبک بالبوسی عدوک فانسل
فاصعد ذروة المعالی واسعد وکن عروة الموالی آمن السرب عن الایام
واللیالی . دوستان مذکور حفظهم الله تعالی هریک جهینه^۱ اخبارند^۲ ، که من^۳
کهنتر هرگز غلام فروش نبوده ام . و این معنی برخاطر نگذشت ، فکیف بر زبان .
فخاصّه که غلام از آن فرزندم^۴ امیر عبد المجید ابقاه الله تعالی بود ، حج کرده
و تطهیر یافته . عوذا بالله که چنین کسی را که از مدت سه سالگی باز در حجر^۵

۱ - س / ندارد	۲ - س / دام ظلّه	۳ - س / ندارد
۴ - شا / چو	۵ - س / ندارد	۶ - شا / اهلا
یعنی	۸ - لا / الحجر	۹ - س / چون
و نمودند ^{۱۰} ندارد	۱۱ - س / دگری	۱۲ - س / ندارد
۱۳ - س / ندارد	۱۴ - شا و س / اخبار است	۱۵ - س / فرزند

محصنات تربیت داده باشند ، فروختن کدام ظالم روا دارد^۱ ؟ اگر مغلّعی چند
تزویری کردند ، برنایان آن^۲ درگاه اعلاه الله تعالى^۳ فرض عین است تدارك
۳ این خلل کردن ، تا سبابه^۴ جهانیان ، ظلم را اشارت^۵ بدان درگاه ، حاشاه ،
حوالت^۶ نکنند^۷ ، والسلام^۸ .

ظلال مجدِ مجلس سامی امیری سپاه سالاری^۹ اجلیّ عالمی عادلّی ،
۶ نجم الدّولة ووالدینى سعد الاسلامی^{۱۰} برقه^{۱۱} اصحاب فضیلت و خداوندانِ هنر
ابد الدّهر ممتد باد . وحسبنا الله وحده^{۱۲} ابدًا .

۱ - شا / از «فروختن کدام...» ندارد ۲ - لا / این ۳ - س / + وحاطهم

۴ - لا / سایه ۵ - لا / «را اشارت» ندارد ۶ - شا و س / ندارد

۷ - س / + انشاء الله تعالى ۸ - س / ندارد ۹ - شا / سپاهسالاری

۱۰ - شا / سعد الاسلام والمسلمینى ۱۱ - شا / — والصلوة على نبیه

محمد وآله جدا

ایضا من انشائه^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

۳ خدمة خادمه حسان العجم الخاقانی الحقایقی^۲.

سعدت رسان مفاوضه موكب مجد مجلس اسمی امیر سپاه سالار^۳ اجل
كبير، مطاع موفق سخی، مؤید مظفر اریحی، زاهد مجاهد^۴ مرابط - سیف الدولة
والدین، ناصر الاسلام والمسلمین، صفوة الخلفاء المهتدين، عمدة الملوك^۵
والسلّاطین، سید الامراء العادلین، حاتم الزمان، تهمتن ایران، پهلوان ثغور
آذربيجان، اعدل الخافقین، اکرم المشرقین، غیاث الحجاج والحرمین ذو-
السعادتین که^۶ در زنده گردانیدن مکارم و معالی ملجاء اکارم و اعالی باد و ذات^۷
اشرف به اشراق انوار اقبال ابد الدهر آراسته روزگار و مرقه بال، به کهر
و^۸ خادم رسید، و امداد مبرّت و مواد مسرت رسانید. مبهج ارواح و مبهج^۹
ارتیاح گشت. و چون مورد ورد و موعد (الف) عید، غریب^{۱۰} آمد،
غرایب در غرایب و رغایب در رغایب. و خادم از شرف وصول آن یتیمه
بحر معانی و یتیمه نحر^{۱۱} معالی، منشور اقبال در سر دستار نهاد، و گنج سعادت^{۱۲}
بر سر دستارچه بست. و اگرچه داغی را که خادم داعی^{۱۳} از مفارقت رکاب

۱ - شا / «ایضا...» ندارد	۲ - شا / «الحقایقی» ندارد	۳ - شا /
سپاه سالار	۴ - شا / ندارد	۵ - شا / امراء
ندارد	۶ - شا / «و» ندارد	۷ - لا / منتج
۱۰ - شا / فخر	۱۱ - شا / ندارد	۱۲ - شا / ندارد

میمون بر جگر داشت ، مرهم نهاد و نوازش داد . اما تعطشی^۱ را که از^۲ نیازمندی خدمت داشت^۳ ، مبرح^۴ بیود و گدازش فزود^۵ . و کهر و داعی بعد از^۶ اشک شور و داعی^۷ ریختن ، در اشک شیرین^۸ بشاشت ریختن آمد ، و به اندازه^۹ صد هزار لطایف اریحیات^{۱۰} که در تضاعیف آن تحیات تضمین فرموده بود ، سلام و خدمت و ثنا و مدحت مجددا فرستاد . و دعاء فلک فرسای و ثنای زمین پیمای برصفحات اذکار روان داشت و تازه گردانید . و چون آوازه^{۱۱} سلوت رسان رسید که موکب^{۱۲} مجد^{۱۳} مجلس اسمی ، که آفتاب ذروه^{۱۴} مکارم است ، به^{۱۵} بیت الشرف جلال و اوج کمال آسمان^{۱۶} سیادت بارگاه معظم^{۱۷} خسرو راستین ، کیخسرو زمان و زمین ، ملک بخش ممالک^{۱۸} ستان ، خلیفت پناه سلطان نشان ، مالک ملک العرب والعجم ، اول ملوک العالم ، ملیک الامه - الغرا ، کھف الملة الشماء ، ناصر الخلفاء المهتدين ، قاهر الخلاء المعتدين ، کاسر الاکاسره ، قاصم^{۱۹} القیاصره ، محیی الجود و الباس ، مؤید آل سلجوق^{۲۰} و آل عباس ، خلاصه^{۲۱} دور الفلک ، ناسخ آل برمک ، اعظم اتابک ، نصر الله اعلامه و نصر ایامه [نزول]^{۲۲} یافت^{۲۳} . بر موجب این اتصال سعد ، معلوم کرد که همتن دوران به حضرت کیخسرو زمان رسید ، و خضر عالم به جوار اسکندر ثانی مستانس گشت ، و بهرام رمیده به خدمت ابرويز اسلام آرمیده شد . و حاتم طی به قرب ملک نعمان ، مکان^{۲۴} مغبوط یافت ، و روح مجسم

۱ - لا / معطشی	۲ - شا / «از» ندارد	۳ - شا / ندارد
۴ - شا / فرمود	۵ - شا / دواعی	۶ - شا / از تحیات
۷ - شا / ندارد	۸ - شا / «به» ندارد	۹ - شا / آسمانی
۱۰ - شا / ندارد	۱۱ - شا / قاصر	۱۲ - لا / سلجوق
۱۳ - از تصحیحات استاد مینوی	۱۴ - شا / ندارد	۱۵ - شا / ندارد

به عقل مشخص . و نجم ازهر به نیر اعظم و سبحان الطف^۱ به بحر اخضر ، و چشمه حیوان به چشمه کوثر . و طور شاهق به کوه قاف ، و نیل زآخر به دریای محیط پیوست . و الحمد لله علی هذه البشائر شکرا . و خواننده آمده است که ۳
میر محمود سبکتگین در مفتوح حال خویش سیف الدوله لقب داشت . چون به خدمت ملک رضی سید^۲ سامانیان نوح منصور پیوست ، از آن حضرت درافروخت . و سعادهای تازه دریافت . و دولتهای بی اندازه به دست کرد . ۶
امروز بحمدالله تعالی ذات اشرف مجلس (۱۷ ب) اسمی ، سیف الدوله والدین ، به اسم و لقب و محمّد و مکرم ، وارث عهد محمود سبکتگین است ، و ذات مقدّس جهاندار معظم اتابک اعظم نصره الله و عظم شانه به مقدرت و مکانت ۹
هزار ملک رضی سامانی . حقیقت است که مجلس اسمی از آن حضرت علیا و ساحت کبریا نورها الله و مدّ ظلّالها بر وفق نیّت و حسب امنیّت صد هزار غنایم عزّت و فتوح رتبت ادّخار کرده باشد ، ان شاء الله تعالی . بر کافه معتقدان ۱۲
خدمت و صادقان مودّت فرض عین است که بر مبشّران این سعادت عظمی به تهنیت جانها نثار و ایثار کنند ، که موبک مجد مجلس اسمی از قرب جوار کعبه عزّت و قبله مکّیان باز رسید ، وهم در وقت ، احرام اخلاص گرفت ، و در ۱۵
حریم کعبه عجم و قبله کیان و برمکیان به یمن مجاورت مستسعد گشت . « الحمد لله الذی^۳ اضحک بعد ما ابکی واعاد بعد ما افنی » . لعمر الله که کهنتر و خادم که^۴
لذّت این بشارت یافت ، در بشره بشریّت و لباس انسانیت نگنجید ، و در ۱۸
وقت سجدات شکر گزارد . و جبین را در مقام خضوع زمین فرسای گردانید ، خواست که خدمتی مشیع و مشروح تضمین^۵ کند ، که متضمّن دقایق دوستداری و طرایق خدمتگاری باشد . و از اسرار^۶ ولای خاطر و صفای ضمیر بیشتر اعلام ۲۱

- کند ، و از لوعت^۱ فراق^۲ زدگی عهد خدمت ، و از فرط نیازمندی زمان زلفت
 حکایت آغاز د . اما قاصدان^۳ به تعجیل بیرون آمدند و درنگ چندان نمودند
 ۳ که رکض الخیل جنبیه بجنبیه^۴ به صحرا باز بخورد ، یا « فی جوف اللیل سفینه بسفینه »
 به دریا باز رسد . لاجرم خادم در این اتساع خرق افتاد . و از مکنونات ضمیر
 در عقد موالات شرحی به واجبی^۵ نتوانست دادن . و نیز اندیشه در فرا پیش
 ۶ خاطر گذشتن گرفت ، و ادب تخفیف پای در میان آورد ، و دست بر دهان
 ترجمان خاطر نهاد ، و سر عنان قلم باز کشید ، تا بدین لمعه مختصر اختصار افتاد ،
 و بردعای اخلاص آمیز اختصار^۶ کرده آمد^۷ و ختم افتاد . و السلام .
 ۹ زندگانی موکب مجید مجلس اسمی ، امیر سپاه سالار^۸ اجل عادل کبیر
 مطاع موثق سخی^۹ اریحی : سیف الدوله والذین . ناصر الاسلام والمسلمین ،
 صفوة (الف) الخلفاء المرضیین ، عمدة الملوك والسلاطین : سید الامراء -^{۱۰}
 ۱۲ العادلین ، ملجأ الحجیج والحرمین ذو السعادتین در حیات مجد و معالی و اکرام
 موالی و موالی^{۱۱} ابد الایام و سیمیس اللیالی باد . و آفریدگار عز اسمہ در کل
 احوال ، جلی و خفی ، حفیظ و خفی ، بالنبی^{۱۲} التبی^{۱۳} واصحابه وذویه^{۱۴} .
 ۱۵ همانا که قلم شریف مجلس اشرف صدر اخلاص اخص^{۱۵} ، مؤتمن ممکن ،
 محترم مکرم ، همام الذین ، کافی الاسلام ، اکفی الکفاة و سید الکفاء ، مجد -
 الصدور ذو المعالی علی دامت ایامه مشرقه ، نقش کشف الحال در خدمتی^{۱۶} که

۱ - شا / لذت	۲ - شا / قاصد	۳ - شا / واجب	۴ - شا /
برین	۵ - شا / ختم	۶ - شا / شد	۷ - شا / از « و ختم
افتاد ... ندارد	۸ - شا / سپاه سالار	۹ - شا / ندارد	
۱۰ - لا / الغرا	۱۱ - لا / موالیان موالی	۱۲ - شا / بالنبی	
۱۳ - شا / ندارد	۱۴ - شا / « و ذویه » ندارد	۱۵ - شا / اخص	
اخلاص	۱۶ - شا / خدمت		

نویسد بندد و^۱ عذر کهنتر و خادم را از جوار عزّ و جناب مجد مجلس اسمی اسماء الله و نوره تمهید درخواهد ، ان شاء الله تعالی .

مجلس مانوس خواجه^۲ اجل^۳ اچمل^۴ اکفی اکمل^۵ معن مفن^۶ ، ربیب - ۳
الدین ، عزیز الاسلام و المسلمین ، بهجة الدولة الغراء ، صفوة الحضرة الشماء ،
امیر الکتّاب ، مفخر اولی الالباب ، مجد الصدور ، فخر الوزراء ، عمدة الکفاة
و عدّة الکبرا دامت^۷ فضایله تامه و فواضله عامه ، به فراوان سلام و آفرین و ۶
بسیار درود مخصوص^۸ و محفوف است^۹ . ایزدش در ظلّ سعادت و نور سیادت
موکب مجد^{۱۰} مجلس اسمی اسماء الله تعالی^{۱۱} مؤید العزّ و مغلّد العمر گرداناد^{۱۲} .

۱ - لا / « بندد و » ندارد	۲ - لا / ندارد	۳ - شا / + معن
۴ - شا / « معن مفن » ندارد	۵ - لا / مفخر	۶ - شا / ادانت
۷ - شا / + است	۸ - شا / ندارد	۹ - شا / ندارد
۱۰ - شا / ندارد	۱۱ - شا / دارد ، حسبنا الله وحده ابدًا والصلوة علی النبی	
محمد وآله جدا		

ایضا من انشائه رحمه الله^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

۳ خدمة العبد المخلص حسن العجم الخاقانی الحقایقی^۳

زندگانی حضرت عظمی : خداوند جهان ، ملک ملوک الزمان ،
اغسطس معظم ، هرقل اعظم ، بطلمیوس اجل^۲ ، فیلقوس اعدل ، جلال الدولة
۶ الغراء ، علاء الملة الشماء ، مالک رقاب العطاء ، عظیم الدنیا ، سلطان النصاری ،
ناصر السلاطین ، خلیفه الخواریتین ، سید القیاصره ، مؤید البطالسه ، مهجتن -
الاکاسره ، ملقن الاساقفه ، ظهیر الملکانیه ، محیی النصرانیّه ، اعدل سبعة اقالیم ،
۹ اعلم ثلاثة اقانیم ، الحواری الاعلم ، حافظ الصلیب الاعظم ، قیصر المطلق ، معین
ثالث فرق ، امین الانجیل ومعوانه ، حسام المسیح وبرهانه ، مظهر العدل والوجود ،
مفخر آل داود ، نعمان الایام ، کھف آل بهرام در مزید ابتهت جهاننداری و
۱۲ تمهید ابتهت کامگاری و زنده داشتن (۱۸ ب) مکرم و تازه گردانیدن
معدلت و اظهار معالم نصرانیت و احیای مراسم رهبانیت سالیان ابد مدت
باد . و ذات معظم شهریاری ، که خلیفه روح الله است و روح مشخص ، و
۱۵ ملوک مشارق و مغارب استکمال از و کنند ، از هجوم عین الکمال معصوم ، و
روزگار انور جهاننداری به اشراق انوار جلال موسوم . و تحت داران و تاج -
داران به مکان عالی پناه ور و سرفراز^۴ . و آفریدگار عز اسمہ هادی و مرشد

۱ - شا / از و ایضا ... ندارد ، و عنوان چنین است : به ملک ابغاز نویسد در جواب

۲ - لا / ندارد ۳ - شا / ندارد ۴ - شا / تاج ۵ - شا /

تخت ۶ - شا / سرفراز

و کارساز. خادم^۱ مخلص که طوق^۲ دار عبودیت است، سلام و خدمت موظف و مرتب می‌دارد، و به التزام خدمت آستان معلی، که آسمان معالی است، آرزومند و متعطش می‌باشد، و به شرف دستبوس^۳ اعلی، که سرچشمه^۴ نیل^۵ مکارم است، نیازمندی^۶ تشنگان چشمه حیوان می‌نماید. و چون می‌نماید^۷ که اشغال همایون جهاننداری برفوق^۸ نیت و حسب امنیت جاری و منتظم است، از لذت این بشارت در بشره^۹ بشریت نمی‌گنجد. شکرهای آغازد، و تهنیت^{۱۰} نامه می‌سازد. و اگرچه مدتهاست که بنده مخلص نایبان اعلی را اعلام^{۱۱} الله و حرّسهم عن التّایبات، به انفاذ خدمات و انبساط مکاتبات هیچ ابرام^{۱۲} نرسانیده^{۱۳} است و تصدیع نیفزوده^{۱۴}، و از جاده ادب تجاوز نکرده، و خویشان را بر یاد خاطر منور جهاننداری روحه الله و ادام ملکه نداده، و محافظت نمودن بر تحفیف از مفترضات خدمات شمرده، اما به هر اقلیم که رسیده است، اقلام را به رقوم مدایج شهریاری معبر داشته است، و به هر خطه^{۱۵} که گذشته^{۱۶}، زبان را ۱۲ به خطبه^{۱۷} ثنای زاهره جهاننداری غضب^{۱۸} یمانی^{۱۹} کرده، و به جواهر مناقب خاندان معظم ملک الملوك دامت عظمته مسامع اخلاق را مشتف، و مجامع اوفاق^{۲۰} را مشرف گردانیده. چنانکه خانه داران خاندان ملوک را از آن غبطی^{۲۱} ۱۵ غیرت آمیز و حسرتی حیرت انگیز حاصل آمده، و درین وقت چون آوازه^{۲۲} بشری رسان رسیده^{۲۳} ۱۳ که مواکب علیاء جهاننداری، که سعد اکبر در رکاب و بحر اخضر در عنان دارد، با جیوش کوه پیکر و عساکر دریافش، که عرصه^{۲۴} ۱۸

۱ - شا / بنده ۲ - لا / سرمندی ؟ ۳ - شا / می‌شوند

۴ - لا / جهاننداری ۵ - لا / اعلام ۶ - شا / آلام

۷ - لا / نرسیده ۸ - شا / ندارد ۹ - شا / خط

۱۰ - شا / گذشت ۱۱ - شا / غض نباتی ۱۲ - لا / اوقات

۱۳ - شا / رسید

زمین از جوش آن تنگ (۱۹ الف) صفت نماید ، به فال فرخ ، بر اطراف
 ممالک شروان حیّاه الله واحیایا ببقاء مالکها معسکر و نجیم فرمود ، و خاک
 ۳ مطهر شروان را نشانه گاه آب خضر و آتش خلیل و باد مسیح گردانید ، و
 همای^۱ رایت علیا بر بیضه دارالملک شماخی نورها الله سایه^۲ سعد السعود
 برافکند ، و همان لطایف اعادت نمود که کرامت مریمی با نخل بی بر ، و معجز
 ۶ عیسوی با قالب عازر ، و همان دست برد الطاف فرمود که بحاب ربیعی واعتدال^۳
 طبیعی با نوای نباتات^۴ و طوای حیوانات . بنده مخلص این سعادت عظمی را
 بر اسماع باشندگان خطه^۵ آذربایجان شرح می داد و اشباع می کرد^۶ ، و ساعتی^۷
 ۹ باز می گفت که : دو ملک بخش ممالک ستان ، و دو مخالف بند شهر گشای
 که هریک تاج دار سه اقلیم است ، بر یک سریر مسرت استرواح منافقت^۸ و
 منافقت یافتند ، و دو قطب را به یک مرکز و دو شه^۹ را در یک خانه ملاقات
 ۱۲ افتاد . «جمع الشمس والقمر» . ناظران یمین و یسار را که ملایک اند حاصل است
 که مفخر بقرطیان و داور داودیان با افسر بهرامیان و سرور اسلامیان مستأنس
 گشت . داود با سلیمان و زال دستان با رستم توران^{۱۰} ستان ، و قباد با انوشروان
 ۱۵ اجتماع یافت . آفتاب^{۱۱} ذروه^{۱۲} ممالک با مشتری سعادت بخش اتصال سعد کرد .
 و دریای محیط به بحر اخضر و کوه قاف به طور انور ، و عقل اشرف به روح
 الطف پیوست . والحمد لله علی هذه البشایر شکرا . فرزندگان عهد درین اتفاق
 ۱۸ به نظر شگفتی می نگریدند ، و بنده در اشاعت این اخبار بشارت رسانید بیضا
 می نمود ، و مبشر اسماع می بود . هم در وقت از افواه الناس آوازه تهنیت رسید

۱ - لا / رای	۲ - شا / میانه	۳ - شا / اعتداد
۴ - لا / نبات	۵ - شا / ظرام	۶ - شا / گفت
۷ - شا / به شگفتی	۸ - شا / مشاهدت . لا / مشاقبت	۹ - شا / شاه
۱۰ - شا / ندارد		

که ملک الاسلام شروانشاه^۱ اعظم را نصره الله واطفره^۲ خلقی که خلافت کیان را شاید، از کیان خدایگان^۳ بیامده است. بنده از ورود این بشارت خواست که دستار براندازد، بل که سر دربارزد. و در وقت صدقات قرض و حسنات^۳ فرض شمرد^۴. و بشارت رسان را جوهر روح و کیمیاء عقل، و زر رخسار و گوهر اشک و درنثار در دامن کرد، (۱۹ ب) و حقیقت شناخت که این موهبت الهی و تحفه غیبی از مبارکی^۵ وصول کوکبه^۶ علیاء ملک الملوکی لا زال^۶ من العلماء بمزید ظاهر آمده است، که مراد بخش و آرزو رسان^۷ است، ملک رحیم، خاقان اعظم را چه به یمن حضور موکب اعلی ملک الملوکی، چشمه دولت را زهاب^۸ گشادن گرفت، و صبح امانی دیدم، و کشت مرادات خوشه^۹ کشید، و غنچه باغ^{۱۰} ممالک شکفت، و ماه نو از فلک جلال دیدار آمد، و الحمد لله حمداً کثیراً. بر عقب این بشری روح پرور راحت رسان همی نابیوسان مثال معالی و فرمان معظم ملک الملوکی ملکه الله رقاب الآمال به بنده مخلص^{۱۲} رسانیدند. بنده از غایت بشاشت در اضطراب دهشت افتاد. حالی به پای خضوع برخاست، و دست بر زمین عبودیت و سر بر آسمان تفاخر افراخت، و در پیش آن کارنامه دولت و منشور عزت^۱، که سیاه^{۱۱} عواطف و ختم^{۱۵} عوارف داشت، سجدهات شکر برد و رخسار بر خاک بمالید^{۱۱} و گفت:

بیت

دو شم لقبی دادی کمتر سگ کوی خود

۱۸

من کیستم از عالم تا این خطر م بخشی

۱ - شا / «شروان» ندارد	۲ - شا / ظفره	۳ - شا / خدایگانی
۴ - شا / شمرده	۵ - لا / منازل	۶ - لا / آرزوسان
۷ - شا / راه آب	۸ - شا / ندارد	۹ - لا / عزلت
۱۰ - شا / سحابی	۱۱ - شا / مالید	

بنده از عداد کدام سگت^۱ خدمتان باشد که چندین نوازش و الطاف و پرورش و استعفاف درباره او فرمایند. و تعهدی که عیسی علیه السلام^۲ حواریان را فرمودی، و تفقیدی که سلیمان صلوات الله وسلامه^۳ علیه صف طيور را واجب دیدی، در حق بنده تقدیم کنند و ترتیب سازند. و بر خاطر انور جهاننداری یاد بنده مجروح سینه چندین نوبت بگذرانند^۴. یا الله العجب، غبار ذره بر ذروه چون گذرد؟ و کاه برگ بر آب برکه کوثر چون نشیند؟ اما ملوک جهان را که نور آفرینش و سایه آفریدگارند^۵، چنین مبالغه^۶ اشفاق درباره بندگان به اتفاق بسیار نموده اند.

شعر

۹

مورچه را جای شود دست جم سوی مگس وحی کند غیب دان
حق به شبان تاج نبوت دهد ورنه نبوت چه شناسد شبان
ابر گهر باشد بر تیره خاک باد گلستان کند از گلستان
سنت فضل و کرم است این همه وین همه در وصف تو گفتن توان.
(۲۰ الف)

بنده چون بر مضمونات کتاب^۷ اعلی اعلاه الله تعالی^۸ وقوف یافت، در اواخر آن اشارات لطف آمیز، بر قلم دبیر خاصه گذشته بود که اگر بنده ما را مهاجرت از موسم مجد شروان شرفها الله و عمرها به سبب وحشتی یا کراهیتی افتاده است، ما استمالت فرمایم. حاشا و عودا بالله غفرانک ربنا. مبادا^۹ که بنده را از ارادل عوام شروان فخاصه از امائل خواص شروانشاهی نصرم^{۱۰} الله و رعاهم

۱ - شا / نیک ۲ - شا / علد ۳ - شا / «وسلامه» ندارد

۴ - لا / بگذرانند ۵ - شا / «اند» ندارد ۶ - شا / مبالغت

۷ - مثال ۸ - شا / «تعالی» ندارد ۹ - شا / مباد

۱۰ - شا / نصره

به یک سر موی آزاری بر خاطر نشسته باشد. یا کراهیتی در دل جای گیر آمده .
 چه امروز در سایهٔ حمایت و جناح رعایت ، و آثار رحمت و اهورا عظمت
 خداوند جهان ، ملک الملوك^۱ دامت منازم ملکه ، شروان ، شرفوان و خیروان^۳
 شده است . و از هفت شهر عراق ، به شرف اعراق ، و از چهار شهر خراسان
 به عدل و احسان ، قصب السبق برده اند^۲ ، و بل که شروان ، روضات الجنان
 است ، و ساکنان او خازنان رضوان . در نوبت همایون و معدلت روز افزون^۴
 خداوند ولی النعم بل ولی الله فی الامم ، خدایگان معظم ، خاقان اعظم^۵ ، کیخسرو
 زمان و زمین ، خسرو راستین ، ملک رحیم مشفق ، مالک ملک المشرق^۶ ،
 وهاب معنی^۷ مفتی ، اریحی غازی ، موحد مهندی ، جلال الدنیا والدین^۸ ،
 ملک الاسلام والمسلمین ، ملک الرحمة فی الدنیا ، المظفر من السماء ، نصر الله^۹
 لواه و نصر اولیاه که بنده را بعد الله و رسوله خداوند مولی^{۱۰} الامم و مولی النعم ،
 بل قبله ارادت حضرت^{۱۱} عظمی شروانشاهی است ، لا زالت زاهره ، و به^{۱۲}
 ذات نا محسود ربانی که آن حضرت در همه مشارق الارض و مغاربها از بنده
 صادق تر عاشقی ، و دولت خواه تر دوستداری ندارد . و اگر فی المثل عمر بنده
 به صد سال کشد^{۱۳} ، و خواهد که به ده زبان هزار یک انعام این پادشاه فرشته^{۱۴}
 خلق را ، که خلقت از صفاء رحمانی دارد نه از اجزاء لسانی ، و ترکیب از
 صفاوت سلسال یافته است نه از کثافت صلصال ، شکر بگزارد ، نتواند^{۱۵}
 گزاردن ، و عهد عمر بدان وفا نکند .

۱۸

۱ - شا / ملک الملوكی	۲ - شا / «اند» ندارد	۳ - لا / «و معدلت
روز افزون» ندارد	۴ - شا / الاعظم	۵ - شا / الشرق
۶ - شا / مفتی	۷ - شا / نصره الله	۸ - شا / ولی
۹ - شا / ندارد	۱۰ - لا / «به» ندارد	۱۱ - شا / بکشد
۱۲ - شا / نتوان		

بیت

قصه چکنم بانو که خاقانی را از دیده گله است وز سگ کوی تونی^۱
 ۳ اما بنده را مفارقت از شروان و مهاجرت از اوطان به سبب فراغت
 و ازروا طلبیدن است ، که به ترك زخارف دنیاوی گفته است . از هر گنجی و
 توشه ای ، به کنجی و گوشه ای خرسند شده ، و دانسته^۲ که نقش فریبنده دنیا
 ۶ (۲۰ ب) به صورت دریا ماند ، که زنده در کشد ، چون بکشد ، بیرون اندازد .
 و امروز درین دریای شور ،

مصراع^۳

۹ یک صدق فی و صد هزار نهنگ
 و دور ، دور بی هنران ، و کار ، کار بد گهران .
 بر تن ناقصان قبا ی کمال به طراز هنر ندوخته اند^۴
 ۱۲ بی هنر خوش چو گل که بر کمرش کیسه جز لعل تر ندوخته اند^۵
 هنری سرفکنده چون^۶ لاله ست که کلاهش مگر^۷ ندوخته اند^۸
 یک سر سفله نیست کز فلکش بر کله صد گهر ندوخته اند^۹
 ۱۵ نیست آزاده را قبا نمدی که صدش^{۱۰} پاره در^{۱۱} ندوخته اند^{۱۲}
 سگ حیزی بمرد در بغداد کفش جز به زر ندوخته اند^{۱۳}

۱ - شا / نه	۲ - شا / دانست	۳ - شا / ندارد
۴ - شا / از «به طراز ...» ندارد	۵ - شا / از «بی هنر ...» ندارد	
۶ - شا / چو	۷ - دیوان / به سر	۸ - شا / از «که کلاهش ...»
ندارد	۹ - شا / از «یک سر سفله ...» ندارد	۱۰ - دیوان / همش
۱۱ - دیوان / بر	۱۲ - شا / به طرازی هنر ندوخته اند	
۱۳ - به جای این بیت چنین آمده : بی هنر خوش چو گل که بر کمرش کیسه جز لعل تر ندوخته اند که کلاهش مگر ندوخته اند یک سر سفله نیست کز فلکش بر کله صد گهر ندوخته اند . رک دیوان خاقانی . ص ۱۰۴ .		

و اگر درین باب مبالغت کرده شود ، صد هزار جگر پاره از نوکِ قلم فرو چکد ، و دامانِ روزگار طوفانِ خونابه بگیرد . آن به که عنانِ قلم باز- کشیده شود ، چه بنده را با مختصری همت او نام دنیا بر زبان راندن لعمرالله که ۳ کرانمی کند ، و چرب و شیرین روزگار برماید^۴ دنیا بنده را مگس راندن نمی ارزد^۱ .

وقتی حکایتی شنوده است که بر لفظ اشرف شروانشاه ماضی ، ملک ۶ سعید منوچهر افاض الله علیه الرضوان و ابد بقاء الملك المعظم ، ملک ملوک الزمان می گذشت ، که درنواحی اقلیم ابخاز عمرها^۲ الله ببقاء سلطانها دوستی داشتم مهتر زاده . الحق^۳ جوانی هنرمند شیرین^۳ و شمشیر زن . مقبول^۴ طلعت^۴ ، تمام^۹ آفرینش ، خوشش لهجت ، بذله^۵ گوی ، نکته^۵ انداز ، سرمایه^۵ مردانگی و پیرایه^۵ فرزانی به هم کرده ، میدانِ رزم را مردِ سیر ، و ایوانِ بزم را مرد ساز^۵ . و به مهتری رسیده ، و به اندک مدت^۶ بسیار عدت^۶ بر عادتِ اسلاف خویش حاصل ۱۲ گردانیده . خبر دادند که یکباره دست از سوزیان^۷ دنیاوی بشست ، و پرداخته و ساخته ، مالی و جاهی را پشت پای زد . و به سنت^۸ عباد و زهاد ملت^۸ عیسوی تبطل گزید و پلاس در^۹ پوشید ، و در غار رفت و هم^{۱۰} زانوی جاثلیقان ۱۵ و اسقفان نشست . شروانشاه گفت که : من کس فرستادم و او را پرسش کردم ، و دریغ خوردم و گفتم که : ای جوانمرد ، چه افتاد که در تازگی فصل^{۱۱} جوانی از خلق انفصال جستی ، و هنوز از لذت برنایی بر ناخورده به ترك^{۱۲} مهتری ۱۸ بگفتی ؟^{۱۰} فرستاده را جواب داد و گفت : شروانشاه را^{۱۱} (۲۱ الف) از من

۱- شا / + بنده	۲- شا / عمره	۳- لا / ندارد
۴- شا / طاعت	۵- شا / مردم سار	۶- لا / همت
۷- شا / سود و زیان	۸- لا / دست	۹- شا / « در » ندارد
۱۰- شا / گفتی	۱۱- شا / « را » ندارد	

سلام برسان^۱ و بگویی که: مرا همه^۲ مهتری دنیا دردِ سر پرچم شستن و شانه زدن آن نمی‌ارزد. از سر همه برخاستم^۳. بنده می‌گوید^۴ که اگر آن جوانمرد بیدار دل را همه مهتری، درد سر پرچم شستن و آراستن نمی‌ارزد^۵، بنده را همه هنروری قلم ستردن و پیراستن نمی‌ارزد. خاصه که با خدای جلّ ذکره عهد^۶ و نذر کرده است که بعد الیوم خدمت درگاه ملوک نورزد. و ازین نوبت به دارالامن مکه حقه‌ها الله بالعدل و المعالی بر آن نیت رفته بود که آنجا مقام سازد، و بقیّت عمر هم در آنجا بگذرانند. امّا عارضه‌ای، بعیداً عن نواب الحضرة العلیا، حادث شد که بنده را به مدینه السلام بغداد به سبب معالجت مراجعت بایست کردن، و از آنجا به صقع تبریز به ظهور شکلی عجیب تحویل^۷ افتاد. و اکنون هم بر آن عزیمت است که سفر قدس^۸ و زیارت شام^۹ بر آورد و باز مکه شود ان شاء الله تعالی. و اگر نه چنین بودی درین مدت سه سال که بنده بیرون از شهر^{۱۰} شروان است، بسیار ملوک و سلاطین و خلفاء ادام الله ظلّهم بنده را طلبیدند. هیچکس آثار قلم و قدم بنده به هیچ درگاهی ندید. و اگر سر خدمت درگاه^{۱۱} ملوک داشتی، هیچ درگاهی شریفتر و بلند نام‌تر از درگاه معظم خداوند جهان، ملک ملوک الزمان، ثبت الله ملکه نیست. بر موجب اشارت «جاوِرُ مَلِکاً أَوْ بَحْرًا» به درگاه ملک الملوک آمدی، و از آن همت آسمان^{۱۲}. فرسای، که دریای متموج است، به جواهر مکارم آرزو درخواستی. آخر نانی از بنده دریغ نداشتی. چه^{۱۳} سبب عاطفتی و رحمتی که از آن درگاه نور اله

۱ - لا / ندارد	۲ - شا / « همه » ندارد	۳ - شا / برخاست
۴ - شا / « می » ندارد	۵ - شا / ارزند	۶ - شا / جهد
۷ - شا / ندارد	۸ - شا / شام	۹ - شا / قدسی
۱۰ - شا / « از	۱۱ - لا / ندارد	۱۲ - شا / + به
شهر » ندارد		

در باره^۱ امیر القرا اشرف خراسانی به روزی دادن و برگ و نوای زندگی^۱ بردوام رسانیدن می فرمایند ، هزار بنده^۲ مواقف درگاه ملوک عهد و محافل صدور زمان را به یاد کرد این رحمت و انعام معطر و معبر گردانیده است ، و^۳ جهانیان به شگفتی باز می گویند . این بلند نامی مکارم بردوام باد .

بیت

چشمه ساران سخاوت خجل اند^۶

تا تو دریای کرم بنمودی

- بر بنده واجب چنان بودی که چون از بارگاه چنان ملکی رحیم ، خاقان^۶ اعظم مدالله ظل^۷ کوکبه^۳ دور ماند ، پناه جز به درگاه معظم قیصر اعظم ، مالک^۹ ملوک الزمان ، اسکندر دوران^۴ ادام الله عظم شانه نکردی ، تا از بیت الله الحرام به بیت المقدس (۲۱ ب) آمده بودی . و از آسمان چهارم ، که خانه مسیح است ، به بهشت هشتم ، که گلشن ادریس است رسیده . اما عذر بنده آن نذر^{۱۲} است که در پیش اعلام کرده شد والسلام . و از صورت حال بنده ، و از عزیمت و نیت او به دقیق و جلیل و خفی و جلی ، همانا که صاحب معظم ، عالم^{۱۰} عادل ، صدر مطاع ، مفضل سمیع کبیر ، مؤید مظفر ، عز الدنیا و الدین ، قوام^{۱۵} الاسلام و المسلمین ، نظام الدوله بالبراهین ، سید صدور العالم ، باقعه مالک ملوک الامم ، کنز السعادتین ، ذوالکفایتین دام مجده باهرا آگاهی یافته باشد ، بر مسامع علیاء جهاننداری ملاء الله بشارت و بشری فرماید رسانیدن . و امیر سپاه^{۱۸} سالار^{۱۱} اجل کبیر معظم ، عز الدوله الزاهره ، شمس الحضرة الباهره ، ظهیر ملوک^{۱۳} العالم ، ملک امراء الامم ، حاتم الخافقین ، معین المشرقین ، تهمتن ایران ، پهلوان

۱- شا / + نوازندگی ۲- شا / « هزار بنده » ندارد ۳- شا / دولته
۴- شا / اسکندر الدوران ۵- شا / ندارد ۶- شا / سپاه سلاز

انحاز و شروان ، مخلص المسيح ادام الله ايامه برصمير بنده اطلاع یافته است^۱ و شناخته^۲، که بنده عزلت و فراغت اختیار کرده است . و تا بوده^۳، همچنين بوده است . بنده مخلص ، ذات مقدس خدای را تعالی^۴ ، و کلمه الله و روح الله ، مسيح پاك را ، و معصومه آفرینش ، مریم طاهره را ، و حواریان حق پرست را ، و انجیل معظم را به حضرت علیاء ملک الملوك دام ملکه مؤبدا شفیع می آورد ،
 ۶ که یاد بنده سیاب دل بعد الیوم سیاب وار از میان انگشت فرماید فرو-
 گذاشتن ، و او را معدوم پنداشتن ، تا بنده در دعاء اخلاص آمیز و ثنای سحر-
 پیوند درافزاید ، ان شاء الله تعالی . سعادتی که ثمره آن در مصالح پادشاهی از
 ۹ نهال هدایت الهی دیدار آید ، ابدال دهر نثار و ایثار بارگاه معظم و پیشگاه
 مکرم^۵ خداوند جهان ، ملک ملوک الزمان ، اغسطس^۶ الدوران ، قیصر اعظم و
 هرقل اعلم ، بطليموس اکمل ، فیلقوس^۷ اعدل ، جلال^۸ الدولة ، حسام المسيح باد ،
 ۱۲ و عین الکمال از کمال سعادت مصروف و مدفوع باد ، و حسینا الله وحده ابد^۹.

۱- شا / یافت	۲- شا / شناخت	۳- شا / بود	۴- لا / ندارد
۵- شا / + بارگاه	۶- لا / اغطس	۷- شا / فیلسوف	
۸- شا / جلاء	۹- شا / از « و حسینا الله... » ندارد		

ایضا من انشائه قدس الله روحه

بسم الله الرحمن الرحيم

- ۳ ای آفتاب که پرتو نور اعظمی، و همخانه مسیح مریمی، می نماید که
غبار مشک آلود (۲۲ الف) از کوکبه سعادت پیوند خدایگان عادل غازی،
شهریار قاهر، سیف الدوله و الدین، ملک الاسلام والمسلمین، غیاث الامه،
معین الخلافه، تاجدار ایران، ملک بخش توران، نصر الله رایته و اظهر آیته،
۶ صیقل صفحه چهره تست که حلیت جلا یافته. یا سرهنگ درگاه شاهی،
که شمشیر هرقلی حمایل کرده. قعده نقره خنگ قیصری زیر ران آورده،
نسیم حواریان قدس در جنیت تست. مگر از گریبان مسیح و آستین مریم
۹ می آبی، یا برروز دامن الان کوه گذشته ای، غبار معسکر خدایگانی پذیرفته ای؟
حصن حرم و محن ارم دیده ای؟ به شبستان خور و بستان نور رسیده ای،
۱۲ رنگ گلستان و بوی قرنفلستان پذیرفته ای؟ بر بالای الان کوه، که عیسی
داروشناس کوه اوست و ادريس معتكف غار او، ریاحین چریده، رواج روح
در دیده دزدیده ای که بخور دعوتیان بیت النور داری؟ نکبت روزه داران
بیت المعمور نمایی؟ ذروه هوای جان از تو معطر می شود. گنبد دماغ عقل از
۱۵ تو منور می گردد. آتش معبری، عارض خط آوری، تیغ داران سپاه که در
خدمت شاه^۱ از تیغ روی راست تراند، معتكف بمجاهد زربفت تواند، مجاور
حرم خدایگانی به سبب «جاوړ ملکا آو بخرآ». تو بحر زر آب گوهر زانی. ۱۸

- شاه هم ملک، هم بحرگوهری. بل که تونیز شاه کواکبی، اگر چه بنگه لوریان نشینی. بحر پر عجایبی، اگر چه به صدف زرین مانی. شاه بحر اعظم است، اگر چه به معرکه نهنگ را ماند. ملک بنی آدم است، اگر چه پیرایه ملوک نباشد. ۳
- می شنوم که آن جناب (را) ^۱هنوز غلاله^۲ غالیه گون بر سرست. زرسبز فام بسیار باشد. سنگ محک سیاه چهره بود. توزر^۳ خلاصی، سیاه^۴ فام چرایی؟ او سنگ محک است، سبز رنگ چراست؟ مگر از ناز پروردگی، چون ناز کان پر دگی همه روز در نقاب می باشی؟ بریا قوت چهره می لرزی، که از شبه پرده می سازی؟ یا چشم درد می داری که نقاب سیاه بروی فرو می گذاری؟ نه عیسی هم خانه داری؟ چرا توتیا نداری؟ ای شمع زرین، در منجنیق مشکین، چراغ خود- سوزی، دود بر سر آورده، قتيله بیرون کرده. روزهاست که آسمان کعبه نمای را حجر الاسود می نمایی. در معسکر پسرزاده^۵ خلیفه، جامه^۶ خلیع^۷ نشان می داری. ۱۲
- مگر از تیغ شاه ترسیده ای که درابر^۸ زره^۹ تاب خزیده ای؟ قبا زره زده (۲۲ب) در جوشن سیه شده ای. یا می خواهی که در حرم پادشاه خادم سیاه باشی. دوده^{۱۰} قلم سیاه در چهره مالیده ای، تا هم جوهرت خوانند و هم عنبر، که هم رنگ داری و هم بوی. بل جوهری، پای مالی شاه را شانی. بل عنبری، پرده^{۱۱} داری ملک را زیبایی، که الان کوه عالمی دیگرست. سیف الدین، بحر اخضرست. بحر را جوهر، پای نشین باشد. عنبر، آستانه گزین بود. پیش از آنکه ابرش تازی به چهارگامه بتازی، به کشور پنجم^{۱۲} شروان روی، خبر سلامت من باز دهی، عود^{۱۳} بشارت با شکر شکر بر مجمر عبارت نهی، صد هزار زبان زرین کشیده می داری، تا دعای پادشاه عادل به نیابت من بگویی. فی فی، تو آفتاب ۲۱
- به سردابه ای. ظلم^{۱۴} شروان و مردم آن، که گزدم کاشان دارد، چه کار داری؟

- تا آفتاب در سردابه چه اسب تازد که افسرده^۵ جسم است . یا گزدم با آفتاب
 چه عشق بازده که بی چشم است . نینم که به سروان روی که غریم اند . فلک^۶
 هفتم باب الباب دیده ای ، که بهشت^۷ هشتم اولوالالباب است . پس به ششم^۸
 طبقه زمین و هفتم درکه^۹ دوزخ که سرداب است ، چه کار داری ؟ دانے چه
 کن ؟ قله^{۱۰} سنجده بش را به کله^{۱۱} قه^{۱۲} الان کوه که قبله ای است عنان بازگردان .
 درنطاق معسکر شاه فرود آی ، که فلک^{۱۳} البروج سعادت تست . برقلعه^{۱۴} ساهی
 برآی که فلک^{۱۵} المستقیم تست . برخیمه^{۱۶} شاه بگذر که ذروه^{۱۷} تدویر تست . تو
 آفتاب به جنیبه ای . یعنی دو نیم^{۱۸} کرده ترنج فلک^{۱۹} خیمه^{۲۰} شاه را مانی . اینت
 خیمه^{۲۱} معلی که فلک^{۲۲} المحيط را ماند . اگر خیمه^{۲۳} پیروزه^{۲۴} آسمان میخ^{۲۵} بستین
 قطب دارد ، یا عمود^{۲۶} بلورین^{۲۷} صبح ، یا فلکه^{۲۸} سیمین^{۲۹} ماه ، یا طناب^{۳۰} آتشین^{۳۱} شهاب ،
 یا نخجیرستان^{۳۲} دب^{۳۳} اصغر^{۳۴} و اکبر^{۳۵} ، که بنات^{۳۶} النعش^{۳۷} می گویند ، و کلب^{۳۸} شامی و
 یمانی که شعریان^{۳۹} می خوانند ، و اسد^{۴۰} و ثور^{۴۱} که خانه^{۴۲} بنگاه^{۴۳} تومی دانند . آن خیمه^{۴۴}
 خضرای آسمان^{۴۵} مستعارست . بازیچه^{۴۶} تمثال^{۴۷} است . گاه^{۴۸} کبودست^{۴۹} از عکس^{۵۰} پیروزه^{۵۱}
 کوه قاف^{۵۲} ، گاه^{۵۳} بنفش^{۵۴} است از رنگ^{۵۵} دریای محیط^{۵۶} . خیمه^{۵۷} معظم^{۵۸} پادشاه^{۵۹} طلب^{۶۰} ،
 که درخت^{۶۱} دولت^{۶۲} « اصلها ثابت و فرعها فی السماء »^{۶۳} عمود^{۶۴} اوست . جبل^{۶۵} الورید^{۶۶}
 روزگار که نسبت^{۶۷} از جبل^{۶۸} المتین^{۶۹} دارد ، طناب^{۷۰} اوست . بیخ^{۷۱} بوقییس^{۷۲} سعادت^{۷۳}
 میخ^{۷۴} اوست . تو آفتاب^{۷۵} زبر^{۷۶} آن خیمه^{۷۷} (۲۳ الف) چون ماه^{۷۸} نو ماه^{۷۹} توانی گذشت .
 بر آستان^{۸۰} این خیمه^{۸۱} و خیمه^{۸۲} گاه^{۸۳} که آسمان^{۸۴} ، زمین^{۸۵} اوست ، برگذر^{۸۶} . زمین^{۸۷} بوس^{۸۸}
 من داعی^{۸۹} که مرا از زمین^{۹۰} به آسمان^{۹۱} رسانیده^{۹۲} است برسان . شکرها^{۹۳} از زمین^{۹۴} تا
 آسمان^{۹۵} بگوی . چون آسمانیان^{۹۶} سخن^{۹۷} بیافرین^{۹۸} . چون زمینیان^{۹۹} زبان^{۱۰۰} بگشای^{۱۰۱} ، که
 کشت^{۱۰۲} زار^{۱۰۳} زمین^{۱۰۴} به سبب^{۱۰۵} پادشاه^{۱۰۶} سیف^{۱۰۷} الدین^{۱۰۸} از صاعقه^{۱۰۹} پیری^{۱۱۰} آسمان^{۱۱۱} حوادث^{۱۱۲} آمن^{۱۱۳}
 باد . و چهره^{۱۱۴} ستارگان^{۱۱۵} آسمان^{۱۱۶} دولت^{۱۱۷}ش از گرد^{۱۱۸} طلب^{۱۱۹} آمیز^{۱۲۰} نواب^{۱۲۱} صافی . تو

آفتاب که ذره‌ای باشی از سایه آن سایه خدای، چون بدین آستان معظم رسی،
 نیازِ جانم و رازِ نهانم عرض کن. غلام کردار سلام بگزار. بگوی ای بار خدای
 ۳ خسروان و سایه خدای جهان، و خدایگان زمین و خدیو راستین، خاقانی را
 به دست مردی از خاک به آدمی تو کردی. دعا گوی دیرست تا خانه صدق در
 شهرستان دل به ولایت جان بنیاد نهاده است. ابراهیم، پسر نجاری بود. برای
 ۶ خدای خانه اخلاص در وادی خراب بنیاد افکند. دعا گوی هم پسر نجاری
 است، که خانه صدق به جهت سایه خدای در ولایت جان بنیاد می افکند
 قوی تر از سد ایمان، محکم تر از حصنِ هرمان. چون حصار دولت شاه از
 ۹ نقب آفت بی بیم. چون قصر بقای شاه از صدمه زلزال فنا بی گزند. اینک
 کاه دیوار و خاک درگاه شاه را به آب روی سرشته است. کاه گل کرده،
 و به قالب همت خشت زده، تا چهار دیوارش بر آورد. بل که از ریزش نثار
 ۱۲ دست شاه چون کاخ و کوخ سلیمان، خشت زرین و سیمین می سازد. آسمانه اش
 به آسمان رساند. بالکانه اش در بال نسرین می پیوندد. چهار طبقه بر می برد.
 چون چهار مرتبه خانه عناصر. هر طبقه ای را مخصوص ذخیره می کند. سقفش
 ۱۵ زرگسه صفا، تصاویر وفا می نگارد. به رسامی عقل و نقاشی نطق بر تخته
 سقف و لوح ازارش همان نگارگری می کند که آتش طبع نیشان بر صحن خاک.
 آتش مهر دی ماه بر سطح آب. هر طبقه را از گنج جواهر، خزینه می نهد.
 ۱۸ یاقوت معانی و مروارید مبانی تعبیه می سازد. هر چه پیرایه لطافت و سرمایه
 صفاوت است، طرایف وار بر طاق می نهد. پرده نشینان ضحیر و نازنینان خاطر
 را در هر غرفه می نشاند. منظرها (۲۳ ب) مذهب می کند. گلشنها مدهون
 ۲۱ می گرداند. از خشت زرین و سیمین آفتاب علم و ماه عقل، گنبدها را طاق
 دری آورد. از آبنوس صبح و شام عالم دل، درش را آستانه بر می نهد. سوی

- هوای دها روزن مصلبش می گشاید ، تا مرغان معنی در پرند . سوی بازارِ جانها
دریچه مشبکش آفتاب گه می کند ، که به بنیاد هیکل وجود آدمی ماند . بر
بام خانه قبه ای می سازد ، و چهار دری چون گنبد عقل که دماغ مردم است ، ۳
که از یک سو دریای غیب پیش روی دارد ، کوه حقیقت پس پشت ، قبله
پویندگان دین بردست راست ، درجهاد نفس بردست چپ . پنداری که این
خانه بعینه این ایوان زرنگارست ، که پادشاه روزگار به خادم بخشیده است ، که ۶
همین هیأت و هیکل دارد که گفتم . پس آنکه در تشیید و ترتیب این خانه
پرداخته باشم . تن را خادم وار حبشی آسا بر در می نشانم ، تا درباری می کند .
جان را به جای هندویی بر بام می کنم (تا) پاسبانی می کند . عقل را به کدخدایی ۹
فرو می دارم تا آب و نان از دریوزه صُبت به دست می آورد . منادی زبان را
بر طره طرف بام می نشانم تا هر ساعت آواز در می دهد ، که این خانه وقف
سبیل است بر هوا خواهی پادشاه روزگار سیف الدین . چون خانه از ایوان ۱۲
نوشروان عادل و قصر قیصر هر قل در گذشت ، و در کل اوقات برای طوافان
آفات از امان خانه نوح کمتر نیست . شاه عادل سیف الدین دانست که چنین
خانه ای را بی کدبانویی نتوان داشت ، گوهر خاتونی از ساحل دریای چین ۱۵
بفرستاد . پرستاری به پرستنده دعا هدیه کرد . درم خریدی به ماح کرم .
خرید بخشید ، که از ترکان خرگاه افلاک چنو چالاکی نژاد . خرگاه نشینان
ترکستان زمین و سقلاب آسمان از آقسنقر روز و قراطغان شب چنو ترك ۱۸
ندیدند . دست روزگار قبای حسن ترکانه بر قد چالاکش بریده . مشاطه
تقدیر کلاه جمال در دو ابروش نهاده . الحق صورتی که به دم باز پسین صور
ماند ، که مرده را زنده کند . آزر طبیعت و مانی فطرت به قلم آخشيجان ، مثال ۲۱
او تمثالی دیگر نکردست . نقشی که نقاش غیب از حسد نگار عذارش نگار .

خانه طبع را آب بر نهاده است، نسخت کارنامه (۲۴ الف) آفرینش را به آب داده است. لاژورد آسمان و زرنیخ آفتاب و دوده شب را در خاک ریخته است. ۳ در سبزارنگی رخس، که پسته خندان را ماند، ناظر و هم چون پسته، دهان گشاده مانده است. در لعل فای لبش که عتاب رنگین را ماند، چهره عقل چون عتاب در سرشک، خون بر جبین شده است. سبحان الله، ریحانه بدین بویایی از کدام سفال برآمده است؟ به کدام خانه پرورده اند؟ آبش که داده است؟ پیرایه اش که کرده است؟ لا اله الا الله، گندم گونی، آدم فریبی، بهشت زیبی بدین دلبری و پرده دری از کدام پرده به درآمده است؟ قامتی ۹ چون الف، سوزنی غمزه سوزن شکاف، چشم و دهان از چشمه سوزن تنگ تر، که به سر سوزن مرغان بهشت را بر جامه بنگارد. غنچه بکرست، و من چون بلبل در نعره عشق آمده ام. هنوز هلال است، و من چون دیوانه ۱۲ شیفته وصال شده ام. ماه نوی، بل دوهفته ماهی هر هفت کرده. دلخواهی، صنوبر قامتی، نوبر قیامتی، به چهره، جنت جنتیان، به طلعت، انس انسیان، قطره قطره آب طراوت از پشت دست ریزان، بند بند کند از گیسو در پای ۱۵ آویزان. سن سن گویی، سوسن بویی، توسن خویی، ترکی که همه حسن خوبان یغما را یغما برد. سیه چرده ای که همه دیوان سپید همه سپید عارضان را سیه گردانید. آهو کرشمه ای کچون گاو، غبغب سیمین دارد. گوز سربینی که ۱۸ عارض از لعاب گوزنان سپید تر دارد. غبغبش آویخته. گیسو از غبغب آویخته تر. غبغبش طوق سیمین، گیسوان، دستارچه مشکین. بهالش دعوی شنگی تر کان کرده. طوق و دستارچه بر مرکب دلبری فگنده. آوازه در افتاده ۲۱ که قراقیزی از ولایت خرخیز در آمد. به یک تر کتاز غمزه، صبر خرگاه صبر دل خاقانی را غارت خواهد کرد. جوزا سیاهی، سنبله بالایی، عقرب گیسوی،

- قوس^{*} ابروی، حوت^{*} اندامی، قاقم^{*} عارضی، قندز^{*} مژگانی، از تماشای باغ
 مونس^{*} تر. چون نستری تر بر بستر. چون نسرين و یاسمین. آن سرین^{*} سمین،
 نهال^{*} سیمین و نهالی حسن. دیباجه^{*} عارضش چون دیباج^{*} بوقلمون. قلم^{*} عقل ۳
 ازمن برگرفته. در تقاضای سوسن^{*} عذارش صبرمن، توسن^{*} خلیع العذار شده.
 به یک خنده^{*} شیرین که بزند، هزار تلخ گریه را چون خانه^{*} زنبور بشوراند و
 خوش (۲۴ ب) گرداند. به یک ترش روی باز که بنماید، هزار جان شیرین را ۶
 زهر تلخ در دهان فروریزد. ازین زیجی، بازیچه نمایی، نارنج صفایی، میگون^{*}.
 لپی، ازین شوخ شاخ ناشکسته، نقاب بر بسته، ازین لشکر شکنی، سلطان^{*}.
 فگنی، زهره^{*} صفی، هاروت^{*} صنعتی، چون پری ناز گیسوان^{*} مشکین گشاده ۹
 فرو گذاشته. چون کرم پبله چشمها سرمه کرده. گه سوی من نگردد، سوی من
 ببرد که سوی او نگرم. از سر شک همه «اِذَا الْكَوَاكِبُ اُنْتَثَرَتْ» *
 بیند. همه «اِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» ** خواند. زرگس چشمش سیاهی ۱۲
 لاله در بردارد. رطب لبش استخوان^{*} سیمین نماید. حلقه های گیسو که در
 جولان آید، مار بینی که افسون^{*} گری کند. ثعبان بینی، که سامری گردد.
 هنوز بکر^{*} تر از حصن^{*} هرمان است، و دوشیزه^{*} تر از روضه^{*} رضوان. او همه ۱۵
 تن شکرستان، و من غریق اشک آرزو. دست بدو نیارم کشیدن که شکرست،
 ترسم که بگدازد. گل است، گر سر ناخن بدو رسد، تن^{*} نازکش مجروح گردد.
 صورت فکرمن است. به پاکیزگی معنی بکرمن است. آب^{*} کار همه ابکار^{*} ترکان ۱۸
 ببرد. قیمت^{*} همه بلند. قامتان بستان بشکست. پشت پایش دست^{*} مشاطه را
 پشت پای زد. ماه^{*} رویش ماه را در عرق خجالت افگند. بدین شگرفی مه-
 پاره ای که بینم، کسر^{*} شمه^{*} معجزه وار مه را تازه گرداند. بدین لطیف آفتاب^{*} ۲۱

چهره‌ای که آفتاب از حسدش چون ماهِ نخبش به چاهِ حیرت فرو ماند .
 طاووسِ زیبی ، طوطیِ قیمتی ، شاهینِ همتی چون بازِ سپید سینه‌کنان ، چون
 ۳ تذرو ، دامنِ رعنائی در زمین‌کشان . دوش در صحبتِ امیر مجلسِ فلان از در
 درآمد . سبحان الله ، گفتی که همای می‌آید . طاووس هم عنانِ مشتری می‌خرامد .
 زهره هم قرانِ رضوانِ بهشت می‌رسد . حورِ حسنا در صحبتِ رستم می‌آید ،
 ۶ رخسِ رخشان در جنیبت . یا عقلِ مصورست که روحِ مشخص می‌آورد .
 یا خاطرِ پاک من است که نکتهٔ بکر می‌رساند . یا زکریاء متبتل است که با
 مریم معصوم می‌خرامد . یا سلطانِ نجوم است که به مایدهٔ حمل می‌رسد فصل
 ۹ . بهار . (۲۵ الف)

نامه و اعظانه هم از منشآت او رحمه الله تعالى^۱

بسم الله الرحمن الرحيم^۲

- بجاده مقدسه مجلس عالی خواجه امام اجل اعلم قدوه اعظم، مالک^۳
 مهتدی صدیق، عمده الدین، محیی الاسلام والمسلمین، وارث معشر الانبیاء، واسطه
 عقد الاصفیاء، متبوع المحققین، ينبوع الیقین، قدوه المحققین^۴ الاعلام اسوه-
 الشرق والغرب فی الایام^۵، عاصم السنه و ذویها، قاصم البدعه و اهلها، مولی^۶
 العلماء و علامه العالمین، مستند الخلفاء و مستمسک السلاطین، الداعی الی-
 الحق، فاروق الفرق، امین الفرقان^۷، امام ائمه الزمان، مستحق الخلافین،
 عنصر السعادتین، اول المشایخ، الطود الشامخ، قطب الاوتاد ابد الآباد در احیاء^۸
 معالم شریعت و مراعات انصار حقیقت و رعایت حواریان طریقت، امت^۹
 نواز و ملت طراز باد. و ذات مقدس مجلس^{۱۰} عالی که جنید و ابن نجید بجاده-
 دارش زبید، و نوری و نهر جوری پیشکارش سزد، از دام دورنگی این گرگ^{۱۱}-
 نهاد یوسف خوار، و راکع پست منافق سار، و خشن پوش^{۱۲} ملمع کار، که
 به شب هزار میخی در گردن افکند، و بامداد گریبان مجروح کند، هیچ وجد و

۱ - شا / از نامه و اعظانه ... » ندارد ۲ - + نامه ای به خواجه امام

اجل عالم عامل زاهد عمده الدین محیی الاسلام والمسلمین سلطان العلماء اهی

منصور العفده العطارى نویسد ۳ - لا / المحققین ۴ - شا / اسود

۵ - شا / الانام ۶ - لا / از « مستند الخلفاء ... » ندارد

۷ - لا / ندارد ۸ - لا / از « دو رنگی این ... » ندارد

حالت فی^۱ . و به^۲ روز پشمینه سپید در پوشد، و نمازِ شام به پلاس بدل زند، و هیچ زهد و ارادت فی^۳ . خضر و ار آمن السرب صافی الشرب باد .

- ۳ اصغر الخدم سلام و تحیتی که طیبِ فایح و نورِ لایح آن به نکهتِ روزه دارانِ حرم و جبهتِ روزِ رویانِ ارم ماند ، چندانکه در جگرِ آسمان نگنجد ، و سدهٔ زمین برنابد، متواتر می فرستد . و دعای آسمان پیمای و ثنای زمین^۴ نورد می راند . و تعطشِ اصغر الخدم به خدمتِ سجادهٔ مقدسه، که زهرة الحیات در غیبت آن زهرِ حیات را ماند، نیازمندی حیوانِ بیابان بریده است به چشمهٔ حیوان . و آرزومندی^۵ حرباء ظلمات^۶ دیده به چشمهٔ آفتاب .
- ۹ و چون مثالِ معظم و منظم^۷ کز^۸ سر^۹ خامه^{۱۰} گوهر پاش^{۱۱} ، که نافهٔ گشای اعجاز است فرستاد، اصغر الخدم متشرف شد. پنداشت که بیاض^{۱۲} و سواد آن تشریف ، سواد و بیاض عین الله است نه عین الانسان . و رقوم و رسوم آن
- ۱۲ فصول ، فصوصِ خواتم اصابع الرحمن است نه خاتمِ سلیمان . و همه روز « بُكْرَةٌ وَ اَصِيلًا » * آن بکرِ ضمائر را چون با کورهٔ سر سال در دست می دارد، و گاه چون گنجِ نامه در سرِ عمامه می نهد، و گاه چون کلیدِ بیت المال
- ۱۵ در بنِ جیب می افکنند . در حالت^{۱۶} خیت (۲۵ ب) و رجا و شدت و رخا و طرفی نعم و باسا و سرا و ضرا ازین تشریف خالی نیست، تعظیما لکمال المجلس العالی که قیاصره از آن قاصر اند ، و اکاسره، منکسر ، و جبابره، منجبر^{۱۷} ،

۱- شا / نه	۲- شا / « به » ندارد	۳- شا / نه
۴- شا / نیازمندی	۵- لا / معظم	۶- شا / که
۷- شا / ندارد	۸- لا / + خامه	۹- شا / گوهر بارش
۱۰- لا / + او	۱۱- شا / حال	۱۲- لا / مجبور

- لعمرا لله که اگر در^۱ تقاصیر قیاصره، و گنج اکسیر اکاسره، و جواهر جبین
جبار به اصغر الخدم فرستادندی، چندان^۲ متروّح نشدی، و متبجّح نگشتی
که به ورود تشریفات بجهاد^۳ مقدّسه. و خدای را تعالی و تعظّم در ضمن هر
عسری، یسری، و تحت هر ترجی، فرجی^۴، و در هر کراهیتی، رفاہیتی، و در
هر مصایبی، مصالحی معدّست و تعبیه. به اسباب سیر، بسیار کارهای خطیر
میستّر توان کرد، چنانک به دلو و ریسمانی، ماه انگشت^۵ نمای مصر و کنعان را
فرا دست آورند. و به نان ریزه و آهنی، ماهی انگشتی^۶ دار سلیمان را صید
کنند، و به نقطه^۷ نور مختصر که مصباح وار در مشکاة چشم و زجاجه^۸ طبقه
موقوف است، بر مشعل^۹ جهان^{۱۰} تاب آفتاب محیط توان شد. و به حروف تنگ^{۱۱}.
مجال که میدان^{۱۲} گاه از حلقه^{۱۳} خلق تا نیم^{۱۴} دایره^{۱۵} لب بیش ندارد، اسماء الله الحسنى
را هم^{۱۶} طویله^{۱۷} زبان و هم^{۱۸} سلک بنان توان گردانید. و به یک ریسمان دو تو
صد هزار^{۱۹} ایتام بحر را هم^{۲۰} صف توان کرد، و بر نحر صافیات الاجیاد^{۲۱} و بر
جبهت صافنات جیاد توان بست. و از جمله^{۲۲} آن مصایب که مواهب در ضمن
دارد، و اسباب ضعیف^{۲۳}، که^{۲۴} امور شریف را بدان^{۲۵} صید توان کرد، یکی این
است که روزگار، آن جوانمرد یحیی را از کنار مادر در برابر تا به سبب اصلاح^{۲۶}
احوال^{۲۷} مخالفان^{۲۸} او فرمان معظم^{۲۹} مجلس عالی اصغر الخدم را محسود عالمی
گرداند، و خادم عقیم او را مادر یحیی^{۳۰} وار تازه رحم و حامل نماید. «لا زالت
نعمته ولا شالت نعمته ولا اعدم العباد نیله و نبیله ولا فقد البلاد طلّه و ظلّه». ۱۸

- ۱ - لا / در ۲ - شا / چنان ۳ - شا / + و در هر افزای نشیبی
۴ - لا / اسم ۵ - لا / «صد هزار» ندارد ۶ - لا / صافیات الجیاد.
شا / صافنات الاجیاد ۷ - لا / ضعیف ۸ - شا / + بدان
۹ - شا / «را بدان» ندارد ۱۰ - شا / ندارد ۱۱ - شا / مخلفان

سعادتی که در آن چند روز به بیضه تأبید و روضه توحید صقع تبریز حقه الله بالعدل والاحسان و کف عنه شر الزمان و الازمان از خدمت مجاده مقدسه ۳ راه آورد طالع و پیش نهاد وقت بود، از کیسه جهان کهن بازار نو کیسه دزدیده آمد، و از دست فلک سپید دست سیاه کاسه در ربوده گشت. هرگز دل مجروح مانده را (۲۶ الف) از یاد نمی شود. «سقی الله تلك الايام نداولها بين الناس». و چون یاد کرد آن عهد می رود، که رغایب الايام و غرایب اللیالی بود، آتش حسرات در تابخانه دل زبانه می کشد، و شعله آن به بام دماغ می رسد، و دود آن به روزن دیده برون می شود. اشک در ریختن ۹ می آید که:

مایه اشک است دود.

در طی مناجات بحر گاهی از درگاه الهی در^۲ خواسته می آید، تا آن ۱۲ زمان انس و اوان سلوت را که همه شب قدر و همه^۳ روز عید بود، و در احیای دلهای مرده اعجاز عیسوی داشت، چون عهد و حیات عازر و عزیز مکرر گرداند ان شاء الله تعالی. اگر در انفاذ خدمات تا اکنون بی توفیق رفت، ۱۵ سبب آن بود که دل از پیوند مشاهده خیال بی خیلاء مجاده مقدسه پروای آن نداشت که انفاس حروف پیوند را بر تنگنای حلق گذرانیدی، و حلق^۴ از سوختگی به نف آه حسرات هم جای آن نداشت که کاروان حروف را به سر منزل زبان رسانیدی، و زبان را از یا اسفا گفتن علی عهد الخدمه فراغت آن نبود که انگشت را املا و ارشاد کردی به خدمتی نوشتن. و انگشت را از ستردن اشک دریغ هم پرداختگی آن نبود که نقش کشف الحال بستی. و سیاهی بر

۳ - لا / ندارد

۲ - لا / ندارد

۱ - شا / بیرون

۴ - شا / ایفاد ۵ - شا / + را

سپیدی افگندی. و اگر دست رسیدی و ممکن شدی که به سواد دیده بر^۱ بیاض
چهره نبشتی، بل به سواد شب بر بیاض روز، بل به سواد دیده عقل بر بیاض
چهره^۲ جان، یمین الله و یمین الله یعنی^۳ الحجر الاسود که هم قاصرو خجل سار بودی،^۳
و از اشک خجالت چون شفق سرخ روی، و از فرط ندامت چون صبح سرد
نفس نمودی. رب الارباب خادم را به دریافت خدمت^۴ بجاهه مقدسه پیش
از هجوم اجل مستبعد گرداناد. « تلك الفرصة ينتهزها المحدودون و يحظى
فيها المقبولون ». اگر شاگردان بجاهه مقدسه، اصغر الخدم را^۵ شایسته آن
بینند که به مسموعات اجازتی دهند، چنانکه حاوی احادیث و فقهیات باشد،
اصغر الخدم همانا که بدین تشریف از زمین استکانت و مذلت بر آسمان مکانت^۶
و عزت رسد. و مباهات را به درجه‌ای رساند که پای وهم آدمیان به کنه آن
نرسد، و سر زبان عالمیان از شرح آن قاصر آید، « فالراي العالي حاكم في كل
حال ». (۲۶ ب) اگر چه ترك^۷ ادب باشد^۸، سلام و خدمت اصغر الخدم به^۹
حضرت شماء مجلس اسمی صدر امام اجل^{۱۰}، عالم عامل مقتدی، حاق محق محقق،
راشد مرشد^{۱۱}، سالک ناسک^{۱۲}، مجتهد مصیب، عز الدین حجة الاسلام
و المسلمین، معین^{۱۳} الانام، سید الایمة العلام، علامة علماء العالم، اسوة^{۱۴} -
السواد الاعظم، برهان الحق، مقتدی الفرق، زبدة الحقيقة، خليفة الله على خلقه^{۱۵}،
عقد الله قباب مراتبه^{۱۶} بقمة السماء و مناكبه فرماید رسانیدن. و در آن وقت

۱- لا / و	۲- لا / از « نبشتی بل به سواد . . . » ندارد
۳- شا / اعنی	۴- شا / ندارد
۵- شا / ندارد	۶- شا / نباشد
۷- شا / ندارد	۸- شا / ناسک
۹- شا / ندارد	۱۰- شا / شرف
۱۱- شا / مفتی	۱۲- شا / الخلیقه
۱۳- شا / اسود	۱۴- شا / معالیه

که اصغر الخدم به خدمت آن صدر شرح الله صدره رسید ، اجتماع بر^۱ وداع
یک زمان بود . به وقت معانقه^۲ وداعی بر لفظ اشرف صدر^۳ امام گذشت که
ما را برادری باشد . و برین معنی مصافحت و معاهدت فرمود و قبول کرد .
و خادم بدین تشریف ذخایر افتخار جلب کرد ، ان شاء الله که بعد طراز القبول^۴
داغ رد برجین روزگار خادم نفرماید نهادن^۵ . چون موالات آن^۶ صدر در
صحیفه سینه خادم وقف تام^۷ است ، او را از ورق قبول و یاد کرد چون اعشار
و انماس بر حاشیه افگندن نه سنت خادم^۸ نوازی باشد . و چون خاطر خادم
در دایره دوستداری از جوهر تیغ صافی^۹ تر افتاده است ، او را از حلقه مقبولان^{۱۰}
دل ، چون نقطه درع در^{۱۱} کنار داشتن ، نه عادت کهنتر پروری باشد . سعادت
ایام زاهره مجلس اسمی ، صدر امام عزالدین در دوام معالی سجیس اللیالی
باد^{۱۲} . و حسبنا الله وحده ابدا^{۱۳} .

۱- شا / ندارد ۲- شا / قبول ۳- شا / نهاد ۴- شا / ندارد

۵- لا / ظ جافی ۶- شا / بر ۷- نسخه شهید علی پاشا درینجا

تمام نمی شود و بدینسان ادامه می یابد: « حریم مجد و معالی مجلس معالی شیخ امام
اجل مقتدی بحر زخار ... » رک نامه شماره ۴۹ ص ...

ایضا من منشآتہ رحمہ اللہ تعالیٰ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

۳

لو کان سرّ کم ما قال حاسدنا

فما لجرح اذا ارضا کم الم

- سعادتی کہ اساسِ مبانی آن بہ زلزالِ حادثات خلل نپذیرد و رخنہ نشود، و عزّتی کہ صفوی خالص آن بہ آشوبِ آفات مشوب نگردد و تیرہ ننماید، ۶
نثار اوقات مجلس اشرف^۲ فرزند اجل^۱ اکرم، خواجہ امام اعظم^۳، جبر احبار، بحر زخّار، ناسک^۴ سالک^۵ مقتدی، شہاب الدین، شمس الاسلام و المسلمین، ۷
(۲۷ الف) عمدة الشریعة، عدّة الحقیقة، صدر الایمة بالبراہین، ملک فحول ۸
المتکلمین، مالک رقاب الکلام، ملک^۹ الزمان و نعمان الایام، علامة العالم و
علم العلماء، قیّم النظر و قوام النظرا، بندانر العلوم و ابن بجدتها، کشاف الرموز
و صارم نجدتها باد. و معارف ربّانی حاصل، و عوارف آسمانی متواصل، و ۱۲
انفاس شریفه، مع ما کہ راکبِ ظہر المعانی و متن الحقایق است، مطیّہ
« اِلَیْہِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ »*. سلام
و تحیّت از نخب^{۱۰} اخلاص نیّت استماع فرماید. و بہ اشراقِ انوارِ عزّت، کہ ۱۵

۱- شا / از « ایضا... » ندارد و بہ جای آن چنین آمده: الیٰ ختہ الامام شہاب الدین

۲- لا / ندارد ۳- شا / اعلم ۴- شا / مالک

۵- لا / اریحیت. شا / نعبہ



طلعت دراری شریعت و طلیعت^۱ سواری حقیقت در آن تضمین است، مشتاق و نیازمند فرماید شناخت. و مفاوضه^۲ الطاف که هر یک هزار کرم سبحات^۳ و کلم^۴ محبانی هم عنان داشت، بدین پدر^۵ کهر رسید. و اگر چه از شکایت که فرا نموده^۶ بود از لعب^۷ فلک^۸ غدار و شعوده^۹ دست روزگار، که این حقّه ساز بلعجی است، و آن مهره ساز مضطربی، هزار سوء الغصص یعقوبی در ضمن داشت، اما کهر و پدر^{۱۰} را احسن القصص یوسفی نمود. و یالیت که به دست کهر و پدرکاری برآمدی که ترفیه خاطر^{۱۱} شریف در آن مندرج بودی تا ذات شریف را از هجوم حوادث و لزوم کوارث منزّه^{۱۲} بال یافتی. چون به دست کهر^{۱۳} جز عجز و سکوت هیچ نداده اند، جواب مفاوضات^{۱۴} مجلس شریف چه تواند داد؟ این قدر می گوید که آن روز مجلس شریف، که خطیب^{۱۵} هزار خطّه و مصقع هزار صقع است، به کهر خطاب آمد، و تنکرده^{۱۶} حیا از پیکر آرزو برانداخت. من کهر در اثناء کلمات گفتم: ای خواجه امام، کرم کن و حرمت به جای آور. ازین کهر اصغر الخلائق اسپ و غلامی و جبه ای و دستاری پذیر و دست ازین سخن بدار، که تو به سعادت بر سفره^{۱۷} سفر خوگر^{۱۸} شده ای، هم خوان سفره^{۱۹} نتوانی شد. آن جوابی که از راه لطف فرمود من کهر را بریاد نمانده است، و اگر هست از حلیت^{۲۰} ادب بیرون نمی آیم و نمی گویم. او حرسه الله از خریطه دار حافظه بطلبد و با یاد آورد که چه گفت و چه پذیرفت.

۱۸ «یا ایّها الذّین آمنوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ * . وَالْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ

۱ - لا / طلیعه	۲ - شا / + و	۳ - لا / فرموده
۴ - شا / پدر و کهر	۵ - لا / از «کاری بر آمدی...» ندارد	
۶ - شا / مخاطب	۷ - شا / پرده	۸ - لا / خو کرده
۹ - لا / سفر		

- شُرُوطهم». و کهنتر را معلوم است که همه گفتار مجلس بهانه است، چه ملالش گرفته است و سیر برآمده. رئیس طبیعی را از نعمت و نعمت دل زده است.
- از (۲۷ ب) صحن حلوا به صحنات می گراید. و از شان انگبین، ترنجبین^۱ میل^۲ می کند. و همانا که کام و مری، آبکامه و مری می خواهد که از لوزینه مری سیرگشته است^۳. آب^۴ دست می خواهد که بشوید و خلال می کند. آری، معجون شهبازی او را ادویه تازه از ادویه^۵ دیگر می باید. به سرّ الطبی بس نمی کند. خصی الثعلب و جند بیدستر می طلبد. اما این عادت یاغیان باشد که به میوه ستان باغبان درآیند، صنوبر صد نوبر بشکنند، میوه را دست زد و پای فرسود^۶ کنند. سیب را به آسیب انگشت، و ترنج را به رنج ناخن آزرده گردانند، و غراب و ار انجیر حلوائی، و روباه آسا انگور ملاحی را نیم خورد کنند و بگذارند. هیچ شهباز گوهر^۷، غرابی؛ و هیچ شیر همت، روباهی ننماید. «نحن معاشر الانبیا لا نالی ولا نوتی».

۱۲

مصراع^۱

نه صید شوم نه صید خواهم که کنم.

- یا لله العجب، دست آب بر بساط^{۱۰} عبقری ریختن و به عادت عقرب^{۱۵} گریختن نه آیین جوانمردان^{۱۱} و رسم جوانمردی^{۱۲} باشد. مجلس شریف بدین خطب جزیل که گذشت، معروف اقطار و آفاق و اطراف اقالیم شده است، و در هر مجلس ملوک و محافل صدور که ازین معنی یادی رفت، همگنان، من کهنتر^{۱۳}

۱۸

۱ - شا / ترجبین	۲ - شا / ندارد	۳ - لا / ندارد
۴ - شا / ندارد	۵ - شا / از تازه از ... ندارد	۶ - شا / نور
۷ - لا / فرسوده	۸ - شا / شهباز شهباز گوهر	۹ - شا / ندارد
۱۰ - شا / ندارد	۱۱ - شا / جواسردان	۱۲ - شا / جواسردی
۱۳ - شا / از «بدین خطاب ...» ندارد		

- را بستودند و شکر گفتند^۱. مجلس شریف به مکافات و مجازات می باید که کاری کند^۲ که جهانیان او را^۳ ننکوهند و بد نگویند، والسلام^۴.
- ۳ امام مرحوم شمس الدین بل الله تراه بفیض القدس والده کریمه مجلس را به درم بخريد، و خویشان را درم خرید او گردانید، و از روی شفقت و آرزوی نفقت او را^۵ معلمی و نساخی کرد. و در ظلمت حال از دست مشقی^۶ ظلمه به اندک حصه و بسیار غصه عمر بگذرانید، و با جناب جنات رفت، افاض الله علیه الرحمة. و کهر بیست و پنج سال جهت محافظت و مراعات زنی روستایی را رحمها الله تعالی درد سر و درد دل از شروان چندان داشت که ۹ اگر بنویسد، تجویف هوای خافقین پر شود. و من کهر را^۷ در آن دیه فلاحان^۸ هزار نوبت دشنام^۹ دادند و بر سر راه آمدند و بر من تیر انداختند. و پدر و برادر مرحوم او رحمها^{۱۰} الله مرا فحش گفتند (۲۸ الف) و بر من شمشیر کشیدند^{۱۱}، و من روزی بر سر او زنی دیگر نکردم، و او را دشمن کام نگردانیدم. مع ما که از هزار خبا^{۱۲} و خدر بزرگان مرا طلبیدند، و در وقت بیماریها آن مرحومه را بیمار دار و خدمتگار و طشت نه و دستاب ده من بودم. ۱۵ و چون از دنیا مفارقت کرد، به موافقت او از شروان بیرون آمدم. و به ذات نامحسوس خدای جل ذکره که من کهر را از موطن دور ماندن هیچ سببی نیست الا وفات آن مرحومه. اگرچه درین باب دوست و دشمن را اندیشه مخالف^{۱۳} افتد، اما صورت حال درست و راست اینست که گفتم، «والله علیم» ۱۸

۱ - از « را بستودند... » ندارد	۲ - شا / نکند	۳ - لا / ندارد
۴ - شا / ندارد	۵ - شا / ندارد	۶ - لا / مشتری
۷ - شا / ندارد	۸ - لا / ملاحان	۹ - شا / دوشنام
۱۰ - شا / رحمهم	۱۱ - لا / از « و بر من شمشیر... » ندارد	
۱۲ - لا / جا	۱۳ - شا / مختلف	

بِذَاتِ الصُّدُورِ*. تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ**.

اینت اواصرِ کرم و عناصرِ فتوت می شاید به تلقین آموختن. خاک بر سر علمی باد که از مقولات و منقولات چنین نتیجهٔ مردمی بر دهد، و فصل و خاصهٔ ۳ دانستن، و از عقوبتِ یوم الفصل و از شناع۱ خاصگانِ حق بی خبر نشستن و رسم و حد آموختن، و به کلتی رسمِ جوانمردی^۲ فراموش کردن، و پای از حدِ آزادِ مردی بیرون نهادن، چه سنتِ عالمی باشد؟ جهان را هم جهانِ بانی، ۶ و شهر را هم شهرِ یاری هست.

شعر

- ۹ بترس از تیر بارانِ ضعیفان در کمین شب
که هرک از ضعف نالان تر قوی تر زخم پیکانش
چو بیژن داری اندر چه محسب افراسیاب آسا
- ۱۲ که رستم در کین است و نهنگی زیر خفتانش^۳
مجلس شریف، نیک و بد احوال خویش از من کهنتر بهتر داند. آنچه
مصلحت فائمهٔ حال و خاتمهٔ کاری داند کند. من کهنتر هیچ نگویم که چه^۴
کند و چون زید و چون سازد. او خود به سعادت بایستی کالطود الشاهق^۵
ساکن و صلب و کاردان و مردم نواز و زمانه ساز بودی، و به هر بادی و
برق غباری و آتشی نینگیختی، و با مردم بهتر در ساختی. فرزند اجل مشید -
الدین ابقاه الله تعالی و والدهٔ کریمهٔ او حاضنة الدین حرمها الله چه ماند از دل^۶
نمایی و دوستداری و شفاعت کردن و وسیلت ساختن که به جهت مجلس شریف

۱ - لا / ساعت ۲ - شا / جوامردی ۳ - رک. دیوان خاقانی. ص
۲۱۳ ۴ - لا / «چه» ندارد ۵ - لا / چه

نکردند. مادر سرگرو^۱ نهاد و فرزند ریش. مکافات ایشان ناسازگاری و بدخویی نباشد. و اگر مجلس شریف را بی ایشان به سر می آید (۲۸ ب) روا باد. نام ۳ و ننگ نگاه دارد، و پای در دامن کشد، و به تقصیر و تقیر روزگار بگذراند.

بیت^۲

تادی مه ظلم در گذشتن خورشید مراد باز گشتن

- ۶ و من کهر را بر آن نگرد^۳ که هرگز ندیده است. آن بد بخت بد-
سرانجام فرزند من که در حباله^۴ اوست، پندارد که به سی دینارش خریده است.
آخر از خواجه امین اردشیر کمتر نشاید بودن. بس است این شرمساری. صبر
۹ را کار بندد و سکونت و اطمینان اختیار کند، که خواجه^۵ خواجه زاده صبور
و ساکن طبع و مطمئن نفس باید، که به هر مراد و مرام به روزگار توان رسید.
مشید الدین چه کند که ترا از شکایت باشد؟ یا محمود مذموم چه داند
۱۲ سگالیدن که از وفریاد شاید داشتن. اگر طبع را با مشید الفتی و زلفتی فراهم
نمی آید، پندارد که او هنوز به موقان اصفهبدان^۶ است. و اگر محمد بد سیرت
و نابسامانی می نماید، بیرون کند و پندارد که هرگز نبوده است. و کدام دوست
۱۵ یا خدمتگار به دست آورند و نصب کنند که هزار غصه از هر یک هر ساعت بل
هر لحظه در دل جای گیر نیاید. درین وقت من کهر به ایشان نمی پردازم. و
مجلس شریف به سعادت مردی بزرگ و عالم و بصیرست. و کار تأهل و ریع و
۱۸ اهل ساختن گوز بازی نیست. و اگر گمان برد که هیچ جای در هیچ جویی آبی
روشن هست، برگمان او غرامتی سنگی لازم آید. و مردم خون و مال فدای
عیال و فرزند کنند. بحمدالله خانه نیک^۷ نام یافته است، صبوری کند. این

۳- شا / نگیرد

۲- لا / ندارد

۱- لا / ندارد

۵- شا / اصفهوذان

۴- لا / + و

همه طیش و طرورت به خویشان راه ندهد، که او را و من کهتر را دشمنان
نظاره از دور بسیارند. و من کهتر به ستیزه هزار کس، او را اختیار کرده‌ام.^۱
از خدای ترسی^۲ خویش نپسندد که من بی گناه را رسوای عالمی گرداند. حدیث^۳
بزرگان و سروران نمی گویم. آخر اندیشه نمی کند با خویشان که حاجی دیم
چه گوید که پیش من زانو بر زمین زد و گفت که: من پیر بنده می گویم
مکن این پیوند که پشیمان شوی. تا مجلس را (۲۹ الف) نیم شب از درخانه^۴
او بیاست^۵ در رفتن تا زبان در بست. من کهتر پنداشتم که اگر صد سال
تقدیر^۶ از خانه خویش بیرون باشم او مهتر و فرزند، کار سازی خانه من
بکند. ندانستم که به پنج ماه تیز مغزی و کند رای پدیدار^۷ آورد. درین^۸
وقت حاجی رئیس امین الدین شرف الحاج احمد را احمد الله عاقبتہ آنجا
فرستادم، آنچه روی در نصیحت دارد از وی^۹ بشنود. باری تعالی و تقدس
هر چه مصالح احوال و مناجح آمال او در آن است ارزانی دارد، و او را محتاج^{۱۰}
ناکسان مگرداناد. و بیشتر از همه اش عمر دهد، و مرگ آن شقیه ضعیفه عن-
قرب پیش او باد^{۱۱}، والسلام^{۱۲}.

۱- شا / کردم ۲- شا / خدای پرستی ۳- شا / می بایست
۴- شا / تقدیر را ۵- شا / پدید ۶- لا / + و ۷- شا / از و
۸- شا / + بمحمد المصطفی وآله نجوم الهدی حسبنا الله وحده اهدا والصلوة علی
النبی المصطفی محمد وآله جدا. ۹- شا / ندارد

ایضا من منشآت^۱

بسم الله الرحمن الرحيم خدمة المستمسك بفضله^۲

۳ مجلس اشرف امیر حکیم مطلق خبیر^۲ عالم امام موید محترم مکرم،
شمس الدین، عوذة الاسلام و المسلمین، عمدة الحکماء الراشدين، مستمسک
الملوک و السلاطین، ناصح الدولة، صلاح الملة، حافظ الارواح، موید الاشباح،
۶ بزرجهر الایتام، بقراط الانام، افلاطون، الالهی به خواص^۳ انامل^۴ خمس در
احیاء طبایع^۵ اربع و ارواح^۶ ثلاث، کافه^۷ خلایق را مسیح^۸ ثانی باد.

سلامی که اخلاص، همره، و صفا، هم رهان آن^۹ است، فرستاده
۹ می آید^{۱۰}. و دعایی که قبول، قاید، و استجاب، ردیف آن^{۱۱} است، گفته می شود:
و دیده و دل متعطش است به چشمه^{۱۲} مشاهده که عین الحیات^{۱۳} است انسان
العین اعیان انسان را. و اقول یمین الله و یمین الله اعنی^{۱۴} الحجر الاسود که صفحات
۱۲ ادیم یمنی به تربیت دباغت سهیل یمنی چنان^{۱۵} محتاج نیست که بشره^{۱۶} خلفاء^{۱۷}
بوالبشر به تقویت بلاغت علی بن ابی الیمین. و ضربان^{۱۸} شرایین بر آیین حرکت
طالبی بسست^{۱۹} یمین آن مجلس را. خاصه^{۲۰} شریان کهر که بی افاضت نداوت

۱- شا / از « ایضا... » ندارد ۲- شا / + الخاقانی الحقایقی

۳- شا / حبر ۴- شا / افلاطین ۵- شا / او ۶- شا / می شود

۷- شا / او ۸- شا / عین الحیوة ۹- لا / ندارد

۱۰- شا / چندان ۱۱- شا / خلفان ۱۲- لا / طاطلی است. قراءت استاد

۱۳- شا / فخاصه فروزانفر

- حیات^۱ از لمس انامل شریف هیچ سریان قوت ندارد . و اگر چنان اندیشد
 که کهنتر یکک^۲ ساعت از یاد اشرف فارغ بوده است ، بسا خرده^۳ بزرگ که بر
 اندیشه پاک او متعین شود . چه همه روز من صدرالضحی الی عجزالدجی ثقبه^۴
 (۲۹ ب) سمع را شمع ثاقب می گردانند به ورود اخبار سعادت . و اگر نه
 خصوصیت این خدمتستی ، زحمت سمعش^۵ به چه کار آمدی ، که به پیشگاه^۶
 نبأذان^۷ ماند که خانه دو دری و در یکک لختی دارد . هرگزش فراز نکنند .
 لطیف و کثیف و نفیس و خسیس درو شوند . خبیثات و طیبات ابکار و ثیبات
 درو راه یابند . و الحق چنین است . ندانم که آنجای کدام سبوی شکسته است
 که درون آستانه نشان تلخی می توان یافت . خانه محرم شاهد^۸ بازان چشم است ،
 که تا مادام آن رومی غمزه زن که آفتاب است ، از سر کوه برهن^۹ وار تجلی
 کند ، آن دو هندوی نازنین ، که لعبة العین^{۱۰} اند ، در دو حجره و هفت حجله
 به نظارتی در آیند . یا چون شاهد آفتاب ، آینه اسکندری نماید ، ایشان چون
 یاجوج از سد ظلمات شب باز رهند . درها برکشایند ، روی به آینه آورند ، تا
 چون دیدبان آفتاب از حصار حصرم^{۱۱} رنگ طلوع کند ، نظارگان را توتیای
 حصری سازد . ایشان در نقاب غنی به خدمت استقبال کنند ، تا چون بیضه^{۱۲}
 آفتاب از عنکبوت اسطرلاب^{۱۳} اخضر در پس کوه اغبر افتد ، ایشان چون دو
 یار غار در پس پرده عنکبوتی نشینند ، و اعرانی وار سنانها را^{۱۴} سر در سر آورند .
 پس چون گوهر آفتاب ماهی وار به چشمه گرم مغرب فرو شود ، تا گرد راه
 فرو شوید ، ایشان چون صدف در آب سیاه شب بمانند ، چون غواص روی -

۱ - شا / حیوة	۲ - لا / سمع	۳ - شا / بیعگاه
۴ - لا / شادان	۵ - شا / پاوند	۶ - لا / کبة العین
۷ - شا / اضطراب	۸ - شا / ندارد	

پوشیده شوند . سبحان الله ، از کجا به کجا افتادم ؟ در اوعیه^۳ خاطر چه بود ؟
 داعیه^۴ نطق چه می انگیزد ؟ صورتگر خامه چه می نگارد ؟ این جولان معانی
 ۳ نگر^۱ ، که عنان از دست چون می رباید . حدیث سمع می گفتم که از قوافل بشارت
 و مواکب^۲ بشری از آن مجلس قطره های شکر و قطره های کوثر^۳ دارد . به
 صفت آفتاب چون افتادم که آفتاب ، لون^۴ قصابان دارد و عون قصابان گردد .
 ۶ « معشاة للعین ملهاة للقلب مبلاة للثوب » . ناظران روح باصره را در صرع
 کشد . محاسبان قوت عاقله^۵ را در ورطه^۶ نسیان آورد . توامان تار و پود نسیج را
 در کاهش دق افکنند . بلی چون (۳۰ الف) آفتاب ، شرف از هم لقبی مجلس
 ۹ اشرف دارد ، مذکور و منظور است . و الحق شمس الدین به حقیقت آفتاب
 ذروه^۷ حکمت است . آفتاب جماد^۸ وار محترم هم به جهت موافقت لقب اوست .
 اگر آفتاب همخانه^۹ عیسی است ، آن مجلس هم عیسی است و هم آفتاب . یمین الله
 ۱۲ که علی بن ابی^{۱۰} الیمین عیسی را ماند . مگر نص^{۱۱} خبر را بر منصه^{۱۲} صحت این
 شخص^{۱۳} جلوه کرده اند^{۱۴} که ما اشبه علیا بعیسی . و شواهد این حجّت بر محجّت
 دعوی احیا و اعادت شخص^{۱۵} من کهنتر بود . آن سال^{۱۶} که دور از ساحتش علت های
 ۱۵ مخوف مزمن مخ و مزه^{۱۷} من ببرد ، عرض های هایل هیولی عرض مرا در آفت
 افکنند . طینتم چون عهد غوانی منفسخ شد . مزاجم چون^{۱۸} طراوت جوانی
 متغیر گشت . عارضه بر مزاجم مزاحم آمد . سودا بر^{۱۹} عقل بالغ غالب شد .
 ۱۸ اجزا از جا برفت . طبع طبع یافت . عقل غفل ماند^{۲۰} . نفس در آک^{۲۱} که تیغ بود

۱- لا / صریحا : بکر ۲- شا / مراکب ۳- شا / گوهر

۴- لا / صفت ۵- شا / عالمه ۶- شا / « ابی » ندارد

۷- شا / سخن است ۸- شا / « جلوه کرده اند » ندارد ۹- شا / ندارد

۱۰- شا / « آن سال » ندارد ۱۱- شا / چو ۱۲- لا / اثر

۱۳- لا / ندارد

به صفاوت، سَفَن کارد شد به کثافت. گاه از بحران به بحرین رفتی، و گاه از
 وسواس به سیواس افتادی. نه چشمه^۱ مغز را قوت آن که قطره‌ای آب به
 کاریزِ اعصاب فرستادی، نه حارسِ بامِ دماغ را شوکت آن که به^۲ دلو^۳
 شریان، آبی از چاهِ دل برکشیدی. نهالی بودم بر نهالی افتاده. نستری بودم بر
 بستری^۴ پڑمرده. تن از گداز، چون فضله^۵ ناخن شده. ناخن و لب از تب،
 بنفشه^۶ رنگِ مانده. پرگار حیات^۷ از قافیه^۸ بنفشه تنگتر شده. گاه از نازک^۹ تره^{۱۰}
 دستی چون باد انجیر بشکستی^{۱۱}. گاه از خوشتر بادی چون بیدانجیر در افتادی^{۱۲}.
 نه نای خلق را قوت پست^{۱۳} خوردن، نه لبک را طاقت لبیک داشتن. چهار
 رئیسِ هفت^{۱۴} ولایتِ تن آیتِ عزلت^{۱۵} برخوانده. پنج رقیب سه ممالکِ جان^{۱۶}
 روی به هزیمت نهاده. بیت الحیات^{۱۷} چون بیت المال از نقود^{۱۸} سعود آسمان^{۱۹}
 صفر شده، خانه^{۲۰} ششم با هشتم برخلاف چهار ارکان دستِ یکی کرده، غوانی
 ارغوانی سرشک شده، جان^{۲۱} به رغم خسان در^{۲۲} غم حسان فرو مانده. من^{۲۳}
 کهتر چون شمع و قلم^{۲۴} در یرقان و سرسام زبان سیاه مانده. نه شمع که راست
 تواند ایستاد. شمع به پهلوی افتاده، (۳۰ ب) از حرارت طاری هر زمان ناچیزتر
 شدی. بیمار^{۲۵} داران کالفراش المبتوث حوالی فراش^{۲۶} من در آمده، سیلاب^{۲۷}
 سیلانِ عرق، فراش را چون لگن منقَط گردانیده. اخوان صدق را گریه در

۱- لا / جسم	۲- لا / « به » ندارد	۳- لا / بستر
۴- شا / حیوة	۵- لا / تارك سر	۶- لا / بشکستی
۷- لا / افتادی	۸- لا / سبب ؟	۹- شا / عزل
۱۰- شا / بیت الحیوة	۱۱- لا / نقد	۱۲- شا / آسمانی
۱۳- شا / حسان	۱۴- لا / بر	۱۵- شا / ندارد
۱۶- شا / ندارد		

برمانده، نفس در گلو شکسته، گره بر گره افتاده. آه ایشان گاه الف وار به ساق
 عرش رفقی، و گاه چون هی^۱ در حلق حلقه شدی. آخر انفاس مجلس شمس الدین
 ۳ چون نفحات قدس و نفحات صور در رسید. من کهنتر را از حَضِیضِ ~~سسه~~
 مرض و اذروه^۲ کمال^۲ رسانید. شخص^۳ که از^۴ بیماری گران حمل طور داشت،
 بالحم طیر افتاد. آفتاب حیات^۵ زایل شده، از معجون سرطانی و عقربی با^۶ مایده^۶
 ۶ حمل رسید. از شبکه^۷ تب^۷ شبگیری فرج آمد، اشتهای فروج افتاد. آرزوی
 فروخ هم می بود. پس در عقیب این حال مهیب، مرغ^۸ نامه دار از آشیان آستان
 شروانشاهی رسید. هدهدی از حضرت سلیمانی آمد که بسم الله. مرغ حیات^۹
 ۹ که^۹ از دانه و آب رمیده بود، باز جای آمد. نوبت از شربت به مرغ افتاد.
 اکنون که مرغ^{۱۰} وار پرواز گرفت، به پرواز درآمدی، پرباز کن. به آشیان
 سعادت باز آی. استقامت منای. رجوع کن. و الا به قهر قهقری باز آوریم،
 ۱۲ که درین وقت^{۱۱} که روزگار به امتحان حوادث بی نمکی می^{۱۱} نمود، حضور تو
 ما را از نمک دیگ^{۱۲} در خور ترست. تعجیل نمای که ما را سه مرغ که شست^{۱۳}
 سیمرغ ارزیدی، از عیش و پنجره^{۱۴} فلک^{۱۴} برکنگره آسمان پریده است.
 ۱۵ دو گوهر با صدف خویش از خزانه^{۱۵} ما گم شده است. می نماید که گوهرها^{۱۵} به
 خازنان غیب افتاده است، و صدف به غالیه^{۱۶} سایان بهشت. ما را بر فوات
 ایشان^{۱۶} لوعتی می باشد. از مستی^{۱۷} ناگزیر است، و آن تویی. بر قضیت آن

۱- شا / ۱۵	۲- شا / ناقهی	۳- شا / شخصی
۴- شا / کز	۵- شا / حیوة	۶- شا / بی
۷- لا / ندارد		
۸- شا / حیوة	۹- شا / ندارد	۱۰- شا / ندارد
۱۱- شا / می، ندارد	۱۲- شا / + را	۱۳- شا / شصت
۱۴- شا / ملک	۱۵- لا / گوهر	۱۶- لا / اسبا
۱۷- لا / مسکن		

حکم ، طوعاً او کرهاً با صد هزار عنا عنان برناقم . چون به^۱ مولدِ محنتِ زای
رسیدم ، جهانی^۲ دیدم که کلاه گوشه ایشان در گوشه عرش سودی . همه کلاه
جبروت و قندز بروت در خاک زده ، از گریبان ، دامن کرده ، از دامن ، بساطِ ماتم^۳
ساخته ، مصلتی نه ، و در رکوع مانده ، ابدال نه ، و در پلاس رفته ، فلکی^۴ در
کشت بکر سنبله^۵ دار^۶ افتاده ، جوزا ، نطاق گسسته ، اسد را (۳۱ الف) ناب
ریخته ، سماکِ رامح ، اعزل شده ، نسر طایر ، واقع گشته ، بل که دو قطب ماهیانی^۷
فرو شده ، اجل از میان خانه مورچه وار بر آمده ، شیر بچه را در شوره^۸ خاک
فرو برده ، مرگ ، پشه وار از روزن در افتاده ، عقاب^۹ را در عقابین کشیده . پیش
سطوات^{۱۰} این حادثه ، دندان شیر سیاه و پیل سپید ، خلال بند نموده ، پیش سهام^{۱۱}
این واقعه ، برگستوانِ رخسِ رستم و بهزادِ سیاوخش ، پر مگسان^{۱۲} شده .
فلک زبردست^{۱۳} ، همه را زیر پای مالیده . دهر هلا هلا ، زهر هلا هلا در کام همه
کرده ، تاج داران از سر خاک تخت کرده ، بل که از^{۱۴} سر تخت خاک ساخته ، آخر^{۱۵}
چنانکه بود به قدر نیت و ضعف بنیت به حق عزا ، ذلاً و عزاً قیام نمودم ، و
ترخی وقت می رفت . در حالت شدت و رخا و جانی خیت و رجا «هلم جراً
الی ان جری الحال علی فهد الآمال» که آفتاب خسروان ، کسوف هلاک پذیرفت^{۱۶} ،
و در تنگنای مغرب خاک رفت^{۱۷} . ماتم پیشین در جنب ماتم پسین نا چیز نمود .
قیامت صغری به کبری بدل گشت . گفتم که آسمان دولت چون زمین از دوران

۱ - شا / بر ۲ - لا / جهان ۳ - لا / ملکی

۴ - شا / + در ۵ - شا / ماهتابی به هم ۶ - شا / شور

۷ - لا / اعقاب ۸ - شا / سطوت ۹ - قراءت از استاد فروزانفر

۱۰ - لا / زبردست ۱۱ - شا / کز ۱۲ - شا / پذیرفت

۱۳ - لا / + به

بازماند. زمینِ ملک چون آسمان در اضطراب افتاد. از دل و دیده ساکنان خاك و آب طوفان آبی و آتشی سر برزد. خاك از باد چون آب از آتش به جوش آمد، و چون آتش از آب به فریاد افتاد. رواقِ هوا از بالای زمین در هم شکست. سده زمین از جگر آسمان برخاست. تجويف هوا به دود انفاس صعدا انباشته آمد، که خاقانِ اعظم را در سمرقند وجود پای بلغزید. در جیحون عدم غرق شد. شروان که خیروان بود به مرگ شروین دولت به حقیقت شروان گشت. منوچهر، مینوچهر شد. شاهیت^۱ شروان بعد شروانشاه سر عقد عقد ممالک گسسته شد. طرفی جوهر پادشاهی^۲ فرو ریخت. واسطه در خاك^۳ بر آمیخت. القصه چون در مبیعت اخوان متابعت ننمودم، از مساعدت با ایشان مباحثت کردم. در موافق نامرادی و محبس ناجنس دور از مجلس انس تا سه هلال در گذشتن در چار اغلال هلال شکل بماندم. هیچ خبث حدیث بر زبان نارانده، چون خبث الحدید^۴، پالوده و سوخته شدم. از دست دجال^۵ بیداد از دیده دجله (۳۱ ب) بغداد روان کردم. چون مصروعان^۶ تبارستان بغداد، و سطح آب دجله به وقت باد، مسلسل شدم، که از آسمان سیاست و تهدید همه آیت^۷ «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» * درشان دست و پایم می فرستادم^۸. «إِلَى أَنْ يَدْلَ اللَّهُ أَحْوَالَهُمْ وَحَقَّ بِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ». و در تطاول مدت این غصه کبری و محنت عظمی فرصه^۹ نجات و فرجه خلاص میسر نمی شد، تا اکنون که انتهاز فرصت کرده آمد، و از بخت گریخته.

۱- قراءت از استاد مینوی	۲- شا / پادشاه	۳- شا / مخاك
۴- لا / خبث الحدیث	۵- شا / از «روان کردم...» ندارد	
۶- شا / انا	۷- شا / می فرستادند	۸- لا / فرصت

پای^۱ پای^۱ افزار گریز به وام خواسته شد . و به جانب باب الباب دست رای
 عنان^۲ گرای گشت . در راه یک هفته به ملک ملک حماد^۳ به موقع احمد رسید ،
 و گوهری را که خزانه^۴ خراسان شاه را زیبد ، به خرابه^۵ خراسان شاه^۶ افگند^۷ .
 بحری را که فتح الباب اولوالالباب لباب^۸ جوهر اوست ، لبالب^۹ وار بر لب لب
 دریای باب الباب برد . عنصر محمد که محمود و عنصری را به همت و حکمت فیل
 و فرس طرح افگند . خزاین معانی را بر خرز خران خزران عرض خواهد کرد .
 بدره ها که از گنج در^{۱۰} دری به در آورده است ، بدره ها بدره ها خواهد برد ؛ که
 آخر درنگ در^{۱۱} دار النحوس شروان چند باشد ؟ پیداست^{۱۲} که نخل دانش و نخل
 بینش به قاع صفصف و به قاع صفصاف دار چند ایستد . در جیفه گاهی که
 کرکسان نمرد^{۱۳} فعلش همه گوشت همای می خورند^{۱۴} . خاصگان را اقامت چون
 شاید . فخاصه^{۱۵} مشام از نسیم یوسفان آهو^{۱۶} چشم با دم^{۱۷} گرگان سگ^{۱۸} صفت
 افتاده . ذوق از شیرستان سلامت و شیر پستان کرامت با زهره^{۱۹} پلنگان نوایب^{۲۰}
 و زهره^{۲۱} نهنگان مصایب خو کرده . بیچاره طفل ، نه ماه^{۲۲} خوناب^{۲۳} سیاه در
 جوف رحم مادر خورده . و در حصار^{۲۴} مشیمه چشم بسته مانده . چون به فضای ظهور
 آید ، پستان سیاه بیند و شیر سپید نه . حالش چون باشد ؟ آزادان را یوسف^{۲۵} وار
 تن به غلامی درد دادن و پس به ثمن^{۲۶} بخش افتادن غبنی و غبنی عظیم است . « أَحْشَفَا
 وَ سَوْ كَيْلَه » . امروز و الحمد لله^{۲۷} کهر مرفه الحال و مرفع القدر است .

۱- شا / « پای » ندارد	۲- لا / جماد	۳- شا / خراسانشاه
۴- شا / باز داشت	۵- شا / + به	۶- لا / « در » ندارد
۷- لا / پنداشت	۸- شا / می خوردند	۹- لا / زهره . حدس
استاد فروزانفر : دهه	۱۰- لا / ماهه	۱۱- لا / چون باب
۱۲- لا / « و الحمد لله » ندارد		

و اگر چه دامن شکر خایان^۱ از دستش بسته‌اند، فی پاره‌ای عوض داده‌اند.
 از آن فی (۳۲ الف) مجوف ناکوفته و آتش نا دیده^۲ چندین جلاب قوام یافته
 ۳ به خدمت می‌فرستد. آخر چنان طیبی را چنین دارو پزی بیاید^۳. چنان عیسی-
 دی را چنین حواری زبید^۴. تا اکنون اگر در انفاذ نجات تلکوی می نمود،
 غرض ایثار تخفیف بود، که کهنتر چون قلم را بر پشت انامل سوار می‌کند^۵،
 ۶ طاقت عنان باز کشیدن نمی‌دارد. لاجرم مدید النفس حدید الهوس خوانندش.
 هر آینه اگر چه اطناب بالغ الامدست، طناب جبل ورید کهنترست. خاطر اشرف
 نیچد، و راه ملامت^۶ نبسیجد، ان شاء الله تعالی. و زمین بوس خادم معتقد
 ۹ بل که دعای آسمان پیمای و ثنای زمین^۷ نورد به سجاده مقدسه^۸ صدر امام مطلق
 مطاع معتقد مهتدی صدیق، ناصر الدین، ظهیر الاسلام و المسلمین، وارث
 الانبیاء و المرسلین، المؤید من السماء فی العالمین، مفتی الخافقین، مستحق الخلافین،
 ۱۲ امین الفرقان، فاروق الفرق، قدوة انصار الحق، بسط الله ظلالة علی زمرة
 الاولیاء و ربط جلاله بمناط الجوزاء بفرماید رسانید. و امداد همت فیاضه
 طلبیه. دانم که مجلس عالی ناصر الدینی نصر الله حزبه برخادم خرد سر خرده‌ها
 ۱۵ نشاند، که چرا روی رای و عنان عزیمت بدین جانب نکرد، که عاشق طالب
 و صادق راغب است^۹ خدمت ما را. به سجاده^{۱۰} مربعش^{۱۱} که کعبه ثانی است
 محققان را، که از دست^{۱۲} آویز طلب تقصیر نیست. اما دریافت مطلوب به
 ۱۸ انداخت تقدیر و پرداخت توفیق نسبت دارد، نه کشش^{۱۳} و کوشش طالب. بر
 سر کوی معشوق سربازی کردن چه فایده، که مهتاب، روشن است؛ و سگ،

۱- شا / شکر خانیان ۲- لا / بادیه ۳- شا / می بیاید

۴- شا / بزبید ۵- شا / می گرداند ۶- لا / ملالت

۷- شا / از «عاشق طالب...» ندارد ۸- شا / مربعش

۹- لا / بکشش

دیوانه ؛ و رقیب ، هشیار . مسکین^۱ مرغ نیم^۲ بسمل از حرکت المذبح باقی نمی گذارد ، اما چون به قرب قبول قربانی برسانندش^۱ ، او را چه جرم؟ قربان را که به خوردِ سگان دادن حرام است ، که به سگان بیت الحرام ندهند ، او^۳ را چه گناه؟ سالکانِ مهمه^۴ صدق را که از بالای ذات عرق ، غرقِ عرق حرمان بازگردانند ، و به کید مبتدعان در قیدِ منقطعان فید کنند ، چه تدبیر؟ غرض آن است که جنبش رای به جملگی سوی آن صوب^۲ بود ، اما راه را گم^۶ - رهان^۳ مسدود (۳۲ ب) گردانیدند^۵ و جواز ندادند . تا رای مقدس مجلس عالی مولوی ، خادم را تمهید عذر فرماید ، ان شاء الله تعالی^۵ ، والسلام^۶ .

-
- ۱ - شا / رسانندش ۲ - شا / صرب ۳ - شا / گم راهان
 ۴ - شا / کردند ۵ - شا / + مجلس اشرف امیر حکیم شمس الدین افاض الله علیه من مجال الانعام ثانیاً به صد هزار دعا و ثنا مخصوص است و هرآینه دعا که از مناہج خلوص در آید مقطوع الادبار نگردد ، و سواد و امدادش منقطع نشود . الحمد لله رب العالمین والصلوة علی الہادی المتقین محمد المصطفی قدوة المرسلین و آلہ واصحابہ اجمعین وحسبنا الله وحده .
 ۶ - شا / ندارد

ایضا من منشأه رحمه الله و نور ضریحه^۱

بسم الله الرحمن الرحيم خدمة^۲ خادمه حسان العجم الخافانی الحقایقی^۳

۳ مورد تحیات و مصدر اریحیات مجلس رفیع^۴ خواجه امام^۵ اجل
همام ، افضل مفضل مفضل ، اکرم مکرم مکرم^۶ ، عالم کبیر متبحر تحریر^۷
مصدر^۸ ، سراج^۹ الدین ، شمس الاسلام و المسلمین ، در وساده سیادات^{۱۰} ،
۶ مقصد سعادات ، و در مستند فضایل ، مستند افاضل باد . موالی او کالسراج
المنیر در صدر بساط کرامت ، و معادی او کالفراش المبوثر در صف
نعال آفت .

۹ کهنتر سلام و تحیت فراوان^{۱۱} می فرستند . و می نماید که دو سبب متین
باعث این تحیت آمد که فاتحه^{۱۲} صحیفه صفاست : یکی جنبش تعارف^{۱۳}
اصل و کشش اتحاد سبق . که در معاهد^{۱۴} ارواح رفته است . و دیگر^{۱۵}
۱۲ تحریض مبلغ خدمت امام^{۱۶} نجم الدین که هوا خواه صادق است آن^{۱۷} جناب
رفیع را . و نجم چه کند که خدمت سراج و هاج که آفتاب است نکند^{۱۸} ؟

۱- شا / از « ایضا ... » ندارد	۲- شا / ندارد	۳- شا / از « حسان
العجم ... » ندارد	۴- شا / + صدر	۵- شا / « خواجه امام » ندارد
۶- شا / از « افضل مفضل ... » ندارد	۷- شا / + افضل مفضل مفضل	
اکرم مکرم مکرم	۸- شا / ندارد	۹- شا / + الدولة
۱۰- شا / سادات	۱۱- شا / ندارد	۱۲- لا / معارف
۱۳- شا / معاهده	۱۴- شا / دیگری	۱۵- لا / ندارد
۱۶- شا / ندارد	۱۷- شا / نورزد	

- که^۱ مرسوم نجوم به وظایف ضیا، و ادرار دراری به مشاھرہ^۲ نور از مشاھدہ^۳ قدسی آفتاب است. همی سحرگاهی^۴ کالنجم الثاقب هم^۵ عنان ستارہ^۶ سحری از درظلمت^۷ خانہ^۸ من در آمد^۹ و مرا دید. مردمہ^{۱۰} دیدہ در چراغ دوخته^{۱۱}،
- چراغ آسا شب زنده داشته: از دود چراغ دخمه^{۱۲} دماغ ملطخ کرده، چراغ از قلت دهن در رعشه رفته: در فواق مانده: به سكرات نزدیک رسیده، گفتی مرغای^{۱۳} پر وبال بریده است. تهی^{۱۴} گاه از مدد^{۱۵} غذا تهی مانده: رودگانی^{۱۶} در گلو آورده: ماهی رعاده در منقار گرفته. من از بی همدی: چراغ را همدم ساخته، دم سرد را از درون حلق راه بر بسته: تا هلاک همدم نسازد. جاسوسان^{۱۷} خرد آفرینش بزرگ^{۱۸} بینش را در حجره^{۱۹} خواب به دید^{۲۰} بانی فرو داشته، تا کاروان ثواب و سیارات فلک را رصد سحری زیور رعونت کی باز (۳۳ الف) ستاند؟ سیارہ^{۲۱} صبح یوسف روز را از چاه^{۲۲} شب کی بر آورد؟ چراغ^{۲۳} دولابی از دنبال^{۲۴} گرگ. پیراهن^{۲۵} خون آلود کی در پوشد؟ صباغ^{۲۶} باغ^{۲۷} مینا و چراغ^{۲۸} راغ پیروزه
- ۱۲ که آفتاب است. حواری آسا از حوالی خوان^{۲۹} مسیح: قرص خواره به طفلان دوگهواره و هفت قاط. که انسان العین می گویند. کی نماید؟ من درین تفکّر محترّض خدمت ایستاده: نطاق عزیمت بسته: استنطاق می کرد که باز در چه
- ۱۵ فکرت مانده ای، که متحیر وار شاخص البصرت^{۳۰} می بینم؟ گه ناظر چراغی، گه منتظر آفتاب، نه زهش^{۳۱} نور کرّ و بیان در زه گریبان تست؟ از چراغ مستعار چه همدی طلبی؟ نه فیض روان طراز آستین بر طراز آستین تست^{۳۲}؟ با آفتاب
- ۱۸ جماد چه شاهد^{۳۳} بازی آغازی^{۳۴}؟ چراغ: همدی آدمی را نشاید: که قالب از

۱ - شا / چی ۲ - لا / مشاھدہ ۳ - شا / سحرگهی

۴ - شا / در آید ۵ - شا / از «در چراغ...» ندارد ۶ - شا / بر آرد

۷ - لا / شاخص البصیرت ۸ - شا / رهش ۹ - شا / بست

۱۰ - شا / سازی

صلصال انسان دارد، اما به جان شیطان زنده است، و به جوع الكلب معروف است. اگر يك نفس^۱ ازو غذا^۲ بازگیری، بمیرد. از آب به فریاد آید. از آب ۳ به هلاك افتد. چون قوس و قزح لباس ملامت دارد. چون زنان نامحرم سر برهنه در میان مجلس نشینند^۳. پروانه که در رقص آید، خود را برو زند. لاجرم فراش به احتساب بینش ببرد. باد به حد زدن، جانش بستاند. آفتاب هم موانست دل را نشاید^۴، که آفت آب دیده است. تیزدرو نگری، قوت باصره بر باید. «مِعْشَاةٌ لِلْعَيْنِ مِنْهَاةٌ لِلْقَلْبِ». معلول است. گاه صفرا بر صفحه چهره پیدا کند، گاه بهق بر بشره تن پدید آرد. به زن رعنا ماند، که سر از ۹ هر روزی فرو کند. در زناء العیون افتد. در نماز شام در جنابت بماند^۵. پس به چشمه مغرب^۶ غسل بر آرد. از عدل بترسد. چون به قسطاس مستقیم رسد^۷، که قطب است، معوج^۸ گردد، سرنگون شود. به خانه میزان هم ضعیف نماید. عون قصاران گردد. لون قصایان دارد، که فلک به دکان قصائی ماند. بره^۹ ازین سو داشته، ترازو^{۱۰} از آن کنار آویخته. باری اگر دیده را از چراگاه انس نمی گزیرد، از چراغ يك شبه چه می کنی؟ از آفتاب يك روزه چه ۱۵ می سازی؟ چراغ نامنطقی طلب. آفتاب نامنکسف جوی. اعنی سراج الدین، شمس الاسلام (۳۳ ب) که سراج وار قدوه ناظران حقیقت است^{۱۱}، و شمس وار قبله زایران شریعت، «مِثْلُ^{۱۲} نُورِهِ كِمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» *.

۱- شا / + غدی	۲- شا / ندارد	۳- شا / از « آب به هلاك... »
ندارد	۴- لا / آمد	۵- شا / حسد
۶- لا / بشاید	۷- شا / می ماند	۸- شا / کرم
۹- لا / ندارد	۱۰- لا / موج	۱۱- شا / بره ای
۱۲- شا / ترازوی	۱۳- شا / ندارد	۱۴- شا / ندارد

رغم جان نابینایان حسد « یُریدُون لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْئَاهِهِمْ وَبِأَبْیِ
 اللَّهِ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورُهُ »*. اگر چه پروا، نه داری، پروانه این چراغ شو. و
 اگر چه نیل و فرنجویی، نیلوفر این آفتاب باش، که نه از لبلاب بر لب لب جویبار ۳
 کوته دیده تری، که همه روز روی در رویت آفتاب دارد. و احزنا، که نه از
 حر با مختصر نظر تری، که حریت خود را در عبودیت آفتاب صرف سازد.
 از پروانه قصیر الخطو قاصر تر نشاید بود، که به تهمت قربت^۱ چراغ جان در ۶
 بازد، و^۲ به اظهار خدمت نور استظهار صیت بیابد. در ثنای او شرع^۳ کنی،
 جناح النسرین شرع تو سازند. در علو او غلو نمایی، از سماکین، سماطین تو
 پردازند. روضه خاطر، والحمد لله تازه داری. ازین^۴ روضه با کوره ای به ۹
 فرضه با کوبه روان کن، تا سابقه خلّت گردد تجدید حسن العهد را، که تا
 درین مهوای آفات^۵، که شروان است، مخیم داری، از چنان ملجایی^۶ نگزیرد.
 زهاب چشمه حکمت بس فوارست^۷. به کاریزمی باید برد و به جوی بیان ۱۲
 راند. ترا در چنین کاریزی از چنین چراغی نگزیرد، تا در ظل ظلمات راهبر تو
 آید. شکوفه دار حدیقه فکرت بس مثمرست، میوه خوش مزه می باید که به
 دکان عبارت آوری. ترا در چنین میوه ستانی، چنان آفتابی بیاید، تا میوه نو ۱۵
 ببر آید^۸. اگر همه پر پروانه ای^۹ حاضرست، به حضرت چراغ هدیه کن. و
 اگر همه مثقال ذره ای^{۱۰} حاصل است، به ذروه شمس تحفه ساز، که آخر از

۱- لا / وزب؟	۲- لا / « و » ندارد	۳- شا / شروع
۴- لا / ندارد	۵- لا / آفتاب	۶- لا / ملجا
۷- لا / حوارست	۸- شا / تو بیزند	۹- لا / پروانه
۱۰- لا / ذره		

* - سوره توبه / ۳۲. (در این سوره ان یطفؤا آمده است و لیطفئوا از سوره صف / ۸

قبیل آن دبیران نه‌ای که قبیل ازدبیر نشناستند^۱. قبول از دبور ندانند^۲. ازقلّت^۳ ذکا و زکا ابن ذکا نه‌اند^۴. ابن صبح‌اند، پرورده^۵ امّ الرذایل، همشیره^۶ ابو زیاد. گفتیم از کدام راس مال برخی یا بعضی جداکنم، به جناب رفیع فرستم. من از سطح دریا عربان^۷ ترم. زیورگوهری از کجا به دست آرم، که عروس ثنا را شاید؟^۸ منم و فی پاره‌ای دردست، که قلم گویند. آتش^۹ پاره‌ای درکام^{۱۰}، که آه خوانند. فی و آتش به چراغ (۳۴ الف) چون توان^{۱۱} فرستاد؟ و اگر عبارتی مزخرف می‌بینی: بالله که بادست. باد را به حضرت چراغ هدیه چون شاید برد؟ گفت اگر همه ریح عاصف است. که ریح آصف است، بیاید فرستاد. و اگر انصاف دهی: همه^{۱۲} ریح لواقع است. در روضات صفا و تیر^{۱۳} همت^{۱۴} سراج الدین محمد چون ریح الصباست. مایه^{۱۵} نصر به نص خبر که آخر نام^{۱۶} محمد^{۱۷} علیه الصلوات التّامه هم سراج بود، و گفت: «نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَ اُهْلِكَتْ عَادٌ بِالدَّبُورِ». بر قضیت اُمنیت محرض این تحیت، فقیه امام عالم، نجم الدین، جمال الاسلام: آصف ایّدالله بفضل^{۱۸}، این عجاله که لُنه الجایع است، تحریر افتاد. علامت قبول این خدمت آن باشد که مقدم^{۱۹} نجم الدین را اعزاز فرماید، و از بجال انعام درباره^{۲۰} او افاضت کند؛ و عواطف و استمالت^{۲۱}، که زکات جاه است، ازو دریغ ندارد، و از خاصه^{۲۲} خویش و توزیع دوستان در رعایت احوال منکسر او باقی نگذارد^{۲۳}، تا من که در حضور هم^{۲۴} شهریان

۱- شا / ندانند	۲- شا / شناسند	۳- لا / قلب
۴- لا / این دوگانه‌اند	۵- شا / بشاید	۶- لا / درگاه
۷- شا / ندارد	۸- شا / هم	۹- شا / بنزدیک
۱۰- شا / ندارد	۱۱- شا / ندارد	۱۲- شا / + المصطفی
۱۳- شا / و وقه	۱۴- شا / فقیه	۱۵- لا / ندارد
۱۶- شا / از» و از خاصه ^{۲۲} خویش...» ندارد		

و اصدقاء کرام و اولیاء انعام^۱ به شکر و ثنا موی شکافم و ید بیضا نمایم . و چندانکه عهد عمر وفا کند ، رهین منت باشم^۲ ، ان شاء الله تعالی^۳ . امیر اجل^۴ اخص اعز^۵ ، نورالدوله را ارشده الله الی سبیل الهدی به اختصاص سلام مفرد^۶ صداع نمی دهم ، که این^۷ تحیت من صدر الکتاب الی العجز^۸ هر کلمه به ثنای سراج مطرز است . و لابد نور تابع سراج تواند بود . تعیین^۹ این معنی از تطویل عبارت مغنی آمد^{۱۰} ، والسلام .

۶

۱ - لا / نعم ۲ - شا / از » و ید بیضا ... « ندارد ۳ - شا / + و خدمت ۴ - شا / کاین ۵ - شا / عجزه ۶ - شا / تعیین
۷ - شا / + و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی سید المرسلین و الیه (کذا)
و اصحابه اجمعین اکتفی

هذا ايضا من منشآته رحمة الله عليه^١

بسم الله الرحمن الرحيم خدمة الخادم الخاقاني الحقايقى

- ٣ زندگانى خدر معظم و ستر مكرم مجلس معلّى خداوند، وليّة النعم، ملكه كبرى، ستّ عظمى، اجلّة متبتّله^٢ مجاهده، ناسكه سالكه^٣ راشده^٣، محقّقه محقّه، عالمه عادله، مويده مظفّره منصوره، عصمة الدنيا والدولة^٥ والدين، صفوة الاسلام والمسلمين، رضية الخلفاء المهتدين، مويده اعظم السلاطين، (٣٤ ب) ناصرة^٦ الامّة، مظهرة^٧ الملة، حاكمة الطريقة، عاصمة الحقيقة، حاضنة الهدى، رابعة الورى، منعمة الخافقين، مكرمة المشرقين، مغينة^٨ الحجيج والحرمين، درّة^٩ التاجين، اكرم امّهات المكارم، اعظم المحصنات الكرايم، فخر آل بهرام، بتول الايتام، سيّدة^{١٠} سادات^{١١} الامم، تاج ملكات العجم، ملكه ايران، معظمه توران، مخدومه سامانيان، معصومه اشكانيان، زبيده كيان، ١٢ بلقيس دوران، صفوراي زمان، آسيه راستين، ساره زمان وزمين در علوّ درجات پادشاهى، و حصول سعادات نامتناهى، وزنده گردانیدن دين و دولت، و تازه داشتن ملك و ملت ابد الدهر و سحيش الليالى باد. وذات.

١- شا / از « هذا ايضا . . . » ندارد، و به جاى آن چنين آمده: بعد از حج نويسد به

عمة شروانشاه در جواب ٢- لا / مقبله ٣- شا / + مرشده

٤- شا / عامله ٥- لا / « والدولة » ندارد ٦- لا / ناصر

٧- لا / مظهر. ٨- لا / معينة ٩- لا / درجه

١٠- لا / سيد ١١- شا / ستات

مقدس عصمة الدنيا والدینی که خلاصه سته ایام وست^۱ انام و قیدافه اسلام است ، از هجومِ حادثاتِ آسمانی معصوم ، و اشغال امر و نهی در سلکِ امانی منظوم ، و ملکاتِ امت را به همتِ آسمان^۲ فرسای استظهار ،^۳ و ساداتِ طریقت را به عظمتِ جهانِ آرای افتخار. زمانه، مامور؛ و فلک، منقاد ؛ و ایزد سبحانه سازنده اسباب مراد ، بحیب الله المختار وآله و صحبه الاخیار .

کهر و خدمتگار سلام و خدمت و ثنا و تحیت از صفای خلّت و قدس نیت متواتر می فرستند . و بر دعای اخلاص^۴ پیوند ، که تا ذروه عیوق ذره ای عایق ندارد ، محافظت می نماید . و به بوسیدن بساطِ عالی ، که قبله^۵ مکرّمات و قبله گاه ملکات است ، به غایت آرزومند و متعشّش می باشد . و تا از خدمت بارگاه ساسی و درگاه حامی ، که وارثان سام و حام ، سلامی^۶ آن بارگاه^۷ و اهتای آن درگاه^۸ باشند ، مفارقت باقی است و محروم مانده ، لعمر الله^۹ و به نعمت خدر معظم ملکه کبری ، عظم الله شانها ، که ساعات^{۱۰} شب و روز به تاسّف و تلهّف می گذرانند^{۱۱} . روزش به شب مار گزیده بی فریاد ماند ، و شبش به روز بی دیده مادر زاد . « لاعیش سابع ولا قلب فارغ » . اما چون^{۱۲} همی نابیوسان سلوت رسان فرمان اسمی و راحت بخش^{۱۳} توقیع اشرف از خدر معظم مجلس معلی ملکه کبری ، ضاعف الله ستموها^{۱۴} ، به ماحد خدمتگار رسانیدند ، (۳۵ الف) در وقت جبران کسر خاطر و قصاص جراحات سینه و^{۱۵} دیت خون ریز روزگار باز یافت . « سعاد غیث علی ما افسدتم بدّ لنا مکان

۱- لا / منبت	۲- شا / ساسی	۳- شا / درگاه
۴- شا / بارگاه	۵- لا / ساعد	۶- لا و شا / می گذارند
۷- شا / « بخش » ندارد	۸- شا / سموه	۹- شا / عاد

السینة الحسنة». همه^۱ کراهیت، رفاهیت شد؛ و ترحت، فرحت؛ و عسر،
 یسر؛ و محنت، منحت گشت. «والحمد لله على هذه الموهبة الجزيلة شکرا».
 ۳ همه روز مادم و^۲ خدمتگار آن تحفه^۳ قدسی و فتوح غیبی^۴ را به فریشتگان
 چپ و راست می سپارد^۵، تا گاه چون خاتم سلیمانی به دست چپ، و گاه
 چون تعویذ مصطفوی به دست راست می دارد^۶، «اجلالا و اعزازا لمثال
 ۶ الستر المعلی لا زالت^۷ عصمته». و همانا که بر مسامع عالیہ. ملاء ها الله
 بهجة و سرورا، گذرانیده باشند، که صورت احوال مادم و خدمتگار درین
 مدت دراز آهنگ مفارقت خدمت بر چه صیغت گذشت^۸. در آن فورت که
 ۹ خادم از جوار شرف مکه حرسها الله تعالی و حفظها بالعدل به صقع بغداد
 باز رسید، خدمتی بنده وار به موافقت درگاه خداوندان نصرهم الله تعالی فرستاد.
 و هم در هفته به خطه دیار بکر و ربیع روانه شد. و عزیمت آنکه سفر قدس
 ۱۲ بر آورد. چه نذری عظیم در کعبه، پیش حجر الاسود، که یمین الله فی الارض
 است، کرده بود که تا زیارت شام و سفر قدس بر نیارد، به جانب موطن
 مراجعت واجب نبیند، علی الجملة و التفصیل. چون خادم بدان طرف
 ۱۵ افتاد، ملوک آن دیار و ولایة آن نواحی صواب ندیدند، که خادم شتاب زندگی
 نماید و گستاخی کند. و چنان نمودند که فراعنه^۹ فرنگ، معروفان عهد^{۱۰} را
 جواز ندهند، و اسب و سلیح^{۱۱} بستانند، الا طوایف صوفیان تنها^{۱۲} رو را
 ۱۸ نگذارند^{۱۳} که ابر اطراف ولایت^{۱۴} ایشان گذری کنند. و چون خادم جماعتی

۱ - شا / هم	۲ - شا / « و » ندارد	۳ - شا / غیبی
۴ - شا / قدسی	۵ - شا / فرشتگان	۶ - شا / می دارد
۷ - شا / از « تا گاه چون ... » ندارد	۸ - لا / لازال	۹ - شا / گذشته
۱۰ - لا / ندارد	۱۱ - شا / سلاح	۱۲ - لا / بگذراند
۱۳ - لا / ندارد		

از خدم و متّصلان و غلامكان داشت. كه همه سعادت زيارت بيت الله^۱ الحرام و خدمت جوارِ روضه^۲ نبوى عليه السّلام يافته بودند، تنها نتوانست رقتن. چه برمايده^۳ قدس به تنها دستى كردن، خرده اى بزرگ دانست، و السّلام. اما چون^۳ از زحمت طلب ملوك وقت كناره جست و بدین طرف افتاد، آوازه^۴ شايع شنيد كه موكب^۵ على خدر معظم ملكه^۶ كبرى ست عظمى اعلاه الله^۷ تعالى (۳۵ ب) به فال همایون برنيت^۸ سفر قدس حركت خواهد فرمود. ان شاء الله تعالى كه^۶ رضای ربّانى^۹ و يمن طالع^{۱۰} و سعود آسمان^{۱۱} هم عنان عزيمت خداوندی باشد ابد الدهر. اما بى تدبّر و تفكّر نشايد حركت فرمودن. چه اگر^۸ سعادت دريافت آن زيارت بى مشقت و شقت^۹، مرخص و مهيا و ملخص و مهنا^۹ دیدندى، همانا كه زایران كعبه^{۱۰} عليا به وقت قفول همه بدان وجهت روى نهادندى. و سالهاست كه مخدرات^{۱۱} سلطان روم و محصّنات^{۱۱} ملك ارزروم را آرزوى^{۱۲} اين سفر بوده است. و خاتون معظمه، شاه بانوان، عيال شاه^{۱۲} ارمن، كه يك سال^{۱۳} در باديّه شگرفها نموده است و گنجها پاشيده. اگر چه دست برد احسان و حسنات او^{۱۴} در جنب انعام و انفاق خداوند، ملكه عظمى، عظم الله قدرها، قطرى از ذره اى، بل قطره اى از دريائى^{۱۵} تواند بود. شنوده^{۱۵} آمده است كه چند نوبت عزيمت كرده است، و از سلطان شام و ملك مصر

- ۱- لا / الله « ندارد ۲- شا / مركب ۳- شا / اعلى الله
 ۴- لا / ترتيب ۵- نسخه لا درينجا افتادگى دارد كه دنباله آن از نامه
 بعدى (ورق ۳۷ الف س ۲) آمده ۶- لا / طالعى ۷- شا / آسمانى
 ۸- لا / اكثر ۹- شا / شفقت ۱۰- لا / معرزان
 ۱۱- لا / محصنان ۱۲- شا / « را آرزوى » ندارد ۱۳- شا / « يك
 سال » ندارد ۱۴- شا / ندارد ۱۵- شا / دريا

و یمن، صلاح الدین، مددِ عنایت در خواسته^۱، و به نبح مقصود نرسیده. و
 غرض کهنتر و خدمتگار ازین تطویل و تصدیع نه آن است که موکب عالی
 ۳ عصمة الدنیا والدین^۲ را لازال^۳ عالیا مانع الخیر باشد. اما شفقت خادمی
 و دولتخواهی و مصلحت اندیشی در دوستداری فرو نمی گذارد، و بدین پرده
 بیرون می دهد، تا خاطر نور بخش عصمة الدینی روحه الله و خصه بالطافه نیبجد،
 ۶ و به جانبی دیگر باز نکشد. مع هذا خادم امسال هم نیت آن دارد که حرکت
 کند، و دست و پایی بزند، و آن نذر از گردن بیفکند. چه نذری است که
 کفارت بر نمی تابد. و بدین سبب و دیگر اسباب، که باز نمودن آن حضرت
 ۹ خداوندان را نصرهم الله تعالی تصدیع باشد، خادم دولتخواه از مجاورت کعبه
 جهاننداری و زیارت قبله شهریاری حضرت شماء خدایگان زمان و زمین،
 کیخسرو راستین، ملک رحیم مشفق، مالک ملک المشرق، جلال الدنیا
 ۱۲ والدین، ملک الاسلام و المسلمین^۴، ملیک الامة الغراء، کهف الملة الشماء،
 ناصر (۳۷ الف) الخلفاء المهتدين، قاهر الخلاء المعتدين، تاج اعظم السلاطين،
 حسام الغزاة الموحدين، ماحی الطغاة الملحدین، محی المملکة، موید السلطنة،
 ۱۵ مشید الخلافة، اول ملوک المشرقین، اعدل عظماء الخافقین، اقلیم گشای توران،
 دبیهم خدای ایران^۵، عنصر الجلالین، عمدة السعادتین، ذوالتاجین، ملک -
 الرحمة فی الدنیا، المظفر من السماء^۶، عقد الله لواء بالنصر ابد الدهر محروم مانده
 ۱۸ است. و درین ایام^۷، خادم را از دست بر نمی خیزد که به خدمت دستبوس
 ملک رحیم، نصره الله تعالی، تواند رسیدن. لاجرم خجل سار و تشویر زده^۸

۱- شا / در خواست	۲- شا / والدینی	۳- شا / دام
۴- شا / جایی	۵- لا / ندارد	۶- شا / + مع القابه التامه
۷- لا / توران	۸- شا / از « ملیک الامة الغراء... »	۹- شا / مدت

تقصیر خدمت است. اگر چه به هر بلاد که می‌رسد، مشاطة^۱ سد^۱ دست و بلبل هزار دستان است آرایش ثنا و افزایش دعای خدایگانی^۲ را نصره الله تعالی. و هر ساعت و^۳ لحظه، زبان را منادی دروازه^۴ دهان، و قلم را خطیب^۵ منابر^۶ بنان می‌دارد، تا این جواهر محامد، و آن خطب^۷ مدایح عرض می‌دهد و می^۸ سراید. و حقیقت است که چون پادشاه جهانگیر شود، منادی که نصب کند، و خطیب که ترتیب سازد، هر چه این دو گانه دورتر^۹ افتد، دلالت کند بر بیشی پادشاهی و فراخی مملکت. بدین دلیل خادم از آن حضرت علیاء، که جهان مکارم و معالی گرفته است، دوری اختیار می‌کند و معذور است. اما از اخلاق^{۱۰} مرضیه و انفس^{۱۱} صاعده^{۱۲} خدر معظم عصمة الدنیا و الدین، آبد الله اقتدارها توقع می‌دارد که از حضرت علیاء^{۱۳} جهانداری ملکی رحیمی دام منصورا تمهید عذر خادم در خواهد؛ و شفاعت دریغ ندارد، تا راه^{۱۴} آورد مکه که خادم به آن گستاخی می‌کند، قبول فرماید کردن. اگر چه عراضه^{۱۵} منقطعان عرضه کردن بر مصطنعان، ترك ادب است. اما چون یوسف صدیق^{۱۶} علیه السلام بضاعت مزجات گناه^{۱۷} کاران کنعان را از حضرت مصر بیرون نینداخت، و به استیفاء^{۱۸} نیل و ایفاء کیل همه را رحمت فرمود. اگر ملک^{۱۹} رحیم مشفق^{۲۰} که به خلق و ۱۵ خلق و صدق و رفق میراث دار یوسف صدیق است، هدیه^{۲۱} خادم گناه^{۲۲} کار را که هیچ گناه جز^{۲۳} دوستداری ندارد، و هزار نوبت ملک رحیمش خوانده است و نوشته^{۲۴}، رد نفرماید کردن، با عواطف خسروانه^{۲۵} ملک رحیم عظیم ۱۸

۱- شا / صد	۲- شا / خدایگان	۳- شا / + هر
۴- شا / همی	۵- لا / دور	۶- لا / از «که جهان مکارم...» ندارد
۷- شا / + الصلوة و	۸- لا / استسقا	۹- شا / ندارد
۱۰- شا / گنه	۱۱- شا / ندارد	۱۲- شا / نبشته

لایق آید، ان شاء الله تعالی^۱. (۳۷ ب) انوارِ جاه و جلالِ ملکِ رحیمِ مشفق،
مالکِ ملکِ المشرق، سایهٔ ذوالجلال، جلالِ الدنیا والدین، و ظلالِ فضل و
۳ افضالِ ملکهٔ کبری، ستّ عظمی، اجلّه^۲ متبتّله، مجاهدهٔ عادلّه، محققهٔ
مویدّه، مظفرهٔ منصوره، عصمةٔ الدنیا والدین، صفوةٔ الاسلام والمسلمین^۳،
رضیةٔ الخلفاء المہتدین^۴، مویدة السلاطین، ناصرة الامّة، مظهر الملة، معینة
۶ الحجج و الحرمین، درةٔ التاجین، فخر آل بهرام، بتول الایام، ملکهٔ ایران،
مخدومهٔ سامانیان، معصومهٔ اشکانیان، بلقیس دوران، صفورای زمان برجہان
و جہانیان ابد الآباد فایض و مہمد باد. و عین الکمال از کمال سعادت کلتی
۹ الحضرتین مصروف و مدفوع، و حسبنا الله وحده ابدًا، و الصلوة علی نبیّه
محمد وآله اجمعین.

۳- شا / از «عادلّه محققه...»
۵- لا / المہتدی

۱- لا / «تعالی» ندارد
۲- شا / اجل
۴- شا / + مع القابہ الثانیہ
۶- متن / مخدوم

ایضا من انشایه نورالله ضریحه^۱

بسم الله الرحمن الرحیم^۲ خادمه نامه^۳ دبیرانه^۴

- حرم عز مجلس سالی امیر سپاهسالار اجل مبجل، اکرم مکرم^۳
عالم کافی، موبد موقر، ظهیر الدین، مجد الاسلام والمسلمین، قوام الدوله،
نظام الممالک، صفوة الملوك والسلاطین، تاج امرای شروان، مقدم کبرای
ایران، صدر المعالی، در اکتساب محامد و ادخار مآثر ابد الدهر بلند نام^۶
روزگار باد. و ذات شریف مجلس سالی در اصلاح احوال بلاد و انجاء
آمال عباد، مشهور ایام و منظور انام؛ و استظهار خداوندان هنر و اصحاب
فضیلت به اهتمام مجلس سالی حاصل. خدمتگار سلام و تحیت^۵ به اضعاف^۹
صد هزار اصناف اریحیت و الطاف بحیث کریم مجلس سالی دام مجده یافته
است، بردوام می فرستد. و به دریافت دولت مشاهدت و سعادت ملاقات
به غایت آرزومند^۷ می باشد. و چون مفاوضه شریف، متضمن صد هزار^{۱۲}
لطایف سلوت بخش و عواطف راحت رسان رسید، کهر به ورود آن لطیفه
غیبی از بشاشت در بشره بشریت و قالب وجود نگنجید، و در وقت جوار
قدس ربانی را سجدهات شکر گزارد، و دعای اخلاص پیوند صدق آمیز راند،^{۱۵}
و استدامت سعادات مجلس سالی کرد. به مکان استجابت و مظان قبول رساد،

۱ - شا / از « ایضا من... » ندارد ۲ - شا / + و به العون ۳ - شا /
از « خادمه... » ندارد ۴ - شا / خدمت ۵ - لا / مشاهده
۶ - شا / آرزومندی ۷ - شا / « می » ندارد ۸ - شا / + از

ان شاء الله^۱. (۳۶ الف) و درین وقت که^۲ همی نابیوسان چون دولت آرزو-
 رسان حیات بخش فرمان عالی خدایگان راستین ، خسرو زمان و زمین ،
 ۳ ملک رحیم مشفق^۳، مالک^۴ ملک المشرق ، خاقان اعظم ، شهنشاه معظم ،
 جلال الدنیا والدولة و الدین ، ملک الاسلام و المسلمین^۵ ، ناصر الخلفاء الراشدین ،
 اوّل ملوک الخافقین ، اعدل عطاء المشرقین ، کیومرث الزمان ، اعظم کیان ،
 ۶ دیهم خدای ایران ، اقلیم گشای توران ، عنصر الجلالین ، عمدة السعادتین ،
 ذو التاجین ، ملک الرحمة فی الدنیا ، المظفر من السماء ، نصر الله اعلامه و نصر
 ایامه ، به خادم دولتخواه رسید ، خادم پیش آن موهبت الهی ، که تریاق
 ۹ فاروق است فرق ملوک را ، به خاک خضوع باز غلتید ، و سر تفاخر بر آسمان
 فراخت^۶ ، و دست بندگی بر زمین نهاد . و چون بر مضمون فرمان عالی واقف
 گشت ، گفت : یا لله العجب ، حضرت علیاء جهاندار ی را^۷ ، نصره الله تعالی^۸ ،
 ۱۲ از طلبیدن خادم چه داعیه غرض^۹ تواند^{۱۰} بود ، که آرایش حضور خادم
 به حضرت مقدس نزدیکتر می خواهد ؟ و چه خدمت است که خادم ملا بست
 اشغال آن به حضور تواند کرد ، که به غیبت هزار چندان نکند . و اگر باعثه
 ۱۵ غرض خدایگانی^{۱۱} لازال من النصر بمزید آن است که خادم از انوار اریحیت
 و مکرمت خدایگانی دام منصورا اقتباس بیشتر کند ، و نظری شامل و عاطفت
 عیم و مکرمت^{۱۲} شایع به خادم زیادت از دیگر اوقات رسد ، حضرت علیاء
 ۱۸ خدایگانی اعلاها^{۱۳} الله و نصره^{۱۴} تواند کرد ، که آن اضافت عواطف و افاضت

۱ - شا / ندارد	۲ - شا / ندارد	۳ - شا / ندارد	۴ - شا /
+ مشفق	۵ - شا / + مع القابه	۶ - شا / افراخت	
۷ - لا / ندارد	۸ - لا / «تعالی» ندارد	۹ - لا / چه خواهد	
۱۰ - لا / ندارد	۱۱ - شا / خدایگان	۱۲ - شا / مکرمت	
۱۳ - شا / اعلاه	۱۴ - شا / «نصره» ندارد		

عوارف که در باره دیگر^۱ بندگان به حضور می فرماید، در حق خادم به غیبت^۱ روان فرماید داشتن . چه حضرت علیا حفها الله بالسعادات دریای زاکرست .
و عادت دریا آن است که نزدیکان را جوهر^۲ بخشد ، و دورافتادگان را ابر^۳ نما بخش فرستد . مع ما که خادم از بند همه اغراض آزاد است ، اما این کلمه بی ارادت خادم^۳ بر قلم بگذشت . و استغفر الله من اظهار هذا^۴ القدر ایضا^۵ .
از آنجا که حسن اخلاق مجلس سامی ظهیر الدینی دام مجده است ، کهنتر را توقع^۶ می رود که عذر تقصیر خدمت از جوار جلال حضرت علیا مدّ الله ظلّالها تمهید درخواهد ، که درین فوریت^۶ خادم را از دست برنخاست و از پای بر نیامد ، که « سَحَبًا عَلَيَّ الْوَجْهَ لَا مَشْيًا عَلَيَّ الرَّأْسِ » به خدمت بارگاه عالی^۹ که کعبه^۷ معالی است ، اندر شتافتی^۸ ، و مجاورت بحر افضال دریافتی . اگر مجلس سامی را^۹ توفیق این کرم در حق کهنتر میسر شود ، کهنتر همه عمر رهین منن و غریق ایادی مجلس سامی باشد ، ان شاء الله تعالی .
۱۲ سپاهسالار^{۱۰} اجلّ اخصّ اخلص ، مؤتمن ممکن نسیب ، اصیل الدین ، خطیر الاسلام ، مجد الدّولة ، بهجة^{۱۱} الحضرة ، سفير الملوك والسلطين ، ادام الله سعادتۀ چون به کهنتر رسید ، و فرمان جان^{۱۲} بخش حیات^{۱۲} ده از بارگاه قدس^{۱۵} خدا یگانی دام مظفر را رسانید ، از مجلس سامی امیر^{۱۳} سپاهسالاری^{۱۴} ، ظهیر-الدّولة والدینی^{۱۵} ، دام مجده فراوان^{۱۶} شکر باز گفت و ثنا راند ، و اوراد دعا قایم داشت ، و مکارم مهتران را هیچ حق گزاری نتوان کرد الا به ثنا و دعا .
۱۸

۱ - شا / « به غیبت » ندارد ۲ - شا / جواهر ۳ - شا / خاطر
۴ - شا / هذّه ۵ - شا / خطاء ۶ - لا / قوت . ازین پس در نسخه
لا اغتشاشی است و مطالبی آمده است که مربوط به نامه پیشین است که به جای خود
نقل گردید . ۷ - لا / در ۸ - شا / بشتافتی ۹ - شا + به
۱۰ - شا / سپاه سالار ۱۱ - لا / نتیجه ۱۲ - شا / حیوة
۱۳ - لا / ندارد ۱۴ - شا / سپاه سالاری ۱۵ - شا / والدین

بعد الیوم اصیل الدین سپارش کرده^۱ من کهنتر است بر مجلس سامی ظهیر الدین^۱
لازال مظهرا للفضل ومستظهرا بفضل الله تعالى ، والسلام^۲ .

۳ سعادت روزگار همایون مجلس سامی امیری^۳ ، سپاهسالاری^۴ ، اجلتی ،
عالی ، کفوی ، اکرمی ، مکرمی ، مؤیدی^۵ ، موقری ، ظهیر الدولة والذینی ،
مجد الاسلام والمسلمینی ، صلاح الممالکی ، تاج الامرایی ، مقدم الکبرایی ، ابد -
۶ الدهر ویمجیس اللیالی باد . وحسبنا الله وحده ابداء والصلوة والسلام^۶ علی^۷
النبی محمد وآله^۸ جدًا .

۱ - شا / ظهیر الدینی دام سامیا ۲ - شا / از «لازال مظهرا...» ندارد

۳ - شا / امیر ۴ - شا / سپاه سالاری ۵ - شا / مودبی

۶ - شا / «والسلام» ندارد ۷ - شا / + نبیه ۸ - شا / از

«النبی...» ندارد

ایضا من منشآتہ نور اللہ قبرہ^۱

بسم الله الرحمن الرحيم صغیره نامہ^۲ دبیرانہ

- مجلس اشرف امیر سپاہسالار^۳ اخصّ اخلص ، اشرف اعرف ، ۳
 امجد ازهد ، (۳۸ الف) اکرم مکرم ، مبارز الدوله والدین ، شجاع الاسلام
 والمسلمین ، سیف الملوك والسلاطین ، مفخر الامراء الصالحین ، سید الکبراء
 الزاهدین ، نصیر جیوش الهدی ، ازهد کافه الوری ، معین الحجج والحرمین ، ۶
 مختار الحضرتین درگستردهن جاه و فزودن پایگاه و ملاحظت ارباب دل ، و
 محافظت اصحاب دین ، و بزرگ داشتن^۴ خداوندان فضیلت و هنر محمد العمر باد .
 وذات شریف که سابق خیرات است مرمی^۵ اصحاب و اختیار ، و سایل برگاه^۶ ۹
 جاه مجلس شریف امیدوار^۷ . و حق سبحانه و تعالیٰ ضامن مناجح آمال ، و
 سازنده مصالح احوال ، بحیب الله المصطفیٰ وآله نجوم الهدی .
 کھتر داعی سلام و تحیت ، و آفرین و درود بردوام می فرستد ، و ۱۲
 صفحات اوقات را به نفحات ذکر شریف معبر می دارد ، و سال پار که در آن
 سفر^۸ دراز آهنگ مبارک^۹ بود ، در مشاعر معظمه و مواقف مکرمه ، و در
 جوار قدس کعبه علیا ، عظم الله قدرها ، به حضور هم^{۱۰} شهربان و مجاوران^{۱۱} ۱۵

۱ - شا / از «ایضا من . . .» ندارد
 ۲ - شا / «نامہ دبیرانہ» ندارد
 ۳ - شا / سپاه سالار
 ۴ - شا / بزرگ داشت
 ۵ - شا / مرمی
 ۶ - شا / اختیار و اصحاب
 ۷ - شا / بنگاه
 ۸ - شا / اومید وار
 ۹ - شا / «و تعالیٰ» ندارد
 ۱۰ - شا / + مبارک
 ۱۱ - شا / ندارد

حَریمِ کعبه، که هریک شاکر انعام و اطعامِ مجلس شریف بودند^۱، دعای
 اخلاص پیوند را تازه داشت و اقامت کرد. و چون از آن وجهت^۲ که میعاد
 ۳ معاد ظاهر آن بجاست، معاودت افتاد بدین خطه، لعمر الله که همه^۳ روز خطبه
 آفرین می سراید. و چون مکاتبات شریفه^۴، که هریک بصر را قوت^۵، و
 بصیرت را قوت، و دل را مواد حیات، و خاطر را امداد اریحیات است،
 ۶ به کهنتر می رسد، از سعادت وصول آن لطیفه فتوح و تحفه روح، کهنتر سلوت^۶.
 یاب^۷ و بشارت پذیر و خرم^۸ دل و سر^۹ افزای گردد. این اطایفِ مکرمات
 بردوام باد. درین وقت که همی ناگهان^{۱۰} مثال بی مثال از دوات^{۱۱} خانه^{۱۲} عالی
 ۹ خدایگان راستین، خسرو زمان و زمین، خاقان اعظم، شاهنشاه معظم، ملک
 رحیم مشفق، مالک ملک المشرق، جلال الدنیا والدوله والدین، ملک -
 الاسلام والمسلمین، اعظم ذوی التاج، تاج اعظم السلاطین، خلیفه الله
 ۱۲ فی الارض و ناصر الخلفا، اول ملوک الدنیا سلفا و خلفا، دیهم^{۱۳} خدای ایران،
 اقلیم^{۱۴} گشای توران، عنصر الجلالین، عمدة السعادتین، ذو التاجین، ملک -
 الرحمة فی الدنیا، المظفر من السماء لا زال لواه معقودا بالنصر، (۳۸ ب)
 ۱۵ به خادم دولتمخواه رسانیدند، در صحبت سپاهسالار^{۱۵} اجل^{۱۶} مبجل اعز^{۱۷} اشرف
 اکرم نسیب محترم، اصیل الدین، عز الاسلام والمسلمین^{۱۸}، خطیر الدوله،
 اختیار الحضرة، سفیر الملوك والسلاطین، شمس الخواص، ناصر الملة^{۱۹}،
 ۱۸ ادام الله عزه و تمهیده، خادم فرمان عالی^{۲۰} را، که کارنامه دولت و منشور
 سعادت و حرز امانی و خط امان است، از حادثات این جهانی و عقوبات

۱ - شا / بود	۲ - لا / جهت	۳ - شا / نیمه	۴ - شا /
شریف ^۵	۵ - شا / قوت	۶ - شا / سلوت یافت	۷ - لا / نار
گمان ^۹	۸ - شا / سپاه سالار	۹ - لا / «والمسلمین» ندارد	
۱۰ - شا / ناصر الدین	۱۱ - شا / اعلی		

آن جهانی، چون حجر الاسود بوسید، و چون مصحف بر سر نهاد، و چون آثار مصطفوی علیه السلام در دیده مالید. اما محرم^۱ وار به میقات گاه عبودیت^۲ و اقرب جوار کعبه^۳ مکارم حضرت علیاء خدایگانی دام مظفرا^۴ و منصورا خادم را آمدن از دست برنخواست. چه موانع و عوایق عدید الرمل و الحصار اکثر ممّا^۵ بعد و یحصی در راه داشت. از مجلس شریف مبارز الدینی^۶، که کهنتر را مهتر دنیا^۷ و برادر دین است، چشم داشت چنان است، که ۶ تمهید عذر خادم از حضرت آسمان شکوه خدایگانی ابد الله جلّاله درخواهد، و لطایف مرضی چنان انگیزد که برخاطر انور جهاننداری، که چشمه حیوان و کوثر است، غباری نشیند، ان شاء الله تعالی. و سلام و آفرین کهنتر^۸ به بجانب کریم مهتر مکرم، منعم مطعم^۹، مفضل مجمل، زاهد عابد، اختیار الدین، امین الملوك و السلاطین، وفی الدولة، اریحی الحضرة، مؤید الحجج و الحرمین، محصل السعادتین، ضامن ارزاق الغربا، ناشر الاحسان شرقا^{۱۰} و غربا، ابو نصر الحاج شهن الله بالحسنات دیوانه، فرماید رسانیدن و آرزو- مندی عرض دادن. و این ابرام، مجلس بزرگوار امیر مبارز الدین را دام اقباله، کهنتر جهت آن را می رساند، که مجلس بزرگوار با آن بزرگ^{۱۱} حرسه- ۱۵ الله تعالی انیس راه بادیه، و الیف حضرت کعبه بوده است^{۱۲}. و چون خدمتی مفرد می توانست^{۱۳} به آن بزرگ نوشتن، از مجلس شریف استدعای کند، که عذر کهنتر را به کرم عیم تمهید درخواهد. چه کهنتر را به مکاتبات تشریف ۱۸ داده بود « لا زال مُنْعَمًا مُوَفَّقًا وَ السَّلَامُ ». درین وقت حاجی رئیس امین الدین شرف الحاج احمد را اید الله تعالی بدان صوب فرستادم، و گستاخی

۳ - شا / مبارز الدین

۲ - شا - من ان

۱ - لا / به

۶ - شا / ندارد

۵ - لا / معظم

۴ - لا / دینی

۹ - شا / با

۸ - شا / نمی توانست

۷ - شا / بودست

خادم^۱ وار به حضرت عالی^۲ خدایگانی نصره الله تعالی نمودم . اگر مجلس شریف مبارز الدین دامت سعادت^۳ همت شریف^۴ برگمارد ، (۳۹ الف) تواند بود ، که به^۵ سعادت قبول موسوم^۶ گردد ، ان شاء الله تعالی ، والسلام^۷ .

سپاهسالار^۸ اجل^۹ اخص^{۱۰} اصیل الدین ، که عاشق^{۱۱} روزگار^{۱۲} همایون مجلس شریف مبارز الدین است ، و همه روز درین دار^{۱۳} غربت شکر انعام و اکرام^{۱۴} مجلس شریف می گوید^{۱۵} ، و شنوندگان را عاشق^{۱۶} آثار^{۱۷} مکارم^{۱۸} مجلس شریف می گرداند^{۱۹} ، کهتر^{۲۰} اصیل الدین را بر مجلس شریف سپارش می کند ، تا بعد^{۲۱} الیوم و دیعت^{۲۲} کهتر^{۲۳} باشد نزدیک^{۲۴} مجلس شریف . وحديث^{۲۵} خواجه امام شهاب الدین بر زبان نخواهد گذرانیدن . مجلس شریف داند ، که من^{۲۶} کهتر^{۲۷} حرمت^{۲۸} اشارت^{۲۹} او^{۳۰} ، و تعظیم^{۳۱} فرمان^{۳۲} پادشاه اسلام ، نصره الله ، چگونه نگاه داشتم . فایده^{۳۳} من^{۳۴} کهتر^{۳۵} از دامادی او همین است ، که هر روز ده^{۳۶} کاغذ به من^{۳۷} ۱۲ کهتر^{۳۸} نویسد ، که معتمدی^{۳۹} امین^{۴۰} را بفرست^{۴۱} ، تا املاک^{۴۲} و اسباب^{۴۳} بدو تسلیم کنم . اگر به یک^{۴۴} ذره آب روی و آب جوی داشتی ، در آن شهر هر آینه به من^{۴۵} کهتر^{۴۶} چنین نوشتی . اما چون از قلت^{۴۷} مبالات^{۴۸} و عدم^{۴۹} التفات^{۵۰} رنجور^{۵۱} خاطر^{۵۲} ۱۵ باشد ، ضرورت است که شهاب الدین را بر کسی دیگر دست نرود ، با من^{۵۳} کهتر^{۵۴} دست^{۵۵} برد نماید ، و خاطر^{۵۶} من^{۵۷} کهتر^{۵۸} برنجاند^{۵۹} . چاره چیست ؟ « تَرَكَتُ الرَّأْيَ بِالرَّيِّ . رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أَقْدَامُنَا »* ، والسلام .

۱ - لا / شریفه	۲ - شا / ندارد	۳ - شا / مرسوم
۴ - شا / «والسلام» ندارد	۵ - شا / سپاه سالار	۶ - شا / می گرداند
۷ - شا / از « و شنوندگان را... » ندارد	۸ - شا / « کهتر » ندارد	
۹ - شا / ندارد	۱۰ - شا / + تا	۱۱ - شا / ندارد
۱۲ - لا / بفرستد	۱۳ - شا / اسباب و املاک	۱۴ - شا / قله
۱۵ - لا / از « دست نرود... » ندارد	۱۶ - شا / رنجاند	

روزگارِ همایونِ مجلسِ شریفِ امیرِ سپاهسالار^۱ اجل^۲ ازهد، اخلص^۳
 اعبد، مبارز الدین، شجاع الاسلام والمسلمین، سیف الملوك والسلاطين، مفخر-
 الامراء الصالحین، مبدّ الکبراء الزاهدين، معین الحجيج والحرمین، مختار-^۳
 الحضرتین به انوارِ الطافِ الهی افروخته ساعات و آراسته اوقات باد. بمحمد
 مبدّ الانبیاء المرسلین^۴ وآله و عترته الاصفیاء الاکرمین^۵.

هذا ايضا من انشايه روح الله روحه^۱

بسم الله الرحمن الرحيم^۲ تمسكت بحبل الله تعالى

۳ حريم عز مجلس على ، امير سيد ، امام مطلق ، الهادى الى الحق ،
صدر قوام ، بحر فقام ، عالم عامل مقتدى ، مكرم معظم مرتضى ، شرف الدنيا
والدين ، ركن الاسلام والملة بالبراهين ، بضعة سيد المرسلين ، فلذة يعسوب -
۶ المسلمين ، (۳۹ ب) مفتى الخلفاء المهتدين ، مفتى^۳ الخلفاء المعتدين ، حامى -
الشريعة ، ماحى البدعة ، مفخر العترة ، تاج العشيرة^۴ ، سيد سادات الآفاق ،
اسوة خراسان وقوة العراق ، ملك علماء المشارق والمغرب ، عمدة الجلالين ،
۹ ذو المناصب در احياء مكارم ومعالى ابد الدهر قبله اكارم واعالى باد . وانفاس
صاعده به انوار ضمير مشرق ، حيوة بخش جهانيان ؛ واستظهار ارباب
مناسب ومناصب^۵ به اهتمام مجلس على ، حاصل .

۱۲ خادم سلام وخدمت از فرط خلّت بر تواتر مى فرستد ، و صفحات
حال را به نفعات ذكر بلند^۶ مجلس على معبر مى دارد . و به اقتباس انوار از
غره زاهره به غايت آرزومند مى باشد . و اگر کمتر نويسد ، تخفيف شمارد . و
۱۵ اگر بيشتر خواند ، تشريف پندارد . و در كلتا الحالين شدت و رخا و خيبت و
رجا ، اوراد دعا و ثنا را به ميقات گاه صدق و اخلاص محفوظ مى دارد و
مى گويد :

۱ - شا / از « هذا ايضا .. » ندارد ، و به جاى آن چنين آمده است : تذكرة به امير
شرف الدين علوى نويسد ۲ - شا / از « بسم الله .. » ندارد ۳ - لا /
معين ۴ - لا / الشريعة ۵ - لا / اسباب ۶ - شا / مناصب
و مناسب ۷ - شا / ندارد

شعر

با یار^۱ حیل ساختنم سود نداشت در کار سر^۲ انداختنم سود نداشت
 کز باخته‌ام بوکه نمانم یک دست هم ماندم و کز باختم سود نداشت^۳. ۳
 «انَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ»*. سعادتی که سعود
 آسمان^۴ مفتون^۵ آن نماید، و دوام سرمد الیف آن باشد، نثار روزگار انور
 مجلس عالی صدری^۶، امام اجل^۷، امیر سید مرتضی، شرف الدنیا والدین، ۶
 رکن الاسلام والمسلمین، سید سادات العرب والعجم، ملک علماء العالم باد،
 بسید الانبیاء محمد وآله الاصفیاء.

سجاده مقدسه مجلس اسمی، امیر سید، امام مجتبی، حبر احبار، بحر^۹
 زخار، عالم عامل مقتدی، برهان الدین، مجد الاسلام والمسلمین، متبوع-
 الشریعة، ینبوع الحقیقة، ملک سادات العالم، علامة علماء الامم، دامت ایامه
 مشرقه زاهره به سلام و تحیت و ثنا و محمّدت محفوف است، و شدت نزاع و ۱۲
 جنبش آرزو، و داعیه تعطش به دریافت عهد حسن الحضور و بمن ملاقات
 هرچه بالغ تر. ایزد تعالی افاضت انوار قدس بر ضمیر منور مستدام^{۱۰} دارد.
 خواجه^{۱۱} اخصّ اخلص، عالم محقق^{۱۲}، شمس الدین، عز الاسلام والمسلمین، ۱۵
 عین الطریقة، زین الحقیقة، کنز المعارف، لسان الطوائف، عنصر الصفاء،
 مفخر (۴۰ الف) الاصفیاء، ابو محمد الجرجانی دامت عصمته، و خواجه^{۱۳}
 امام عالم بارع^{۱۴}، اروع اورع^{۱۵}، بدر الدین، شمس الاسلام^{۱۶} والعلماء، شهاب - ۱۸

۱ - لا / مار ۲ - شا / بر ۳ - دیوان خاقانی . ص ۷۰۸

۴ - شا / آسمانی ۵ - شا / مبتون ۶ - شا / صدر

۷ - شا / حجة ۸ - شا / متدایم ۹ - شا / محق ۱۰ - شا /

+ اورع ۱۱ - شا / ندارد ۱۲ - شا / «الاسلام و» ندارد

۱۳ - شا / + والصلوة علی نبیه محمد وآله جدا

الافاضل ، ادام الله فضله به فراوان سلام و پرسش ، و بسیار درود و یاد کرد
 مخصوص اند . و همگی خاطر و همت به جانب ایشان متعطف و ملتفت . « یا
 ۳ لَبِئْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا . وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَحْدَهُ ^۱ أَبَدًا ،
 وَالسَّلَامُ ^۲ » .

ایضا من انشایه رحمه الله تعالى^۱

بسم الله الرحمن الرحیم^۲ صغیرة المشتاق^۳

زندگانی مجلس سامی صدر عالم ، اجلّ اکمل ابرع^۴ ، افضل^۵ مفن^۶ ۳
اروع ، اکفی مفلق مصقع ، اکرم مکرم^۷ ، مهذب الدولة والدین ، صنی الاسلام
والمسلمین ، مفید الممالک بالبراهین ، حمید الملوک والسلاطین ، تاج نوابغ الکلام ،
ساحر الاقلام ، اعجوبة القرآن ، معجز الاقران ، ملقن الفضل^۸ ، مهجّن البلغا ، ۶
اکفی الکفاة ومولی الاکفا ، ملک الکتاب و صدر الشعرا ، کنز العبارتین فی -
النظم والنثر ، سابق الفضل^۹ بلاکبوة و عثرة ، باقعة الزمان ، مفخر شروان
در اظهار مناقب و ادخار مناصب ، و اکتساب بجاه عریض و صیت مستفیض^{۱۰} ۹
ابد الذهر باد . و ذات سامی ، که فضل مشخص و عقل ملخص است ،
سردار افاضل و بندار فضایل ؛ و روزگار شریف در بلند نامی و افزوده^{۱۱}
قدری و گسترده^{۱۲} جاهی ، حلیف سعادات نا متناهی ، باشرف الانبیاء و آله ۱۲
الاصفیاء .

کهنتر سلام و تحیت و آفرین و درود بردوام می فرستد ، و به جوار
اشرف و حواری الطف که راحت رسان ارواح تواند بود ، به غایت آرزومند^{۱۳} ۱۵

۱ - شا / از «ایضا من ...» ندارد
۲ - شا / + به سلك الوزرا مهذب -
۳ - شا / + حسان المعجم ۴ - شا /
۵ - شا / + ابرع اورع
۶ - شا / ندارد ۷ - شا / + موقر
۸ - لا / الفضل ۹ - شا / الفضلین
۱۰ - شا / از «وحواری الطف ...» ندارد

و متعطش می‌باشد . و دردِ زدگی فراقِ مشاهدات را به نورِ اجتماع^۱ و فاکهه^۲ مفاکهه^۳ شریف امید تشفی می‌دارد . و هرگه^۴ که اوانِ الفت و زمانِ زلفت با یادِ خاطر می‌آید ، وقده^۵ انفاسِ صعدا ، سینه^۶ سوز و صبر^۷ گداز می‌گردد . و درین وقت همی ناگهان مطالعه^۸ ساهی که سحرِ حلال ، و آن توامان و رضیعا لبان اند ، به کهر رسید ، صد هزار غرایبِ نفسی و رغایبِ حسّی ، و دراری سماوی^۹ و درر دریایی ، و فراید اجیاد و خراید جیاد^{۱۰} در ضمن داشت ؛ و روان صاحب ، مصاحبِ قوالبِ الفاظ ؛ (۴۰ ب) و جان صابی ، متصابی ارواح معانی . چون به قدرِ خاطرِ سقیم و فکرتِ عقیم تاملی رفت ، دل را مفرّح ، و روح را مروّح ؛ و شوق را مهیج ، و طبع را مبهج^{۱۱} آمد . کهر با یاد آورد که اگر مبارزانِ مصاف^{۱۲} فی المثل قرنِ گریخته را به سر رمح باز آورند ، مجلسِ ساهی سلوقی را که از من کهر فوتِ الرمح^{۱۳} ببعد المشرقین گریخته بود ، به سر قلم قیدِ الرمح ، بل که به قربِ قابِ قوسین باز آورد . و فی الحال بر زبان کهر صد هزار ثنا و آفرین گذشت ، بر چنان خاطر و چنان خامه^{۱۴} و بنان ، که چنین یتیمه‌ای^{۱۵} سازد که مسلتی جان و مجلتی اشجان کهر تواند بود . علیه عین الله و الیه وجهه^{۱۶} لا عین الکمال و وجه الزّوال .

بیت

و لله وجه لا یملّ جماله و لله عین لا یغمض ناظره

کهر تا به جانبِ مدینه السّلام بغداد و طرفِ دیارِ بکر و ربیع^{۱۷} ۱۸
بود ، از احوالِ مجلسِ ساهی هیچ آگاهی نداشت . چون به ناحیه آذربایجان

۱ - شا / از «و متعطش...» ندارد	۲ - شا / وقت	۳ - شا /
۴ - شا / «خراید جیاد» ندارد	۵ - شا / مبهج	سمای
۶ - شا / مصارف	۷ - لا / فوت الریح	۸ - لا / نامه
۹ - شا / یتیمه	۱۰ - شا / وجهه	۱۱ - لا / ربیع

- افتاد ، روزی مبالغت ثنای مفرط می‌راند^۱ در باب نهر کر، که بر سایر انهار
قندهار و قیروان ، و میان خانه^۲ ایران و توران ، به منافع رسانیدن شرف دارد ،
و صد هزار دریای هنر و فضیلت و صفا و طریقت از اشخاص اصفیا و روسا^۳
بر شط^۴ آن رود و شاطی آن نهر توان یافت . و مجلس^۵ سامی^۶ عالمی مذهب-
الدینی که ینبوع فضایل^۷ و متبوع افاضل^۸ است ، علق نفیس و عرق رئیس آن
طرف مبارک است ، و لا فخر در وقت ، فرزند اجل^۹ بار حق ، خواجه امام^{۱۰}
اکمل متبحر عالم مطلق ، مؤید الدین ، علامه العلماء الاعلام فی العالم^{۱۱} ، فدیته
بالنفس والروح ، گفت شما را بشارت باد به قرب مزار و مصابقت^{۱۲} جوار
مذهب^{۱۳} الدینی . کهتر گفت او را که^{۱۴} هیات هیات^{۱۵} ،

شعر

ولکن^{۱۶} قرب الدار لیس بنافع اذا کان من تهواه لیس بدی ود

۱۲

بیت

ز تو تا غایت مقصد چه یکک روزه چه صد ساله

چو راهی در میان داری که می‌باید ترا رفتن^{۱۷}

- بر عقیب این محادثت آوازه شایع گشت ، که مجلس سامی مستسعد^{۱۸}
است به اتصال سعد^{۱۹} بارگاه معلی خدایگان راستین ، خسرو^{۲۰} زمان و زمین ،
خاقان اعظم ، شاهنشاه (۴۱ الف) معظم ، مالک رحیم مشفق ، مالک
ملک المشرق ، وهاب مغنی^{۲۱} مفتی^{۲۲} ، اریحی مهتدی ، مجاهد مرابط ، قاهر^{۲۳}

۱ - شا / می رفت	۲ - شا / ندارد	۳ - شا / عالی	۴ - لا /
افاضل	۵ - لا / «متبوع افاضل» ندارد	۶ - شا / العلم	
۷ - لا / مضابقت	۸ - شا / «او را که» ندارد	۹ - شا / «هیئات»	
ندارد	۱۰ - رک دیوان خاقانی ، ص ۴۴۷	۱۱ - لا / مستبعد	
۱۲ - شا / کیخسرو	۱۳ - شا / مغنی	۱۴ - شا / مقنی	

مقتدر مقسط ، جلال الدنیا والدولة^۱ و الدین ، ملک الاسلام و المسلمین^۲ ،
 ناصر الخلفاء المهتدين ، قاهر الخلعاء المعتدين ، کیخسرو الهدی ، اسکندر-
 ۳ الوری ، وارث اشکانیان ، سایس ساسانیان ، کیومرث الزمان ، اعظم کیان ،
 ناسخ برمکیان ، دهم^۳ خدای ایران ، اقلیم^۴ گشای توران ، عنصر الجلالین ،
 عمدة السعادتین ، ذو التاجین^۵ نشر الله اعلامه و نصر اقلامه ، یمین الله که کهتر
 ۶ از غایت خرمی شاخص البصر فرو ماند ، و اشکی شادی در دیده بگردانید ،
 و جوار کبریای الهی را بجدات شکر گزارد ، که بزرجهر وقت از آفت^۶ بُعد
 به وافت^۷ قرب رسید . و از مجلس ناجنس به مجلس انس نوشین روان^۸ پیوست .
 ۹ و نابغه از ارعاد و ابراق و ابعاد و احراق باز رست ، و به اسعاد^۹ و اشراق
 حضرت بوالقابوس^{۱۰} بهره مند گشت . شاه مرغان به^۷ کفایت و درایت به صفه
 سلیمان بلند^{۱۱} رایت باز آمد . زال^۸ از^۹ بلقاء^{۱۰} مشرق و مغرب به حضرت عتقاء
 ۱۲ مغرب افتاد . چشمه عذب فرات روان گشت ، و به پناه دریای محیط بیارامید .
 شهباز گریزی که هوا گرفته بود ، بر ساعد^{۱۱} شاه نشست . روح عزیزی که
 نفرت گرفته بود ، مساعد^{۱۲} عقل مستفاد گشت ، ستاره^{۱۳} منطق ، که اصم از
 ۱۵ منطق داند ، به منطقه^{۱۴} جوza دست آویز کرد . اختر صاحب طیلسان با طول^{۱۵}
 لسان به سر اوطان^{۱۶} سرطان مقام ساخت . و الحمد لله علی هذه المواهب السنية
 شکرا .

۱ - شا / « والدولة » ندارد ۲ - شا / + مع القابه السایره ۳ - شا /
 از « ناصر الخلفاء المهتدين ... » ندارد ۴ - شا / + را ۵ - شا /
 سعادت ۶ - شا / بقابوس ۷ - لا / « به » ندارد ۸ - لا /
 + در بلقاء مشرق و مغرب ۹ - شا / زر ۱۰ - شا / بقیای
 ۱۱ - شا / ملوک

بیت

دل مرا که دو اسپه ز غم گریخته بود هوای تو به سر تازیانه باز آورد^۱.
 شکرانه^۲ این موهبت ، که سرمایه^۳ تفاخر و تباهی است ، ابد الدهر^۴ ۳
 از تناهی و تباهی^۵ ایمن الذات^۶ ۲ باد . اگر مجلس سالی یاد کهنتر به زبان حرمت
 فرماید ، همانا که از قدس عنصر حلال^۷ زادگی دور نیفتد . چه امروز خاطر
 من کهنتر را بر خواطر جمله^۸ اصحاب قلم ، نظما و نثرا ، حق است ، خاصه بر خاطر ۶
 مشرف^۹ مجلس سالی مذهب الدینی ، که ابد الدهر ملقح^{۱۰} خاطر منقح^{۱۱} عبارت
 باد . اگر مشتی حثاله^{۱۲} آفرینش ، که در حباله^{۱۳} شوایب طبیعت اسیراند ،
 انصاف^{۱۴} من^{۱۵} کهنتر ندهند ، باری مجلس (۴۱ ب) سالی مذهب الدینی^{۱۶} ، و ۹
 الحمد لله که صاف پستان انصاف مزیده است ، بعد ما که ذات شریفش را از
 لطافت سلسال ، نه از کثافت صلصال ، آفریده اند^{۱۷} ، والسلام . اللهم اعصمنی
 من آفة البغی . ۱۲

شعر

خاقانیا^{۱۸} ، کسان که طریق تو می روند
 زاغند و زاغ را صفت بلبل آرزوست ۱۵
 بس طفل کارزوی ترازوی زر کند
 نارنج از آن خرد که ترازو کند ز پوست
 ۱۸ گیرم که مار چوبه کند تن به شبه^{۱۹} مار
 کوزهر بهر دشمن و کومهره بهر دوست^{۲۰} .

۱ - رك . دیوان خاقانی . ص ۵۹۹ ۲ - شا / تباهی و تناهی
 ۳ - شا / ایمن الذات ۴ - شا / مشرق
 ندارد ۵ - شا / «مذهب الدینی» ندارد
 ۶ - لا / «مذهب الدینی» ندارد ۷ - شا / آفریده است
 ۸ - شا / خاقانی آن ۹ - شا / شکل
 ۱۰ - رك . دیوان خاقانی .

و هذا باب ، سلام و تحیت من کھتر به مجلس بزرگوار امیر رئیس
اجل^۲ ، عالم نسیب کافی ، محترم مکرم^۱ ، منتجب^۱ الدین ، عز^۲ الاسلام و المسلمین ،
۳ سدید الدولة ، رضی الحضرة ، امین الملوك و السلاطین ، سید^۲ الرؤساء الصالحین ،
صدر الکفاة و فخر الصدور ، اکرم کبراء الثغور ، لا زالت نعمته و لا شالت
نعامته و لا مالت دعامته ، فرماید رسانیدن . و آرزو مندی مفرط^۲ مبرح^۲ شرح
۶ دادن ، از حرقت^۲ دل شریفش به فرقت^۲ حاضنة الدین رابعه^۲ شروان ، والده^۲
مھذب الدین^۲ ، افاض الله علیها^۲ الرضوان ، من کھتر آگاهی دارم . و لعمر الله
که درین دومه^۲ خبر یافتیم ، و کوفته^۲ دل و آشوفته^۲ خاطر فرو^۲ ماندم . امیر
۹ رئیس منتجب الدین و صدر کافی مھذب الدین را حیات^{۱۰} باقی باد . مجلس
سامی صدری ، مھذب الدینی دام سامیا در اثنای مکاتبات و در تضاعیف
مراسلات شرح داده بود ، که^{۱۱} امیر اجل^۲ مبجل^۲ ، اخص^۲ اخلص ، محترم
۱۲ مکرم^۱ ، عزیز الدین ، مبارز الاسلام ، شجاع الملة ، حسام الدولة ، جناح الحضرة ،
سفير الملوك و السلاطین ، عندلیب ریاض الانس ، داود مزامیر الصفا ،
فیثاغورس الزمان ، مبدع الاغانی ، فاربد الثانی ، ابوالفضل وفا دامت ایامه
۱۵ به همایونی از سفر خراسان و رسالت و سفارت نشابور باز آمده ، بنعمة الله که
من کھتر بشنوده بودم که هزبر الدین به هیچ سفر دور دست خرامیده است .
چه من کھتر آلابش خویش از جوار مطهر شروان احیایا الله و حیایا ببقاء^{۱۲} .

۱ - شا / الدولة و ۲ - شا / عزیز ۳ - شا / مدید

۴ - شا / بفرط ۵ - شا / از « والده... » ندارد ۶ - شا / علیه

۷ - شا / ماه ۸ - شا / آشفته ۹ - لا / ندارد ۱۰ - شا /

حیوة ۱۱ - لا / اکابر دولت و اکرام ملت هر یک سلام و تحیت

می رسانند و مشتاق می باشند . لعمر الله که ازین جانب اشتیاق اضعاف آن است که

اعزه و اصدقا می فرمایند . ۱۲ - لا / از « امیر اجل مبجل... » ندارد

- ۱۸ الملك المعظم بیرون آوردم . هزبر الدین به سعادت خاطر بود ، و درین سفر دیر بماندم ، و بدین طرف اکنون افتادم . لاجرم از سرّاً و ضراء دوستان کمتر خبر می دارم . و اگر شنیده بودی که او به سعادت به چنین سفر عنان^۳ - گرای گشته است ، حقّاً که هزار بار قوارع و فوایح خوانده بودی ، و به جهت راه هزبر الدین فرستاده ، تا ایزد عزّ اسمّه ذات شریفش را در ظلّ عصمت نگاه داشتی . لطف ربّانی خود کار ساز او آمد ، بحمد الله لا بحمدك^۱ . چندانکه تواند سلام و آفرین فرماید رسانیدن ، و آرزو مندی فوق الوصف نمودن . سعادت روزگار منور مجلس ساعی مذهب الدینی ، صنی الاسلامی ، جهت آسایش دها و آرایش دولتها هم عنان ابد باد . وحسبنا الله وحده ابد^۲ ، والصلوة علی النبی^۳ محمد وآله جدّاً^۴ .

۱ - لا / از «الملك المعظم...» ندارد

۲ - شا / ندارد

۳ - شا /

ندارد ۴ - شا / بعده

ایضا من نتائج افکاره رحمه الله^۱

بسم الله الرحمن الرحيم (۴۲ الف)

- ۳ زندگانی مواکبِ علیاء خدایگانی اعظم ، جهاندارِ معظم ، خسروِ
راستین ، کیخسروِ زمان و زمین ، عادلِ رحیمِ اریحی ، قاهرِ مقتدرِ مهتدی ،
کشورِ گشای ، خاورِ خدای ، خورشید^۲ِ رایت ، ستاره^۳ِ موکب ، ملک
۶ ملوک^۴ِ العرب ، مظفر^۵ِ الدنیا والدین ، نصیر^۶ِ الاسلام والمسلمین ، ملیکِ الامّة
القرآ ، کھفِ الملة الشماء ، ناصرِ الخلفاء المهتدين ، قاهرِ الخلعاء المعتدين ، سیفِ
اعاظمِ السلاطین ، حامیِ الغزاة الموحدين ، ماحیِ الطغاة الملحدین ، عدّة السلطنة ،
۹ عمدة الخلافة ، کاسرِ الاکاسره ، قاصمِ القیاصره ، دامغِ الجبابره ، صاحبِ قران
عظماء المشرقین ، مالکِ رقابِ امراءِ المغربین ، ناشرِ المکارم فی الخافقین ، کیقباد
الهدی ، اسکندرِ الوری ، محسودِ انوشروان ، مقبوعِ نعمان ، مهدیِ الوقت فی -
۱۲ البلاد ، ظلّ الله علی العباد ، کیومرث الزمان ، اعظمِ کیان ، ناسخِ برمکیان ،
اقلیم^۷ِ گشای توران ، دیهم^۸ِ خدای ایران ، محییِ العدل ، مظهرِ الجود والباس ،
ظہیرِ آل سلجوق^۹ و نصیرِ آل عباس ، قطبِ الجلالین ، عنصرِ السعادتین ،
۱۵ ذو التاجین ، ملکِ الرحمة فی الدنیا ، المظفر^{۱۰} من السماء در مزیدِ مرتبتِ
شہریاری و تخلیدِ منقبتِ جهاندارِی ، و توفیقِ مرتبتِ عدل^{۱۱}ِ گستری و تہذیبِ
سجیتِ ملک^{۱۲}ِ پروری ، و تازہ داشتنِ دین و دولت و زنده گردانیدنِ ملک و

۱ - شا / از « ایضا من ... » ندارد بخوبه جای آن چنین آمده : خدمة حسان العجم

الخاقانی الحقایقی ۲ - شا / خرشید ۳ - شا / ملک

۴ - شا / نصرة ۵ - شا / سلجوق ۶ - شا / المنصور

ملت ، و تربیت کردن خلفاء عالم ، و تقویت دادن ضعفای امم ، الیف دوام
 سرمد و حلیف بقای ابد باد . و ذات معظم خدایگانی ، که از عقل و نفس
 آسمانی لطیفه موجودات^۱ و خلاصه کاینات^۲ است ، جمشید وار بر سریر^۳
 سیادت و وساده سعادت ، انجم نگین آفتاب کلاه عدل سگال امت پناه ،
 و مواكب علیاء جهاننداری به هراقلم که عنان گرای شود و غیثم سازد ،
 حواشی معسکر منصور با^۴ ساحل دریای محیط پیوسته ، اطناب خیمام معلی^۵
 با دامن کوه قاف بسته ، بل که دریای محیط ، جوی خیمه معلی شهریاری ؛
 کوه قاف ، گرد معسکر معظم جهاننداری ؛ مهر اج زنگ ، خادم بارگاه
 معلی ؛ قیصر روم ، هارون پیشگاه کبریاء ؛ انفس و آفاق منقاد فرمان ؛ انجم^۶
 و افلاك ، خاک آستان ؛ زمین و زمان ، موالی و خاضع ؛ جهان و جهانیان ،
 (۴۲ ب) موالی و طایع ؛ رکاب آسمان سای عرش فرسای به هر وجهت که
 خرامنده شود ، سفر ، همایون ، و ظفر ، همراه ؛ فلک ، سپه کش ، و ملک ،
 سپاه ؛ جهان ، بنده ، و جهانیان ، پناه ؛ بصادق الوعد نبی الرحمة وآله اعلام
 الامّة .

اصغر الخدم و ظایف سلام و خدمت و رواتب حمد و مدحت ، موظف^{۱۵}
 و مرتب می دارد ، و زمین بندگی را به رخسار جان بوسه می دهد ، و برخاک
 آستان معلی نقش العبد می نگارد ، و به خدمت دستبوس اعلی که مطلوب
 اسکندری و منظور کیخسروی در آن تضمین است ، یعنی چشمه حیات^{۱۸} زای
 و جام جهان نما ، نیازمند تر از آن است که حیوان بیابان بریده به آب
 حیوان ، و حرباء ظلمات دیده به آفتاب تابان ، و صدف شور آب چشیده

۱ - شا / کاینات

۲ - شا / موجودات

۳ - لا / تا

۴ - شا / حیوة

به محاب^۱ نیسان . و از تاسف محروم^۲ ماندگی از زمره^۳ عتبه نشینان درگاهِ
 معلی که مصعد^۴ انفاسِ ربّانیان و مهبط^۵ اقبال^۶ جهانیان است ، اصغر الخدم را
 ۲ هر لحظه آه آتش آمیز صاعد می شود ، و اشک طوفان^۷ انگیز هابط می آید^۸ .
 و تا از میقات^۹ گاه مدحت طرازان حضرت علیاء ، که ذروه آفتاب مکارم
 است^{۱۰} و معالی ، دور افتادست ، لعمر الله که هر لحظه^{۱۱} چون صبح سرد نفس
 ۶ غرامت می نماید ؛ و چون شفق ، سرخ روی خجالت می گردد^{۱۲} . اما اگر این
 بی توفیق خدمت با یک جناب درگاه^{۱۳} معلی خدایگانی بودی ، شایستی که
 کبیره^{۱۴} نمودی . و چون با دیگر جوانب درگاه ملوک همچنین است ، روی آن^{۱۵}
 ۹ دارد که دامن عفو درکشند . چه حال اصغر الخدم را حال^{۱۶} بر جهانیان
 پوشیده نیست ، فخاصّه بر رای اعلی جهاننداری نورّه الله^{۱۷} و نصره ، که او^{۱۸}
 عزلت و عطلت اختیار کرده است ، و از زوا و اختفا شعار ساخته ، و خدمت
 ۱۲ درگاه ملوک و سلاطین را دست نداشته و انقطاع گزیده . و دانسته^{۱۹} که زخارف
 دلفریب گیتی به سراب جاذب و صبح کاذب ماند . و در همه نگارستان افلاک
 جزین سرخ بت بامداد و خنک بت شامگاه نیافته ، که عشق بازی نازکان^{۲۰}
 ۱۵ را شاید . و در کارگاه عتایی با فان شب و روز هیچ طرازی که دست باف
 کمال باشد ندیده که نقش جاودان دارد . و در کاسه پیروزه^{۲۱} فلک همین
 یک مشت خاک (۴۳ الف) به دست کرده ، کز آن دریوزه^{۲۲} چاشت و شام
 ۱۸ توان طلّید . و با همت درست کرده که چرب و شیرین مایده روزگار مگس

۱ - شا / آب	۲ - شا / آمال	۳ - لا / می نماید
۴ - لا / « است » ندارد	۵ - لا / « هر لحظه » ندارد	۶ - شا /
می گیرد	۷ - شا / بارگاه	۸ - شا / کثرت
۹ - شا / همان	۱۰ - لا / « را حال » ندارد	۱۱ - شا / نور الله
۱۲ - شا / از	۱۳ - شا / بدانسته	۱۴ - شا / پاکان
۱۵ - شا / دریوزه	۱۶ - شا / درویره	

راندن کری نکند. اما مع هذا یقین شناخته، که تا در لباس وجودست، از قبله^۱ نجاتی یا عهده^۲ حیاتی ناگزیر است. و امروز قبله^۳ امان و امانی و عهده^۴ عمر و زندگانی در خدمت و مدحت بارگاه معلی خدایگانی لا زال من النصر بمزید توان یافت. و از این جاست که کینه خادم صحیفه^۵ ثنای دیگر^۶ ملکان را به آب داده است، و بر طریقت معهود خط^۷ نسخ در کشیده. و بعد از عقد^۸ خنصر و بنصر به ذکر یا حی و یا قیوم انمله^۹ وسطی را به مدایج فایح حضرت عظمی خدایگانی عظمها الله و اظفره معقود گردانیده^{۱۰}. و سبابه را از عزت ذات مقدس جهاننداری اعلا^{۱۱} الله^{۱۲} لواه نشان^{۱۳} گاه اشارت ساخته؛ و بر طوایف ملوک اطراف، که نجوم آفاق اند، «اِنِّی لَا اُحِبُّ الْاَقْلِیْنَ»^{۱۴}، بر خوانده. و از خالص اعتقاد در خدمت آن حضرت، که سایه^{۱۵} «فَاطِرِ السَّمَوَاتِ» است، «اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَیْ»^{۱۶} بر زبان رانده، و با احرام یافتگان خدمت در حریم کعبه^{۱۷} خلعت به جان و دل طواف و اعتکاف گزیده و مجاورت گرفته. و یمین الله که اصغر الخدم را در همه عمر غایت قصوای تمنی آن بوده است، که روزی به خدمت آستان معلی فرصت اتصال یابد، تا در آن قباب معالی و جناب معلی اعلی^{۱۸} بارگاه^{۱۹} جهاننداری، که آنجا پرویز و بهرام استاد سرای و چاکر^{۲۰} و غلام زبید، در صف^{۲۱} التعالی^{۲۲} خدمت هم سلک

۱ - شا / تا	۲ - لا / عمدہ	۳ - لا / عمدہ	۴ - شا / ذکر
۵ - لا / ندارد	۶ - لا / گردانید	۷ - / اعلی الله	
۸ - شا / ندارد	۹ - شا / + اعلی	۱۰ - شا / شاگرد	
۱۱ - شا / نعال			

* - سورة انعام / ۷۶

*** - سورة انعام / ۷۹

پیشکاران حضرت شود ؛ و پیشِ تخت^۱ عرش^۲ پایه^۳ آسمان سایه^۴ خدایگانی
 نصره الله تعالی شرف مثول یابد ؛ و تعارفی را که در معسکر ارواح به صباح
 ۳ و روح ، جان خادم را به بندگی عشق بنده کند^۵ ، « وَالْعُبُودِيَّةُ عُبُودِيَّةُ
 الْعِشْقِ لَا عُبُودِيَّةُ الرَّقِّ » ، با ذات معظم جهاننداری که عقلِ مشخص
 و عدلِ ملخص^۶ می نماید، رفته است، تجدید کند ؛ و از موانست بحیرا^۷ به اتفاق
 ۶ نزولِ مصطفوی علیه السلام در سفرِ شام ، و از مصاحبت یوشع در مسافرتِ
 موسی برکنار^۸ نیل خبر دهد ؛ و از تعلقِ گیو به فتراک^۹ کیخسروی در گذارِ
 جیحون ، و از استیناسِ برهن به دریافتِ جمالِ اسکندری^{۱۰} بر قللِ جبال سخن
 ۹ راند ؛ و مراعِ ریاضِ النعم (۴۳ ب) و مراتعِ الطبا، و مواردِ حیاضِ النعم، و معالقه^{۱۱}
 عروه و عفرا^{۱۲} با یاد آورد ؛ و ائتلافِ حقیقی را به صدقِ عبودیتِ بنیادی^{۱۳}
 افگند، که به زلزالتِ حادثات خلل پذیر نیاید ؛ و در آن مواقفِ سعادتِ بخشِ
 ۱۲ تاییدِ رسان به ثنا طرازی و مدحتِ سازی فرایدِ روحِ پیوند و قلابدِ وحی
 مانند ابداع کند و تفرّد نماید و سرافراز شود . چه بزرجمهر وار به خلوت گاه
 مناجاتِ نوشینِ روانِ عهد رسد ، مؤیدِ اسلام و مؤیدِ الهام گردد . و نابغه -
 ۱۵ کردار به دار النعم مجلسِ نعمانِ وقت^{۱۴} پیوندد ، و جواهرِ مدح^{۱۵} از زبان^{۱۶}
 نثار کند ، و دهانش به جواهرِ مشحون و محشو^{۱۷} گرداند . یمین الله که^{۱۸} در
 حالت^{۱۹} رفاهیت و کراهیت و مرتبت و مترت و مکانت و استکانت ، و در

۱ - لا / ندارد	۲ - لا / تخت	۳ - لا / + « بنده کند » ندارد
۴ - لا / مصور	۵ - لا / تحیر	۶ - شا / کناره
۷ - شا /	۸ - شا / خضرا	۹ - لا / ست دی . شا / بنیاد
۱۰ - لا / ندارد	۱۱ - شا / مدایح	۱۲ - شا / دهان
۱۳ - شا / مشحو	۱۴ - لا / ندارد	۱۵ - لا / حالتی

جانب خبیث و رجا و نکبت و نکبا و رخا^۱ ازین تمنّی فارغ نبوده است . و هروقت که اندیشه^۲ حزم و عزم درست گردانیده است که به خدمت درگاه معلّی رفع الله شأنه پیوندد ، و از الطافِ سبّیّت و اصنافِ اریحیّت حضرت^۳ علیا اعلاها الله تعالی برگزیند و نوای زندگی ذخیره سازد ، توفیق این بهروزی روزی نیامده است ، سعادت طالعی با ارادت طبیعی موافق نیفتاده است . اتفاقِ آسمانی با اتساق^۴ آمانی مقارن نشده است ، منعکس آمده است . و اگر^۵ سبب عزلت و انزوا نبودی ، و نیز نایباتِ روزگار راه بر مقصود نزدی ، واجب چنان کردی ، و سنتِ اخلاص آن^۶ بودی ، که چون از دارالغزّ شروان و بیت الانس اوطان مفارقت و مهاجرت گزید ، « وَمَسَافِرَ آسَافِرَا^۷ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ »^۸ عنانِ عزیمت به دست مسافرت سپرد ، و از حریم مجد و معالی جناب عالی ، پادشاه ولی النعم بل ولی الله فی الامم ، خاقان الاعظم ، سید ملوک العجم دام بنصر الله مؤیداً انفصال جست ، و آیت وداع کلی^۹ برخواند ، در وقت پناه^{۱۰} به درگاهِ معظم و بارگاهِ مکرّم خدایگانِ مطلق ، پادشاه به حق^{۱۱} ، ملک ملوک المغرب ، اید الله نصره آوردی^{۱۲} ، تا از قرب بیت المقدس به بیت الله^{۱۳} الحرام آمده (۴۴ الف) بودی ؛ و از فلک چهارم^{۱۴} ، که موقفِ عیسوی است ، به فردوسِ هشتم ، که منزلِ ادریس است ، پیوسته ؛ و مشتری وار از سلامت کده^{۱۵} حوت بیرون آمده ، و به شرف خانه^{۱۶} سرطان ، اوطان ساخته^{۱۷} ؛ و زردشت وار از جنابِ رستمِ دستان به حضرتِ گشتاسپ^{۱۸} شاه ایران رسیده و قبول یافته ؛ و بوبکر قهستانی وار مجلسِ انسِ خلفِ سیستان را وداع کرده ، و با حضرتِ محمودِ زابلستان^{۱۹} اجتماع یافته ؛ تا چنانکه

۱ - لا / از «ونکبت و ...» ندارد	۲ - شا / اساق	۳ - شا /
چنان	۴ - شا / الصدق	۵ - شا / ندارد
۶ - شا / ندارد	۷ - شا / زاولستان	۸ - لا / ندارد

در غیبت نجاشی خلّت و اویس محبت^۱ است ، حضرت اعلی^۲ مصطفوی
 اخلاق را حفا الله تعالی^۳ بالمعالی در حضور آنس خدمت و حسان مدحت
 ۳ شدی . اما عذر ها اظهر من الصبح و اشهر^۴ من الشمس است ، و کارها بسته
 هنگام خویش است . و درخت که شکوفه نه به هنگام آورد^۵ ، به میوه طمع
 نتوان داشت ؛ و سایه شب که نه به هنگام بر افتد ، بر کسوف حمل کنند ؛ و
 ۶ آواز جنین که نه به هنگام شنوند ، بعيداً عن السّاحة العلیاء بر نا مبارکی حال
 مادر دلالت کنند . و بست و گشاد کارها به انداخت قضا و پرداخت قدر
 نسبت توان کرد . « وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ » * نصب عین
 ۹ همه نیازمندان است . لا جرم با قرب مسافت بی مس آفت در حوالی کعبه
 سعادت در بطحاء ناکامی ارادت محروم می باید نشست ؛ و در جوار عین -
 الحیات ایادی ، در ظلمات نامرادی لب تشنه می باید ماند . چون نسیم اوفر از
 ۱۲ آن جناب حیات نمای روزی نیست ، به^۷ نسیم^۸ اذفر که از^۹ خاك آستان معلی
 به مشام آرزو رسد^{۱۰} ، شفاء الغلیل می سازد ، و دفع و بای غریستان می کند ،
 و دل^{۱۱} سقیم^{۱۲} را به وجه تعلل ، این سفته در بار می نهد که استسعاد به خدمت
 ۱۵ آن درگاه ، که متمنی سران تاج دار است ، اگر در^{۱۳} بقیت زمان شباب
 روزی نکرده اند ، تواند بود که در عهد کهنولت میسر شود ، چه سعادت و قوف
 در عرصه عرفات به نماز دیگر توان یافت نه به چاشتگاه ، و فواکه آفتاب^{۱۴} پرورد

۱ - لا / محنت	۲ - لا / ندارد	۳ - لا / ندارد	۴ - لا /
این	۵ - لا / ندارد	۶ - شا / الحیوة	۷ - شا / از نسیم
اوفر ، ... ندارد	۸ - شا / تسنیم	۹ - شا / کز	
۱۰ - شا / می رسد	۱۱ - شا / دلیل	۱۲ - شا / دلیل	
۱۳ - شا / ندارد	۱۴ - شا / «آفتاب» ندارد		

در ماهِ آبان توان طلبید نه به^۱ ماه نیشان . و هرچه به کمال نزدیکتر داشته اند ، مطلبش دورتر نهاده اند ؛ و هرچه باز پس تر^۲ داشته اند ، پیشگاهش بیشتر داده اند . «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ» . چون وجودِ انسان که بعد از سه^۳ نتایج مهل^۳ منعقد شد ، و نزولِ قرآن که بعد از (۴۴ ب) سه کتاب منزل وارد آمد ، و ظهورِ سلطان عقل که بعد از ترتیب سه شخه و چهار رئیس^۴ در هفت^۵ ولایتِ تن ممکن گشت ، و بلوغ تمام بعد از رضاع و فطام ، و این معانی را ۶ قراین و اخوات و نظایر و لدات^۶ بسیار است ، که دیگر^۷ فصوصِ فصولِ تقریر و تحریر کرده شد^۷ . مع هذا خاطر را ازین جنس به لعل^۷ و عسی فریب می دهد ، و می داند که وسواسِ آلوده را به جوارِ پاکِ آسمان جواز ندهند ، که این ۹ صد هزار حراسِ ختنس برقع و وسواسِ ختناس برین سقف محفوظ نشانده اند . و نیز کمینه خادم را محقق شد که شایستگی خدمتِ درگاهِ اعلی اعلاه الله^۸ امره ندارد . و الا نوابِ حضرتِ علیا نورها الله و رعاهم التفاتی زیادت فرمایندی ، ۱۲ و دولتخواهِ قدیم و ثنا خوانِ دیرینه را از ورقِ یاد کرد چون اعشار بر حاشیه نیفگندیدی^۹ ، و از دایره باز پرس چون نقطه درع بر کنار نتهندی^{۱۰} . و در مکارم اخلاقِ ملکانه هیچ خلل نیامدی اگر کمینه خادم را که غریب روزگاریا ۱۵ غریب این دیار است ، بر زبان سگان درگاه نه به لفظ سگان پایگاه اعلاه الله پرستی فرمودندی^{۱۱} و لطف نظری نمودندی . چه درگاه خلافت را رسم است که هر سال^{۱۲} معروفی را بفرستند تا اصنافِ یهود و نصاری را تفقد کند ۱۸

۱ - شا / در	۲ - لا / باز پس	۳ - شا / مهمل
۴ - شا / + که	۵ - شا / ندارد	۶ - شا / آیات
۷ - لا / شود	۸ - شا / اعلی الله	۹ - لا / نیفگندی
۱۰ - شا / از «دولتخواه قدیم...» ندارد	۱۱ - شا / از «اگر کمینه...»	
ندارد	۱۲ - شا / مالی	

و تعهد به جای آورد، و شکر و شکایت ایشان که از هدایت معزول^۱ اند بشنود، و از مسرت و معرفت ایشان خبر دارد. و نیز سنت الهی چنان است که دور افتادگان معصیت را بیش از نزدیکان طاعت انعام و اطعام فرماید، و روزی کافران زیادت از آن مومنان ترتیب سازد^۲. اما تواند بود که نقد هنر کمینه خادم تمام عیار نیست. هنوز آلودگی نقص در بنه دارد. نعم زر آلوده^۳ را در کوره گداز اندازند، نه خاتم ملوک را^۴ سازند. و آینه^۵ زنگار خورد زیر پای صیقل نهند^۶، نه به دست احرار باز دهند. و ادیم پاره که هنوز از دباغت سهیل تربیت تمام نیافته است، صوان مصحف را نشاید. و سنگت^۷ - پاره^۸ که در دامن خورشید^۹ رنگ سفر جلی دارد نه رمائی، گوی گریبان سلاطین را نزید. دسته (۴۵ الف) گل که درد سر آورد، هم به دست باغبان اولیه؛ چون ریاضت آتش یافت، درد سر بنشانند؛ خدمت سر سران را آنگاه لایق آید. و امثال این امثله حقیقی کیت و کیت فراوان است. کمینه خادم بر وفق این معنی در ریاضات^{۱۰} نفسی و مجاهدات حسی تلقیح عقلی^{۱۱} و تنقیح قولی^{۱۲} می کند و می گوید: «الْيَوْمُ مِضْمَارٌ وَغَدَا السَّبَاقُ». اکتساب کمالی را که خدمت بارگاه معلی را نصر الله احزاب دولته بشاید. چه در آن حضرت مصطفوی سیادات^{۱۳} احضرها الله السعادات بی فضیلت انسانی منزلت حسائی نتوان یافت. و از پیرایه هنر برهنه نشاید ماند، اگرچه برهنگی پیرایه تیغ و آینه است؛ اما تیغ زن و آینه دار برهنه نباید. علی الجملة حضرت علیا

۱ - شا / بعزل	۲ - لا / بر سازند	۳ - شا / زر آلود
۴ - شا / «را» ندارد	۵ - شا / آینه	۶ - لا / بدهند
۷ - شا / سنگ ریزه	۸ - شا / خورشید	۹ - شا / نشاند
۱۰ - لا / ریاضت	۱۱ - لا / عقل	۱۲ - لا / موت ؟
۱۳ - لا / سادات		

- اعلاها الله تعالى فاروق فرق ملوك و محك^۱ معالم^۲ و محلّ علوم است ، و انوار رویت^۳ مضیئه و روای زاهر خدایگانی و رای حدّاق روم^۴ و سحره^۵ هند ، و روم و هند صبح و شام را به درگاه معلّی التجا و استظهار ، و ذات معظم^۶ جهاننداری نصره الله به راس مال و علم و عدل در یک حال ؛ هم ارسطو و هم سکندر^۷ روم و هم بید^۸ پا و هم دابشلم هند . اما همت علیاء خدایگانی از ابهت پادشاهی^۹ و اهبت جهان^{۱۰} گشایی اکسیر گنج اکاسره و درّ تقاصیر قیاصره و جواهر جبین جبابره را به خزف^{۱۱} بردارد ، و عقود جوزا و عقود ثریا را^{۱۲} خاشاک شمارد ، و اشعه آفتاب را تابش کرم شب تاب گیرد ، و هردون - القلتین در آن مجمع البحرین آب و سنگی ندارد ، و هر صاحب بضاعت مزجات^{۱۳} در آن عزّت خانه مصر « اَوْفَ لَنَا الْكَيْلَ »* نتواند گفت . و هر ابکمی ، منطیق ؛ و هر اصبی ، منطق نتواند شد . و هذا فصل لا ینقضى الى يوم الفصل مع القصور و التقصیر . کینه خادم مرید محقق است ، و در کلّ حالات خرده^{۱۴} بزرگ بر جانب خویش نهد . چه جناب مراد اعظم از سیّات مجرد و معرّا توان دانست . و سر « مَا اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ »** به مذهب مریدان صادق نزدیک است . ۱۵ درین وقت اصغر الخدم خویشان را مخطی و گناهکار (۴۵ ب) می داند . چه قریب^{۱۶} ده سال است که از انفاذ مدایج مطرّز به طراز القاب جهاننداری نصره الله تعالى امتناع نموده است و تخفیف بسته و ابرام نداده ، و خویشان را ۱۸

۱ - لا / حلم	۲ - لا / عالم	۳ - شا / ندارد	۴ - لا /
ندارد	۵ - شا / اسکندر	۶ - شا / پادشایی	۷ - لا / خرمن
۸ - شا / ندارد	۹ - شا / قرب		

کند^۱ رو تر از ستاره^۲ علوی اول ساخته، که از زمانت و ادبار^۳ به سی سال زمانه
 یکبار به بیت الشرف باز رسد. و این معنی به حضرت علیاء خدایگانی عظیم^۴
 گناهی^۵ و بزرگ^۶ خطایی^۷ تواند بود. چه مخدوم^۸ سخی و ممدوح^۹ اریجی مداح
 خواهنده^{۱۰} ابرام^{۱۱} نمای و سایل^{۱۲} جوینده^{۱۳} تصدیع^{۱۴} فزای را^{۱۵} دوست دارد. و این
 سنت، غایت اریحیت ملوک است. کینه خادم را درین گناه^{۱۶} کاری حکایتی
 ۶ فرا خاطر آمده است که لایق حال گناه اوست.

حکایت

در اخبار چنین^۱ آورده اند که چون ذوالقرنین اسکندر جهانگیر،
 ۹ عساکر^۲ کوه^۳ گذار^۴ بحر^۵ انبار به حد^۶ کابلستان فرمود راندن، و بر هندوستان
 گذشتن خواست، فور^۷ هندی^۸ که ملک هندوستان بود، در وقت، قاصدان
 فرستاد به حصنهای افراد در قلعههای اوتاد، و فرمود که عصیان نمایند و به
 ۱۲ هیچ حال دست ندهند. چون جیوش^۱ جهاننگشای اسکندری بر قلعههای
 دوشیزه گذشتن گرفت، به عقد خدمت تن درندادند و خطبه^۲ فرمان نپذیرفتند^۳
 و تمرد نمودند. ذوالقرنین ضحیرگشت و در خط^۴ بنخط رفت. وزرا و علما که
 ۱۵ در خدمت او^۱ بودند گفتند: ای خدایگان، به قلعههای ایشان^۲ التفات نباید
 فرمود^۳، و قلع دارالملک ملک هندوستان باید کرد، کچون او عاجز آید، این
 متمردان همه خضوع ورزند و انقیاد نمایند، ذوالقرنین فرمود که سواد لشکرها
 ۱۸ گرد^۱ خضرای دارالملک دایره درآورند و حصار دهند، و مزارع را آتش

۱ - شا / + خویش	۲ - شا / خطایی	۳ - شا / گناهی
۴ - شا / ندارد	۵ - شا / ندارد	۶ - شا / «در اخبار چنین» ندارد
۷ - شا / هند	۸ - شا / نپذیرفتند	۹ - شا / ندارد
۱۰ - شا / ندارد	۱۱ - شا / نمود	

زدن فرمود، و منابع را آب بریدن اجازت داد. ملک هندوستان به فریاد آمد، و خویشتن را به کرده^۱ اوّل گناهکار آخر شمرد. در حال دو فرزند خویش را، پسری بالغ و دختری عذرا، به عذر خواستن به حضرت اسکندر^۳ فرستاد و گفت: من بنده پیرم و از حاصل عمر همین دو جگر گوشه دارم که به خدمت فرستادم، و از خجلت کرده^۲ خویش به حضرت (۴۶ الف) خدایگان نتوانم آمدن. اگر رای جهان^۴ آرای اقتضا کند، بدین^۱ دو بی^۲ گناه که^۶ ثمرة الحیات^۳ بنده اند رحمت فرماید^۴، در خداوندی و جهاننداری هیچ نقصی نرسد^۵، بل که جهانیان به بلند نامی بازگویند. چون فرزندان ملک هندوستان پیش تخت اسکندری رسیدند، رخسار برخاک خضوع بمالیدند^۷، و بر پای^۹ ایستادند و دست بردست نهادند. جهان^۴ دار اسکندر هردو را پیش خواند، و بر بیگناهی ایشان ببخشد، و نوازش بسیار فرمود، و هم در ساعت هردو را خرم و مکرم^۵ باز^۶ پدر فرستاد. و در نواحی معسکر، که عرصه^۷ زمین از جوش^{۱۲} جیش تنگ صفه^۸ نمودی، منادی فرمود کردن که به یک برگ گیا خطه^۹ هندوستان را نباید که تعرض رسانند. و عنان جهاننداری بر تافت، و سپاه گران^{۱۰} جهان^۴ گیری باز گردانید، و به جانب زابلستان^{۱۰} آمد.

۱۵ اصغر الخدم همین می گوید که خدایگان ملک ملوک المغرب همان ذوالقرنین روزگار و اسکندر جهاندار است. و کمینه خادم هندوی آستان، نه ملک هندوستان، اما به گناهکاری و خجل ساری صفت ملک هندوستان^{۱۸} دارد. چون کمینه خادم را به خدمت رسیدن، و به عذر خاک آستان بوسیدن

۲ - شا / برین	۲ - شا / «بی» ندارد	۳ - شا / ثمرة الحیوة
۴ - شا / فرماید	۵ - شا / رسد	۶ - شا / مالیدند
۷ - شا / + به	۸ - شا / صفت	۹ - شا / ندارد
۱۰ - شا / زاوولستان		

از دست برنخواست و از پای بر نیامد، دو فرزند را، پسری بالغ بلیغ، و دختری محصنه محسنه به خدمت درگاه معلّی خدایگانی نصره الله تعالی فرستاد. پسر ۳ اعزّ، خلف صدق، خواجه امام اجلّ، عالم کبیر، متبحّر نحیر، حبر خبیر^۱، مؤید الدین، ملک العلماء^۲ فی العالمین، سیّد افراد الفضلا بالبراهین، که بنده حضرت خدایگانی است، و پدید آورده اعظام و پرورده انعام بارگاه خدایگانی عظم الله شأنه، و از تعریف دادن و مبالغت کردن مستغنی؛ و دختر ۶ عذرا، این قصیده غرّا که عانس بکرست از اوانس فکر در مجالس ذکر. خاتون ختن فکرت، طرازنده طراز رویت، از ماوراء النهر عالم قدسی درآمده، به^۴ روضه سمرقند^۵ حسی رسیده، به^۶ شماری حروف برجیحون زبان گذشته، از ترکستان مشرق، خاقان عقل به دختری نه پرده، درعاری عشق نه در هودج طمع نشانده، و به درگاه خسرو مغرب نصره الله تعالی^۷ فرستاده. (۴۶ ب) از سین سعادتش^۸ دندان^۹ تاج کرده، و از^{۱۰} میم معانی حلقه^{۱۱} یاره ساخته. چون تیغ خدایگانی^{۱۲}، سروت^{۱۳} به زر و گوهر آراسته. مشاطه^{۱۴} مصریش بر بساط شای نشانده، دواج حکمت یمانی در دوش داده، از قرا- ۱۵ طغان شب و آقسنقر روز چنوالغ خاتونی نزاده، چون باد بهار به لطافت، چون آب خزان به صفاوت، بر در نخاس خانه طمع نگذشته. بها در ترازوی من^{۱۵} یزید ندیده. درخیل غزان او هام برنجیب افهام به بیابان آموی ضمیر گذر داشته. ۱۸ بزرگوار رحله الشتا والصیف اختیار کرده. به وقت کوچ به خیمه صحرایان عقل فعال رسیده. در خرگاه کوه نشینان نفس درآک، آب و هوای لطف

۱ - شا / «حبر خبیر» ندارد ۲ - شا / ملک علما ۳ - شا / «فی»
 ندارد ۴ - لا / بر ۵ - شا / ندارد ۶ - شا / + فرضه
 ۷ - شا / «نصره الله تعالی» ندارد ۸ - شا / سعادت ۹ - شا / وز
 ۱۰ - شا / خدایگان

- دیده، پرورده^۱ روحانیان^۲ در پرده^۳ ربانیان^۳ برده^۳ زبانیان ناشده. دختر نفسِ قدسی، پسر زاده^۴ عقل کل، خواهر^۵ گبرِ عطارد، مادر خوانده^۶ ناهید؛ مشتری، مولای حضرتش؛ کیوان، لالای خدمتش. نه از ترکمان بیابان «يَتَّبِعَهُمُ الْغَاوُونَ»^{*}، نه از خیل سودای «الْمُ تَرَانَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ»^{**}، بل که از حومه^۷ «الَّذِينَ آمَنُوا»^{***} زاده. از بنگه^۸ روح القدس برآمده، به تنگه شیطان نیفتاده. نه به غارت آورده^۹ کهنات، نه بکارت برده^۹ غوایت. خیمه^{۱۰} محمود غزنین را چنین نازنین نبوده. جمال او و رای سلطنت ارسلان شاه، زیور از دولت «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا»^{****} پذیرفته. خاطر و قتاد، بابک او؛ طبع نقاد، اتابک او؛ نجاشی حبش، خادم سیاه^{۱۱} او؛ هرقل روم، خاکب راه او. چشم و چراغی به دفع چشم بد، دود چراغ در چهره مالیده. مریم آسا از نظر نا محرمان تن به گیسوان پوشیده. برنوی شاخ سنا، بانوی کاخ سبا؛ رابعه ای که رابعه بنات النعش است. ۱۲ بازو بند اقبال جوزا وار بر دو بازو بسته؛ کلاه آفتاب ترکانه در دو ابرو نهاده. تاج تارک اترک و میوه دل اترک، یمن یمک و کام کیمک. این کیست؟ این ناز خانون پرده^{۱۳} ثنای جهاندار ماکم المغرب. خرگاه نشست او ۱۵ کدام است؟ سمع^{۱۴} جهانیان. کوچش از جهان^{۱۵} تا^{۱۶} کجاست؟ از میان خانه مغرب و قیروان به خطه^{۱۷} عراق و خراسان. شکر ریز او چیست؟ قطرات خامه^{۱۸} عنبر فشان^{۱۹}. خاطب عقد^{۲۰} او کیست؟ زبان روزگار. کاوین او چند است؟ ۱۸

۵ - شا / ربانیان	۲ - شا / پرورده	۳ - شا / روحانیان
۴ - لا / سکه	۵ - لا / شمع	۶ - شا / کجا
۸ - شا / افشان		۷ - شا / به

* - سورة شعرا / ۲۲۴ ** - سورة شعرا / ۲۲۵ *** - سورة شعرا / ۲۲۷
**** - سورة احزاب / ۴۴

یک نظر (۴۷ الف) رضا . نامزد این عروس کدام است ؟ نوای بلند نامی که
چنین^۱ پاکیزه‌ای از غیب دوشیزه‌ای چون غیب بر نام شاه مغرب اعلی الله رایت
۳ عقد بسته آمد. اگر این بکر شبستان فکرت و باکوره^۲ بستان فطرت ، دولتی
شود به قبول ، هر وقت چنین ده جگر گوشه^۳ عقل و فرزند روح به پرستاری
به درگاه پادشاه قاهر عدل^۴ پرست فرستاده آید^۵ ، ان شاء الله تعالی وحده^۶ .
۶ کمینه خادم چون این خدمت تحریر کرد ، خبر دادند که راوی از آن او
قصیده‌ای که اصغر الخدم وقتی در مدح ملک المغرب گفته بود، و ایثار تخفیف
را ابرام نداده و به حضرت نفرستاده ، آورده است و تخلص را در افزایی
۹ نادان^۷ وار کرده ، و پیش تخت معلی خدایگانی اعلی الله نصره بر خوانده .
کمینه خادم آن قصیده را به خط خویش نسخت فرستاد تا با این دیگر خدمت
مشفوع^۸ گردد . اگرچه دو بکر هم^۹ زاد را بر یک شاه عقد بستن در یک
۱۲ وقت رخصت ندهند ، که «وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ» و ازعی
عظیم است ، اما حضرت خدایگانی ، روضات بهشت است . در بهشت این
جمعیت را رخصت توان یافت ، والسلام .

۱۵ سعادت که نهالش طوبی^{۱۰} کردار هر لحظه صد هزار ثمرات طیبات بار
آورد ، و دولتی که زلالش کوثر^{۱۱} وار صد هزار زه^{۱۲} آب حیات بیرون دهد ،
نثار جناب جنات^{۱۳} فش نجات بخش حضرت علیاء خدایگان راستین ، کیخسرو
۱۸ زمان و زمین ، خاور خدای ، کشور گشای ، خورشید^{۱۴} رایت ستاره موکب ،
ملک ملوک^{۱۵} المغرب^{۱۶} ، مظفر الدنیا والدین ، نصیر^{۱۷} الاسلام و المسلمین ،

۱ - شا / چنان	۲ / شا / عادل	۳ - شا / شود	۴ - شا /
«وحده» ندارد	۵ - شا / اعلاه الله	۶ - لا / شفع	
۷ - لا / ندارد	۸ - شا / خورشید	۹ - شا / ملک الملوك	
۱۰ - شا / مغرب	۱۱ - شا / نصرة		

ناصر الخلفاء المهتدين، قاهر الخلعاء المعتدين^۱، سيف اعظم السلاطين، صاحب
قران عظماء المشرقين، مالک رقاب امراء المغربین، عنصر الجلالین، ذوالتاجین
باد؛ و جهان و جهانیان، مطیع و مامور؛ و احباء دولت، مسرور؛ و اعدای،^۳
مقهور؛ و حسینا الله وحده ابدا^۲.

۱ - شا / از «قاهر...» ندارد

۲ - شا / از «واحباء دولت...» ندارد

ایضا من انشائه

بسم الله الرحمن الرحيم (۴۷ ب)

- ۳ زندگانی منصب مجد و معالی مجلس عالی صدر امام اجلّ، حبر قوام
اعدل، بحر قفام اکمل، عالم مقتدی، سمیدع مرتجی، موقر مکرّم، مظفر
معظم، قطب الدنیا والدین، حجّة الاسلام والمسلمین، عمدة الخلفاء المهتدین،
۶ دامغ الخلاء المعتدین، مستمسک الملوك المجاهدین، مشید الافراد المجتهدین،
قدوة الایمة المرشدین، ملک العلماء الراشدین، حامی السادات الموحّدین، ماحی -
الطغاة المتمردین، ملجأ الاشراف الماجدین، کھف انصار الله العابدین، دراحیاء
۹ مشاعر حقّ و حفظ مشاعب دین الی یوم الدّین، بل ابد الآبدین باد . و ذات
اکرم اکمل، که اکابر ام استکمال مکارم هم ازو کنند، درصدر علوم حاوی
فضایل به اصلاح احوال؛ و به انفاس صاعده کفیل و سایل به انجام آمال؛
۱۲ و ید بیضاء نھمت، کار ساز سواد اعظم، و مطارح شعاعات آن همت برقه
خضراء عالم؛ و به اقلام فتوی، مشکل گشای جهانیان؛ و به اعلام تقوی،
اعمال آرای ربّانیان؛ و افراد دراست و اوتاد ریاست بدین جاه عریض
۱۵ پناه ور و مستظهر؛ و احبار حقیقت و احرار طریقت بدان صیت مستفیض
بلند سر و مفتخر؛ و اتّساع جاه از ارتفاع پایگاه افزون؛ و مضاء احوال
با رضاء ذوالجلال مقرون؛ بالمبعوث بدین الحقّ وآله ابرار الخلق .
۱۸ کھتر سلام و خدمت و ثنا و مدحت کما عهد بر دوام می فرستد، و
صفحات اوقات را به نفعات ذکر فایح معبر می دارد؛ و جریده معانی و کار -
نامه مناقب را به فهرست فضایل و دیباچہ محامد مجلس عالی می نگارد؛ و

- قلایدِ مفاخر و عقودِ مآثر به فراید ثنا و وسایطِ دعا می طرازد ؛ و گوشِ ایام
عاطل را به جواهر مدح زاهر ، که مخلص ماند ، مفرط می گرداند ؛ و به غره
زاهره ، که زهره الحیات است ، و فکاهت باهره ، که فاکهه سعادات است ، ۳
به غایت نیازمند و متعطش می باشد ؛ و از جنابِ قدسِ ربوبیتِ استیناسِ
عهدِ حضور و توفیقِ استسعادِ خدمت در می خواهد . ان شاء الله که به مظان
قبول رسد . چه این یک روزه زمان زلفت (۴۸ الف) و اوان الفت که برآورد ۶
سال سلوت و خون بهای بقای شباب بود ، که در ظلّ ظلیل آن عاقله ایام
یافته شد ، و به مساحتِ اقدار و مصالحتِ روزگار زمامِ عمر ناپایدار از دست
سپهر غدار در ربوده آمد ، هرگز دل محروم مانده را از یاد نمی شود ؛ و ۹
هر وقت که یاد کرد لذتِ منافقت و منافقت می رود ، آب حیوان در دهان
می آید . اما دودِ ظلمات به روزن دیده بیرون می شود ، و آتشِ حسرات در دل
زبانه می زند . « سقى الله تلك اليهود بادوم العهد » . چه آن عهد سمت ۱۲
ایام البیض و لیالی عشر داشت ، که همه روز شب قدر بود به قبولِ دعوات و
نیلِ مرادات ؛ و همه شب ، روزِ بدر به مظافتِ اهلِ مصافات و مصاف
شکستنِ حادثات . و لعمری که به دولتِ فصلِ جوانی و دالتِ وصلِ غوانی ۱۵
مانند آمد . اما چنانکه درویشِ گنج یافته که از دهشتِ شادمانی در اضطرابِ
حیرت افتد در اندیشه که آن گنج بدو نگذارند ، و (از) آن لذت یافته
باز ماند ، لذتِ یک ساعتِ اتصال در اندیشه سرعتِ انفصال معمور شود . ۱۸
و چنانکه نیاز زده را در خواب زرو سیم دیدن ، به بیداری حسرت و حرمان
بردهد ، یا سودا زده عشق را که در پرده خواب ، معالقه و معانقه معشوق
خیال بندد ، معبرش هم مفارقت تأویل نهد . چه هستی جزویات ، نیستی ۲۱
کلیات است ؛ و محسوس بوده عاشق ، معقول ؛ بل که معلوم او مجهول

- است ؛ و مجهول ، معلوم ؛ و موجود مانده نزدیک عشق ، معدوم ؛ و معدوم شده عشق ، موجود . « ما للسامعین للعجب » . رکض الخیل خاطر ،
 ۳ عنان قلم از دست در می رباید ، و آلا آنجا مضمار سخن نیست . نعم که آن عهد به روق شباب و بروق محاب ، و ظل جناح طاہر و نور شہاب سایر و سیر خیال زایر ، و مواعید عید و مورد ورد ، و حقد مادران و مهر دلبران ، و طراوت حیات و وفای غانیات نسبت داشت ، که چون طفلان به شب عید
 ۶ بقرار بود ؛ و چون پیران به روز عرفه ، مستوفز . (۸ ب) به درنگ آمد و به شتاب برفت . دیر رسید و زود گذشت .
- ۹ چون طفل که هشت ماهه زاید می بگذرد و جهان ندیده
 لاجرم از فرط تاسف به فوات چنان دولتی ، تبش ز فرات چرخ-
 زنان به گریبان آسمان می رسد و فرق کیوان می سوزد ، و جوش عبرات ،
 ۱۲ رقص کنان به دامان زمین می پیوندد و کعب قارون می فرساید . و هذا فصل لا ینقضي الی یوم الفصل . درین وقت همی نابیوسان چون دولت آرزو رسان
 مہیج ارتیاح و مہیج ارواح تشریف معظم مکرم از مجلس عالی اعلاہ اللہ
 ۱۵ تعالیٰ به کھتر رسانیدند ، خاطر متقلقل گشت ، و از غایت مسرت مہوت وار شاخص البصر فرو ماند . چه ابتداء دولت ہر آئینہ دہشت بر آورد ، چنانکہ
 افتتاح وحی ، کہ آہت جبریل در ذات مصطفوی علیہ السلام و برحائب-
 ۱۸ آمیز در پیکر میمون نبوی پیدا آمد ، تا بر زبان مبارک بگذرانید کہ : « زملونی زملونی » . چون ام مہلدم شخصی را معانقہ کند ، حقیقت است گہ بہ کلیم حاجت افتد ، گہ در پوستین . کھتر ندانست کہ آن تشریف را تعویذ محمدی
 ۲۱ شمارد یا بر ملک دست راست سپارد ، یا خاتم سلیمان پندارد یا بہ ملک دست چپ گمارد ؟ چون بر آن فصوص و فصول و نصوص ، و اصول غرایب

- سبحانی و رغایبِ سبحانی و قوف یافت ، توامان نصر که دو طفل اند در هفت قماط پیچیده ، و شیر از پستان زن غمزه^۵ زن روی می خورند ، در آن ریاض - الانس که سیاحت کردند و گه سیاحت نمودند . اگر چه طفلان ، سر سر کوی ۳ و لب لب جوی و چوگان و گوی شناسند ، بیاض و سواد بینند ، اما بیاض و سواد عین الله ندانند . به کنز الهمین و حرز الحرمین راه نبرند ، و سودای آن ندارند که صفراء مودت بر بایند ، تا سر خضر آسمان و بیضه^۶ غراء صبح ۶ و غره^۷ بیضاء آفتاب و دیده^۸ همراء شفق دریابند . چنانکه اصحاب تقلید که اقلید معرفت (۴۹ الف) گم کرده باشند ، محسوسات ملکی نبینند و مستحسن دارند . اما از غور حقیقت آنچه مشاهده کرده اند ، خبر ندارند . در آن ۹ مشرب الطاف و مسرب اسراف و اسع السرب صافی الشرب شدند و تماشا کردند . چون از سنابک^{۱۰} اقلام اضغاث کلام به حاسه^{۱۱} سمع داد ، قبول نکرد و در تاب شد و گفت : من ده کار سالار قلعه^{۱۲} قبه بفشام . شکایت به ۱۲ قلعه خدای بالا برم ، و تعرض درین درگاه بدم ، تا هر که به من تحفه ای به سزا نیاورد ، و عراضه ای پسندیده عرضه نکند ، راهش ندم . لاجرم پنج سرهنگ را از دست راست فرو داشته است تا دور باشی چون رنگ بر آورد ۱۵ و تیز تر شود ، که تا آب روی او سپر بر آب افکند ، بر روی آب افکند . وز رشک حدت او تیغ هندسه رنگ در سر کشد ، و به ترك کبود پوشی بکند و سیاه در پوشد ، و برهن^{۱۳} آسا به تیغ کوه باز شود . که چون دور باش ۱۸ اسکندر وار بر همه کس منی کند ، شاید که تیغ برهنی کند . و اینک به نیابت درگاه سالار سمع پنج سرهنگ با دور باش جواب می دهد و می گوید :

بیت

إذا لم تزدنی علی ربتی

فمدعنی علی رسمی الاول

شعر

- از چو من هندوکی حلقه به گوش گر کله نیست کمر باز مگیر
 ۳ اجری بوسه که روزی دادی داده را روز دگر باز مگیر
 چون زکاتی به محرم بدهی چون خسیسان به صفر باز مگیر
 و حاشا ان ینسب الیه خساسة البال و یحسب لدیه خصاصة الحال .
- ۶ اگرچه خاطر انور که آفتاب جهان تاب آن جهانی است و آینه جهان نمای
 این جهانی است ، غبار خیالات با صدای حالات چنان نفس بسته است ، که
 کهر تا از مجاورت آن کعبه افضال انفصال گزیده است ، و از رضاع خدمت
 ۹ حضور فصال یافته است^۱ ، یک چشم زد از خدمت ثنا طرازیدن و طراز
 آستین روزگار سازیدن فارغ نبوده^۲ (۴۹ ب) است . بسا خرده بزرگ که
 به وقت نقار برخاطر بزرگوار متوجه شود . چه خیال اشرف مجلس عالی ، که
 ۱۲ حبال حیات را سبب متین است ، شاهد حال است ؛ و رب الارباب تعالی
 و تعظم ، به علم قدیم محیط . کاتبان یمین و یسار چنانکه می نویسند می شنوند .
 و بر مصداق هر دعوی که رود ، بر محجت حجّت شرعی دوگواه صدق
 ۱۵ بس اند آلا در اشاعت زناء محصنات ، که گواه چار خواهند . پس کهر
 بر مصاهرة القلوب ، که مفتی آفرینش علیه الصلوة والسلام فرموده است ، و
 مزاجه الارواح بالمحبه چهارگواه دارم . اگر داوران ولایت دل قبول کنند ،
 ۱۸ آن شهود عدل شهادت باز نگیرند ، تا گواهان بگذرانم . که تا کهر را از
 ذروه شرف ائمه شرفها الله تعالی بشمس الانام والیها ونجوم موالیها به مغرس
 سعادت و مغرس سیادت و مخیم توحید و موسم تایید حظیره تبریز حقهها -
 ۲۱ الله بالعدل والاحسان معاودت افتاد . ائمه اسلام و علماء اعلام و رؤساء ایام
 دامت ایامهم مشرفه هریک جهینه اخبارست ، فخاصه خاصه آفریدگار و

خلاصه آفرینش، شجاده مقدسه مجلس عالی صدر امام مطلق، الداعی الی الحق، عالم عامل مقتدی، سید سمیع مرتجی، قدوه اعظم، اسوه اکرم، خلیفه الله علی الخلیقه، عز الدنیا والدین، قدوة الاسلام والمسلمین، ناصر- ۳ الخلفاء المهتدين، قاهر الخلفاء المعتدين، اول ائمة العالم، سلطان علماء الامم، امام الزمان، امین الفرقان، فاروق الفرق، برهان الحق، مفتی المشارق والمغارب، عنصر المعالی ذو المناقب اعلی الله شأنه، ومنصب معلی اقصى القضاة الاعظم ۶ الاعدل، الصدر الکبیر، عادل نحریر برّ و بحر، مفتی برّ و بحر، فخر الدین، شرف الاسلام، سید اعظم الحکّام، مقتدی العلماء الاعلام، جدّد الله مجده، ومجلس عالی امیر رئیس اجلّ مبجلّ مؤید مظفر، عز الدنیا والدین، ۹ ظهیر الاسلام والمسلمین، قدوة الصدور بالبراهین، ملک روساء العالم، صدر- العجم، لا زالت معالیه بزاهره سجیس (۵۰ الف) اللیالی مشاهده کرده اند که کهنر چگونگی عود مجمر محبت بوده است و نافه گشای مدایح و صدف- ۱۲ شکاف محامد. و به حکم آنکه کهنر به سالی بیش از سه چهار ماه درین بیضه خیر البلاد و روضه خیر العباد اقامت نسازد و توقّف نکند، الا که بر بلاد اسلام گذر کند و مشاهد اصفیا و مراقد شهدا را مقصد سازد، اما به هرجهت ۱۵ که رای کند و عنان گرای شود، ذکر اشرف مجلس عالی را سر دفتر افکار و اوراد سازد. چنانکه جماعت ارباب ضراعت و عصابه اصحاب اصابت را از آن ذکر نام بالغ غبطتی غیرت آمیز دیدار آید. و غرض کهنر از اشاعت ۱۸ این معانی نه تملق نمودن و منت نهادن است، بل که شجره دوستداری و نسبت حق گزاری درست کردن است. بچه کهنر به امداد همت مجلس عالی محدث محدث است به خدمت احادیث مصطفوی علیه افضل الصلوات و اکمل ۲۱ التحیات. و اشارت نبوی را مقتدی ساخته کرده که می فرماید: «مَنْ أُولَىٰ

مَعْرُوفًا فَلْيُكَا فِي بِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِيعْ فَلْيَبْدُ كُرُهُ فَإِنْ ذَكَرَهُ
فَقَدْ شَكَرَهُ». و ازین قبیل: «مَنْ أُولِيَ مَعْرُوفًا فَلَمْ يَجِدْ جَزَاءً
إِلَّا الثَّنَاءَ فَقَدْ شَكَرَهُ وَمَنْ كَتَمَهُ فَقَدْ كَفَرَهُ». مجلس عالی را ۳
اعلاه الله تعالى به وقت نزول کمتر محال بحالی^۳ ابهر ابهر به کهتر ید ایادی بود.
و چون او را به قهر قهقری از جناب منیع ری حماه الله و حرّسه بازگردانیدند،
در آن یک زمان لحه البصر کان قد هم حق عیادت بل اعادت داشته. یمین الله ۶
که مجلس عالی در هر دو حالت به^۴ اول، اکرام ابراهیمی فرمود؛ و به آخر،
برهان عیسوی بنمود. اما برای ثاقب نپوشد که کهتر از مجاورت بحر عمیق
لؤلؤ و عنبر نخواست، و از مصاحبت کوه رفیع زر و گوهر نطبلید. از آن ۹
به آب صفرا قانع، و ازین به سایه ای^۵ خرسند. «اللّٰهُمَّ لَا تَكْشِفْ بَالِي عَنْ
طَبْعِ الطَّبْعِ وَلَا تَكْشِفْ قِنَاعَ الْقِنَاعَةِ». اگر در انفاذ خدمات تهاونی
رفت، کهتر به انواع معذورست، چه (۵۰ ب) بساط مکاتبات و طریق ۱۲
مراسلات را به حضرت صدور شرح الله صدرهم منظوی و مسدود گردانیده
است و انقباض نموده. چه اگر وقتی به خدمت صدری اصدار خدمتی می رود،
نواب مواقف درگاه ملوک نصرهم الله و حاطهم بر کهتر زبان اعتراض به وجوه ۱۵
دراز می کنند و جریمتی می نهند و می گویند^۶ که: اگر اعراض و تحاشی از
مکاتبات با همه جوانب یکرنگ است، پس توفیق خدمت یافتن با جانبی و
۱۸ فرو گذاشتن دیگر جوانب چه معنی دارد؟ و اگر درین باب ارسال قلم کرده
شود، همانا که طوامیر بیاض مسوده^۷ این فصل باید. و درین ماه سیّد

۱ - متن / اوتی. (نیز رك. ترك الاطئاب. ص ۲۷۲، شهاب الاخبار. ص ۲۰۱)

۲ - متن / اتمه ۳ - چنین است در متن. قراءت استاد فروزانفر: به خاک

معال... ۴ - متن / با ۵ - متن / آن ۶ - متن / سایه

تهی ۷ - متن / می گوید

بزرگوار، المرتضیٰ نظام الدین ابن النسابة العلوی ، شرحه الله تعالى از خطهٔ خراسان باز آمده بود ، و از جناب جلال مجلس صدر امام ابن الامام ، المفتی المطلق، الداعی الى الحق ، محیی الدین، حجة الاسلام و المسلمین ، رکن الخلفاء - ۳ الراشدین ، مفتی مشارق الارض و مغاربها ، حاوی اسنمة الشریعة و غواربها ، امام الزمان ، مقتدی خراسان ، ابو الفضایل یحیی بن الامام السعید الشہید محمد بن یحیی سقی الله تربته بفیض الرضوان و رفع رتبته الى اعلى المكان مشرفه و حی ۶ مانند حیات پیوند ، افتتاح باب مکاتبات را به کھتر آورده ، که اشراف اسلاف را بدان تشریف ، ثواب و نجات آن جہانی است ؛ و اعقاب را در احقاب ، تفاخر و مباهات این جہانی . یمین الله ثم بحق ما اعتقده من الدین ۹ الحنیفی کہ کھتر متردد و متبلد بود ، و به اندیشه تعلل می کرد کہ به چه بہانہ جواب نویسد . اگر مشرفات مجالس علیہ ائمة اعلى الله رایة الاسلام ببقائهم مثل وحی ربانی دارد ، کہ چون وحی رسان فرمان برساند ، جواب آن^۲ دادن ۱۲ امکان انسان نیست . اما تلقی کردن به حسن انقیاد ، و امتثال و بر^۳ آوردن به سمع طاعت جواب آن تواند بود . اگر کھتر را وقتی تشریف دہد ، طرازش بر آن منوال نسج کند . اما با دلی^۴ را کہ از پس قبول شنگی شهری و منشوری ۱۵ نویسد ، چون او القاب خویش عرضه دہد و خواند ، برحق و غرورش حمل کند . و بر امیر شمس المعالی قابوس بن (۵۱ الف) و شمگیر خطا گرفتند کہ خطبہ ای انشا کرد و به خطیب فرستاد ، تا بر منبر جرجان فرو خواندند . اما ۱۸ چون کھتر را به نشابور و خراسان به چشم تعظیم و تفخیم می نگرند ، و به خاں ابهر عراق به پای تصغیر و تحقیر می سپرند ؛ آری معهود عادات چنان است کہ دهن البلسان مصری را محروم طبعان شام چندان قیمت نهند کہ مرطوب^۵ - ۲۱

۴ - شاید :

۳ - متن / بری

۲ - متن / ار

۱ - متن / با

مزا جان عراق ؛ و نفاست هر موجودی را به خطّه ای دور دست خطر بیش از آن است که به نزدیک معدوم ؛ و این معانی را امثله بسیارست ، و نظایر و ۳ قراین بی شمار . سالِ پار که مشرفهٔ مجلسِ عالی در صحبتِ مجلسِ سامی ، امیر حکیم معن مفن ، محترم مکرم ، عین الدّوله والدّین ، عوذه الاسلام والمسلمین ، امام الحکماء بالبراهین دامت نعمته به کهنتر رسید ، هم در وقت رسالتی مشروح ۶ مشفوع به انواع تعهدات به مجلس عین الدّین فرستاد ، و در آنجا سلام و خدمتی به مجلس عالی دام علاه تضمین کرده شد . همانا که به جناب مجد مجلس سامی اسماء الله تعالی نرسانیدند و مطالعت نفرموده است ، و آلا آن سبک ۹ عبارات و تحیت اشارات و نظم القاب و عظم خطاب دیده ، چون روا داشتی از دواعی اریحیت و بواعث لطف بنیّت که در اثناء مخاطبات به کهنتر خویش سلطان الحکما نوشتی ؟ چه کهنتر ازین نمط بر حاشیت است ، و تحاشی من ذلک .

قطعه

۱۲

خاقانیا ، نجات مخوان و شفا مبین

کارد شفات علت و زاید نجات بیم

۱۵ کاندلر شفاست عارضهٔ هر سپید کار

واندر نجات مهلکهٔ هر سیه گلیم

خواهی نجات مهلکه متنگر نجات بیش

خواهی شفاء عارضه مشنو شفا مقیم

۱۸

نی نجات کن که نجاتی است بر خطر

دور از شفا نشین که شفایی است بس سقیم

۲۱ روکین شفا شفا جرف است از سقر ترا

آن را شفا مخوان که شفایی است بس عظیم

- قرآن شفا شناس که حبلی است بس متین
- ۳ سنت نجات دان که صراطی است مستقیم
از حق رضا طلب که شفای است آن بزرگ
وز دین حدیث ران که نجاتی است آن قدیم
ترس تو بس نجات تو و درد تو شفات
- ۶ تاحی راستی شوی ای باشگونه نیم
گر چشم راه پیش بماندست قایدت
بلقسم رسول به از بو علی حکیم
۹ راه ابتدا خدای نماید پس انبیا
زر اول آفتاب دهد پس کف کریم
دریا به دست ابر به طفلان مهد خاک
- ۱۲ شیر کرم فرستند و آن مادر یتیم
و مراتب کتابت که کهر بدان وقوف دارد از سه درجه بر نگذرد :
دبیرانه و واعظانه و محققانه . اقسام عبارات و اسالیب الفاظ باری فراوان است .
۱۵ مکتسب آدمی زاد که در خریطه حافظه توان یافت ، اگر چه هر صاحب قلمی
را دست به زهاب چشمه معانی نرسد ، چه آن فیض خاص موکب ذوالجلال
است ، اما نشو عبارات را قحط سال نیامدست ، و انجم خاطر از فتح باب
باز نماندست . به موضع حکما ، بلغا توان نوشت ، که امروز الفاظ القاب ، ۱۸
دست مال شده است . چه همه معلّمان را شمس و بدر ، و شهاب و اثیر ، و عمده
و عدّه ، و جمال و کمال ، و بها و علا ، و اکمل و افضل ، و اخصّ و اخلص ، و
اروع و اورع ، و لیث و لبّت می نویسند . چون نویسنده را قوت خاطر ۲۱
دستگیر آید ، هم از الفاظ درنماند ، که به جای مفعم ، مطعم بگیرد ؛ و مفنی و
مفتی بر کار کند ، و به مکان کریم و عالم ، اریحی و نحریر برانگیزد . وقت باشد

- که جید و نقاب در عوض اریحی و تحریر کلر کند . اما قوت تصرف باید که به کمال باشد . و اگر منشی مقلّد بد مقال ، که در نکال بدی باشد و سخنان کالبدی تراشد ، گوید که آن ابدال که می‌گویی شواذست نه مستعمل ، جواب ایشان توان داد که آنچه شواذ^۱ کتاب قدما بود در ماضی قرون ، اکنون مستعمل محدثی است . همچنین الفاظی که فی الحال شواذ^۲ تواند^۳ دانست ، هرآینه مستعمل آیندگان خواهد بود در مستقبل . چنانکه اکنون همه پیشکاران دکانها لفظ نقیر و قطمیر و قبیل و دبیر ، و عَجَر و بُجَر و طمّ و رمّ در سخنان بیوه زنان استعمال می‌کنند ، و به قیاس می‌دانند که هر یک بدان لفظ چه معنی می‌خواهد . اما اگر باز پرسند که نقیر و قطمیر که به دانه خرما تعلق دارد چیست ، ندانند . و اگر بعضی را از قبیل و دبیر پرسند ، تواند بود که سرّ قبل و دبر چنانکه شرح (۵۲ الف) قبول و دبور نتواند داد . و اگر از عَجَر و بُجَر پرسند ، که به عروق درون و برون ناف تعلق دارد ، هم از عهده جواب بیرون نتوانند آمد . پس چون آن الفاظ از کثرت استعمال دست زده و پای مال شده است ، حقیقت است که اصحاب خواطر لامعه و قریحه ناصعه به هر عهد ، دست تصرف در الفاظ خاص بریزند ، و آن را چندان در قوانین کتابت به کار دارند که معهود و مالوف شود . و اگر بدل نقیر و قطمیر ، قلیل و فسیط ، که هم از دانه خرما باشد ، در عبارت آورند ۱۵ چه عجب ؟ و به عوض عجر و بجر ، صفاق و مراق ، که هم بدان معنی نسبت دارد ، مثل سازند چه زیان ؟ و من کهنتر نمی‌گویم که آن الفاظ امثال را بکلی قذف و حذف کنند ، و در سلک مقالات و سبک رسالات ، و نسج منثورات و حوک منظومات به کار ندارند ؛ اما غرض ازین اطناب آن است ۲۱

۱ - متن / سواد ۲ - متن / سواد ۳ - چنین است در متن . ظ : توان

۴ - چنین است در متن

که مستعملات بیشتر حشو و ناقص می نماید ، چنانکه لفظ حکیم . اگر چه آفریدگار را جلّ ذکره حکیم دانند و قرآن حکیم خوانند ، اما چون رزّاق بصیرش خوانند ، نزدیک تر آید به قبول طبع . مگر آن عبارت عور را به زیور^۳ معانی غریب برآیند آراستن ، و لفظ حکیم را تالی لفظ سابق کنند و گویند امیر النحل علی ولی بود ، اما حکمت به کمال داشت . و جعفر صادق عالم مطلق بود ، اما حساب نیک دانست . پس اگر گویند محاسب و منجم بود ،^۶ مقتضی بر زبان رانده باشند^۱ نه منقبی . و اگر متکلم را منطقی خوانند ، سرافکنده شود . چون گویند جدلی است ، گردن برافرازد ، دورخ برافروزد . و همچنین استاد رئیس که در سالف الزّمان خواجگان مطلق را نوشتندی ، امروز خراز^۹ و بزّاز را می خوانند . و خوانده آمده است که ابن العمید را فراوان خزاین و ذخایر هزینه گشت ، تا او را استاد رئیس حقّاً بنوشتند . و اوّل دبیری که آن نوشت ، عبد الجبار مهدی بود ، منشی دیوان خاصّ . و ابن العمید را استاد^{۱۲} رئیس می گفتند ، اما حقّاً نمی نوشتند . و همچنین ذو الکفایتین ابو الفتح را ، که فرزند او بود ، استاد رئیس حقّاً خطاب کردند . اما چون آن دور به انقراض رسید و درجه وزارت با (۵۲ ب) دقیقه کبری ، اسمعیل بن عبّاد^{۱۵} افتاد ؛ از ننگ استاد رئیس در لفظ صاحب و کافی الکفاة گریخت . و هذیانان و الفاظ شواذ^۲ را که ندانند ترصیع کردن ، و به جرّ الثقیل در نظم و نثر کشند ، متکلف آید و خلّق باشد ، و هزار بار شنیع تر از آن مستعمل دست مال^{۱۸} نماید . و غایت شعوده خاطر آن است که مصنوع را مطبوع نمایند^۳ ، و الفاظ دور از طبع را به قبول و اسماع طباع نزدیک گردانند ، چنانکه مراست در رسایل و قصاید . و اینجا فصلی از رسالتی تازی که به فاضلی نوشته ام بیاورم^{۲۱} در سلک القای که او بدان معروف بوده است :

فصل

هو ادريس بدايع الخط بقوة ابداعه ، وعيسى قوالب البراعة ببرهان

۳ براعه . راس نواصى الاقلام ، و فرق ذوايب الايتام ، و جبهة سراة الامم ، و عين اعظم العالم ، و ناظر امامجد العجم ، و وجه العرب العربا ، و انف قبایل الالباء الذى اذا برزت بنت شفته بصدق الخطاب ، و ضحكت سن قلمه فى شدة الكتاب دهش الباب الانس باذهانهم ، و خرّوا الله سجدا باذقانهم .

و هم درين رسالت آورده ام : فعليه عين الله لا عين السوء كيف جمع بين الظلمة والضوء . وكيف ضمّ الى بياض لعاب الصيران سواد مقلة الغزلان ۹ انضمام الاهداب على الاجفان فى الرقده وكيف سمل عين ابن مقلة بقلم غنج العطاف سحر من حدقة الغانيات وكيف قطع براعه كطائر قايم النهار بمنقاره صايم الليل فى افكاره بالخطّ المستقيم الانور على رغم الحسود الاعور مصاديق ۱۲ ابن البوّاب عليه تحلية عرايس الآداب .

و هر عالم محقق و منصف مدقق ، كه عدت اختراع مباني فكر و قوت اقتراع معاني بكر دارد ، چون تامل شافى و نظر محقق درين ترتيبهائى معجز ۱۵ مزاج و اغلوطهائى سحر آميز كند ، داند كه اين غايت ابداع است در صور عبارت نگاشتن ، و ارواح معاني را زنده داشتن . و اگر چه ذات (۵۳ الف) اكرم مجلس على حقها الله بالعلا حمد الله عندليب فتن فنون و شهباز اعلام ۱۸ علوم است ، و در ميدان ابداع نظم و نثر فارس الزمان بلا كبوة و عثرة ، و از بلغا ، ابو الفرج بيقاء ؛ و از خطبا ، ابن طباطبا ؛ و در كتابت ، عبد الحميد ؛ و در براعت ، ابن العميد ؛ و در افتتاح تجنيس و قوالب مقلوب ، ابو الفتح - ۲۱ الكاتب ؛ و در سلاست بيان و صحايف تصحيح ، ابن عبّاد الصاحب ، و در تلقيح فكرت ، قابوس شمس المعالى ؛ و در تنقيح قالب ، ابو الفضل ميكالى ؛

- و در سیاق بیانِ لهجت ، ابو اسحاق الصَّبَّابی ؛ و در سرعت امتحان بدیهه ، کلثوم العتَّابی ؛ و در متانت لفظ ، ابو نصر العتبی ؛ و در غزارت حفظ ، ابو- العباس الضبی ؛ و در رقتِ نظم و مباحثات ، ابو فراس الحمدانی ؛ و در دقتِ فهم و مقامات بدیع ، ابو الفضل الحمدانی ؛ و در مقطعات ، ابو منصور الشیرازی ؛ و در مسجعات ، ابو الحسن الاهوازی ؛ و در تقریظ و تابین ، ابو عبد الله الحامدی ؛ و در تهای و تغازی ، ابو عثمان الخالدی ؛ و در غرایب و غرر ، ابن ۶ السکرة الهاشمی ؛ و در نوادر ملح ، ابو سعید الرستمی ؛ و در جزالت و لطافت ، بختری و صنوبری ؛ و در نقد و تصرف ، مخزومی و ابن الرومی ؛ و در ابداع وصف ، صریح الغوانی ؛ و در انواع صرف ، دبیدوانی ؛ مع هذه الدر الهنیة ۹ القدسیة و الدر السنیة الحدسیة . اگر مجلسِ عالی رفع الله شأنه ، درین یک فن کتابت اقتدا به کهنتر کند ، در خلل مزایای جاهِ او هیچ خلل راه نیابد . چه مصطفی علیه افضل الصلوات ، مع ما که وجودش سبب نزول قرآن بود و همه ۱۲ امت اسرار سوز ازو شنودند ، شمع^۱ طوال بر ابی کعب درس کردی . و اسد الله علی کرم الله وجهه چندانکه ضرار حاضر بودی ، به وقت نماز او را امام خویش گردانیدی . و آفتاب که مادرِ صبح است ، صبح را مقدم دارد . ۱۵ و دل ، که صحیفهٔ ایمان است ، در تکییز الاحرام اقتدا به زبان کند تا عقد نماز درست آید . و مسَبَّحه در احصاء اسماء الله الحسنى ، خنصر را مقدم سازد . و نسخت این خدمت ، که (۵۳ ب) در نامهٔ عین الله^۲ تضمین کرده بودم ، ۱۸ اینجا تکریر و تحریر می کنم ، تاجنا الجننتین و درر البحرین حاصل گردانم ؛ و شکوفهٔ نو و میوهٔ کهن به یکجا رسانم ؛ و روزنامهٔ پار در جریدهٔ امسال بندم ؛ و مشهور و محول در یک مهذب بخوابانم ؛ و سلیل و ابن مخاض به یک ۲۱

چراگاه عرضه دهم ؛ و سخله و جذع به یک آبخور فراهم آرم ، تا مجلس عالی اعادت نظر فرماید و بنگرد که قلم دو زبان در خدمت یک رنگی ادب چون نگاه می دارد ، و به شرایط خدمت چگونه قیام می نماید و می ایستد . ۳

و ذاك النسخه هذه^۱

تمسكى بحبال فضل الله تعالى

۶ قباب معالی و جناب عالی مجلس مقدس^۲ صدر امام^۳ اجل^۴ ، خبر قوام اعدل ، بحر فقام اكل ، سمیدع سخی مقتدی^۵ ، اروع اریخی مرتجی ، عالم عامل منتهی^۶ ، ناسک سالک مهتدی ، حاق^۷ محق^۸ محقق^۹ ، معن^{۱۰} مفن^{۱۱} مصدق^{۱۲} ، مؤید مکرم موقر ، مبجل^{۱۳} معظم مظفر ، قطب الدنیا و الدین ، شمس الاسلام و المسلمین ، وارث الانبیاء و المرسلین ، مفتی الخلفاء المهتدین ، مفتی الخلاء - المعتدین ، عمدة اعظم السلاطین^{۱۴} ، عدّة الملوك العادلین ، صارم حزب الله الموحدین ، ناصر رواء الله^{۱۵} المحدثین ، مفخر السادات المورثین^{۱۶} ، نظام الشریعة ، قوام السنة ، اسوة الامّة ، قدوة الملة ، حرز الخلافة ، كنز^{۱۷} الامامة ، سيف

۱ - در نسخه « س » پیوسته به نامه دیگری است و چنین آمده : « چون مجلس سامی امیر حکیم عالم عین الدین الرحیم الرحمن و ادعائه الزمان تحیتی نویسد به مجلس سامی صدری امامی قطب الدینی شمس الاسلامی لا زال ایامه مشرقه زاهره خدمت من خادم را تضعین فرماید کرد بدین صنعت که من خادم می نویسم ... »

۲ - س / مقتدی ۳ - س / الانام ۴ - س / ندارد

۵ - لا / ندارد ۶ - لا / حق ۷ - س / مغنی مغنی متصدق

۸ - س / ندارد ۹ - س / از « وارث الانبیاء ... » ندارد

۱۰ - س / عمدة ۱۱ - س / الدولة ۱۲ - س / ندارد

۱۳ - س / رکن

انصار الهدی ، کھف احبار الوری ، عالم العلم^۱ و علم العلماء ، مولی النظار و مولی النظرا ، مالک رقاب الکلام ، بل مالک الزمان و نعمان الایام ، حارس الایمان ، فارس القرآن^۲ ، برهان الحق^۳ ، ملقن اتقیاء الخلق^۳ ، مهجن کرماء - ۳ الشرق^۴ ، جهبد العلوم و ظهیر نجدتها ، بندار الرموز و ابن بجدتها ، افضل - الخافقین ، اکرم المشرقین ، اعلم المغربین ، مقتدی السواد الاعظم ، تاج ائمة العالم ، رئیس الاصحاب^۵ من اعظم الانساب ، مفتی العراق من اکرم الاعراق ، غیث المکارم ، ۶ صدر المعالی ، غوث^۶ الاکارم ، فخر الاعالی ، معین الخلفا سلفا و خلفا ، ملاذ - الغربا (۵۴ الف) شرقا و غربا ، رب الفضایل و مربی الافاضل ، ذو المناصب - السماء ، المکرم من السماء ، افاض الله علیه عواطف الافضال و اضاف الیه ۹ عوارف الاجمال و متعه بعلمه و میعة^۷ شبابه و متعته همته و البابہ . و آن ذات مقدس^۸ ، که علم مشخص و نور ملخص است^۹ ، چون شقایق لهجت بشکافد ، نعمان را شقایق^{۱۰} بهجت بشکفد . و چون به تحمید و تدریس پردازد ، محمد ادریس ۱۲ قوارع و فواتح^{۱۱} آغازد . و چون به انفاس صاعده فایحه سرفاتحه سراید ، فتاح علم شود ، و مفتاح قفل خاطر قفال آید . و چون به روضه شرع گذرد ، به مزن^{۱۲} قالت ، مزی را کبآر ربانی آموزد . و کیا رویانی^{۱۳} را از^{۱۴} ۱۵ خجلت تلخیص^{۱۵} چهره برافروزد . و غزل اقوال از ناظومه غزالی آورد و در نسج^{۱۶} معانی به کار برد . و مستصفی را^{۱۷} پالونه عبارات مانیا مروق^{۱۸}

۱ - س / المالین	۲ - س / الفرقان	۳ - س / الحق	۴ - س /
الخلق	۵ - لا / و	۶ - س / عون	۷ - س / ناخواناست
۸ - س / مقتدی	۹ - متن / + و	۱۰ - س / از «لهجت...» ندارد	
۱۱ - س / ندارد	۱۲ - س / ثمرت	۱۳ - لا / کیاربابی	
۱۴ - س / ندارد	۱۵ - س / تغلیص	۱۶ - س / تسبیح	
۱۷ - س / + به	۱۸ - س / مروق		

گرداند . و قسطاس المستقیم را نقد موزون در کفّه نهد ، و احیا را احیا کند ،
و معیار را عیار گیرد . و چون به ادوات آداب رسد ، اصمعی را اصمعی^۳ و
شمر د^۱ ، و ابن درید ازدی را به عین ازدرا نگرد . و به^۲ خاطر صدف^۳ وار^۳ و
خامه^۴ نهنگ^۵ سار ابن بحر کنانی^۴ و ابن سمله^۵ اصفهانی را^۶ ضفدع در بن زبان
آورد . و به هر بنیت^۷ و اعراب ، آتش غیرت در جان^۸ نفطویه زند . و چون
نمکش در آب بگدازد ، و به نحو و قرآءت بوزید را نقش زیاد خواند . و
بو عمرو را واو^۹ عمرو گرداند . و چون به اسرار تفسیر پردازد و حقایق تاویل
آغازد ، کلبی را کلب^{۱۰} صفت داغ^{۱۱} تعلیم بر پیشانی کشد . و ثعلبی را ثعلب^{۱۲} آسا
به دست مجادله سلخ کند . و خرگوشی را^{۱۳} خرگوش وار در حیص بیص
خجالت افکنند^{۱۴} . در موتنفات اوقات از مختلفات آفات^{۱۵} مرفه^{۱۶} بال و منزّه^{۱۷}
حال^{۱۸} باد ، بمحمد و آله^{۱۹} .

۱۲ خدمتگار محقق و خادم محق^{۲۰} سلام و خدمت از فرط خلّت
چندانکه در اوراق آسمان و صفحات زمین نگنجد ، علی مرّ الزمان روان
می دارد ، و به چشمه^{۲۱} حیات مشاهده^{۲۲} وحشت زدای راحت افزای به غایت
۱۵ آرزومند و نیازمند و^{۲۳} متعطّش^{۲۴} و^{۲۵} متشوّق^{۲۶} می باشد . و چون یتیمه^{۲۷} بحر
معالی و یتیمه^{۲۸} نحر معانی مشرفه^{۲۹} مجلس^{۳۰} عالی مشحون و محشو (۵۴ ب) به الطاف

۱ - س / شمارد	۲ - س / ندارد	۳ - لا / صدق وار . س / صدف دار
۴ - لا / ابن کنانی بحر	۵ - س / ابن سکه	۶ - س / ندارد
۷ - س / بعربیت	۸ - س / ندارد	۹ - لا / وار
۱۰ - لا / ندارد	۱۱ - س / از « و چون ... » ندارد	۱۲ - س /
+	آمن السرب و صافی الشرب	۱۳ - س / « مرفه بال و منزّه حال » ندارد
۱۴ - س / ندارد	۱۵ - س / ندارد	۱۶ - س / « آرزومند
و نیازمند و » ندارد	۱۷ - س / + و نیازمند	۱۸ - س / ندارد

و استعطاف به خدمتگار رسید ، و بدان^۱ وارد غیبی و تحفه ربّانی وقوف افتاد ، از سر کله^۲ انوار و از سر^۳ شمه از هار فایده گرفته ، به چشم زخمی که در وقت به سعادت جاوید مبدّل گشت ، و الحمد لله علی ذلک شکرا^۴ وحدا گفته گشت و منت داشت^۵ .

شهر

چشم زخمی که از ایّام به جاهِ تو رسید^۶
ضامن من که جز اقبال در آنجا ضم نیست
آن چنان باغی بی زحمت خاری نبود

شاخ صندل همه دانند که بی ارقم نیست^۷
و تشریف شریف^۸ مجلس عالی به ظاهر اخلاط ارمن به خدمتگار رسید . در وقت به قهقری بازگشت ، و به جانب^۹ تبریز آمد . و خدمت^{۱۰} مجلس سامی ، امیر حکیم امام ، عالم^{۱۱} عامل ، معن^{۱۲} مفن^{۱۳} ، محترم مکرم^{۱۴} ، عین - ۱۲ الدین ، عوذة الاسلام و المسلمین ، روح الله سرّه دریافت . اما به تعهدی^{۱۵} که لایق چاکران مجلس سامی عین الدینی زاده الله رفعة^{۱۶} و سمو باشد ، نتوانست رسیدن . « یا حَسْرَتی^{۱۷} عَلَی مَا قَرَّطْتُ فِی جَنَّبِ اللَّهِ » * . خدمتگار ازین ۱۵ خجالت چون صبح ، سرد نفس ، و چون شفق ، سرخ روی می باشد . مگر مکارم اخلاق مضیئه مرضیه^{۱۸} مجلس عالی ، صدری امامی ، قطب الدینی

۱ - س / بر آن	۲ - لا / تحف	۳ - س / همه کلمه
۴ - س / هر	۵ - س / آمد و در	۶ - س / از « و الحمد لله ... » ندارد
۷ - س / ندارد	۸ - س / « جانب » ندارد	۹ - لا / خد ؟
۱۰ - س / ندارد	۱۱ - س / هیچ خدمتی	۱۲ - س / ندارد
۱۳ - س / وا حسرتا	۱۴ - س / ندارد	

زاده الله مضيئا و نفاذا عذر خواه خدمت^۱ گردد، ان شاء الله تعالى وحده^۲. و حقیقت است که مجلس عالی بحثی نهد که سلام ما در نامه دوستان نوشتن از حلیت ادب عریان می نماید. در جواب توان گفتن که چون یاد سلیمان بن^۳ داود علیه السلام در سورة النمل می شاید، و آزار روان مقدس سلیمان علیه السلام ناممکن. اگر سلام مجلس عالی در رسالتی که^۴ به مخلصان مودت و محبتان^۵ حفظ الغیب نوشته آمده است، تضمین کرده شود، کمال جاه عریض را هیچ نقصی نرسد^۶، ان شاء الله تعالى. و حسبن الله وحده ابد^۸.

۱ - س / + گار ۲ - س / ندارد ۳ - س / ندارد

۴ - س / ندارد ۵ - س / محسنان ۶ - س / ندارد

۷ - س / + سعادت می که دست کسب آدسیان نشود و دولتی که پای وهم عالمیان به کنه آن نرسد نثار روزگار منور مجلس معلی مقدس صدر امام اجل حیر قوام اعدل بحر مقام اکمل قطب الدنيا والدين شمس الاسلام والمسلمين مفتی خلفاء المهتدين مفتی الخلاء المعتدين سید العراق امام الافاق باد وعین الکمال از کمال این سعادت و دولت مصروف و مدفوع بالنبی الثبیه و آله و ذویه. اعتماد بر کرم عمیم مجلس سامی عین الدینی فدیته بالنفس والروح باشد که این فصل وقتی بر سمع اسمی مجلس عالی صدری قطب الدینی اسماء الله و اعلى عرض دهد که خاطر منورش از خدمتگار نیچند ان شاء الله تعالى ایمة وقضاة و کبرا و اسنا و نقاب و اشراف و سادات از خدمتگار محفوف اند به صد هزار سلام و آفرین و حسبن الله و نعم العالمین. تمت.

۸ - س / از «ان شاء...» ندارد.

ايضا من انشائه^١

هو ساكنى بغداد صاد فواديا وفيه من الاشواق صادف واديا
 السلام يملئ^٢ دار السلام على قاطنى دار^٣ السلام ثم على المجلس الاسمى (٥٥ ٣
 الف) المقدس^٤ مجلس الصدر الامام الاجل^٥، الحبر^٦ القوام الاكمل، البحر -
 القمقام الاعدل، العالم الكبير المقتدى، السميع المرتجى، رضى الدنيا والدين،
 حجة الاسلام والمسلمين، وارث الانبياء المرسلين، مفتى الخلفاء المهتدين،
 مفتى الخلفاء المعتدين^٧، افضل افراد الشريعة، اول اوتاد الطريقة، حامى السنة،
 ماحى البدعة، متبوع المحققين، ينبوع اليقين، ملك فحول المتكلمين، مالك
 رقاب الكلام، مالك الزمان ونعمان الايتام، الداعى الى الحق، فاروق الفرق،
 معين الفرقان، صدر ائمة الزمان، عالم العلوم وقدوة العالم، اسوة^٨ السواد -
 الاعظم، مدار^٩ الحقايق وابن بجدتها^{١٠}، مبرهن الدقايق وصارم نجلتها، سيد
 علماء^{١١} المشارق والمغرب^{١٢}، ذى المناصب^{١٣}، ابد الله^{١٤} شانه و اباد شانه بغیظه ١٢
 و شانه . سلام يعطر ارجه ارجاء الخافقين، ويتضمن جنانة جنا الجنتين؛

-
- ١ - شا / از «ايضا...» ندارد. وبه جاى آن چنین آمده: «نامه‌ای که به دار السلام
 نویسد به صدر کبیر رضی الدین قره دینی که مدرس نظامیه بود وبه امیر نجم الدین
 علامة الله ٢ - شا و پا / ملی ٣ - شا / مدینه ٤ - شا /
 الاقدس ٥ - پا / الخبیر ٦ - لا و پا / از «مفتی الخلفا...» ندارد
 ٧ - شا / اسود ٨ - شا / بندگان ٩ - لا و پا / ابن نجلتها
 ١٠ - لا / العلما ١١ - پا / المشرق والمغرب ١٢ - لا و پا /
 ندارد ١٣ - شا / + عظم

مطيّب الشّمايل^١ كالورد بانفّاقه^٢ ، مذهب^٣ القلايد^٤ كالصبح بانفّلاقه .
 اجلى وانور من ماء الخضر ونار موسى ، واصفى واقدس من كمّ مريم وجيب
 عيسى ، كان نسيمه من اخلاقه المكرّمة خلق وصفّاه من اعراقه^٥ المعظمة
 شرق ، واما شوق الخادم الى حضرته الغراء وغرته الزّهراء الّتي هي زهرة -
 الحيوة الدّنيا ونزاعى الى ريارويته ومشافهته ، وحنينى الى فاكهة مفاكهته
 يعطش الهامة الهائمة فى الهيام الى زلال الماء وتشوق الحرباء الى غزالة السّماء^٦ ،
 عقّد الله تعالى^٧ قباب معاليه بقمّة الافلاك وضرب اعلام مجده فوق سماء
 السّماك ما وقب غاسق وثقب طارق ، وعلى الاخوان^٨ الكرام ، ايمّة الانام^٩ ،
 خواصّ المجلس الاسمى ، النّحيّة والثنا اكثر من ان يحسب ويحصى عدد الحصا
 والنمل والرمل^{١٠} .

١ - شا / الشمال	٢ - شا / بانفّاقه و	٣ - شا / مذهب
٤ - العلايل	٥ - لا / اعراق	٦ - شا / + لا زالت الطلما والسلم
٧ - شا / ندارد	٨ - شا / على اخوانى	٩ - شا / الايام
١٠ - شا / + وفى آخر هذا الفصل هم به سورة النمل اقتها كرده مى شود		

ثم كتب الى سيد الدين شيخ الشيوخ

اگرچه روزگار به ناسازگاری و نامرادی اهل فضل معروف است ، سازنده کار و مراد ولی نعمت من ، خواجه محقق^۱ ، زاهد مجاهد ،^۳ سدید الدین ، قدوة المحققین ، سید العارفین ، کنز الحقایق ، مفتاح المعارف ، لسان الحق ، ينبوع الصفا ، متبوع الاصفیا ، مقتدی ذوی الطریقه ، (۵۵ ب) زبدة الحقیقه ، اخلص عشقاء الله تعالى باد . و دیده سعادت و چهره ارادتش^۶ از آبله عصیان و ناخنه طغیان ایمن ، بمحمد و آله^۲ .

چند تشریف از آن مجلس به من خادم رسانیدند . به^۳ هیچ یکی را جواب ننوشتم از برای دو سبب^۴ . یکی آنکه از ایادی ید و احسان لسان وی^۹ خجل بودم . پس به کدام ید و لسان جواب^۵ نوشتمی ؟ دو دیگر آنکه با مجلس سدید الدین داورها و خصوصتها دارم تا آسمان و بالله^۶ از دست منش^۷ باز نرهند تا داد من ندهد . چه حجتهای شرعی دارم و شهری گواه ، که پار^{۱۲} بر آن مجلس ، ادیم ساده^۸ سهیل^{۱۰} پرورد سپرده ام ، امسال به من کیمخت^{۱۱} متشنج آبله^{۱۳} خور بازی دهد ، نپذیرم . تیغ کهربا^{۱۴} دار حلی^{۱۵} و ریش او و دیعت نهادم ، اکنون سفن^{۱۶} درشت سوهان^{۱۷} شکل به من بازی سپارد^{۱۸} ، نستام^{۱۹} . ای^{۱۵} سبحان الله ، همه کس مقلوب شدست . نه مجلس سادی سدید الدین امین ترین و متعبد تر همه روزگار بود ؟ این چه امانت و انصاف باشد که به جای آهوی

۱ - پا / محقق محق	۲ - پا / «بمحمد و آله» ندارد	۳ - پا /
ندارد	۴ - پا / + را	۵ - پا / + او
۶ - پا / + مهدی آخر الزمان	۸ - پا / می سپرد	۹ - پا / + که

احور، نور منقط^۱ نماید؟ بدل غشاء^۲ احوی، هیمه^۳ نیم سوخته بیرون آورد؟
 آفتاب یک رنگ به امانت پذیرفته، نقطه های پروین و کلف ماه بر چهره اش
 ۳ نشانند و باز دهد. دانه نار بهشت و دستنبوی باغ ارم به ودیعت سنده، سیب
 منقط و ترنج مجدر باز فرستد، و آنکه بپذیرم؟ لا والله، به جای سمور، خار
 پشت؛ و به عوض خز، خزف درشت. من خادم حرم آن مجلس را برای
 ۶ جهاد اکبر و غزو کردن با سپاه نفس دار الحرب دانسته ام نه دار الضرب،
 که سیم سفید و زر سرخ بدو سپارم، هزار سکه اش بر نهد و به من فرستد.
 چنان دانسته ام که همت بلندش صیقل زنگار سینه هاست^۴، که گمان برده ام که
 ۹ آینه مرا زنگار خورده کند و باز^۵ من دهد. چون چنین است و بدین موجب
 خواهد بود^۶، این متاع هم آن جایگه به، که من مجاهزی او را نشایم و لایق
 نباشم^۷. ای عفا الله از چنان صفایی کدر که آن مجلس را یک شراب کدر
 ۱۲ نمی شایست ساخت تا دفع آن علت بکردی. به نفس طریقت پرورد
 شریعت پیوند، راه (۵۶ الف) طبیعت نمی شایست بست تا این آفت برسدی.
 ای سبحان الله، و بای ظلم به شروان است، آبله به گنجی چه کار می کند؟
 ۱۵ روش روزگار را با من چه عتاب است که بر چهره^۸ خادم آبله ریزد، تا
 خاطر^۹م رنجور گردد؟ ندانم این چه شعوزه^۹ است که روزگار با من می نماید؟

۱ - پا / نور منقط ۲ - متن / عنا. قراءت استاد فرزاد ۳ - پا /
 + نی ۴ - پا / ندارد ۵ - پا / + به ۶ - پا / از «چون
 چنین... ندارد ۷ - پا / «لایق نباشم» ندارد ۸ - پا / خاطر
 ۹ - پا / شعبده

ایضا من انشائه رحمه الله

عدتی فضل الله تعالى فادیه و ذاعیه شا کر مساعیه ابن النّجار الخاقانی
 خواجه امام عالم، بارع متورّع^۱، متبحر متفنّن مؤید الدّین، وجیه - ۳
 الاسلام و المسلمین، قدوة العلماء فی العالمین، اسوة الفضلاء المجتهدین^۲ به قصارای
 آرزو و منتهای مرادات برساد، و عاقبت او با کهتران به محمّدت مقرون و از
 وخامت مصون باد. بمحمد و آله و عترته اجمعین^۳. ۶
 سلام و تحیّت و درود و آفرین بسیار از ورق دل برخواند و معلوم
 کند^۴ که درین حرکت و تحویل کلب کلب دی ماهی به هریر زمهریر، قبه
 دماغ را مسترخّی و متخلخل گردانید. و به گزیدن سخت، پایم را مجروح و ۹
 مترمل کرد. و شم دویّ الریح سم ذرایح بود^۵ به فعل ذرایح^۶ نمود. القصّه،
 صفت آن روز «يَوْمًا عَبَّوْسا قَمْطَرِيْرًا» * بود و صورت حال «يَوْمًا
 كَانَ^۷ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا» **. و واقعه رح بورانه (؟) که قواریرا قواریرا تعبیه ۱۲
 داشت، «يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» *** . «فَبَاطِلٌ^۸ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» .
 و کتاب ساب (؟) که دفينه علم خضر و سفینه عمل نوح از آن عبارت است
 «فَكَانَ مِنَ الْمَغْرَقِينَ» ****. و آن شب به ديه نتوانستم رسانیدن، بامداد ۱۵

۱ - پا / ندارد ۲ - از «اموه...» ندارد ۳ - پا / از «بمحمد و...»
 ندارد ۴ - پا / گرداند ۵ - پا / نمود ۶ - پا / ذرایح
 ۷ - پا / ساکان ۸ - پا / فبطل

* - سورة الدهر (۷۶)، آیه ۱۰ * - سورة الدهر (۷۶)، آیه ۷
 *** - سورة الدهر (۷۶)، آیه ۶ **** - سورة هود (۱۱)، آیه ۴۵

رسیدیم^۱. «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ» * . والله المشكور فی سایر الاحوال .

۳ سلام و پرسش به ستّ رضیّة مرضیّة عقیقه صالحه ، رابعة الزمان ، والده محمود صانها الله ورعاهما ، و به حاجی امین الدین احمد ، احمد الله عاقبتہ رساند ، و دعاء خالص در خواهد .

۶ زین الحاج را فرستادم تا به جهت گلستان ، که درین خارستان او ما را سرست به تعجیل حبه (؟) بخرد و باز گردد :

۱ - یا / رسیدم ۲ - یا / از «عقیقه...» ندارد

* - سورة الشعرا (۲۶) ، آیه ۱۷۳

۱ و منه الى الصدر نجم الدين

- یاد کردی که از مجلس جناب (۵۶ ب) اسمی، خواجه اجل، صدر
 اکمل، عالم اکفی، محترم مکرم، نجم الدین، شمس الاسلام و المسلمین، یمین - ۳
 الملوك و لسانهم، ذخر الصدور و معاونهم، اکفی الکفاة و سید الاکفاء، مجد -
 الافاضل و مولی النظرا، ملک الکتاب، قدوة اولی الالباب، افتخار مازندران،
 قوام شروان لا زالت فضایله تامه و فواضله عامه و ایامه مضیئه کاخلاقه ۶
 المرضیة فرمودند: در اثنای مفاوضه ای که صد هزار کرم سبحانی و کلم سبحانی
 در ضمن داشت، خادم او تحفه غیبی را یمین الله که خاتم یسار و تعویذ یمین
 ساخته است. و به اضعاف آن اصناف اریحیت و الطاف بحیث^۲، که درین^۳ ۹
 تیممه ارواح مدرج بود، سلام و خدمت از فرط خلّت فرستاد، و دعای
 اخلاص پیوند گفت، و برحاء آرزومندی و غلواء نیازمندی به دریافت
 خدمت که سعادت در آن تضمین است، غایت قصوی دارد. ۱۲

هَذَا فِصْل

آفریدگار تعالی مجلس اسمی صدری را که کفایت مجسم و کرم مشخص
 ۳ است، جهت آسایش دلم و آرایش دولتها ابد الدهر و بحیث اللیالی^۱ بلند نام
 دارد^۲. به وقت ادراک شرف حضور مجلس عالی، مولانا امام همام اجل،
 محترم مکرم، اعلم العلماء فی الزمان، نعان الدوران، مفتی المشرقین، افضل -
 ۶ الخافقین، شمس الدنیا و الحق و الدین، ناصح الملوك و السلاطین، خدمت و
 دعا و محمادت و ثناء این خادم، که همگی دل و جان معتكف آستان آن حضرت
 دارد، و همه آرزو و متمنی او تقبیل خاک ک آن درگاه است، به شرف عرض
 ۹ فرماید رسانید. و اگرچه درین مدت در ارسال خدمات مخلصانه تهاون رفته،
 حمل بر نسیان و بی التفاتی نفرماید، که دو سبب مانع بود: یکی آنکه این کمینہ
 درین مدت پر و وحشت که فرزند اعز اکرم، قرۃ عینی و فلذۃ کبدی، از
 ۱۲ عالم فنا به عالم بقا رحلت کرد، و دل و جان این غم دیده ستم کشیده را
 به داغ مفارقت مجروح کرد، دیده روشن را به دیدار (۵۷ الف) او تکل -
 الجواهر بود، و سبب رفاهیت خاطر و آسودگی دل، دیدار روح افزای غم
 ۱۵ زدای او بود. انیس وحدت و جلیس و حشتم او بود. دریغا آن میوه دل که
 تند باد قضا از برگ و بارش فرو ریخت. افاض الله علیه بجمال رحمته و رضوانه
 و کساه ثوب عفو و غفرانه. این ضعیف متلهف متأسف سوگت زده در
 ۱۸ زاویۂ وحدت و کنج عزلت معتكف است، و با آن نپرداخت که خدمتی و
 دعایی که آن حضرت را شاید ارسال کند. و سبب دیگر آن بود که مجلس

عالی اعلاه الله تعالى به گنجبه نقل فرموده بود . و سبب آنکه متعلقان من خادم را به سبب اعادی از نظر مجلس عالی افکنده بودند، و خاطر مبارک مجلس عالی را کدورتی ازیشان بود . این خادم متردد خاطر می بود که اگر خدمتی بدان حضرت فرستد، مبدا که در ضمیر منیر مجلس عالی گذرد که باعث برارسال خدمتی که می فرستد ، استشفاع آن جماعت است ؛ و از بهر خاطر این خادم خواهد که از سر جرم ایشان درگذرد ، و آیت : « وَ الْكَافِرِينَ الْغَيْظُ ۖ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ »* بخواند . و چون خاطرش به غایت آزرده گشته، هرآینه رخصت قبول شفاعت نفرماید ، و اندیشه مبارک فرماید که این خادم را خاطر از بهر رد شفاعت در باب ایشان آزرده گردد . و چون معلوم است که رعایت حقوق این خادم پیوسته از آن حضرت مأمول بوده ، خواست تا در زمانی که خاطر مبارک از حمل ائمال رنجش آن طایفه خفتی یافته باشد، این خادم به استشفاع روی بدان حضرت آرد تا در محل قبول افتد^۱ . امیر کبیر^۲ ممکن محترم، هزبر الدین ، انیس الملوك و السلاطین ، سید الخواص ، واسطة الکبراء ، عندلیب ریاض الحضرة ، داود مزامیر الانس ، فیثاغورس الثانی ، موسیقار العجم ، مبدع الاغانی و النغم ، حرّس الله روحه و اطاب صبحه سلام^{۱۵} و تحیت بسیار و آفرین فراوان فرماید خواندن ، و آرزومندی به درجه کمال شناختن . رب الارباب سازنده اسباب مراد و مرام باد ، بمنّه و سعة کرمه و اشاعة لطفه . (۵۷ ب)

۲ - پا / ندارد

۱ - نسخه « پا » ازینجا دو باره آغاز می شود

* - سورة آل عمران (۳) ، آیه ۱۲۸

هذا من انشائه في الشكاية من اهل شروان^۱

احمد الله^۲ حمداً بالغ المدى ، واشكره مرتدياً^۳ برداء الهدى ، واسئله^۴

۳ رداء يدفع عني الردى ، واصلتي على امام المتقين^۵ ، النبي المقتدى^۶ ، وعلى^۷ آله واصحابه رغم الوری^۸ .

۶ این تحیت صادر است ازین صوبِ ناصوابی وخطه^۹ بی خطری ، ممکنِ ظلم و مسکنِ نفاق ، وبال^{۱۰} خانه^{۱۱} افاضل و بیت الشرف^{۱۲} سفهاء ، اعفی شروان شرّ البقاع و اوحشها ، بدان مهبط^{۱۳} سعدِ اکبر و مصعدِ سوادِ اعظم ، مرتبطِ دولت و مضمارِ سعادت ، مربعِ اعالی^{۱۴} و منبعِ معالی^{۱۵} ، اعفی^{۱۶} گنجه ، خیر البلاد و اطیها .

سلام علیکم ای صاحب^{۱۷} خطرانِ دل^{۱۸} ، صبحکم الله ای صاحبِ خبرانِ دین^{۱۹} ، حیّاکم الله ای دوستانِ نوح عصمت ، ایدکم الله ای برادرانِ

- ۱ - شا / از « هذا من ... » ندارد . پا / از « هذا من ... » ندارد ، و به جای آن چنین آمده : « هذا ايضا له رحمة الله تعالى عليه . بسم الله الرحمن الرحيم » . س / عنوان را ندارد
- ۲ - شا و پا / الحمد
- ۳ - س / مرد یا براد
- ۴ - لا و س / اساله
- ۵ - س / علی سید الانبیا مصطفی
- ۶ - شا / + محمد المصطفی
- ۷ - شا / ندارد
- ۸ - پا / رغم الروی . س / رغم العدی .
- ۹ - ارم / از اینجا آغاز می شود .
- ۱۰ - شا / شرف
- ۱۱ - لا / + خانه
- ۱۲ - ارم / مرتع معالی . شا و پا / « مربع اعالی » ندارد
- ۱۳ - ارم / « منبع معالی » ندارد . پا و شا / + مربع معالی . س / از « مربع ... » ندارد
- ۱۴ - ارم / یعنی
- ۱۵ - شا و س / طالب
- ۱۶ - شا و س / دین
- ۱۷ - شا و س / دل

یوسف همت ، چونید و چگونه اید ؟ آنجا که شما اید ، روز بازار مردی چون
 است ؟ نرخ وفا چگونه است ؟ متاع دانش چون می خرند ؟ اینجا که منم ،
 باری^۱ صعب کسادست . دانید که جز شما کس^۲ ندارم . سفینه سازیدم ، که^۳
 طوفان نفاق است . ذخیره دهیدم ، که قحط سال وحشت است . درسزد سیر
 حادثات^۴ گرفتارم . « اُنْظُرُوا نَقْعَبِيسُ مِنْ نُورِ كَمْ » * . درخشك-
 سال نایبات جگر^۵ نفته^۶ مانده ام . « اَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ فَيُضَا » * .
 معلوم شما باد که این تحیت صبابه ای است از صد هزار بحر شوق ، و صبابه ای
 از ورق دل به ترجمانی زبان ظاهر آمده^۷ . اگر آب طراوت ندارد ، بر آتش دل
 گذشته است^۸ ، معذور است . حلیتی که صفحات^۹ نامه راست^{۱۰} ، خونی است^{۱۱}
 سوخته و^{۱۲} جگری گداخته ، که یکک چند در مضیق حبه القلب جمع آمده بود
 و پس به طارم سه غرفه دماغ تصاعد کرده ، و از آنجا به هفت طبقه چشم
 رسیده و لعبت دیده را پرده عنبابی بسته ؛ اکنون از بیم شمات دشمنان و^{۱۳}
 امانت دل دوستان ، از راه دیده برگشته است و به جداول اعصاب گذشته
 و از راه دست به جوی انامل رفته . اینک از سر خامه قطره قطره می رود^{۱۴}
 و نقش کشف الحال می بندد ، تا بدانند^{۱۵} که دل از افکار افکار است . سینه^{۱۶}
 سفینه غصه هاست از دست مشتی حشوی لقب وحشی^{۱۷} نسب^{۱۸} سابعی^{۱۹} مقال^{۲۰}

۱- ارم / ندارد	۲- شا و پا و س / کسی	۳- شا و س / ظلمات
۴- پا / + مصراع	۵- ارم / ضیا	۶- شا و ارم / تفته ام
۷- شا و ارم / ندارد	۸- « فیضا » در آیه و س نیست	۹- س / بدید
۱۰- س / ندارد	۱۱- س / صفات	۱۲- س / دلست از قطرات
خامه خام	۱۳- س / بل	۱۴- شا و ارم / می دود
۱۵- شا و پا / بدانید	۱۶- پا / مثال . ارم / « سابعی مقال » ندارد س / سابعی	

سبعی خصال دذ نهاد بد نژاد (۵۸ الف) لا یوبه بهم ولا یكثر لهم^۲.

شعر^۳

- ۳ الحاذ خران دین فروشند
کوته چشم و دراز گوشند
برنکته چرب من فتاده
دهنی به چراغ ذهن داده^۴
قومی^۵ دیگر نا جنس جنس خلف جلف^۶، نحس نحس^۷ بلید بلید^۸،
۶ مرتد مرید، معتل^۹ ذات ناقص صفات^{۱۰}، لفیف^{۱۱} خاطر اجوف^{۱۲} باطن، چون
حرف^{۱۳} ترخیم، سقط^{۱۴}؛ چون الف وصل^{۱۵}، گم نام^{۱۶}.

شعر^{۱۷}

- ۹ یکت سر دو زبان چو مار پیسه یکت چشم همه چو باد ریشه^{۱۸}
در میکده قبله^{۱۹} مهین شان صد برکه^{۲۰} سرکه در جبین شان^{۲۱}
جوق^{۲۲} دیگر^{۲۳} چون باد پراکنده^{۲۴}، وز باد پراکنده تر^{۲۵}. مغزها
۱۲ غرازه غرور، دله^{۲۶} تنوره^{۲۷} نار طمع. مذبوح^{۲۸} بی سکین^{۲۹}، مجروح بی

- ۱- ارم / اکثرث ۲- شا / بهم. س/هم ۳- پا / مثنوی. س / ندارد
۴- تحفه ون / نظر ۵- رك؛ تحفه العراقین. د کتر قریب. ص ۲۳۳
۶- شا / جوقی ۷- شا / «خلف جلف» ندارد ۸- شا / + خلف جلف
۹- ارم / ندارد ۱۰- لاو پا / «ناقص صفات» ندارد ۱۱- لا / حروف
۱۲- ن ارم / از «چون حرف...» ندارد ۱۳- شا / ندارد
۱۴- س / + چون حروف میان تهی ۱۵- پا / مثنوی. ارم و س / ندارد
۱۶- تحفه. یک چشم و دو رو چو باد ریشه ۱۷- تحفه العراقین. ص ۷۰
۱۸- شا و س / گروهی ۱۹- ارم / ندارد ۲۰- ارم / پراکنده تر. س / برکنده
۲۱- جزا / پراکنده. ارم / + در ۲۲- شا و س / طبعها ۲۳- شا و س / بیروح
۲۴- شا / تمکین

تسکین^۱. سلطنت^۲ جوی^۳ شیطنت^۴ دوست^۵، زهر آلوده^۶ پازهر دشمن^۷،
برهن روی اهرمن^۸ خوی^۹؛ وارثان ناخلف^{۱۰}، خواجگان با صلف^{۱۱}؛ علم لا یتفع^{۱۲}
طوق گردن شان، دعاء لا یسمع داغ جهت شان.

شعر^۱

بوذر لقبان بولهب^۱ خوی رعنا صفتان راعنا گوی
نرماده چو قفل و پره یکسر خاقانے را نهاده بر در^۶
ازین یک رمه اعداد^{۱۱} اعدادی آمد^{۱۲}، که آحاد تخت^{۱۳} الحاد را الوف^{۱۴}
کنند^{۱۵}، و رسم اهل^{۱۶} ضلال را حروف سازند^{۱۷}، و نامه به کسانی نویسد^{۱۸}
که نامشان^{۱۹} در نامه الهی این است که^{۲۰}: «الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا
لَا يَخْشَوْنَ عَلَيْنَا»*، و خط به قومی فرستند که خطابشان در خط^{۲۱} خدای
این است که^{۲۲}: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»**، و سربه گوش گروهی دارند که
حلقه^{۲۳} گوش شان این است که: «وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ»***. ۱۲
برین دل خاطر و آسمان رنگ و خاطر^{۲۴} ستاره^{۲۵} فش، نمرود وار کمان کشیده و

- ۱- شا / + مذبح بی سکین ۲- لا / شیطنت ۳- ارم / خوی
۴- لا / سلطنت ۵- ارم / جوی ۶- شا / زهر آلود
۷- ارم / از «زهر آلود...» ندارد ۸- ارم / سلف ۹- پا / مثنوی.
۱۰- رک. تحفه. ص ۱۳۹. س / بیت دوم را ندارد
۱۱- ارم / ندارد ۱۲- پا و شا و ارم و س / ندارد ۱۳- ارم / الوفند
۱۴- ارم / ندارد. س / سازند ۱۵- لا / «رسم اهل» مکرراست. شا / + رسم و
۱۶- س / کنند ۱۷- ارم / از «رسم اهل...» ندارد
۱۸- س / از «و نامه به...» ندارد ۱۹- لا / + ان ۲۰- ارم / خطبه
۲۱- س / از «این...» ندارد ۲۲- ارم / حلیه ۲۳- ارم / ندارد
۲۴- س / از «این...» ندارد ۲۵- س / ستاره

کمین گشاده^۱، با چنین پیکان پیکار^۲، آه، ارنه^۳ نفس نیکان^۴ جوشنی کردی^۵
 با چندین زخم (۵۸ ب) بی رحم؛ وای، ارنه^۶ همت پاکان مرهمی نمودی^۷.
 ۳ حبل الورد^۸ را جای انقطاع است، و سبب اتصال آن^۹ جزا صطناع^{۱۰} دوستان
 نمی بینم^{۱۱} و نخواهد بودن^{۱۲}. بیت الحیات را وقت انهدام است، امید مرمت
 آن^{۱۳} جز به مکرمت^{۱۴} یکان یکان از دوستان^{۱۵} نمی دارم. آتشی را که بین
 ۶ الحشاشه و الحشا مضطرم^{۱۶} شده است^{۱۷}، انطفاء^{۱۸} آن^{۱۹} به جز از^{۲۰} صفای
 هم^{۲۱} جنسان نمی بینم^{۲۲}. درین^{۲۳} وسواس بودم که زاده^{۲۴} ارادت و رهبر^{۲۵} ماکوت
 از دست راست درآمد و به دست چپ ندا کرد، اعنی دل که مرکز دایره^{۲۶}
 ۹ اسرارست و نقطه محیط مغیبات^{۲۷}، و گفت: خاقانیا، باز این چه دست سوداست
 که گریبانگیرت شده است^{۲۸}؟ باز این چه خار خیال است که در^{۲۹} دامانت
 آویخته است^{۳۰}؟ باز نقش زیاد^{۳۱} می جویی؟ ظل^{۳۲} عدم می طلبی؟ صورت معدوم-

- ۱ - ارم / «کمین گشاده» ندارد ۲ - شا / پیکان ۳ - لا / از .
 ارم / + تن را ۴ - لا / بندگان ۵ - ارم / + دل را ۶ - س / اگر نه .
 ارم / از «با چندین...» ندارد ۷ - شا / مرهم نهادی . س / مرهم نهادی
 ۸ - پا / حبل الله ورید ۹ - شا و س / ندارد . پا / را ۱۰ - ارم / نمی دانم
 ۱۱ - شا و پا و ارم و س / «نخواهد بودن» ندارد ۱۲ - شا و پا و س و ارم / ندارد
 ۱۳ - س و ارم / + یکانگان . شا / ییکانگان ۱۴ - شا و پا و س و ارم / از «یکان
 یکان...» ندارد ۱۵ - پا / مضطرم ۱۶ - پا / «است» ندارد
 ۱۷ - شا / + جز ۱۸ - پا و س / ندارد ۱۹ - شا / از «آن بجز...» ندارد
 ۲۰ - شا / نمی دانم . س / نمی دارم ۲۱ - شا و س / در شرح این
 ۲۲ - شا / راهبر ۲۳ - س / از «و به دست...» ندارد . شا / از «اعنی دل...»
 ندارد . پا و ارم / از «که مرکز دایره...» ندارد ۲۴ - شا / گریبان گرفته
 است . پا و س / گریبان گرفته است . ارم / گریبان تو گرفته ۲۵ - شا و پا و
 س و ارم / ندارد ۲۶ - شا و پا و س و ارم / دانست باز کشیده است
 ۲۷ - ارم / زیاده

الاسم^۱ را^۲ موجود الجسم^۳ می خواهی ؟ مرد ، غرقه بحر اخضر به که بسته^۴ موتِ احمر^۵ .

۳

بیت^۶

بربوی^۶ همدی که بیای یگانه رنگ

عمرت در آرزو شد و در انتظار هم^۷

بوی جنسیت^۸ مطلب^۹ ، که^{۱۰} به مشام بجانت نخواهد رسید^{۱۱} . نقش وفا^{۱۲} مجوی^{۱۳} ، که میسرت نگردد^{۱۴} . نگویم که رقم وفا در عهد ما محو شد^{۱۵} ، حاشا که^{۱۶} خود^{۱۷} تحت خامه^{۱۸} تقدیر در نیامد . ای مرد^{۱۹} ، چه^{۲۰} دوست و کدام جنس و یکا یگانه^{۲۱} ؟

۹

- ۱- شا و پا و س و ارم / الجسم
- ۲- پا و شا و س و ارم / ندارد
- ۳- شا / معدوم
- ۴- س / + الموت فی القلزم خیر من استعانة
- ۵- شا و ارم / ندارد
- ۶- ارم / از بهر
- ۷- دیوان خاقانی .
- ۸- س / هم جنس
- ۹- ارم / مجوی
- ۱۰- شا / + حاصلت
- ۱۱- پا و س و ارم / از « که به مشام ... » ندارد
- ۱۲- ارم / مطلب
- ۱۳- شا و پا و ارم / نشود
- ۱۴- لا / + که
- ۱۵- شا / ندارد
- ۱۶- شا و س / + همانا که
- ۱۷- پا / بخت جامه .
- ۱۸- ارم / « ای مرد » ندارد
- ۱۹- پا / کدام
- ۲۰- لا / ندارد . ارم / + در ملک سخن مرا رسد فخر - سلطان سخن منم ولا فخر - در نوبت من هر آنچه هستند - دزدان سخن بریده دستند - کس را سخن بلند ازین دست - سوگند به مصطفی اگر هست - با یار حیل ساختنم سود نداشت - در کار سر انداختنم سود نداشت - کز باخته ام بوی که نمایم یک دست - هم ماندم و کز باختم و سود نداشت . و درینجا به پایان می رسد .

شعر

- سر به عدم در نه و یاران طلب بوی وفا خواهی از ایشان طلب
 ۳ بر سر عالم شو و هم جنس بجوی در بن دریا رو و مرجان طلب
 روی زمین خیل شیاطین گرفت شمع بر افروز و سلیمان طلب
 خطه شروان بشود خیروان خیر برون از خط شروان طلب
 ۶ ای دل خاقانے مجروح خیز اهل به دست آور و درمان طلب^۱

(۵۹ الف)

- دوست^۲ یگانه^۳ در شروان باری نداری، کاردگر^۴ طرف ندانم. دانم
 ۹ که صعب^۵ دلخسته ای و پشت شکسته^۶. مرهم از^۷ اینجا مطلب. مومیایی از
 اینها^۸ نخواه^۹. از محققان محق^{۱۰} طلب، از راشدان^{۱۱} مرشد^{۱۲} خواه. محق^{۱۳} به حقیقت
 کیست؟ مرشد به شرط کدام است؟ اخلص الخدم حسان العجم را^{۱۴} مجلس
 ۱۲ اسمی^{۱۵} صدر امام اجل^{۱۶}، مطاع^{۱۷} مقتدی مقتدر، ناسک^{۱۸} سالک^{۱۹} مهتدی^{۲۰}،
 حاق^{۲۱} محق^{۲۲} محقق^{۲۳}، الداعی الی الحق^{۲۴}، زین^{۲۵} الدین، رکن الاسلام والمسلمین، امام
 الایمة الراشدین، موبدالامة باسرها، مشید الملة و ذوبها، عاصم السنة حقاً^{۲۶}،
 ۱۵ قاصم البدعة جداً^{۲۷}، عنصر الحقیقة، مفتی الخافقین^{۲۸}، مقتدی الفریقین،

- ۱- پا و شا وس/ اشعار را ندارد ۲- پا/ ندارد ۳- شا وس/ «دوست یگانه»
 ندارد ۴- س/ کاری. شا/ دیگر ۵- شا/ سخت ۶- شا/ پست
 شکسته ای ۷- شا وس/ ندارد ۸- لا/ اینجا ۹- لا/ مجوی
 ۱۰- شا/ + مرشد ۱۱- شا وس/ از «اخلص الخدم...» ندارد
 ۱۲- س/ ماسی ۱۳- شا/ ندارد ۱۴- س/ ندارد
 ۱۵- س/ + الملة و ۱۶- شا/ «حقا» ندارد ۱۷- شا/ قاصم البدعة قدوة
 الشریعة ۱۸- لا و پا و ارم/ «مفتی الخافقین» ندارد. س/ الخلافة

فلک المعالی^۱، الامام بن الامام، ابوالرضا^۲ افضل بن محمد^۳، که دین در ظلّ ظلیلش افروخته رویت و افراخته رأیت باد، و غرت و تحجیل^۴ و عزّت و تبجیلش^۵ بر تضاعف اشتیاق خدمت^۶ به دریافت آن^۷ حضرت، که تحصیل السعادتین^۸ بدان منوط و مربوط است، سر به اقصی المدی و الامد^۹ باز نهاده است؛ و از بس شربات لطف که از شرف ذکر آن حضرت در گوش خادم می ریزند، جاننش مست ابد شدست. طرفه حالی^{۱۰} است که^{۱۱} عالمیان شراب^{۱۲} از راه دهان خورند، خادم از راه گوش مزیده است. اگر نه افاضت این شربات بودی، خادم را شفاء الغلیل^{۱۳} کجا حاصل آمدی^{۱۴} و از ارمق العیش علی برض گفتن کی باز ماندی؟ الحقّ شرباتی بس مسکر، امّا خیراب است نه شراب^{۱۵}. امّ اللطایف است نه امّ الخبائث. اگر دیده از رنگ سرشک لعل فای دارد، هم از آن جرعه هاست که چشم از گوش سنده است، در جمله نهار زده آن شربت^{۱۶} است. اگر در عبارت هفوتی رود، معذور است؛ که غمخور را دماغ^{۱۷} متلون بود، طبع متشوش^{۱۸}. اینک ارتعاش دست در رقوم^{۱۹} قلم ظاهر^{۲۰}، تشویش طبع در رکاکت الفاظ پیدا، تلون دماغ در سبک^{۲۱} معانی آشکارا^{۲۲}. اگر تواند بود که عین السّخط را به دست اغضا^{۲۳} کحل الرضا^{۲۴} فرماید^{۲۵}، و صرّاف^{۲۶}

۱- شا و س / ذوالمعالی	۲- س / ابوالرجا	۳- لا و پا / از «الامام
ابن الامام...» ندارد	۴- شا و س / عزت و تبجیل	۵- شا / غرت
و تبجیلش. س / تحجیل	۶- شا / خادم. س / کهر	۷- پا / این
۸- پا / اقصر الامد و المدی. لا / اقصر المدی و الامد	۹- شا و پا و س / کاری	
۱۰- شا و س / ندارد	۱۱- شا و س / شربت	۱۲- پا / شفاء الغلیلی
۱۳- شا / شدی	۱۴- س / اشربه	۱۵- س / + و دست مرتعش
۱۶- س / رقم	۱۷- س / + است و	۱۸- شا و س / ضعف
۱۹- لا و س / آشکار	۲۰- لا / اصفا	۲۱- شا / کحل رضا
۲۲- س / کشید		

عقل را رشوه^۱ لطف فرماید داد تا نقادی را دست ندارد^۲، غایت رعایت کرم باشد. و دانم که خادم^۳ را بدان چشم^۴ نفرماید دید، که روزگارش روزگاری به دست رسوایی جلوه کرده بود^۵. بحمدالله آن صیغت بگشت و آن صنعت درگذشت. (ه۹ ب) آن عهد چون عهد غانیات سپری شد^۶. آن عادت چون عادت مطلقات به سرآمد^۷. هم روزگار آن کسوت را در کارگاه آفرینش مطرا کرد، بلکه تار^۸ و پودش از هم گسست و از نو^۹ بافت، و دایه^{۱۰} سعادتش بعد از خمسة^{۱۱} و عشرين باز^{۱۲} در^{۱۳} مهدي^{۱۴} آورد^{۱۵} و به رضاع عقلی پرورید^{۱۶}، پس به فطام رسانید، و اینک به بلوغ تمام رسید. اگر تاکنون به خدمت آن صدر، شرح الله صدره نمی رسیده^{۱۷}، جرمش ننهند، که برنا بالغ قلم نیست. کافه^{۱۸} افاضل و جمهور امانت، اعنی حشم^{۱۹} و خدم^{۲۰} مجلس سامی از شاعر الله و حستان نبیه خاقانی مخصوص اند به صد هزار سلام و خدمت از صمیم خلّت، جدّ الله علیهم خلع الیقین و متّعهم ببقاء زین الدین^{۲۱} الی یوم الدین. حسبن الله وحده ابد^{۲۲}، والصلوة علی نبیه جدّا^{۲۳}.

-
- ۱- س/بدارد ۲- س/کهنتر ۳- س/دیده ۴- شا/کرد. س/گیرد
 ۵- شا و س/بسر آمد ۶- شا و س/سپری شد ۷- س/ندارد
 ۸- س/+ یکی دیگر به خلاف آنچه بود در ۹- شا/«خمس و» ندارد
 ۱۰- شا/از ۱۱- شا/ندارد ۱۲- س/+ امتحان
 ۱۳- س/ندارد ۱۴- س/پرورش می داد ۱۵- س/نمی رسد
 ۱۶- س/ندارد ۱۷- س/+ و خواص ۱۸- س/رکن الدین
 ۱۹- س/از «حسبن الله...» ندارد ۲۰- س/+ النبی محمد و آله اجمعین
 ۲۱- س/«نبیه جدا» ندارد. لا/از «هم روزگار آن کسوت...» ندارد

بسم الله الرحمن الرحيم

این خدمت از سرِ دست ارتجال می‌رود^۱، بل کز^۲ سرِ پای استعجال،
 و سرِ خامه^۳ زاغ^۴ جامه می‌خواست که لسان الطیور نماید، بر زبان سیاهش^۵
 بگذشت که جانِ مرغان عالم شهادت، که^۶ آخر الامر جای هم در حوصله^۷ مرغان
 بهشت دارند، باز یورِ طاوسان ملک و جواهرِ جناحِ نَسَرین فلک، و
 جلاجلِ زرین سپید باز^۸ روز، و بالِ عنبرین سیاه^۹ زاغِ شب، با طوقِ بستین^{۱۰}
 و طیلانِ زمردینِ طوطیانِ شاخِ طوبی، و انفاسِ آتشِ انگیزِ لباسِ
 خاکستر^{۱۱} فامِ بلبانِ باغِ معنی، و الحانِ عندلیبانِ نفسِ ناطقه، که در قفسِ^{۱۲}
 زرین و در^{۱۳} بند یاقوتین اند، و شکوهِ سیمرغانِ نفسانی، که بر کنگره^{۱۴} این قصر
 سه شقه^{۱۵} چهار دری اند^{۱۶}، باز یب تذروان ارمِ ذات العباد و رنگِ بوقلمونی^{۱۷}
 طاوسانِ شهر عاد، و خلخالِ شاهبازان^{۱۸} دستِ شرایع و ردای کبودِ فاخته^{۱۹}
 خویان^{۲۰} صوامع، با صفیرِ صلصل^{۲۱} نفسانِ ایوان و همتِ عقاب^{۲۲} صولتان^{۲۳}
 میدان، و فرسایه^{۲۴} همای و همای چترِ آسمان، و نسِرِ طایر و طایرِ سعد، و
 منطقِ الطیور^{۲۵} طیورِ بهشت، و بهشتِ جعفرِ طیارِ نثارِ آن کبوترِ سیار باد، که
 نامه^{۲۶} این غریبِ غراب^{۲۷} لباس به حریمِ کعبه^{۲۸} کرامت و باس برساند، بل که^{۲۹}

۱- س / می افتد	۲- س / بلکه از	۳- س / ندارد
۴- س / « باز » ندارد	۵- س / قفس	۶- س / ندارد. شا / درو
۷- شا / « اند » ندارد	۸- س / بوقلمون	۹- س / شهبازان
۱۰- س / چتریان	۱۱- س / سهیل	۱۲- س / منطقِ طیور

هدهدی کند و دیو^۱ دلی نماید، و نامه^۲ این ضعیف پری گرفته مورچه^۳ سیرت باد-
 سار به حضرت سلیمان ، ملک مکارم عرض دهد . ای سبحان الله ، معهود
 ۳ عادت چنان است که هدهد از حضرت سلیمان به عروس سبا نامه برساند^۴ .
 می بینی که اشکال روش^۵ روزگار چگونه منعکس شده است ، که هدهد
 می طلیم تا^۶ نامه^۷ عشق از نزدیک عروس خاطر و سباء سینه^۸ خادم به حضرت
 ۶ سلیمان برساند^۹ .

گویند که چون روز عالم سر^{۱۰} آید ، آفتاب از جانب مغرب بر آید . این^{۱۱}
 مسئله است . دانی چه کنم ؟ کبوتر این نامه هم آفتاب بهتر که کبوتر زرین^{۱۲} بال
 ۹ است^{۱۳} . صد هزار خرمن ارزن ریزه ، که ذرات می گویند ، زیر زرین بال
 دارد^{۱۴} . هر ماه به برجی وقوف سازد و در هواء عالم طیران کند ، معلق زند ،
 آب شور از دریا به منقار^{۱۵} بالا می کشد ، دانه زرد از سر منقار بر زمین
 ۱۲ ریزد ، آب و دانه دست^{۱۶} عیسی دهد . کبوتر خانه در روضه بیت المعمور
 دارد^{۱۷} . گه گه^{۱۸} (۹۶ الف) در بیضه بیت الحرام بیضه زرین نهد . با همگنان
 کبوتر آسا^{۱۹} مهربانی نماید . بر در غار غور بینان ، که مردم^{۲۰} چشم اند^{۲۱} ،
 ۱۵ در^{۲۲} پرده عنکبوتی نشینند^{۲۳} . نامه به سواد دیده دل بر بیاض چهره عقل

۱ - س / رساند	۲ - س / روشن	۳ - شا / که
۴ - س / سنیه	۵ - س / رساند	۶ - س / بسر
۷ - س / + آن	۸ - شا / دارد	۹ - شا / از « صد هزار... » ندارد
۱۰ - س / + به	۱۱ - شا / اوست	۱۲ - س / + که
۱۳ - س / « گه گه » ندارد	۱۴ - س / چون کبوتر	
۱۵ - س / مردمک	۱۶ - س / اندر	۱۷ - س / ندارد
۱۸ - شا / نشینند		

بنویسم^۱. زیر این^۲ کبوتر بندم تا برساند^۳ به کعبه مکارم عروه مکرّم بارگاه
عالی و^۴ پیشگاه معالی حضرت علیاء، که به اعجاز ید بیضاء همت در بیضه
سودا^۵ و خضرء ملکّت، ابدالذهر مکانّت اندوزِ کیان و مکارم آموزِ برمکیان^۶
باد. حضرت علیاء محفوف است^۷ به سلای که طیب آن از نافه مشک اقلامش
دزدیده آید، و صفو آن از چشمه آب انعامش آفریده. و پنداری که آن طیب و
صفو نکهت روزه داران مسجد قبا و جبهت^۸ روز رویان مجلس قباد را^۹
ماند. و محفوف است به دعایی که یادگار نفس معدود و غمگسارِ نفسِ مردود
خادم است، و به اخلاص و خلاص هم رضاع^{۱۰} همت رضا و هم تیرب^{۱۱}
حرمتِ بوتراب است. و چون برجنیتِ انفاس سحر گاهی سوار شود، همه^{۱۲}
تازه رویان تیز رو آسمان پیاده نمایند. قبول، قاید، و استجابت، ردیف
سازد. قدسیان، هم عنان^{۱۳}؛ و عرشیان، هم رهان دارد. و جواهر ثناء بالغ،
که یاقوت کان مودت است، علی رؤس الملاء ملء فم النفس، چندان^{۱۴} می باشد^{۱۵}
که هنوز آن پختگان آفتاب اخلاص از حقّه حقیقت، که دل است، به دست
چنگال^{۱۶} زبان^{۱۷} و دلال بیان ناداده، رسته^{۱۸} رسته جوهریان دقایق^{۱۹} به سمع،
و صیرفیان حقایق به طبع در ریابندش^{۲۰} و دست به دست می برند، و در عرض^{۲۱}
قوّه کلاه مکو کب^{۲۲} کو کبه ملکشاهی، و قلاده قلّه سنجد بش سنجری^{۲۳}

۱- شا / بنویسم	۲- س / زر برین	۳- س / رساند
۴- س / ندارد	۵- س / سواد	۶- س / ندارد
۷- س / صهیبت	۸- س / طباع	۹- س / ترقب
۱۰- شا / هم رهان	۱۱- س / از «مودت است...» ندارد	
۱۲- شا / حکاک	۱۳- س / ندارد	۱۴- س / رشته
۱۵- شا / ندارد	۱۶- س / دور یابندش	۱۷- س / موکب
۱۸- س / سنجر سحری		

می نهند، تا بعضی را از آن جواهرِ ناسفته در مفرّح بیمارِ دلان وقت، و دواء المسک^۱ سوداویان^۲ عهد می کنند، و برخی را در هفت هیکلِ بکرانِ هشت جنان منظوم می گردانند. و گویند که به^۳ جواهر که در دهان گیرند، سورتِ تشنگی بنشیند^۴. و اعجاب، خادم همه دهان به جواهرِ مناقبِ حضرتِ علیاء انباشته دارد، چرا که^۵ تشنگی بنشیند^۶. [تشنگی] دل به چشمه حیوان مشاهده غرا، هر چه روز^۷ آید، برتر آید است. و بالله، که اگر حضرت^۸ صمّا بر صحن صحرا و سکنجه بیضا در هوادج هوا دانه های جواهر شود و در دهانِ خادم (۹۶ ب) افتد، که تشنگی شوق او^۹ نشیند. و اگر سبعة البحر عذب زلال گردد و به دهان خادم فرو ریزد، هنوز « آفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ * فِیضاً » راند، و ارمق العیش علی برض گوید^{۱۰}. چه نیازمندی دیده و آزمندی^{۱۱} دل به غره زاهره تشوق^{۱۲} حضرت علیا را ماند به قبول کردن وسایل^{۱۳} سایلان آرزو و برآوردن مقاصدِ قاصدانِ نیاز. و اگر کثرِ نظران گمان برند که خرده بزرگ یا خرد جای گیر آمده است، که ارحام یگانگی^{۱۴} را خشک گردانند، آن گمان^{۱۵} ظفره^{۱۶} چشم تنگ و صدرة قد کوتاه ایشان است که پندارند که کعبه بدانکه از نظرِ میقات شناسان پنج وقت دورتر^{۱۷} افتد، از قبله ای باز ماند^{۱۸}؛ یا آفتاب بدان که به بالای

۱- س / دواء المشك	۲- س / سودایان	۳- س / ندارد
۴- س / بنشانند	۵- س / ندارد	۶- س / ندارد
۷- س / هر روز که	۸- س / ندارد	۹- در قرآن و س / «فیضا» ندارد
۱۰- س / از « ارمق ... » ندارد	۱۱- س / آرزومندی	۱۲- س / تعطش
۱۳- س / وسایل	۱۴- س / بیگانگی	۱۵- شا / + برند که خرده
بزرگ یا خرد جای گیر آمده است	۱۶- س / ظفر	۱۷- س / دور
۱۸- شا / نماند		

بعدا بعد رسد از^۱ افاضتِ نور دست بدارد. و احسب و هب که خرده ای رفته است^۲
یا چشم زخمی حادث شده. نه هیچ چیزی تا نشکست، درست نشد؟ و هیچ
موجودی تا خراب نشد، آباد نگشت؟ پیراهنِ صبح را تا گریبان ندرند،^۳
قواره زرین ننماید. و درختِ رز را تا سرنبرند، پستانِ بلورین بیرون^۴ ندهد.
لعبتانِ رنگارنگِ جواهر از دامنِ امتهاتِ جبال به واسطه میتین^۵ متینِ کان-
کن دیدار آید؛ و فضه^۶ فیاضِ ماء معین به معولِ معولِ کاریز^۷ کن توان
طلبید. در زندگانی شیرین را کلید، داروی تلخ است. فی را تا نکوبند، قند
برون^۸ ندهد. هم فی را تا سرنبرند، نقش^۹ بندی نکنند. آفتاب تا به وبال نرسید،
شرف نیافت. ماه تا هلال نگشت^{۱۰}، بدر نشد^{۱۱}. نه گشایشِ خرابی کم از فزایش^{۱۲}
عمارت است؛ نه ولایتِ خزان، کم از سلطنتِ بهار است. نه ریا^{۱۳} عواصف،
کم از ریا^{۱۴} لواقع است. صبح در دامنِ شب است. دلیلِ صحت در صحبت^{۱۵}
تب است. معنی فریه در باریکی سخن است. آبِ حیوان را در تاریکی وطن^{۱۶}
است. اگر به معنی باز بینند، روشنی در تیرگی است، درستی در بیماری، زندگی^{۱۷}
در کشتن.

۱۵ اقتلوه با ثقاته ان فی قتل حیوة

بنیاد دوستی بر اساس عتاب نهاده اند. دوستی، نهال است؛ عتاب،
آبِ زلال است^{۱۱}. چون عتاب کم کردی، دوستی بمرد. چون زلال باز گرفت،
نهال پژمرد. به مایه هزار عتاب^{۱۲}، سایه^{۱۳} یک محبتِ معدوم الذات^{۱۸}

۱- شا / ندارد	۲- س / « است » ندارد	۳- س / ندارد
۴- س / متن	۵- س / آیند	۶- س / بیرون
۷- س / نشد	۸- س / نگشت	۹- س / ندارد
۱۰- س / زندگانی	۱۱- س / ندارد	۱۲- س / + پرسش
۱۳- س / ندارد		

نگردد^۱. به یک بار که زن باردار افگانه^۲ بکرد، از نطفه پذیرفتن و فرزند زادن^۳ باز نماند. به یک زمستان که میوه ستان برگ^۴ ریز کرد، درختِ بستان خشک نشود. به روزی درد کان آبگینه گر قرب ده قرابه (۹۷ الف) شکسته شود، اما آبگینه گر^۵، صانع جلد باید که از همان گوهر، قرابه دیگر تواند ساخت. هیکل وجود آدمی، که شهرستان بدایع است، به صدمه اختلاف طبایع، که ترکیبش از هم بشود، لاشی نشود. همان طینت^۶ را^۷ به همان صبغت^۸ دست ارادت اعادت کند. «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»*. و اگر، والعیاذ بالله، از سر پای فراخی عشق و گستاخی صدق، خطایی یا خطایی نا صخته و نا ساخته رفت، بحمدالله در آن جناب^۹ صفوی خاطر هست. عفو خاطی فرمایند، که ازین جانب^{۱۰}، خادم چون قلم به وجه اعتذار به سرایستاده است^{۱۱}، و تن درانتظار سیاست، برنطع فرمان، برسر دوپای نشسته، و این آواز در داده که:

کو تیغ که نام دوستگانش نهم
کو زهر که آب زندگانش نهم
کو زخم که رحم آسمانش نهم
کو قتل که نزل آن جهانیش نهم^{۱۲}.

۱- س / کرد	۲- س / انکار	۳- س / «فرزند زادن» ندارد
۴- س / «گر» ندارد	۵- س / طبیب	۶- س / ندارد
۷- س / صنعت	۸- شا / ندارد	۹- س / مصایب
۱۰- س / گشت	۱۱- دیوان خاقانی. ص ۷۲۴	

و اگر تا امروز خدمتی صادر نشده، علت آن^۱ بود که زبان^۲ از اداء فرایض ثنا در حضور روی شناسان دولت و پشت نگه داران ملت، به نوافل خدمت املا کردن دست و قلم را^۳ فراغت نداشت، و در چند خدمت به^۴ مجلس عالی پهلوان ایام و پهلودار لشکر اسلام، عزالدین، که به شمشیر تیز و خلق تازه، مرزبان ممالک و میزبان ملایک است، سلامها نبشته آمد. و یمین-الله، که همه روز از مبالغت ثنایی که در اثنای مبالغ عبارات می رود، مسامع همه ملک داران ایران^۵ و بلند نامان جهان، بر زبان مدح طراز^۶ ثناء ساز خادم گواه عدل است. فخاصه^۷ خاصه آفریدگار و خلاصه آفرینش، امام مطلق مطاع، مقتدی مهتدی، مقتدر^۸ صدیق، قدوه انصار الله، ناصر الدین و^۹ منتصره، ظهیر الاسلام و مظهره^{۱۰}، فاروق الفرق، امین الفرقان، خلیفه الله علی الخلیقه، سلطان ولایه^{۱۱} الولایه، قطب الاوتاد، سید الانقیاء، وارث الرسل، اول المشایخ، نور الله ریاض الشریعه^{۱۲} بطله و طلّه^{۱۳}، شاهد حال است که خادم^{۱۴} در جماع ارباب دالت و دولت، و اصحاب صلت و صولت، چگونه عود مجمر خلعت بودست؛ یعنی به آتش هواداری سوخته، تا مجالس^{۱۵}، معطر شده. و مسکین عود اگر چه رنگ آدم دارد، از دست گوهر شیطان جان نبرد. و^{۱۶} اولش به دندان بخایند، و در میانه به آتش بسوزند، و به آخر دندان بدو سپید کنند. (۹۷ ب) مثل نخادم است، که اول به دندان قهر دشمنان خاییده شد، و

۱ - س / آن علت	۲ - س / ندارد	۳ - س / ندارد
۴ - س / ارا	۵ - س / طرازنده	۶ - س / ندارد
۷ - س / خاصه	۸ - س / ندارد	۹ - س / مظهر
۱۰ - س / الولایه	۱۱ - س / الشریفه	۱۲ - س / فضله
۱۳ - س / مجلس		

در میانه به آتش مفارقتِ عزیزان سوخته گشت . و نمی داند که به^۱ آخر دندان
 سپید کردن دوستان را شاید یا نه؟ بالله که^۲ به عودِ سوخته ماند . محصول ذات
 ۳ از دست رفته ، بوی حیوة گسسته ، رنگ سیاه مجرّد به جای مانده . مگر روزگارِ
 سیه^۳ دلِ سپید دست را غیرت^۴ آمد که خادم به^۴ نقش بندی قلم ، وقتی سیاهی
 بر سپیدی می افکنند . رنگ سواد بختش در پوشد^۵ ، تا همه روز از قطراتِ
 ۶ حشرات سپیدی بر سیاهی می افکنند^۶ . فلک فیروز جی رنگ لباسش بنفسجی
 بل سکاھنی بر آورد ، و ناگهش بر پلاس ماتم وفا و حفاظ^۷ و علم و عقل بنشانند .
 بالله که وفای مشخص و حفاظِ مجسم و علمِ مصوّر و عقلِ مرکّب ، صدر^۸
 ۹ امام مقتدی ، وحید الدّین ، رحمة الله علیه بود . چون آن^۹ بزرگ روزگار بر روزگار ،
 شبانگه ، روی پشت بر کرد ، و آن^{۱۰} بکر فلک از فلکِ گوژ^{۱۱} پشت روی بر
 تافت ، و وامِ جهانِ کهن^{۱۲} بازارِ نو^{۱۳} کیسه باز داد ، و مهره^{۱۴} جان از ششدر
 ۱۲ این تخت نردِ باشگونه بیرون برد ، بقاء حضرت علیاء باد . خادم که حراقِ آتشِ
 حوادث بود ، بدین حدّثان روی تازه تر بسوخت . و امروز از آن آزادتر
 است که صورت نگران و صورت نگارانِ عادت ، به حضرت صورت بسته باشند .
 ۱۵ رنگ سیاهی بیامد ، رنگِ تباهی برفت ، رنگِ آزادی نمود . غوغاءِ هوس فرو-
 نشست . تمثال^{۱۶} سواد سودا از پیشِ دیده برخاست . همه زرّاد خانه بشریت
 درهم شکست . همه زنبور خانه شهوات به دست علی^{۱۷} عقل افتاد^{۱۸} . روزگارش
 ۱۸ خام سیاه از خمِ رنگرز بر آورد . نفسِ اماره پوستین به گازر داد . چون شبه

۱ - س / ندارد ۲ - س / ندارد ۳ - س / ماند

۴ - س / را ۵ - س / در پوشید ۶ - شا / از « رنگ سواد بختش ... »

ندارد ۷ - س / حفظ ۸ - شا / ندارد ۹ - س / این

۱۰ - س / + فکر ۱۱ - شا / گوهر ۱۲ - س / مثال

۱۳ - س / غلق ۱۴ - س / خراب گشت

- سیه پوشید ، و همچون شبه آزاد گشت . رنگ باز پسین که بر تن دارد ، از صبح پیشین غرورش باز رهانید . به صور پسین قناعتش رسانید . چون همه تن خال^۱ سیاه بگرفت ، خال^۲ سپید انانیت برخاست . و هر لحظه خیال بی^۳ خیلاء حضرت علیاء^۴ خیل خیل هائف وار برابر خادم می آید و می گوید^۵ : ای^۶ ثناگر قدیم نیل ما ، و ای ادیم سهیل ما ، به هر ناسازی در ساز و دل بر ناخوشی خوش کن
- که آبت زیر کاه است و کمالت زیر نقصانی
به معلولی تن اندر ده که یاقوت از فروغ خور
- سفر جل^۷ رنگ بود اول که آخر گشت رمائی^۸ .
اگر چه روزگارت چون قلم به سر بدرانید^۹ ، از سر قلم مرو . و با آن همه که امروز چون سر قلم خویش هم خسته ای ، (۹۸ الف) هم شکسته ای ، هم سیاه پوشیده ، اما چکنی ؟ زمین تا جگر خسته نشود ، جگر گوشگان^{۱۰} سبز پوش به هر گوشه بیرون نتواند داد . و صفحه بوستان تا سیاه رنگ نیاید ، به مزاج گل و سوسن ، سرخ و سپید نشود . کمال سعادت در سیاهی است . در حروف قرآن نگر^{۱۱} . حجر الاسود بین^{۱۲} . ملبوسات خلفا و رایات^{۱۳} اسلام و مسند قضاة نه^{۱۴} همه سیاه است ؟ دوات حضرت^{۱۵} پادشاه روزگار ، و سر قلم گوهر بارش نه پیرایه سیاهی دارد ؟ جواهر سپید^{۱۶} در آب سیاه

۱ - س / خاك	۲ - س / خاك	۳ - س / ندارد
۴ - س / + كه	۵ - س / ندارد	۶ - دیوان خاقانی .
ص ۱۳	۷ - س / بدوانید	۸ - س / بر
	۹ - س / از	
« در حروف ... » ندارد	۱۰ - س / + در حروف قرآن نگر	
۱۱ - س / ندارد	۱۲ - شا / ندارد	۱۳ - س / + نه

دریاست . کشتی حامله^۱ وار در سیاه^۲ آب آمن^۳ ترست . چهره^۴ با^۵ خال
 خوشتر . خال^۶ سیاه نکوتر^۷ از سپید . چون مردم^۸ چشم مردم روزگاری^۹ ،
 سیاه^{۱۰} پوشت گردانند^{۱۱} . ستاره^{۱۲} معانی آخر الزمانی ، لباست سیاه کنند . « اِذَا
 النُّجُومُ انْكَدَرَتْ » * . نه سواد^{۱۳} شب^{۱۴} حامل انوار ستارگان است ؟ سواد ،
 منبع اسرار^{۱۵} ربوبیت است . « علیکم بالسَّوَادِ الْعَظِمِ » . محک^{۱۶} حقایق
 ۶ توی ، سیاه^{۱۷} رنگ بهتری . بلال دعوتی^{۱۸} . حضرت رسول الله را از سیاهی
 نگزید . لعاب^{۱۹} گوزنان سپید باشد و به هیچ کار نیاید . خون آهوان سیاه
 شود و هم در زلف آهو چشمان به کار برند . سخنان روحانی مزاج را به رنگ
 ۹ سیاه حروف صید توان^{۲۰} کرد . آب حیوان و یاقوت^{۲۱} رخشان در^{۲۲} ظلمات است .
 ناخن^{۲۳} سیاه^{۲۴} معشوق ، انگشت^{۲۵} نمای است نه انگشت^{۲۶} کش . لطافت^{۲۷} معنی در
 سیاهی خط^{۲۸} دیران است ، معنی ملاحمت در خط^{۲۹} سیاه^{۳۰} رومیان^{۳۱} سپید^{۳۲} روی ،
 ۱۲ وفا در سیاهی چهره^{۳۳} حبشیان^{۳۴} . اگر نه از روی سپید^{۳۵} ترکان وفا نخیزد .
 دریا^{۳۶} با^{۳۷} نفس خویش^{۳۸} سلطان با سیاست است ، او را دوبنده : جوهر و
 عنبر^{۳۹} . جوهر که سپید روی است ، در آب^{۴۰} سیاهش^{۴۱} نهفته می دارد ؛ و
 ۱۵ عنبر ، که سیاه^{۴۲} فام^{۴۳} است ، بر تارک^{۴۴} سرش جای می سازد . اگر چه بر پلاس^{۴۵}

۱ - س / ایمن	۲ - س / ندارد	۳ - س / خاک
۴ - س / نیکوتر	۵ - س / مردمک	۶ - س / روزگار که
۷ - س / گردانید	۸ - س / است	۹ - س / محل
۱۰ - س / دعوت	۱۱ - س / نتوان	۱۲ - س / + سیاهی
۱۳ - شا / بتان	۱۴ - شا / حبشان	۱۵ - س / ندارد
۱۶ - شا / به	۱۷ - س / خود	۱۸ - س / + اند
۱۹ - س / آتش	۲۰ - س / ندارد	۲۱ - س / پا

مصیبت نشسته‌ای ، دل را لباس مصیبت زای در پوش . به صابری کوش^۱ ،
 که مومیاء^۲ این شکستگی^۳ و مرهم این خستگی ، بقای دولت ماست . خادم
 به جواب^۴ با صورت خیال مقدس حضرت علیاء می گوید : ای پیکر روح^۵
 مشفق ، ای چهره عقل متفق^۶ ، وی ذات نفس مفلک^۷ ، وی^۸ ، شمع مجلس^۹
 روحانی ، ای حرز^{۱۰} مونس خاقانی ، من خادم را معذور دار که جگر کفیده‌ام ،
 دل^{۱۱} شمیده‌ام ، عقل^{۱۲} رمیده‌ام . به مصیبتی سوخته‌ام ، که اگر همه آدمیان^{۱۳}
 عیسی مریم شوند ، و همه بنانها تریاق اعظم گردد ، ره فرامداوات این درد
 نتوانند^{۱۴} برد . (۹۸ ب) اگر شکل بی حرمتی بینی ، محوگردان که مصیبت^{۱۵}
 زده به دیوانگان ماند ؛ و عقلا را بر دیوانه^{۱۶} قلم نیست . نه که مصیبت امروز^{۱۷}
 دارم ، بل که تا بر سر آمده خسروان و افسر بخش سروران ، شروانشاه
 منوچهر ، قدس الله روحه ، سر در نقاب خاک کشیده است ، من خادم ، تازه
 تازه در مصیبتیم . اگر در ماقبل حال خرده ای رفت ، نباید گرفت ، که هم^{۱۸}
 مصاب بودم . نبینی که به هر شامگاه که آن شاهد غزه^{۱۹} زن ، که آفتاب
 است ، چون در خفقان افتد ، یرقان پدید آورد ، مصروع شود ، از سر کوه
 در بن دریا افتد . کفن مزعفرش در پوشند ، به چشمه گرم غسلش بر آورند ،^{۲۰}
 در حفره مغرب نهند . فلک چکند ؟ سیاه در کند . صد هزار قطره اشک ،
 یعنی ستارگان بر چهره پدید آورد^{۲۱} . از یک سو دف سیمین می نماید ، که این
 ماهتاب است ؛ از دگر سو زوبین زرین روین^{۲۲} می اندازد ، که این شهاب^{۲۳}
 است . نابینای حس برین عمل خندد . اما عاقل^{۲۴} چه گوید ؟ گوید : معذورش

۳ - شا / شکستی

۲ - س / مومیایی

۱ - س / بکوش

۶ - س / ای

۵ - شا / متفق

۴ - س / خواب

۹ - شا / نتوان

۸ - س / + و

۷ - س / ندارد

۱۱ - س / از « مصروع شود... » ندارد

۱۰ - س / دیوانگان

۱۳ - س / عقل

۱۲ - س / ندارد

دارید، که مصیبت^۱ رسیده را سامان رسم و عادت نباشد. مصاب را عقل زایل بود، خلل بر دماغ مستولی باشد، حال متلون نماید. مع طول القصه. امروز در ظهور چنین^۱ واقعه^۲ صاعقه^۳ آمیز، که کشتی شکافت^۴، صبر^۵ خاطر^۶ خادم را قطعاً ممکن نیست که هرگز دل دهد روی^۷ به صقع شروان آوردن؛ و یا طاقت آتش باشد که این^۸ دودمان را بی آن یگانه ملت و فرزانه دولت ببند. اگر پادشاه روزگار و خسرو آموزگار، که بهره ده نصرت بهرامیان و سامان نه دولت سامانیان است ببند، که چهره مخدرات اسرار بی نقاب شبهات بیناد^۹، آن پیر فرتوت روز فرو رفته^{۱۰} دعاگوی را که پرورده^{۱۱} نزل نعمت و برآورده قبول رحمت حضرت علیاست، و امروز، حاشا الحضرت^{۱۲}. العلیا، دست فرسوده مفارقت عزیزان و پای سوده مصیبت نیک^{۱۳} مردان شده است، رخصت لطف و اجازت کرم فرماید، تا آن پیر دعاگو با آن دو سه طفل ناپرورده^{۱۴} و بر ناخورده به جانب اصغر الخدم آیند، مگر دل شکسته بسته خادم را تسلی روی نماید. و آنکه روزگار را نظر حسنی بایستی، تا بدیدی که خادم در طرف هراقلم به طرف اقلام، چه دست برد^{۱۵} دعا و ثنا می نماید؛ و به ذکر خصایص بلقاسمی^{۱۶}، و خصال بوتربی، و اجتهاد سجادی، و صدق جعفری، و سریرت^{۱۷} کاظمی، که حضرت علیا را داده داده اند، بر جان حاتم، و ذات نعمان، و همت معن^{۱۸}، و جبلت^{۱۹} سیف چه تشنیه می زند؛ و فضل (۹۹ الف) ربیع و جعفر برمک را چه تهجین

۱ - س / این	۲ - س / شکاف است	۳ - شا / + و
۴ - شا / ندارد	۵ - شا / + خادم را	۶ - شا / ندارد
۷ - س / ندارد	۸ - شا / روز رفته	۹ - س / پرورده
۱۰ - س / للحضرت	۱۱ - س / ناز پرورده	۱۲ - س /
دست برده	۱۳ - س / بوالقاسمی	۱۴ - س / سپرت
۱۵ - س / معز	۱۶ - س / صلت	

می آغازد؛ و بلبلِ مدایح را بر درختِ سمعها چگونه می نشاند؛ و خطیبِ ثنا را بر منبرِ زُبانها چگونه بر می آرد. ان شاء الله تعالی^۱، زندگانی حضرتِ علیا در کمالِ اریحیتِ گستری و اقبالِ رعیتِ پروری ابد الدهر باد^۲. و حسینا الله - ۳ وحده ابد^۳.

۱ - س / از « ان شاء ... » ندارد

۲ - س / + و السلام

۳ - س / « و حسینا ... » ندارد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله عالم الاسرار^١ بارى الظلم ومبدى^٢ الانوار ومكور الليل على
 ٣ النهار، والصّلوة على هادى الابرار الى الجنة ومنقذهم من النار محمد المصطفى
 وآله واصحابه^٣ الاخيار.

اما بعد

- ٦ الا اهدى الى الصدر الامام امام السّادة الغرّ الكرام
 ثناء بل تحيات لطافا كسكك بل كارى بل مدام
 اين تحيت صادر است از حوالى حواريان^٥ حقيقت و مرعى مراعيان
 ٩ طريق^٦ و مشرب واردان عشق، و مطلب وافدان صدق . مربع سعادت
 عظمى^٧ و مرتع سلامت كبرى^٨، اغنى خانگاه^٩ معظم شيخ مقدس عثمان^{١٠} رفع-
 الله درجاته به مجلس اسمى وجناب اطهر سيد^{١١} امام اجل^{١٢} اظهار مكرم مرتضى،
 ١٢ شرف الدين، شمس الاسلام والمسلمين، نظام الايمة فى العالمين، قوام الملة،
 ناصح الامّة، صدر السّادة^{١٣} سيد الشريعة، مفتى^{١٤} الفريقين، كريم الطريقين،
 جلال المعالى، علم الهدى، سيد السادات الشرق والغرب، فخر آل رسول الله،
 ١٥ ابو الفتح^{١٥} محمد بن المطهر بن يعلى العلوى الهروى، كه در مدارج الناس ثلثة

١ - س / + و	٢ - س / ميدع	٣ - س / صحبه
٤ - س / السياده	٥ - س / + عشق	٦ - س / ندارد
٧ - س / خانقاه	٨ - س / ندارد	٩ - س / + اجل
١٠ - س / ندارد	١١ - س / السياده	١٢ - س / مقتدى
١٣ - س / ابى الفتوح		

بر پایهٔ اوّل ملقّن علم ربّانی و حاوی عزّ دو جهانی باد .

- خادم مخلص که مخلص^۱ سخن بر ثناء مجلس اسمی کرده است ، هزار
 هزار سلام و خدمت بردست واردان عالم ارواح و قاصدان^۲ صباح و رواح^۳
 می فرستد . دانم که یک یک بی^۴ واسطه^۵ حرف و زحمت صوت ایراد کنند .
 بالله که اشتیاق خادم به دریافت خدمت ، که سعاده الدارین بدان منوط است ،
 سر به اقصی الامد و المدی باز نهاده است ، و از گاه^۶ شفق تا وقت^۷ فلق در
 قلق می باشد^۸ که آیا^۹ کی خواهد بود که این چهره^{۱۰} گرد آلود را به^{۱۱} زمین بوس
 آن جناب مشک آلود کنم ؟ و این حدقه^{۱۲} مظلم را به ملاقات آن حضرت ،
 حدیقه^{۱۳} نور گردانم و احوال خادم از اقوال گویندگان^{۱۴} فرماید شنود ؟ ابرام
 نمی فزایم^{۱۵} . این قدر می گویم : سبحان الله ، طالعی^{۱۶} از طالع من شگفت تر
 همانا که بر ذروه^{۱۷} آسمان کس نشان نداده است . و حالی از حال من نادره تر
 زیر^{۱۸} شقه^{۱۹} فلک هم کس ندیده است . در جدول احکام و دفتر (۱۱۲ ب)
 او هام^{۲۰} کس این شعوده صورت نبسته است که از روزگار بر سر من می -
 گذرد . سالها به حیلّت ، حلّیت جهد^{۲۱} بر خود بستم و خود را در بوته^{۲۲} ریاضت
 بگداختم ؛ چون نوبت بدان رسید که عیارم^{۲۳} خالص شد ، گفتم از من گوی^{۲۴}
 انگله^{۲۵} مخدرات قدس کنند . از قضاء صایغان تقدیر مرا حلقه^{۲۶} فرج بغال^{۲۷} و
 نعل حمیر ساختند . تدبیر^{۲۸} چیست ؟ مرحبا بقضاء الله . خود در طریق طریقت

۱ - شا / « که مخلص » ندارد	۲ - س / مقاصدان	۳ - س /
ندارد	۴ - س / پگاه	۵ - س / گاه
۶ - س / « که آبا » ندارد	۷ - س /	۸ - س / بر
۹ - س / نمی افزایم	۱۰ - س / طالع	۱۱ - س /
۱۲ - شا / ندارد	۱۳ - س / جهل	۱۴ - س / عیار من
۱۵ - س / بغل	۱۶ - س / تقدیر	

- مهم محققان این است که از سرِ ارادتِ خویش^۱ برخیزند، و همه تن سپر شوند زخمِ مشیتِ ازلی را. و اگرچه جماعتی چنین می دانند که عهاد عهد ۳ درآمد و خارستانِ خادم را به نمِ نما بخش گلستان گردانید، و نکباء نکبات باز عدم رفت، و قبولِ لطفِ شاه وزیدن گرفت، و همه روز در مربعِ ربعِ دولت مربع نشسته ام. این همه محالی ست معدوم، و^۲ گرفتم که موجود است، ۶ چون شمالی که شم آل، بل نسیم جمال از آن موسم جلال^۳ به مشامِ وقتِ^۴ خادم نمی رسد، پندارم که همه عالم صرصر آسمان^۵ شکاف است. و هر زمان هاتفِ غیب از پرده^۶ دل^۷ آوازی دهد که: سلام علیک^۸ ای حسّان العجم، ۹ صبیحک الله ای خاقانی، مرحبا بک ای حقایق، خوش باش. دولتی را که روی به تو نهاده است، پشت پای مزین. شرفی را که خدای به تو داده است، از دست مده^۹. باز تمنای عزلت می کنی، مکن^{۱۰}. در صحراء وحشت چون وحش ۱۲ رمیده مباش، آرمیده باش. اکنون باری روزگار، همه کسر ها را جبر کرد و همه بجراحتها را قصاص فرمود و همه^{۱۱} خون^{۱۲} ریزها را دیت داد. از چاهِ بلیت به مصرِ امنیّت رسیده ای. از غارِ عنا به یثربِ عنایت آمده ای. مدتِ ۱۵ سیفا در گذشت، نوبت^{۱۳} شفا رسید. نارِ آفت به نورِ رفت بدل شد. دگر چه خواهی؟ نه بر اوج قبول چون آسمان^{۱۴} کلاه زر کشیده یافته ای؟ نه بر آسمان اقبال چون آفتاب، لباس نسیم^{۱۵} پوشیده ای؟ نه بر افق مراد چون ماه، ۱۸ ادم زیرِ ران آورده ای؟ نه در بحر مکارم چون ماهی درم^{۱۶} دار شده ای؟

۱ - س / خود	۲ - س / + من	۳ - س / + وقتی
۴ - س / « به مشام وقت » ندارد	۵ - س / « از پرده دل » ندارد	
۶ - س / علیکم	۷ - س / منه	۸ - س / ندارد
۹ - س / ندارد	۱۰ - س / ندارد	۱۱ - س / + زیر
۱۲ - س / فتح		

اکنون چون اصدف دست و پای بریده مباش. آیت «فَاَلْتَقَمَهُ الْحَوْتُ»*
 در شأن خود مبین. خط نه ای^۲، نقطه ای^۳، بر کران مشو، در میان آی. رخ
 نه ای، شاهی؛ گوشه مگزن، در صدر نشین. تاج مباش که بر سر نشینی^۳
 و نشانه گاهِ نظرها شوی که چشم زخمت رسد. نعل مشو که زیر دست و
 پای باشی، و آخر سوده و فرسوده گردی. چون کمر، میان گزین، تا به -
 جواهرت بیارایند. خصمان (۱۱۳ الف) داری، «صُمُّ بَكْمُ عُمَى»**^۶
 صفت ذاتِ ایشان. سیابِ غوایت^۶ در گوش کرده، زبان به تیغِ جهالت
 بریده^۷، میلِ عمایت در دیده کشیده^۸. جهد کن که دشمن کام نشوی، که
 مناجات هرون است. «لَا تُشْمِتْ بِيَیَ الْأَعْدَاءَ»**^۹. خاصه که حق^۹
 والدین، دین است، و آن دو پیر^{۱۰} افرتوت را نظر به جانب توست. منتظر اند که
 از قافله بخت تو بانگِ جرسی^{۱۱} یا گرد فرسی^{۱۱} بدیشان رسد. قدر آن پیران
 بدان. دل مجروح ایشان نگه دار^{۱۲}. حقوق بشناس. از حقوق بهراس. آفتاب^{۱۲}
 حیوتشان به سر کوه رسیده است. چراغِ دولت بر افروز تا تابشی بدیشان
 رسد. کشت^{۱۳} عمرشان از گشتِ روزگار به یوم الحصاد نزدیک است. محاب
 اقبال متصاعد گردان. رشی و طلی ازیشان دریغ مدار. عاقلی عاق مباش. ۱۵

۱ - س / ندارد	۲ - س / + تو چون	۳ - شا / + نه
۴ - س / ندارد	۵ - س / + را	۶ - س / غوایب
۷ - س / از «زبان به تیغ...» ندارد	۸ - س / + زبان به تیغ جهالت	
بریده	۹ - شا / دبیر ؟	۱۰ - س / جرس
۱۱ - س / فرس		
۱۲ - س / نگاهدار	۱۳ - س / که شب	

* - سورة الصافات (۳۷)، آیه ۱۴۲ ** - سورة بقره (۲)، آیه ۱۷ یا

*** - سورة اعراف (۷)، آیه ۱۴۹ ۱۶۶

مدّ برّی مدبر مشو . بهین فرزندی ، فروزندی^۱ بنمای^۲ . مهین^۳ خلنی ، بو-
 خلاقی مکن . گفتم : ای خطیب مفلق و طبیب مشفق^۴ ، بدین مواعظ که
 ۳ رانده ای^۵ و این جواهر که فشانده ای^۶ ، حقّ به دست تست . اما اینجا یک^۷
 دقیقه^۸ هست . دولتی که اوّل^۹ دَوّ و آخر^{۱۰} لت است ، بدو چه خرّم باشم^{۱۱} ؟
 مرا که دل در کلّ آه مُحَرَّق است ، کلاه^{۱۲} مغرّق چه کنم ؟ سینه چون نسج
 ۶ عنکبوت شکافته ام ، نسج را کجا برم ؟ این لاشه^{۱۳} گلین^{۱۴} لاشی سم خواهد
 افکند ، مرکوب رهوار^{۱۵} چون تازم ؟ کیسه^{۱۶} عمر از نقدِ حیوة لاغر خواهد
 شد ، نقشِ درم قبله چون سازم ؟ همان کُنجِ عزلت به ، که گنجِ عزّت
 ۹ دنیا را مارِ گزنده بر سراسر است . همان راه نفرت به ، که نفر اشرار بر نفس
 اشراف مستولی^{۱۷} است ؛ و همان عطش و جگر تفته ای^{۱۸} به ، که در بحر مکارم
 حضرت از نهنگان آمن^{۱۹} نه ام . و اینک از علامات دولت شناسی بزرگتر
 ۱۲ مضرتی که ظاهر شده است ، این است که امسال^{۲۰} از خدمتِ رکابِ سید
 امامِ مطلق ، شُحْنِ الله جنابه بالحسّانات باز ماندم . آخر در صحبت آن کعبه^{۲۱}
 سعادت و قبله^{۲۲} سیادت به خدمتِ کعبه ، که قبله^{۲۳} اسلام است ، رسیده بودی .
 ۱۵ بازین همه تراکمِ عوایق و تراحمِ بوابق ، از فضل الهی امید^{۲۴} دارم که
 چون مهدِ اقبال و موكبِ دولت شرف الدّینی از ذروه^{۲۵} شام در آید ، خادم به -
 مدینه السّلام رسیده باشد ، ان شاء الله تعالی^{۲۶} . و الله قادر علی ان یطیل بقاءه

۱ - س / فروزندی	۲ - س / منمای	۳ - س / مهتر
۴ - شا / + که	۵ - س / راندی	۶ - س / فشانندی
۷ - س / ندارد	۸ - س / دقیقه ای	۹ - س / + او
۱۰ - س / + او	۱۱ - س / باشی	۱۲ - س / کلاه مکرر آمده
است	۱۳ - س / ندارد	۱۴ - س / راهوار
مستوفی	۱۶ - س / تفته	۱۷ - س / ایمن
ندارد	۱۹ - س / + می	۲۰ - س / «ان شاء...» ندارد

و یزید سناء^۱ و یدیم علاء^۲ و یبید اعداء^۳. و الحمد لله خالق الخلق، و-
 الصلوة علی الهادی الی الحق محمد المصطفی، سید الوری و آله و اصحابه نجوم
 الهدی^۴. حسینا الله وحده ابدًا. و الصلوة علی نبیّه المصطفی و آله جدًّا^۵. ۳

۱ - س / ثناؤه ۲ - س / ونبیل به ۳ - س / « یبید ... » ندارد
 ۴ - س / + والسلام ۵ - س / از « حسینا ... » ندارد

الى امام ظهير الدين الواعظ

بسم الله الرحمن الرحيم

- ٣ لولا مكاثرة الخطوب وبختها من جانبي لكنت من حاجاتي^١
 يمين الله ويمين الله اعني^٢ الحجر الاسود^٣ والبيضة الغراء والغرة البيضاء
 للكعبة العلياء والحظيرة الشما عظم الله قدرها^٤، كز انفاس صاعده مجلس
 ٦ مقدس^٥ خواجه امام اجل^٦، اعز^٧ مبجل^٨، اغر^٩ محجل^{١٠}، حبر احبار، بحر
 زخار، عالم محق^{١١} محقق^{١٢}، متقن مبرهن مدقق^{١٣}، ظهير الدين^{١٤}، شيخ الاسلام
 والمسلمين^{١٥}، صفوة الخلفاء المهتدين^{١٦}، قدوة ائمة الايام^{١٧}، علامة العلماء الاعلام^{١٨}،
 ٩ ناصر اعلام الشريعة^{١٩}، مشيد اركان الحقيقة^{٢٠}، الداعي الى الحق^{٢١}، بدر^{٢٢} كواكب
 الفرق^{٢٣}، سلطان الفضل وصارم نجدته^{٢٤}، برهان الشرع وابن بجدته^{٢٥}، مجد المعالي
 لا زالت معالي ايامه زاهره بجيس الليالي^{٢٦} به واسطه خامه مشكك^{٢٧} پاش^{٢٨}،
 ١٢ كه نافه^{٢٩} گشای عجایب اعجاز است^{٣٠}، بر كهتر مخلص چندان افاضت اريحيات و
 اضافت تحيات^{٣١}، نظا و نثرا^{٣٢}، فرموده است^{٣٣}، كه كهتر از خجلت آن نواضر
 ايادی با حواضر و بوادی در محاضر و نوادی صبح^{٣٤} وار^{٣٥}، سرد نفس و شفق^{٣٦}.

١ - س / از « الى الامام ... » ندارد ٢ - س / يعنى ٣ - س /
 حجر الاسود ٤ - س / والكعبة ٥ - س / قدرهما
 ٦ - چا / مقتدايي ٧ - س / المهديين ٨ - س / الانام
 ٩ - س / « الحق » ندارد ١٠ - س / ندارد ١١ - س / از « برهان -
 الشرع ... » ندارد ١٢ - س / + باين ١٣ - س / از « به -
 واسطه ... » ندارد ١٤ - س / « است » ندارد

آسا سرخ روی مانده است .

ترکنتی الیوم فی خجلة اموت مرارا واجبی مرارا

- ۳ و اگر کهنتر را بر ذخایر و مخایر^۱ دست رسیدی ، و بر دفاین و خزاین قدرت داشتی ، در مقابله آن غرایب و غرر و دراری و درر ، که مجلس مقدس^۲ به کرات از انامل بحر آثار و خامه گهر بار روان فرموده است ، گردانیدن خواستی ، که زربفت فضفاض آفتاب و فضا فیاض ماهتاب ، ۶ و عقود جوزا و عقود ثریا ، و سه ارواح خزانه حیوة^۳ و چهار اجساد کان^۴ استقصات ، و کبریت احمر و کیمیاء اکبر ، و اکسیر گنج اکاسره و در تقاصیر قیاصره و جواهر جبین جباریه ، به^۵ مجلس مقدس^۶ هدیه فرستادی ؛ ۹ و درین^۸ انبساط خویشتن^۹ را هم تشویر زده و خجلسار شناختی ؛ و در حقوق خدمات گزاردن^{۱۰} « غَبِضٌ^{۱۱} مِنْ فَبِضٌ » دانستی ؛ و از جناب مجد مجلس مقدس^{۱۲} تمهید عذر در خواستی . مع ما که معمّا گشای حقایق را ۱۲ در شیوه^{۱۳} معنی ازو عذر باید خواست . اما شکل تفرق احوال من کهنتر بر مجلس مقدس^{۱۴} پوشیده نیست . ان فی الغربة کلّ غربی و غرب کلّ مضییء من شرقی و غربی و انیاب النوایب قصمتنی و احزاب الحوازب^{۱۵} ۱۵ قصمتنی و خیول الرزایا نهبت طرافی و تلادی و سیول البلیا قلعتنی من من اطرافی و بلادی ، فبیتی خال کمسجد عایشة فی التنعیم من النعیم^{۱۶} .

۱ - س / ذخایر مخایر . شاید : اخایر ۲ - س / مقتدی ۳ - س /

ندارد ۴ - س / ندارد ۵ - س / با ۶ - س / ندارد

۷ - س / مقتدی را ۸ - س / در آن ۹ - س / خود

۱۰ - س / گذاردنی ۱۱ - س / غیض ۱۲ - س / مقتدی

۱۳ - شا / از « تمهید عذر در خواستی ... » ندارد ۱۴ - س / اضراب الحوادث

۱۵ - س / « من النعیم » ندارد

صفر کدار ابی بکر الربابی من کل^۱ (۱۲۷ الف) شقص جسیم ، و الکف^۲
فارغة کفواد ام موسی من النقود الّتی تشبه باللون لا غیر غیار اليهود . لان^۳
طباع الکرام قد فضت^۴ و نفس الکرم^۵ قد فاظت و المروءة حاشاه ماتت فی-
الدنیا فمن یغزیها^۶ ام من یمکی علیها و یرثیها .

صبح کرم و وفا فرو شد خاقانی ازین دو جنس کم جوی^۷
پای از طلب کرم فرو بند دست از صفت وفا فرو شوی
شو تعزیت کرم همی دار رو مرثیت وفا همی گوی^۸ .

و هذا غبن منوط بیوم التغابن ، و فصل لا ینقضی^۹ الی یوم الفصل .
کهرت بارقت حال و قلت^{۱۰} ذات الید^{۱۱} به چنین جهد المقل که دلالت کند
بر تجاسر حرکة المذبحی^{۱۲} نمود . اگر مجلس مقدّس تمهید عذر فرماید ، فذاک
من فضله الباهر و الا ماء العذر مطلول کدم العذره
و عذری اقرار بان لیس لی عذر . ۱۲

اطایب سعادات آسمانی و رغایب کرامات ربّانی بر جناب مجدّ مجلس
مقدّس^{۱۳} امامی ، عالمی ، ظهیر الدّینی ، مظهر الحقایق^{۱۴} ، ابد الدهر وارد و
فایض باد . بحیب الله المختار و آله الابرار^{۱۵} . حسبنا الله وحده ابدا و الصلوة
علی محمد و آله جدّا^{۱۶} .

۱ - در متن مکرر است	۲ - س / فطت	۳ - س / اللثام
۴ - س / یغریها	۵ - دیوان / کم گوی	۶ - دیوان خاقانی . ص
۹۳۳	۷ - س / لا یقضی	۸ - س / یاد وقت و
۹ - س /	۱۰ - س / « ذات الید » ندارد	۱۱ - س / « المذبحی »
+	۱۲ - س / مقتدی	۱۳ - س / از « اماسی عالمی ... » ندارد
۱۴ - س / + و السلام	۱۵ - از « وحسبنا ... » ندارد	در دنبال آن
نامه ای است که به عماد الدین نوشته شده است و نا دانسته بدین نامه پیوسته اند .		
رک . « نامه های خاقانی . ص ۱۵۰ . بعد .		

...

... که چنین نهالی را به نهل و علل در شاداب مکرمت تربیت دهد، که امثال این ثمرات ثنا بر تواند داد. و چون به حضرت پادشاه باز- ۳ گشتند، حالی و ساعتی پادشاه فرمود که آن مبلغ هزار دینار قرض خدمتگار، که به بغداد برگرفته بود، بی آگاهی خدمتگار بگزارند. و نزلِ روان و مواهبِ گران با استر و طوق و سرافسار و زینِ زر، و قصب و اطلس و غلام ۶ به خدمتگار فرستادند، و فرمود که اگر دو سه ماه درنگ سازد تا سورتِ سرما بشکند، بزرگی را به حکم رسالت نامزد کنیم به جانب سلطان صلاح- الدین، که فلانی آرزوی سفر قدس می دارد. اگر صلاح الدین را صلاح رفته ۹ باشد و سامانِ مصلحت ببند، بفرماییم تا عدت و اهبت راه بسازند، و ترا گسیل کنیم. و الا نفس خویش را در ورطه آفت و مخافت نشاید افگندن. «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» * و غرض خدمتگار از عرض ۱۲ این حال نه جاه خویش نمودن است، اما شکر چنان ملکی کریم به درگاه چنین ملکی رحیم توان فرستاد، و سپاس چشمه زلال با دریا توان گفت. چه مددی که چشمه را زیر زمین می رسد، از زکاة دریا تواند بود. و عادت است ۱۵ که هر بامداد قطره ژاله صبحدمی را سبزه بر سر گرفته می دارد، تا بر سر- خیل کواکب عرض می دهد. امروز سر خیل کوکبه ملوک دنیا، که سعادت کوکب شعری دارد، خاقانِ اعظم است، نصره الله تعالی. اظهاری که رفت، ۱۸

* - این نامه در نسخه «شا» بی آغاز است.

* - سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۱

از اینجا بود، نه از وجهی دیگر. علی الجمله خدمتگزار از خجالت این انعام و مواهب خسروانه بی‌دستوری، از ظاهرِ موصل رحلت کرد، و به ده روز به دیهی از نواحی تبریز رسید^۱، بر عزیمت آنکه یکم زمستان اینجا توقف سازد. چون فصل بهار جهان را حلیت اعتدال بر بندد، به سفر قدس رود. چه فرض عین است اتمام نذری که در حضرتِ کعبه رفته بود. چون از آمدن خدمتگار خبر یافتند، ولایه و امرا و قضاة و کبرا تجشّم نمودند و بیامدند، و بر خدمتگار حکم کردند که به شهر باید آمدن و مصاهرت کردن با متّصلان خواجه امام مهذب الدّین، محبوب بن الوحید، که خدمتگار و خدمتگار زاده^۲ درگاه معلّی است، اعلاّه الله. و خدمتگار به هر خطّه که می‌رسید، بزرگان حکم عنیف می‌کردند، و هیچ‌گونه قرارگاه همت و قدمگاه نیات به مرکز ثبات نمی‌انجامید، تا^۳ اکنون اگر چه تجدید فراش^۴، فرح شهر و ترح دهر ۱۲ (۹۱ ب) گفته اند، امّا بر شارع سنّت دوشارع مرسل، کلیم و حبیب، علیهما السّلام^۵، رفتنی بود، که جهت صفورا و خدیجه شبانی و شتربانی کرده اند.

۱۵ موسی از بهر صفورا کند آتش خواهی

و آن شبانیش هم از بهر صفورا بینند^۶.

و همانا که نزول خدمتگار^۷ به تبریز، تاریخِ فرخی تواند بود، که

۱۸ بر عقیب^۸ نزول او همی^۹ ناگهان سعادت بخش مثال و دولت رسان توفیق و

۱ - متن / رسد ۲ - ارسغان (شماره ۱ و ۲ سال ۶ و شماره ۸ سال ۱۶) از

اینجا آغاز می‌شود، و نیز «نامه‌های خاقانی». ص ۱۵۶

۳ - ارم / + را ۴ - ارم / «علیهما...» ندارد ۵ - دیوان خاقانی.

ص ۱۰۰ ۶ - ارم / بنده ۷ - ارم / عقب ۸ - ارم (۶) /

«او همی» ندارد

- حیوة^۱ پیوند آثار^۲ انامل جهاننداری ابد الله نصره در صحبت^۳ سپاه سالار اجل^۴
اکرم محترم موتمن ممکن نسب، اصیل الدین، سابق الدولة، بهجة الحضرة،
اختیار الملوك و السلاطین، مقدم الکبرا، مجد الخواص، ادام الله سعادت^۵
به خدمتگار^۶ برسید. و اصیل الدین^۷ تحمیلات^۸ لفظ اعلى را^۹ به شیرین تر^{۱۰}
عبارتی ایراد کرد، و خدمتگار^{۱۱} توقیع^{۱۲} عالی را^{۱۳}، که حجر الاسود است
کافه اسلام را، استلام کرد و بوسه داد^{۱۴}؛ و چند سطر معبر^{۱۵}، که نقوش^{۱۶}
انامل جهاننداری است، چون^{۱۷} رداء کبریا و جبل الله المتین و استار بیت الله
الحرام در دیده و دل مالید؛ و هر حرفی را مهر کتف مصطفوی و نقش
خاتم سلیمانی پنداشت، بل که نقش ید الله و مهر اصابع الرحمن گمان برد.^{۱۸}
که «کَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْاِيْمَانَ»* از آن عبارت آید. و اگر چه این
تشریف خادم پروری، بالای اندازه قدر خویش دید، و خاطر را^{۱۹} از
غایت شادمانی دهشتی^{۲۰} حاصل یافت^{۲۱}، بر خاطر گذشت.^{۲۲}
- آری به شکستگان بی جاه تشریف چنین دهد چنان شاه

- ۱ - ارم (۶) / + انگیز ۲ - ارم (۱۶) / «پیوند آثار» ندارد
۳ - ارم (۱۶، ۶) / + فلان به بنده ۴ - ارم (۱۶، ۶) / از «سپاه سالار...»
ندارد ۵ - ارم (۱۶، ۶) / رسید ۶ - ارم (۱۶، ۶) / ندارد
۷ - ارم (۶) / جملات لطایف . ارم (۱۶) / بر تحمیلات لطایف
۸ - ارم (۱۶، ۶) / «لفظ اعلى را» ندارد ۹ - ارم (۱۶) / به شیرین ترین
۱۰ - ارم (۱۶، ۶) / بنده ۱۱ - ارم (۱۶، ۶) / معلى ۱۲ - ارم
(۱۶، ۶) / «و بوسه داد» ندارد ۱۳ - ارم (۱۶، ۶) / معتبر
۱۴ - ارم شا / + به ۱۵ - ارم (۱۶) / ، ندارد ۱۶ - ارم /
(۱۶، ۶) / دهشت ۱۷ - ارم (۱۶) / + و

نعم^۱ از بواعث کرم جهانداران^۲ امثال این تشریفات^۳، بدیع و
بعید نیست. چه^۴ خوانده آمده است که ملک اسکندر به ارسطو، و شاه
۳ انوشروان^۵ به بزرجمهر^۶، و سید العرب نعمان به نابغه، هر وقت بی واسطه^۷
دبیر خاصه^۸، به خط خویش^۹ مکاتبات فرستادندی. و مصطفی علیه السلام^{۱۰}،
علی مرتضی را نامه فرمود نبشتن به مشرک^{۱۱} روم: «من محمد رسول الله الى
۶ هرقل عظیم^{۱۲} الروم، اسلم تسلّم». و حقیقت است که علی مرتضی دست
مصطفی^{۱۳} بود، که نیابت قلم و شمشیر داشت. و هم علی به سهل حنیف، و
معاویه به احنف قیس، و عبد الملک مروان به حجاج یوسف، بیشتر ملطّفات
۹ به خط خویش نوشتندی. و قابوس^{۱۴} و شمشیر به بوالعباس غامی، و مامون^{۱۵}
خوارزمشاه به ثعالبی، در سوانح حالات، نیم شبها به خط خویش رقعہ
فرستادندی. (۹۲ الف) و همچون ملک سعید شهید، فربرز، رحمة الله رحمة
۱۲ واسعة چند رساله به خط خویش فرستاده است به قاضی امام سیمگر و حکیم
خلیفه. و هنوز آن نوشته ها در شروان یادگار مانده است. و امسال خدمتگار
به بغداد رقعہ ای دید که امیر المؤمنین المستضی ء بالله به خط خویش نوشته بود
۱۵ به ابن العطار، که پدید آورده دولت این عهد است. اگر خدایگان ملک
رحیم، ضاعف الله جلاله به ابن النجار، که خدمتگار حضرت است و
سی ساله حقوق خدمت دارد، تشریفی به خط اعلی فرستد، مستبدع و مستنکر^{۱۶}

۱- ارم (۱۶، ۶) ندارد	۲- ارم (۱۶، ۶) / جهانداري	۳- ارم
(۱۶، ۶) تشریف	۴- ارم (۱۶) / چو	۵- ارم (۱۶، ۶) /
انوشیروان	۶- ارم (۶) ندارد. ارم (۱۶) / بزرگمهر	۸- ارم
(۱۶، ۶) / ندارد	۸- ارم (۱۶) / + سر	۹- ارم (۱۶، ۶) /
صلی الله علیه وسلم	۱۰- ارم (۱۶، ۶) / قیصر	۱۱- ارم (۶)،
ندارد	۱۲- ارم (۱۶، ۶) / + علیه السلام	۱۳- ارم
(۱۶، ۶) / از «عبد الملک مروان ...» ندارد	۱۴- ارم (۱۶) / + و	
۱۵- ارم (۱۶، ۶) / از «و همچون ملک ...» ندارد		

ندارند، که جهانیان را میان ابن العطار و ابن النجار فرق و تفاوت معلوم است و مصوّر، و السلام.

- خدمتگار پیش حضرت آسمان^۱ مرتبت ثانیاً زمین می بوسد، و چون ۳ آفتاب به خاک باز می غلتد و تمهید عذر در می خواهد به تقصیر خدمت. چه درین مدت به خدمت درگاه عالی، اعلاه الله تعالی، نمی تواند پیوستن، به چند سبب: یکی آنکه محافظت می باید نمودن بر نندری که در حضرت کعبه ۶ به جهت سفر قدس رفته است، و چند سبب خفی هست، باز نمودن آن مسماع عالیّه جهاننداری را ملئت بشاره^۲ و بشری ابرام افزایش. و دیگر که به تبریز بنگاهی لوریانه می باید ساختن که سبب کفاف و کفایت عیال باشد. اگر چه ۹ خدمتگار به تبریز اقامت نسازد و دیگر، خدمتگار توسن^۳ طبع و وحشی نهاد شده است و با غربت الفت گرفته و پریشانی حال اختیار کرده، از وجعیّت چشم نتوان داشت. و مرکب توسن را که ریاضت نپذیرد، به مربوط ندارند، ۱۲ به مرغزار فرستند. و یوز شکاری را کز کار باز افتد، طعم ندهند و قلاده^۴ زرین بستانند و رها کنند. و باز سپید را که شکار نتواند کرد، قید و سباق باز گیرند و دست باز دارند. یمین الله که این مثال، صورت حال خدمتگار ۱۵ تواند بود^۱. و خدمتگار^۲ از قرب مجاورت حضرت علیاء^۳ اعلاه الله^۴ اگر هزار فرسنگ^۵ به^۶ بعد مسافت دور افتد، همان داعی صادق و مرید عاشق باشد. چنانکه در صدق خدمتگاری و خلوص دولتخواهی انگشت نمای^۸ ۱۸

۱ - ارم (۱۶، ۶) / از « ندارند که جهانیان ... » ندارد

۲ - ارم (۱۶، ۶) / بنده ۳ - ارم (۱۶، ۶) / اعلی

۴ - ارم (۱۶، ۶) / « اعلاه الله » ندارد ۵ - ارم (۶) / + صد. ارم

(۱۶) + بیش از فرسنگها ۶ - ارم (۱۶) / « هزار فرسنگ » ندارد

۷ - ارم (۱۶، ۶) / ندارد ۸ - ارم (۱۶، ۶) / از « چنانکه در ... » ندارد

- بود نه انگشت کش^۱. اگر در حضور، سلمان محبت^۲ و حسان مدحت بود، در غیبت، اویس خلعت خواهد بود تا نفس آخر. و معلوم است که اویس هرگز^۳ زحمت حضور به حضرت^۴ مصطفوی علیه الصلوة والسلام^۵ نیاورد، و در قرن هم قرآن سنت مصطفی^۶ (۹۲ ب) بود، و به موافقت یک دندانی شریفش^۷، سی دندان خویش^۸ بشکست. و چه خدمت است که خدمتگار به حضور تواند کردن، به غیبت هزار چندان نکنند^۹؟ حقیقت است که خدمت دعا و ثنا را به طرف دور دست نیکوتر توان گزاردن. و خطیب منابر دعا و منادی جواهر ثنا هر چه از دار ملک^{۱۰} پادشاه^{۱۱} دورتر افتد، بر فسحت و بسطت ملک پادشاه دلالت کند^{۱۲}. و این فصل در خدمتی که به خدیر معظم و ستر مکرّم، ملکه کبری، عصمة الدّینا والدّین دام ظلّها نوشته آمده است، بلیغ تر افتادست. و از آنجا که غایت اخلاص خدمتگارست، در دوستداری و دولتمخواهی یقین می شمارد که^{۱۳} دعاء خالص ملک الاسلام، نصره الله تعالی^{۱۴} در غربت بهتر^{۱۵} تواند گفتن^{۱۶}. چه دعاء غریب کز اوطان خویش دور افتد، به مظان قبول نزدیکتر باشد^{۱۷}. قبول، فایده^{۱۸}، و استجاب^{۱۹}،
- ۱ - ارم (۱۶، ۶) / از «بود نه...» ندارد ۲ - ارم (۱۶، ۶) / خدمت
- ۳ - ارم (۱۶، ۶) / هرگز اویس ۴ - ارم (۱۶، ۶) / + مقدسه
- ۵ - ارم (۱۶، ۶) / «علیه الصلوة...» ندارد ۶ - ارم (۱۶، ۶) / مصطفوی
- ۷ - ارم (۱۶، ۶) / شریف ۸ - ارم (۱۶، ۶) / + به سنگ
- ۹ - ارم (۱۶، ۶) / از «و چه خدمت است...» ندارد ۱۰ - ارم (۱۶، ۶) / دار الملك
- ۱۱ - ارم (۱۶، ۶) / پادشاهی ۱۲ - ارم (۱۶) / کنند
- ۱۳ - ارم (۱۶، ۶) / از «و این فصل...» ندارد ۱۴ - ارم (۱۶، ۶) / از «ملکه
- ۱۵ - ارم (۱۶، ۶) / + از آن توان گفت ۱۶ - ارم (۱۶، ۶) / + فایده
- ۱۷ - ارم (۱۶، ۶) / «تواند گفت» ندارد ۱۸ - ارم (۱۶) / + فایده
- ۱۹ - ارم (۱۶) / فایده ۱۰ - ارم (۱۶، ۶) / اجابت

ودیف^۱ دارد، ان شاء الله تعالی^۲. سعادتی که دستِ تصرّفات^۳ آفات^۴، اساسِ بسطت^۵ آن را رخنه نتواند کردن، و دولتی که غبارِ حادثاتِ زه آب^۶ صفوة آن را تیره نتواند گردانیدن^۷، نثار و دثار^۸ روزگارِ همایونِ خدایگان^۹ راستین، خسروِ زمان (و) زمین، ملکِ رحیمِ مشفق، مالکِ ملکِ المشرق، جلالِ الدنیا و الدین، ملکِ الاسلام و المسلمین، ناصرِ الخلفاء المهندین، تاجِ اعظمِ السلاطین، اقلیم^{۱۰} گشایِ توران، دیهیم^{۱۱} خدایِ ایران^{۱۲} باد، و ایزد تعالی^{۱۳} و تقدّسِ مراد^{۱۴} بخش و کارسازِ باد^{۱۵}، و عینِ الکمالِ از کمالِ سعادتِ جهاننداری مصروف و مدفوع. حسبنا الله وحده ابدًا، والصلوة علی النبی محمد وآله جدّا^{۱۶}.

۹

-
- ۱ - ارم (۱۶) / ندارد
 ۲ - ارم (۱۶، ۶) / «ان شاء...» ندارد
 ۳ - ارم (۱۶، ۶) / تصرف روزگار
 ۴ - ارم (۱۶، ۶) / ندارد
 ۵ - ارم (۱۶، ۶) / ندارد
 ۶ - ارم (۱۶) / نهاب
 ۷ - ارم (۱۶، ۶) / گردانیدن
 ۸ - ارم (۱۶، ۶) / ندارد
 ۹ - ارم (۱۶، ۶) / ندارد
 ۱۰ - ارم (۱۶، ۶) / ندارد
 ۱۱ - ارم (۱۶، ۶) / «ملک رحیم مشفق...» ندارد
 ۱۲ - ارم (۱۶، ۶) / «ایدا والصلوة...» ندارد
 ۱۳ - ارم (۱۶، ۶) / «ایدا والصلوة...» ندارد
 ۱۴ - ارم (۱۶، ۶) / «ایدا والصلوة...» ندارد
 ۱۵ - ارم (۱۶، ۶) / «ایدا والصلوة...» ندارد
 ۱۶ - ارم (۱۶، ۶) / «ایدا والصلوة...» ندارد

در ممالک ابخاز به خدمت ملک الوزرا عزّ الدین نویسد

بسم الله الرحمن الرحيم

- ۳ زندگانی منصب بلند مجلس عالی صاحب اجلّ اعلم کبیر مطاع ،
صدرِ قوام ، بحرِ فقام ، سمیعِ اریحی ، موحدِ مهتدی ، مکرمِ موقر ، معظمِ
مظفر ، عزّ الدنیا و الدین ، مشید الاسلام و المسلمین ، نظام الدولتین ، قوام -
۶ الملتین ، رضی الخلفاء المرضیین ، نجیّ اعظم السلاطین ، علامة العالم ، باقعة -
الام ، اکفی الکفاة و سید الکفاء ، مولی العفاة و مولی الوزرا ، عمدة السعادتین ،
عمدة الجلالین ، ملک صدور الدنیا ، ذو المناصب العلیا ، محیی المکارم ، صدر -
۹ المعالی در اکرامِ مکارم و اعالی ، و اصلاحِ احوالِ جهانیان و انجامِ آمالِ
ربّانیان سالیان ابد پیوند باد . و ذاتِ مکرم ، که عقلِ مشخص و روحِ
مجسم است ، ذو الکفایتین پیشکارش زبید و ذوالریاستین ذوات را ابد الذهر
۱۲ بروساده سیادت مستند سادات ، و سرآمدگانِ فضیلت (۷۳ ب) و هنر
به مکانِ منصبِ عالی سرافراز و مفتخر و پناه ور و مستظهر . و در کلّ
حالات ایزد تعالی کافی مهمّات و کافلِ مرادات ، بالنبیّ النّابه و آلّه و اصحابه .
۱۵ خادم سلام و خدمت از خلوصِ خلّت و سینّه صفا پرورد و خاطری
صدق پیوند کما عهد بر دوام می فرستد ؛ و بردعاء اخلاص آمیز که تا
ذروه عیوق ذره ای عایق ندارد ، محافظت می نماید ؛ و جرایدِ معالی را به -
۱۸ فهرست ثنای زاهر و دیباچه محامد فایح می طرازد ؛ و (به) دریافتِ غره زاهره
که زهره الحیوة در غیبت آن زهر حیات را ماند ، نیازمند تر و متعطش تر از

آن است که منقطعان بیابان بریده به ظلال کعبه نجات بخش و زلال زمزم حیات رسان. و به حکم آنکه بر ادب تخفیف ملازمت نمودن از مفترضات خدمت است، تا اکنون عنان قلم کشیده داشته است. چه ارواح موتلفه را ۳ در میدان تعارف و مصافات غبار تکلف در راه نیاید. و انگشت قلم گیر را به تیغ غیرت قلم کرده، تا به ابلائی خاطر و ترجمان زبان، اسرار دلهای مشتاقان بیرون ندهد. و اگرچه حاسه بصر از انوار لقاء باهر بهره انس نمی- ۶ یابد، حمد لله کز آثار مناقب عالم افروز کز جناب مجدد مجلس عالی می رسد، و مسموع خاص و عام و مذکور سام و حام می گردد، حاسه سمع متلذذ و مستانس است؛ و روضه دل به نسیم خیال بی خیلاء تازگی و استرواح یافته، ۹ و مشرب عذب مسرت باز دیده. و چون هر وقت متجدد آوازه بلند نامی از منصب بلند مجلس عالی حقه الله بالمعالی شایع می شود که در مناصب عدل پروری و فضل گستری چه ید بیضاء مکارم می نماید، و در افاضت ۱۲ انعام و اضافت اکرام و ادامت اریحیات بر ارزانیان، و اقامت مکرمات بر ربانیان چه دست برد الطاف می فرماید، یمین الله که خادم از غایت غبطت در کسوت وجود نمی گنجد، و از هم نفسان صدق که جلساء الله اند، دعای ۱۵ آسمان پیمای عرش فرسای در می خواهد، و جوار قدس ربوبیت استدامت آن نعمت می کند، لا زالت نعمته ولا شالت نعمته. چه به حقیقت دارندگان نعمت را بد؟ بعد از نعمت یافتگی، همت نعمت بخش داشتن نعمت دیگر ۱۸ است. از فضل ذو الجلال که کس به نهایت شکر آن نعمت نتواند رسیدن، و مناجات «رب اوزعنی ان اشکر نعمتک الّتی انعمت علیّ و علی والدی» از اینجاست. و امروز به فضل الله راس مال این دو نعمت، مجلس عالی را ۲۱ مرخص (۷۴ الف) و مهیاست، مبارک و مهنّا باد. چه نصاب مالی کز آن

- نصیب زکوة بیرون کرده شود، به اتفاق در ماند، و سبب برکاتِ نامیه و بلند نامی جاوید باشد، ان شاء الله تعالی. و هذا فصل لا ینقضى الی يوم الفصل.
- ۳ خادم در این مدتِ دراز آهنگِ غربت در کلنا الحالین سرّاً و ضرّاً و نعماً و باساً، و در جانبِ خیت و رجا و نکبت و رنخا از تعرفِ احوالِ سعادت پیوندِ مجلسِ عالی فارغ و غافل نبودست. و چون اخبارِ سلوتِ رسان که
- ۶ مهیجِ ارتیاح و مبهجِ ارواح است بر دوام می رسیده است، به در افزایی اتساعِ جاه و ارتفاعِ پایگاه به غایت بنازیده است، و فوایح و قوارع جهت حفظ و کلاّت را آغازیده، و دعاءِ صدق^۱ آمیز رانده، و به خشوع هر چه
- ۹ تمامتر در طیّ مناجاتی که راکبِ ظهیر اللّیالی است، قبول، قاید، و استعجابت، ردیف آن، از جوارِ عزّتِ ذوالجلال در خواسته، که هجومِ عینِ الکمال از کمالِ منصبِ بلندِ مجلسِ عالی مصروف و مدفوع گرداند. و به حقیقت دعاء
- ۱۲ صادقان خدمت، که به آشوب هیچ غرضِ مشوب نگردد، رکنِ اعظم است دولت بلند دولت بلند نامان را. و هیچ روی کار دولت و پشتیبان^۲ عصمت و پیوندِ حیاة و عمادِ سعادات، چون امدادِ دعای حافظانِ حسن العهد و محسنان
- ۱۵ حفظ الغیب نیست، و اشارتِ نبوی علیه السّلام به هر مصداق این معنی وارد است که گفت: «یا معاذ لا تنسانی بصالحِ دعائک». و آنکه درین اشارت، که اشارتِ الشّهد از آن استعارت است، دقیقه لطیف تضمین است؛ چه
- ۱۸ حکم نمی کند که مرا فراموش مکن، می گوید که دانم که مرا فراموش نکنی. یا لله العجب. و برای انور روحه الله تعالی نهوشد، که خادم در بابِ صدق دوستی و یاد کردِ دوستان عهد، به اخلاص متفرد است. و با هیچ آشنا بناء
- ۲۱ مودّت بر اساسِ مآذقه نهاده^۳ باشد، بلکه با دشمنان به صدق دوستی ورزیده. چه عارف محقق را سنت چنین تواند بودن.

خاقانیا ، به کعبه قسم یاد کن که من

زانگه که کعبه وار درین سبز پرده ام

۳ گر چه ز هر که دوست بُد آزار دیده ام

ور چه ز هر که خصم بُد آسیب خورده ام

در کارِ هیچ دوست منافق نبوده ام

۶ بر مرگِ هیچ خصم شمانت نکرده ام

در خاطر خادم می آید که آدمی را در چهار بنیاد ترکیب مراتب هم

چهار است ، مصعد آن افضل درجات ، و مهبط آن اسفل درکات . (۷۴)

۹ ب) تا بجا وقفه سازد ، و او را در نشیب و افراز این دو حال مختلف تردّد و

اختلافات (؟) و چون از ادنی به اعلی رود ، اوّل مرتبت سفساف آنکه با او

اخلاص ورزند و محبت نمایند . او عذر ورزد و مبغضی نماید . و این علامات

خبث و شیطنیت است ، هم مزاج ترکیب آدمی شده . و دیگر مرتبت آنکه با ۱۲

او احسان کنند ، احسان کند ؛ و اگر اساءت کنند ، اساءت نماید . و این

فطرت بشریت خاصّ است . « جُبِلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ

إِلَيْهَا وَبُغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا » . و دیگر مرتبت آنکه با او بدی کنند ، ۱۵

او بدی نکند ؛ امّا نیکویی نیز در عرض نهد ، و این حیلَت انسانیت محض

است . و این دیگر مرتبت آنکه با او زشت کرداری کنند ، او خوب کاری

کند ، و در مقابلهُ منافقت ، مصادقت ؛ و در معارضهُ مخالفت ، موافقت ؛ و ۱۸

در مواجهه^۲ مدهانت ، مهادت نهد . چنانکه وارد قرآن می نماید ، و زبان

نبوّت از آن بیان می کند : « خذ العفو و امر بالعرف عفوک عن ظلمک

واعطاءک من حرمک » . و این غایت امارت ملکیت است به تایید سماوی ۲۱

آراسته و به نور الهیت افروخته . و ورای این مرتبت آدمی زاد را هیچ موقف

- نیست . چه شعارِ ملایکِ قدسی این خصال است . و توان دانست که غرضِ خاطر از املای این فصل مشیع چیست . همانا که مقصودِ خاطر خادم اظهارِ محایلِ خلّت و رزی و دلایلِ دل دوستی ، و تذکرِ سوافِ مودّت و سوابقِ محبت ، و صدقِ موالات و کمالِ مصافات باشد . چه به مدّت بیست و هشت سال نهال دوستی را در شاداب صفا چنان تربیت دادست ، که از خادم تا دیگر مدعیانِ بونِ بعید و فرق فراوان است . چه خلّتِ طبعی هم عنانِ آفرینش آمده است ، و در معسکرِ ارواح مقدّسه تعاطف و تعارف رفته . لا جرم آنجا اخلاصِ الفت و زلفت به نتیجه می آید . و هر وقت خادم را مورد عذابِ عذیب و معهد خلوص و موانست مراتعِ الطبا ، و موافقتِ عروه و عفرا با یاد می دهد ، و نجلده اهلّیت از اهلِ نجد می طلبد ، و خویشان را به تهمتِ عشق و اشرافِ تهامه می بندد ، و به نسبتِ معرفت از عرّافِ یمامه می شناسد .
- ۱۲ بقولون نجد لست من اهل شعبها نعم صدقوا لکنّی منهم حبّاً
در بندگی ار چه دورم از درگاهت در عاشقی از تو به تو نزدیکترم
و تتمه این فصل آن است که سالِ پار خادم به بلد الله الامین مکه
- ۱۵ حرّسها الله تعالی رسید ، در بیضه غرا و غره بیضاء کعبه عظم الله قدرها به . حضور هم شهریان (۷۵ الف) خویش و در مشافهه صلحاء گنجه و امناء تفلّیس ، کثر هم الله و وفقهم ، ذات مکرّم مجلس عالی را اعلاه الله فراوان دعاء خالص براند ، و به صدق این معنی خادم در (حضور) ملکّان یمین و یسار خجلاسار نیاید . و اگر باز پرسند از کرام الکاتبین همانا که این گواهی باز نگیرند . و چون اتفاق نزول افتاد به جوارِ حدیقه علیا و حضرت کبریا ، معرّسِ اصفیا
- ۲۱ و متنفسِ اولیاء ، محلّ رحلِ قدسیان و مهبطِ مهدِ فردوسیان ، روضه جنّاتِ فشِ نجات بخشِ نبوی ، و تربتِ رتبت افزای تبتِ نمای مصطفوی علیه الصلوٰة والسلام که مقام حاجت رواست عالمیان را ، در وقت این دعاء

- خالص را که در حریم کعبه رتبت محمدی به دیگر دعوات تازه مشفوع گردانید و حقیقت شناخت که آن دعوت از حضرت ربوبیت به استجابت مقرون خواهد بود، ان شاء الله تعالی. و امسال خادم بر دست قاصدانِ عالم ۳ ارواح به صباح و رواحِ خاکِ مقدسِ شروان را نورها الله تعالی بقاء مالکها تهنیت فرستاده است به وصولِ موکبِ عالی. چه حضورِ جهانِ آرای خطرِ افزای آن خطه و تعظیمِ نمای آن اقلیم بودست لاریب، و این خدمت ۶ هم تهنیت نامه است دولتِ خانهٔ البخاز را به معاودتِ رکابِ مجلسِ عالی، مسيرك محمود و عودك احمد. چه عودِ مبارك سببِ ارشاد و افادتِ ملوك و اصلاح و تهذيبِ ممالك و رعایتِ رعایا و امت تواند بود ابد الدهر. درین ۹ وقت که فرمانِ معظمِ ملكِ ملوك الزمان المسيح دامت عظمته و مثال معلاء معظمِ خاقانِ اعظم دام بنصر الله مؤیداً. چون دولتِ حيوه پیوند و تيممه وحی مانند به خادم رسانیدند، خادم از غایتِ دهشت در اضطراب ۱۲ افتاد. چه ابتدا که شواهد دولت روی نماید، مرد را حیرت حاصل آید، و به افتتاحِ نزول وحی بر ذاتِ نبوی گران باری برحاء و تغیرِ لون اثر کند.
- الحق خادم را ازین دو تشریف در یک فرصت، تحصیل السعادتین و قرآن ۱۵ السعدين و مجمع البحرين نصب عین آمد. و چون بحرِ مواج و سحابِ فیاض، هبت و هیبت و رغبت و رهبت با خویشتن داشت، در وقت هر دو سعادت به مثال مکرّم مجلسِ عالی مثلث گشت. خاطرِ دهشت یافته خادم تسکین ۱۸ پذیرفت و هوشِ رمیده آرمیده گشت. و چون بر مشروح مثال و قوف یافت، در هر سطر و شطری صد هزار کرم سبحانی و کلم سبحانی تضمین یافت، و دانست که هر چه اشارت فرمود و نمود، همه عین اشفاق و حفاظت است. و ۲۱ تشریف که از دوات (۷۵ ب) خانهٔ حضرتِ علیاء ملك الملوك فرمودند، هم به اشارت و تحریض مجلسِ عالی بودست. و الا حضرتِ عظمی ملك الملوك

- را به خادم چه التفات رفقی . چه بر خاطرِ انورِ شهریاری یکک باره نسیّا
منسیا شده بود . و اگر نه تذکیرِ خیرِ بزرجمهر بودی ، نوشینِ روانِ پادشاه را
۳ به سلسلهٔ جنبانِ درگاه کی نگرش افتادی ؟ این همه اعظام و اکرام تربیت
مجلس عالی است ، و همه عالم را معلوم است . صورتِ حالِ خادم همانا که بر-
رای منور پوشیده نمانده باشد ، بعضی در زمانِ تشریف دادن به حسن -
۶ الحضور مشاهدت کرده باشد ، و برخی از افواه الرّجال استماع فرموده . در
جمله خادم را مهاجرت از دارالانس موطن نه به سبب وحشتی یا کراهیتی
بودست . حاشا حاشا . تا خاطر دوست و دشمن عنان گمان به هر طرف باز
۹ نکشند و هریکی را صورتی نبندد و خیالی نصب عین نگردد . سر جمله
حدیثان خادم آن است که او را فراغت و کنج نشینی می باید ، نه رفاهت و
گنج گزینی . و به شروان او را فراغت حاصل نمی آمد ، و از مزاحمتِ صادر و
۱۲ وارد و قصّاد و زوّار ، و تراجمِ مهمّات و تراکمِ ملّمات ، و مکاثرتِ حوایج
و وسایل و مشاغل خادم به جان آمده بود ، و بعیدا عن السّاحة العالیه منسوخ
و ممسوخ شده . و هر سال مبلغ سه و چهار هزار دینار اخراجات را می بایست .
۱۵ و پیداست که حضرت عظمی خاقان اعظم را عظم الله شانه چند شایستی ابرام
دادن . و ایم الله که خادم از فراوان انعام و مواعیدِ صدق و تباشیرِ لطف کز
آن حضرت عظمها الله بر دوام می فرمودند ، شرمسار و تشویر زده می بود . و
۱۸ آن حضرت به خواسته بخشیدن نا خواسته اشهر من الشمس است . و این فیض
رحمت و آثارِ مکرمت ، همه جهانیان شناخته اند و دانسته ، علی الجملة و التفصیل .
خادم از خجالتِ این انعام ملکانه ، که هر وقت به تازگی در بارهٔ بندهٔ خویش
۲۱ می فرمود ، گرانِ بارِ ایادی شده بود ، و زبان از عهدهٔ شکر بیرون نمی آمد .
و این سه بیت لایق این حال است :

قطعه

خاقانی از سخای تو بگریخت در سکوت

کتلا سکوت دفع چنین جمله ای نداشت ۳

قطران گریخت از درِ فضلون ز بس عطاش

آن چون تو بذل و این چور همی بذله ای نداشت

قطران ز بحرِ خاطرِ من قطره ای نبود ۶

فضلون ز خوانِ همت تو فضله ای نداشت

خادم به فرمانِ حضرتِ علیا اعلاها الله از موطن جلا و هجرت

گزید و بیرون آمد، بر آن عزم که بقیه عمر به مکه بگذارد . و اگر چه شعوده ۹

فضا و بوالعجبی ایام او را بدین طرف افکند ، هم بر آن عزیمت است که

زیارتِ شام و سفرِ قدس بر آرد و باز به مکه شود . ان شاء الله تعالی . و هم

درین هفته (۷۶ الف) علی استخاره الله تعالی از صقع تبریز تحویل خواهد ۱۲

کردن . چه خادم باز وحشی شده است . از گزیر گریز کرده و هوا گرفته ،

بعد الیوم آشوب قید و خلخال نتواند کشید . و نداند که طلب کردن او از آن

درگاه ، عظم الله شانه چه سبب است و به حضورِ او چه حاجت ؟ و چه ۱۵

خدمت است که خادم به حضور کند ، به غیبت هزار چندان نتواند گزاردن ؟

و قد انقضى هذا الفصل ولا ینقضى فضل المجلس العالی الی یوم الفصل . ظلال

مکارم مجلس عالی ، صاحبِ عالمِ عادل بر مهر اصحاب^۱ و سایل و ارباب فضایل ۱۸

ابد الدهر ممتد باد . حسبنا الله وحده ابدًا ، والصلوة علی النبی محمدًا وآله جدًا .

بسم الله الرحمن الرحيم

تمسکی باذیال کرم الله تعالی

۳ مطالعه شریف مجلس سامی، امیر سپاه سلار اجل مبجل، محترم مکرم، ازهد اعبد، مبارز الدین، شجاع الاسلام والمسلمین، سیف الملوك والسلاطين، مقدم الامراء الصالحین، صفوة الدولتین، عمدة الحضرتین، مفخر- الحجج و الحرمین، سید العشائر، ذو المفاخر، در اتساع جہ و ارتفاع پایگاه ابد الدهر بلند نام روزگار باد، متضمن صد هزار دواعی مسرت و بواعث سلوت به کھتر داعی رسید و شرف بیکران رسانید. و به اضعاف آن ۶ اریحیت و لطف بهجیت که تضمین آن تحیت بود، سلام و آفرین و دعا و درود و ستایش گفته آمد، و بر شمول سلامت نفس نفیس، و حصول ارادت ذات شریف شکر جوار ربوبیت گزارده شد. اشارت که دوستدار فرموده بود، و حقیقت است که جنس اشفاق باشد بر کھتر مخلص. اما اگر مجلس سامی به سعادت ژرفتر در اندیشد، معلوم کند که درین باب حق به دست کھتر مخلص است. در جمله مجلس سامی را سعادت متدایم باد. و انوار لطف و ۱۵ افضال ظلال اعزاز و اجلال از حضرت عظمی خدایگان معظم عقد الله لواء بالنصر بر هامة شریف مجلس سامی و بر قة جهان و جهانبانی ممتد باد. بمحمد المختار و آلہ الاخیار.

۱۸ مجلس شریف امیر اجل اشرف اکرم بطلمیوس معظم، فیلسوف اعظم، جلال- الدولة الغراء، علاء الملة الشماء، فخر انصار نصاری، صفوة الاساقفة، بهجة- القیاصرة، قدوة القسّیسین، اسوة الراهبین، ظہیر فرق بالبراهین، اکرم-

الحواریّین ، حافظ الانجیل و امینه ، صبی المسیح و یمینه ، مختار الملوك الاعلام ،
 ملك الندماء فی الايام ، امیر الصيد وردنا مجد الله وراشده ، سلام و تحیت و
 آفرین فرماید خواندن ، و کھتر و برادر را مشتاق همایون لقاء شریف شناختن . ۳
 به وقت وداع وعده ها بر زبان شریف گذشت که در جوار جلال حضرت
 عظمی اجلّھا و عظمھا بحسن المناب (۷۹ الف)^۱ و تیمار داشت چنین و چنین
 رود . کھتر باز جست از آن همه وعده ها که فرمود ، نبح مقصودی نیافت . ۶
 مگر مصلحت درین است . مجلس شریف امیر بدر الدولة را اقبال باد ، کھتر
 سهل است ، والسلام .

بسم الله الرحمن الرحيم

- سلام علیک ای صدر اسلام و قبله امام و قدوة انام ، ای مصباح
 ۳ عالم ارواح ، رواح تبارک . ای سید عراق و شام ، شامت میمون . بنده
 در کل اوقات بنده است ، متزیتی به زی عبودیت و متحلی به حلیت خدمت .
 و اشارت عالیہ را کہ اشارت غسل از آن استعار است ، مامور و ار این قدر
 ۶ قوت کہ قدم قصیر الخطو بنده دارد ، ہم از عزت و هزت جناب عالی دارد .
 زہرہ از کجا باشدش کہ جز بر قضیت ارادت مجلس عالی رود . سنت سعادت
 چنان بود کہ از شرفہائی کہ لیلۃ الجمعة آسمانها (را) ^۱ از نزول ربّانی بود ، بنده
 ۹ را یوم الجمعة از دریافت خدمت مجلس عالی بودی . چون فردا تا وعد اشرف
 خداوندی این سعادت در اہمال و امہال خواهد بود ، فرمان خداوندی راست .
 مجلس عالی مخدومی ، خداوندی ، صاحبی ، صدری ، اجلّی ، عالمی ، عادلّی ،
 ۱۲ سیدی بحری برّی ، مقتدیری ، موفق الدینی ، نظام الاسلام و المسلمینی ،
 قدوة الصدوری ، سلطان الکفائی ، در اعلای رایات عدل ، و املائی آیات
 فضل الی یوم الفصل ، آراستہ روزگار باد ، بمحمد و آلہ لیس وراء الله منتهی .

- ای بخت را به صدر جلال تو روی ره
وی چرخ را ز نورِ کمال تو مهر و مه
در پیش صفتِ تو ز جمع ملائکه
۳ صف در پس صف است و سپه در پس سپه
این جمله چیست سایه یزدان و سعی چرخ
وین مایه چیست دولت شروان فروشه
۶ من بنده خواستم که مرا باشد از جهان
دست تو بوسه جای و بساط تو سجده گه
۹ تا یوسفِ سعادت خود را به لطفِ تو
زی مصر جاه باز رسانم ز قعر چه
لکن چو خواستم که بتنازم به خدمت
۱۲ در سر فتاده باره بختم میان ره
آری که چون حریص به خوان طمع رسد
حرمان نصیب وی شود از غایت شره
۱۵ نیز از تهمرد خود و از جورِ روزگار
اوقات من تلف شد و حالات من تبه
دیو غرور داشت بر آنم که چند گاه
کردم به دست عطلت دیوان خود سیه
۱۸

از روزگار و از خود در تو گریختم

رحمت کن و زهر دو مرا گیر در پنه

(۷۹ ب)

۳ کز خاک سوی چرخ توام شدن به تو

آری پیاده فرزین گردد به عون شه

برهان مرا از آوخ غم تا جهان ترا

گوید که ای موفّق دین شاد باش و خه

۶

غفّار چون در آخر تام تو آمدست

من بنده از که جویم غفران این گنه

۹ هم تو، به دست فضل کش اندر خطام خط

هم تو، به چشم عفو کن اندر گنه نگه

مگذار کز زمانه بوم بی حیا سنگ

چون نزد آب آتش، چون پیش باد که

۱۲

ناچار زیر نه بود و نه ورای هفت

تا بیست و چار سی شود و سی دوازده

۱۵ موقوف عمر و دولت تو باد یک به یک

ارکان چرخ و انجم و ساعات سال و مه

روز تو عید، عید عدو باد روز و شب

شام تو صبح و صبح عدو باد شام گه

۱۸

مجلس اسمی خداوند ولی الانعام، صدر اجلّ اوحّد، امام کبیر، عالم

عابد زاهد، موفّق الدّین، مؤید الاسلام، ناصح الدّولة؛ وفی الحضرة، نجیّ-

۲۱ الملک، کهف الصدور، قدوة الکتاب، قانون الافاضل، شرف الزّمان، مفخر

شروان، شمس المعانی، عطارد الثانی، ذو المناقب راقی (؟) مکتسب اصناف

معالی و مدّخر الطاف لا یزالى باد . و ما از سایه او و او از سایه خود بر -
 خوردار . کهن چاکران و کترین خادمان ، خاقانی ، زمین خدمت می بوسد ،
 و بر انوار فواضل و آثار فضایل او جان و دل ایثار می کند ، و می نماید که ۳
 اگر چه این صورت سمج و جسم خبیث کهنتر که دست یافت عناصر نیم -
 کار گردون است از کثرت آفات^۱ از قلت مبالات بر آن مجلس ، اکرام را
 ابرام نمی نماید و مر آن صدر را زحمت نمی رساند . یعلم الله که جان صبغت و ۶
 صبغت^۲ فضل الهی دارد ، و نام زد تعارف و اتلاف سبق است ، خود در
 مقابله حضرت قبله ساخته است ، و احرام « خَرَّ رَاكِعًا وَ اَنْابَ » * گرفته ،
 و این ندا در داده : ۹

ایا من لدین الله صار موفقا علیه سلام الله ما لاح باکر
 لئن غاب شخص العبد عنک بصورة فلا بأس ان الروح عندک حاضر
 اما چون باز بیند که صورت بی نصیب است و این رمز را شنیده است ۱۲
 « ان لنفسک علیک حقّا فاعط کلّ ذی حقّ حقّه » پناه به مجلس اسمی می آرد
 تا هو به وسیلت لطف و شفاعت کرم خود بزرگی کند ، و نامه بی خردگی کهنتر
 را به آب صفح و غفران دهد . ۱۵

شعر

کآنجا که شفیع رستم آید بتوان بخشید جرم گرگین
 وز غایت فضل ، فیضی که بر خاص و عام عیم گردانیده است ، کهنتر ۱۸
 را راه دهد ، (۸۰ الف) تا بدان مکه مکان و حرم حرمت آید . و از روی
 یک روی و یک جهتی این ندا در دهد که « یا قوم انّی برئ ممّا
 تُشْرِکُون . انّی وَ جَهَنُّ وَ جَهیمی » * . و این دیگر جوانب این خطاب ۲۱

۲ - متن / صنیفه

۱ - متن / آفاق ؟

* - سورة ۶ (الانعام) ، آیه های ۷۸ ، ۷۹

کند که :

فَمَنْ وَجَدَ الْبَحْرَ اسْتَقْلَلَ السَّوَابِیَا

- ۳ حق تعالی سایهٔ اکرام و دست انعام بر سر زواری و قصّاد کشیده و
گشاده دارد، و چشم اهل دولت و ملت به جمال و کمال او روشن گرداناد .
والله یمنّ علی العبد بتوفیق خدمته قبل یوم المعاد و یدیم المجلس الاسمی بمصالح
۶ العباد والسلام .

بسم الله الرحمن الرحيم

خیر ما اخترع العقل فی مجاله و ابداع الناطق فی مقاله کلمة العجز فی
قصور باله عن معرفة الله و کماله . و السلام سلام الصب الواله علی النبی محمد ۳
المصطفی و آله .

اما بعد ، این تحیت که ذکر شوق و صبابه است از رشح خاطر ،
اگر داغ کرده هفوات آید ، عذر است که از سر ارتجال و استعجال می رود . ۶
ان شاء الله که ایامه آن را دامن صفح درکشند^۱ . بدان که اوقات ، حامله
سلامت است ؛ و ساعات ، قابله سعادت . و نتایج انس بر وفق ارادت بر
دوام . انفاس ، چون سالکان ، صافی . فکرت ، چون شمل مراد یافتگان ، ۹
مجمع . نفس ، در روضه مطمئن ، مرضی و مروض . حاسه^۲ ، از گداز تر
سماع روحانی ، پرائر . مشام ، از نفحات الطاف ربّانی ، بانسیم . ذوق ، از
نلخ و ترش خوان دنیا ، فارغ . انامل به کارگری نقش بسم الله الاعظم مشغول . ۱۲
این همه دولت هست . اما حاسه^۳ بصر معتکف حبس ظلمت است از
دریافت نور مبین و غرض بهین بی نصیب . غرض بهین چیست ؟ ملاقات
ایمّه الراشدین ، نظام الشریعة و ذویها ، قوام السنّة و اهلیها ، کھف العلماء و ۱۵
امجدهم ، مؤید المتکلمین و اوحدهم ؛ قدوة المذکرین و اسندهم ، که جازی
انوار الہی و راوی اسرار ربّانی باد . و چنانکه انفاس منجمد متحد ما را به
کرات واسطه^۴ خامه^۵ عنبر بار عنبرین کرد ، صد هزار مواید از موادّ قدس ۱۸

- به ساحت اراحتش پیوسته باد . درین ساعت که این تحیت تحریر افتاد ، بادل گفتم که : ای زاده لطف ارادت و ای راهرو خاص ملکوت ، این همه جواهر غیبی می بینی که از صندفِ حرف عبارت از بحرِ ضمیرِ فلانی به ما هدیه گرداند . کاشکی این بحرِ مظلم بی منافع در میان ، سدّ حایل و حجابِ هایل نبودی ، تا بحشتم وار از سر ، قدم کردی و بدان بحرِ زاخِرِ مفاخر رسیدی .
- ۶ این نه بس که ازین ایوانِ معلق هر لحظه هزار موکب حادث به ما نزول می کند ، و این بساطِ مقعر باری چیست که راهزن مراد و باز دارنده امنیت ماست ؟ دل منصف نهاد (۸۰ ب) شاهدِ روش از راهِ صواب این جواب می دهد که : خاقانیا ، این همه نیک است که تو می گویی ، اما گرد نقطه هوس جولان می کنی و در موضعِ منقطعانی و هولِ کعبه می داری . اوّل رهبت راه و آفت مسافت بیاید دید ، تا به مقصد مراد برسی . در خدمت چنان بحری ۱۲ به واسطه جیش بحری توان رسید که « **الْحَدِيدُ بِالْحَدِيدِ يُفْلِحُ** » . مقامات ظلمات ناکشیده ، حسن الوجود عین الحیوة در نتوان یافت . در تنگنای وحشت شبی انس ناگرفته به فضای سعادت چون شاید رسید ، که غوّاص برای طلب جوهری ، قلم وار نگو سار به قعرِ بحر آهنگ کند . اگر تو به بحر ، جواهر را که « **هذا عذب فرات** » صفات اوست ، به مشقت این بحر شورش افزای که « **هذا ملح اجاج** » نعت اوست ، بر خود گیری . رعنائی بگذار و پی غلط مکن ، ۱۸ که تو از خدمت ائمه برای رضیتی الوالدین باز مانده ای ، نه از هراسِ دریا و ترکِ راه . اگر نه جنابِ طبرستان که طربِ ستانِ دریاست ، بی زحمت « **شقی النفس** » نتوان یافت ، که « **حفت الجنة بالمكاره** » . نه گفته اند که اوّل بر خط ۲۱ جهنم بیاید گذشت تا به عرصه عزّت فردوس رسی . اینجا باری به خلاف قاعده بر دریا می باید گذشت تا بدان فردوس معانی و جنتِ امانی راه یابند ، که باری تعالی معالمِ عالمِ دین را برکات حرکات خاتمه میمون امام فلان الدین

معمور دارد . و ما را به کریم ملاقات او، که غرض دین و دنیا و آخرت بدان منوط است ، رساناد . خواستم که به مجلس اسمی شیخ امامی حرفی بنویسم . باز چون ژرفی اندیشه کردم، دانستم که این ملوث کتابت و بعث عبارت، هم کرم^۳ عمیم قطب الدینی احتمال تواند کرد . با این همه این کلمه درمی نویسم . والسلام .

المخلص خدمه الخاقانی الحقایقی

مجلس اسمی اقدس شیخ امام اجل^۱، قدوة اعظم، مقتدی مهتدی، قطب الدین، شمس الاسلام والمسلمین، امام الشریعة، سلطان الطریقة جدّا، ۳ برهان الحقیقة ابدا، عالم الحق^۲، قدوة الخلق، ذو المناصب امد الله انفاسه بروح القدس وجدّد علی روضة مجلسه خلع الانس، اگرگران ندارد صد هزار سلام ودعوت تام از زبان طارق نیم شبی و هاتفِ بھر گاهی قبول فرماید کرد. و ۶ این زبان شکسته خادم را از ذکرِ سعادتِ ایام خویش رطب کوثر آیین فرماید دانست. بدان دور دولت که شرف آن حضرت محنت کده^۳ شروان را نعمت کده^۴ بهشت گردانیده بود، ظلمت پروردگان عالم وحشت استسعاد به ۹ خلعت دریافته بودند، بر لفظ جواهر^۵ فشان چنان گذشت، چون به اوج جلال و ذروه کمال منشأ و مستقر^۶ برسم، ابتدای خطاب و افتتاح کتاب از آن جناب مبارک (۸۱ الف) رود. پاس آن اشارت^۷ داشته می آید، و همه روز جان و دل ۱۲ شاخصه الابصار مانده، تا مواكب سعادت به آثارِ انامل آن حضرت از کدام طرف در آید. ان شاء الله تعالی که این تریاق فاروق به درد زندگانی رسد. جمله اولاد واعزه و خدام و خواص و تلامذه، که در خدمت امامند، از ۱۵ کهتر مخلص و خادم مثنی سلام و تحیت پذیرند، و الله یمدد ظلاله و یجدّد جلاله، مؤید مکارم التّامه الخاقانی.

خواجه امام عالم، مؤید محقق مفضل، سیّد الفضلا، غوث الافاضل،

ابد الله مجده (به) سلام و تحیت مخصوص است . المستمسک بعروة فضله
الخاقانی .

- ۳ خواجه امام بارع کیتس متقی افصح اهل اللسان، سید البلغا، ادام -
الله فضله و افضاله به ثناء و دعا بالغة الامل و المدى محفوف است . اگرچه با
سابقه ای به آن اعزه اکارم توسل و ترسل نرفته است . اما چون مناقب
باهر و فضایل زاهر می شنوم ، شغف به ذکرشان زیادت می شود . المخلص - ۶
الخاقانی .

- خواجہ امام اجل عالم وحید فرید ، مہذب ممجد افضل الایمۃ ،
 امجد العلماء ، اوجد الفضلا ، سید الادبا حقاً ، جاسوس الفلک بلغہ اللہ غایۃ
 ۳ مطلبہ واحسن شان الافاضل بہدایتہ ، سلام وثنا استماع کند و بداند کہ طلعت
 مبارکش در قوت خیال ما و ذکر مکرمانش کہ فرمودہ بود در قوت ناطقہ
 متمکن . اگر در انفاذ تحیت تکاسلی نمودہ شد ، بہ فضل حیل تمہید عذر این
 ۶ دوست بفرماید ، کہ ابرام دادن عزیزان را ، قدما و قلما ، شیمت من نیست .
 اگر نہ قلم و صاحبش فدای آن عزیز است . ظن چنان است کہ امسال نیز
 خطہ شروان را بہ قدم تشریف دہد بعد صیت را و مباہات اخوان . واگرچہ
 ۹ کرم این بزرگان مغلق ابد است ، و چشمہ سخای این مہتران منجمد سرمدی .
 اگرچہ فیض تمام نبود ، ازو منحتی درمندی . در مزیت فضایل مخلص العمر
 باد . اگرچہ اسم مبارک والقاب منورش در آخر این تحیت مثبت نشدہ است ،
 ۱۲ بحمد اللہ و منہ کہ او بزرگ برادر مہرست ، شرف عنوان مفاخر است . باری
 تعالی او را بہ منتہای مقصود ، و آن معارف ربّانی است ، برساناد . حسینا اللہ
 وحدہ ابد .

بسم الله تعالى

- کوکبه سعد و موکب مجد خدایگان عجم، نگاهبان امم، پادشاه روزگار،
 سایه پروردگار، خسرو سلطان نشان، عادل کشورستان، رکن الدولة والدین، ۳
 نصرة الاسلام والمسلمین، غیاث الامة، معین الخلافة، (۸۵ ب) تاجدار
 ایران، ملک بخش توران در استعباد^۱ احرار دنیا و استخدام انصار دین
 ابد الدهر ظالم گداز و مظلوم نواز باد. ۶
- خادم مخلص که از زمین مذلت به آسمان عزت رسانیده آن حضرت
 است آستان معلی را، که آسمان زمین او زبید، آسمان وار همه تن کر شده،
 به پرگار دهان و نقطه دل چون پرگار به گاه نقطه نهادن، زمین می بوسد؛ و ۹
 سلام و خدمت چندانکه در جگر آسمان نگنجد و سده زمین بر نتابد، علی -
 التواتر می فرستد و می گوید که تا آسمان چون دایه خود کامه کبود جامه
 می نماید، که سحرگاه از صبح گریبان دریده دارد و ماتمی نبوده، و هر شامگاه ۱۲
 از شفق دامن خون آلوده نماید و مصافی نرفته؛ و هر نیم شب سیاه صد هزار
 قطره شیر سپید بر جامه نماید و پستان پدید نه، و پیکر زمین را چون کودکی
 سیاه چرده در کنار دارد و معانقه نه، بساط آسمان بسطت مجلس عالی از ۱۵
 آلابش غبار زمین حوادث صافی و صهی باد. این خدمت که به سواد حدقه
 بر بیاض چشم مرقوم شد، بلکه به مراد دل بر بیاض بجان، بلکه به سواد
 دیده بصیرت بر بیاض چهره عقل، و به جبل الوریث سجا بسته آمد، و به موم ۱۸

- خاطر، که از شهید امانی باز مانده است، مهر کرده شد. و اگر یمین و یسار را قدرت بودی، یمین الله که به سوادِ دوده^۱ شب بر بیاض صفحه^۲ روز نبشتمی، و به زر رشته^۳ آفتابِ سخا بستمی، و به مومِ ستارگان، که پیرامنِ طشتِ شمع ماه سیلان شمع را مانند مهر کردمی^۴ و به دست آفتاب دادی، تا به جوار معلا مجلسِ عالی رسانیدی. اگر قضیتِ نهالِ امنیتِ نم و نمایی داشتی، خود به جای این خدمت خادم بودی. پس چون این مرام و مراد، که سعادتِ عظمی و نورِ اعظم در آن مدرج است، وقت را از دست برنخواست و از پای برنیامد. باری اگر ستاره^۵ عمر بر اوج روزبهی گذری داشتی، و بیت - الحیوة چون بیت المال از نقدِ سعودِ آسمانی صفر نبودی، شایستی که صورت بخت هدهدی کردی و کبوتری نمودی، و نامه^۶ شوق^۷ آمیزِ خادم را به بارگاهِ معلا مجلسِ عالی رسانیدی. پس چون خادم را صورت بخت یاری نداد، اینک بختیار نامی را (که) از شاگردان خادم باشد، پیش بارگاهِ معلا فرستاد، تا با کوره^۸ خدمت رساند، و بر زبانِ چوبین خویش در آن پیشگاه، که بهرامِ چوبین پیشکارش زیبد، تحمیلات دعا و شکر را ادا ایراد کند، و از مکارمِ اخلاق جهان پهلوان نصره الله و اظفره که به شفقت شامل، آفتابِ وار اطرافِ خافقین و اکناف مشرقین را به جواهرِ مکرمات انباشته است، التماس کند، که اشارتی، که اشاره العسل را ماند، به صدرِ اجل^۹ همام اجل^{۱۰}، قوام اکمل، عالم محترم کبیر، عز الدین، صنی الاسلام، نظام ممالک ایران، مقتدی صدور - الزمان، قدیت تراب نعله و اترابی فرماید، تا صدر اجل^{۱۱} عز الدین اعز الله ببقاء انصار الملک بر لطیف الدین شهر آشوبی که (۸۶ الف) هم از آوردگان خدمت و پروردگان^{۱۲} حضرت^{۱۳} است، حکم کند. حکمی جزم حتم مقضی و

- ختم مرضی، تا از آن قراضه ای که ازین^۱ بختیار برو قرض است، که به جانب منقضى برگرفته است، و برین معنی حجت‌های جزل و شهداء عدل ناطق اند،
- عن^۲ قریب هم بختیار بی هیچ تجویف و تسويف و مطل و کی و کجا و کی، اورا^۳ منقضى الوطر با وطن فرستد، تا خادم مخلص چنانکه آثار ابادی ید و احسان لسان را که از آن حضرت حفها الله بالنصر و المعالی شاکر است عدل و حیوة پیوند نجات بخش را هم. زندگانی پادشاه عادل سایس مطاع مؤید منصور^۴ مظفر، رکن الدولة و الدین، نصره الاسلام و المسلمین، عضد آل سلجوق بالبراهین در مرت با عدت کامکاری دراز و دیر یاز باد بمحمد و آله.
- سلام من که رساند به پهلوان جهان^۵
- جز آفتاب که چون^۶ من درم خریدۀ اوست
- صبا کبوتر این نامه شد بدان درگاه
- که صورت کرم امروز آفریدۀ اوست^۷
- فلک چو طفل عرب طوق^۸ دار شد ز هلال
- که چون غلام حبش داغ برکشیدۀ اوست
- سخاش نور نخستین شناس^۹ و صور پسین^{۱۰}
- که جان به قالب اومید^{۱۱} دردمیدۀ اوست
- ز زعفران رخ ظالمان کند گه^{۱۲} عدل
- حنوط جیفه^{۱۳} ظلمی که سر بریدۀ اوست^{۱۴}
- ششم عروس فلک را امید دامادی
- ز بخت بالغ بیدار خواب دیده^{۱۵} اوست

۳ - متن / «و» ندارد

۲ - متن / جز

۱ - متن / + این

۵ - متن / که کند

۴ - دیوان / امید

شنیده اند ز من صفدران به حفظ الغیب

نثار^۱ او که صف بخل بردیده^۲ اوست

۳ به پیشکاری مهرش همه تم کمرست

بسان بند دواتی که پیش دیده^۳ اوست

ولی دل از سر^۴ سرسام غم به فرقت او

زبان سیاه تر از کلک^۵ سر کفیده^۶ اوست

چه^۷ گویم از صفت آرزو که قصه^۸ حال

نگفته من به زبان از دلم شنیده^۹ اوست^{۱۰}.

۳ - متن / چو

۲ - متن / « سر » ندارد

۱ - متن / ثناء

۴ - رك . دیوان خاقانی . ص ۸۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم

عبده المخلص الخاقانی الحقایقی

الحمد لله على ما اولانيه من جزيل نعمته و افاض على من بجال رحمته ۳
و الصلوة على رسوله محمد و عترته .

اما بعد مجلس سامی صدر امام اجل اکمل اشرف عالم محقق عابد
زاهد بدر ، کافی الدین ، عز الاسلام و المسلمین ، افضل الدولة ، عمدة الحضرة ، ۶
مقتدی الحقيقة ، مرشد الافاضل ، مؤيد الحكماء ، ملك الشعرا ، بليغه الله غاية
مطلبه و احسن شان الفضلا بمذهبه به دعاء خير مذکور است . اگر چه ذاکر
هم هست . اما آن ذکر و صبابه این دعا تواند بود . اگر آن ذکر در مجلس ۹
انس و محافل فحول می رود که انبیای دنیا اند ، این ذکر (۸۶ ب) به اصحاب
حق و حقیقت و ارباب ذوق و طریقت می گذرد ، که جلساء الرحمن اند .
آنجا آلت ملاهی و آنجا حالات^۱ و آن نجشتمات را که فرمود قلما و قدما همه ۱۲
وقت صباحا و رواحا به اخوان صفا و خیلان وفا شکری بلیغ می رود . « نقل
اقدام الکرام اکرام فی اکرام » . و دوش که مواهب بنان فرمود ، خادم به
خانگاه بود به اداء صلوة مشغول . ندانست که عیدی در راه است . اگر نه ۱۵
در ترقب آن و داد غیبی ورد شرعی را دست داشته بودی . بازم همه آنجا نیز
ذکر فضایل و شکر فواضل کفوی می رفت باز مره فقرا و کافه اهل
تصوف ، و سخنها می گذشت در شرح توفیق که حق تعالی مجلس کفوی را

دادست در باب احیاء موات و عمارت معالم نجات ، وز نص قدم این فال بر -
 می آید ، « اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
 ۳ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ (فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ
 أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ) * . در جمله چون نقش بنان و بیان باز دید ،
 تنمّه مهمّات یافت و یتیمه اوقات ساخت . آنچه در ضمن ملاطفه فرموده
 ۶ بود که در اثنای ثنا چنین و چنین می رود ، لا ریب چنین تواند بود ، به اعلام
 و استعلام حاجت نیست . نتیجه خلق عظیم و عرق کریم کفوی آن است که
 افتادگان را به صدر بالا کشد ، و ناگواران ترش را در کام آزادگان سایغ و
 ۹ حلّو المذاق گرداند . اگر نه اهل شروان را از خاقانی فراغت است ، و چنین
 به . خادم را صفای وداد و خلوص اتحاد کفوی محقق است ، از دل شکسته
 خویش قیاس می کند ،

۱۲ فانظر الى قلبك ما شانه ثم قس الشاهد بالغایب

اگر این مدّت از تلوّث مشتی کفره فجره جوقی خلف جلف نحس
 نجس پلید که « لا یبالی بهم ولا یوبه لهم بین الخالفین ما ذاقه » بود ، الحمد لله
 ۱۵ که چون صباء صفا وزیدن گرفت ، آن همه در هوای مدّت هباء منثور شد .
 امید به فضل ایزدی جلّت قدرته چنان است که بعد الیوم بنیاد محالسه و مجامله
 مدید الظل باشد ، و خاطر کفوی در مناهج مصافات و موالات دایم التّور .
 ۱۸ اکنون مجلس کفوی را معلوم است که مکاتبه و مکالمه ارباب سخن باقی ماند ،
 و در صبح و غیوق مذکور باشد . از چندان قصاید نغز که عنصری راست ،
 مذاکره بیشتر آن قصیده است که منوچهری در حقّ او گفته است . بحمد الله
 ۲۱ خادم منوچهری را طفل دبیرستان خویش داند ، چنانکه مجلس کفوی عنصری
 را . اگر چه جاهلان متعادل و سفیهان متشاعر ازین دقیقه بی خبرند ، شاید .

- خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ* . این اشارت با مجلس کفوی است . «وَمَا يَعْلَمُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» . حکیم رئیس برادر افضلی (را) دام نمکینه ، ۳ پرورش از اینجاست و بردش از آنجا . سلمانِ محبت و حسانِ مدحت آن حضرت است ؛ و انسِ اُنس و بلالِ مقاتلت این کهتر . التماس می‌رود که دیده (۸۷ الف) همت در باره او پست نگرش بفرماید او را تا از جمع خواص ۶ خواننده داند ، نه از جمله حواشی رانده . درین روزهای ماضی ماجرهای که از خاطر کفوی ودیعت گرفته بود ، نقل می‌کرد . بعضی به مذاق طبع خادم راست ، و بعضی نه . اگر نه خرده نگاه داشتی ، بگفتمی که آن فصول ، فضول بود که ۹ کافی‌الدین ، که مخلص العمر باد ، در خادم بدین دیده نظر فرماید کرد . امید که دهد دل مجروح خاقانی را از تفویض دل و تسلیم خاطر دهد ، نه از مراعات خان و خانه و دانک و دانه . اگر چه همه کس در آینه غیری ، صورت خویش ۱۲ تواند دید . بایستی که خادم (را) بر انزوا و اختفا اغرا دادی ، تا مصور شدی که مجلس کفوی ، طریق حکمت و شرع می‌سپرد . چون پسندد که بعد از توبه ۱۵ نصوح از همه آلائش ، خادم دگر باره جامه در قیر زند . « نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ » . در احادیث آمده است که روزی زاهد میغانی پیش ابی القاسم انصاری در آمد ، و سخن مموس (؟) می‌گفت . خواجه ابوالقاسم گفت : شیخا ، آواز بلندتر کن . گفت : ای خواجه ، من سی سال گوهرِ دل در بوتۀ توبه نهادم ، ۱۸ و مطیۀ نفس را در ریاضِ ریاضت چرانیدم ، تا بدین درجه رسانیدم که آواز چنین نرمک برمی‌آید . تو مرا گوی آواز بلندتر کن ؟ برطریقت روا داری ؟ خادم را با مجلس کفوی همین کلمه می‌رود . چه خادم سه سال است ۲۱

که از همه اعراض اعراض کرده است، و از آمال و اموال پی بریده. امروز عادت طبیعت شده را تبدیل چون تواند کرد؟ بدان خدای که الی یوم المعاد ۳ ملجاء و معاد این دل کباب و سینه خراب اوست، و انقم که به فضل خویش مرا از مکاید شیاطین انس نگاه دارد. که اگر همه مملکت شروان در تصرف این انگشتی آهنین من کنند، که از سر این پی که نهاده‌ام، نگردم. ظن مجلس ۶ کفوی خطا افتاده است، «ان بعض الظن اثم». اگر این ایضا و ایما که مجلس کفوی را می‌رود از بهر جمع و طمع بیشی است، که در صف اقران سابق قدم‌تر باشد، و اندیشه می‌کند که از قلت کفاف و رقت حال، خادم را ضیق و ضنکی باشد، بحمدالله هنوز توشه‌ای و خوشه‌ای و خای و حطای هست. ۹ «ان الذی شقّ فمی ضامن الرّزق حتی یتوفانی». دامن که میکایل، قلم در جریده ارزاق خادم نکشیده است. استاد علی نجار بزباد که زیر تیشه او ۱۲ باشم تا باشم. اگر مجلس کفوی را غرض آن است که خادم در میان کار آید، تا خصمان و حسّاد اباد الله خضرا هم ید بیضاء او ببینند و انصاف بدهند، جاهل که حاسد باشد، انصاف ندهد. همه نوری را ظلم خواند، ۱۵ و همه راستی را کژ شناسد. بعد از پانصد سال دیگر خود قیمت خادم و قدر ایشان شناسد.

لله درّ الحادثات فانّها صدأ اللثام وصیقل الاحرار

۱۸ «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي»*. این نفثه المصدور متناول گشت. توقع می‌رود که در

۱ - حدس استاد مینوی، متن: نفقة المصدقه

آن نگرده و اسباب^۱ و اطناب و هفوات و عثرات را خط صفح و غفران در
 کشد . (۸۷ ب) و الله تعالى يعصم المجلس السّامی الکفوی من غین الزّمان
 و نوايب الحدّثان . و صلواته علی محمد وآله و صحبه .

۳

بسم الله الرحمن الرحيم

خادم مجلسه الخاقانی

- ۳ صدقات فرض گشت و خیرات فرض شد بر کافهٔ احرار و زمرهٔ افاضل که مجلس سامی امامی، اجلّی، سیدی، مویدی، کافی الدینی، عزّ الاسلامی، سید الحکامی، حرّس الله سمّوه و زاد علّوه از موقف حبس به مخلص تخلص رسید، و از جلّهٔ سیاست حضرت به ساحل سعادت ابد آمد و چشم زخمها به سلامت کلتی متبدّل شد. « عاد الغیث علی ما افسد ». بدان خدای که خستگان او را حوالّت گاه مرهم هم اوست، که این خستهٔ زخم، که خاقانی است، بدین ۹ حادثهٔ (نا) مبارک که مجلس سامی (را) رسید، به غایت متحیر و متحسّر و متفکّر بود، که همت ذکر مترسمان نداشت که طریق شمات سپرد. « اللهم اعصمنا من هذه الشیمة ». و هر شب از اوّل شفق تا وقت فلق در فلق می بود ۱۲ که آیا آن حارس راه حقیقت را چه افتاد؟ و با خیال مجلس این ندای می کرد که : چون یوسف مجاور زندان به عزیزی رسی . به زندگی بسی بیند آفتاب کسوف، که بسی مانند آتش اندر دود^۲ . و این دعا بر زبانش رسته که : یارب ۱۵ خلّصه خلّصه . و عقل مدبّر با خاطرش این خطاب می کرد که : ای فلان ، ترا چه رسید ؟ آهسته باش . به چشم زخمی^۳ که بدان چشم و چراغ روزگار رسید، چندین تنگت دل مباش ، که خدای را زیر نوایب ، مواهب است ؛ و ۱۸ در ضمن نکبات، حسنات . و قربت پادشاهان به صحبت آتش و دریا ماند ، که

آخر الامر از حرق و غرق ناگزیرا است . اندیشہ مبر ، کہ بعدالیوم ظلّ نعمت و حرمت مدید خواهد بود . از گفتہ خویش یاد آور :

۳ چشم زخمی کہ ز ایّام بہ جاہ تو رسد

ضامنم من کہ جز اقبال در آنجا ہم نیست

آن چنان باغی بے زحمت خاری نبود

۶ شاخ صندل ہمہ دانند کہ بے ارقم نیست

دانم کہ مجلس سای بدین بسط و انبساط کہ می رود ، گران نگیرد ،

کہ از سر مخالفہ و وفاق است ، نہ از طریق مآذقہ و نفاق . خدای تعالی گواہ

۹ است و بعضی از اعزّہ ، کہ در ہمہ شروان بہ رنج مجلس ازین ضعیف رنجور

دل تر کس نبود . و دانم کہ گواہی خدای عزّ وجلّ باور دارد ، و اگر نہ

اندیشہ آن بودی خاطر بہ جای دیگر باز کشد ، کہ بزرگان را روزِ عسرت

۱۲ و کربت شاید دید ، باللہ کہ یک لحظہ از پیش دیدہ انور خالی نبود ، و بہ

رعایت دل نفیس و مراعات خاطر شریف مشغول شدی . اما حق تعالی خود

مسلّی و معلّل اوست . زندگانی مجلس سای دراز باد ، و حصول امانی و شمول

عوافی . و حسبنا اللہ و حدہ ابدا . و صلتی اللہ علی سیدنا محمد و آلہ جدّا . ۱۵

رسالة اخرى اليه ارسله العبد الداعي الخاقاني الحقاقي

بسم الله الرحمن الرحيم

- ٣ زندگانی قباب معالی و جناب عالی خدایگان مطلق، پادشاه به حق،
خسرو راستین، کیخسرو زمان و زمین، ملک رحیم مشفق، مالک ملک
المشرق، وهاب مغنی، مفتی اریحی، غازی موحد مهتدی، مجتهد مجاهد
٦ مرابط، قاهر مقتدر مقسط، افسر خدای کشور گشای، جلال الدنیا والدولة
والدين، ملک الاسلام والمسلمين، ملیک الامّة الغربا، کھف الامّة الشما،
ناصر الخلفاء المهتدين، قاهر الخلعاء المعتدين، تاج اعظم السلاطين، حامی
٩ الغزاة الموحدين، ماحی الطغاة الملحدین، محی المملکة، عمدة السلطنة، عدّة
الخلافة، مولی الاکاسره، قانع الجبابره، قاصم القیاصره، اول ملوک الخاقین،
اعدل عظماء المشرقین، کیقباد الهدی، اسکندر الوری، مهدی الوقت فی
١٢ البلاد، ظلّ الله فی العباد، سید قرون الامم، صاحب قران العالم، ملقّن
نوشین روان، مهجّن نعمان، کیومرث الزمان، اعظم کیان، وارث اشکانیان،
سایس ساسانیان، اقلیم گشای توران، دیهیم خدای ایران، متبوع آل بهرام، محسود
١٥ اپرویز فی الایام، خلاصه دور الفلک، ناسخ آل برمک، عنصر السعادتین، زبده
الجلالتین، ذوالتاجین، ملک الرحمة فی الدنیا، المظفر من السماء، در علو رتبت
جهاننداری و حصول اهبت کامکاری، و تازه داشتن ملک و ملت، و برافراشتن
١٨ دین و دولت، سالیان ابد پیوند باد. وذات معظم ایران خدای جهان
خدایو، که نور خاصه سعادات و خلاصه موجودات است، طرازنده بمالک

- و مکارم و معالی ، سردارِ ملوک و اکارم و اعالی . احرارِ بلادِ عالم ، طوقدار ؛
انصارِ سوادِ اعظم ، پیشکار ؛ زمان و زمین را به مکان جهاننداری ، اعتداد ؛
جهان و جهانیان را به آستان شهریاری ، اعتضاد ؛ فلک ؛ مامور ، و زمانه منقاد ؛ ۳
و ایزد تعالی کفیل مناجح مراد ، بنیّه النبیّه و عترته و ذویه .
- خدمتگارِ دولتِ خواه زمینِ خدمت را به رخسار جان بوسه می دهد ؛
و در مواسم خدمتگاری ، سنتِ خضوع را اقامت می کند ؛ و خاکِ آستانِ معلّی ۶
را به بوسیدن رطب حواشی می دارد ؛ و اورادِ دعاء خالص را تمیمه اوقات
می سازد ؛ و به دستبوسِ عالی که ظلمتِ یافتگانِ نیاز را چشمه آفتاب است ،
(۹۳ ب) متعطّش تر از نیازمندانِ چشمه حیوان می باشد ؛ و حضرت علیا ۹
را که کعبه شهریاران^۱ و عید جهانداران است ، به ورود این موسم شریف
عید ، مبارک باد می گوید ؛ بلکه موکبِ عید را به دریافت خدمتِ آستانِ
معلّی تهنیت می کند ؛ و اگر ناسکانِ ملتِ حنیفی به قربِ جوارِ کعبه عرب ، ۱۲
که بیت الحرام اسلامی است ، احرام گرفته و وقفه یافته اند ، خدمتگار و الحمد لله
که به مواقف درگاهِ عالی اعلاهِ الله در حریمِ کعبه عجم ، که بیت الحرام بهرامیان
است ، احرام می گیرد^۲ و لیلیکِ عبودیت می زند ، و جانِ قدسی بدلِ نفس ۱۵
حسّی قربان می سازد . ان شاء الله تعالی که به شرف داغ قبول مستظهر شود .
- درین وقت که همی نابیوسان سعادت بخش و دولت رسان مثال عالی
اعلاهِ الله ثانیاً به خدمتگارِ مخلص رسانیدند ، خدمتگار پیش آن موهبتِ رحمانی ۱۸
و فتوحِ آسمانی ، که با کوره طوبی و روضه انف بهشت بود ، آن گاه سجدات
شکر گزارد ، و پیشانی را زمینِ فرسای گردانید ؛ و از هر حرفی دراری و
درر ، و از هر لفظی غریب و غرر ادخار کرد ؛ و مسرتِ مثنی و مبرّت ۲۱

مضاعف دریافت . چه در ما تقدّم به کرات سیراب کاس مکرّمات شده بود . اکنون مستغرق این تحیّات و مست و غرق این اریحیّات گشت ؛ و بر مضمون ۳ اشارات فروخ جهاننداری نصره الله تعالی ، که از فرط خدمتگار نوازی و اشفاق فرموده بود ، به قدر کلالِ طبع و فتورِ خاطر و ضعفِ رویت و قوف یافت . در باب باز خواست صوفیانه ، معاذ الله که خدمتگار دولتخواه خود را با همه ۶ سفساف نظری و سافل گهری ، آن درجت شناسد و آن محل داند که امثال این اندیشه بر خاطر یارد گذرانیدن . چه خدمتگار ، مریدِ صادق است ، و حضرتِ علیا نصره الله تعالی مرادِ مطلق . مریدِ ثابت قدم را با مرادِ سیّار هم به نقیر و قطمیر ، ۹ نقار و عتاب نرسد . و اگر وقتی کبیره ای عوذا بالله از مراد حادث شود و مرید از آن بوی کفر شنود فی المثل و ایمان نپندارد ، در دعوی ارادت دعویّ ملحق باشد ، نه داعی به حقّ .

۱۲ گرم به تیغ جفای تو ذره ذره کنند

نه مرد درد تو باشم گرت گناه نهم

و اصناف مریدان سه فرقت بیش نه اند : مریدِ محبت است ، و مریدِ

۱۵ محبت ، و مریدِ خرقه . خدمتگار (۹۴ الف) هر سه هست . چه از خلوصِ

نیازمندی محنت کش محبت است ، و شرفِ خاک بوسان آستان معلّی یافته ، و

خرقه اخلاص خدمتگاری ، که شعارِ حسن عهد دوستاران است ، از درون پوشید .

۱۸ کان پیران کاسمان سر و شند خرقه ز درون خلق پوشند

و صدقِ رغبت مرید به دوری و نزدیکی قالب ، و دیری و زودی حضور

نسبی ندارد . چه کمالِ اخلاصِ مرید در رغبت ، زیادت از آن دیدار آید که در

۲۱ حضرت . چنانکه اخلاص خدمتگار که در بوادی سفریش از آن دیده اند که در

نوادی حضر ، و بر صحتِ این دعوی همه باشندگان اقالیم ، شاهد عدل اند خدمتگار

را . « و ذلك من فضل الله تعالى له المنّة على ذلك » . و خدمتگار تا
جان آلوده به یک نفس در آمد و بیرون شد حیوة گرو دارد ، عاشقِ جانباز
و صادقِ سرّ انداز خواهد بود خاکِ آستانِ معلی را .
تا به موی زنده‌ام جان آن تست

بر سر هر موی فرمان آن تست

۶ و اگر از سرِ سجاده خدمتگاری قدم زاستر گذارد ، و از ربقه دوستداری
رقبه بیرون آرد ، به عوض^۱ نطاقِ اسلامیان ، زنتارِ رومیان بر میان دارد ، و به
جای رداء ملتِ براهیمی ، ازارِ کفر آزاری شعار سازد ، و از حلیت توحید
عاطل نماید ، و به همه مذاهب معطل باشد ، و از فراش حرام پدید آمده . پدرش
عودك^۲ عموذ آزمای ، و مادرش ارغوان زعفران^۳ سای بوده . و هذا فصل
لایتنقی الی یوم الفصل . اما تا تواند آرایشِ خویش به حضرت مقدّسه
جهاننداری نصره الله تعالی نرساند ، و از دور با خاکِ آستانِ معلی عشق می بازد ،
۱۲ و از نسیم اذفر که به مشام آرزو می رسد ، تسنیم او فر می یابد ، و به دوستداری
آن حضرت علیا ثبت الله دولتها تفرّد می نماید ، و بر همه سران گردن می افرازد ،
و این دوبیت می آغازد :

۱۵

دانے که من از جهان ترا دارم دوست

تا جان دارم به جان ترا دارم دوست

۱۸

هر چند مرا تو دوست دشمن داری

رغم همه دشمنان ترا دارم دوست

مباد که خدمتگار بعد الیوم قربتِ خدمتِ ملوک طلبد ، خاصه شریفتر

همه ملوک عالم . چه هر کرا شرف بیش ، سیاست بیش . با چشمه ، اطفال بازی ۲۱

کنند؛ و با دریا، مردان گستاخی نیارند کردن. هر آفت که می رسد، نتیجهٔ قرب است. اگر آدم صلی الله نداء « لا تقربا هذه الشجرة » (۹۴ ب) فتکونا
 ۳ من الظالمین* از نخست شنوده بودی و دست به خوشه نبردی، هرگز دانهٔ آن خوشه دام پای او نگشتی؛ و داس آن خوشه در دیدهٔ حال او نشکستی. غایت علم که ملکه^۱ ملایکه است، این بس که « لو دتوت قدرا اتملة لا حترقت » ۶

چيست عاشق را جز آن کاتش دهد پروانه را

اولش قرب و میانه سوختن و آخر فنا
 ۹ اگر تیر فلک نزدیکی تیغ آفتاب نجستی، هرگز چون پیکان در آتش تافته نشدی و نسوختی و سپر بر آب نیفگندی. چه سهیل و دیگر اجرام ثوابت که دور دست افتاده اند از قرب آفتاب، باری از سوختن، آمن السرب اند
 ۱۲ و منزّه الذات. و اگر به معنی باز بیند، کار سنگ معدنی دارد، که اگر چه در صمیم حال از مشاهدهٔ عین آفتاب محجوب است، اما اثر نور جهان تاب را قابل می باشد. بحمد الله که حضرت علیاء خاقان اعظم نصره الله تعالی بر ذروهٔ
 ۱۵ مکارم جهاننداری آفتاب نور بخش است، و خدمتگاران سنگ به ستواری صورت. بعد از این قبول انوار ازین قبیل خواهد کردن که نمود، والسلام. درین ساعت که فرمان عالی تریاق فاروق است جهانیان را، جامع همه عوای
 ۱۸ و حاوی شفاء وافی، به خدمتگاری سقیم دل رسید و برهان عیسوی نمود. قرب پانزده روز بود که امیر اجل مبجل، بطلمیوس محترم فیلسوف قلیقوس اکرم، بدرالدولة الغرا، شمس الحضرة السماء، فخر کبراء النصاری، بهجة القیاصره،
 ۲۱ صفوة الاساقفه، مجد القسیسین، ذخر الرهابین، انیس الحواریین، حافظ -

۱ - حدس استاد مینوی، متن: بلکه.

* - سورة بقره (۲)، آیه ۲۳

- الانجیل، عالم ثلثة اقانیم، صنی المسیح، ملک الندما، امیر الصید وردنا، ارشده الله و ایته بر وفق امید و آرزو و بر حسب اختیار و مراد به جانب مراغه تحویل کرده بود. اگر چه مدتی زمام اختیار به دست نداشت، بحمد الله که به ۳ فراغت خاطر و رفاهیت حال خرم وقت و آسوده دل رفت. چه فراوان نوازش و انعام و اکرام یافت از جناب مجد و حریم عز مجلس بزرگوار، امیر سپهسلار اجل عادل سائیس مویده مظفر، حسام الدولة والدین، ناصر الاسلام ۶ و المسلمین، جمال الملة، کمال الامة، نصیر الدولة، عرس السلطنة، ذخیر الخلافة، صفوة الخلفاء المرضیین، بهجة عطاء السلاطین، سید ولایة العجم، ظهیر ملوک العالم، ملک امراء الترك، مویده انصار الملک، سپهدار ایران، پهلوان عراق ۹ و مرزبان آذربایجان، نهمت الزمان، ادام الله ایامه و اسبغ علیه انعامه. (۹۵ الف) چه مهتری بلند همت، صافی عقیدت، حمید سیرت، پاک سریرت است. و انصاف توان داد که تا خدمتگار سفر می کند در بیضه عراق و دیار بکر و ربیع و ۱۲ شام، ندیده است و نه شنیده هیچ والی سائیس و امیر منصف عدل گستر رعایا پرور چون مجلس بزرگوار امیر سپاه سلار، حسام الدین دام ظلّه. و اگر نه چنین قاهری سیاس به هیبت و باس بودی، با دیو مردم روزگار لعمر الله که ۱۵ اگر مهدی آخر الزمان از آسمان زمین آمدی، دجال گوهراں دوران را مالش نتوانستی دادن و تسکین آتش ظلم و فتنه کردن. در جمله خدایش همچنین موافق دارد. و طراز سعادت و عنوان دولتها امیر سفهسلار حسام الدین است ۱۸ که دوستدار و دولتخواه حضرت علیاء خدایگان معظم، خاقان اعظم، جلال الدنیا و الدولة و الدین است، نصره الله تعالی. و همه روز به ذکر فاجح حضرت علیاء حفظها الله بالنصر اسماع جهانیان را معطر و معبر می دارد، و ۲۱ هر کرامی بیند از رعایاء، بیت الشرف شروان حیّاها الله و احیّاها ببقاء الملک

المعظم دام مظفراً، تعهد می فرماید و مراعات می کند، و تیمار به واجبی می دارد.
و چون امیر بدرالدوله وردنا به سلامت باز گردد و به خدمت دستبوس اعلیٰ
۳ جهاننداری شاهنشاهی خاقان اکبری لازال مظفراً منصورا پیوندد، تواند بود
که مکرمات امیر سفهسلار حسام الدین را شرحها دهد، که اسماع و طباع
اکارم و اکابر را از آن شگفتی حاصل آید، ان شاء الله تعالی. حاجب اعزّ
۶ اخصّ اشرف، نورالدین، مبارز الاسلام، شجاع الملوك، فخر الخواصّ والحجّاب
طاشی دام عزّه چون پیش تخت معلی جهاننداری نصره الله و اعلاه رسد، زمین
بوس بی اندازه و دعا و ثناء تازه ایراد کند از زبان خدمتگار دوستدار والسلام.
۹ انوار جاه و جلال، و ظلال فضل و افضال حضرت علیاء خدایگان
مطلق، پادشاه به حقّ، خسرو راستین، کیخسرو زمان و زمین، ملک رحیم
مشفق، مالک ملک المشرق، وهاب مغنی مغنی، قاهر مهتدی، جلال الدنیا
۱۲ والدین، ملک الاسلام والمسلمین، ملیک الامّة الغرّاء، خلیفه الله فی الارض
و ناصر الخلفاء، اوّل ملوک العالم سلفاً و خلفاً، کیومرث الزّمان، اعظم کیان،
وارث اشکانیان، سائیس ساسانیان، اقلیم گشای توران، دیهیم خدای ایران،
۱۵ عنصر الجلالین، ذوالتاجین، ملک الرّحمة فی الدنیا، المظفّر من السّما برقه جهان
و جهانیان فایض و گسترده باد، (۹۵ ب) الی یوم یطوی السّماء، حسبنا الله
وحده ابداء والصلوة علی النّبی محمّد وآله جدّاً.

بسم الله الرحمن الرحيم

- این تحیت صادرست از مهبط ساکنان دین و مورد سالکان یقین،
- ۳ مربع طریقت و منبع حقیقت، مصعد عشق و مقعد صدق، بیت الامن ستم رسیدگان، دارالانس عذاب چشیدگان، اعنی خانگاه معظم شیخ مقدس رفع الله درجاته مشتمل به ذکر شمول سلامت و شمل اصحاب دل و کرامت و
- ۶ راهبیت طبع، و الف او با وحدت و فراغت (۱۱۰ب) خاطر، و تحاشی او از لوٹ شبهات، و اباء همت از مصالحه ام الحوادث، و آن دنیااست؛ و تبراء نفس از مناکحه ام الخبائث، و آن صهباست؛ و تنزل و تنزه حواس در ریاض ریاضت، و تحوّل تحمّل بنیت از منزل رسم و عادت. و اگر چه سیاق سخن
- ۹ شیوه بجمع می کند، عنان قلم ارسال کرده ام تا از سر عبارت عبرت کند، وصیفت تکلف و صنعت تکلیف بگذارد، که غرض ازین تحیت، شرح اشتیاق به حکایت سود و زیان است نه اظهار فضل. از حضرت افاضل
- ۱۲ شرع و امثال دین عذر می خواهم که در افتتاح این لمعه رقم عبد و خادم مثبت نیامد. دیر است که در ضمن این مناجات با خدای عز و جل عهدها رفته است، بل نذرها بوده، که به هیچ کس و ناکس از خواجگان دین و دنیا عبد
- ۱۵ و خادم ننویسم. اگر بنوشتمی اینجا بساط عذر نگسترده می، و از اعزه در نخواستگی که بر چنین عثرات دامن صفح و عفو درکشند.
- ۱۸ مجلس ساهی حه (۴) امام اجل ورع اورع، محقّ محقق، راشد مرشد، جمال الدین، مجد الایمة الراشدین، عین الحقیقه، زین الشریعه، ناصر السنّه و

- ذو بها، خاذل البدعة و اهايا، عزّ الفریقین، نورالحرمین، شیخ الطریقه، قدوة الطایفه، کھف المحققین، سیّد العلماء و المتکلمین، ملک الوعّاظ و المذکرین،
- ۳ ذوالفضایل در سعادتی که به معارف و عوارف رحمانی منوط و مربوط است، مدید الظّل و دایم النور باد. سلام و تحیّت از کمال اریحیّت و لطف بمحیّت قبول فرماید، که از صمیم مودّت می رود. و اشتیاق به دریافتِ یوم التلاق
- ۶ بالغ الامد و المدی شناسد. چه گویم و چه ننمایم از صبوة دل و صفوة عشق و مشتاقی بدان جنان جناب مطهر مجلس منور اکرم کریم « یقیس تفضلاً قلبی بقلبه ». این کلمات که تحت نظم آمده است، دست مال همگنان تواند بود.
- ۹ و اگر فروگذارم، صورت نگیرد. این بر دعوی صحت ارادت شواهد عشقی و دلایل صدق طلبند. ترسم که در مقام متّحدان وفا و مجتهدان صفا متخلف آیم و رسوا شوم. همین قدر گویم که در آن عهد با صد هزار رنگ مهلکات
- ۱۲ که آینه حیلّت کھتر داشت، می دید که شعف او به قربت صحبت مجلس سامی چگونه بودم. اکنون و الحمد لله که از اسفل درکات مهلکات به افضل درجات منجیات رسید، و همت را با سرها از جانب این عجوز مجذب فارغ^۱ (۱۱۱ الف) کرد، و سراز گریبان این کبود جامه کور دل بیرون برد، و تکیه بر ادّخار علوم علوی و عقلی و حقیقی کرد، و در تحصیل مرام عقبی جهد المقل نمود و حرکة المذبوح کرد. چون تواند بود که به ساحت اراحت آن مجلس مشتاق نباشد؟ اما
- ۱۸ وقت وقتی آن زاده ارادت و رهبر ملکوت داور منصف از درون صدف وار دهان گشاده می گشاده، که از آن که سیاح مکرّمات را انشا ازوست، و طرّه زلال دریا بدو؛ چون زعاق نصیبه می شود، پای در عتبه عتاب می نهد و سر
- ۲۱ در گلیم تواری و اجتناب می کشد. لاجرم حذر کسل و رعشه ملل سرانامل

- می افتد . خامه خام از نگار کبریا و تحیات بازمی ماند ، توقع رعوتش جلوه می کرد . بحمد الله که آن مدت منقضی شد و آن مادّت منحسم . در جمله همچنانک می شنوم در معارج معارف آن جهانی دایم الصعود باد ، و در ۳ مطالع طالع آسمانی وافر السعود . تیمه امان و تتمه امانی ، اعنی مکتوبات مجلس سامی به کرات می رسد بدین مجنون الهی ، که در بیمارستان دینی در سلاسل ارکان مانده است ، و خوی طیب آفرینش صلوات الله علیه کرده . و ۶ هر تشریفی را به وقتش برافاضل و عزیزان عرض داده می شود و شکر بلیغ کرده می آید . فعاصه در حضرت مجلس عالی نجم الدین ، الامام بن الامام ، حمد بن علی سیمگر مدد الله ظلالة و جدّد جلالة . آمدم با مقصود اعظم و ۹ مطلوب اکرم ، حدیث کتاب . چون فلانی برسید ، و بعد از مضایقه فراوان کتاب بسپرد ، کهتر آن را نگاه می داشت و مترصد می بود که معتمدی را ببیند چنانک امانت را بشاید . چون فلان الابهری لقاه الله رضوانه و انار برهانه ۱۲ برین صوب و خطه بی خطری رسید ، کهتر مدتها در مدت و خلّت او سعادتها یافت . به وقت عود او آن کتاب بدو سپرد که الله الله که این امانت است ، به جمال الدین سپار . آن بزرگ دین در پذیرفت که برساند . چون به صوب بیلقان ۱۵ اخسّ البلاد و اخبثا رسید ، قضاء من الرب صاعقه آفت درآمد ، و طوفان بلا بر سرهای شریعت و حقیقت ریخت ، و آن امام در گذشت ، رحمه الله و انسا بقاء المجلس . و کهتر پنج ماه مصیبت او داشت ، و در اثناء رسایل و کتب ۱۸ نظما و نثرا به زبان خونین مرئی او راند . بازان که در مصیبت عظمی و غصه کبری بدین صفت مجروح دل است ، خجالت از آن مجلس ، کهتر را کم از آن مصیبت نیست . (۱۱۱ ب) صورت حال این است و بدین ، جماعتی گواهند . ۲۱ و آن کتاب را به بیلقان با آن بزرگ دین رحمه الله بسی کسان دیده اند . اگر

تواند بود که آن را از آنجا طلبند، کهنتر از خجالت باز رهد. و اگر باز یافتن ممکن نبود، کهنتر را کتب نفیس بسیار است، و تاوان دادن شرط الزم. هرچه ۳ فرماید و خواهد از کتب به دیده حکم را ایستاده ام، و بر قدم اعتذار فرو مانده، «و رایه اصفی و حکمه امضی». و فلانی را اعزّه الله و ابقاه و عظم شانه و اعلاه اگر آن جاست، صد هزار سلام و تحیت فرماید خواند، ۶ و کهنتر را مشتاق لقاء زاهر و جمال باهر خویش فرماید شناخت؛ و ذکر و شکر خویش سر جمله اوراد خادم فرماید دانست. «جده الله علیه خلع الفضل الی یوم الفصل». از فلانی ابداً الله علاه و اباد اعداء به غایت ۹ رنجور خاطر م. و اگر ننوشتی و اشتیاق ننمودی، از مجلس سالی اقتراح می بود که آن صدر را رفع الله قدره و شرح صدره اعلام دهد که بی نظیران را بدان دیده نبیند که آن را عین الازدرای گویند. همین قدر می گویم ۱۲ باقی اعزّه کثراً الله امثالهم فی الدین الی یوم الدین. کهنتر را مهتری هست و برادری که دعوی دوستی مجلس سالی کند. فلان الحق در عصمت و عفت و علم و حلم و فقه و فقر علامه روزگار خویش و یگانه عهد و ۱۵ فرزانه. از مجلس سالی توقع می باشد که چون این شخص بی نقص بدان صوب رسیدند، ایادی برو گشاده دارد و به انواع مهربتش مخصوص گرداند، و حسن الحضور او را مغتنم دارد. در مهد حقیقت و طریقت رضاع و فطام ۱۸ یافته است، و در حجر ریاست و دراست تربیت گرفته. و بدین تعریف که می رود به وقت ملاقات و خبرت ان شاء الله که تشویر زده نباشد. حرف چند ضعیف معانی رکیک عبارات از آن کهنتر مصحوب مجلس سالی بود. توقع ۲۱ می بود که آن را هیچ وقت باز نفرماید کردن، و در طی نسخ و کتب نفرماید آوردن. الله الله، و اگر مجلس را سخنان کهنتر باید نظماً و نثراً شرایط طلب آن

باشد، «صحّت الارادات تغنی التکلف و التصلّف»، به دل و جان طلب
 باید کرد، مضمی هذا. اصحاب طریقت و ارباب حقیقت، خُلانِ صفا و
 اخوانِ وفا، محققانِ صِفَهٗ تصوّف، سلام و خدمت قبول فرماید کردن. از ۳
 فلانی که موصل این تحیت و مبلغ این خدمت است، نیک خجلم که در بارهٔ
 او توفیقِ نیافتم. شکر در آن است که مکرّماتِ عمیمِ مجلسِ سائی عذر خواه این
 کهنر است، (۱۱۲ الف) افاض الله علیه انواع الکرم وخصّه علی مدّ الزّمان ۶
 باصناف النعم، والسلام.

الخادم المتمسك بمعالیه الخاقانی الحقایقی

- قبیل این خدمت که از قبل خواصّ خلّت می رود، خدمتی سابق شده
- ۳ است که ابجد نخته مودّت بودست خاطر خادم را، که طفل دبستان افاضل است؛ و این خدمت لاحق فاتحه (۱۱۵ الف) الکتاب است مباسطات صدق را، لاجرم فاتحه وار در کسوت اختصار می رود. و اینک دهان عقل به جواهر الحمد لله
- ۶ شفاء الغلیل می سازد، به شکر آنک خادم را توفیق این خدمت میسر شد، که نطفه قطران رنگ خامه در رحم کافور فام نامه ودیعت می تواند دادن، تا نتایج دوستداری و سلایل خدمتگاری دیدار آید. اگر چه معهود خاصیت و
- ۹ فعل آن است که قطران و کافور طریق توالد و زه آب ارحام را بسته گردانند، اما خادم به اعجاز صدق نیت و به قوت خلوص طویّت از قطران قلم و کافور قرطاس رحم مودّت سعادت زای را اتصال و بلل می دهد. بالله که
- ۱۲ جای تعجب است. و چون بدین فوز عظیم متشرف شد، بر فور بر زبان قلم برانده که اکسیر گنج اکاسره، و جواهر جباه جبابره، و در تقاصیر قیاصره با حلّی و حلل شعریان و اکلیل و کلک فرقدان، و زربفت فضفاض آفتاب و
- ۱۵ فضّه فیّاص ماهتاب و اقلیمیاء ثمین سیّار از اقلام کاتبان یمین و یسار نثار اقلیمی باد که کاتب نیکی نویس آن اقلیم مجلس اسمی، صدر امام اجل کبیر، حبر همایم اجل تحریر، کافی حازم عالم، عادل ماجد مفضل، مرشد موّحد علامه،
- ۱۸ مهذب الدین، شرف الاسلام و المسلمین، رضی الدولة و اهلها، صنی الملة و ذویها، مقتدی كافة الصّدور و صدر کبراء الثغور، تاج الافاضل و سیّد هم،

- فخرالامثال و مویدهم، مقدم الوزراء، اکرم الکبراء، مولی الکفاة، مولی العفاة، وجیه الآفاق، وحید العراق تواند بود. و کاشک جانِ رنجورِ من خادمِ آلودهٔ رنگِ نواب و فرسودهٔ رنگِ شوایب نیستی، تا گفتمی که با کیمیای عقل و گوهرِ نطق و زرِ چهره و درّ اشک در اثناء آن نثار ایثار باد.
- سلامی که طیب سلامتیش از نکتهٔ لبِ روزِ رویان ارم آفریده‌اند، فرستاده می‌آید؛ و دعایی که از خلوفِ دهانِ روزهٔ دارانِ حرم کرده‌اند، گفته می‌شود؛ و نیازمندی به نورِ طلعهٔ طلحه که نورِ طلح منضود^۱ و سدرِ منضود است بهشتِ سینهٔ خواص را، تعطشِ حیوانِ وادی بریدهٔ موسی را ماند به چشمهٔ حیوانِ خضر؛ و دلِ خادم از جورِ گناه نهی ایام که مذهبِ طالح است در جوارِ پناهٔ دهی آن امام که مذهبِ طلحه است می‌گریزد، تا از آفاتِ خالی السیر باشد و به اتصالِ سعد مستعد شود. (۱۱۵ ب) چه امروز بر سر آمدهٔ قران و اقران شدهٔ کفاة و اکفاء آن مجلس است، جدّ الله^{۱۲} علیه خلع السعادة. و اگر چه حاسهٔ بصر باهرش، که بهرهٔ ده نورِ آفتاب است، هنوز متاذی باشد از مطالعهٔ خدمت سابق، مع ما که معما گشای حقایقِ آفرینش است، که با چراگاهِ تربتِ موحش و وحشِ پرورد، آهوان انسی تبت^{۱۵} انس نتواند گرفت، که به جای سنبلهٔ طیب و سنبل الطیب بیش و درمنه بینند، و به عوض^۲ قرنفلستانِ زریون شبرم و مازیون یابند^۳. اما اگر ابرام است و اگر نه از مطالعهٔ این خدمت اعراض نفرماید، و لاحق را به سابق رسانیدنی بود، و فاتحه را در ایجاد بستنی، و سبط را در آب و جسد پیوستنی. و اگر چه در پایان خدمت لاحق ذکر بندهٔ آبق رود، خاطر اشرف نیچد، که فاتحه را «الحمد لله» طراز اول است، و «الضّالین» رقم آخر. و بازان همه که در خدمت^{۲۱}

پیشین بدان مجلس ، که روز سعادتش از آفتِ پیشین آمن باد و چون صبحِ
 پسین برتراید ، سخن بر آن مناجا رفت که به اسبابِ رکیک ، امورِ رفیع فرادست
 ۳ توان آورد ، چنانکه به نقطهٔ نور مختصر که مصباحِ وار در مشکاةٔ چشم
 و زجاجهٔ طبقه موقوف است ، بر مشعلهٔ جهانِ تابِ آفتاب محیط توان شد ،
 و به حروفِ تنگِ مجال که میدانگاه از نهایتِ ناف تا حدّ حلق و لب لب
 ۶ بیش ندارد ، اسماء الله الحسنى را هم طویلهٔ زبان و هم سلکِ بیان توان گردانید ،
 و به یک تارِ ریمان دو تو صد هزار ایتام بحر را هم صف توان کرد ، و بر نحرِ
 صافیاتِ الاجیاد و بر جبهتِ صافناتِ جیاد توان بست . همانا که بزرگانِ خرد
 ۹ بینش این خدمت را بر قصورِ همتِ خادم حمل نکنند ، که به دستاویزِ سببِ ازل
 دیدن شرط نیست ، در پایِ دام طلبِ آخری باید دیدن نشاءِ اولی را چه بینند
 که بر آوردگانِ عهدِ آخر عالم از خاک و آب آمدند . آخرنگر که به عالم پاک
 ۱۲ مآب چون می سازند . نخست از رماد و رمال مرکب شده ، به مقصدِ مراد و
 آمالِ مرکب چون می تازند . اگر پیوند خیالِ مودتِ خادم را از ابتدا مختصر
 آمدست ، قدمگاه ثباتِ دولتِ آخر نگر که چه کامل افتادست . در امکان
 ۱۵ گنج که خاکِ بیزی اسپ می تازد به طلبِ قراضه‌ای ، پایش به گنجِ گاو فرو
 شود ، یا لاشه‌ای برگِ برگی کاهی ندارد ، و از عشقِ جو جو جو می نشود ،
 ریمانِش گیرند و به سنبلهٔ آسمان (۱۱۶ الف) و راه کاه کشانش^۱ فرود
 ۱۸ آرند . چون دولتِ مکاتبت با مجلسِ اسمی میسر شد ، تواند بود که بر عقیب
 این دولتِ دولتی دیگر سانح آید ، که چون مرد را فتحِ حصاری بر آمد ، به دیگر
 فتحِ همتش گردانیده شود ؛ و چون بر مرادی ظفر یافت ، به دیگر مراد دلیر تر
 ۲۱ گردد . چنانکه خادمِ درین خدمت که اگر مجلسِ اسمی صدری ، مهذب
 مهذب الدینی ، فدیتِ نفسه المقدسه بنفسی و عقلی ، بیند که لبابِ حقیقت

را بی قشور مجاز بیناد ، سلام و خدمت دوستدار به مجلس اسمی شمس الدوله ،
 هداه الله الی مصالح ایامه ، فرماید رسانیدن ، و در باب تحصیل مراد و مرام
 از آن مجلس معاونتی طلبیدن ؛ و خود خدمتی مفرد به مجلس اسمی شمس الدوله ۳
 نوشته آمده است ، عرض کنند . ان شاء الله تعالی .

معتمد سعد اسعده الله که موصل خدمت نخست و مبلغ تحیت اول
 بود ، هنوز آن جاست ، باز مانده است ، و من خادم را اینجا بازو هزار شغل ۶
 است . به هرصنعتی که رای مذهب الدینی مصلحت داند ، او را اشارت فرماید
 و به همت و نیت و بود و نبود و نابود به جانب خادمش به راه کند ، که خادم
 قصد عراق دارد ، و گنبد هوا را هجوم بخارات سرما گرفته است . تواند بود که ۹
 بعد ازین بدان دیار نتوان رفت . و اگر در گنجد و خاطر انور نرنجد ، خادم
 را به تشریفی از انامل گوهر بار و خامه عنبر پاش جلاء دیده فرماید ، که دیده
 و دل به قرّت و قوّت به غایت محتاجند . « والله یبقی المجلس الاسمی ، ۱۲
 مجلس سیدنا الصدر الامام ، الحبر الهمام ، مذهب الدین ، شرف الاسلام
 والمسلمین ، مقتدی الصدور فی العالمین لمناجیح القصد و مصالح البلاد .
 والحمد لله رب العالمین و صلواته علی سیدنا نبیه محمد وآله و عترته ۱۵
 الطّاهرین اجمعین .

شفاعت نامه نویسد به صلح

بسم الله الرحمن الرحيم

تجیة الواله الخاقانی الحقایق

استمسک بعروة فضل الله تعالى

۳

- فرزند اعزّ اجلّ مبجلّ، اغرّ محجلّ، بارحقّ، امیر حکیم، امام عالم،
۶ متقن محقق، مبرهن محقّ، متبحر منقز، مشید الدّولة والدّین، حرز الملوك
والسلّاطین، حافظ الارواح والاشباح، قدوة الافاضل والاعالم، امام الحکما،
افلاطون الزّمان، بقراط الدّوران، مفخر الشّروان، مدخّر محامد و مقتنی مفاخر
۹ و مکتسب معالی باد؛ و ذاتِ عزیزش از هجومِ آفاتِ آمن السرب .
سلام و تحیت و دعاء این پدر مجروحِ سینه سراسیمه روزگار، که
روزش به شب سلیم و شبش به روز اعی ماند، در فراقِ فرزندان اعزه ابقاهم الله،
۱۲ و فواتِ دوستان رحمهم الله تعالی استماع کند؛ و فراوان سلام و پرسش و بسیار
درود و آفرین به خدر شریف و ستر کریم خواهرم کریمه مکرمه، زاهده متبتله،
حاضنة الدّین، رابعة الاسلام، مخدومه دودمانِ حکمت، معصومه خاندان
۱۵ حشمت، والده کبیره حرسها الله تعالی و صانها، و به اولاد اعزه ابقاهم الله فی
ظلّ والداتهم برساند؛ و به حرمت خاطر رنجور این پدرِ شورِ بختِ آشفته
روزگار با خواجه امام عالم تحریر، شهاب الدّین، شمس الاسلام، صدرالایمة،
۱۸ ملک المتکلمین، قسم النظر و قوام النظرا، اعلم العالم و علامة العلماء، ابوسهل
سهل الله مباغیه و مطالبه در سازد، و ملاینت و به رفق و مدارا و مهالا برموالات
شعار گیرد.

- « فالتار بالماء الذی هو ضدّها يعطى النضاح و طبعها الاحراق »
 الاحراق . و معلوم است که در بلاء او مرا او فرزند در افکنده است . و
 اگر مرا در بنه طالع شقاوت نبودی ، خود به جای چنان پسری بالغ و بلیغ ۳
 دختر مرده بودی ، تا هم او از اسیری و دشنام و سفاهت رسته شدی ، و هم من
 از تحکّم خلاص یافتمی . اما چاره نیست ، « یدالله^۱ (۱۱۹ الف) فوق عبادہ . »
 حکم آسمانی و تقدیر سبحانی به تدبیر انسانی دفع نتوان کرد ، و جز در ساختن ۶
 روی نیست . « ما دخل الرفق فی شیء الا زانه^۲ » . و حدیث احوال من
 پدر همان کلمت می گویم که به وداع گاه آن ساعت که فرزند مشیدالدین مرا
 معانقت کرد ، « فرحی الخیر فرحی الخیل والسلام » . ۹
 درین وقت سعادت بخش و دولت رسان ، مثال بی مثال ، که امثال
 من بنده را صد هزار منال و مال در آن تضمین است ، از درگاه معلّی
 خدایگانی ، خاقان اعظمی نصره الله تعالی به بنده مخلص رسانیدند ، و به قدر ۱۲
 امکان خدمت نوشت . ان شاء الله تعالی که مقبول آید . او فرزند حرسه الله
 خاطر فارغ فرماید داشتن ، که حضرت علیاء خدایگانی احضرها الله السعادات
 از آن رحیم تر و رووف تر است که چون من بنده را بر رقعہ بندگی و نطع ۱۵
 دوستداری ، آن حضرت را نه یک بیدقم هزار فرزینم از جوار قرب خدمت
 رمیده و مستوحش گرداند . و من بنده از آن خوارتر و دوستدارترم که به صد
 هزار شمیر بی مسامی و شیرینی مجامله از سر سجاده بندگی قدم بگذارم . من بنده ۱۸
 هرچکا باشم عاشق صادقم مآثر و مفاخر خسروانه آن دارای دین و دولت و
 داور ملک و ملت^۳ را ، و به قرب و بعد تعلقی ندارد وفاء بندگان و اخلاص
 دولتخواهان . و درین خدمت که به بارگاه اعلی اعلاه الله تعالی فرستادم ، درین ۲۱

- باب فصول نوشتم موشح و مقید به معافی . او فرزند ابقاه الله و حرّسه هیچ
 خاطر شکسته ندارد و با دوستان تازه در سازد و حسن معاشرت درآموزد ،
 ۳ و کتاب ادب النّیّم که کشاجم و دیگر فحول فضل ابداع و اختراع کرده اند
 بخواند ، و از حضرت آسمان شکوه عرش جلالت دریا سیاست کوه سیادت
 عظمتها الله هیچ مخافت و آفت در خاطر تصوّر نکند . چه آن حضرت حفّها
 ۶ الله بالنصر و المعالی لطف مشخص و رحمت ملخص و سایه اخص کردگار
 است تعالی و تعظّم . و بعد الیوم من پدر را فراموش کند ، و نام من پدر البتّه
 در عقد خدمت انس ، و در زبان معاطات کاس بر زبان نراند ، و با همه باشندگان
 ۹ دوست روی و مهرجوی باشد ، و کس را به سبب من پدر دشمن نگیرد و
 دشمن نسازد . و چون بر خدمتی که به درگاه عالی اعلاه الله تعالی فرستادم
 واقف شود ، او فرزند معلوم کند که من بنده چه مرید صادق و داعی عاشقم
 ۱۲ آن بارگاه سعادت و پیشگاه سیادت را اعلاه الله تعالی . و چون حاجی رئیس
 امین الدّین (۱۱۹ ب) شرف الحاج احمد ایّده الله و حفظه به خدمت رسد ،
 صورت حال از وی باز داند ، و سلام و تحیّت و ثنا و محمّدت به حضرت شریف
 ۱۵ مجلس اسمی امیر سپهسلار اجلّ عادل موید عزّ الدّولة والدّین ، حسام الاسلام
 و المسلمین ، ملک امراء شروان ، مرزبان العجم ، حاتم الدّوران ، ابوالحارث اسد
 دامت ایّامه مشرّفه زاهره برساند . و امیر سپهسلار اجلّ اعزّ محترم ، نجم الدّولة
 ۱۸ والدّین ، شمس الاسلام و المسلمین ، صفوة الملوك و السلاطین ، صارم المالک ،
 تاج الامراء ، فخر العشائر ، ابوالفضل حبستانی ادام الله مجده به سلام و آفرین و
 درود و یاد کرد فراوان مخصوص است . سعادت اعزّه و اصدقا دایم باد .
 ۲۱ حبسنا الله وحده ایدا ، والصلوة علی النّبی محمد وآله جدّا .

این رساله به هردو داماد فرستاد بعد از شفاعت نامه مذکور

عدتی فضل الله تعالی

- ۳ خواستم که لمعه‌ای از سرارتجال و استعجال بر قلم رانم ، و از اختلال حال و اعتلال بال خبر باز دهم . اما به کدام انگشت قلم گیر نقش بندی کشف الحال توانم کرد ، که از چهار ماهه بیماری گران ، بعیدا عن ساحة الاعزّه کارکنان حواس چون ماه چهار هفته در حجاب تواری گذاخته‌اند ، و آینه ۶ مخیله زنگار خورده شده و چراغ مفکّره به عواصف عوارض نفسانی منطقی گشته ، و خریطه حافظه در اتساع خرق افتاده ، و از چشمه سار دماغ جویهای اعصاب را امداد منقطع گشته ، و شاخه‌های انامل در ریشه مانده ، لاجرم بنان ۹ از تحمل قلم گرفتن و مرکبی در عرصه میدانی راندن ، باز مانده و سپر افکنده ؛ و قلم از تعود نقش بستن و سیاهی بر سپیدی افکندن ، عجز آورده و تیغ انداخته ؛ و سبب هجوم حادثه آن بود که این ضعیف را امسال سودای سفر خراسان ، ۱۲ که معرس دین و دولت و مغرس ملک و ملت است ، در دماغ افتاد . چه از دیرسال باز هم خوابه این آرزو بود ، و از دست همت بر نمی‌خاست ، و از پای عزیمت بر نمی (۱۲۰ الف) آمد . دست اتفاق نقاب موانع یک نیمه از پیکر ۱۵ مراد برداشت . این غریب خفیف الحاد طفیف الحال (؟) خویشان را به صقع ری افکند ، و با نعیم خانه ری الی عظیم در گرفت . چه دارالنعیم ری را دهلیز دارالملک خراسان دید . و نیز معلوم کرد که ملک ری دولتخانه اصفهود کیان ۱۸ و پهلوان اشکانیان ، بهرام چوبین بود . و به حکم آن که ملک نیاگان به وجه

میراث نبیرگان را رسد ، دانست که ملک ری نسبتی دارد با دیگر اخوات
 ممالک که تشریف سکه و خطبه یافته اند از نوبت همایون خاقان اعظم ،
 ۳ خدایگان معظم ، سید آل بهرام ، ابرویر اسلام ، کیخسرو روزگار ، خسرو
 آموزگار ، ملک رحیم مشفق ، جلال الدنیا والدین که در تخلید ابتهت شهریار
 و تمهید ابتهت جهاننداری سرآمده طوایف ملوک عالم باد . خدمتگار حضرت
 ۶ او نصره الله تعالی و اعلاها چون بدین حدود رسید ، از بیت الشرف ری نسیم
 شرفه شروان شرفها الله تعالی ببقاء سلطنتها می شنید ؛ و امرا و ولایه ، و کبرا و
 کفایه ، و علما و قضاة ، و کرما و سادات نصرالله ایامهم تجشم فرمودند ؛ و در
 ۹ موکب استقبال ، تفقد ؛ و در مجلس اجتماع ، تعهد واجب دیدند . چندانکه
 عبارت از شرح آن قاصر آمد . به آشنای ملک ری ولوع زیادت گشت و
 شعف در افزود و عشق بازی در گرفت . چه به مجاورت کعبه معالی دارالعرز
 ۱۲ ری ، خویشان را از یک مرتبت به هزار درجت گذشته دید ، و از اندیشه
 انسان برتر یافت . و از غایت کمال ، صورت امنیت درآینه نیت نمی گنجید .
 بر زبان قلم براند :

۱۵ زین کلک من که سحر طرازی است راستین

دست زمانه راست طرازی بر آستین^۱

سردار اهل فضل و بندار نظم و نثر

۱۸ کارد بحدود من سر بندار ره نشین

بندار چون ز ری سوی تبریز می رسد

نان جوین همی خورد آنگه پیه گزین^۲

۱- رك . دیوان خاقانی . ص ۷۹۶ ۲- در چاپ مرحوم عبدالرسولی ودکتر

سجادی : نان جوین خورد از آن و اکمه زین . در نسخه ها : نان جوین خورد آنگه
 بیه گزین

- من کامدم ز خطه تبریز سوی ری
از خوشه سپهر خورم نانِ گندمین
- ۳ چونانک جوز گندم دورست در قیاس
شعرش ز شعر من به قیاس است همچنین
با نافِ آهوان که پذیرد پلنگ مشک؟
- ۶ بر شانِ انگین که گزیند گزانگین؟
با این بیان ز وصف ری امروز عاجزم
کو جنتی ست آمده ز افلاک بر زمین
- ۹ پشتِ عراق و روی خراسان ری است ری
پشتی چه راست قامت و روی چه نازنین (۱۲۰ب)
از سین سحر نکته بکر آفرین منم
- ۱۲ چون حق تعالی از ره رحمت ری آفرین
بر صانعی که روی بهشت آفرید ری
خاقانے آفرین خوان خاقانے آفرین
- ۱۵ و چون قافله حاج خراسان و ماوراء النهر بعد از مدت انتظار سپری
شدن به بجانب ری مراجعت کرد، این غریب نیز به جانب خراسان شدن را
اندیشه جزم و عزم درست گردانید، و در وقت مثال معلا از حضرت پادشاه
جهانداور، خسرو کیان گوهر، کاسر الاکاسره، قاصم القیاصره، ملک ملوک
الامم، اتابک اعظم، نصره الله و اظفره چون حکم « انی امر الله » به والی ری
رسید که: فلانی را به خراسان شدن به هیچ حال جواز نیست، و ندانم که چه
تهمت بدین ضعیف (؟).
- ۲۱

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند
عندلیم به گلستان شدنم نگذارند^۱

- نیست بستان خراسان را چون من مرغی
مرغم آوخ سوی بستان شدم نگذارند
گنج دُرها نتوان برد به دریای عراق ۳
گسرا^۱ به بازار خراسان شدم نگذارند
بهر فردوس خراسان به در دوزخ ری
چه نشینم که به پنهان شدم نگذارند^۲ ۶
باز گردم چو ستاره که شود راجع از آنک
مستقیم ره امکان شدم نگذارند
مشری وار به جوزای دو رویم به وبال ۹
چه کنم چون سوی سرطان شدم نگذارند^۳
بوی مشکِ بخت مغز خراسان بگرفت
می رود بوی گر ایشان شدم نگذارند ۱۲
گوی من صدره^۴ از آن سوی سر میدان رفت
گرچه باگوی به میدان شدم نگذارند^۵
و قضای آسمان که با نیتِ ملوکِ زمین هم^۶ عنان داشت ، و زمانه که ۱۵
محکومِ اشارتِ پادشاهان زمان تواند بود ، دست یکی کردند . در حال عارضه^۷
گران بر عرض این ضعیف ، و اوصاب بر اوصال تاختن آورد ؛ و غوغاء سرسام
بر حصن دماغ دست یافت ، و لشکر تب در ولایت تن مخیم ساخت ، و سُعال ۱۸
از بادِ خانه سینه ، آتشکده پرداخت ؛ و زلزله الساعه در چهار دیوار تن افکند ،

۱- متن / که ۲- در دیوان نوزده بیت پیش ازین بیت آمده است .

۳- در دیوان بیتی پیش ازین بیت آمده است ، ص ۱۰۴ ۴- دیوان : پی

۵- دیوان : شد ۶- در دیوان بیست و دو بیت دیگر پس از این بیت آمده است .

و امِ مِلْدَم به پایمالی، ملازم فراش گشت، تا پایی که در دستِ چنین مغمّزه‌ای
 اسیر باشد، از سر مسافرت بر خیزد؛ و خاكِ ری نیز به حکم النی که با این
 ضعیف داشت، معانقه سخت کرد؛ (۱۲۱ الف) چنانکه از تنگی معانقه عارضه^۳
 عظیم دیدار آمد، و خواست که او را در آغوش گیرد و همخوابه سازد. اما
 امهال اجل و تاخیر قضا در میان حایل آمد، و او را از همخوابگی خاكِ ری^۱،
 و هم^۲ آغوشی زمین بیگانه باز رها کنید. پس بر زبان قلم بگذرانید:

خاكِ سیاه بر سر آب و هوای ری

دور از مجاورانِ مکارم^۴ نمای ری

در خون نشسته‌ام که چرا خوش نشسته‌اند^۵

این خوانندگانِ خلد به دوزخ^۶ سرای ری

آن را که تن به آب و هوای ری آورید

دل آب و جان هوا شد از آب و هوای ری^۷

ری نیک بُد و لیک صدورش عظیم نیک^۸

من شاگرد صدور و شکایت^۹ فرای ری

نیک آمدم به ری بد ری بین به جای من^{۱۰}

ای کاش دانمی که چه کردم به جای ری

عقرب نهند طالع ری من ندانم آن

دانم که عقرب تن من شد لقای ری^{۱۱}

الفصّه، بعد از چهل شبانه روز بیماری گران، که این ضعیف به سایه^{۱۲}

معدوم الذّات و نقطه^{۱۳} موهوم الصفات مانند شده بود، و چون نقطه^{۱۴} مُقْعَدی

از طول و عرض جهان بی خبر؛ و در خانه^{۱۵} غرور نفس، امید زندگانی را هیچ^{۱۶}

۱- متن/ رای؟ ۲- درین متن یازده سطر سفید مانده است که درست معادل

یازده بیت باقی ابیات در دیوان است. ر ك دیوان. ص ۱۵۵

مجال نمانده ، و از حیوة (۱۲۱ ب) خویشان به کلتی نوید شده ، جهد آن کرد که این کالبد خاکی را به حدود آذربایجان باز رساند ، تا اگر اجل تاخیر آورد ، آنچه بگذرد ، به سایه و نظیر فرزندانِ اجل ، خواجه امام ، مویدالدین دام صغیره مشرفا باشد . بدین نیت خویشان بر سر چوب پاره افکند ، که قوت براسپ نشستن نداشت . چون به دوفرسانی زنجان رسید ، در شب پالانی گم شد . بامداد در دست شتربانان باز یافتند . جامه دانی که به مقامات نظم و نثر و رسالات تازی و پارسی محشو و مشحون بود ، و صد هزار نکت و نتف و فقر و لمع تعبیه داشت ، هر چند طلیدند ، نیافتند . و الحق خزانه ای غیبی و گنجی ۹ عرشی از دست برفت ، که تا پرگار حیوة تنگ در آمدن ، آن محسر از نقطه دل برنخیزد . و این واقعه با مرض الجسد یار شد ، و این ضعیف را از دست وجود بیرون برد . مع هذا به هر صفت که بود ، به صوب تبریز باز رسید ، و ۱۲ دیده را به نور مشاهده فرزند خواجه امام موید الدین فدیناه اکتحال کرد ، و به حضور سعادت بخش ایام و روساء انام ، اصحاب دراست و ارباب ریاست متع الله العباد بطول بقائهم ، که مراعیان این داعی اند ، مستانس گشت . یک روز به سبب آب و هوا در ناقهی گستاخ شد ، و براحتما کردن ۱۵ محافظت معهود ننمود . علت نکس کرد ، و دست امتحان ربانی سلسله طبیعت در جنبانید ، و این قالب موی مانند را در عقده بحران کشید ، و دو ماه و پس ۱۸ آن دید که کس مبیناد . تا اکنون که شجاع پیرک رسید ، و آوازه سفارسان رسانید که جانب مانوس امیر حکیم امام عالم متبحر بارع متبقر ، مشیدالدین ، عوذة الاسلام و المسلمین ، حافظ الاشباح ، امام الافاضل ، ملک الحکما ، ابقاه الله ۲۱ و اطاب صبوحه و اکثر من واردات السعادات فتوحه ، با جناب کریم خواجه

- امام اجل عالم، متقن محقق، مبرهن مدقق، فرزند اکرم، شهاب الدین، حجة الاسلام والمسلمین، برهان الشریعة، سلطان الحقیقة، مالک ازمة الکلام، علامة الایمة الاعلام، خصه الله بفضایض فضله و فایز افضاله خاطر صافی گردانید و ۳ عذر او پذیرفت، و یکباره غبار نزغات شیطان و نزقات شبّان از صفحات هوای دله فرو نشست. والحمد لله علی هذه البشایر شکرا. در حال نسیم اذفر (۱۲۲ الف) از شفاء وافی، و رایحه طیّبه از ورود عوافی به طینت این غریب ۶ مجروح سینه رسید، و همان دست برد نمود که تریاق اعظم با نفس مسموم نماید؛ و همان برهان پدید کرد که عیسی مریم با بت محموم کند. آری، از صد هزار ادویه که در اودیّه هندوستان یابند، یک صفاء دوستان کاری تر و نافع تر ۹ آید. لاریب، و چون شفاعت نامه ای که فرزند اعزّ امیر حکیم مشید الدین فرستاده بود در باره خواجه امام شهاب الدین مطالعه افتاد، و اشارت آن عزیز را که ثمرة الحیوة و باکورة العمر است به ترحیب و تاهیل تلقی کرده ۱۲ شد و، «دیه الذنب عندنا الاعتذار» برخوانده آمد، و صدای وحشت از آینه خاطر این ضعیف برخاست. اندی که مصافات و مصالحت از دو عزیز چون سایه چاه، دیرمان و پای برجا باشد، نه چون سیل کوه زود رو و ۱۵ ناپایدار، تا ناصحانی که چون چاه، خزینه دار اسراراند، آسوده خاطر باشند؛ و حاسدانی که چون کوه فاش کننده گفتاراند، زبان بریده شوند. امروز آن دو عزیز، و الحمد لله توامان ارحام علوم اند و فرق دان ذروه عقول، و قطبان فلک ۱۸ فضایل، و یمین و یسار ذات روزگار، که این حرز معانی دارد، و آن خاتم شرایع. و دو طراز آستین اند دست روزگار را، و دو کفه قسطاس المستقیم نقد معانی و معالی را. و در مقاربت، صبح صادق و چشمه خورشید؛ و در ۲۱

مناسبت، فصل ربیع و موردِ ورد؛ و در مجانست، موسمِ نوروز و موعِدِ عید؛ و در مقارنت، خضر و الیاس؛ و در مشایعت، موسی و یوشع؛ و در مطابقت، روح لطیف و عقل شریف؛ و در موافقت، دو انسانة العین. هر دو گانه یگانه محبت بهترند، تا این ضعیف را آن فلذة الکبد باشد، و این حبة القلب. ان شاء الله که ان شاء الله این ترتیب در پرده غیب بسازد. امّا به دست ما جز تفال خیر نیست :

او خود نپذیرد دل و مالم امّا

اختر به گذشتنست فالی زده ام

- ۹ بعد از این چندانک روزگار شریف ایشان با دوام و درنگ خواهد بود، جناب کریم خواجه امام شهاب الدین سپارش می کنم، تا مراعی و راعی و مراقب و حامی او باشد. و در غیبت او محسن حفظ الغیب و حافظ حسن العهد.
- ۱۲ و اگر چه (۱۲۲ ب) این دو سه لفظ به مذاق خواجه امام خوش نیاید و با مزاج شریفش آشنایی ندارد، چه قدر رفیع او وراء ذلک تواند بودن، امّا آنچه شفقت پدری و نصیحت مسلمانی باشد، فرو نتوانم گذاشتن، و هذا فصل.
- ۱۵ و من پدر با خواجه امام به شرطی دل خوش و صافی خواهم کرد که وصایاء با صفاء من پدر را که در خلوات او را گفته ام، نگاه دارد و کار بندد در باب بزرگداشت نایبان جناب اسمی، قاضی القضاة العدل، امام مطلق، الهادی الی الحق، شرف الدین، قطب الاسلام و المسلمین، قوام الشریعة، نظام السنة، سیدالایمة الایام، قدوة عظماء الحکام، علامة العلماء الاعلام، حجة الحق، مفتی الشرق، دامت ایامه بانوار العز مشرقه. و درین باب من کهنتر را خدای جلّ ذکره شاهد حال است، و ملکان یمین و یسار گواهند. و او فرزند هم که در باب دوستداری آن بزرگ دین و دنیا، و آن فرزند را بر خلوص نیت و صفاء طوینت چه وصیت کرده ام. و حقیقت است که بر صدق هر دعوی، دو گواه

بسنده باشد ؛ اینک من چهار گواه دارم . واثقم که گواهی باز نگیرند .
و السلام .

از عزیزان عذر می خواهم که به هریک تحیتی مفرد نتوانم فرستادن ، ۳
که کار دراز کشد و دیگر اعزه و اکابر را توقعات باشد . این تحیت از خود
به خود می نویسم ، « اِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْاُولَى ، صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ
وَمُوسَى » * . دوی و سه ای در میانه نیست . مشید را شهاب می دانم و شهاب ۶
را مشید . و هر دو روح مشخص اند و من سایه ایشان .

جان نه و چون سایه به توزنده ام با تو و صد ساله ره اندر میان .
آفریدگار تعالی و تعظم طالب را به مطلوب و یوسف را به یعقوب ۹
رساناد . و السلام علی مکان بیضة شروان فی کل حیوة و آن .

هوا ساکنی شروان صاد فوادیا و فیه من الاشواق صادف وادیا
کافه ائمه و امثال و علماء و افاضل و مشاهیر و اعیان و مشایخ و فقیان ، ۱۲
متعهم الله بظلال الملك المعظم الرحیم المشفق ، جلال الدنیا و الدین ، ملک -
الاسلام و المسلمین ، نصر الله لواءه و رسخ فی قلوب العالمین و لاءه از اصغر
خلق الله العبد الصاغر حسان العجم مخصوص اند به صد هزار سلام و آفرین . ۱۵
حسبنا الله و حده ابدا .

الی بعض اصدقائه یطلب حضوره

بسم الله الرحمن الرحيم

۳ مجلس سامی صدر همام اجلّ، سید موید منعم، مکرم مکرم، مفضل مفضل، فلان الدین در استغناء نفس به حسنات و استیلاء عقل بر شهوات مغلّد - العمر و مؤید العزّ باد .

۶ سلام و نحتیّتی که عوذّه عمر و سبّحه جان است ، اگر بر تابّد قبول

فرماید کرد . امروز ، چهارم روز است که آن ماه چهارده از فلک سعادت بدین روز فرو رفته راز بر آمده روی ننموده است ، و جان ناکه از فاقه رحله -

۹ الشتاء والصیف ناشتاوار لیلاً و نهاراً دل گرسنه و آرزومند ماه چهارده . ندانم

کدام میغ سپید کار سیه کاسه آن نان سمن را ازین جان سنگین در حجاب داشته است . آری ، طلعت اعزّه ، ماه تمام دایره است ؛ و ماه ، سبّی به دو

۱۲ کرده نان سمن را ماند . بالله ، که ماه بر مایده فلک نان سمن است ، و دگر

ستارگان خرده آن نان . نگر چه بزرگ نانی است که به شازده روز خورد

می شود . باز از دانه سنبله که آتش می شود ، در چشمه آفتاب که تنوری را

۱۵ ماند ، نان نو پخته می بر آرند . اعزّه که سیاق این سخن شنوند ، گویند : خاقانی

را نگر که چه شیفته شده است ، که همه از نان می گوید . همه گرد ماه می گردد .

آری ، معذورم که مسافرت گزیده ام . مسافر کاروانی را از نان و ماه نگزیرد .

۱۸ نان ، راه توشه روز کند ؛ ماه ، راهبر شب سازد . دانی چه ؟ نان سپید عبارت

- است از دایره جمالِ عزیزان ، که قوت جانها از آن جاست . و اگر راست خواهی ، کارِ جان سهل است . این دو طفل سیاه چرده را چه کنم ؟ لُبه چشم و انسان العین می گویند که در هفت قاط پیچیده اند و در دوگاهواره باز مانده . شیرزدگان آفتاب اند که به روزشان سیر شیر می کند ، و به شب گرسنه می دارد . و اینک هفت روز است که دایه شیرده ایشان (۱۲۳ ب) در چادر میخ ، افسرده پستان شده است . از من نان سپید می طلبند و میوه تازه می جویند ، ۶ یعنی رویت معلی و اخلاق مصفی مجلس سامی . گیرم که عذر نهد که در هوای دربند میوه زیان دارد . آخر نان سپید چرا باز می گیرند ؟ شمع چندان رسید که از سیلاننش « انهار من غسل مصفی » روان می شود . نبات الجلاب ۹ چندانکه جلاب خوزستان به هزار تابستان فراهم نیارد ، فدای اسمعیل . چندانکه اگر بنات النعش خورشید وار به طبّاحی در آیند ، روزه بدان ابا گشایند . چرب آخری مرکبان چندانکه سنبله آسمان و راه کاه کشان و مدهامتان ۱۲ در عرض آن به کاهی نسجد ؛ و اگر عیسی مریم را ترکه ای پیدا شود ، ماء - الشعیر از آن سازد یا مفرّجی سازد ، در آن جا فرماید نهادن . این همه هست . نان سپید که قوت جان است نه طعم تن کجاست ؟ نباید که خاطر انور ۱۵ به جای دیگر باز کشد که خاقانی نان کدیه می کند ، « حاشاه ان یظنّ بی ظنّ السوء » . هنوز در میان رد و قبول این نزل گران مایده ام . چه جای آن است که نان طلیم . بلی نان سپید می طلیم . اما آن نان که عبارت از خمیرش ۱۸ تخمیر ید الله است که « خمیر طینه آدم بیده اربعین صباحاً » ، به چهل شبانروز بر آمد ، نه به چهار یک ساعتی . از نور جبّار پخته شد نه تنور خبّاز . ای مجلس سامی ، ای خیر مایه سعادت ، از آن نان سپید که از روی سپید ، که از ۲۱

- روی نگرش نه از راه خورش ، پرورش جانها دهد ، این جانِ محرم را چرا محروم می داری ؟ نخوانده ای که « افضل العبادۃ عند الله اشباع کبد جایع » .
- ۳ آن جا که جگر گرسنه شود ، سیرش گردانی ، من کهتر به بزرگتر ثوابی ضامنم . ای زادِ مردِ آفرینش ، بکارتِ عهد کهتر به یدِ ایادی بردی . باری مشاهده دریغ مدار ، که عروس را صغب آید که دوشیزگی رفته ، و شاه در بر نه .
- ۶ ای افسر سرِ سران ، به سرّ سرّ^۲ کهتر را مبرّ ، که حاشاک خاشاک محتم در چشم افتاده است . دور از ساحت . با راحت ، دل رنجورم ، به شمع فرستاده مجلس انس می گیرم که تشبّه دارد به جمال عزیزان ، که شمع افروخته فضل الله است . دل کهتر و شمع ، دو کار افتاده اند ، دو از هم جنس دور مانده . دل کهتر چون زکریا در میان درخت خشک ، که تن ضعیف است ، به منشار ناپاکی روزگار بریده شد . شمع که پیش دیده کهتر است ، چون یحیی در طشت زر (۱۲۴ الف) هر زمان سر بریده می شود . بالله که کهتر و شمع به یکدیگر مانند . شمع را زرد آب حسرت در سراسر است که از صحبتِ غسل باز مانده است ، کهتر را زرد آب حیرت در دل است ، که از شهادتِ مشاهده مجلس سماعی محروم است . دانم که اندیشد که اطناب خرافات از حد گذشت . آری ، به استماع این تصدیعات ثواب جزیل مذخر شود ، که « من اصطناع المعروف استماع کلام الملهوف » . بقای مجلس سماعی باد . « ما ذر شارق و درّ بارق » .
- ۱۸ حسبنا الله وحده ابدا ، والصلوة علی سید المرسلین محمد وآله جدا .

الى الشيخ الامام العالم الكبير وحيد الدين ، ملك العلماء ،

عثمان بن عمر الشرواني رحمة الله عليه

۳

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس اسمی صدر امام حکیم صادق موحد اورع اروع زاهد مجاهد
عالم کبیر مهتدی، حبر مقتدی ، وحید الدین حقاً ، فرید الاسلام جدّاً ، قدوة
فرق الفضلا ابدا ، سید المحققین ، امام العلماء ، بقراط الزمان ، ارسطو الثاني ، ۶
افلاطین الالهی، علامة العالم ، ذو الفضایل ، همچنین در زیست و زی اهل
حقیقت ، و نگرش و پرورش ارباب شریعت ابد الدهر مشروح صدر و
مرفوع قدر باد . ۹

سلام و دعا چند انک به املاء هیچ خاطر محاسب ، بلکه در انگشت هیچ دبیر
معقود نگرده ، مسموع فرماید داشت . دریغا ، جز سلام و دعا عبارتی خاصتر بایستی
تا شرایط خدمت در ضمن آن مدرج کردم . چون معهود همین عبارت است ، ۱۲
همین می گویم ، علیه سلام الله ملء دار السلام . خدمتی که در طی آن اِضبارہ ای
مرقوم کرده می شود ، از سر انتظام احوال صادر است از بیضه خیر البلاد و
روضه خیر العباد اعنی خطه در بند عمر الله ارکانها و عمر سکنانها ، از مجاورت ۱۵
ذروه علیا (۱۲۴ ب) و عروه و ثقی اعنی برج کسری ، که برج سعادت
شمس الهدی بودست ، اعنی الشیخ الامام ، حجة الاسلام ، ابن سیمگر مد الله
ظله . اگر در حالت مطالعه این خدمت حلیت طراوت ندارد ، مجلس ساهی ۱۸
معدور فرماید داشت ، که شب بود و من خادم کوفته طبع بل که بیمار تن . و

کاش بیمار تنی مجرد بگذاشتندی . بیمار داری هم می کنم . طرفه کاری است .
 همه عالم بر من بیمارستان شده است . وقتی را از خواص بیمارانی که غمگساری
 ۳ را بشاید ، خامه خادم داری و شمعی نیم سوخت و منقلکی تنوره در وی ؛
 و در پیش ، دریای متلاطم الامواج ، و من کهتر حاشا المجلس ز کار دور و
 به ز کام رنجور . همه گنبد دماغ به بخار فضلات آگنده . گنبد فلک نیز مزکوم
 ۶ بود که سحاب مرکوم داشت . خادم را از مشام تقاطر آب روان بود ، و فلک را
 تناثر فسرده . درین حالت از دورنگ مسک نقد بود ، وز دوگونه کافور
 حاصل . فلک به صورت غربال بود ، و اجرام ستارگان به شکل چشمه های
 ۹ غربال . غراره های کافور در انبار خانه شب می ریخت . من همین می کردم .
 نطفه مشک رنگ خامه در رحم کافور فام نامه ودیعت می دادم . اما فلک
 کافور در مسک می ریخت ، من مسک در کافور می ریختم . مگر این ز کامها
 ۱۲ که دارم ازین مسکها پدید آمده است . و این افسردگی طبع ازین کافورها
 خاست . حدیث بیمار اعنی شمع و غیرش مسکین شمع به خامه من همی ماند
 و خامه به شمع . هردو بیماری کشیده اند ، صفار بر چهره ، به ناقری رسیده .
 ۱۵ شمع باری به روز روزه می دارد . اگرچه دیگ گرم کرده می خورد . قلم هیچ
 پرهیز نمی کند . روز و شب مساءً و صباحاً ازین دیگ قوت خویش می سازد ،
 یعنی دوده . هردو بیچاره سرسای شده اند . نبینی که زبانشان سیاه است ؟ من
 ۱۸ در تیم غربت بیمار دار این دو بیمار . قاعده چنان است که زبان سرسای به -
 جامه پاک کنند . من رفاعه برای آن دارم که زبان قلم پاک کنم . اما زبان شده
 شمع به جامه پاک نتوان کرد . شمع شجره از شجر دارد . نسبت در نسیم از لب
 ۲۱ عروسان . لاجرم عروس وارش بر کرسی زرین نشانده ام . قلم نیز از موضع
 شیران رسته است . مادر چیزی است که نثار شیر مردان را شاید . به محل داد
 قسم رسیده ، تخت ... نهاده ام . اما هردو ازین تکلف بیزارند . چنانکه من از

- قبول اهل روزگار، که به عاقبت جز سر بریدگی حاصل نیست. معانی منقول نمی (۱۲۵ الف) گویم. حدیث منقلی خواهم گفت. آن منقل نیز چون کعبه مربع نشسته، اما رومیان احرام گرفته در میانش به تضرع بانگ برآورده، بیمار ۳ چهره شیفته وار شده، همه بکر مادر زاد. اما کس دست بدیشان فراز نبرد، که جوع الکلب دارند. هرچه بیابند، بخورند. با ایشان انس نتوان گرفت. اگرچه مصحف انس اند. بالله که طرفه چیزی است منقل. سعادت تثلیث ۶ یافته، صورت تربیع پذیرفته. تنوره‌ای در میان چون بست لوریان، بام فرود آمده، دیوارش همه روزن شده. گویی به خانه دل من ماند که زلزله روز- گارش چنان رخنه کرده است کزو تا خانه عنکبوت بسی نیست. نیک به یادم ۹ آمد. تنوره به بیمارستان بغداد ماند که پنجره‌ها دارد. در هر پنجره بیمار- چهره‌ای دیوانه نشسته. انصاف دهی نه آتش که تنوره برافروزد. از لون و حرکت به دیوانگان بیمارستان ماند. من بیمار دل به چندین بیماردراری فرومانده. ۱۲ و آنکه این خطه دریایی در دامن دارد. همه شب جوش و خروش او به هر کنار، خواب^۱ کوکنار^۲ خواران ربوده. کاش بختم بر لب این دریا بودی تا بیدارش کردی. در جمله به مصروعی ماند همه تن دهان شده، همه دهان کف کرده، ۱۵ مال یتیمان فروخورده؛ پس لاف زند که در یتیم دارم، و ندارد. ازو چه گم شده است؟ چه بانگ می دارد؟ چون عوانان بد که کعبتین بی نقش بوند، مال درویشان بستانند. پس ده ششی دیگر بر آرند. گویی شیر سیاه است. ۱۸ غرش می کند. چه افتادش؟ مگر از سرما بانگ می دارد. اگرچه رنگ اسد اسود دارد، داء الثعلبش گرفته است. یک موی بر تن ندارد. می داند که بلغار و روس نزدیک است. قندز و روباه می خواهد. آن بس نیست که ۲۱ امسال چند چند سمینه فروخورده است که همه قندز و روباه بودست. چرا

- از آن پوستین نمی دوزد؟ اما روباه بر پشت دارند، او که در شکم دارد، گرمش ندارد. من عاجز با چندین آلام و اسقام که مراست و هم نشینان را چون سازم؟ من به زکام ماخوذ، قلم و شمع به سرسام در مانده. آتش تنوره به صقّر
- ۳ وجوع الکلب گرفتار. دریا به مصروعی معروف، و با این همه می شنوم که حاجی مخلص حمید خلیفه الله عن نواب الزمن تب کشیده است و جوهر مشکین غره برگردن دارد. و دامنم که پدر مشفق و فقنی الله لاداء حقّه همان مالیه خولیا دارد که داشت. با چندین علت که از جوانب نقد ست، (۱۲۵ب)
- اگر نه مجلس اسمی وحید الدینی دام بنصر الله مویدا بودی، که تریاق فازوق است علی الاطلاق، حاوی بر همه عوافی و محیط بر همه شفاء وافی، حال من
- ۹ کهنتر چگونه بودی؟ خدایش همچین موفق دارد تا از خاک برگرفتگان خویش را سلیمان وار که تفقّد طبر کند، و عیسی وار که تعهد حواریان فرماید، تربیت لطف و ترتیب کرم دهد. اگر چه جوهر وجود خام خارج و داخل به وی نیرزد. اما از آنجا که حسن اشفاق است، آن جوهر غریب را به داخلونی فریاد رسد. در همه اوقات هر عقده که ظاهر شد تحلیل ازو یافت. بر غده ای که هست تلین هم ازو باید. نمی گویم که چکند و چه سازد.
- ۱۵ «حثّ الکرم علی التفضّل بدعة».
- آمدیم با مقصود اعظم. تفضّل کند و به وقت حرکت زمین بوس من به خاک مطهر حکیم امام هادی، کافی الدین افاض الله علیه الرضوان رساند.
- ۱۸ و پس هم از آنجا که مقدّس مادرم آید و سلام و خدمت برساند؛ و اگر برتاود و نرنجد، بوسه بر دهد، و السلام. حسبنا الله وحده ابدًا و الصلوة علی النبی محمد و آله جدا.

عدتی فضل الله تعالى حسان العجم الحقایقی

- یمین الله که یمن حضور مجلس شریف امیر عالم محقق بارع مدقق
- محترم مکرم ، اعزّ مبجل ، اغرّ محجل ، رشید الدین ، عزیز الاسلام ، حمید - ۳
- الدولة ، مفید الحضرة ، صفوة السلاطین ، بهجة الملوك العادلین ، واسطة الافاضل ،
- باقعة الامائل ، اعجوبة الايام ، تاج نوايغ الکلام ، انسان العین بل عین الانسان ،
- فخر خراسان لازالت مختلفات اوقاته مضيئة وموتنفات حالاته مرضیة ، من ۶
- کهنتر را بهین رغایب و غرایب و مهین نفایس و غنائم است . از فتوح سفر
- همایون سیما که سیما جلوساء الله دارد ، و خاصه که خاصه عشقاء الرحمن
- شده است ، در زمان زلفت و اوان الفت ، موسم مدحت و منجم منحت ، ۹
- میقاتگاه اکرام و مناجاتگاه کرام ، حریم عزّ ولی نعمت من خادم و مراعی من
- راعی ، مجلس اسمی امیر رئیس اجلّ اعدل ، صدر مطاع اکمل ، (۱۲۷ ب)
- عالم ابرع ، سیّد وهاب سمیدع ، منعم منفق سخی ، متصدّر متصدّق اریحی ، ۱۲
- مکرم موقر ، معظم مظفر ، شمس الدولة والدین ، شهاب الاسلام والمسلمین ،
- قوام الدولة الغرّاء ، نظام الحضرة الشما ، عدّة الملوك المقسطین ، عمدة اعظم -
- السلاطین ، ملک رؤساء البلاد ، سیّد انبیاء العباد ، افضل الخافقین ، افضل - ۱۵
- المشرقین ، اعدل المغربین ، مقتدی الصدور ، غیاث الجمهور ، ملاذ الثغور ،
- مولی الکفاه ، مولی العفاة ، حاتم العجم ، نعمان العالم ، بکر الفلک ، ناسخ آل
- برمک ، ذوالکفایتین ، کنز السعادتین ، صدر ارمن ، بل مفخر ایران ، مہجّن - ۱۸

- کرماء الزمان، عنصر المکارم، فلک المعالی، چنانکه در احیاء مکارم برهان عیسوی می نماید، در اظهار معالی صاحب ید بیضاء موسوی باد. و به حکم
- ۳ آن که مجلس شریف رشید الدینی اناله الله مزایا الشرف با صورت سعادت از ارحام زمان توامان آمده است، او اعزه الله و دولت فرخ، خواجه تاش اند در خدمت این شاه طغان فتوت، مجلس اسمی شمس الدینی دام اشراق انواره
- ۶ علی رغم الحسود و الکلاب تنبح الاسود در استغناء معاش و انعاش مکرمات ان عاش الحسود او مات. اما ذات مجلس شریف رشید الدینی، که مغبوط و محسود اکابر و اکارم عهد است، در ظلال انعام چنین صدری که صدور عالم،
- ۹ استکمال مکارم از ذات مکرمش کنند، من کهتر را بدان ماند که حسان ثابت مؤید روح القدس بر عتبه جلال مصطفوی علیه صلوات الرحمن، یا کعب مدحت خوان با تشریف برد یعنی، هم در آن حضرت سیادت؛ یا ابولیلی جعدی
- ۱۲ با تبجیل دعا لا فضل الله فاک، هم در آن معرّس سعادت؛ و لیلید عامری در کهف کرامت و امامت نعمری؛ و طرفة بن العبد در ایوان منادمت ملک عمرو بن هند؛ و نابغه ذبیانی در دار نعیم پیشگاه بوقابوس نعمان بن المنذر؛ و زهیر بن ابی سلمی در کنف همت هرمز بن سنان، و ابو داود حاذق حذاقی در حسن جوار کعب بن مامه الایادی که با سر ایادی بود و مجلی سخنان اوایل؛ سبحان وایل در ظلّ و طلّ سیاح وایل، طلحه طلحات الخزاعی، که راعی و مراعی
- ۱۸ سادات بود؛ و فرزدق تحت شعاع فرّ و احتشام هشام؛ و سید بلغا بلفرج بیغا در جناح جاه سیف الدوله پادشاه شام؛ و حسن بن هانی در مجلس انس امین ابن الرشید؛ و بختری در جناب مکرمت فتح بن خاقانی، و ابوتمام (۱۲۸ الف)
- ۲۱ ذروه فضل مالک طوق؛ اگرچه مالک طوق در جنب همت چنین صدری، مملوک طوقدار تواند بود، نعم و از فارسی زبانان ملوک ستای، رودکی در قباب جلال رضی سامانی، امیر خراسانی؛ و خسروی در عمده فضایل و رکن فواضل

ابوالفضل بلعمی^۱؛ و منطقی در دار الکفایه صدرِ کریم صاحب بن عبّاد؛ و عسجدی در رکاب^۲ دولتِ بخشِ شاه جیلان، و فرخی در ظلّ ظلیل ملک سیستان؛ و عنصری تحت رایت سلطان سلیمان نگین، محمود سبکتگین، مع ما^۳ که همتِ یمن الدوله محمود غزنین که عرنین ایّام بود، یمن الله و ایم الله که مکرمت این صدرِ محمود نام را ایاز عبودیت شاید که باشد. اما بر زبان من کهنتر زین صیغت و صنعت دوست،

محمود بن علی است چو محمود و چون علی

من هم ایاز جودش و هم قنبر سخاش

و این مدّت را هرآینه نظیر و اخوات است که به اظهار آن مجلس اسمی شمس الدینی، اگرچه شمس وار به اریحیت فایض مفیض و لطف بیّیت مستفیض منقطع القرین و عذیم المثل است، بر اقران و امثال معنِ یمن و سیف ذو الیزن مباحات تواند کرد، والسلام.

۱۲

حاصل ارادت ازین ایرادات آن است که درین اتفاق دولتِ نا-

بیوسان که من کهنتر چنان عطاردی منطبق را که منطقی از اصم شناسد، و منطقه

جوزا بند دوات سازد، در سایه حضرت چنین آفتابی که به غرت داراء مشرق و

به عزّت عنقاء مغرب است، و سرآمده کریمان مشرق و مغرب، بر مغافصه

بیافقم. چنانک الیاس بعد الیاس، جرعه ریزه آب حیوان در خدمت خضر

یافت؛ یا یوشع در صحبت و مشایعت موسی علیه السلام به خضر باز رسید؛

همان مثال نمود که فاقه زده معیل به کنز ابریز باز خورد، یا زهر تافته سلیمین

تریاق عزیز دریاود، یا نظرت رسیده مصروع حرّی حرّی احراز کند؛ هم ثقبه

سمع را رموز سمع الکیان ادخار کردم به ایّام جواهر؛ و هم لعبة العین را عین -

- الشمس گردانیدم به انوار زواهر . چه حاسه^۳ سمع از حواری الطف ثناء لطیف
اکتساب کرد ؛ و قوت باصره از جوار اشرف رواء شریف قبله ساخت . اما^۴
نصیب سمع گذرگاه راس مال خاطر نور پرورد کامل^۵ تر آمد . چه دامن دامن^۶
در دریای بل دراری سمایی ، که گریبان^۷ ابکار بهشت را از آن غبطت آید ،
یافته بود . حقیقت است که حاسه^۸ سمع از سه حجره^۹ بام دماغ گنجینه ای
است که درش (۱۲۸ ب) از بیرون گشاده داشته اند و پرده برداشته . چه
پرده^{۱۰} گنجینه زود تاریک شود ، و نداء ربّانی به واسطه^{۱۱} وحی بر در سمع گذرد .
نشاید که در وحی خانه را پرده تاریک گردد . چون می شاید که گنجینه^{۱۲} سمع
را گنج خانه^{۱۳} عبارات سحر آمیز گرداند ، چندانکه هم^{۱۴} قران اکسیر قارون شود .
چه زیان دارد اگر حاسه^{۱۵} بصر را از نور مشاهده مشاھرہ باز نگیرد ؟ چه باصره
به دو قسمت منشعب شود . دو دیدبان آفرینش اند بر هشت پنجره^{۱۶} بینش .
برقله^{۱۷} قلعه^{۱۸} نفسانی نظاره^{۱۹} کند خیزان زمینی و تیز روان آسمانی شده ، و جوارگاه
«فَانْظُرُوا إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ» گشته ؛ و به کلید نظر در خزاین محسوسات
باز گشاده ؛ و به جاسوسی استدلال پیکر هر موجودی ، چنانکه هست ، بی پرده
دیده ؛ و راهبری صاحب برید عقل شناسا کرده . اما^{۲۰} در میان دو پرده موقوف
مانده ، تا پرده^{۲۱} دار قوت ارادی به سبب یقظت و منام ، گاه پرده بردارد ،
گاه فرو گذارد . چنین دو نازنین جهان^{۲۲} بین هم بی قسط اکمل شاید گذاشت . چه
گنجینه نشین چون ظلمت سایه باشد در قعر چاه . و دیدبان چون طلعت آفتاب
بود بر طلّیعه^{۲۳} کهسار . و نیز قسام^{۲۴} مکرمات و وهّاب حیوة میان کافر و مسلم
ومضی و مظلم هیچ تمیز روا ندارد . و میزبان می ربان را بدست (؟) که مایده^{۲۵} نعم
و عایده^{۲۶} کرم مختلف فرماید آلا بر عموم ، بل رنگت باید نهاد ، بل که بیگانگان
را از یگانگان نوال و نواله زیادت فرمود . و این نیت از جواز قدس
ربوبیت باید آموخت ، که روزی به کافران اضعاف می رساند که به مؤمنان

شعر

۱.

- مع هذا حقیقت است که حاسه^۱ سمع را حصه^۲ زیادت رسیدست . چه ۳
خلعت فضفاض (۱۲۹ الف) از خاطر فیاض به وقت انشا و انشاد مدایح
فایح که مجلس شریف فرمودست ، از درون سمع بوسیده آمده است .
- ۶ کان پیران کآسمان سروشند خرقه ز درون مرد پوشند
حاسه^۳ بصر نیز متمنی چنین تشریفی می باشد . و صورت برآمدن
این تمنی چنان در انداخته بودم که مجلس شریف حصه^۴ الله بنیل السعادات کرم
فرماید مکرما ، و ملبوس مختصر که کهر بفرستد ، به پوشیدن آن را گرای ۹
کند و بزرگ گرداند ، تا چنانکه از بطانه^۵ معنی خبر یافته است ، از ظاهره^۶
صورت نیز اثر یافته باشد ؛ و به اندازه^۷ آنکه شعار باطن خلعت اوست ، دثار
ظاهر در خدمت او باشد . و ذات شریف که نور مجسم است و لطف مشخص ، ۱۲
تجسم فرماید و بر دیده^۸ کهر تجلی کند ، تا دیده همان خیال که سطح آینه از
پیکر تمام آفرینش پذیرد ، از نور جمالش حاصل گرداند ؛ و همان پرتو که صفو
آب از عکس آفتاب جذب کند ، از صفاء ذات شریفش دریاود . اما چون ۱۵
خواستیم که این مختصر ملبوس بفرستم تا به ذات مجلس شریف مشرف شود ،
چه نجاشی حبش که به حضرت مصطفی علیه افضل الصلوات قباء دیا هدیه
فرستد ، غرض آن باشد که به قبول مصطفی خلعت شرف در خویشتن پوشد ، ۱۸
و قبا از قران دیگر منسوجات به طراز تمکین مشرف گردد . در وقت خبر
دادند که قمر به اسد است . نان سرد سمین در دهان گرم شیر است . جامه^۹ نو
نشاید پوشید که آفات^{۱۰} تولد کند . آری نان و جامه دو رکن حیوة اند و دو ۲۱

همشیره^۳ زندگانی . نان و جامه به هم کوبند . چون نان در محبس ناجنس اسیر باشد ، جامه را در مجلس انس جلوه کردن معنی ندارد . اگرچه اصحاب نجوم بر دیگر معانی هجوم کرده اند و استنباط و اصطلاح ایشان دیگر است ، اما ۳ مرا در قوت غیله می آید که چرا به اسد جامه پوشیدن اختیار نداشته اند؟ همانا که علت آن است که اسد به قدر هیأت خویش چون دیگر اشکال سرری (؟) در اجزاء آفرینش مؤثر است ، و خداوند سرخیل کواکب است . عریان ۶ پیکری که هیچ پوشش ندارد ، حسدش آید که اشخاص خاکیان جامه پوشند و شاه افلاکیان برهنه ماند و بال انگیزد . چه عجب که شیر ، خداوند خویش ۹ که دوست دارد ، شاید که متخلق شود به اخلاق سگ ، که با همه جوهر سبعیت به الف اهلیت و حسن اطاعت در وفاء خداوند خویش جان در بازد ، و از مائده^۴ خاص سلیمانی به استخوانی که (۱۲۹ ب) پری و همای خورند ، ۱۲ خرسند گردد ، و از بساط پیشگاه به صف النعال آستان راضی گردد . «و کَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذُرَاعِيْهِ بِالْوَصِيْدِ» *

کو خراباتِ کهِفِ شیرِ دلان تا سگِ آستانِ نشین باشم
۱۵ فی فی آن جمع هفت مردان اند من که باشم که هشتمین باشم؟
از کجا به کجا رسیدم ؟ حدیث قلب الاسد و عین الشمس می گفتم .
آری ، چندین هزار سال است که ذات خورشید بافنده^۵ عورتی است ، که ۱۸ تار زرین تند و زریفت بافد . صبحگاه ، افق را قباء زند نیچی در پوشد ؛ و بامداد ، کوه را کلاه زرکش بر سر نهد ؛ و چاشتگاه ، عتایی ملمع به قوس قزح بخشد ؛ و نماز پیشین ، چادر شابوری بر سر هوا افکند ؛ و شبانگاه ، نسیم ۲۱ نشابوری کرته^۶ کوهسار سازد ؛ و وقت شفق ، مشطبی صرح او را ازرق آسمان

کند ، و توزی نا معلم دواج ماه گرداند . این همه کسوتها فاجر به جمادات می دهد ، و او عریان . بالله که عجب است !

۳

شعر

چو درویشی به درویشان نظر به کن که قرص خور

به عریانان دهد زربفت چون بینند عربانش

۶ القصه ، چون سه روز نوبت اسد درگذشت ، از افواه الناس شنوده

آمد که مجلس شریف ، که دریای متوج است به جواهر معانی ، به فلان ناحیت که چشمه آب گرم است ، خرامیده است ؛ و تضمین سخن آن که گریخته

است ، تا کسوت خلاص فلانی باشد (؟) پوشید . تا درست کردن کیفیت حال و ۹

امتحان سخن و تاویل خبر همی خاطر ناپروا گشت که یا الله العجب ، دریا به چشمه چون رود ، که چشمه به خدمت دریا پیوندد ؛ و اگر به خدمت دریا نتواند

رسیدن ، در زیر زمین قرض خواه کسبه دریا شود . اگرچه ملح اجاج قرض ۱۲

ستاند ، عذب فرات عرض دهد . اما دریا به چشمه رفتن بس نادر افتاده

است . مگر چشمه روشن مشرق است که به چشمه تیره مغرب فرو شود .

۱۵ «عَيْنٌ حَامِيَةٌ تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ» . اما چشمه گرم آسمان را در

چشمه غرب گریختن ، سبب آن است تا قطعی سیاه شب درو نباشند و غلاله

غالیه گون بر سرش نکنند ، که او سلطان آسمان است نه خلیفه زمین . تیغ

سلجوقیان دارد نه رداء عباسیان . اگر بدانستی که عتایی دورنگ درو خواهند

پوشیدن ، هرگز نگریختی . چه عتایی سیه سپید ادهم به چشمه خورشید باز

خوانند . «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ

الْأَسْوَدِ» . تا چاشتگاه رسیدن که خیط باطل چون تار عنکبوت دیدار ۲۱

- آید . و عمامه بشکالی هم تعلق به خورشید دارد ، که به چهل روز بشکال هندوستان بافند (۱۳۰ الف) درحالی دو رنگ ، خنده خورشید و گریه میغ ، که
- ۳ از یک طرف تبش روز آتش می ریزد و از دیگر طرف باران طوفان می انگیزد ؛ و سبب هم دلوکشی آفتاب است که آب از چاه دریا به ذروه هوا می رسد و باران می گردد . بالله که یوسفی که دلو زرین کشد ، جز آفتاب را نتوان
- ۶ گفت . « رجعنا الی ما کنا فیه » . عتایی ای که از کارگاه همتی که کار آگاه است برآید ، و در خانگاه دلی که خون آگاه است طرازش برکشند ، اول تار و پودش از غزل عقول سازند و برناظومه غول بگذارند ، و در منوال
- ۹ « الکبریاء ردایی و العظمة ازاری » بافندگری کند پذیرفتن و پوشیدن ، که وراء ممزج و معرج بغدادی ، و مطیر و معیر ششتی و دبیقی و قباطی مصری ، ووشی علنی و برد یعنی تواند بود ؛ و صدر هر صدری را به صدره ای بشاید ،
- ۱۲ بل که تن کعبه را به عرض استار سبز حرری بزیید . چه از شقه اخضر آسمان ، و شعر منقط اختران ، و رداء معصفر آفتاب ، و خزادکن سحاب ، و عتایی شب و روز ، و بوقلمون صبح و شام برتر آید ؛ و با ثیاب سندس خضر و عبقری
- ۱۵ حسان بنفاست و استحسان برابری تواند کرد . عتاب و عتیب نمی کم . اما اگر جبه عتایی به عتاب ورقا و به کلثوم عتایی و به ابوالنصر عتبی فرستادی ، عتبه در بوسیدندی و در پوشیدندی ، و السلام .
- ۱۸ اگرچه از آنجا که حدیث ملبوس رفت تا اینجا در سیاق سخن همه حشو عبارت است ، اما نسق اشارت است ، خاطر شریف نییچد و گمان نبرد که هیچ خرده ای را به جانب مجلس شریف نسبت کرده باشم . « حاشاه ان
- ۲۱ یظن به ظن السوء » . همان ساعت که آن کلمه شنوده آمد ، خاطر را صورت بست که ناقلان اقرا کرده اند . « کذبوا علی الله و جوهم مسوده فرایه صایب فیما فعل لا زال مانا بیدل الوفیر من الاریحیات و منعما بقبول البرر

من التَّحِيَّاتِ . حسَبنا الله وحده ابدا ، والصَّلوة على محمد وآله جدًّا .

امروز هفتم است دور از ماه دو هفت روزه معافی که رنجورم به

انواع اعراض جسمانی . این ساعت خبر دادند که مجلس شریف به مبارکی عود ۳

فرمودست . از سر کلال خاطر و کلول ناظر و اختلال دماغ و ارتعاش دست

این تحیّات تحریر افتاد . به عین الرضا نگرد نه به عین السخط . ان شاء الله اجلّ

عالم کافی محترم ، بهاء الدّین ، جمال الاسلام ، مجد الافاضل ، ادام الله فضله تمهید عذر ۶

درخواهد . چه صورت حال را شاهد و مشاهد است ، والسلام .

* * *

- حَریمِ مجد و معالی مجلسِ معلّی شیخِ اَمّامِ اجلّ مقتدی، بحرِ زخّار،
 حبرِ احبار، عالمِ ربّانی، المتبَتّل الی الله، شهاب الدّین، حجة الاسلام و المسلمین،
 ۳ اوّل اوتاد الشریعة، افضل افراد الحقیقة، حامی السنّة و ذویها، ماحی البدعة و
 اهلِیها، محقّق الخافقین، محقّق المشرقین، لسان الحقّ، مفتی الفرق، سلطان الحقایق و
 صارمِ نجاتِها، برهان العلوم و ابنِ بجدتِها، درِ اعلاّی رایاتِ شریعت و املای آیاتِ
 ۶ حقیقتِ ابدالدّهر در بیضه خضرای عالم، صاحبِ یدِ بیضا سوادِ اعظم باد.
- مجلسِ معلّی همّ جوارِ جواری بیتِ المعمور و همّ حواری حواری بیتِ
 النور است، از خادمِ مشتاق به سلامی که قدس گریبان عیسوی و نسیمِ آستینِ
 ۹ مریمی را ماند، مخصوص است؛ و به دعاّی که تا ذروه عتیق ذره ای عایق
 ندارد محفوف. و برحای نیازمندی و غلوائِ تعطّش پروای روانِ پرور که
 و رایِ سماءِ انور است همی « جذوة من نار الغضا لا بل جذبة من نور الرضا »،
 ۱۲ در درون خادمِ افروخته می دارد؛ و خادمِ هر ساعت مجدداً مجالسِ ربّانیان و
 محافلِ فحولِ دین و مواقفِ درگاهِ ملوک را به روایحِ ثنای فایح و به جواهرِ ذکر
 زاهر، معنبر و مکوکب می گرداند. و بعد ما که خنصر وار نطاقِ خدمت در
 ۱۵ بسته است، چنانکه خنصر و بنصر بر عقد یا حی یا قیوم بسته می دارد، انملة
 وسطی را به ذکر مجلسِ معلّی معقود می گرداند؛ و به سبّابه در تعظیمِ مناصبِ
 مجلسِ معلّی، وقتِ سبحان الله گفتن به حواشی بساطِ مجد مجلسِ معلّی اشارت
 ۱۸ می کند، که هلالِ وار انگشتِ نمای عالمیان است. ولا فخر سعادت مجلسِ معلّی

شیخ امانی ، شهاب الدینی باد . « ما طرق شهاب^۱ و برق سحاب و ما ثقب طارق و وقب غاسق » .

۳ مجالس ائمه و علما و امثال و روسا و افاضل و کبرا و مشایخ و اعیان و مشاهیر رقیبان و زمرة اصفیا و اصحاب صفة صفا و جلساء الرحمن و عشقاء الله بالایمان به سلام و خدمت و دعاء خالص مذکورند . علیهم رحمة الله و برکاته و تحیته و اریحیاته .

۶

* * *

جانب مانوس اجل عالم اروغ افضل مفضل اکرم مکرم ، لطف
 مشخص ، مکرمات مجسم ، شرف الدین ، زین الاسلام ، فخرالعلماء ، عین الایمة ،
 ۳ ابو البرکات ، و اجل عالم فاضل بارع محترم ، مشیدالدین ، عزیز الاسلام ، مجد
 الافاضل ، نور العلماء ، تحریر آذربيجان ، ابوالمکارم یحیی فدیتهما بانفس الاشیاء
 و هی النفس و الدما به سلام و تحیت بسیار مذکوراند . اگر چه ذاکر هم
 ۶ هستند ، اما آن ذکر فضاله این ذکر تواند بود ، « لئن ذکرونی فی ملاء ذکرتهم
 فی (۱۳۸ ب) ملاء خیر منهم » ، هریک به قصارای امنیت رساد .
 خواجه عالم اعز مبجل ، اغر محجل ، عز الدین ، افضل الاسلام ،
 ۹ معجز القلم ، فخر الکتاب و ملکهم ، صاحب بن مقله حقا ، استاد بن هلال جدآ ،
 ابوالعالی علی بن محمد به ذوره درجات معالی و غایت قصوی مرادات رساد ،
 به فراوان سلام و پرسش و بسیار درود و آفرین مخصوص است . کهتر را به دو
 ۱۲ مفاوضه که معوذتین حال کهتراند ، و هریک عقود جوزا و عنقود ثریا را مانند ،
 تمکین افزودست نظما و نثرا . و کلاما حقیقت است که در مکتب لطف « عَلَّمَ
 بِالْقَلَمِ » * ، و در قرب جوار « عَلَّمَهُ الْبَيَانَ » ** ، و بر صحیفه تلقین
 ۱۵ « حَقِيقَةُ عَلِيمٍ » *** رموز احاسن خط و کتابت آموخته است . لاجرم
 هر سطر منثور عقل و کارنامه بلاغت است ، و هر حرفی مثال سحر و

۱ - در متن به جای علیم ، علیهم آمده است .

* - سورة ۹۶ (علق) آیه ۴ ** - سورة الرحمن (۵۵) ، آیه ۳

*** - سورة يوسف (۱۲) آیه ۵۵

انمودن عجایب ، و هر نقطه جوهری نورانی ، و هر عجمی عبری روحانی ؛ در صورت هر خط ، خال معبر عوانس غیبی ؛ و در کسوت هر نقش ، ذات معقد اوانس قدسی . آن خال که به خلّت رحمانی ماند ، و آن زلف که زلفت ربّانی نزدیک گرداند ، هم انوار ید بیضاء موسوی ، هم آثار سحر محض سامری در ضمن دارد . رب الارباب آن اعجوبه روزگار را در ظلال فضل و افضال ، و در جناح جاه و جلال مدید الظّل دارد .

فرزند اعزّ اکرم ، انسان العین بل عین الانسان ، مویّد الدّین ، سید الافاضل الشرق والغرب ، افضل العلماء ، اوجد المبرّزين ، اکمل الفقهاء ، فقیه الامّة ، فقیه الله فی الدّین و نبّهه عن رقدة الغافلین ، سلام و آرزومندی خواند ، و به تحصیل علم فقه مشغول باشد ، که درین غرقاب آفات^۱ ، سفینه نجات که به ساحل امان رساند ، علم فقه است .

شعر^۲

۱۲

(۱۳۹ الف)

درین وقت احوال شروان از ترقی با تراجع افتاده است ، و از ذروه با حضيض ، و از شرف با وبال آمده است . همه معالی ، سفساف ؛ و همه درجه ۱۵ عالی ، صفصاف شده است ؛ و هیچ کس را آب این بقعه الا « کَسْرَابِ بَقِیْعَةِ » * نمودست . چه کار و کدخدایی این مملکت با دست مشتی رعنا روی راعنا گوی ، خمیر مایه نهماری ، خزانه خزی ، خانه خیانت ، شراسره سرافتاده ۱۸ است ؛ لاجرم قصّاد و زوّار را کاری نمی گشاید . « لعلّ الله یحدث بعد ذلک » . امروز اگر نه این تبدّل احوال و تلوّن اخلاق بودی ، همانا که صدر

۱ - متن / آفتاب ۲ - در متن هفت سطر سفید مانده است .

صدر گهر، وزیر وزیر پرور، صاحب سلطان نشان، بل صاحب صاحبقران،
 خواجه اکارم و آفاق، دیباجه مکارم و اخلاق، نموده علاء الدولة والدین،
 ۳ صدر الاسلام والمسلمین، ملک الملوک و السلاطین، ملک الوزراء الراشدين،
 ملقن ذی ریاستین، بل مهجن ذی الکفایتین، مقتدی بن عبّاد الکاتب فی
 سلامة لفظه، البحر الزاهر بجواهر براعتہ، بل بن نجم الکنانی سهم من کنانته، اکفی
 ۶ الکفاة، این صدر صدور خراسان که در استعباد احرار دین و استخدام انصار
 دین بلندنام روزگار باد، روانداشتی به کهتری یک دفتر از شتم و قدح فرستادن.
 یعنی که عاق رب را نگویند گفتن، و نعلی که عقرب را نزیید زدن، و شروان
 ۹ را آن گفتن از مثالب که معتکفان مسجد قبا دار قامه را نگویند، والله که
 شروان مذکر الزمان علیها یادگار دیار ذکر بودست، و حلفان مذکور از
 خلقان. اما چون روز دولت به آخر آید، صورت حال حادث شود که همه
 ۱۲ ایجاب، سلب و همه ابریز قلب، و همه تفریط، سبک گردد. و از سنبله طیب
 و سنبل الطیب خامه و خاطر مقدس صدر خراسان علاء الدین شبرقانی شبرق
 و شبرم زاید. جریمت بر طالع مغضوب علیه توان نهاد، نه بر طبیعت مرضیه
 ۱۵ آن صدر کافاه الله عنّا کل خیر و کفاه کل ضیر. و هذا فصل لا ینقضی الی
 يوم الفصل.

خادم را درین دارالاحن و دیرالحن شورستان شروان، بعد از صواعق
 ۱۸ عذاب حریق (۱۳۹ ب) اگر بوارق عذب رحیق هست، همه از انفاس
 مطهر مجلس اشرف خواجه امام امجد، عالم عامل، شمس الدین، ظهیر الاسلام و
 المسلمین، سید ائمه الحقایق، قاید ازّمة الدقایق، سیف النظر و مولی النظر،
 ۲۱ قانون العلوم، واسطة العلماء، فارس حلبة الکلام، سلطان و عاظ الانام، ملک
 البیان، مفخر خراسان، شرفه الله و مجده می باشد. چه انفاس شمس الدین به

انفاس مجلس عالی عمده الدینی که لواقع شجره حقایق است ، عظیم دارد .
 لاجرم اگر به چشمه کوثر نمی تواند رسید ، به سرچشمه نیل شفاء الغلیل
 حاصل می شود ؛ و اگر به حضرت یوسف صدیق راه نمی توان برد ، به ۳
 مشاهده ابن یامین جلاء البصر می توان داد ؛ و اگر از اتراب خدم بر تراب
 نمی توان شد ، هم رضاع خدمت رضا می توان گشت ؛ و اگر تجلّی صبح
 صادق شریعت را در نمی توان یافت ، از اشعه شمس الدینی اقتباس ۶
 انوار می توان کرد . خاصه شمس الدین رووس منابر را به ذکر سجاده
 مقدسه متوج می گرداند ، بلکه سرکرسی را به پایه عرش می رساند ، بل
 چوب پاره را دوحه طوبی می گرداند . ایزدش بر ملازمت این سعادت ۹
 همچنین موفق دارد .

خواجه عالم ورع متقی محترم ، معین الدین ، مجدد الاسلام ، عین
 العلماء ، شمس الفقها ، نغمه الله ، و خواجه رئیس اصیل الدین ، عزیز الملة ، ۱۲
 امین البلاد ، ابوالفرج اسبغ الله علیها نعمته درین خرابه شروان دیر ماندند ،
 و خادم به قدر فاوا لے بازار و ناروایی گفتار از جهد المقل حرکت المذبح باقی
 نگذاشت و نگذارد . اما کارها به هنگام خویش باز بسته است ، و جز به هنگام ۱۵
 نگشاید . اطنا ب سوداء المهموم بل هذیان المحموم به غایت الغایات رسید .
 اگر رای عالی صفح کند ، کرم است ؛ و اگر صفح فرماید ، واجب .

زندگانی مجلس عالی خواجه امام مطلق ، قدوه اعظم ، عمده الدین ، ۱۸
 محیی الاسلام و المسلمین ، فاروق الفرق ، الداعی الی الحق ، در تقریر مصالح
 اسلام مخلصه الایام باد . خادم را درین یک ماه همایونی سفر شام و آهنگ
 زیارت بیت المقدس می باشد . اگر همت بزرگوار سجاده مقدسه امداد ۲۱
 فرستند ، همانا که از سفر شام ، صبح سعادت خادم بر آید ، ان شاء الله تعالی .

آرنده این خدمت خواجه رئیس اکرم امین الدین ، مومن الملک
عمر دربندی حفظه الله از زمره مردان محق و بندگان مخلص مجاهده مقدسه
۳ است . ارجوا که به نظر حفاوت و اشفاق (۱۴۰ الف) ملحوظ شود ، حسبنا
الله وحده ابدا . والصلوة علی نبیه محمد وآله جدّا .

نسخه نامه‌ای که به موکب اعلاء خاقان اعظم نویسد که به جانب

کورکوران و صوب ابخاز حرکت کرده بود از شروان

۳

در جواب دبیرانه شیوه خالص او

بسم الله الرحمن الرحيم

- زندگانی موکب اعلى خدايگانِ معظم ، خاقانِ اعظم ، خليفهٔ پناه
۶ سلطانِ نشان ، ملكِ بخشِ ممالكِ ستان ، اقليمِ گشايِ ديهيمِ خدای ، عادلِ
رحيمِ اريحي ، قاهرِ مقتدرِ مهتدي ، جلالِ الدنيا والدين ، ملكِ الاسلام والمسلمين ،
ناصر الخلفاء المرضيين ، تاجِ عظماء السلاطين ، مالکِ ملوك الهدى ، مهدي الامم
في الوري ، كيخسرو الزمان ، كيقباد الدوران ، سيد الاكاسره ، قانع الجابره ،
۹ محسود انوشروان ، متبوع نعمان ، تاجدار ايران ، شهريار توران ، مستحق الخلافتين ،
عنصر الجلالتين ، ذوالتاجين ، در تقرير مصالح احوال جهانيان ، و تيسير مناجح
آمال ربانيان و حيازت درجهٔ علياء جهانداري ، و ادخار قصوى كامكاري ۱۲
ابدالآباد باد ؛ و ذات المقدس خدايگاني که در ممالكِ پروري و مكارم گستري
هوشنگ و سيامك پرده دارش زيبد ، و جعفر برمك پيش كارش سزد ،
۱۵ ابدالآباد طرازِ ملتِ اسلاميان ، و ملكِ طرازِ بهراميان ؛ و روزگارِ انورِ
جهانداري از مختلفات نوایب زماني معصوم و (۱۴۳ الف) به موفقات زباني
موسوم ؛ و تاجدارانِ اقاليم را به بوسیدن پايهٔ تخت اعلى استظهار ، و صدرِ
نشينانِ ممالك را به خاكِ آستانِ معلی افتخار ؛ و خلفا ، خاضع ؛ و ركاب ۱۸
عرشِ فرسای آسمانِ پيماي به هر وجهت که خراميده شود ، سفر ، همايون و

ظفر، همراه؛ فلک، سپه؛ کش و ملک، سپاه؛ جهان، بنده و جهانیان، پناه.
بمحمد مختار الاله.

- ۳ بنده وار تمرغ می کند، و به غبارِ معبرِ آن رکابِ معلی، که ملوکِ
زمان برود الزمان از آن سازند، نیازمند اکتحال می باشد. و تا از خدمتِ
رکابِ معظمِ جهانداری، که ظلالِ سرمه طوبی و زلال کوثر دارد محروم
ماندست، یمین الله که از لذتِ زندگانی هیچ حاصلی ندارد. روزش به شب
سلیم و شبش به روز اعمی ماند. چه بی دریافتِ غره زاهره که زهرة الحیوة
را زهر حیات می شمارد، و ایم الله که در مفارقتِ رکابِ اعلی جهانداری،
۹ دام مظفرا، اگر جماد و نبات را باز جویند، در تلهف فراق اند که خدمت یابند
هم شریک نمایند. چه در غیبت ملوکِ اعلی اعلاه الله بر همه موجودات، نسیم
بهاری چون سموم تموزی آتش پاش می گذرد. و آفتابِ نور بخش چون ابر
۱۲ دی ماهی ظلمانی می نماید. « لا حیوة طیبة ولا عیشة مرضیة ». اگر عودا
بالله همای رایتِ جهانداری لازال من النصر فی مزید براقطار دارالملک سایه
سعادت بخش دیرتر برافکنند، بیم آن باشد که ارواح بندگان فراق زده گسسته
۱۵ شود. چه حبل الوریذ نیازمندان خدمت را جای انقطاع باشد. و در آن یک
هفته که موکب اعلی خدایگانی با سطوت بهرام شوبین و بسطت بهرام گور
به صوب اکوران کوران توقنی فرمود، توقیر آن بقعه حقیر را تا عنوان شرف
۱۸ و تاریخ سعادت آن دیار گردد. چه سنت جهان داران چنین رفته است که
پست گوهرا را بلند کنند، و خرد سران را بزرگ گردانند. احیاء لسنة المکارم.
و در اخبار ملوک خوانده آمده است که ذات شریف اسکندر با مکان خویش
۲۱ که قبله جلال بود، برقله جبال بی پشت کتر همتی را جمال داد، و شادروان
مرصع نوشروان به انوشه بساط عجوزی اتصال یافت؛ و اشراق طلعت

مصطفوی علیه السلام برمغاك تیره غاری شعاع افکند .

خرشید به نزد ذره آید حلسوا به سلام تره آید

- و امثال این مکرمات امثال ملوک را کینت و کینت بسیارست . ۳
- تشریفی که به موکب معظم جهاندار عظم الله شانۀ آن بقعه مختصر را فرمود ،
(۱۴۳ ب) هم درین قبیل تواند بود . اما بندگان به تعجب می گفتند : ای
سبحان الله العظیم ، لشکر سلیمانی را بنگه موری چگونه برتابد ؟ آفتاب در سایه ۶
ذرات ، مقام چون فرماید ؟ دریای مواج در یک گوش ماهی درنگ چگونه
سازد ؟ در وقت ، آوازه سلوت^۱ رسان رسیده که موکب اعلی ، که چرخ اعظم
در رکاب و سعد اکبر در عنان ، و بحر اخضر در جنیبت ، و کبریت احمر در ۹
ظلال رایت دارد ، به طالع سعد و طایر یمن ، همی از نشیب ناحیت شکی به
بالای خطه^۲ البخاز تحویل فرمود . مرزبانان سپه^۳ دار در خدمت و پهلوانان
ولایت^۴ گیر در رکاب . همه گردنان رقبه در رقبه^۵ فرمان آورده ، و همه سرکشان ۱۲
سر بر پایه بندگی نهاده ، تا به وسیلت اشارات فرخ و تجشّمها و تجشّمات همایون
خدایگانی لازال نصره موبدا تواند بود که حضرت ملک الملوک معاصی آن
طایفه را معفو گرداند ، و از عتب و عتاب معاف کند ، و خاطر منور را از ۱۵
خط^۶ بخط بیرون آرد و مصفی گرداند . چه معهود محاسن اخلاق آن است که
چون شفاعت رستم توران^۷ ستان در میان آمد ، بیژن اگر چه خشم آلود باشد ،
در خطای گرگین^۸ خط عفو فرماید کشیدن . اما بندگان را محقق گشت که این ۱۸
اظهار مبالغت وفاق و اشفاق که خدایگان اسلام نصره الله با جناب معظم ملک
الملوک دامت عظمته می فرماید ، به معاضدت و ملک^۹ طرازی و معاونت و
کارسازی ، همان مزاج دارد که تهمتن دیو مازندران^{۱۰} گشای در استخلاص ۲۱

احوال کاوس شاه فرمود ؛ و قیصر عظیم الروم به نصرت گری پرویز توفیق یافت ؛ و فوراً هند چون از حال فغفور چین خبر یافت ، احوال ملکش از ترقی ۳ با تراجع افتاد ، خللی را که در خلال احوالش دانست ، استدراک فرمود و او را بر سریر مملکت نشاند . و شنوده آمده است که ملک عادل سعید فربرز افاض الله علیه الرضوان ، ملک فضلون را اشغال پریشان شنید ، به یک شبیخون ۶ به دار ملک گنجه خرامید ، و او را یاری گری فرمود و از هجوم غوغا برهانید ؛ و هم چنین سلطان مرحوم سلطان سنجر رحمه الله رحمة واسعة ، ابوالفتح ، ملک سیستان ، که از ملک معزل مانده بود ، به یک اهتمام صادق باز تخت ملک رسانید . و ۹ چه عجب گر عقاب که شاه مرغان است ، سپید^۱ باز را که رئیس طیور است ، به وقت افتادگی از ارادل پرندگان حمایت کنند . چه عادت کرم است که چشمه خورشید که سوار افلاك است ، سیاره پیاده رو را نور و نوا بخشد ؛ و خازن بحار ۱۲ بردست قاصدان سیاح ، جبال را مددها^۲ (۱۴۴ الف) فرستد ؛ و سلطان عقول ، جوایس حواس را قوت رساند . در مراعات چنین عادات مضیئه مرضیه ، جملگی اشراف ملوک و اصناف آفرینش را شاگردی دبیرستان ۱۵ اخلاق مکرمه خدایگانی نصره الله تعالی باید کرد ، ولا فخر . و درین وقت که همی نابیوسان چون دولت آرزو رسان فرمان اعلی اعلاه الله به بنده رسانیدند ، من بنده پیش آن موهبت الهی و تحفه غیبی به سجدات شکر پیشانی را خاك فرسای گردانید و پنداشت که سواد و بیاض آن تمیمة ارواح ، سواد و بیاض ۱۸ عین الله است . از غایت خرمی در کسوت وجود و بشره بشریت نگنجید ، و از سرشک شادی دامن چون گریبان غانیات به جواهر بیضا موشح گردانید ، ۲۱ و به بوسیدن توقیع لب آتش آلود را عنبر اندود کرد . گاهش چون

ملک سلیمانی بہ ملک دست راست می سپارد^۱ تا خاتم دست چپ گرداند ؛ گاهش چون حرز محمدی بہ ملک دست چپ می دهد تا تعویذ دست راست سازد۔ در کلتا الحالین صحت و سقام و رحلت و مقام بنده از فرمان عالی خالی^۳ نیست ۔ تعظیما و اجلالا لمثال المجلس الاعلی ، الملکی المعظمی القاهری العادل جدد الله جلاله ومدد ظلاله ، جوهر کان جهاننداری و عبر بستان شہریاری ، نور باغ مملکت ، چشم و چراغ مکرمت ، قرۃ العین جہانیان^۶ و فلذۃ الکبد سامانیان ، و ثمرۃ الحیوة ایرانیان ، ملک ابن المالک ابن الملک ، فخر الدنیا والدین محمد شاه روح الله سر الملک المعظم بانوار لقائه و آثار بقائه ، ابدالدھر بہ غایت درست مزاج و افروخته صورت و افراخته^۹ قامت است ۔ اما زبان گوهر بارش هنوز لغت انسانے و حروف این جہانے نیاموخته است ، اما بہ زبان روحانی و بیان روحانی صد ہزار سلام و خدمت می فرستد ، والسلام ۔

۱۲

دعا گوی سایہ ذوالجلال و ثنا گستر بارگاہ جلال مقدس امیر سید امام مطلق الداعی الی الحق ، شرف الدنیا والدین ، صدر الاسلام بالبراہین ، بضعة سید المرسلین ، فلذۃ یعسوب المسلمین ، مفتی الخلفاء المہتدین ، مفتی^{۱۵} الخلاء المعتدین ، حامی الشریعة ، ماحی البدعة ، مفخر العترۃ ، تاج العشیرۃ ، سید سادات الآفاق من اکرم المحاقد و اعظم الاعراق ، اسوۃ خراسان و قدوة العراق ، صدر المعالی دامت معالیہ زاہرہ بحیث اللیالی سلام و خدمت^{۱۸} از صفاء خلّت و قدس طویّت بر دوام می فرستد ؛ و نیازمند حضرت علیہا جہاننداری می باشد ۔ و اوراد دعا را قائم و محفوظ می دارد ؛ و روض منابر را بہ خطبہ ثناء (۱۴۴ ب) فایح متوج می گرداند ۔ آفریدگار تعالی و تعظم دعاء^{۲۱}

اخلاص آمیز این سید سادات به روزگار انور و بارگاه جلال برساناد . و
ظلال دولت عالیہ خدایگانی خاقان اعظم ، ملک ملوک العجم برقعہ ملوک
۳ ام و برہامہ عظماء عالم ابد الآباد ممتد باد ، بحق اشرف الانبیاء محمد وآلہ
و عترتہ الطاہرین .

نامه' دیگر دبیرانه شیوه' خاص او که به جواب خاقان اعظم
ملک اسلام شروانشاه عز نصره نوشته است ، در جواب هم به ابخاز

۳

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگانی کوکبه' علیاء خاقان اعظم ، ملک رحیم معظم ، دارای
ملک و ملت ، داور دین و دولت ، خسرو افسر خدای ، قاهر کشور گشای ،
عادل موحد غازی ، مجاهد مرابط مقتدر مهتدی ، جلال الدنیا و الدولة ۶
والدین ، ملک الاسلام والملة والمسلمین ، ناصر الخلفاء المهتدین ، قاهر الخلعاء
المعتدین ، تاج عطاء السلاطین ، محیی السلطنة ، مظهر الخلافة ، سید الاکاسره ،
قامع الجباره ، نوشین روان الخافقین ، نعمان المشرقین ، کیخسرو الهدی فی جلالته ، ۹
اسکندر العهد فی ابالته ، ناسخ برمکیان ، اعظم کیان ، مهدی آخر الزمان ، ملک
ملوک ایران ، مالک ملک توران ، مستحق الخلافتین ، عنصر الجلالتین ،
ذوالالتاجین ، ملک الرحمة فی الدنیا ، المظفر من السماء ، در تازہ داشتن مزاسم ۱۲
جهاننداری و زنده گردانیدن معالم شهریاری ، و افراختگی اعلام نصرت و
افروختگی ایام دولت ، و قمع اعوان کفر و جمع انصار دین ، الی یوم الدین بل
ابدالآبدین باد . و ذات اعظم خدایگانی که در اهبت جهان گشایی و ابتهت ۱۵
فلک فرسایی ، تاج بخش جباران و باج ستان جهانداران است ، جمشیدوار
بر سر بر سعادت و وسادت سیادت ، عدل سگال و امت پناه ، پیمبر خصال
ملایک سپاه ؛ و کوکبه' علیاء جهاننداری به هر اقلیم که نجیم سازد و معسکر ، ۱۸
طراز و حواشی معسکر منصور با ساحل دریاء محیط پیوسته ؛ اطناب خیام

معلی با دامن کوه قاف بسته؛ بلکه دریا محیط، جوی خیمه معلای شهر یاری؛
 کوه قاف، گرد معسکر معظم جهاننداری؛ ملوک وقت، مستخدم احکام؛
 ۳ احرار عهد، مستعبد انعام؛ جهانیان از افاضت کاس عاطفت صافی الشرب؛
 ربانیان از اشاعت (۱۴۵ الف) باس معدلت آمن السرب؛ خسروان را بر
 آستان معلی یابندگی اسباب و پابندگی متواصل؛ بندگان را از مکارم خسروانه
 ۶ برگ و نوای زندگی حاصل؛ خاص و عام به نظر عنایت خدایگانی ملحوظ؛
 سام و حام به اثر حمایت جهانبانی محظوظ؛ سرکشان ملک را به پایه تخت اعلی
 تفاخر و تناهی افزون. پایه تخت اعلی، که عرش معلی است، ازدست حوادث
 ۹ و تباهی مصون؛ نواصی و اقدام، طایع و نوادی و اقوام، خاضع؛ فلک آتش
 انگیز، خاک آستان؛ دهر زبردست، زیر پای؛ فرمان ظفر، هم عنان؛ نصرت،
 هم راه؛ ایزد عز اسم، مراد بخش و پناه؛ بصادق الوعد محمد صاحب اللوا
 ۱۲ و صحبت اهل الصدق والولا.

بنده دولتخواه سلام و خدمت از صفاء بندگی مجردا متواتری فرستد،
 و برخاک آستان اعلی^۱ که آستان مکارم است، زمین بوس می کند؛ و در حریم
 ۱۵ معسکر معلی، که کعبه معالی است، احرام عبودیت می گیرد؛ و با میقات
 شناسان خدمت در مقام بندگی مجاورت می جوید؛ و او را دعای خالص را
 قائم می دارد؛ و به دستبوس اعلی و دریافت خاک آستان معلی، که تسنیم
 ۱۸ بهشت و نسیم طوبی در آن تضمین است، به غایت متعطش می باشد؛ و از
 تأسف باز ماندگی از خاک درگاه معظم باد سرد حسرات می کشد؛ و چون
 آتش که در آب افگند و چون آب که بر آتش نهند، در خروش و جوش
 ۲۱ می آید. و از لوعه فراق زدگی خدمت انفاس صعدای خزینه اوقات نامرادی

- می‌سازد. و پیشِ فرمانِ معلّی و توقیعِ معظم، که هر یک فرقانِ جانِ دار و فاروقِ جهانِ داورست، جهانیان را در سجدهٔ شکر به لب و چشم بر خاک سجده‌گاه نقشِ بندگی می‌نگارد؛ و از بوسیدنِ توقیعِ اعلیٰ یمنِ الله که بشارت ۳ «مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» * اکتساب می‌کند، و چون امان خویش می‌پندارد؛ و هر حرفی را جوهری، و هر عجمی را عبری می‌شمارد؛ و یتیمهٔ بحر معانی و یتیمهٔ نحر معالی می‌شناسد؛ و دیدهٔ ظلماتِ پرورد را که از اشراقِ ۶ انوارِ حضرتِ علیا، و اکتحال به غبار موکبِ اعلیٰ محروم ماندست، از آثارِ توقیعِ اعلیٰ کحلِ الجواهر می‌سازد؛ و چون آوازهٔ بشریِ رسان به بنده می‌رسد که حضورِ کوبهٔ اعلیٰ جهاننداری نصره‌الله، اقلیمِ انجاز را یک باره از آفتِ ۹ غوغا و هجوم فتنه و وحشت دو هوایی چنان پاک و مجرد گردانید، که اقالیمِ اسلام را به شمشیر آبِ رای و رای ممالکِ پرور از خبیثِ شهوت و لوثِ بدعت و ظلمتِ ضلالتِ مصطفیٰ گردانیده است؛ و زیورِ انصاف و حلیتِ ۱۲ (۱۴۵ ب) معدلت و نورِ هدایت آراسته کرده؛ و بر امتِ عیسوی و در مملکتِ عیسویان همان حدّ و انصاف می‌راند، و اصلاحِ احوال و ترتیبِ مصالح و تهذیبِ اشغال^۱ می‌فرماید، حسبِ الله و خالصهٔ لوجه. در ملتِ مصطفوی ۱۵ علیه‌السلام و مملکتِ مصطفویان به اظهار خیرات و زنده کردن سنتِ مکارم و راندن احکامِ عدل فرموده است؛ لاجرم بنده از لذّتِ بشارت در لباسِ حیوة و قالبِ وجود نمی‌گنجد؛ و جای آن است که به جای دستار، سراندازد. ۱۸ و لعمر الله که اگر بنده تا اکنون در اثنای ثنای زاهر، و در تضاعیفِ مدایحِ فایح، ذاتِ مقدّسِ خدایگان را نصره‌الله، یوسفِ جهانبخش می‌خواند؛

بعدالیوم عیسی جان بخش خواهد خواندن. چه کالبد ملک داودیان عازر وار
از عدت حیوة پرداخته شده بود، و از رمقی که داشت، رقی نمانده. دیگر-
۳ بارش رای مملکت آرای خدایگانی روحه الله و نصره که برهان انفاس عیسوی
دارد، زنده گردانید، احیاء الله بعد ما مات و اعاده بعد مافات. حقیقت است
که این آوازه شگفتی نمای چون پنج نوبت تایید خدایگان در هفت نوبتی آسمان
۶ خدای افگند، که مسموع جذر اصم و صفرة صما گردد، و به اسماع جن و انس
و دیو و ملک برسد، و از قاف تا قاف و از قیروان تا قیروان، صورت این
صوت شایع گردد؛ و ید بیضاء که عسکر منصور نمودست تا ید بیضا و عسکر
۹ به بعد الصیت مشهور شود؛ و به ایران و اران، و گنجه و طنجه، و سوس و
طر سوس، و طبرک و طبرستان، و بلخ و بلخان، و صور و قصور، و کوفه و
کرج و گرگان، و خجند و جند، و سابور و نیساپور به تعجب باز گویند،
۱۲ دست بردی که از فرط حمیت و شرط حمایت الاسلام دام نصره موبدا فرموده
است. و تواند بود که فغفور چین و فور هند، و مهر اج زنگ و قیصر روم،
و تبع یمن و حاکم مصر، و والی شام و رئیس عرب، و مرزبان فارس و
۱۵ تاجدار عراق، و صاحب خراج خراسان و امیر سیستان، و خسرو ختلان و
غازی غزنین، این اخبار عجیب استماع کنند، به بلند نامی موکب اعلی خاقان
اعظم نصره الله باز گویند، که به حکم قرابت و قربت، و مراقبت و داد و مصاقت
۱۸ بلاد که حضرت علیاء ملک الاسلام نصر الله احزاب الدین ببقائه با جناب
معظم ملک ملوک انجاز دامت عظمته داشت، چندین تاکید ابواب معاضدت
و تمهید اسباب معاونت فرمود و دقایق الطف الحیل را تقدیم ساخت، (۱۴۶ الف)
۲۱ تا شیر شرزه^۱ مملکت را از دم دمنه صیانت کرد^۲، و از دم فسون و فسوس

- آزاد گردانید. و آفتاب انجم پرور و نور بخش را از عقده ذنب و حجاب ظلمت خلاص داد و به انجلائی تمام رسانید. چه داور اعظم در میان اصناف خلق به انصاف و حق چنین ملکی رحیم تواند بود، که راعی منصف را از مرعی^۳ مشرق، و داعی به حق را از داعی ملحق^۱، و مخدوم حق شناس را از خادم ناسپاس باز رهاوند. چه فرزند^۲ شیر سیاه و بچه پیل سپید را از آسیب اساءه آموز پشه ضعیف ستمگار رهانیدن، از امتهات مکرمات جهانداری است. و معلوم است که رعیت را افسر شاه نرسد، و بیدق را خانه شاه ندهند، و ستاره را قربت ماه نهند. حد هر جوهر و جوهر هر موجود دیدارست، و درجه هر یک متفاوت. و هر آینه از (هر) شکوفه، فواکه لذیذ؛ و از هر سنگ پاره، لعل^۹ مسح؛ و از هر مگس، عسل مصفی؛ و از هر کرم، دیبای فضفاض تمتی نتوان کرد. نعم از هر گیاه، سنبل الطیب؛ و از هر خاشاک، سنبله و طیب چشم نتوان داشت. هر سبزه، سعدان؛ و هر ستاره، سعدین؛ و هر مردی سعدون نتواند^{۱۲} شد. ماه مزور نخشب دیگر است، و ماه منور چهارده شب دیگر.

صد هزاران پوست از شخص بهایم درکشند

- تا کند یک پوست را گردون درفش کاویان^{۱۵}
جبار مطلق و جهاندار به حق آفریدگار تعالی و تقدس به نیابت و خلافت خویش، جباری و جهانداری آن کس را دهد که خواهد. و تا ارزانی نبیند، ندهد. « اَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ »*. خاک در دیده همه^{۱۸} محال جویان کرده است، و سنگ بردندان همه گزاف گویان زده. « تُؤْنِى الْمُلُوكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلُوكَ مِمَّنْ تَشَاءُ »**، و السلام.

- ایزد جلّ ذکره ذاتِ معظمِ ملکِ رحیم، خاقانِ اعظم را که خلاصهٔ لطفِ آفریدگار، و دیباجهٔ ذاتِ آفرینش است، همچنین به سعادت توفیقِ بهرمند دارد، تا تدارك این چنین کارهای صعب که ملوک عهد را افتد، بر رای اعلیٰ خصّه الله بانوار الکمال فرماید. و تاجدارانِ تختِ نشین را از منازعتِ زیردستان فریاد رس، و از صفِ نعالِ مهانت باز پیشگاهِ مکانت رساند؛ و عاصیِ شدگان، بعضی را که توبه کنند و در استغفار گریزند، امان دهد؛ و برخی را که ترمّد نمایند و در حجتِ آویزند، تادیب فرماید. چه خواننده آمده است که وقتی سلیمان^۶ ننگینِ سبکتگین رحمه الله با کوکبه^۷ خاصان و موکب و شاقان تماشا کنان در طلبِ شکار به مرغزاری رسید که (۱۴۶ ب) هواس از طیور بهشت، حیوان داشت؛ و زمینش از چشمهٔ حیوان آبِ روان. سپید باز کَریزی بر ساعدِ سلطان بود، و از مضیقِ کَریزش همان روز بیرون آورده بودند. اندکِ ضعیفی داشت. هنوز بر صید گستاخ نشده بود. آهنگِ تذروی کرد. قضا را شاهی از دستِ خاصه پرواز کرد. هم بر آن تذرو برفت و بر سپید باز مسابقت جست و در شکار آویخت، و سپید باز از بالا به پستی گرایید، و شاهین شکار بیفگند. در وقتِ سلطان بفرمود تا شاهین را سر از تن جدا کردند و برخاک افگند. گفت: سپید باز ملکی با شکوه است، و شاهین خیل^۸ تاشی بر ملکی در مقامِ مفاوضت، دلیری و گستاخی نکند^۹. و همچنین عضد الدّوله با خسرو کرمان روزی در شکرخانهٔ خاص رفت به حکمِ تفرّج. شیر بچه‌ای دید که دستِ آموز کرده بودند و بزرگ گشته، و با مردم خوگر شده. و یوزی دیگر هم پهلوی شیر می داشتند. مگر به وقتِ طعم دادن، یوز ناگواری داشت. هر چه خوارده بود به یکبار برانداخت. بر سر و روی شیر آمد،

- آلوده کرد. عضدالدوله بفرمود تا یوز را صد تازیانه بزدند و گفت: شیر پادشاهی بزرگوار است، و یوز شکاری خرد سار. پیشکار را همب پادشاه چون شاید نشانند؟ و یوز را از شکرخانه خاص بیرون فرمود افگندن، و ۳ دیگر نگذاشت که آن یوز را به شکارگاه آورند، و به هیچ کس نبخشید و خوار داشت؛ و بشنه می داشتند تا نفسش برآمد و سپری شد. امثال این امثله و حکایت فراوان است. اما هر صفاء رای همت و قوت عزم مثبت که ملوک ۶ روزگار را به سالها از فکر و رویت مکتسب شود، ملک رحیم خاقان اعظم نصره الله نصرا عزیزا به یک لحه بر فور و بدیعت حاصل آید. «ذالیک فضل الله یؤتیه من یشاء» * . و هذا فصل لا ینقضى الی یوم الفصل. با مقصود ۹ کلی و مطلوب جملی باید آمدن. وقت است که کوکبه علیاء جهاندارى، که اقلیم پنجم زیرنگین، و انجم فلک زیر زین، و ملک و مردم زیر رایت، و جودی و قلزم زیر کفایت دارد، به فالِ فوّخ به موکب جلال و مرکز اقبال دارالملک ۱۲ شروان حیاها الله و احیاها بعد عدله مراجعت فرماید، آفتاب وار بر شرفه بیت الشرف شعاع افگند، مشتری وار به اوج بیت السعود باز رسد. و نه این همه اقسام بهرمندی و انواع نیکبختی تنها به البخاز و البخازیان می رسد، بیضه ۱۵ شروان که روضه رضوان است، به حضانتِ عدلِ ملکِ رحیم دام منصورا، تا از ظلال رکابِ اعلیٰ انفصال یافتست، لعمرا الله که (۱۴۷ الف) به فریاد آمدست. و اگر نه امید آنست که سایه همایون رایت علیا نصرها الله عن قریب ۱۸ فریاد رسِ بندگان خواهد آمد، جای آن بودی که هر ساعت زلزله السّاعة دیدار آمدی، بلکه در یک نفس چار طوفان برخاستی. بنده باری تا از خدمت رکاب اعلیٰ جهاندارى مفارقت یافتست، بعیدا عن السّاحة العلیا، قیامتی آشکارا ۲۱

در دیده، و دوزخی پنهان در دل دیده است. امید است که از رسیدن موکبِ
 اصلی، بهشتِ عدن باز بیند؛ و از جنبشِ رایاتِ منصور، سایهٔ طوبی باز
 ۳ یاود. و از بوسیدنِ براقِ میمون به چشمهٔ کوثر باز رسد، ان شاء الله تعالی.
 بندگان مشتاق تا از عروهٔ وثقی رکابِ معلی کوبهٔ جهاننداری، لازال من
 النصر بمزید مفارقت یافته‌اند، به خالكِ درگاهِ منورِ ملکِ زاده، الملك ابن
 ۶ الملك ابن الملك، يوسفِ آفرینش، درهٔ تاجِ الممالك، انسان عین العالم، بکر
 الفلك، باکورهٔ الدوران، هلالِ فلكِ الدولة، فخرالدین والدین، ظهیرالملوک
 والسلاطین، ابوالفتح محمد شاه، معین امیرالمؤمنین، ابدالله بقاءه فی ظلالِ ملک
 ۹ الاسلام ظلّ ذی الجلال و الاکرام، جلال الدین والدین اعلی الله رایته الی يوم
 الدین استیناس و استرواح نموده‌اند و ترجی وقت کرده. چه عادت چنان
 رفته است که در غیبتِ نورِ آفتاب، صفاوتِ ماهتاب که یادگار اوست،
 ۱۲ چشم دارند. و چون کعبهٔ معظم از دیدهٔ میقاتِ شناسانِ طاعت دورتر افتد،
 در صورتِ محراب که نمودار اوست، روی آرند. و هرگاه که رستمِ تهمتن
 از دارملک سیستان مسافرت گزیدی، و به فتحِ توران و غارتِ مازندران و
 ۱۵ شغلِ هفت‌خوان مشغول شدی، اعیان و ارکان مملکت و دولت، داغ
 مفارقتِ جهانِ پهلوان رستم را تسکین به جمالِ جهانِ افروز فرامرز کردند.
 و چون ملکِ عادل، سیدِ سامانیان، قباد به تماشاء اطرافِ ممالک
 ۱۸ خرامیدی، و از ایوان جهاننداری و از مجلسِ انس کامکاری، چند روزی
 خیمهٔ تربیت به صحرا فرمودی زدن، جمله زوآر و قصّاد، و احرار و افراد، و
 اصحابِ آمال و امنیّت و ضعفای رعیتِ تمسک به عدل و فضل انوشروان
 ۲۱ نمودندی. باری جلّت قدرته ملکِ رحیم، خاقانِ اعظم را که قباد جهاندارست،
 و سلالتِ جلالتِ فخرالدین را، که انوشروان روزگار است، مخلّد العمر و

مویّد العزّ گرداناد، که میانِ عمرِ عزیزشان با دامن ابد متصل، و دستِ فنا از دامن بقاشان منفصل. بالنّبی وآله الاخیار.

- دعاگوی صادق، دولتخواه عاشق، مخلص سایه‌گردگار، و ماحِج ۳
(۱۴۷ ب) خسروِ روزگار، مجلسِ مقدّسِ امیرِ سیّد، امام مطلق،
الدّاعی الی الحقّ. عالم عامل، هادی مهتدی، مطاع مرتضی، شرف‌الدّنیّا
والدّین، رکن الاسلام و المسلمین، بضعة سیّد المرسلین، فلذّة یعسوب ۶
المسلمین، مستمسک الخلفاء المرضیّین، عمدة الملوك و السّلاطین، سیّد
سادات العرب والعجم، علامة علماء العالم، اوّل اوتاد الطّریقه، افضل
افراد الحقیقه، متبوع المحقّقین، ینبوع الیقین، مفخر العترة، مقدّم العشیره، ۹
سجّاد الزّمان، صادق البدوان، باقر العبادہ، کاظم الزّهادہ، اطهر الاعراق،
قدوة العراق و من اکرم المحابّد فی الزّمان، صدر خراسان لازالت انفاسه مقدّسه
صاعده بدعاء الحضرة العلیا و انواره مقتبسة بولاء الدّولة الغرّاء، وظایف ۱۲
سلام و خدمت و ثنا و مدحت بر دوام می‌فرستد، و به دعوات آسمان
پیمای ستاره فرسای در حدقه سوادِ شب و حدیقه بیاضِ صبح ید بیضا
می‌نماید. و همچنین فرزندش، سیّد امام، اجلّ مبجلّ مجتبی، برهان ۱۵
الدّین، فخر الاسلام و المسلمین، تفاخر آل رسول الله صلی الله علیه و سلم
که امروز عیسی زهادت و یحیی عبادت است، و در اسلام هزار بوذر
غفّاری و بودجانه انصاری است، جناب معظم حضرت علیا را سلام و دعاء ۱۸
خالص می‌فرستد.

باری عزت اسماءه دعاء اخلاص پیوند سیّد السادات، شرف

- الدّین و برهان الدّین به روزگار انور ملک رحیم، خاقان اعظم ۲۱
برساناد، و ظلال دولت و انوار سعادت این پادشاه جهاندار، خسرو

کامگار، و دارای ملک و ملت، و داور دین و دولت بر صفحاتِ دورنگ
روزگار و بر قهٔ هفت بخش اقبالیم الی یوم یطوی السماء گسترده دارد،
۳ بفضلہ و طولہ و حسبنا اللہ وحدہ ابدًا . والصَّلوة علی النبی محمد وآلہ جدًا .

نامه دیگر به شروانشاه نویسد

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگانی حضرت علیاء خدایگانِ معظم، خاقانِ اعظم، خسرو ۳
راستین، کیخسرو زمان و زمین، مع القابه التّامّه. ملک الرحمة فی الدّنیا،
المظفر من السّماء درخلود عزّت پادشاهی و نفاذ اوامر و نواهی سالیان نامتناهی
باد؛ و ذاتِ معظم خدایگانی که کیخسرو منظر و زال (۱۴۸ الف) غیبرست، ۶
برسریر ملک پروری و وساده عدل گستری طرازنده منظم ملت و نوازنده
اعظم امت. عدت برخورداری از مدّت جهانداری حاصل، و اهبت دولت
یاری از ابتهت شهریاری متواصل. انجم و افلاک، تابع و طایع؛ و آفاق، خادم ۹
و خاضع. زمان، حلقه درگوش؛ و جهان، طوق دار؛ ملک، پاسبان؛ و
فلک، پیشکار؛ و ایزد تعالی در مختلفات حالات، کفیل تحصیل مرادات.
بمحمد نبیه النّابه و آلّه و اصحابه. ۱۲

بنده مجروح سینه، آستانِ معلّی را که آسمان معالی است، به رخسار
جان بوسه می دهد، و به بوسیدن بساطِ اعلی، که بجهده جای ملوک است، لب
آتش آلود را کوثر اندود می گردانند. و اگر چه از قرب مجاورتِ کعبه مکارم ۱۵
محروم است، و از زمره احرامیان عبودیت و میقات شناسان خدمت منفصل،
حمدالله که از شرایط بیبود خدمت را اقامت می کند و تازه می دارد، و به
دستبوس اعلا که به انفاق، چشمه خضر است تشنگانِ ظلّاتِ نیاز را، به ۱۸
غایت متعطش و نیازمند می باشد. و چون آوازه فتحِ حضرتِ عظمی نصره

الله به شهر گشایی (و) به عدو بندی می شنود، لعمر الله که ازین اشارت در بشره^۳ بشریت نمی گنجد، و از غایت بشاشت هر ساعت گنج روان بر سر دستارچه می بندد، و از دهشت خیرتی به عوض دستار سر بر می اندازد، و فواتح و قوارع دفع عین الکمال را می آغازد، و از حبه القلب سپید و از لعبة العین قربان می سازد. چنانکه انفاس شکر، چرخ زنان به گریبان آسمان می پیوندد؛ و اشک شادی رقص کنان به دامن زمین می رسد؛ و به دعوات سحر گاهی از جوار مجد الهی استدامت این دولت ثبت الله ارکانها کرده می شود. به مظان قبول و مکان استجاب رساد.

۹ درین وقت که همی نابیوسان چون تریاق شفا رسان که حرارت با خویشتن دارد، معظم فرمان سیاست آمیز مخافت انگیز با صولت شیر آسمانی و هیبت شمشیر یمانی به بنده رسید، بنده سر زده حیرت گشت. از پای وجود در آمد، و از دست انسانیت برون رفت. چه فرمان معلی اعلاه الله تعالی اگر جان فزای آمد، عقل ربّانی بود. اوّل همه عاطفت و آخر همه سیاست نمود. صفت دریای آرامیده داشت، که ۱۵ ظاهر دریا همه لطف و رفق و لین و سلامت، باطنش همه قهر و عنف و خشونت و سیاست. بلی، عادت دریا چنین است. صفا و لطافت را پرده سخت و سلطنت گرداند، و صد هزار (۱۴۸ ب) سلسله لطف در هم ۱۸ افکند، تا نظاره را به منظر انیق در لجه عمیق کشد؛ یا فرو برد و بکشد؛ و یا برون اندازد. و ایم الله که فرمان معلی و توقیع معظم همین صیغت داشت. بنده از سر هراس خاطر بر حواس ظاهر بر خواند که «یا ایّها النمل ادخلوا ۲۱ مساکنکم لا یخطمنکم سلیمان و جنوده» * . چه بنگه

هندوانه^۱ موران طاقت ترکنازا^۲ لشکر سلیمان ندارد؛ و پشه^۳ ضعیف مست^۴
قوایم با پای پیل محمودی در مقام مقاومت نایستد. همی از سرِ هوش^۵ ربودگی
و هوس^۶ فزودگی، نابغه^۷ وار که آوازه^۸ سیاست ملک نعمان شنید،
نبئت^۹ ان^{۱۰} ابا قابوس او عدنے

ولا قرار علی زار من الاسد

و از غایت جگر^{۱۱} تفسیدگی و دل^{۱۲} ترسیدگی عبد زهیر وار که تهدید
مصطفی علیه السلام یافت،
نبئت^{۱۳} ان^{۱۴} رسول الله او عدنے

و العفو عند رسول الله مامول
۹
برگفت. اگر چه کرم نعمانی به آخر خاصیت فرو نگذاشت، و دهان
نابغه را به لولو ثمن بینداشت؛ و خلق مصطفوی از سر عادت بر نخاست، و تن
کعب^{۱۵} را به برد یمنی بیاراست. اما گناه نابغه به کردار، و جرم کعب به گفتار
۱۲
ظاهر بود. یا لیت گناه بنده معلوم شدی تا بر قدم اعتذار بایستادی. «غُفِرَ لَكَ
رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ»*. به ذات ناعسوس الهی و به ملائکه کروبی،
و به جمله عرش، و به انبیاء مرسل و کتب منزل که حضرت عظمی یگانگی
۱۵
را نصره الله تعالی گذشته از سر چهار مهربان کز گوهر شهرباری باشند، دولتخواه تر
و دوستاندار تر از بنده بر روی زمین کس نیست. و بر صحت این دعوی و
مصدق این سخن جمله باشندگان اقلیم گواهی دهند. اما چون بنده طالع ندارد،
۱۸
گفتار چه فایده؟ حقیقت است که صاحب غرضان هر روز بنده را در حضرت
عظمی اجلها الله صورت به زشت تر گردانند، و به قلم تزویر تصویرها سازند،

۱ - در متن / ترك و تاز ۲ - متن / کعبه

* - سورة ۲ (بقره) آیه ۲۸۵

وگویند که: خاقانی باری کیست؟ او را محل نباید نهادن و تمکین نباید دادن و تشریف نباید فرستادن، که او نازگری می کند. **إِحْسِبْ وَهَبْ** که چنین است. ۳ آخر ناز بر ملوک جهاندار کنند. چه شنوده آمده است که **ملک ملوک** البخاز، داود، **خَفَّ اللَّهُ عَنْهُ** یک چند به قول حاسدان از جانب سیموی جاثلیق نظر عنایت برگردانید و التفات باز داشت. سیمو فرصت یافت، از میان خانه^۱ البخاز میانه کرد، و به خطه^۲ روم رفت و آنجا مقام ساخت و گفت: دوستداری دولت ملک از دور می کنم، که از غرض دورتر نماید. حاسدان دیگر باره مجال محال گفتن یافتند^۱. به حضرت ملک (۱۴۹ الف) انها کردند که سیموی، ۹ سیای مودت بگردانید و بر حضرت ناز می کند، و نمی رسدش. ملک گفت: اگر مهاجرت او را از وطن سبب این است، سهل است. مبادا روزی که خدمتگاران^۲ ما بر حضرت ما ناز کنند، که تا ما پادشاه باشیم خدمتگاران ۱۲ را بر ما ناز رسد، که ما را سایه^۳ خدای دانند. چه ناز ایشان به پادشاهی ما پیوسته است. هر وقت که بامداد پادشاهی ما حاشا منقطع شود، ناز ایشان گسسته گردد. در حال حاسدان زبان در کام کشیدند^۳. «**قَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ**» * . و بنده این حکایت جهت آن آورد که او ناز می کند، «**لَا وَحَقَّ** ۱۵ **الْكُوبَةُ الْمَحْجُوجَةُ**» . چه معلوم بنده شده است که هر که بر حضرت عظمی عظمها الله ناز را دست آویز سازد، از نظر لطف محروم ماند. و بنده را خود ۱۸ به درگاه ایزد تعالی نذر رفته است بعد الیوم درگاه ملوک را نشناسد. و اگر شناختی، پرستش درگاه اول الملوك، خاقان اعظم دام مظفرا اختیار کردی. اما در جواب صاحب غرض توان گفتن که بنده را به مشارق الارض و مغاربها

۲ - متن / خدمتگاران از

۱ - متن / یافتن. **رَكَ**: تعلیقات۳ - متن / کشیدن. **رَكَ**: تعلیقات

* - سورة ۲ (بقره)، آیه ۲۶۰

می‌شناسند. و نظم و نثر او را که به مدایح فایح ملک رحیم عظم الله شأنه معبر و معطر است، به جای تعویذ بردیده می‌نهند. به چنین ثنا طرازی و مدحت سازی علیه عین الله لا عین الکمال می‌خوانند. آن صاحب غرض باری حضرت ۳ عظمی را مد الله ظلّها به کدام هنر به کار آید؟

جزوی از اشعار من سلطان به کف می‌داشت گفت

۶ کاین ثنای شاه شروان رشک زای جان ماست

خاصگان گفتند کین منت ز خاقان است بس

کافرین شاه شروان در کف سلطان ماست

و هم در جواب صاحب غرض توان گفت ماجرای خواجه بزرگ ۹ کاشانی در عهد ملک‌شاه که با حجة الحق عمر خیّام رفت.

مگر روزی خواجه به دیوان نشسته بود. عمر خیّام درآمد و گفت:

۱۲ ای صدر جهان، از وجه ده هزار دینار معاش هر سال من کهنتر باقی به دیوان عالی مانده است. نایبان دیوان را اشارتی بلیغ می‌باید تا برسانند. خواجه گفت:

توجهت سلطان عالم چه خدمت کنی که هر سال ده هزار دینار مرسوم تو باید

داد؟ عمر خیّام گفت: و اعجبا، من چه خدمت کنم سلطان را؟ هزار سال آسمان ۱۵ و اختران را در مدار و سیر به شیب و بالا جان باید کردن، تا ازین آسیابک،

دانه درست چون عمر خیّام بیرون افتد؛ و ازین هفت شهر پای بالا و هفت دبه

سرنشیب یک (۱۴۹ ب) قافله سالار دانش چون من در آید. اما اگر ۱۸

خواهی از هر دهی در نواحی کاشان چون خواجه ده ده بیرون آرم و به جای او بنشانم، که هر یک از عهده کار خواجگی بیرون آید. خواجه از جای بشد

و سر در پیش افگند، که جواب بس پای برجای دید. این حکایت به حضرت ۲۱

سلطان ملک شاه باز گفتند: گفت بالله که عمر خیّام راست گفت. بنده، صاحب

غرض را همین می گوید .

پانصد هجرت چو من نژاد یگانه

چون او هر هفته صد هزار بزیاید

۳

مضى هذا الفصل ولا يمضى فضل الملك الرحيم لازال مظفرا ومنصورا.

گمان بنده و یقینِ جهانیان نه چنان بود که در چنین وقتی کز شکسته دلی و

۶ نکبت رسیدگی بر بنده ، همه دشمنان را بخشایش آید فکیف دوستان را ، از

جناب جلال حضرت عظمی ابد الله عظم شأنها خاطر خراب شده بنده را

استمالت چنین فرماید ، که امروز بنده از ترا کم مصایب و نوابیبعیدا عن ساحة

۹ الحضرت العظمی به صدد نوازش و بخشایش است ، و مدتهاست کز انعام و

شفقت حضرت عظمی دامت محفوفة بالنصر انتصار برگ و نوای زندگی و

نوازندگی می دارد . و به درگاه و بارگاه ملوک طالب بنده اند . کس نفرستاده

۱۲ است و نفرستد ، و استمداد انعام نکرده است و نکند . و اینجا مبالغ و ام

تبریزیان دارد که نگذارند قدم از دروازه بیرون نهادن ، تا و ام گزارده نشود . و

از درگاه معلی خدایگان ملک رحیم نصره الله تعالی بعد القضاء اوان الصبر

۱۵ دربارند ، به عوض رحمت و حرمت حرمان نهند ؛ و به جای تباشیر و مواعید^۲ ،

تهدید و وعید فرمایند . بنده چه تواند گفتن و کردن ؟

بخل بر آفتاب نتوان بست لیک ابر سیاه مانع اوست

۱۸ یا الله العجب ، عمال مال دزد و دزدان دژ شکاف و خائنان خون^۳

ریز و عوانان فرعون صفت از شفقت و مرحمت حضرت عظمی ، ملک رحیم

ملکه الله رقاب الامم به رحمت امیدواراند و از عقوبت ایمن سار . بنده دولتخواه

۲۱ که حقوق ثنا خوانی و دوستداری سی ساله دارد ، نا امید و نا ایمن چرا تواند

بود؟ روی گفتار نیست . کان ذلك في الكتاب مسطورا . مرحباً بقضاء الله .

ع

۳

تسلیم آیم به هر چه فرماید یار

- بنده را مهاجرت از وطن به سبب آن است کان عزیزان که دلخواه تر
بنده بودند ، به فداء سم مرکب خدایگان معظم نصره الله و اطال بقاء دولته
رفته اند ؛ و به هیچ حال دل مجروح فراق (۱۵۰ الف) زده سر وطن نمی دارد ۶
و این تمنا نمی کند ، که به غایت درد زده و جراحت یافته است ، خاصه اکنون .
و خدمت و ثنا و دعاء بارگاه معظم خدایگان اعظم اعلی الله اعلامه به غیبت
بیش از آن می تواند کردن که در حضور کردی . حضرت ملوک را خطیب ثنا ۹
و منادی دعا هر چه دوردست تر افتد ، دلیل بسطت ملک و فسحت پادشاهی
باشد . و این فصل در دیگر خدمات بلیغ تر گفته شده است . ان شاء الله که
برسماع عالی خدایگانی ملاها الله بشارت و بشری عرض داده باشند ، و تمهید ۱۲
عذر بنده در خواسته . در این وقت امیر اخص اخلص اجل مبجل موتمن
ممکن ، مقرب الدین ، اختیار الدولة ، صفوة الحضرة ، امین الملوك والسلاطین ،
مجد الکبرا ، شرف الخواص ، حاجی دام تاییده و تسدیده ، چون بدین وجهت ۱۵
رسید ، بر حسب فرمان اعلا اعلاه الله ، که به مهماتش فرستاده بودند ، به قدر
وسع انسانیت کار سازی کرد ؛ و درین میان کرم فرمود و بیمار پرس دل رنجور
بنده آمد ، و فرمان اعلی رسانید . بنده فرمان وحی مانند روح پیوند را چون ۱۸
رداء مصطفوی علیه السلام ، و چون استار بیت الله الحرام بر دیده نهاد و بردل
مالید ، و دعاء دولت قاهر بگفت . صدر بن صدر ، موفق الدین متعه الله بدولة
الملک المعظم الی يوم الدین بل ابدالآبدین بر قلم آن تواند راند که اشارت علیاء ۲۱
خدایگانی نصره الله تعالی باشد . چه حاسه یمین آن نگارد که حارس قبه دماغ
فرماید ، و فلک آن کند که از ذروه عرش به واسطه امر الهی وارد شود ، والسلام .

- سعادتی که نهالش چون طوبی صد هزار ثمراتِ طیبات بار آورد، و
 دولتی که زلالش چون کوثر صد هزار زه آب حیوة بیرون دهد، نثارِ جنابِ
 ۳ جناتِ فشرِ نجاتِ بخشِ حضرتِ عظمی، خدایگانِ راستین، کیخسرو زمان
 و زمین، ملکِ رحیمِ مشفق، مالکِ ملکِ المشرق، افسرِ خدایِ کشورِ گشای،
 بجلالِ الدنیا والدین، ملکِ الاسلام و المسلمین، محیی المملکة، عمدة السلطنة،
 ۶ مولی الاکاسره، قانع الجبابره، اول ملوک الخاقین، اعدل عظماء المشرقین،
 کیومرث الزمان، اعظمِ کیان، اقلیمِ گشای توران، دیهمِ خدای ایران باد؛ و
 جهان و جهانیان بر طویله فرمان بسته، و گریبانِ دولتِ عالی با دامنِ ابد پیوسته.
 ۹ حسبنا الله وحده ابدا.

بسم الله الرحمن الرحيم

- زندگانی بارگاه علیا و پیشگاه کبریا، خدایگان مطلق، پادشاه به حق،
 خسرو راستین، کیخسرو زمان و زمین، ملک رحیم مشفق، مالک ملک ۳
 المشرق، افسر خدای کشور گشای، وهاب مغنی، مفنی اریحی، غازی موحد،
 صدیق مهتدی، مجاهد مجتهد، مرابط قاهر، مقتدر مقسط، ولی الله، جلال الدنیا
 والدین، ملک الاسلام والملة والمسلمین، ملک الرحمة فی الدنیا، المظفر من ۶
 السما، در مزید مرتبت جهاننداری، و تخلید منقبت شهریارى، و تازه داشتن
 مکرمت، و زنده گردانیدن معدلت، و تربیت کردن خلفاء ملت، و تقویت
 دادن ضعفاء امت هم عنان خلود و هم برهان بقاء ابد باد؛ و ذات معظم ۹
 خدایگانی که از عقل و نفس آسمانی، علق نفیس آفرینش است، و لطیفه
 کاینات و نخبه موجودات، ابدالدهر بر تخت کیان تاج دار، و تاج و تخت از
 وجود جهاننداری برخوردار. مجذبه عنان خداوندی، حبل الله مظلومان؛ و ۱۲
 سایه رکاب خدایگانی، گریزگاه معصومان؛ و گردن سروران، رهین طوق
 احسان؛ و سرگردانان، در ربقه فرمان. زمان و زمین، طایع جهان و جهانیان،
 خاضع. ملوک، موالی؛ و سلاطین، موالی. آفاق و انفس، طوقدار؛ افلاک ۱۵
 و انجم، پیشکار؛ ایام، مامور؛ و دهر، منقاد؛ و ایزد تعالی، کافی مهمات و
 کفیل مراد.
- بنده دولتمخواه سلام و خدمت و ثنا و مدحت از سینه اخلاص ۱۸

- پرورد، و جانِ صدق^۱ پیوند بردوام می فرستد؛ و از سرِ عقیدتِ صافی در بندگی و طویتِ خالص در دوستداری، ادعیه^۲ عرش^۳ فرسای و ائینه^۴ آفاق^۵ پهای می راند؛ و در صفِ نعالِ عبودیتِ رخسارِ جان برخاکِ آستان می مالد؛ و زمین^۶ بوس مهر بندگی، که برخاکِ درگاهِ معظم^۷ نقش می بندد، و به دست بوسِ اعلی که مطلوبِ اسکندری و منظورِ کیخسروی در آن تضمین است، یعنی چشمه^۸ حیوة زای و جام جهانمای، بنده نیازمندتر از آن است، که حیوان بیابان^۹ بریده به آب حیوان، و صدف^{۱۰} شورآب^{۱۱} چشیده به محاب^{۱۲} نیسان. و از تاسف^{۱۳} بازماندگی از زمرة^{۱۴} عتبه نشینان^{۱۵} درگاهِ اعلی، مهبطِ ارواح^{۱۶} (۱۵۳)
- ۹ الف) صدور و مصعد^{۱۷} معالی الامورست، بنده را هر لحظه آه آتش^{۱۸} آمیز صاعد می شود، و اشک^{۱۹} طوفان انگیز هابط می نماید. و اگر چه حاسه^{۲۰} بصر که در مشکاة حدقه و زجاجه^{۲۱} طبقه موقوف است، از انوار غرة^{۲۲} زاهره، که مصباحِ عالمیان است وقت را، محروم است. بحمدالله که خیال بی خیلاء^{۲۳} شهریاری بر شغاف^{۲۴} دل، که حجاب شفاف دارد، پرتو نیرِ اعظم^{۲۵} بلکه نورِ روح القدس می افکنند؛ و دلِ خون^{۲۶} آلود را چنانکه گل^{۲۷} شکر در آفتاب می پرورند، به نورِ خالص می پروراند؛ چون می شنود که علو^{۲۸} درجات جهاننداری بر تزايد است و اسباب جاه و جلال، معدّ^{۲۹}؛ و اشغال دین و دولت در سلک زیادت منتظم، بنده از سرشک خرمی بر صفحاتِ رخسار نقش لله الحمد می نگارد؛ و از روی شادمانگی بر سرانِ جهان گردن می افرازد؛ و در قفای روزگار نعره^{۳۰} ظفر می آغازد و می خواهد^{۳۱} که به عوض^{۳۲} دستار سر بر اندازد. و اگر دست رسیدی و مقدرت داشتی، به سوادِ شب بر بیاض روز، بلکه به سواد دیده^{۳۳} عقل بر
- ۲۱ بیاض پیکر^{۳۴} روح تهنیت نامه نوشتی. چه امسال حضرت عظمی را عظم الله

- شانها دو سعادت از یک فرصت از فتوح روزگار حاصل است: یکی آنکه شرفه شروان شرفها الله سعادت تازه باز یافت از وصول کوبه^۲ علیا و موبک اعلاء خداوند جهان، ملک ملوک الزمان، اغسطس معظم، هرقل اعظم، ۳ بطلمیوس اجل، فیلقوس عدل، جلال الدوله، علاء المله، مالک رقاب العظماء، عظیم الدنیا، سلطان النصاری، ناصر السلاطین، سید القیصره، موید البطالسه، مهجتن الاکاسره، ملقن الاساقفه، قیصر المطلق، معین ثلث فرق، ۶ امین الانجیل و معوانه، حسام المسیح و برهانه، مظهر العدل والوجود، مفخر آل داود، نعمان الایام، کهف آل بهرام، ادام الله ملکه و عظمته؛ و دیگری تازه شدن آفاق به مورد ورد مضاعف که تا اکنون در غنچه^۱ غیب مضمهر بود، و ضمیران معرف که ضمیر آسمان مضمهر همی داشت، یعنی صبح دولت دمیدن، و نوبر اقبال رسیدن، و کشت سعادات خوشه^۱ کشیدن، و نور حذقه^۱ مراد سر برزدن، و نور حذیقه^۱ ملک از کمایم کمال شکفتن، و زهاب چشمه^۱ آمال گشادن، و ۱۲ موهبه^۱ قدسی و تحفه^۱ غیبی رسیدن، (۱۵۴ ب) و ماه نوی که ذات البروج نه فلک چنان ندارد از منزل^۲ نه ماهی روی نمودن، و مجاهدت روزه داران انتظار سپری شدن، و نوبت^۱ عید جهان آرای آمدن به ولادت یوسف آفرینش ۱۵ و شمع و چراغ بینش، دره تاج العالم، انسان عین الامم، باکوره الزمان، بکر- الدوران، هلال الدوله الغرا، ربیع الحضرة الشما، زهرة الحیوة الدنیا، خلف ناصر الخلفاء، سلاله^۱ تاج السلاطین هر مزد نوشین روان^۱ راستین، رسم ۱۸ دستان سیستان آرای، مسعود محمود هند گشای، جوهر کان جهاننداری، عبر بستان شهریاری، قره العین جهانیان، فلذة الکبد سامانیان، ثمرة الحیوة ایرانیان، دانه سلیمان روزگار، مردمه چشم بلقیس تاجدار، الملک بن الملک بن ۲۱

- الملك في الانام، طراز آل بهرام، بهرام گورگیر که به غایت قصوی اعمار
 رساد، بنده به همگی دل و جان درین تهنیت، که موافق نیت و مطابق امنیت
 ۳ آمد، مستغرق بود، همی ناگهان امیر اجل مبعجل اکرم اخصّ اخلص،
 مومن ممکن بدرالدولة، شمس الحضرة، اختیار الملوك و السلاطين، سید
 الخواصّ، منبع الاخلاص، فخر الحواریین، مجد القسیسین، سیف الرّهایین،
 ۶ بهجة القیاصره، صفوة الاساقفه، صنی المسیح، ملک الندما، امیر الصید وردنا
 ارشده الله تعالی و ایده و هداه چون دولت بی بهانه و بخت یگانه از در بنده
 در آمد، و فرمان معلی که عوذه ارواح است جهانیان را برسانید؛ و توقیع
 ۹ اعلا، که تمیمه اوقات است بنده را، بر حاضران عرض کرد. بنده بر عادت
 معهود پیش فرمان معلی اعلاه الله چون آسمان پشت دو تا گردانید، و چون
 آفتاب روی برخاک مالید، و توقیع معظم را چون آستان بیت الله و حجر الاسود
 ۱۲ بوسیدن گرفت و چون مصحف بر سر نهاد، و در وقت امیر شکار، خلعت
 فاخر ملکانه بیرون آورد؛ چنانک فضل ربیع به آزادگان آستان دادی، یا
 فصل ربیع به نوزادگان بستان دهد؛ قبا و کلاه شاهوار در بنده پوشید. آری،
 ۱۵ امیر شکار را عادت باشد که هر سال باز سپید قبا و کلاه در پوشد. همانا که
 بنده را به فرّ وصول فرمان عالی شهباز دانش یافت، قبا و کلاه در بنده پوشید.
 اما زنگل زرین دریغ داشت، و قید و خلخال نتوانست کردن. بنده تا اکنون
 ۱۸ در تیم غربی^۱ (۱۵۵ الف) غراب سیاه گلیم بود، امروز سپید باز قبا پوش
 کلاه دار شدست. و اینک در کسوت طاوسی عمدا طوطی شکر خای ثنا، و
 بلبل نغمه سرای دعا گشته، و همان می گوید که برادر ملک گیلان گفت ملک
 ۲۱ سعید شهید فربرز را، افاض الله علیه الرحمة، که از فرضه گیلان قاصدی را

- به خدمت حضرت شروان لازالت محفوفة بالمعالی آمده بود. ملک فربرز جهت او را خلعتی تمام بیش بها فرستاد. در وقت در پوشید و هیچ اهتزار درو نیامد و هیچ دهشت بدو راه نیافت ؛ و به جای بنشست و جامه دار را، که رساننده^۳ خلعت بود گفت: زمین بوس و خدمت به حضرت عالیه برسان و بگو که بنده می گوید که: همیشه چنان پادشاه کامکار و سرور تاجدار بادی که چنین عاطفتها نمایی و تشریفها فرمایی، تا بندگان سر زده بدان تشریف سرافراز شوند،^۶ والسلام. اما بنده می گوید که در نیک کرداری و نیکو کاری به حقیقت دعای خالص تعبیه است. چه نیکی و نیکویی را زبانی است فصیح که حرف و صوت در آن نگنجد، و نطق آن زبان باری عز اسمه دریابد. معطی نیکو^۹ کار را به دعای سایل حاجت نیست. چه عطای او پیش از سایل به حضرت ربوبیت رفته است، شکر رسانیده و دعا گفته، والسلام.
- بنده را با این همه اشفاق و انفاق و اجمال و اجلال کزان بارگاه عزت^{۱۲} و جلال اجله الله و اعزه فرمودند، دو بیت بر بدیهه و ارتجال نه لایق حال در زبان آویختست و معنیش نمی داند که چیست، و نمی خواست نبشتن. منی خاطر و مفتی ضمیر می گوید که بنویس. و آن دو بیت این است:
- خاقانی هرج خوش نفس تر باشد
ز د همه خلق هیچ کس تر باشد
- چون ماه که از چاردهم درگذرد^{۱۸}
هر شب ز گذشته باز پس تر باشد
- بنده را در سیاق سخن معلوم نیست که این دو بیت اینجا چه به کارست؟ ضمیر مشرق ملک المشرق این معنی بهتر داند. درین وقت که صوب^{۲۱} تبریز را مکان مکه است به وجود خدیجه الکبری، و شرف مدینه است به

حضور امّ المومنین به وصول موكب عالى خدر معظم و ستر مكسرم مجلس مقدّس خداوند وليّة النعم ، ملكه كبرى ، ستّ عظمى ، اجلّته متبتله ، مجاهده ناسكه سالكه ، راشده مرشده ، محقّقه (۱۵۵ ب) محقّقه ، عالمه عادله ، مويده مظفّره منصوره ، عصمة الدّنيا والدّين ، صفوة الاسلام والمسلمين ، رضىة الخلفاء المهتدين مع القابها التّامه ، اعلى الله قدرها و شرح صدرها ، بنده به خدمت آستان بوس بارگاه ملكه كبرى ، عصمة الدّنيا والدّين ، صفوة الاسلام والمسلمين ، دامت عزّتها رسيد و عهد بندگى را تجديد كرد ، و دو كرت برخاست و روى برخاك زمين نهاد ، چنانك ناظران اثر خاك بر جبين بنده بديدند . و غرض بنده آنكه عصمة الدّنيا والدّين مدّالله ظلّها حكى نكند . ۳

چه بنده به هر خطّه كه هست ، عاشق صادق دولتخواه و دوست دار است حضرت علياء خدايگان معظم خاقان اعظم را لازال مظفرا منصورا . و همه اكابر ۶

۱۲ و اكابر عراق ، و همه افاضل و امثال آذريعجان به صدق بندگى و صفائى دوستدارى بنده مثل مى زنند ، و ديگران را شكست مى كنند و تهجين مى آغازند ، و بنده مى گويد :

- ۱۵ من دولت شاه شرق خواهم و آفاق جزين سخن ندارد
دارد همه چيز شاه ليكن دولتخواهى چو من ندارد
- در تحرير اين خدمت همان تقرير مى كند و اعلام مى دهد كه در ديگر ۱۸
- خدمات سابقه ، سر جمله عزيمت و سرفذلك نيّت بنده را آن است كه بعداليوم آلودگى خويش به حضرت پاك شروان عمرها الله و اعلاها نياورد . چه آلايش گلخنيان زشت به آرايش گلشنيان بهشت ضمّ نتوان كرد ؛ و پيل را در مسجد الحرام ، و خوك را در مسجد اقصى ره نتوان داد ؛ و كر كس مردار خوار را برمايده سلیمان ، و خر مگس هرزه بانگ را برخوان عيسى نتوان نشاند . ۲۱

بنده بنده است به هر طرف که خاطر است ، و باطل^۵ کاران^۶ خیره^۷ گوی را
 حلال کرده است ؛ هر چه گفته‌اند و خواهند گفت . و میدان بریشان فراخ
 گذاشته و عنان گشاده ، و پای در رکاب عزیمت نهاده و بر وداع کلتی دل^۳
 خوش کرده ، که بعد ازین به هیچ بقعه بیش از یک هفته اقامت نباشد و
 توقف صورت نیندد . و اما واثق است به همت بلند و رای روشن جهاننداری
 نصره الله ، که حکم عالم و محکم علوم است ، و فاروق حق و باطل^۶ .
 نیک شناسد آسمان آب تو ز آتش عدو

فرق کند محکم^۸ دین بولهبی ز بوذری

۹ (۱۵۶ الف)

دمنه اسد کجا شود ، شاخ در مننه سنبله

قوت موم و آتشی طبع ز قوم و کوثری
 جواب بد^۱ گویان^۲ بد^۳ آموز سهل است . اما بنده ، عارف صوفی^{۱۲}
 صفت است ، مکافات بدان به بد کردن شیمت او نیست . مذهب او این است :
 آن را که قفامان بزند دست ببوسیم

۱۵ زانکس که غمینیم غم او بگساریم

مضی هذا الفصل و رجعنا الى المقصود . جناب مجد حريم عز مجلس
 اسمی ، امير اسفهلار اجل^۱ عادل سايس^۲ كبير معظم مويّد مظفر منصور ،
 حسام الدولة والدين ، ناصر الاسلام و المسلمين ، جمال الامة ، كمال الامة ، غرس^{۱۸}
 السلطنة ، ذخر الخلفاء المرضيين ، عمدة اعظم السلاطين ، سيد ولاية العجم ،
 ظهير ملوك العالم ، ملك الامراء الترك ، مويّد انصار الملك ، سپهدار ايران ،
 مرزبان آذربيجان ، پهلوان عراق ، تهمن آفاق ، ادام الله ايامه و اسبغ عليه^{۲۱}
 انعامه ، در شيوه دولتخواهی و دوستداری ، و طريق خلّت ورزی و خدمتگاری ،

- و صدق موالات و کمال مصافات هزارچندان است که بود . و همه روز به
 بشرهٔ محامد زاهرهٔ خدایگانِ معظم، خاقانِ اعظم، نصرهٔ الله تعالی رطب
 ۳ اللسان می باشد. و به یادِ کردِ او کزان حضرت عالیه اعلاها الله تعالی فرمودند،
 سر بر آسمان می افرازد و سرمایهٔ مباحات از آن می سازد . و این فصل همانا
 که امیر اجلّ مبجلّ، اخصّ اخلص، اکرم مکرم، شمس الحضرة، مقدّم
 ۶ الکبرا، اختیار الملوك و السلاطین دامت سعادت بهر شرح تواند دادن. ان شاء الله
 تعالی که مصحوب اقبال به خدمت بارگاه اعلا پیوندد و شرح دهد، والسلام.
 ظلال سعادت و انوارِ مکرماتِ ملکِ رحیمِ مشفق، مالکِ ملک
 ۹ المشرق، خدایگانِ معظم، خاقانِ اعظم، جلال الدنیا والدین، ملک الاسلام
 والمسلمین، کیومرث الزمان، اعظم الدوران، افسرِ خدای کشورِ گشای برقهٔ
 جهان و جهانیان ابدالدهر فایض و گسترده باد . حسبنا الله وحده ابدا، والصلوة
 ۱۲ علی نبیّه محمد وآله جدّا .

مفاوضات لطاف مجلس سامی خواجه امام اجل اغر محجل اکرم
اکل مخفی سیدی، عماد الدین، مجد الاسلام والمسلمین، فخر العلماء المرضیین،
شمس الافاضل المهندین، سیف النظر و مفخر المنظر، اکفی الکفاة و مولی الاکفا، ۳
باقعة الزمان، مفخر آذربایجان، لازالت انفاسه صاعدة مقدسه و انواره زایده
مقتبسة، متضمن صد هزار کرم سبحانی و کلم سبحانی، هریک به وقت خود
به کهر مشتاق می رسد، و دواعی شوق را مهیج مبرح، و سینۀ مجروح را ۶
مروح می آید؛ و به اضعاف آن اریحیت که از کمال لطف بحیث در تحریر
تحیث تضمین می فرماید، ثناء صفا پیوند و دعاء اخلاص آمیز گفته می شد،
به مظان قبول رساد. ۹

و چون اخبار بشری رسان می رسد که ذات اشرف مجلس سامی،
که لطف مشخص و علم ملخص است، پیوسته (به) طامات کرامات
رحمانی و انوار سعادات آسمانی، سر سبز و خرم روزگار، واسع السرب صافی ۱۲
الشراب است، لعمر الله که به نبح و خرمی به درجه کمال، که غایت قصوی
آمال است، می پیوندد؛ و در جوار قدس ربوبیت را سجدات شکر گزارده
می آید. مع هذا اگر چه سایه مهتری بر سر اوطان سودمند است، اما پایه ۱۵
مشتی به سر طان بلند تراست. هر آینه سعد اکبر را وقت است که به اوج
شود و به بیت الشرف تحویل کند، که میامن حسن عهد را تربیت فرموده
باشد و اقامت کرده. «ان الذی خلفت خلفی ضایع مالی علی قدمی الیه ۱۸

خیار فاذا اصبحت وکل ماء مسرب لولا العیال فکل ارض واد» .

- اگر چه آن چشمه عذب مکارم را مناهل آنجاست ، اما تشنگان ربع
 ۳ اهل اینجا اند . اگر معهود عادت چنان است که تشنه به خدمت چشمه
 عذب پیوند ، ازین نوبت برخلاف عادت ، چشمه را به جانب تشنه
 می باید پیوست . چه ارکان فتوت را هیچ رخنه نرسد . اگر موبک
 ۶ محمد محمودی ، که احرار روزگار هر یک ایاز خدمت اوست ، نسبت
 محمدی علیه السلام نعم خانه شمس الدین ایوب را ، چون فقره کده
 بو ایوب به انوار جمال سعادت بخش مجلی و محلی گرداند . چه دیده
 ۹ قرب شمس الدین را به کحل عیسی حاجت نیست و عیسی زریل سراچه
 شمس الدین لایقتر . اگر فرصت سلام و تحیت و ثنا و محمدت به ولی
 نعمت من ، اکرم صدر مکرم ، مکرم افضل مفضل ، عالم عادل مصدق ،
 ۱۲ منعم مطعم محترم ، کریم الدوله و الدین ، بنی الاسلام و المسلمین ، محیی المکارم
 فی العالمین ، مستمسک الملوک و السلاطین ، متبوع الاصفیا ، ينبوع الصفا ، اکرم
 کرماء العالم ، ملجاء سادات الامم ، حاتم الزمان ، نعمان آذربایجان ، لازالت
 ۱۵ نعمته ولاشالت نعمته فرماید فرستادن ، و غلات آرزو و غلواء نیازمندی شرح
 دادن ، یمین الله که از خطه شرف حیا الله و احیایا ببقاء مالکها به جانب اشنه
 خواستم آمدن . مانع من کهنتر احتراز گران باری جناب کریم الدینی بود .
 ۱۸ باری تعالی و تعظم سایه اکرام مجلس اکرم کریم الدینی ، ابد الذهر بر هامه
 ارباب هم و رقبه کبرای ام ممتد دارد . بالنبی النبی و آله و ذویه . سعادت
 ایام الی یوم الدین بل ابدالآبادین باد ، والسلام .

تعلیقات و حواشی

و

فهرستها

تعلیقات و حواشی

ص ۳ - این نامه به ناصرالدین ابواسحاق ابراهیم الباکویی نوشته شده است ، و او از قطاب بزرگ زمانه خود بوده . خاقانی در دیوان خود چندین بار از او یاد کرده است :

قصیده‌ای است در مدح ناصرالدین باکویی در چهار مطلع :
 مطلع اول : عشق بیفشرد پای بر نمط کبریا
 برد به دست نخست هستی ما را ز ما .
 مطلع ثانی : ای صفت زلف تو غارت ایمان ما
 عشق جهانسوز تو بر دل ما پادشا .
 مطلع ثالث : نافه آهوشده است ناف زمین از صبا
 عقد دوپیکر شده است پیکر باغ از هوا .
 مطلع رابع : داد مرا روزگار مالش دست جفا
 با که توانم نمود نالش ازین بے وفا .

سج . ص ۳۵

دیوان . عب . ص ۴۸

و نیز در قصیده‌ای به مطلع :

درین دامگه ارچه همدم ندارم بحمدالله از هیچ غم غم ندارم .

سج . ص ۲۸۳

عب . ص ۲۷۶

در ترجیع بندی که در موعظه و نعت رسول اکرم سروده است

تخلص به مدح ناصرالدین ابراهیم نموده :

دلا از جان چه برخیزد یکی بجوای جانان شو

بلای عشق را گردوست داری دشمن جان شو .

سج . ص ۴۴۶

ع . ص ۴۵۸

قصیده‌ای است در تحقیق و موعظه که در رثای امام ناصرالدین

سروده است بدین مطلع :

نثار اشک من هر دم شکرریزی است پنهان

که همت را زناشویی است از زانو و پیشانی .

سج . ص ۴۱۰

ع . ص ۴۲۱

در قصیده‌ای نیز به مرگ امام ناصرالدین اشاره می‌کند :

رفت روز من به پیشین ای دریغ کار برنامد به آیین ای دریغ ...

از دهان دین برآمد آه آه چون فروشد ناصرالدین ای دریغ .

سج . ص ۷۸۰

ع . ص ۷۹۸

قطعه‌ای نیز در مرثیت امام ناصرالدین سروده است به مطلع :

از مرگ براهیم که علامه دین بود

دردا که علامات و کرامات نگون شد

سج . ص ۸۷۲

ع . ص ۶۲۷

ص ۲ - نقطه دل

ترکیبی است که در دیوان آمده است :

وی دل که به نیم نقطه مانی در دایره عنات جویم .

سج . ص ۳۰۵

ع . ص ۳۰۹

ص ۲ - صد هزار قطره شیر سپید

در دیوان می‌گوید :

به شب گرچه پستان سیاهست و بر تن

هزاران نقط شیر پستان نماید .

معج . ص ۱۲۷

عب . ص ۱۲۶

ص ۳ - صحنی

کلمه صحنی با صاد بی نقطه مرادف : تهی ، بری ، خالی در اشعار
مختاری مکرر آمده است مأخوذ از « صحو » به معنی گشادگی و صفای هوا و
زایل شدن تیرگی ابر و غبار و امثال آن :

به نعمتی بری از آفت کمال و خلل

به دولتی صحنی از فتنه زوال و ذهاب .

تا آسمان عدل بری ماند از خلل

تا آفتاب چاشت صحنی باشد از غبار .

و نیز :

لیکن مرا نمود چو داود و چون خلیل

آهن ، صحنی ز قوت و آتش ، تهی ز تاب .

دیوان عثمان مختاری . ص ۲۲

ص ۳ - سحا

« س » (ا) ، عنوان نامه (شرفنامه) . بندنامه (دهار) . سحاءة .

مرتن نعمت را طاعت سر است نامه نیکی را طاعت سحا است .

مثال شاه را بر سر نهادم سحا بوسیدم و سر برگشادم .

خسرو و شیرین به نقل شرفنامه

در شرفنامه ، نسخه خطی کتابخانه لغت نامه این کلمه به صورت

سحا آمده و بیت ذکر شده هم شاهد آنست ، لیکن در خسرو و شیرین چاپ

مرحوم وحید ص ۴۵۰ به صورت سه جا ضبط شده و ظاهراً گفته مؤلف
شرفنامه صحیح است . لغت نامه

سهای «س» (۱) بند نامه ، و آن در قدیم ریسمانی می بود که بر نامه
می پیچیدند تا کسی غیر نگشاید . حالا لفافه رواج دارد . (غیاث)، (آندراج).
سها (= سها) به کسر سین و حاء بی نقطه و قصر و مد الف به طوری
که از موارد استعمال کلمه معلوم می شود و در فرهنگها از قبیل «صحاح اللغة»
و «قاموس» و «صراح اللغة» و «منتهی الارب» و «غیاث اللغات» و غیره ضبط
شده به معنی مهرنامه و بند و نواری است که دور نامه می بسته و آن را مهر و موم
می کرده اند ، و به تازی گفته می شود : «سحوت الکتاب و سحیته اذا شدت»
بالسحاء» (صحاح اللغة) . و «موی سها بسته» اشاره است به مرسوم قدیم که
زنان در اظهار مصیبت و تظلم و استغاثه و خونخواهی موی خود را در
جوف نامه می گذاشتند یا با تار نخ دور لوله کاغذ می بستند .

در تاریخ «ابن خلکان» ذیل ترجمه حال «ابوالقاسم عیسی الفائز بن
الظافر» از خلفای فاطمی مصر ضمن داستان قتل پدرش «ظافر» و نامه استغاثه
نوشتن اهل قصر و حرم سرای او می نویسد : «قطعوا شعورهم و سیروها فی طی
الکتاب» .

کلمه «سها» بدان معنی که گفتیم گاهی با همان صورت الف ، و
گاهی با تبدیل آن به یاء مماله یعنی «سهی» در اشعار گویندگان قدیم فراوان آمده
است که آن را با قوافی یاء مجهوله نظیر کلمات «غذی ، فدی ، هجی ، لوی ،
انشی» که مماله «غذاء ، فداء ، هجاء ، لواء ، انشاء» است قافیه کرده اند :

خدای ما سوی ما نامه‌ای نبشت شگفت

نبشته‌اش موالید و آسمانش سخی

شری‌تر معنی مردم است کاین نامه

ز بهر این سخنان کردگار کرد انشی .

«ناصر خسرو»

سایه عدل او کشیده طناب نامه فتح او گشاده سخی .

«ابوالفرج رونی»

بخت بر جامه عمر تو کشیده است علم

دولت از نامه فضل تو گشاده ست سخی .

«امیر معزی»

بیت ذیل جزو غزلی است ظاهراً از گویندگان قرن ۴ - ۵ که در

کتاب «اسرار التوحید» بدون ذکر نام قائلش نقل شده است .

هزار بوسه دهم بر سحای نامه تو اگر ببینم بر مهر او نگین ترا

به نقل از حواشی دیوان عثمان مختاری . ص ۳۰

خاقانی این واژه را در دیوان آورده است :

ترا که رشته ایمان ز هم گسست امروز

سحای خط امان از چه می‌کنی فردا

سج . ص ۱۲

عب . ص ۸

ماه نو در سایه ابر کبوتر فام راست

چون سحای نامه یا چون عین عنوان دیده‌اند

سج . ص ۱۰

عب . ص ۹۸

ص ۳ - موم و شهد

در دیوان می‌گوید :

و بچک آن موم جدا مانده ز شهدم که کنون

محرم مهر سلیمان شدنم نگذارند

سج . ص ۱۵۵

ع . ص ۱۵۰

منم آن موم که چون سوختم از فرقت شهد

وصلت مهر سلیمان به خراسان یابم

سج . ص ۲۹۶

ع . ص ۲۹۹

ص ۳ - زر رشته آفتاب

قیاس شود با این بیت در دیوانش:

به رشته زر خورشید نور بافنده

که بافت بر قد گیتی قبابی گوهر تاب

سج . ص ۵۲

ع . ص ۵۳

ص ۳ - آب کُر

آب به معنی رود آمده است . در دیوان می گوید :

هم ز پیش آب حیوان سد ظلمت برگرفت

هم میان آب کُر سدّی دگر کرد ابتدا

سج . ص ۲۱

ع . ص ۲۷

دیگر رود کُر است اندر ناحیت اران . از آن کوه گشاید که میان

اران و سریر است ، و روی به مغرب کرده همی رود تا بر حدود شکی و قبله

برود و بر بردیج بگذرد ، آنگه با رود آرس یکی گردد ، و هردو به میان

موقان و باکو بگذرند و به دریای خزران افتند .

حدود العالم . ص ۵۰

جیحونی است در حدود آذربادگان بر سه فرسنگی شهر بردعه که

آن را کُر خوانند. منبع او از ناحیت آلان است از کوهها، و به میان تفلیس و اران بگذرد و به جیحون رس پیوندد که بعد ازین گویم.

جهان نامه. ص ۵۰

ذکر رودهای این دیار. رودهای بزرگ درین حدود رود کُر و رود ارس (و) اسفید رود که میان اردبیل و زنگان است.

و رود کُر آبی خوش است. از کوه آید و به حدود گنجه رود و به شمکور و در میان تفلیس گذرد و به کافرستان افتد.

ترجمه فارسی مسالک و ممالک. ص ۱۰۹ - ۱۰۶

دو رودی که ایالت اران را از دوجانب دربرمی گیرد نزد یونانیان به نام «اراکس» و «سیروس» معروف بود، ولی اعراب آن دو رود را نهرالرس (یا ارس) و نهرالکُر (یا کر) نامیدند...

رود کُر از جبال غربی تفلیس در ولایت جورجیا یعنی بلاد خزر که از دو ولایت ابخاس و الان تشکیل می شود سرچشمه می گیرد، و به گفته مستوفی:

در ولایت گرجستان در میان شهر تفلیس گذشته به اران می رسد. یک شعبه از آن در بحیره شمکور می ریزد، و اغلب او در دیگر شعب... به آب ارس و قراسو جمع گشته در حدود ولایت گشتاسنی به دریای خزر می ریزد.

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ص ۱۹۲

ص ۳ - کبوتر، نامه

در دیوان می گوید:

چون کبوتر رفته بالا و آمده بر پای خویش

بسته زر تحفه و خط امان آورده ام

سج . ص ۲۵۶

عب . ص ۲۶۰

بهر آن نامه کبوتر صفت آید ز فلک

نسر طائر که پر افشان به خراسان یابم

سج . ص ۲۹۹

عب . ص ۳۰۲

ص ۳ - آه من . . . می پیچید

در دیوان آمده است :

پیچید آه من در بر چو ز آتش چنبری و آنگه

ز سن و ار آتشین چنبر گره گیرد ز پیچان

سج . ص ۴۱۱

عب . ص ۴۲۲

ص ۴ - عمود صبح

عمود الفجر : نشان بامداد . روشنائی سپیده دم .

مقدمة الادب . بهره نخستین . ص ۱۳

عمود صبح : روشنی صبح . منتهی الارب .

عمود صبح : (ترکیب اضافی) کنایه از روشنی صبح صادق است .

(آندراج) . لغت نامه

این ترکیب در چند جای دیوان آمده است :

گر نه به کار آمدی خیمه خاص ترا

صبح نکردی عمود مه نتیدی طناب

سج . ص ۴۸

عب . ص ۴۹

هر دو چو صبح از عمود گنبد کافند صبح بلی از عمود گنبد کافست

ع. ب. ص ۸۷ سج. ص ۸۶

کرد آفتاب خطبه عیدی به نام او زان از عمود صبح نهادند منبرش

ع. ب. ص ۲۳۱ سج. ص ۲۲۶

و نیز در ع. ب. ص ۴۳۹، ۴۹۵، ۵۴۴ . در

سج. ص ۴۳۱، ۵۰۶، ۵۳۴

ص ۴ - از بهشت بیرون کرده را برگ انجیر پوشاند.

اشاره به قصه آدم و حواست.

«... و چون گندم به خلق آدم فرو گذشت و به شکم رسید، حالی

آن حله های بهشت از ایشان فرو ریخت، و هر دو برهنه و عریان بماندند، و

عورتهاشان پیدا بود و از یکدیگر شرم داشتند. پس هر یکی بلگی از درخت

انجیر باز کردند و بر عورت خویش بر نهادند.»

ترجمه تفسیر طبری . مجلد اول . ص ۵۳

«... پس آدم بیامد و برگ انجیر بگرفت و خویشتن بپوشید و حوا

نیز همچنین کرد.»

قصص الانبیا . ابواسحق النیسابوری . قصه هفتم . ص ۲۰

«... در ساعت حله ها از تن ایشان بیزید و تاج از مرایشان برخاست

و کمر عز از میان ایشان گشاده گشت . برهنه شدند . از یکدیگر می گریختند .

در پس درختان می گریختند و پنهان می شدند و برگ درختان بر خود می نهادند و

آن برگها از ایشان جدا می شد . آخر برگ انجیر بر خود نهادند ، بماند .

قصص قرآن مجید . برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق . ص ۸

در دیوان نیز بدین نکته اشاره می کند :

همچو آدم به هند عور افتاد مانده پوشیده اختر تیغش

برگ انجیر بر تنش بستند سبز از آن گشت منظر تیغش

سج . ص ۴۸۸

عب . ص ۵۳۵

ص ۴ - بر جدول آب خطهای مسطری می کشید .

قیاس شود با دیوان :

هیکل خاک را ز نو حرز نویسد آسمان

در حرکات از آن کند جدول جوی مسطری

سج . ص ۴۲۲

عب . ص ۴۳۰

مهرهان بر جدول دجله چو مسطر رانده‌اند

من چو نقطه در خط بغداد یکتا مانده‌ام

سج . ص ۹۰۶

عب . ص ۶۶۲

ص ۴ - ضعیف قوایم

درص ۳۳۱ این متن ترکیب مشابه «سست قوایم» نیز آمده است .

قوایم : « ق » (ع ا) ج قائمه (منتهی الارب) . به معنی یکی از

چهار دست و پای ستور و دست و پای آدمی و پایهای آن چیز که قیام آن بدان

است . (آندراج)

لغتنامه دهخدا

قائمه : یک پای اسب . یکی از پایهای اسب . یکی از دست و پای

اسب . یکی از چهار دست و پای ستوران (منتهی الارب)

ایضاً لغتنامه

و نیز رك تفسير ابوالفتوح . ج ۸ . ص ۳۴۶

ترکیباتی بر این قیاس ساخته شده است .

« رایشی اسبی بیاورد فربه و نیکورنگ و درست قوایم . »

قابوسنامه . ص ۶۲ - و نیز منتخب قابوسنامه . ص ۶۳

«... و اسب دیزه که سیاه قوایم بود.»

قابوسنامه . ص ۱۳۴

ص ۴ - آب... به مقابله ثریا نگین نگین می نمود.

این مضمون در دیوان هم آمده است :

چون آب پشت دست نماید نگین نگین

بس مهر جم به خاتم گویا برافکند

زان خاتم سهیل نشان بین که بر زمین

چشم نگین نگین چو ثریا برافکند

سج . ص ۱۳۵

ع . ص ۱۴۳

ص ۴ - آزادان

گذشته از شباهت نسخه لابدین کتابت، این واژه در ص ۱۱۳ متن حاضر

و دیوان نیز دیده شده است :

«... آزادان را یوسف وارتن به غلامی در دادن ...»

ص ۱۱۳

ترا در رنگ آزادان بجا معنی آزادی

که ازرق پوش چون پیکان خشن سیرت چوسوهانی

سج . ص ۱۱۴

ع . ص ۲۴۴

ص ۵ - خلیع العذار

افسار گسیخته . مهار گسسته . رها کرده افسار . (اصلا در مورد

ستوران به کار رود و مجازا برای آدمیان آید .)

« مسعود... از سر ضرورت با سلجوقیان صلح کرد و ایشان را

خلیع العذار فرو گذاشت . »

سلجوقنامه ظهیری . چاپ خاور . ص ۱۵

«خلیع العذار، عذار در خدمت عارض عراق سبز کرده، و تا آبی
بر روی کار باز آورد، آب از دیده رفته.»

نفثة المصدور. ص ۷۶

به نقل از فرهنگ معین. ج ۴

فرخی می گوید:

از بیم او نکو خو و بخرد شد دیوانگان گشته خلیع العذار

دیوان. ص ۹۶

ص ۵ - چون عیسی دعوی احیاء موتی کند.

«گفت بدادیم مرعیسی را پسر مریم را علیهما السلام نشانیهایی بر راستی
پیغامبری و زان نشانیهایی آن بود که ... مردگان را زنده گردانیدی. کلبی
گوید چهارمرد مرده بیش زنده نکرد یکی از ایشان عازور بود.»

تفسیر قرآن پاک. چاپ عکسی بنیاد. ص ۲۰

«گفت (عیسی) مرده را زنده کنم ... و چون به سرگور رسیدند،
عیسی از دور بیستاد و دورکعت نماز کرد و خداوند خویش را بخواند و دعا
کرد ... در حال آن گور شکافته شد، و سام سر از گور برکرد.»

ترجمه تفسیر طبری. ج ۱. ص ۲۲۱ و نیز ج ۲. ص ۴۳۱

«عیسی گفت: تا من او را زنده کنم ... عیسی عصا بر جنازه زد،
آن مرد زنده گشت.»

قصص قرآن مجید. برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق. ص ۵۰

و نیز رک. کشف الاسرار. ج ۲. ص ۴۴۲ - تفسیر سورة یوسف

(جامع الستین للطایف البساتین). ص ۲۷۸

ابوالحسن حسینی فراهانی شارح دیوان انوری در شرح این بیت

انوری:

جرعه جام لب پزده عیسی درید نقطه نون خطت خامه آزر شکست
می نویسد : « یعنی نقش تو در احیای اموات ، عیسی را رسوا و
خجل کرده ... » شرح مشکلات دیوان انوری . ص ۷۰

خاقانی در دیوان نیز چندبار بدین نکته اشاره کرده است :
زنده کردم سخن ارشاکر من شد چه عجب

که ز عازر صفت شکر مسیحا شنوند
ع . ص ۱۰۵ س . ص ۱۰۳

عیسی عهدی که از تو قالب ملکت

چون تن عازر به یک قیام برآمد
ع . ص ۱۷۹ س . ص ۱۴۶

از شه عیسوی نفس عازر ملک زنده شد

معجزه را همین قدر هست گوی راستین
ع . ص ۴۷۳ س . ص ۴۶۱

ص ۵ - آبستنی نماید که گل خورد .

« فی شهوة الطین - این بیماری دو گونه بود . یک گونه زنان آبستن را
بود چن حیض ایشان بسته شود و به معده چیزی تباه شده گرد آید از ترپها ،
بازقی آیدشان بسیار . و چن کودک بزرگ شود آن آرزوی گل خوردن برود
از بهر آنک ترپها کم شده بود لختی به فی و لختی به غذا کودک . و چنان باید
این چنین زنان را که گل خورند تا گوارش عود دهند ... »

هدایة المتعلمین . ص ۳۷۴

ص ۵ - فواق

عبارت است از جنبش فم معده برای چیزی که آن را آزار رساند

و این جنبش مرکب باشد از تشنجی و انقباضی برای گریز از شیء مودی و بدان جهت فواق نامیده است که ته معده به سوی فم معده بالا می آید (کشاف اصطلاحات الفنون و بحرالاجواهر) . هسکه ، زغنک . (یادداشت مؤلف) .

لغت نامه دهخدا

«سکیده یا از چیزی بود که بشکنجد معده را چن خلطی تیز یا داروی تیز چن پلبل یا از تمددی بود یا از بادی سطر یا از استفراغ بسیار و خشکی معده یا از آماس جگر.»

هدایة المتعلمین . ص ۳۸۵

در دیوان از «فواق» نام می برد :

تا خفقان علم خنده شمشیر دید

درد عدو چون فواق گریه به بر درشکست

ع. ص ۵۶۱ سج . ص ۵۲۲

و نیز . ع. ص ۴۲۷ ، ۴۷۷ - سج . ص ۴۲۰ ، ۴۹۷

ص ۵- ممزج

به صیغه اسم مفعول بر وزن معظم . گویا جامه ای بوده که از زر ممزوج یا چیز دیگری بافته اند . ابن الاثیر در ذیل حوادث ۵۱۲ گوید :

« وفي هذه السنة اسقط المسترشد بالله من الاقطاع المختص به كل

چور و امر ان لا یؤخذ الا ما جرت بالعادة القديمة و اطلق ضمان غزل الذهب و كان صناع السقلاطون و الممزج و غیرهم ممن يعمل منه (ای من الذهب) یلقون شدة من المعال علیها و اذی عظیما » (چق)

خاقانی گوید (ژورنال آسیاتیک ۱۸۶۵ ، ۳۴۸۱)

در ممزج باشم و ممزوج کوثر خاطر م . (دزی . ذیل قوامیس عرب .

ج ۲ . ص ۵۸۷) . در ترجمه انگلیسی (ص ۲۲) Cloth of gold .

به نقل از چهارمقاله و تعلیقات . ص ۳۳

در دیوان می گوید :

ار زرکش و ممزج و اطلس و ثاق من

چون خیمه خزان و شراع بهار کرد

سج . ۱۴۹

ص ۱۵۳

ص ۵ - صوفیانه چرخ می زد ، خرقه ... چاك می کرد

چرخ زدن و خرقه چاك کردن از آداب صوفیان بوده است .

« رویم را پرسیدند از وجود صوفیان به وقت سماع . گفت : ایشان معنیها بینند که دیگران آن نبینند . اشارت می کند ایشان را که به من شتایید . ایشان بدان شادی و تنعم می کنند . پس حجاب افتد ، از شادی با گریستن گردند . از ایشان کس بود که جامه بدرد ، کس بود که بانگ کند ، و کس بود که بگرید ، هر کس برقدر حال خویش . »

ترجمه رساله قشیریه . ص ۶۰۴

« و گفته اند اندر سماع هر اندامی را از وی نصیبی بود . آنچه به چشم افتد او را به گریستن آرد ؛ و آنچه به زبان افتد ، او را به آواز آرد ؛ و چون به دست افتد ، جامه بدرد و طپانچه بر سر و روی زند . چون به پای افتد به رقص آید . »

ایضاً ترجمه رساله قشیریه . ص ۶۱۸

و نیز رك . التصنیف فی احوال المتصوفه « صوفی نامه » .

ص ۱۵۶ ، ۲۴۵ و ۴۰۳ - مفتاح النجات . ص ۱۹۶ ،

۲۹۶ - فرهنگ اشعار حافظ . ص ۱۴۲

ص ۶ - کژمژ

کژ نقیض راست و مژ از جنس اتباع است .

« تا سرش دراز نشود و استخوانهایش کژمژ نیاید . »

معارف بهاء ولد . ج ۱ . ص ۱۳۵ ، ۲۱۳ ، ۴۲۷ ، ۴۸۵

نقش کژمژ دیدم اندر آب و گل چون ملایک اعتراضی کرد دل

مثنوی چاپ نیکلسن . دفتر ۲ ، بیت ۱۸۱۷

به نقل از « معارف بهاء ولد » ج ۲ . ص ۲۳۰

لنگ رو چونک درین کوی همه لنگانند

لته بر پای بپیچ و کژ و مژ کن سروپا

دیوان کبیر شمس . ج ۱ . ب ۱۹۱۱

گفت نخستین تو حدث را بدان کژمژ و مقلوب نیاید دعا

ایضاً دیوان کبیر . ج ۱ . ب ۲۹۵۱

و ج ۷ . ص ۳۹۹

خاقانی خود در دیوان می گوید :

من ار باشم ار نه سگ آستانت ز هندی کژومژ سخن درنماند

سج ۵۹۵ .

ع ب . ص ۷۵۲

ص ۶ - چنانک طوطی در آینه نگرد ...

« در سخن آموختن او (طوطی) چیزی لطیف است . آینه روشن

بر باید گرفت و آن کس که سخن آموزد روی خود در پس آینه پنهان کند ، و

آینه برابر طوطی دارد ، و از پس آینه با وی سخن گوید و طوطی در آینه نگرد .

صورت خود ببیند ، پندارد که طوطی است که سخن می گوید و آن سخن بیاورد . »

فرخنامه . ص ۱۰۳

از حافظ است :

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگویی گویم

دیوان حافظ . چاپ قزوینی . ص ۲۶۲ - جامع

نسخ حافظ . ص ۴۴۹

خاقانی در دیوان خود در این مضمون آورده است :

چو طوطی کاینه بیند شناسد خود بیفتد بی

چو خود در خود شود حیران کند حیرت سخن دانش

سج . ص ۲۱۰

عب . ص ۲۱۵

من چو طوطی و جهان در پیش من چون آینه است

لاجرم معذورم از جز خویشتن می‌نگرم

سج . ۲۴۸

عب . ص ۲۵۲

طوطی هر آن سخن که بگویی ز بر کند

هر که که شکل خویش بینند در آینه

سج . ۳۹۹

عب . ص ۳۹۴

و نیز در تحفة العراقین می‌گوید :

طوطی که نهندش آینه پیش غافل شود از نمایش خویش

ص ۴۵

ص ۶ - خوان حواریان عیسی ...

« ... گفتند بایستی که از آسمان ما را خوانی آمدی آراسته ، تا ما از

آن طعام بخوردیم و بدانستیم که ما را به نزدیک حق منزلتست که ما را از

آسمان مائده فرستاد ... (عیسی) دعا کرد و گفت اللهم ربنا ... گفت : ای

خداوند ما فرو فرست ما را بر ما خوانی آراسته از آسمان ... پس ابری سپید

بدید و بر وی صفره سرخ . پیش عیسی فرود آمد . و در آن صفره پنج گرده بود .»

قصص الانبیاء ابواسحق نیشابوری . ص ۳۸۰

خاقانی در دیوان بدین مورد اشارتی دارد :

دگر چون عیسی از خورشید سازم خوانچه زرین
 پر طاوس فردوسی کند بر خوان مگس رانی
 عب . ص ۲۲ سج . ص ۱۲

ص ۷ - راه سعدون ، خرگاه سعدان

سعدان (بالفتح) نام موضعی از شروان . غیاث اللغات
 در دیوان چاپ مرحوم عبدالرسولی در حاشیه بیت زیر چنین آمده
 است :

هم خلیفه فیض و بغداد است هم فیض کفش
 دجله از سعدان و نیل از گردمان انگبخته
 « گردمان ، ضبط آن را نیافتم شاید تصحیف شده باشد ، و در یک
 نسخه « کز دمان » بود . و سعدان نام محلی است که در شعر شاعری عرب نام آن
 برده شده و در شرح دیوان سعدون ضبط کرده نویسد که شنیده شد سعدون و
 گردمان نام دو موضع است در ولایت شروان والعهدة علیه .»

عب . ص ۴۰۵

مرحوم قزوینی در « یادداشتها » ذیل وریقه « فلکی شروانی » نوشته است :
 (بعضی کلمات مشکوکه مجهولة المعنی) سعدون :

حجله سعدان گردون طالع مسعوداو

از فضای کرزمان (خل . کردنان) و دست سعدون ساخته .

یادداشتهای قزوینی . ج ۶ . ص ۱۲۲

« در تاریخ دربند و شروان » مؤلف حدود ۴۹۸ دوبار از ده « سعدون » نام برده شده است :

« به روزگار فریرز بن سلار بن یزید ، شاور بن الفضل لشکر به بلاد شروان کشید و آنجا را غارت کرد و اهل شروان با او جنگیدند . وی آنها را مغلوب کرد . پس از اندک زمانی دوباره به شروان بازگشت و در قریه سعدون منزل کرد و غلات آنها را آتش زد . »

تاریخ دربند و شروان . ص ۳۴ ترجمه و ص ۱۱ متن

فلکی و خاقانی هر دو نام سعدون و گردمان را برده اند و اشارتی به اصلاحات آبیاری و نه‌رسازی درین نواحی به وسیله شروانشاه کرده اند .

تعلیقات مینورسکی بر آن کتاب . ص ۷۸

« باید کوشید سعدون را در حوالی شابران جستجو کرد . خانیکوف گفته است که سعدون آن است که « سیادان » خوانده می‌شود ، و آن قریه ای است که در ناحیه قبه از خرابه های شابران چندان دور نیست . »

ایضاً همان کتاب . این یادداشت نهایت استاد مینوی است

ص ۷ - غوغا

غوغاء : شورانگیزان ، شورانگیز ، رندان ، جوشش ، آشوبگران .

مقدمه الادب . ج ۱ . ص ۲۴۴

« مشتی غوغا و مفسدان که جمع آمده بودند مغرور آل بویه را گفتند ... »

تاریخ بیہقی . ص ۴۱

« غوغای تدبیر از سلطان تقدیر به هزیمت شد . »

مقامات حمیدی . ص ۲۱۹

ونیز رك . قابوسنامه . ص ۲۹۲

خاقانی در دیوان می گوید :

گفتی غوغای مصر طالب صاع زرند

صاع زر آمد به دست شد دل غوغا خرم

سج . ص ۲۶۱

ع . ص ۲۶۶

ص ۷ - دژرویین ، اسفندیار

فردوسی از رویین دژ که جایگاه ارجاسپ بود و اسفندیار به گشودن

آن رفت و از هفتخوان گذشت چنین یاد می کند :

ز رویین دژ اکنون جهان دیده پیر نگر تا چه گوید تو زویاد گیر . . .

سنگوی دهقان چو بنهاد خوان یکی داستان راند از هفتخوان

ز رویین دژ و کار اسفندیار ز راه و ز آموزش کرگسار

چنین گفت : . . .

. . . چو رویین دژ آمد پدید نه دژ دید از آنسان کسی نه شنید

سر باره برتر ز ابر سیاه بدو در فراوان سلیح و سپاه

یه گرد اندرش رود آب روان که از دیدنش خیره گرد دروان . . .

شاهنامه . چاپ بروخیم . ج ۶ . ص ۸ - ۱۵۸۶

چاپ جیبی . ج ۴ . ص ۷ - ۲۴۶

از ایران و توران اگر صدهزار بیایند گردان خنجر گذار

نشینند صد سال گرد اندرش همی تیرباران کنند از برش

فراوان همانست و اندك همان چو حلقه است بر در بد بدگان . . .

ایضاً . چاپ بروخیم . ج ۶ . ص ۱۶۰۱

جیبی . ج ۴ . ص ۲۵۸

(اسفندیار)

به بالا برآمد به دژ بنگرید یکی مایه‌ور آهین باره دید
سه فرسنگ بالا و پنهان چهل به جانی ندید اندرو آب و گل
به پنهان دیوار او بر سوار برقی بتندی چهار . . .
ایضاً بروخیم . ص ۷ - ۱۶۰۸

جیبی . ص ۲۶۳

و نیز رك . دیوان . عب . ص ۲۴۸ ، ۲۶۲ ، ۴۰۶ ، ۴۲۳ ،

۵۰۰ = سج . ص ۲۴۳ ، ۲۵۷ ، ۲۹۷ ، ۴۱۲ ، ۵۱۱

ص ۷ - رقوم اشك

این ترکیب در دیوان آمده است :

رقوم اشك اگر بینی به عجم و نقطه بر رویم

رموز غم ز هر حرفی به مدّ و همزه برخوانی

عب . ص ۴۲۲ سج . ص ۴۱۱

ص ۸ - فی عسکری

عسکر مکرم - شهری است با سواد بسیار و خرم و آبادان و بانعمت

و همه شکره‌اء جهان ، سرخ و سپید و قند از آنجا افتد :

حدود العالم . ص ۱۳۸

شهری است در خوزستان آن را عسکر مکرم خوانند .

جهان نامه . ص ۷۵

و نیز رك . ترجمه مسالك و ممالك . ص ۸۹ -

نزهة القلوب . ص ۱۳۲ - مرزبینه‌ای خلافت شرقی .

ص ۲۶۵

خاقانی در دیوان می گوید :

فی فی به دولت تو امیر سخن منم
عسکرکش من این فی عسکر نکوتر است

ع. ب. ص ۶۵
سج. ص ۷۷

نای عروسی از حبش ده ختنیش پیش و پس

تاج نهاده بر سرش از فی قند عسکری

ع. ب. ص ۴۳۵
سج. ص ۴۲۷

ص ۸ - شادروان

شاتوروان : شادروان ، خیمه ، فرش .

فرهنگ پهلوی . ص ۴۱۷

و نیز رك . یادداشتهای قزوینی . ج ۵ . ص ۱ - ۱۹۰

و مقاله پروفیسور بنونیست در یادنامه ماسه . به نقل از

مقاله آقای جمالزاده . مجله یغما . شماره ۴ . سال ۲۱

ص ۸ - خرم‌دینان

« عنوان فرقه‌ای از مخالفان خلافت عباسیان که مخصوصاً بعد از

ابومسلم خراسانی در بلاد غربی و شمال غربی ایران ، علی‌الخصوص آذربایجان

فعالیت داشته‌اند ، و جاویدان بن سهل و جانشین او بابک خرم دین در راس

این فرقه مدتها معارض قدرت خلفای عباسی بوده‌اند . خرم دینان در نزد بعضی

از مؤلفین قدیم اسلامی از فرقه‌های مجوس یا از پیروان مزدك به قلم رفته‌اند :

اگرچه روایات مسلمین در باب این فرقه خالی از تعصب و دشمنی نیست ،

لیکن محقق است که این فرقه به هر حال معتقد به تناسخ بوده‌اند ، و این عقیده

برای آنها بهانه‌ای بوده است تا بقایای هواخواهان ابومسلم را نیز به خویش

جلب کنند و برضد خلفا بشورانند . مذهب اباحه و سیرت لذت که به آنها منسوب شده است ظاهراً از اسم آنها اخذ شده است . در صورتی که به احتمال قوی اسم آنها با معنی و مفهوم لذت و لذت پرستی که لازمه خرم و خرمی است ارتباط ندارد . و گویا سبب اصلی تسمیه آنها با این اسم آن است که منشأ آنها قریه‌ای به نام خرم در ناحیه اردبیل بوده است . به هر حال با وجود تصریح و تأکید اصطخری که در مساجد خرم دینان قرآن خوانده می‌شده است ، آنچه در باب تمایلات اباحی آنها گفته می‌شود ، خالی از مبالغه نیست : به موجب بعضی روایات خرمیه اتباع شروان بن سرخاب از شاخه کیوسیه از آل باوند بوده‌اند ، و در بلاد جبال آداب و رسوم خاص داشته‌اند .

دائرة المعارف فارسی . ص ۸۹۱

و نیز رك . لغت نامه دهخدا ، ذیل « بابك » -
 بیان الادیان . باب پنجم . ص ۲۹۹ - « فرهنگ
 ایران زمین . ج ۱۰ » - تبصرة العوام . ص ۱۸۴ -
 ملل و نحل . صفحات ۱۱۱ ، ۱۱۳ ، ۱۴۰ ،
 ۱۸۳ - و همچنین . تاریخ ایران دکتر زرین کوب .
 ص ۵۴۹ - ۵۴۳

ص ۸ - جوزهر

زان رخس جوزا پاردم چون جوزهر بر بسته دم
 گلگون چرخ افکنده سم شبرنگ هرا ریخته
 ع . ص ۳۹۱

شاهد در استعمال این کلمه است به صورت جوزهر به تحریک ها ،
 نه جوزهر به سکون ها چنانکه گویند اصل این کلمه فارسی است و معرب گوزهر :

رجوع نیز به مفاتیح العلوم .

یادداشت‌های قزوینی . ج ۲ . ص ۱۸۹

«جوزهر که معمولا به فتح جیم و زاء و کسر هاء تلفظ می‌شود و در فرهنگها به فتح هرسه حرف ضبط شده از مصطلحات فن هیئت قدیم است که آن را در مورد مدارات و افلاک سیارات به کار می‌برند به این معنی که چون دومدار یا دوفلک مانند فلک مایل و حامل سیارات علوی و سفلی با یکدیگر تقاطع کردند ، هر کدام از دونقطه تقاطع را «جوزهر» یا «عقده» ، و هر دورا با هم «جوزهرین» و «عقدتین» به صیغه تثنیه می‌گویند که یکی مخصوص از جوزهرین به اصلاح «راس» یا «عقده راس» و آن دیگر به نام «ذنب» یا «عقده ذنب» معروف است .

و نیز خصوص فلک مثل قمر را که به قول ایشان فلکی است متوازی السطحین در سطح منطقه البروج و محیط به فلکی که فلک حامل درنخن اوست «فلک جوزهرقمر» گویند ، به همان مناسبت که مشتمل بر نقطه تقاطع «جوزهر» است ، و درین معنی که به حقیقت یکی از مصادیق معنی اول است چندان شهرت یافته که حکم علم به غلبه را پیدا کرده است . بدین معنی که چون «جوزهر» مطلق گویند اغلب همین جوزهرقمر مراد باشد .

و این کلمه به اختلاف اقوال معرب «جوزگره» - «کوزگره» است یعنی گرهِ آسان‌گشای همچون گرهِ ازار بند و امثال آن که به تازی «انشوطه» گفته می‌شود . به مناسبت مشابهت شکل تقاطع دومدار به جوزگره که شاید به همین تناسب نقطه تقاطع را «عقده» نیز نامیده‌اند ، یا معرب «گوزهر» یعنی گودال زهر ، به مناسبت تشابه آن شکل با صورت مار و اردها - و به همین تناسب یک نقطه را «راس» یعنی سر ، و مقابل آن را «ذنب» یعنی دم گفته‌اند : و به

نوشته «مفاتیح العلوم» خوارزمی معرب «گوزچهر» است یعنی صورت جوز .
و به قولی «گوی چهر» یعنی صورت گوی و کره مدور که خود خوارزمی عقیده
اول یعنی «گوزچهر» را اختیار کرده و آن را اصح شمرده است .

دیوان عثمان سختاری . ص ۲۰۶

در دیوان آمده است :

مرکبان شاه را چون جوزهر بر بسته دم

گفتی از جوزهر جوزای ازهر ساختند

سج . ص ۱۱۵

عب . ص ۱۲۴

چون کشد قوس جوزهر بینی که ز جوزای ازهر اندازد

سج . ص ۱۲۵

عب . ص ۱۳۹

هر عقده جوزهر که مه داشت نیزه اش به سر سنان گشاید

سج . ص ۵۱۱

عب . ص ۵۰۱

شاه چون خورشید و در کف جوزهر

با کند خیزران آمد به رزم

سج . ص ۴۹۵

عب . ص ۵۱۷

ص ۸ - استادسرای

استاسرا : ترجمه «استاذ الدار» است که در عهد عباسیان کسی را
می گفته اند که امور بیوتات خلافت و نظم داخلی قصور برعهده وی بوده است.

دیوان کبیر شمس . ج ۷ . ص ۱۹۱ ، ۵۲۲

و نیز . رسوم دارالخلافه . ص ۱۵۴

استاددار، وکیل دار. استاد سرای یکی از مناصب عهد خلفای عباسی.

« و استاد دار شد و دواوین بدو سپردند . »

(تجارب السلف . ص ۳۲۹)

« و همانجا که نشسته بود استاد سرای را فرمود به مسافهه . »

(اسرارالتوحید . چاپ تهران . ص ۳۰۰)

« شعار شغل وزارت از ظهیرالدین برکشیدند و در نصیرالدین ابوالقاسم

که استاد سرای بود پوشیدند . »

(تاریخ آل سلجوق . محمد بن ابراهیم .)

به نقل از : لغت نامه دهخدا

الاستاداریه

« فیها (ای فی ۵۳۵) نقل الخلیفه المقتنی لامرالله العباسی المظفر بن

محمد بن جهر من الاستاداریه الی الوزر (= الوزارة) ، قلت وهذا اول ما سمعنا

بوظیفه الاستاداریه . »

(النجوم الزاهره ۵ : ۲۶۷)

« استاذیه الدار . »

(عماد کاتب ۲۹۲)

یادداشتهای قزوینی . ج ۱ . ص ۵۵

« ولد استاد الدار شرف الدین عبدالله بن الجوزی فبعث رسولا الی

خدمة الدرگاه السلطانیة بهمدان . »

(الفخری . طبع در لبورغ . ۴۵۲)

به نقل از : یادداشتهای قزوینی ج ۲ . ص ۱۹۰ - ۱۹۲

خاقانی در دیوان می گوید :

استاده بر آستان دولت

استاد سرای اوست تقدیر

و در تحفه :

جاه و سرفش ز بهر علم است کاستاد سرای شهر علم است

تحفة العراقین . ص ۲۲۲

ص ۸ - حضرت ، بیت المقدس وار ...

« بختنصر کشتن بنی اسرائیل را برخاست . چون بنی اسرائیل را مقهور کرد قصد بیت مقدس و خزاین سلیمان کرد ، همه در بیت مقدس بود . مسجد ویران کرد و آن همه برگرفت ... »

قصص قرآن مجید . ص ۲۰۹

و نیز رك . قصص الانبیاء . ص ۱ - ۳۶۰ - تاریخ

یعقوبی . ج ۱ . ص ۷۸ - سروج الذهب . ج ۱ .

ص ۵۳ و مقدمه ابن خلدون . ج ۱ . ص ۵۸

ص ۸ - کعبه از پای پیل ابرهه ...

« ابرهه سوگند خورد که من باز نگردم تا آن خانه عرب ویران نکنم ... پیامد و بر در مکه فرود آمد ... گفت : پیلان اندر فرستید تا خانه کعبه ویران کنند ... آن پیل بزرگ چون به حد حرم رسید بیستاد و پیشتر نشد ... سپاه بازگشت و پیلان باز گردانیدند . »

تاریخ بلعمی . ص ۱۰۰۱ - ۱۰۰۹

و نیز . مجمل التواریخ و القصص . ص ۲۳۳

خاقانی بدین حادثه در دیوان اشاره کرده است :

با قطار خوك در بیت المقدس پا منه با سپاه پیل بر درگاه بیت الله میا

سج . ص ۱

ع . ص ۲

یا من آن پیل غریبان در ابرهه ام که سوی کعبه دیان شدنم نگذارند

سج . ص ۱۵۳

ع . ص ۱۴۹

گر خصم به کین تو کشد دست چون ابرهه بر زیان کعبه
ز اقبال تو سنگسار گردد چون پیل زیان رسان کعبه

ع. ب. ص ۴۱۲ سج. ص ۴۰۴

خاقانی ار به باده کشد دست بدترست

از ابرهه که پیل کشد جنگ کعبه را

ع. ب. ص ۵۶۵ سج. ص ۸۱۲

ص ۸ - لاشی

در تحفة العراقین می گوید :

صحرای سفر گرفتم از پیش بر لاشه عزم لاشی خویش

تحفة العراقین . ص ۳۰

ص ۹ - طاغیان طاغوت

طاغوت . بدان که طاغوت در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین طاغوت به معنی دیو بود چنانکه در سورة البقره (۷۶)

گفت ... و در سورة المائدة (۶۰) ... و وجه دوم طاغوت به معنی پرستیدن

بتان بود چنانکه در سورة النمل (۳۶) گفت ... و در سورة الزمر (۱۷) ...

و وجه سیم طاغوت به معنی نام مردی بود که او را کعب بن اشرف گفتندی

چنانکه در سورة البقره (۲۵۷) گفت ... و در سورة النساء (۵۱) ... و هم

درین سورة (۶۰) ...

وجوه قرآن . ص ۱۸۴ و ۳۶۷

طاغوت هشت بار در قرآن مجید بدین قرار مذکور است : سورة

بقره آیات ۲۵۷ و ۲۵۹ ، سورة نسا آیات ۵۴ و ۶۳ و ۷۸ ، سورة مائدة آیه

۶۵ ، سورة نحل آیه ۳۸ ، سورة زر آیه ۱۹ .

بنابر قول معجم القرآن طاغوت نام بتی از بت‌های قریش یا نام کعب بن اشرف است ، و ممکن است طاغوت بر شیطان اطلاق گردد .
اعلام قرآن . ص ۴۰۱

ص ۹ - عری

اصطلاح «عری» و «عرا» مأخوذ است از عراء عربی به فتح عین مد الف به معنی گشادگی بی حجاب و فضای بی سقف و حفاظ و بیابان قفرو زمین خالی از درخت و گیاه که هیچ سایبان و پناهگاهی نداشته باشد ...

اصطلاح «عرا» مأخوذ است از همان معنی «عرا» به طور منقول عرفی یا مجاز معنوی مبتنی بر تشبیه و استعاره . به این مناسبت که قسمت خالی از حفاظ رقعۀ شطرنج را که میدان حمله و کش دادن رخ به شاه است ، به بیابان قفربی حفاظ که معرض آفت و مخافت است ، و افتادن شاه را در عری به افتادن در تهلکه بادیه سهمنك تشبیه کرده اند ...

بالجمله اصل صحیح در ضبط «عری» و «عرا» ظاهراً فتحه عین است . اما بعید نیست که فارسی زبانان در تلفظ این کلمه تصرف دیگریم از خود کرده و آن را به کسر عین گفته باشند همانطور که در فرهنگها ضبط شده است . . . همچنین «عری» به فتح یا کسر هیچ کدام از این اشکال در قوامیس و لغات مخصوص عربی به معنی اصطلاحی شطرنج ضبط نشده . و این معنی از خصایص استعمالات فارسی است . پس به این لحاظ اگر آن را جزو کلمات فارسی محسوب کنیم کاری به غلط نکرده و معنی به گزاف نگفته باشیم .

دهوان عثمان مختاری . ص ۴۹۵ - ۴۹۰

در دیوان آمده است :

ما بیدقیم و مات عری گشته شاه ما میر اجل نظاره اتحوال دان ماست

شاه دل را که خرد بیدق اوست در عری خانه خذلان چکنم

سج . ص ۲۵۳

عب . ص ۲۵۷

در تحفه نیز می گوید :

هرچند که بر عری نشسته است از رقعۀ خاك دل گسسته است

تحفة العراقین . ص ۱۳۷

ص ۹ - پیاده ... که بر هفت منزل بگذشت ...

و هر پیاده که به سیر بنهایت خانه های آلت خصم رسد از جانبین فرزین

شود .

راحة الصدور . شرح باختن شطرنج . ص ۴۰۹

خاقانی به همین نکته در دیوان اشاره می کند :

دل که کنون بیدق است باش که فرزین شود

چون که به پایان رسد هفت بیابان او

سج . ص ۳۶۳

عب . ص ۳۷۲

در تحفه می گوید :

بیدق چو گذشت هفت خانه فرزینی یافت جاودانه

تحفة العراقین . ص ۸۱

ص ۱۰ - ابونصر کندری

ابونصر منصور بن محمد عمیدالملک کندری (تولدش در ۴۱۵ ، قتلش

در ذی الحجة ۴۵۶ . وزارتش در عهد طغرل از ۴۴۸ تا ۴۵۵) .

و عمیدالملک نیشابوری است ، و کندر دهی است از دهات نیشابور

که مولد عمیدالملک بوده است ... عمیدالملک ادیب و فاضل و زیرک و عاقل

و کریم بود ، و نفسی بزرگ و همتی بلند داشت . »

تجارب السلف . ص ۲۶۱

عمیدالملک کندی اولین وزیر مشهور سلاجقه است . چه در حقیقت در عصر وزارت اوست که دولت سلجوقی وسعت کامل یافته و طغرل بیگ به بغداد رسیده و خلیفه خطبهٔ سلطنت را به نام او جاری ساخته است .

وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی . ص ۴۲

و نیز رك . آثار الوزرا . ص ۲۰۴ - دستور الوزرا .

ص ۱۴۸ - نسائم الاسعار . ص ۴۸ - ابن خلکان .

ج ۴ . ص ۲۲۲

ص ۱۰ - مفحص قطاة

قطاة . مرغی کوچک است سخت زیرک ، به حدی که در بیابان در میان ریگت خایه پنهان کند و بعد از مدتی راه به سرخایه برد . از رسول صلی الله علیه و آله و سلم مروی است « من بنی لله مسجدا ولو مفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة ... »

نزهة القلوب . چاپ استفسون . ص ۱۱۹

و نیز . رك . عجایب المخلوقات . ص ۵۳۱

قطاة . مرغی بود که به پارسی کتو خوانند و این مرغ را به آواز او

نام نهاده شد . عرب گوید : فلان اصدق من قطا ... قال الشاعر شعر

لا تكذب القول ان قالت قطا صدقت اذ كل ذی نسبة لابد محل .

و عرب گویند : فلان اهدی من القطاة .

نزهة القلوب . چاپ بمبئی . ص ۲۶

در دیوان می گوید :

شب روی کرده کلنگ آسای همه شاهین دلان

چون قضا سیمرخ را از آشیان انگبخته

سج . ص ۲۹۷

عب . ص ۴۰۶

ص ۱۰ - مسکین دارمی

ربیع بن عامر دارمی تیمی که به دارم جد هشتمین او از بطون تمیم جد سیزدهمین او منسوب و از فحول شعرای عهد اموی و از انصار معاویه بن ابی سفیان بوده و با فرزدق مهاجرات بسیاری داشته و اخیرا مشایخ بنی عبدالله و بنی مجاشع فی مابین ایشان آشتی دادند ... وفات مسکین در سال ۸۹ یا ۹۰ واقع گردید .

ربعانة الادب . ج ۴ . ص ۲۴

ص ۱۰ - کارگیتی به نطع شطرنج ماند ... نه خونریزی را دیت رسانند .

قیاس شود با همین مضمون در دیوان ناصر خسرو :

کسی پر خانه دشتی دید هرگز

نه دیوار و نه در بل پست و موجز ...

نه از خانه برون رفت آنکه بگریخت

نه خونی را دیت بایست هرگز .

دیوان ناصر خسرو . ص فد .

به اشارت استاد مینوی

ص ۱۱ - مجس ...

و اگر طیب دست بر مجس بیمار چندان نگاه دارد که سستی نبض حاصل

گردد ، ممکن گردد که حالی از احوال نبض در این مدت بگردد ، و طیب

آن را اندر یابد ، منفعت آن بزرگ باشد و حال حاضر معلوم گردد .

اغراض الطیبه . چاپ عکسی . ص ۱۱۷

در دیوان آمده است :

چنگی طیب بواهلوس ، بگرفته زالی را مجس

اصلح سری کش هر نفس مویت در پارینخته

سج . ص ۳۷۸

ع . ص ۳۸۸

دست رباب را مجس تیز و ضعیف و هر نفس

نبض شناس بررکش نیش عنای نو زند

سج . ص ۴۵۹

ع . ص ۴۷۱

و در تحفه می گوید :

بگشاد رگ مجس پزشکم

همرنگ زرشک شد سرشکم

تحفة العراقین . ص ۲۱۱

ص ۱۱ - وبا ، جیفه

خاقانی در دیوان نیز بدین مضمون اشاره کرده است :

هلاکت زان از وبا می گریزم

وبا خانه چرخ و خلق ز جیفه

سج . ص ۲۹۱

ع . ص ۲۸۱

ص ۱۱ - بردع

« شهری است بزرگ و با نعمت بسیار . و قصبه اران است و مستقر

پادشای این ناحیت است . و او را سوادای است خرم و کشت و برز و میوهاء

بسیار و انبوه . و آنجا درختان تود سپید است بسیار و ازین شهر ابریشم بسیار

خیزد ، و استران نیک و روناس و شاه بلوط و کردیا . »

حدود العالم . ص ۱۶۱

- ونیز . رك . جهان نامه . ص ۶۹ - ۶۷ -
 نزهة القلوب . چاپ آقای دکتر دبیر سیاقی .
 ص ۱۰۵ - ترجمه مسالك وممالك . ص ۱۵۶ -
 عجایب المخلوقات . ص ۱۹۶ - صورة الارض .

ص ۸۶

ص ۱۲ - امام وحیدالدین

ظاهراً پس از این نامه و قریب بدان بوده است که امام ناصرالدین
 ابراهیم در گذشته است . در دیوان در قصیده‌ای که در مرثیت امام ناصرالدین
 سروده است اشاره به مرگ وحیدالدین می‌کند و می‌گوید :

دلم مرگ پسر عم سوخت و در جانم زد آن آتش

که همیشه اش عرق شریان گشت و دودش روح حیوانی

سج . ص ۴۱۵

ع . ص ۴۲۶

وحیدالدین پسر عم خاقانی است و بعضی کسان بر آنند که وی پسر
 کافی الدین عمر عثمان نیست زیرا وی به اعتبار گفته خاقانی در تحفه تا آخر عمر
 زن نکرده است ؟ ولی با توجه به نامه مندرج در صفحه ۳۶ سطر ۷ صریحاً پیدا است
 که وی پسر عم خاقانی بوده است . و در ترجیع بندی نیز اشاره بدین نکته نموده است
 که وحیدالدین پسر کافی الدین عمر است :

نایب ادريس عثمان عمر كز فر او

حل و عقد عيسوی دارد حیات آباد من

سج . ص ۵۲۴

در بجای نیز خاقانی اشاره به مرگ وحید می‌کند :

چون من خطر زدم به عراق از پی وحید

جان از بر وحید برآمد بدان خطر

آمد به گوش من خبر جان سپردنش

جانم ز راه گوش برون شد بدان خبر

سج . ص ۸۸۶ و نیز ص ۸۹۲

در صفحات ۹۰۳ و ۹۰۴ دیوان نیز خاقانی از وحیدالدین نام می برد .

ص ۱۲- عود، دندان

پیداست که به عود سوخته دندان سفید می کرده اند و خاقانی بدین
مضمون بسیار اشاره کرده است :

بسوز مجمر دین از بلال سوخته عود

به عود سوخته دندان سپیدی اصحاب

سج . ص ۵۱

ع . ص ۵۲

صبح دندان چو مطراً کند از سوخته عود

عودی خاک ز دنداننش مطراً بینند

سج . ص ۹۵

ع . ص ۸۹۰

مشرق به عود سوخته دندان سپید کرد

چون بوی عطر عید برآمد ز مجمرش

سج . ص ۲۲۱

ع . ص ۲۲۶

وزی دندان سپیدی همراهِان از تف آه

دل چو عود سوخته دندان کنان آورده ام

سج . ص ۲۵۶

ع . ص ۲۶۰

خوش خوش به روی ساقیان لب گشت خندان صبح را

گوی به عود سوخته شستند دندان صبح را

سج . ص ۴۵۰

ع . ص ۴۶۲

ص ۱۲ - لام

لام. زره‌ها و یک زره را لامه گویند . . . و در شرح خاقانی نوشته
که در فارسی نوعی از کلاه نمادی که فقیران بر سر نهند .

غیاث اللغات

لام ... ژنده درویش .

فرو کن نطع آزادی بر افکن لام درویشی

که با لام سیه پوشان نماند لاف و لامانی . خاقانی

فرهنگ معین

« خرقه به مرور زمان شکل‌های دیگری به خود گرفت و به نام‌ها و

صفات گوناگونی معروف گشت از قبیل : « بادامه » ، « دلق » ، « دلق مرقع » ،

« خستوانه » و « لام » و ...

مفتاح النجات . ص ۲۹۷

در دیوان می گوید :

گاه از همه بزهنه تر آید چو آفتاب پوشد برهنگان را چون آفتاب لام

سج . ص ۳۰۱

ص ۱۲ - ستام

ستام ، ساخت .

دستور دبیری . ص ۳۴

در دیوان آمده است :

بی مقتدای ملت مه کلک و مه کتاب

بی شهنسوار زاول مه رخس و مه ستام

سج . ص ۳۰۳

سوار همتش از عرش مرکبی دارد که زیور شه انجم ستام او زبید

ع. ۶۰۶۰

ص ۱۳ - بید انجیر

الخروع : بید انجیر :

در حاشیه آمده است : (الخروع : گیاهی است که در کناره های آب بزرگ شود و از میوه اوست مسهل معروف به زيت الخروع . برهان).

المرقاة . ۱۳۸

خروع ، بید انجیر . بعضی فارسیان کرچک خوانند . در ولایت سردسیر همه ساله زرع باید کرد، اما در گرمسیرها یکسال زرع کنند و چندسال ثمره دهد . قولنج و فالنج و لغوه را مفید است ، و زیادت از ده دانه نشاید خورد . روغنش بر سر خروس و دبر خر مانند از آواز باز مانند.

نزهة القلوب . چاپ بمبئی . ص ۹

به کوتاهی عمر بید انجیر در دیوان اشارتی دارد :

به چالاکي بید انجیر منگر در مه نیسان

بدان افتادگی بنگر که بینی ماه آبانش

ع. ۲۱۲

ع. ۲۱۸

و نیز در تحفة العراقین می گوید :

گر بر حسد چنار چالاک

بید انجیری بر آید از خاک

آنانکه به عقل کار دارند

بید انجیر از چنار دانند

کاین سال بقا به صد رساند

و آن بیش سه چارمه نماند .

تحفة العراقین . ص ۶۹ و ۳۳۲

ص ۱۳ - مگس سگ

شذاة: مگس سگ. سگ مگس. ج: شذی

مقدمة الادب. ج ۱. ص ۶۵

۱ و از مگس صنفی را خر مگس و صنفی را سگ مگس و صنفی را شیر مگس خوانند و در خواص همه یکسانند.

نزهة القلوب. چاپ استفسون. ص ۱۰۴

ونیز رك. نزهة القلوب. چاپ بمبئی. ص؟

در دیوان آمده است:

باز سپید با مگس سگ هم آشیان خاک سیاه بر سر بخت نژند او

سج. ص ۳۶۷

عب. ص ۳۷۶

ص ۱۳ - باد انجیر

نوعی از درخت انجیر که بیش از همه درختان انجیر میوه دهد، و انجیر

آن کاواک و پر باد بود. خاقانی گوید:

که ز ناپاکی ز باد انجیر بید انگیزختند

که ز خود رانی ز بید انجیر عرعر ساختند

فرهنگ رشیدی

ص ۱۴ - سرد کاری نامنصفان کافوروار...

کافور. کافور سرد است و خشک اندر درجه‌ی سیم. اگر از وی

جزوی بسای و با شیرۀ خارك سبز که خرماي خشک خوانندش و با بادروج

بینی باز افکنی، رعاف باز گیرد و صداع و بیماری‌های گرم را که اندر سر

بود و اندر همه تن سود دارد. چون به بینی باز افکنند و یا به بوی باز گیرند و

دل را که از گرمی ضعیف شده باشد قوی گرداند.

الابنه عن حقایق الادویه. ص ۲۷۲

کافور . سرد است و خشک ...

فرخنامه جمالی . ص ۲۲۶

درخت کافور درختی است بغایت سردی چنانکه حکایت کنند که به تابستان مار بیاید و بر ساق او پیچد تا از گرما او را گزند نرسد .

قراضه طبیعیات . ص ۴۸

و نیز رك . نزهة القلوب . چاپ بهشی . صورت

دوم در ذکر ائمار آزاد و غیر مشر . ص ؟

خاقانی در دیوان بدین خاصیت کافور اشاره می کند :

به کافور عزلت خنک شد دل من سزد گر ز مشک کسی شم ندارم

معجم . ص ۲۸۴

عب . ص ۲۷۶

ص ۱۴ - زهر بیش

بش (bēš) . نوعی گیاه زهر آگین طی است . « بیش نام بیخی

است مهلك و كشنده شبیه به ماه پروین . (برهان) »

فرهنگ پهلوی . ص ۷۶

بیش . نباقی است قتال . اگر مقدار اندك بخورند تباه شوند . هر کجا که

این بیش روید جدوار برآید و بیش را قع کند و آب بیش بستاند و وی را

بخوشاند . و اگر نه جدوار بودی ، بیش بسیار بودی و چهارپایان را هلاك

کردی ... اگر آدمی یا فیل چندانك خردلی بخورد تباه شوند . گویند یکی

در زیر گرفت عرق برآورد ، حالی جان بداد .

عجایب المخلوقات . ص ۳۰۸

« جمله ی زهرها سه گونه بود ، یا گرم بود بغایت . ، یا سرد بود

بغایت ... اما گرم چون بیش بود ... »

هدایة المتعلمین . ص ۶۳۰

و نیز رك . الابنیه . چاپ دانشگاه . ص ۶۸ .

فرخنامه . ص ۳۳۲

ص ۱۴ - قرون السنبل

قرون السنبل (ترکیب اضافی) دوی سمی است و اختلاف بسیار در او کرده‌اند و آنچه از کتب حکمای هند ظاهر می‌شود قسمی از بیش سیاه است سیاه و باریک و با درخشندگی و از سعد باریکتر و درازتر و در ریشه بعضی از سنبل هندی یافت می‌شود و قسمی از آن نیز سفید می‌باشد و در چهارم گرم و خشک و ضمد او با سرکه رافع زخمهای کهنه و روغنی که در آن جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای بارده و صلابت اعضاست . ربع درهم او کشنده است به اختلاط عقل و بول الدم .

(تحفه حکیم مؤمن) . ص ۲۰۵

به نقل از لغت نامه دهخدا

ص ۱۴ - گزدم

« کلمه » گزدم « علاوه بر آنکه در لهجه مؤلف یا کاتب تفسیر مورد بحث - تفسیر قرآن کبریج - به صورت « گزدم » تلفظ می‌شده است ، لاقلاً در لهجه برخی از شاعران و نویسندگان و عالمان فارسی زبان نیز قرن‌ها به صورت « گزدم » یا « گزدم » تلفظ می‌شده است و فارسی زبانان در آن روزگاران در استعمال این کلمه برای نامیدن « عقرب » به دم‌گزنده این جانور توجه داشته‌اند نه به کژی دم او . . . »

دکتر متینی . تفصیل گفتار در « مجله دانشکده ادبیات

مشهد . شماره ۱ و ۲ سال چهارم . دیده شود .

ص ۱۵ - کم کاستان

این ترکیب در دیوان هم آمده است :

باده به کم کاستان تا خط بغداد ده

بهر لب خاکیان یک خط افزون بیار

سج . ۶۱۹

ص ۱۵ - بقراطیان

« بقراطیان یا بقراطونیان که اروپاییها آنها را Bagratides Bagratonnides

گویند سومین سلسله از امراء ارمنستان بودند که از اواخر سده نهم میلادی تا اواخر سده یازدهم میلادی در آن خطه حکومت راندند . آنها چنانکه مورخان نوشته اند اصلا از نژاد ساسی بودند و از خیلی قدیم به ارمنستان مهاجرت کرده و قدرت و مکنت به هم زده بودند . یکی از اجداد آنها که بقراط یا Bagrad نام داشت در زمان اشکانیان مقام و مرتبه مهمی یافت و مقرر گردید که در موقع تاجگذاری پادشاهان اشکانی وی تاج را بر سر شاه نهد . رفته رفته این مرتبه در اعقاب بقراط موروثی گردید و مقارن ظهور اسلام اعقاب بقراط در ارمنستان متنفذترین و مقتدرترین خاندانها گردید . در سال ۷۵۳ میلادی یکی از آنها به نام « آشود » از جانب مروان چهارم آخرین خلیفه اموی فرمانروای ارمنستان گشت . اما در ۷۵۸ شاهزادگان و امرای ارمنستان که از ارتباط و انتساب او با عربان ناراضی بودند او را گرفتند و چشمش را برآوردند . یک قرن بعد شخص دیگری ازین خاندان که باز « آشود » نام داشت و او را آشود کبیر لقب داده اند از طرف خلیفه عباسی المتوکل لقب امیر الامرای گرفت (۸۵۹ میلادی) ، و ۲۶ سال بعد از جانب یکی از سرداران معتمد خلیفه به حکومت رسید . سلسله بقراطی که بدینگونه تشکیل یافت پادشاهانش

از این قرار بودند : ... »

« خاقانی و اندرونیکوس کومنه نوس . » . فرهنگ

ایران زمین دفتر ۲ . جلد ۱

ص ۱۵ - عزالدوله مخلص المسيح

ظاهرا اشاره به « اندرونیکوس کومنه نوس » است که خاقانی قصیده

مشهور خود را برای او ساخته است :

فلک کژوتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا

سج . ص ۲۳

عب . ص ۱۹

« اندرونیکوس (متولد در حدود ۱۱۲۰ میلادی) یکی از بنی اعمام

مانوئل ۳ امپراطور بزرگ بوزنطیا (۱۱۴۳ - ۱۱۸۰) بود ، و در حدود سال

۱۱۵۰ به عنوان قهرمان یک داستان بی سرانجام عاشقانه با یک شاهزاده خانم

که خواهر او نیز به طوری غیر مشروع تر به ازدواج پسر عم وی مانوئل درآمده

بود زبانزد و مشهور خاص و عام گشت ... اندرونیکوس در قیام ۱۱ سپتامبر

۱۱۸۵ گرفتار گشت و در میدان شهر به دار آویخته شد . »

رك . فرهنگ ایران زمین . ج ۱ . دفتر ۲ . مقاله

پروفسور مینورسکی

ص ۱۵ - امیراسدبن خلباشی ؟

آیا مراد « امیر اسدالدین شروانی » است که خاقانی در مرثیت او بدین

مطلع سروده است ؟ :

درد آتش به شبستان اسد

آه دردا که شیخون اجل

سج . ص ۸۶۸

عب . ۶۲۳

در چاپ مرحوم عبدالرسولی وی « امیر عالم اجل رشید الدین اسد

شروانی « خوانده شده است .

ص ۱۵ - اسحاقیان

ظاهرا اشاره به همان سلسله‌ای است که نخستین کس از آنان که به امپراطوری رسید ، اسحاق اول ملقب به کومننوس (۶۱ - ۱۰۰۵) بود . وی عموی الکسیوس اول بود .

دائرة المعارف فارسی . ص ۱۳۳

ص ۱۶ - توت و مرت

توت و مرت . تباه و تبست باشد . خجسته گوید :

آن مال و نعمتش همه گردید توت و مرت

آن خیل و آن حشم همه گشتند زاروار

لغت فرس . چاپ روانشاد اقبال . ص ۵۱

سنایی نیز می گوید :

زین یکی ناصر عبادالله خلقی توت و مرت

وز دگر حافظ بلاد الله جهانی تار و مار

دیوان . چاپ آقای دکتر مصفا . ص ۱۰۹

ص ۱۷ - مانک

در دیوان از مانک نامی یاد می کند :

دین لاف زد ز مانک اسفahدار گفت

دولت زبان گشاده ازین مرزبان ماست

دولت به گوش مانک اسفahدار گفت

کاندر رکاب تو ملکان هم عنان ماست

سج . ص ۷۹

عب . ص ۸۰

بخت کیان مانک است سعد فلک ما نکست

من ز پی فال سعد ما نکیم مانکی

سج . ص ۹۲۷

ص ۱۷ - گم بودگان

این ترکیب در منظومه «ورقه و گلشاه» نیز آمده است :

بردندگم بودگان مال من چنین بود ایا پادشه حال من

ص ۹۰ . ونیز رك صفحات ۷۰ ، ۸۸

ص ۱۸ - صدر روزگار اوحدالدین ...

در باب مخاطبات صدور «رسوم الرسائل ونجوم الفضائل» ص ۴ دیده

شود :

در دیوان از «اوحد» نامی سخن می دارد :

دیشب من و اوحد و موبد هر سه دوحديث رانده یکدم

کانون شده قبله من از راست قانون شده تکیه گاه چپ هم

در کانون اصل نقش ابلیس در قانون علم شخص آدم

سج . ص ۹۰۳

عب . ص ۶۵۸

ص ۱۹ - سیف الدین بکتمر

از شاهان ارمنیه که در ۵۷۹ حکومت می کرده است .

طبقات سلاطین اسلام . ص ۱۵۲

ص ۱۹ - زندگانی حریم مجد مکرم مجلس اسمی ...

در بیان تعارفات طبقات به کتابهای زیر مراجعه شود :

دستور دبیری . ص ۴۱ - غنیة الکاتب و منیة الطالب .

ص ۸ - رسوم الرسائل ونجوم الفضائل . ص ۷

ص ۲۰ - پایگاه

این واژه را در تحفة العراقین آورده است :

تا از سر پایگاه امکان دریایم دستبوس سلطان .

ص ۳۹

نادیده بساط شاه بهراس پی گم کن و پایگاه بشناس .

ص ۴۶

ص ۲۰ - درافزای ، درافزایی

این ترکیب در چند جای دیوان هم آمده است :

حاج را نو نو درافزای از ملایک کرده حق

هرچه در ششصد هزار اعداد نقصان دیده اند

سج . ص ۹۴

عب . ص ۱۰۰

نکویی مجوی از کس و پس نکویی چنان کن که از کس جزایی نیابی

جزای نکویی است نام نکویی که بالای آن در فزایی نیابی

سج . ص ۴۱۸

عب . ص ۴۵۰

ص ۲۱ - ملجاء آل سلجوق و آل عباس ، اتابک

مراد اتابک مظفرالدین قزل ارسلان ، عثمان بن ایلدگز است .

« اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز که هم از والده سلطان بود خواست

تا با طغرل روش برادر پیش گیرد ، چون او به سن رشد رسیده بود تاب

نیاورده به کدورت عظیم رسید و او طغرل و پسرش ملکشاه را گرفته در قلعه

کههان قبان آذربایجان بند کرد و خود داعیه سلطنت کرده تایید از بغداد

یافته بود و در شبی که صباحش به سلطنت می نشست شب یکشنبه غره شعبان

سنه سبع و ثمانین و خمسائه ۵۸۷ کشته شد وفاتش معلوم نگشت . وی ممدوح

شیخ نظامی گنجه‌ای و ظهیر فاریابی بود . »

تاریخ جهان‌آرا . ص ۱۲۵

مجم‌ل فصیحی در حوادث سنه ۵۸۷ می‌آورد :

« قتل اتابک قزل ارسلان بن اتابک شمس الدین ایلدگزر بر دست

فدایان ملاحده خذ لهم الله به آذربایجان که شب او را کشته یافتند ... »

مجم‌ل فصیحی . ج ۲ . ص ۲۶۹

و نیز . رك . یادداشت‌های قزوینی . ج ۳ . ص ۴-

طبقات سلاطین اسلام . ص ۱۵۴ - دائرة المعارف

فارسی . ص ۴۱ - مجله یغما . سال ۱۱ ، شماره ۳

(قصیده‌ای تاریخی از محمود فرخ)

ص ۲۲ - حجر بن وائل

حجر بن ربیعہ بن وائل . ابن عبدالبرّ او را یاد کرده گوید: حجاج بن

ارطاة از عبدالجبار بن وائل بن حجر ، از پدرش از جدش حجر از پیغمبر

روایتی دارد و مسدد نیز همین روایت را در مسند خویش آورده است . ابو عمر

گوید : از کلمه « از جدش » اگر اشتباه نباشد معلوم می‌شود حجر یکی از صحابه

بوده است . باید گفت ممکن است در اصل زنجیره سند به جای « از عبدالجبار ... »

« ابن عبدالجبار ... » باشد . (الاصابة . ج ۲ . ص ۷۷ . قسم چهارم) .

لغت‌نامه دهخدا

استاد مدرس رضوی می‌نویسند :

« ... غیر از کتاب اصابة به کتابهای طبقات ابن سعد و اسد الغابه و

الاستیعاب مراجعه کردم . در طبقات هیچ ذکری از حجر نیست و فقط وائل بن

حجر در واقدين حضرموت یاد شده است که معلوم است وی یعنی وائل از

صحابه است نه پدرش ، و پدرش اسلام نیاورده است .

(طبقات . صفحات ۷۹ - ۸۰ ج ۱) .

و در کتاب استیعاب آنچه در کتاب اصابه ذکر شده است عیناً یاد شده و صاحب استیعاب گوید : اگر « عن جده » اشتباه باشد باید حدیث را از وائل پسر حجر دانست و در اینکه وائل از جمله صحابه است ، اختلافی نیست .

(استیعاب . ج ۱ . ص ۱۳۲)

و در کتاب اسدالغابه (ج ۵ . ص ۸۱) ابن اثیر نسب او را وائل بن حجر بن ربیعہ بن وائل بن یعمر حضرمی نوشته و گوید : ابن عمرو این نسبت را گفته و اما ابن عساکر دمشقی او را وائل بن حجر بن سعد بن مسروق بن وائل یاد کرده است . و وائل اول کسی است که از حضرموت بر پیغمبر وارد شد . آنچه از مطالعه این چند کتاب استفاده می شود آنست که وائل از جمله صحابه است و پدرش حجر اسلامش معلوم نیست و در جمله صحابه شمرده نمی شود . بنابراین نظر این بنده آن است که باید عبارت کتاب « وائل بن حجر » باشد و « حجر بن وائل » خطا است .

از مکتوب استاد مدرس به من بنده

ص ۲۲ - ذات مصطفوی از نشانه گاه قاب قوسین

« چون رسول صلی الله علیه شب معراج بدان قربت و منزلت رسید که خدای تعالی می گوید که : « دنا فتدلی » نزدیک شد به خدای عزوجل به جاه و منزلت نه مکان . « فکان قاب قوسین او ادنی » . نزدیکی مقدار دو کمان بود از کمانهای عرب :

شرف النبی خرگوشی . ورق ۱۵۰ الف . نسخه

عکسی .

و نیز . رك . تفسیر ابوالفتح رازی . ج ۹ .

ص ۲۵۰ - تذکرة الاولیاء . ص ۶۷۴

خاقانی در دیوان می گوید :

با تو قرب قاب قوسین آنکه افتد عشق را

کز صفات خود به بعد المشرقین مانی جدا

عب . ص ۳ سج . ص ۱

رنگ زلفت پس شب معراج من قاب قوسینم دو ابروی تو بس

عب . ۷۹۴ سج . ص ۶۲۲

بر کمان چون بازوی شه خم زدی قاب قوسین زین و آن برخاستی

عب . ص ۵۱۷ سج . ص ۴۹۴

ص ۲۲ - نابیوسان

غیر منتظر . بیوسیدن (یا پیوسیدن ؟) منتظر و مترقب بودن ، احتمال وقوع چیزی را دادن ، طمع و امید چیزی داشتن . در فرهنگ اسدی (چاپ اقبال / ۱۹۵) این بیت از عنصری آمده :

نکنند میل بیهز به هنر که بیوسد ز زهر طعم شکر ؟

در تاج المصادر آمده است : التامیل ، پیوسیدن و به پیوس افگندن

کسی را .

ترجمه کلیده و دینه . ص ۸۰ و ۴۴۸ -

و نیز المصادر . ص ۲۶۸ . ج ۲

ص ۲۲ - بهشت هشتم را به مکان ادريس

« رضوان وی را (ادريس) در بهشت برد ، بهشت را به وی نمود .

ادريس را از دل بر نمی آمد که بیرون آید . بیرون نیامد . . . رضوان با وی مناظره می کرد . امر آمد و فرمان از خدای رضوان را که دست از وی بدار .

اکنون ادريس در بهشت است زیر آسمان هفتم . »

قصص قرآن مجید . ص ۲۳۶

ونیز . رك . شرف النبی . ورق ۱۳۹ ، ۱۴۲

- تفسیر سورة یوسف . ص ۶۵۱ - چند قصه

از چند سورة قرآن . ص ۱۰۱

در دیوان آمده است :

داری سپهر هفتم و جبریل معتکف داری بهشت هشتم و ادريس ميربار

سج . ص ۱۷۶

عب . ص ۱۸۱

ص ۲۴ - عصمة الدين ، ابنة الملك افریدون

وی خواهر خاقان اکبر ابوالهیجا منوچهر بن فریدون است که خاقانی

چهار قصیده در مدح او ساخته است :

از همه عالم کران خواهم گزید عشق دلجویی به جان خواهم گزید

سج . ص ۱۶۹

عب . ص ۱۷۰

ذات سیمرغ آشکارا دیده‌ام

حضرت ستر معلا دیده‌ام

سج . ص ۲۷۲

عب . ص ۲۸۹

وی در عرب زبیده اهل زمان شده

ای در عجم سلاله اصل کیان شده

سج . ص ۴۰۰

عب . ص ۴۱۴

درگاه ترا مکان کعبه

ای در حرمت نشان کعبه

سج . ص ۴۰۳

عب . ص ۴۱۱

ص ۲۴ - جلال الدنيا والدین

خاقان کبیر جلال الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر بن فریدون

شروانشاه است .

مینورسکی در باره ریشه کلمه « اخستان » می نویسد :

«کلمه» Aysartan در منابع اسلامی و نیز در کتیبه خود او (متعلق به ۱۱۸۷ = ۵۸۳) به صورت اقسرتان بن منوچهر یاد شده است . . . سنین سلطنت او به طور تحقیق معلوم نیست (در حدود ۱۱۴۹ = ۵۴۴ به حکومت رسید و در حدود ۱۱۸۷ = ۵۸۳ یا اندکی قبل از سال ۱۲۰۳ = ۶۰۰ وفات یافت) .

اسم اقسرتان در هیچ یک از نقاط دیگر عالم اسلام مسایمی نداشته است ، و به طور تحقیق این کلمه باید مخفف گونه‌ای از کلمه «دخیل اقسرتان» باشد که هیئت کامل آن معنی مناسب و خجسته‌ای نداشته است . (سرطان در زبان عربی به معنی خرچنگ و پنج پایک است) . ریشه و بنیاد این نام خارجی را باید در زبان مادر این پادشاه که تمر نام داشته و از نژاد گرجی بوده است جستجو کرد . این نام حتی در زبان گرجی نیز بیگانه به شمار می‌آید و گمان می‌کنم که با حماسه‌های شمال قفقاز مربوط باشد . در زبان اوست‌ها Axsar یا Axsart به معنی قدرت می‌باشد . دومین شوهر ملکه تمر (۱۲۱۲-۱۱۸۴) یکی از مردم اوست بود .

«خاقانی و اندرونیکیوس کومنه» . فرهنگ

ایران زمین . دفتر ۲ . ج ۱ ، و رک . یادداشتهای

قزوینی . ج ۱ - چاپ دوم . ص ۵

ص ۲۴ - صورت بستن

در کلیله و دمنه موارد متعددی از این ترکیب آمده است که معانی آن : صورت نگرفتن ، قابل تصور بودن ، احتمال داده شدن ، و به تصور درآمدن ، و ممکن پنداشته شدن ، تصور رفتن ، و پیداشدن است .

حواشی ترجمه کلیله و دمنه . ص ۴ ، ۶ ، ۸ ، ۱۸۴ ، ۴۴۰

ص ۲۷ - نفثة المصدور

« خلطی که مبتلی به درد سینه از سینه بیرون افکند ، و مجازا بر سخی اطلاق شود که از شکوی و اندوه دل و تالمات درونی برخیزد و گوینده را بدان راحت و فراغی روی نماید ... در مرزبان نامه ، باب پنجم ، در داستان دزد باکیک ، ص ۱۰۸ س ۵ مذکور است : « المصدور اذا لم ینفث جوی » که حاصل معنی آن بدین تقریب تواند بود که : آنکه به درد سینه مبتلی است ، چون خلط بیرون نیفکند دردش افزون گردد (یا مسلول شود) . بجا حظ در « کتاب الحیوان » ج ۱ . ص ۹۴ این مصراع را آورده است :

« ولا بدّ للمصدور یوما من النفث » .

این تعبیر در شعر و نثر فارسی نیز بجای به جای به چشم می خورد ، از آن جمله ظهیرالدین فاریابی گوید :

اگرچه قاصر م از کنه رفعت ، خواهم
که روزگار کنم بر ثنای تو مقصور
ولیک دست حوادث چنان گلوگیر است
که هست دم زدنم جمله نفثة مصدر
(دیوان ظهیرالدین)

به نقل از تعلیقات « نفثة المصدور . ص ۶۷ »

ص ۳۰ - امر علی ...

عبدالقادر البغدادی در « خزانه الادب » ج ۴ . ص ۱۶۹ و ۱۷۰
وسید علی صدرالدین المذنی ابن احمد نظام الدین الحسینی الحسینی در « انوار الربیع »
ص ۴۳۸ این بیت را به مجنون بنی عامر نسبت می دهند .
این ... بیت در « تزیین الاسواق بتفصیل اشواق العشاق » ج ۱ .

ص ۲۰ و « دیوان الصبا به » ج ۱ . ص ۱۶ ، حاشیه « تزین الاسواق »
بی آنکه به نام گوینده آن اشارتی رود آمده است.

نفثة المصدور . ص ۳۱۵

صورت مذکور بیت در نفثة چنین است :

امر علی الدیار دیار لیلی اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا .

ص ۳۰ - فضل ربیع ، فصل ربیع

این مضمون در دیوان هم آمده است :

هزار فصل ربیعش جنبه دار جمال هزار فضل ربیعش خریطه دار سخا

سج . ص ۹

عب . ص ۶

ای ربیع فضل و از تو گشت عالم را شرف

وی ربیع فصل و از تو گشت آدم را نما

سج . ص ۲۳

عب . ص ۳۰

عدل او چون فضل و فضلش چون ربیع

این عطا بخش آن خطا بخشای باد

سج . ص ۵۱۷

هزار فصل ربیعت و صد چو فضل ربیع

هزار مرغ چو من بو تمام او زبید

عب . ص ۶۰۶

ص ۳۰ . پاداشت

« این پساوند اسم مصدر معادل - شن پهلوی و پازند و - ش فارسی

است و آن را « - شت » اسم مصدر و اسم مصدر مختوم بدان را « اسم مصدر -

شتی » می توان نامید ...

« معجز پیغمبر مکی تویی به کنش و به منش و به گوشت »

محمد بن مخلد سگری . تاریخ سیستان . ص ۲۱۲

« داشاد ، و دهشت ، و داشن عطا بود . »

لغت فرس اسدی . چاپ پاول هورن . ص ۳۴

به نقل از « اسم مصدر - حاصل مصدر » . ص ۱۸

ص ۳۱ - و بضدها تتبین ...

از ابوالطیب متنبی است و اینک تمام بیت :

وندیمهم و بهم عرفنا فضله و بضدها تتبین الاشياء

دیوان متنبی . طبع مصر . ۱۳۵۵ قمری . ص ۲۲

به نقل از « معارف بهاء ولد » . ج ۲ - ص ۲۶۹

ص ۳۳ - اویس

« اویس مردی بود که از اهل یمن به پیغمبر ایمان آورده بود و در

روزگار پیغمبر بود و مادرش زنده بود و او نیز ایمان آورده بود و به زمین یمن

بودند به دیهی که آن را قرن خوانند ... بشارت داد عمر را (پیغمبر) که تو

او را بینی و چون او را بینی از من سلام برسان . »

شرح تعرف . چاپ هند . ص ۴۷

« در اخبار غریب آمده است که فردا خواجه انبیا علیه الصلوة والسلام

در بهشت از کوشک خود بیرون آید ، چنان که کسی مر کسی را طلبد ، خطاب

آید که : کرامی طلبی ؟ گوید : اویس را . ندا آید که : رنج مبر ، که چنان که

در دنیا او را ندیدی ، اینجا نیز نبینی . گوید : الهی ، بخواست ؟ فرمان رسد که

« فی مقعد صدق » . گوید که : مرا ببند ؟ فرمان رسد که « کسی که ما را ببند ،

تورا چرا ببند » .

تذکرة الاولیا . چاپ تهران . ص ۱۴ - چاپ دکتر استعلامی . ص ۱۹

ص ۳۴ - رشیدالدین محمود الطیب

شاید مراد همان رشیدالدین است که خاقانی در باب او می گوید :

نظام دولت بهرامیان رشیدالدین فلک تویی و زمین ما و ذره نامه ما
به نامه خواستم ابرام داد عظم گفت که ذره سوی فلک می فرستی اینت خطا

سج - ص ۸۱۲

عب . ص ۵۶۵

ص ۳۷ - شرفالدین الهروی

خاقانی وی را در تحفه العراقین ستوده است :

تا حضرتش از هری سفر کرد در باد هری سموم اثر کرد
گر سوی هری عنان گراید از خاک هری جنان برآید ...

تحفه . ص ۲۲۳

این شرف الدین محمد بن المطهر بن یعلی بن عوض بن محمد الفاطمی ،
ابوالفتح العلوی الهروی از بزرگانی است که رافعی در التدوین از او یاد کرده
است .

تعلیقات دیوان قواسی رازی . ص ۲۰۷

نامه های شماره ۲۱ و ۳۲ نیز به همین شرف الدین محمد علوی الهروی
نوشته شده است .

ص ۳۸ - سقی الله تلک الایام ...

ناظر به آیه ۱۳۴ از سوره آل عمران (۳) است و معادل این مصراع :
« این دولت و ملک می رود دست به دست » .

مجله ینما . سال ۱ . شماره ۴ . « امثال عربی و معادل
آنها در فارسی » .

ص ۳۹ - شمس الدین ...

آیا این شمس الدین همانست که رئیس ارجیش بوده است و خاقانی

وقتی به پیشگاه او رفته و نعمت بسیار یافته ؟
 دی فرد و خفته بخت سوی ارمن آمدم
 امروز جفت نعمت بسیار می‌روم
 یعنی ز صبح صادق انعام شمس دین
 از شرم سرخ روی شفق وار می‌روم
 عب. ص ۶۰۲ سج. ص ۸۹۸

ص ۳۹ - ابن بجده

« وقد بجد بالمكان ببجد به بجودا وهو باجد . ومنه قيل : انا ابن
 بجدتها ای عالم بها . اصله منها . وحكى الفراء :
 انا عالم ببجدة امرك و ببجد امرك .
 تهذيب الالفاظ . ابن السكيت . ص ۴۴۷
 « انا ابن بجدتها . منم فرزند علم این خاك . یعنی در این باب استاد و
 دانا و همه کاره ام . »
 حاشیه ترجمه کلیله و دمنه . ص ۴۰۴

ص ۳۹ - اصمعی

« ابوسعید عبدالملک باهلی ابن قریب بن عبدالملک بن علی بن اصمعی
 بصری بغدادی نحوی لغوی ... از اکابر ادبای عرب که در شعر و فنون ادب
 ونحو و لغت و اخبار و نوادر اتقن و احفظ و اعلم و اقدم و حافظ دوازده یا
 شانزده هزار ارجوزه بوده ... ولادت اصمعی در ۱۲۲ (یا ۱۲۳) در بصره
 بوده ... ظاهرا در سنین ۲۱۴ تا ۲۲۱ هـ قری در مرو یا بصره در حدود نود و
 چند سالگی در گذشته است . »

ص ۳۹ - ابن درید

« ابن درید ، محمد بن حسن یا حسین بن درید بن عتاهیه بن خثیم بصری
الولاده از دی القبیله ابوبکر الکنیه ابن الدرید الشهرة . . . از اکابر و مشاهیر
ادبای شعرا و شعرای ادبا که نحوی لغوی شاعر ماهر کثیر الحفظ . . . بوده . . .
و با ابن میکال اسماعیل بن عبدالله بن محمد بن میکال که از طرف خلیفه وقت
عباسی حکومت نواحی فارس را داشته ارتباط یافته و به مصاحبت او به فارس
رفته و کتاب جهره اللغة را که از اقدم و اصح کتب لغت عرب می باشد برای
او تألیف داده . . . مقصوده ابن درید معروف و در حدود دویست و شصت
بیت می باشد . . . وفات ابن درید روز چهارشنبه هیجدهم شعبان یا رمضان سال
۳۲۱ یا ۳۲۲ هجرت در بغداد بوده است .

ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۳۳۸

ولادت ابن درید در ۲۲۳ در عهد خلافت المعتصم بالله بوده است .

مقامه نویسی در ادبیات فارسی . ص ۴۴

ص ۳۹ - ابن نباته

یاد دو ابن نباته که محتمل است مورد اشاره خاقانی بوده باشد در
ریحانة الادب آمده است :

« عبدالرحیم بن محمد بن اسمعیل یا محمد بن نباته فارقی حدادی خطیب
حلب و به مناسبت بعضی از ادوار زندگانی خود به خطیب مصری هم ملقب و
کنیه اش ابویحیی و شهرتش ابن نباته از ائمه علوم ادبیه و صاحب خطب معروفه
در ادبیات می باشد . . . از آن رو که مخدوش سیف الدوله . . . حرصی قوی به
جهاد داشته و به فتوحات بسیاری موفق بوده اکثر خطبه های او راجع به تحریض

مردم به جهاد و نصرت و یاری سیف الدوله بوده است ... وی در سال ۳۷۴ یا ۳۹۴ هجرت در موطن خود شهر میافارقین از بلاد دیار بکر در سی و نه یا پنجاه سالگی درگذشت .

ریحانة الادب . ج . ص ۱۷۹

« ابن نباته . عبدالعزيز بن عمر بن محمد بن احمد بن نباته از مشاهیر شعرای عرب اوائل قرن پنجم هجرت می باشد که اشعارش فصیح و دقیق المعنی بوده و قصائد بسیاری در مدح ملوک و اکابر وقت سروده است و بالخصوص سیف الدوله حمدانی و عضدالدوله دیلمی و ابن العمید و وزیر مهلبی را بسیار ستوده ... و در ۴۰۵ هجرت و در هفتاد و هشت سالگی در بغداد درگذشت . »

ریحانة الادب . ج ۶ . ص ۱۸۰

ص ۳۹ - صابی

ابراهم بن هلال بن ابراهیم بن هرون یا زهرون ابو اسحق ... بغدادی المنشاء و المدفن از اکابر ادبا و ارباب فضل و کمال عهد دیالمه و خلفای عباسیه که در فنون شعر و ادب و لغات عرب و کتابت و انشاء و ترسل و بلاغت مهارتی بی نهایت داشته ... در بغداد از طرف خلیفه عباسی و سلطان عزالدوله بختیار بن معزالدوله بن بویه دیلمی کاتب انشاء و منشی رسائل بوده و در آن اثنا مکاتباتی از وی نسبت به عضدالدوله صادر گردید که سبب رنج خاطر و کینه و عداوت قلبی وی گردیده تا آنکه عزالدوله در سال ۳۶۷ هجرت مقتول و مسخر عضدالدوله گردیده و امر به حبس او صادر و تصمیم داد که لگدکوب پای پیلانش نماید تا در سال ۳۷۱ به شفاعت بعض از خیرخواهان از آن تصمیم منصرف گردید به شرط آنکه صابی تاریخ دولت دیالمه را بنگارد ... صابی

در زندان تاریخ آن دولت را به جهت انتساب تاج المله که یکی از القاب عضدالدوله است به تاریخ تاجی شهرت داد ...

وفات صابی در روز دوشنبه یا پنجشنبه دوازدهم شوال ۳۸۴ هجرت در بغداد واقع شده ...

ریحانة الادب . ج ۲ . ص ۱۱۲

در باب کتاب تاجی نیز به مقاله^۳ س . م . خان ترجمه آقای احمد آرام مراجعه شود .

راهنمای کتاب . سال ۱۱ . شماره های ۲۹۱ و ۲۹۲

ص ۴۰ . فضفاض

فضفاضه . زره که همه^۴ تن را پوشاند .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۴۲۱

درع فضفاضة و فضفاض . زره^۵ فراخ .

منتهی الارب

ص ۴۱ . عتابی

نوعی پارچه (تافته) موجدار و مخطط و با الوان مختلف ، خارا .

ضح . محله ای در بغداد به نام « عتابیه » منسوب به یکی از افراد بنی امیه « عتاب » به وجود آمد . درین محله پارچه های موجدار و مخطط می یافتند به نام همان محله (عتابیه) و سپس « عتابی » بدان پارچه ها اطلاق شد .
(دزی : ۲ : ۹۳)

فرهنگ معین

« ... نوعی از پارچه گویا مخطط راه راه با الوان مختلف .

— شاید الیجه مانند چیزی .

گر به دیباهای رنگین آدمی گردد کسی

پس در اطلس چیست گرگ و در عتایی سوسمار

(عبدالرزاق اصفهانی)

ابلهی صد عتایی خارا گر بپوشد خری است عتایی

(سعدی ۲۳۰)

... برهان قاطع در عنوان « خارا » صریحا گوید که عتایی جامه

خارا یعنی ابریشمین محطط بوده است .

— در نهایت الادب ج ۹ ص ۳۲۷ - ۳۲۸ از قول ابوالفرج بیغاء در

یکی از منشآت خود وصف خری عتایی را می کند که صاحب یمن به عزالدوله

بختیار هدیه فرستاده بوده ، ولی نامی از عتایی درین رساله نبرده یعنی در آن وقت

گویا هنوز اسمی برای آن عربها نمی دانسته اند .

منسوب الی العتای بیسن وهی احدی محال بغداد (ابن خلکان ۲ : ۹۹)

به نقل از یادداشتهای قزوینی . ج ۶ . ص ۲ - ۳۱

ص ۴۰ - دبیقی

پارچه ای است از نوع حریر نازک که در مصر می بافته اند ، منسوب

به شهر مذکور . لطافت آن تا اندازه ای بوده که از صد ذراع آن یک عمامه

می بافته اند و بر آن از طلا نقشها ترتیب می داده اند و یک عمامه آن به استثنای

قیمت نخ و حریر پانصد دینار بها داشته .

فرهنگ معین

ص ۴۰ - عتاب ورقا

« ابوورقاء عتاب ورقاء یربوعی ریاحی از امراء دلیر و از اجواد بنام

و حلما مشهور قرن اول هجری است. ابن عبدربه در عقد الفرید و ابن قتیبه در عیون الاخبار می آورند که: ... و اجواد اهل الکوفه ثلاثة فی عصرهم عتاب بن و رقاء الریاحی و عکرمه بن ربیع و اسماء خارقة الفزاری. (ج ۱. ص ۱۹۴) و هم ابن عبدربه در ضمن ایراد داستان مفصلی مشتمل بر مکالمه و مخاطبه ای که میان فرزددق شاعر شهیر و سلیمان بن عبدالملک اموی روی داده است از قول فرزددق چنین می گوید که: «... و اما احلم العرب فعتاب بن و رقاء الریاحی...» (ج ۲. ص ۱۹۳). عتاب در جنگهای دوره اموی در عراق و خراسان و مخصوصاً در جنگهای خوارج وقایع مشهوری از خود به یادگار گذاشته است. و بالاخره هم در یکی از همین وقایع که به فرمان حجاج بن یوسف با شیبب بن یزید خارجی جنگ می کرد به سال ۷۷ هجری به دست شیبب به قتل رسید. ... برای اطلاع تفصیلی از حال او رجوع فرمایید به این اثر و طبری وقایع سنوات ۷۰-۷۷ و تاریخ الاسلام ذهی ج ۳۰ سال ۷۷ و اعلام زرکلی و اشتقاق ابن درید و مخصوصاً به کامل مبرد ج ۳. پسر او خالد بن عتاب نیز از امرای بنام و صاحب وقایع مشهوری در خراسان می باشد.

یغما. سال ۱۶. ص ۳۱۴. مقاله

آقای دکتر مهدوی داسغانی

خاقانی در دیوان هم به عتاب اشارتی کرده است:

زهی تمیمه حسان ثابت و اعشی زهی یتیمه سحبان وائل و عتاب

سج. ص ۵۶

ع. ص ۵۷

ص ۴۱. والفجر دلیل...

اشاره به آیات: «الفجر ولیال عشر» آیه ۱ از سوره الفجر، و

«الشمس وضحها» آیه ۱ از سوره شمس است.

رك. تحفة العراقین. ص ۸۰ و ۳۸۹

ص ۴۱ - شمس را برهنگی ...

در دیوان آمده است :

گاه از همه برهنه تر آید چو آفتاب پوشد برهنگان را چون آفتاب لام

عبد . ص ۳۰۴ سج . ص ۳۰۱

چو درویشی به درویشان نظر به کن که قرص خور

به عریانان دهد زربفت چون بینند عریانش

عبد . ص ۲۱۸ سج . ص ۳۰۱

چو خورشید و چو ایمان شو که ویرانها کنی روشن

برهنه خلعها می بخش اگر خورشید و ایمان

چو درویشی به درویشان نظر به کن که قرص خور

به عوری کرد عوران را فنک پوش زمستانی

عبد . ص ۴۲۴ سج . ص ۴۱۳

ص ۴۱ - واحزنا

در متن بی نقطه است و « واحربا » خوانده می شود که به نظر مرحوم

سید محمد فرزانه وجهی داشت ، ولی خاقانی این ترکیب را در دو جای دیوان آورده است :

بر دست خاکیان خپه گشت آن فرشته خلق

ای کاینات واحزنا از جفای خاک

عبد . ص ۲۴۳ سج . ص ۲۳۸

واحزنا گفته ام به شاهد حربا زین گله حربه جفای صفاهان

عبد . ص ۳۶۱ سج . ص ۳۵۷

ص ۴۱ - نیلوفر به کدام نیل و فر ...

در همین مضمون است :

سردار تاجداران هست آفتاب و دریا

نیلوفر م که بی او نیل و فری ندارم

ع. ب. ص ۲۷۳

سج. ص ۲۸۰

ص ۴۱ - نیراعظم هم خانه مسیح مریم

« و آن آن بود که هر ادوس ملک جهودان قصد کشتن عیسی کرد .

وی را در خانه ای کرد و داری بزدند و خلق حاضر آمدند . طیطانوس قتال

در خانه شد تا عیسی را علیه السلام بیرون آرد . خدای تعالی جبریل را علیه السلام

بفرستاد تا عیسی را علیه السلام از آن زندان برگرفت و به روزن خانه بیرون

برد و به آسمان چهارم برد ... »

قصص قرآن مجید . ص ۴۶

« ... و مهتر عیسی علیه السلام به آسمان چهارم به فرمان خدای تعالی

به عبادت مشغول گشت . »

طبقات ناصری . چاپ دوم . ج ۱ . ص ۵۵ :

و نیز رك . تاریخ بلعی . ص ۷۸۰ - تفسیر

طبری . ج ۱ . ص ۲۲۴ - قصص الانبیا . ص ۳۸۲ -

تفسیر ابوالفتح . ج ۲ . ص ۳۷۱ - تفسیر سورة

یوسف (جامع الستین للطائف البساتین) . ص ۶۵۵

« فلکها هشت گوی اند یکت بر دیگر پیچیده همچون پیچیدن تویهای

پیاز ... و هر کره ای را مقداری است از سبزی ... و چهارم آن آفتاب است . »

التفهیم . ص ۶۶

که جهان را به نفعش امید است

چارمین چرخ بهر خورشید است

هنرنامه یمینی . ص ۷۰۴

در دیوان خاقانی آمده است :

عیسیم منظر من بام چهارم فلک است

که به هشتم در رضوان شدم نگذارند

سج . ص ۱۵۳

عب . ص ۱۴۸

نه خورشید همخانه عیسی آمد چه معنی که معلول میزان نماید

سج . ص ۱۳۰

عب . ص ۱۲۸

چه راحت مرغ عیسی را ز عیسی

که همسایه است با خورشید عنرا

سج . ص ۲۴

عب . ص ۲۰

در تحفة العراقین نیز اشاره به این نکته دارد :

خاکش ز چهارم آسمان به ذاتش زمسیح جاودان به .

ص ۱۴۴

چون احمد و جبریل همدم چون عیسی و آفتاب با هم .

ص ۲۴۱

ص ۴۳ - عین الدین

باید مراد ازین عین الدین نایب دار الخلافه باشد که خاقانی در دیوان

بدو اشاره می کند :

خجسته نایب دار الخلافه عین الدین

که از شمایلش آبستن است باد شمال

سج . ص ۸۹۷

ص ۴۳ - هفت ولایت ممالک اجساد

هفت اندام . به حسب ظاهر اول سر، دوم سینه، سوم پشت، چهارم

و پنجم هردو دست، ششم و هفتم هردو پا . به حسب باطن دماغ و دل و جگر

و سپرز و زهره و معده . و بعضی به جای معده کرده نوشته اند . (از لطایف).

و موافق تفسیر حسینی : چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پا و نام رگی است و آن را به همین سبب هفت اندام گویند که به فصد آن خون سر و سینه و پشت و دست و پا خارج می شود .

غیاث اللغات

تو هفت کشور بگرفته و مخالف تو

ز هفت چرخ شده مبتلا به هفت اندام

مسعود سعد سلمان . (یادداشت علامه دهخدا)

به نقل از « تحلیل هفت پیکر » . ص ۸۴

در دیوان هم اشاره می کند :

این نامه هفت عضو مرا هفت هیكل است

کایمن کند ز هول سباع و شر هوام

سج . ص ۳۰۴

عب . ص ۳۰۷

ص ۴۳ - چهار رئیس جسمانی

ظاهرا اشاره به اعضاء رئیسه است که چهار است :

دماغ ، قلب ، کبد و دویضه .

ترجمه مفاتیح العلوم . ص ۱۷۱

« رای به چهار اسطقس یا چهار عنصر که به نظر قدما جهان از آنها

متشکل شده است تاریخی طولانی دارد . در میان هندوان و ایرانیان (بوند هشن

بند ۳۰ فقره یک - و ید یو داد . فرگرد چهار . بند ۱۸۷) این عقیده رواج

داشت . در یونان اول کسی که چهار عنصر یعنی آتش و هوا (یا باد) و آب و

خاک (یا زمین) را مجتمعا در نظر گرفته و آنها را اصل ترکیب موالید (معادن و

نباتات و حیوانات) دانسته امپدوکلس (انباذقلس - انبذکلس) است ...

در بسیاری از کتب نویسندگان به مسامحه طبایع (یا مفردات طبایع یا

طبایع مفردات یا چهار طبایع یا طبایع اربعه یا طبایع چهارگانه یا چهار طبع یا چهار

طبیعت) را که حرارت و برودت و رطوبت و یبوست (گرمی و سردی و تری و خشکی) باشد معادل و مترادف با چهار عنصر آورده اند و احياناً میان آراء طبیعون (فیزیولوگ ها) با آراء طبایعیان (یا اصحاب طبایع یا اهل طبایع یا طبایعیان) خلط کرده اند ...

در بعضی از موارد نیز به مسامحه اخلاط یعنی خون و بلغم و صفرا و سودا به چهار طبع یا طبایع چهارگانه تعبیر شده است .

قراضه طبایعیات . ص ۱۶۴-۱۵۷

در دیوان می گوید :

مباد کز پی خشنودی چهار رئیس

دو پادشا را در ملک دل بیازارم

ع . ۲۹۴ . سج . ص ۲۸۶

ص ۴۳ - سه پادشاه روحانی

سه موالید : معدن ، نبات ، حیوان .

معدنی ، زاده نخستین است از طبایع فزون به تزین است

دومین زاده طباع گیاست که به ما یادگار روح نماست

جانور باز بچه سوم است که در انواع او قیاس گم است

هنر ناسه یمینی . ص ۷۱۲ - ونیز رك . انسان کامل . ص ۱۹

ص ۴۳ - دو مردمه چشم آفرینش

ظاهرا اشاره به عقل و نفس است . قس

مباد کز پی خشنودی چهار رئیس

دو پادشا را در ملک دل بیازارم

ع . ۲۹۴ . سج . ص ۲۸۶

ص ۴۳ - اول ما خلق الله ...

«وقال النبي صلعم : اول ما خلق الله تعالى العقل . بدان که چنانکه
مبداء عالم ارواح روح پاك محمدی آمد بدان شرح که در فصل سابق رفت
مبداء عالم ملکوت عقل کل آمد، و ملکوت باطن جهان ، ظاهر جهان را ملک
خوانند و باطن جهان را ملکوت .»

مرصاد العباد . ص ۲۶

نی که اول دست یزدان مجید از دو عالم پیشتر عقل آفرید

احادیث مشنوی . ص ۲۰۲

ص ۴۳ - دو نشاء

دو نشاء ظاهر را اشاره به دو فرع ماده و هیولی است . قس :

به چار نفس و سه روح و دو محسن و یک فطرت

به یک رقیب و دو فرع و سه نوع و چار اسباب

سج . ص ۵۲۰

عب . ص ۵۳

ص ۴۳ - چهار علت

چهار علت ظاهر را اشاره به علل اربعه است : فاعلی ، غایی ، مادی ،

صوری .

ص ۴۳ - پنج مدرک

نشاط من همه زی آشیان نه فلکست

اگر چه در قفس پنج حس گرفتارم

سج . ص ۲۸۵

عب . ص ۲۹۳

ص ۴۳ - شش روز خلقت

و این آنست که خدای عزّ و جلّ همی گوید که : من این آسمانها و زمین

و آنچه اندر میان آن است به شش روز آفریدم.»

تفسیر طبری . ج ۷ . ص ۱۷۴۸

«ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام». می گوید :
خداوند شما اوست که هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن به شش روز
بیافرید .»

کشف الامرار . ج ۲ . ص ۶۲۹ و ج ۴ . ص ۲۵۶

«مجاهد گفت : آن شش روز ، اولش یکشنبه بود تا پنجشنبه . چون
آدینه بود خدای تعالی خلق آسمان و زمین را جمع کرده بود لذلک سمی جمعه .
و آنکه به شش روز آفرید با آنکه توانست به یک لحظه بیافرید .»

تفسیر ابو الفتوح . ج ۴ . ص ۳۸۷ و ج ۵ . ص ۲۹۰ -

و نیز رک . تمهیدات . ص ۷ و ۳۰۶

در دیوان می گوید :

حاصل شش روز کون چون تویی از هفت چرخ

بر تو سزد تا ابد ملک جهان ختم

سج . ص ۲۶۳

عب . ص ۲۶۷

ص ۴۳ - هفت مشکاة سماوی

هفت اختر . سبعة سیاره که در نظر قدما قراست و عطارد و زهره

و شمس و مریخ و مشتری و زحل .

وین هفت گوهران گدازان را

سقراط باز بست به هفت اختر

(ناصر خسرو . دیوان . ص ۱۴۶)

برهان قاطع

هفت والی است این ولایت را

گشته بر کام خویش کامروا

برتر از جمله پیر کیوان است
 فلک هشتمین به فرمان است ...
 بر ششم چرخ جای برجیس است
 همه را بعد او به تلبیس است ...
 پنجمین چرخ بهر بهرام است
 که همیشه کشیده صمصام است ...
 چارمین چرخ بهر خورشید است
 که جهان را به نفعش امید است ...
 بر سوم چرخ زهره دارد جای
 آنکه بر بطن زنت و چنگک سرای ...
 بر دوم چرخ پادشا تیر است
 که دبیری به رای و تدبیر است ...
 بر نخستین فلک ملک ماه است
 که چو خورشید بر فلک شاه است :
 هنرنامه یمینی . ص ۶ - ۷۰۴
 ونیز رك . تحلیل هفت پیکر . ص ۹۶

ص ۴۴ - العجلة من ...

صورتی دیگر از این روایت است : التانی من الله والعجلة من -
 الشیطان .

احیاء العلوم . ج ۳ . ص ۲۵ ، ۱۲۷ - جامع صغیر . ج ۱ . ص ۱۳۳
 الاناة من الله تعالى والعجلة من الشیطان .

جامع صغیر . ج ۱ . ص ۱۳۲ - کنوز الحقائق . ص ۴۶
 به نقل از « احادیث مشنوی . ص ۹۵ و ۱۴۵
 ونیز رك . امثال وحکم . ج ۱ . ص ۲۳۷ و ۲۵۸ - تحلیل
 اشعار ناصر خسرو . ص ۶۵

ص ۴۴ - عهد گویان ذریت آدم

«... چون خدای تعالی آدم را بیافرید میان مکه و طایف خواست که عهد بروی گیرد، وی را گفت: یا آدم، ترا کی آفرید؟ گفت: «انت یا رب»... آنکه خدای تعالی به کمال قدرت بی کیفیت فرزندان آدم را از پشت آدم بیرون گرفت... و عهد بریشان گرفت.»

قصص قرآن مجید. ص ۸۵ - ۸۴

ص ۴۵ - انفلاق بحر و انشقاق بدر بر دست دو مرسل...

«موسی کلیم را انفلاق بحر بود، مصطفی حبیب را انشقاق قمر بود.»

کشف الاسرار. ج ۹. ص ۳۹۸

انفلاق بحر. و آن آن بود که چون بنی اسرایل در جفاهای فرعون و قبطیان در ماندند امر آمد از خدای تعالی موسی را که بنی اسرایل را ببر از مصر به سوی دریا... موسی علیه السلام با قوم بیرون رفت از مصر... جبریل آمد علیه السلام و امر آورد موسی را علیه السلام از خدای تعالی که بنی اسرایل را بگو که به دریا بگذرند به سلامت. موسی علیه السلام ایشان را بگفت. ایشان مردمانی بودند بد خو و واشگونه. گفتند که ما ترسیم که هلاک شویم... جبریل علیه السلام امر آورد موسی را که: «اضرب بعصاك البحر»... موسی... عصا بر گرفت و بر دریا زد و گفت: یا بحر انفلق...

قصص قرآن مجید - و نیز قصص الانبیا. ص ۱۹۳

اشاره است به آیه «اقتربت الساعة و انشق القمر». (سوره ۵۴ -

القمر - آیه ۱).

«پس ایشان همه گرد آمدند بر پیغامبر علیه السلام و گفتند که... ما را حجتی بنیایی که ما در آن بینیم آنکه دانیم که تو پیغامبری. پس پیغامبر علیه السلام

گفت که چه خواهید ؟ گفت که آن خواهیم که این ماه که بر آسمان است به دو نیمه شود ، یک نیمه به مشرق فرو شود و یک نیمه به مغرب ...
پس پیغامبر علیه السلام به شب چهاردهم که ماه تمام تر باشد از خدای عزّ و جلّ اندر خواست تا ماه را فرمان داد و به دو نیمه گشت ، و یک نیمه به مشرق فرو شد و یک نیمه به مغرب .

تفسیر طبری . ج ۷ . ص ۱۷۸۰

«خبر درست است از عبدالله بن مسعود گفت : اهل مکه از رسول خدا درخواستند تا ایشان را آیتی نماید، یعنی بر صدق نبوت خویش . گفتند : خواهیم که ماه آسمان به دو نیم شود . رسول خدا دعا کرد و ماه به دو نیم گشت .»
کشف الاسرار . ج ۹ . ص ۲۸۶ - و نیز . تفسیر ابوالفتوح .
ج ۹ . ص ۲۷۱

ص ۴۵ - محاسب بیست در پنجاه اعنی کاف و نون

در دیوان می گوید :

گویی به رغم جان فلک دست کاف و نون

گردونی از دو قطب در آویخت استوار

سج . ص ۱۷۶

ص ۴۵ - گذشتن عبد الله ... بر بنت نوفل ...

«دیگران که مر ورقة بن نوفل را به یمن خواری بود که هیچ کس نبود دانایتر از وی به نجوم اندر . و وی به نجوم اندر یافته بود که یکی پیامبری از عرب بیرون آید همه جهان از مشرق تا به مغرب دین وی گیرند و دین وی تا رستخیز بردارد . و آن پیامبر هنوز به پشت پلر اندرست . و علامت آنکس آن است که میان ابروی وی نوری باشد تابان که همی تابد . خواهر ورقة یک

خروار دینار برداشت و از یمن برفت و هشت ماه بر درمکه بنشست بر راه گذر خلق و به مردمان همی نگریست تا یک روز عبد الله بیرون آمد و آن نور همی تافت از میان دو ابروی او و هیچ خلق ندانستند کان چیست مگر این زن. پس این زن چون وی را بدید زود برفت و دامن او بگرفت و گفت تو کیستی و پسر کیستی ؟ گفت : مرا نام عبد الله است و من پسر عبد المطلب بن عبد مناف ام . این زن گفت او را ، من از یمن آمدم با خرواری دینار تا ترا دهم باید که مرا به زنی کنی . عبد الله گفت : سپاس دارم . زن گفت : هم اکنون خواهم . عبد الله گفت : هم اکنون نه بدین کار آمدم . یک ساعت باش تا به خانه روم و بدین کار باز آیم .

و عبد الله بن عبد المطلب به خانه شد و شهوت بر وی بجنید و با ایمنه گرد آمد، و پیامبر به شکم مادر اندر آمد، و عبد الله را از آن کار شتاب داشت . چون با نزدیک خواهر ورقه رسید آن علامت از پیشانی وی رفته بود. خواهر ورقه گفت : چیزی از تو پرسم راست بگوی ، از نزدیک من برقی با زن گرد آمدی ؟ گفت : آمدم . زن گفت : آنچه من خواستم اکنون رفت و مرا به تو هیچ حاجت نیست و نه به هیچ مرا به جهان اندر ... »

تفسیر طبری . ج ۴ . ص ۱۰۶۷ به بعد - وج ۹ . ص ۱۷۸۱

و قصص قرآن مجید . ص ۴۱۳

ص ۴۵ - مررت و فی وجهک ...

روایت دیگر چنین است : « قالت مررت و بین عینیک غرة مثل غرة الفرس و رجعت و لیس فی وجهک . »
تفصیل را به طبقات ابن سعد ذیل عنوان : « ذکر المرأة التي عرضت

نفسها علی عبد الله بن عبد المطلب «مراجعه شود .

طبقات الکبیر . ج ۱ . ص ۵۷ و ۵۹

ص ۴۵ - یاسج

در دیوان آمده است :

یاسخ او به یاسجی باز دهی که از ظفر

ناصر رایت حق ، ناسخ آیت شری

عب . ص ۴۴۰ سج . ص ۴۳۱

ترکان غمزه او چون درکشند یاسج

در هردلی که جوئی پیکان تازه بینی

عب . ص ۴۴۰ سج . ص ۴۳۲

هر زمان یاسج زنان صیّاد وار آبی از بازو کمان آویخته

عب . ص ۴۸۹ سج . ص ۴۷۶

ص ۴۵ - هندوانه

دراصل در زبان فارسی صفت ... است به معنی هندی یا به عبارت

اصح به معنی هندویی یعنی چیزی یا کسی که منسوب به هندویان باشد از عالم

شاهانه (انعام یا مرحمت شاهانه) ، و دیوانه (منسوب به دیو یعنی کسی که دیو

در او حلول کرده است ، مانند مجنون عربی یعنی جن زده) .

یادداشت‌های قزوینی . ج ۷ . ص ۳۰۴

ص ۴۶ - معزم

به ضم میم و فتح عین بی نقطه و زاء نقطه دار مشدّد مکسور به وزن

محدث و موذن ... به معنی راقی و افسونگر و عزائم خوان مأخوذ از عزمه

به معنی اوراد مخصوص ورقیه و افسون که در کتب معتبر لغت عربی مثل

قاموس و تاج العروس و در عبارات فصحا استعمال شده است ...

منوچهری گوید :

چو هنگام عزائم زی معزم به تکت خیزند ثعبانان ریمن

به نقل از مقدمه کنوز المعزمین . ص ۴

خاقانی در دیوان می گوید :

ماری به کف مرا دوزبان چیست آن قلم

دستم معزّی شده کافسون مار کرد

سج . ص ۱۰۱

عب . ص ۱۰۰

ص ۴۶ - پای دام

دای که از بند و ریشان سازند و دست و پای حیوان در آن بسته شود.
در ملحقات صراح آمده است : « دای که به اطراف آن سیخها بندند و سر
دیگر به زمین فرو برند » . مجازا هر نوع حیل و نیرنگی که از برای گرفتاری
جسمی و روحی کسی تعبیه کنند ...

در حدیقه سنایی (چاپ مدرّس رضوی . ص ۱۱۰ و ۲۵۷ به ترتیب)

آمده است :

دست یازيست قالت تو هنوز پای دامیست حالت تو هنوز

خصم را روز چند مهلت داد لاجرم خصم پای دام نهاد .

به نقل از حواشی « ترجمه کلیله و دمنه » . ص ۱۸۰

درویس و رامین آمده است (۹۷/۴۲) :

که من ننیو شم این گفتار خامت نیایم هرگز اندر پای دامت

و مختاری غزنوی (دیوان ، چاپ همایی ۷۴) :

از بخل چون نیاز همی دست موزه ساخت

طبع تو هر دو را به سخا پای دام کرد .

ایضا . ص ۲۷۶

در دیوان آمده است :

گفتم به پایگاه ملایک توان رسید

گفتا توان اگر نشود دیو پای دام

عب . ص ۳۰۵ سج . ص ۳۰۲

دولت تیز ، مرغ تیز پر است عدل شه پای دام او زبید

عب . ص ۵۳۵ سج . ص ۴۸۷

ص ۴۷ - شیب

به حرکت معروف رشته تازیانه بود . منجیک گوید :

به گاه شانه بروبر تذرو خایه نهد

به گاه شیب بلّرد کند رستم زال

لغت فرس . چاپ مرحوم اقبال : ص ۲۶

و نیز . لغت فرس . چاپ آقای دبیرسیاقی . ص ۹ -

صحاح الفرس . ص ۳۹ - فرخنامه . ص ۳۱۲

خاقانی در دیوان می گوید :

از شیب تازیانه او عرش را هراس

وز شبهه تکاور او چرخ را صدا

عب . ص ۱۷ سج . ص ۵

مرا شنشه وحدت ز داغگاه خرد

به شیب مفرعه دعوت همی کند که بیا

عب . ص ۴ سج . ص ۷

شیب سر تازیانه ش از قدر حبل الله شه طغان بینم

عب . ص ۲۸۶ سج . ص ۲۶۸

ص ۴۷ - آبنوس شب و روز

این ترکیب در صفحات ۶۴ و ۸۸ نیز آمده است ، و در دیوان :

این آبنوس و عاج شب و روز ، روز و شب

چون عاج و آبنوس شکافد دل کرام

سج . ص ۳۰۱

ص ۴۷ - دلدل

«... و از استران دلدل بود که مقوقس فرستاده بود .»

مجل التواریخ و القصص . ص ۲۶۴

و نیز . تاریخ یعقوبی . ج ۱ . ص ۴۵۷

در دیوان می گوید :

چند از دل و دل که در دو عالم یک دلدل دل روان ندیدم

سج . ص ۵۰۹

ص ۴۷ - یمن الخیل ...

«خجستگی اسبان در اشقری اوست .»

ترك الاطناب . ص ۱۱۰

«خجستگی اسب در اشقر بود ، و «اشقر» اسب سرخ موی بود .»

شرح شهاب الاخبار . ص ۷۱

«چنانکه می فرماید : یمن الخیل فی شقرها ، یعنی مبارکی در اسب

بورست .»

آداب الحرب و الشجاعة . ص ۱۹۲

ص ۴۸ - ولید بن یزید

«چنین گفتند که ولید بن یزید سخت مولع بود به نبیذ خوردن و لهو و سماع پیش از خلافت. چون به خلافت بنشست دست باز نداشت و نیز دین و مذهب زناده پدید آورد و نماز کم کردی و به کار دین استخفاف کردی. و چنین روایت کردند از او که از هیچ حرام فارغ نبودی از زنان و از خواسته حرام ... دل سپاه و رعیت ازو بر مید ... ولید را روز پنج شنبه کشتند دو روز از ماه جمادی الآخره مانده سال برسد و بیست و شش ... و چون بکشتندش چهل و شش ساله بود و کنیت او ابوالعباس بود و یک سال و سه ماه خلیفت بود ...»

ترجمه تاریخ طبری . چاپ عکسی . ص ۴۶

و نیز. تجارب السلف. ص ۸۲. تاریخ الخلفاء لمؤلف مجهول

من القرن الحادی عشر . ص ۴۳ - روضة الصفا . ج ۳ .

ص ۳۴۷

ص ۴۸ - استبرق

استبرق ، دیبای ستر .

السامی فی الاسامی . چاپ عکسی . ص ۱۰۷

ص ۴۸ - ادهم مدنر شب

مدنر در متن بی نقطه آمده است .

«مدنر، که نشانهای بزرگ دارد .»

السامی . چاپ عکسی . ص ۲۷۰ . ص ۷

«اکنون نامها و رنگهای اسپان بیان کنم : بور خلوق ... مدنر .»

آداب الحرب والشجاعة . ص ۱۹۰

« اما استادان چنین گفته اند که اسب ... مدنر نخر . »

ایضا . آداب الحرب . ص ۱۹۳

ترکیب ادهم شب در دیوان خاقانی آمده است :

ادهم شب گریخت ساقی کو تا کمند معنبر اندازد

سج . ص ۱۲۳

عب . ص ۱۳۶

قعه نقره خنک روز آمده در جنیتش

ادهم شب فکنده سم کند رو از مشمری

سج . ص ۴۲۲

عب . ص ۴۳۰

ص ۴۸ - قله

قله . آسی که رنگش به زردی مایل باشد .

چون خور بر اسب قله سنجد بش آمدن

از نعل قله قله شیلان شکستنش

فرهنگ معین

ص ۴۸ - سنجد بش

بوش buš . بش ، یال . نک bōš .

فرهنگ پهلوی . ص ۸۵

بش ، (- پش = فش = بشک ، اوستایی barðša)

۱ - یال اسب ، موی گردن اسب . ۲ - کاکل آدمی .

۳ - طره ای که بر سر و دستار و کمر گذارند . ۴ - دامن .

فرهنگ معین

بش buš . گردن . یال اسب (۵ - ۱۲۵) .

واژه نامه بند هشن . ص ۱۱۷

بش būš . گردن . پشت . یال اسب . اوستا barðša . فارسی . بش ،

فش ، و بشك = یال اسب (۹ - ۱۷۱ و ۸ - ۱۲۵) .

ایضا . ص ۱۰۵

«بش» در شاهنامه فردوسی بر حسب فرهنگ ولف شش بار آمده است :

«بش و یال اسپان کران تا کران

بر اندوده از مشك و از زعفران»

چاپ بروخیم . ج ۱ . ص ۲۱۸ بیت ۱۶۰۹

« مسكو . ج ۱ . « ۲۲۲ « ۱۴۳۲

« مهل . ج ۱ . « ۱۷۳ « ۱۶۰۹

«بش و یال بینید و سرو عنان دودیده نهاده به نوک ستان

چاپ بروخیم . ج ۲ . ص ۳۹۸ بیت ۲۹۸

« مسكو . ج ۲ . « ۱۴۴ « ۲۶۶

« مهل . ج ۲ . « ۱۶ « ۲۹۸

«سپاهی که دیدند کوپال اوی سرو مغز پیل و بش و یال اوی

چاپ بروخیم . ج ۵ . ص ۱۴۱۶ . بیت ۲۶۹۹

« مسكو . ج ۵ . « ۳۹۲ « ۲۶۴۱

« مهل . ج ۴ . « ۱۱۷ « ۲۶۹۹

گرفته بش و یال اسپ سیاه ز خون لعل شد خاك آوردگاه

چاپ بروخیم . ج ۶ . ص ۱۷۱۲ . بیت ۳۷۹۲

« مسكو . ج ۶ . « ۳۰۴ « ۱۳۹۱

« مهل . ج ۴ . « ۳۲۹ « ۳۷۸۷

پشوتن همی بود پیش سپاه بریده بش و دم اسپ سیاه

چاپ بروخیم . ج ۶ . ص ۱۷۲۰ . بیت ۳۹۳۴

« مسكو . ج ۶ . « ۳۱۳ « ۱۵۳۵

« مهل . ج ۴ . « ۳۴۵ « ۳۹۲۶

کشان دمّ بر پای و بر یال بش

سیه سم و کف افکن و شیر کش

چاپ بروخیم . ج ۷ . ص ۲۰۹۵ بیت ۳۴۶

« مسکو . ج ۷ . « ۲۸۳ « ۳۴۹

« مهل . ج ۵ . « ۲۶۱ « ۳۴۹

در دیوان ترکیب سنجد بش نیامده است ولی ترکیب « زرده بش »

آمده است :

شمع که در عنان شب زرده بش سیاه بود

از لگد براق جم مرد بقای صبحدم

سج . ص ۴۵۸

ص ۴۸ - صافنات جیاد سلیمان

« الصافنات ، اسبانی را که عادت ایشان آن بود که بر سه قوائم

بایستادندی و یک دست را گوشه سم بر زمین نهادندی و این علامت عتق و

کرم اسبان باشد . »

« الجیاد ، اسبان نیک رو ، واحدها ، جواد . »

صافنات جیاد در آیه ۳۰ سوره ص (۳۸) آمده است .

تفسیر ابو الفتح . ج ۸ . ص ۳۴۶

« اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد »

در تفسیر طبری ترجمه آیه بدینسان است : « و چون عرضه شد بر او

به شبانگاه اسبان نیکان . »

ترجمه تفسیر طبری . ج ۶ . ص ۱۵۵۵ - ونیز رك . ص ۱۵۶۲

در تفسیر سور آبادی ترجمه چنین است : « چون عرضه کردند بر وی

شبانگاهان آن ایستادگان نیک آن اسبان . »

تفسیر قرآن کریم . چاپ عکسی . ص ۳۸۰

در کشف الاسرار چنین آمده : « آنکه که عرضه کردند برو بعد از نیم روز آن اسبان تندرست تیز رو . »

کشف الاسرار . ج ۸ . ص ۳۴۳ و ۳۴۸
و در تفسیر ابوالفتوح چنین : چون عرضه کرده شد براو آخر روز اسبان ایستاده نیکو . »

تفسیر ابوالفتوح . ج ۸ . ص ۳۴۴
« حدیث سلیمان اندر حالت اسبان . و این حدیث چنان بود که خدای عزّ و جلّ گفت اندر قصّه سلیمان : اذ عرض علیه بالعشی الصافات الجیاد . چنین گفتند به اخبار تفسیر اندر که سلیمان را هزار اسپ بود تازی بر نشست او را ... »

تاریخ بلعمی . ص ۳۸۹

ص ۴۸ - بهزاد سیاوخشی ...

سیاوخش ...

رخش پر ز خون دل و دیده گشت سوی آخر تازی اسبان گذشت
بیاورد شبرنگ بهزاد را که در باقی روز کین باد را

شاهنامه . چاپ بروخیم . ج ۳ . ص ۶۵۳ . بیت‌های ۲۳۳۴، ۲۳۳۳

« مسکو . ج ۳ . ص ۱۴۱ . « ۲۲۰۵، ۲۲۰۴

« مهل . ج ۲ . ص ۱۹۷ . « ۲۳۳۵، ۲۳۳۴

فرنگیس گفت ...

به بهزاد بنای زین و لگام چنو رام گردد تو بگذار گام
چو آبی برش نیک بنای چهر بیارای و ببسای رویش به مهر
سیاوش چو گشت از جهان ناامید برو تیره شد روی روز سفید
چنین گفت شبرنگ بهزاد را که فرمان مبر زین سپس باد را

همی باش برکوه و در مرغزار چو کیخسرو آید ترا خواستار
 ورا بارگی باش و گیتی بکوب ز دشمن زمین را به نعلت بروب
 شاهنامه . چاپ بروخیم . ج ۳ . ص ۷۲۱ بیتهای ۷۲۰ به بعد
 « مسکو . ج ۳ . ص ۲۰۹ « ۳۱۹۲
 « مهل . ج ۲ . ص ۲۴۷ « ۷۱۶

ص ۴۸ - رخش رستم

هراسپی که رستم کشیدیش پیش
 به پشتش بیفشاردی دست خویش
 ز نیروی او پشت کردی به خم
 نهادی به روی زمین بر شکم
 چنین تا زکابل بیامد زرننگ
 فسیله همی تاخت از رنگ رنگ
 یکی مادیان تیز بگذشت خننگ
 برش چون بر شیر و کوتاه لنگ ...
 یکی کره از پس به بالای او
 سرین و برش هم به پهنای او
 تنش پرنگار از کران تا کران
 چو داغ گل سرخ بر زعفران ...
 بینداخت رستم کیانے کند
 سر ابرش آورد ناگه به بند ...
 بیفشارد ران رستم زور مند
 برو تنگتر کرد خم کند ...

بیازید چنگال گردی به زور
 بیفشارد یکدست بر پشت بور
 نکرد ایچ پشت از فشردن تهی
 تو گفتی ندارد همی آگهی
 به دل گفت کین بر نشست من است
 کنون کار کردن به دست من است

شاهنامه. چاپ بروخیم. ج ۱. ص ۲۸۷، بیت‌های ۹۳ به بعد

« مسکو. ج ۲. ص ۵۲ ، « ۵۶ »

« سهل. ج ۱. ص ۲۲۴ ، « ۹۳ »

ص ۴۸ - مرکوب عصا نام جذیمه ابرش

«... همه ملوک عرب عراق و حجاز و بحرین اورا فرمان بردار بدند...
 و از ملوک به تدبیر بیشتر بود... مردی بود از ملوک عرب نام او عمرو بن ظرب
 بن حسان... سپاه گرد کرد و به حرب جذیمه آمد. جذیمه پیش رفت و حرب
 کرد و عمرو را بشکست و بکشت... عمرو بن ظرب را دختری بود با عقل
 و خرد نام او نایله و به لقب او را زبا گفتندی... خزینه بگشاد و خواسته
 بیرون کرد و سپاه را داد... تا به حرب جذیمه روند... و رسولی سوی جذیمه
 فرستاد و گفت اگر چه قوی زنی باشد هم ضعیف باشد، و من این ملک
 بگرفتم تا این ملک نپراگند و چون زنی به ملک بنشیند... از فرمان بردن او
 مردمان ننگ دارند و من تن خویش ازین ملک آن جز به تو ارزانی ندارم...
 برخیز و اندر آئی تا مملکت ترا دهم و ترا زن باشم. جذیمه چون نامه او برخواند
 شادی کرد و خوش آمدش... همه سپاه... متفق شدند کین صوابست. جذیمه
 با وی (قصیر) مشورت کرد او همه سپاه را مخالف شد و گفت: این غدر
 است... جذیمه ملک به (عمرو بن عبد الجن الجرمی) سپرد... و خود با

خاصگیان خویش برفت و این قصیر را با خویشتن ببرد . . . تا به شهر فرضه رسید . دلش بزد و پشیمان شد . . . رسولان زبا گفتند : ملکه زبا فرمودست که همه سپاه پیش ملک آیند . جذیمه قصیر را گفت : مرا دل همی بزند و همی - ترسم . اکنون چه حیلست ؟ قصیر گفت : فردا که سپاه پذیره آیند . . . اگر پیش تو اندر بروند کار نیکو است و اگر گرد تو بگیرند کار ضعیف است . گفت : اگر چنین کنند چه حیلست ؟ گفت : آن اسب «عصا» را بخواه و بر نشین . . . مگر به جایی بیرون شوی . و این عصا اسبی بود جنیبت و اندر همه عرب هیچ اسب نبود که با او بدویدی . . . »

تاریخ بلعمی . ص ۸۰۹ به بعد - و نیز ص ۸۰۰ به بعد

جذیمه ابرش یا جذیمه الوضاح . در اساطیر عربی از امرای جاهلی عرب از قبیله تنوخ و مربوط به قرن ۳ ق م . بنا بر روایات عرب ، قبل از استقرار لخمیان در حیره ، وی در آن حدود امارتی تأسیس کرده بود ، و حیره و انبار جزو قلمرو او به شمار می آمد . روایات مربوط به وی فراوان است ، (از جمله ازدواج او با زباء و کشته شدنش به دست وی) . کتیبه هایی که در سوریه کشف شده وجود تاریخی او و سلطنتش را در بین تنوخ مسلم ساخته است . الفاظ ابرش (= ابرص) و وضاح در جزء نام او به معنی برص دار است .

دائرة المعارف فارسی

و نیز . رك . تاریخ یعقوبی . ج ۱ . ص ۵ - ۲۵۴ - جوامع العکایات . چاپ گراوری . ص ۱۰۰ - ۱۰۲ و ۴ - ۲۹۳ - تاریخ عربستان و قوم عرب در اوان ظهور اسلام و قبل از آن . قسمت ۷ ، ۸ ، ۹ . ص ۱۷ - ابن خلكان . ج ۵ . ص ۷۰ - هبیب السیر . ج ۱ . ص ۲۵۷

خاقانی در دیوان به نام زبا اشاره می کند :

از سخا وصف زبیده خوانده ام وز کفایت رای زبنا دیده ام

عبد . ص ۲۹۲ سج . ص ۲۷۵

ص ۴۸ - شب‌دیز کسروی

کجات اسپ شب‌دیز زرین رکیب که زیر تو اندر بدی ناشکیب

شاهنامه . چاپ بروخیم . ج ۹ . ص ۲۹۲۱ بیت ۳۹۱

« مهل . ج ۷ . « ۱۹۵ » « ۴۰۰ »

بر آخر بسته دارد ره نوردی کز او در تک نیابد باد گردی ...

نهاده نام آن شیرنگ شب‌دیز بر او عاشق تر از مرغ شباویز ...

نه شیرین تر ز شیرین خلق دیدم نه چون شب‌دیز شیرنگی شنیدم .

خسرو و شیرین . چاپ وحید . ص ۵۴ - ۵۳

خسرو و شیرین . چاپ آذربایجان شوروی . ص ۹۸

ص ۴۸ - اشقر مروان

« فلما مات مسلم ورد الحجاج اخذ البطین من قتیبة بن مسلم فبعث به

الی عبد الملك بن مروان فوهبه عبد الملك لابنه الولید فسبق الناس علیه ثم

استفحله فهو ابو الذائد والذائد ابو اشقر مروان . »

کتاب نسب الخیل فی الجاهلیة والاسلام و اخبارها . ص ۴۴ - ۴۳

ص ۴۸ - دل‌دل مرتضوی

« ... دو استر داشت ، دل‌دل ، مقومس بدو فرستاده بود ، او به

مرتضی علی داد . »

تاریخ گزیده . ص ۱۶۵

« اخبرنا محمد بن عمرنا موسی بن ابراهیم عن ابيه قال كانت دل‌دل بغلة

النبی علیه السلام اول بغلة رثیت فی الاسلام و اهداها له المقوقس . »

طبقات الکبیر . ابن سعد . ج ۱ . القسم الثانی . ص ۱۷۵

«وكان له افراس ... والراز اهداه له المقوقس ... وكانت له بغلة
شهباء اسمها دلدل اخذها عليّ بعد النبي صلى الله عليه وسلم ...»
اسد الغابة. ج ١. ص ٣٠

ص ٤٨ - جنائب بنات الوجيه

«فحول بنات الوجيه :

... انّ اعوج كان سيّد الخيل المشهورة وانه كان للملك من ملوك
كندة فغزا بنى سليم يوم علاف فهزموه واخذوا اعوج فكان اوله لبنى هلال
ولهم نتجوه وامه سبل بنت قياض كانت لبنى جعدة وامّ سبل القساميّة فردّه
بنو سليم الى بنى هلال فاجاد في نسله ومنه انتشرت جياد خيول العرب وكان
فيما سمّوا لنا من جياد فحولها والمنجيات الغراب والوجيه ولاحق والمذهب
ومكتوم وكانت جميعا لغنّى بن اعصر بن سعد بن قيس بن عيلان فقال طفيل
الغنويّ

بنات الغراب والوجيه ولاحق واعوج تتمى نسبة المنتسب

كتاب نسب الخيل. ص ٩

نجائب من آل الوجيه ولاحق تذكرنا احقادنا حين تصهل

ايضا. نسب الخيل. ص ١٢ ونيز. ص ٦٨

ص ٤٨ - لراز

«وكانت خيول رسول الله خمسة افراس لراز ولحاف والمرتجز
والسكب واليعسوب.»

كتاب نسب الخيل. ص ٨ و ٥١

«واسبي مقوقس فرستاده بود لزار (؟) گفتندی.»

مجلد التواريخ والقصص. ص ٢٦٤

در «زین الاخبار . ص ۴۲» و «تاریخ گزیده . ص ۱۶۵» لزاز آمده است .

«وكان له افراس ... و اللزاز اهداه له المقوقس ...»

اسد الغابة . ج ۱ . ص ۳۰

«كان لرسول الله صلعم ... افراس لزاز و ...»

طبقات الكبير . ج ۱ . ص ۱۷۵

ص ۴۸ - يعسوب و يعبوب

مرحوم بهار در حاشیه ص ۲۶۴ مجمل التواریخ و القصص به نقل از نسخه خطی «روضة الاحباب» در ذکر نامهای اسبهای رسول ص آورده است :
«سبحه و بحر ... و ابلق و ذو العقال و ذو اللمه و مرتجل و مراوج و و سرحان و يعسوب و يعبوب و ...»

مجل التواریخ و القصص . ص ۲۶۴

و نیز . رك . كتاب نسب الخيل . ص ۸ و ۱۰ و ۵۲ و ۷۱

ص ۴۹ - شیخ

«شیخ . درمنه است .»

المرفاة . ص ۱۵۰

«شیخ بهترش دشتی بود ، و آنکه رنگش با سپیدی زند ، و مزاجش گرم و خشک است اندر آخر درجه‌ی دوم . و اندرو لطافت است و تلخی ، بدین هردو تقطیع کند ...»

الابنیه عن حقایق الادویه . ص ۲۰۰

و نیز . رك . فرخنامه . ص ۱۷۷

ص ۴۹ - قيصوم

«قيصوم گرم است و خشک اندر درجه‌ی دوم . تحلیل آماسهائی کند

که از بلغم باشد ، و ادرار حیض آرد . و چون اندر روغن آغارند یا بدو
بپزند و خویشتن بدو بیالایند ... »

الابنیه . ص ۲۵۱

و نیز . رك . نزهة القلوب . چاپ بمبئی . ص ؟ - فرخنامه . ص ۱۸۰

ص ۴۹ - محیی الدین

ظاهرا همان محیی الدین محمد بن یحیی فقیه و دانشمند بزرگ شافعی
است که خاقانی در دیوان از وی یاد می کند .

دیوان . چاپ دکتر سجادی . ص ۵۴ مقدمه و ص ۲۹۸ و ص ۸۷۱

ص ۵۰ - شریح

« ابن حارث بن قیس بن جهم کندی مکنی به ابو امیه ، قاضی و فقیه
معروف صدر اسلام (ف . کوفه ۷۸ هـ ق .) . اصل او از یمن است و در عهد
عمر قضاوت کوفه یافت . عثمان و علی ع و معاویه نیز او را بدین شغل ابقا
کردند . وی به روزگار حجاج استعفا کرد و حجاج او را به سال ۷۷ هـ ق .
معاف داشت . او را در شعر و ادب مهارتی بود . ضح . در تداول قاضی را
که برخلاف حق فتوی دهد ، « شریح » نامند یا بدو تشبیه کنند . این امر بر اثر
خبری که متداولست رایج شده ، و آن اینکه گویند شریح به امر عبید الله زیاد
فتوی داد که چون حسین بن علی ع بر خلیفه وقت خروج کرده ، دفع او بر
مسلمانان واجب است . ولی در کتب معتبر این خبر نیامده . »

فرهنگ معین . اعلام

حکایتی در باب شریح و امیر المؤمنین علی ع در جوامع الحکایات
چاپ گراوری . ص ۲۵۲ آمده است .

ص ۵۰ - ابو یوسف

« ابو یوسف ، یعقوب بن ابراهیم بن حبیب بن سعد بن حنبله انصاری

از اکابر و مشاهیر فقه‌های حنفیه که حافظ حدیث بوده و از اکثر فقه‌های وقت کسب مراتب علمیه نموده و اخیراً ملازمت ابوحنیفه را اختیار کرده . . . و نخستین کسی است که موافق مذهب ابوحنیفه تألیف کتاب نموده . . . و اخیراً هیجده سال در عهد مهدی و هادی و هارون الرشید قاضی القضاة بغداد شده و به همین جهت به ابویوسف قاضی شهرت یافته و او نخستین کسی است که این مقام را حیات نموده . . . وفات ابویوسف در ربیع الثانی ۱۸۲ هجرت در شصت و نه سالگی در بغداد واقع گردیده و احمد بن حنبل و بعضی دیگر از اکابر وقت نیز از تلامذه وی بوده اند . . .»

ریحانة الادب. ج ۵ - ص ۲۰۸ - و نیز. رک. الفهرست. چاپ دوم. ص ۳۷۶ - طبقات ناصری. ج ۱ - چاپ دوم. ص ۱۱۱
در تاریخ گزیده نیز سال درگذشت او ۱۸۲ آمده است ولی می‌گوید که هشتاد و نه سال عمر داشت .

تاریخ گزیده. ص ۶۲۷

«ابو یوسف قاضی

بی شرف بی وجدان که احکام شرع را مطابق مصالح خلفا هر طور دلش می‌خواست می‌گردانید .

(قدح خوبی از او در تاریخ الخلفای سیوطی ۱۱۴) .

یادداشت‌های قزوینی. ج ۷. ص ۳۳۶

«ابو یوسف ، نخستین کسی است که در اسلام به نام قاضی القضاة مشهور شد . وی خدمات بزرگی در اصلاح امور قضایی انجام داد . و اول کسی است که برای قضاة لباس مخصوصی مقرر داشت چه که پیش از او قاضیان مانند سایر مردم لباس می‌پوشیدند .»

تاریخ تمدن اسلام. ص ۱۸۹

و نیز رک. جوامع الحکایات گراوری. ص ۲۴۴ و ۲۵۳ و ۲۵۶ -

حبیب السیر. ج ۲. ص ۲۳۰

ص ۵۰ - جنید

«جنید بن محمد القواری. ... گویند که پدر وی جام فروختید به آن قواریری خوانند. گویند که اصل وی از نهاوند و جا و نشست به بغداد بود، و فقیه بود بر مذهب بوثر مهنه شاگرد شافعی. و فتوی وی دادی، و با سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب صحبت کرده بود و شاگرد ایشان بود ...»

طبقات الصوفیه. ص ۱۶۱ به بعد

و نیز رک. کشف المحجوب هجویری. ص ۱۶۱ - تذکرة الاولیا.

ص ۴۱۶

ص ۵۰ - ابو یزید

«... نام وی طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان ... با یزید صاحب رای بوده در مذهب، لیکن وی را ولایت گشاد که مذهب در آن بادید نیامد ...»

طبقات الصوفیه. ص ۸۷

و نیز. رک. کشف المحجوب. ص ۱۳۲ - تذکرة الاولیا.

ص ۱۶۰ - نفحات الانس. ص ۵۶

ص ۵۱ - جلال الدنيا والدين ...

قیاس شود با :

«... درین مراتب، سلاطین و ملوک را اگر ذکر القاب اصلی کنند

فلان الدنيا والدين باید نوشت.»

غنية الكاتب. ص ۳. س ۱۰ به بعد

« در افتتاح خطاب سلاطین را ، درگاه عالی ، یا ، درگاه معلی ، یا ،
حضرت جلال سلطنت ... ترتیب ... نگاه دارد . »

ایضا . ص ۴ . س ۱

« خطاب سلاطین : ... کیخسرو و زمان ، سکندر روی زمین ، کشور -
گشای دشمن شکن ، ... سلطان سلاطین الشرق والغرب ابد الآباد قایم باد ... »
ایضا . ص ۴ . س ۱۴

در « رسوم الرسائل و نجوم الفضایل » نیز در خطاب سلاطین
آمده است :

« عذبات اعلام دولت ، خدایگان عالم ، اسکندر زمان ، کیخسرو
روی زمین ، جمشید خرشید رخس ، سلطان اقلیم بخش ، قاهر القیصره ، کاسر
الاکاسره ، ظل الله فی الخافقین ... »

رسوم الرسائل . ص ۳ . س ۳ به بعد

ص ۵۲ - عین الکمال

عین کمال ، چشم زخم ، یعنی نظری که به چیز زیبا و خوش ضرر
برساند .

غیاث اللغات

قس : چشم بد زمانه و عین کمال دهر

مانا که در تغیر عدلش اثر نمود

لمعة السراج . ص ۱۳۱

روز بقای تو باد در افق بامداد

رسته ز عین الکمال دوز ز نصف النهار

سج . ص ۱۸۱

ع . ص ۱۹۹

دفع عین الکمال چون نکند رنگ نیلی که بر رخ قراست

عب. ص ۷۰ سج. ص ۶۷

کار تو بعون الله از عین کمال ایمن

مهر ابدی بادا بر کار تو عالم را

عب. ص ۴۸۴ سج. ص ۵۰۵

تا صد هزار دانه دها سپند اوست

عین الکمال نخود به کمالش کجا رسید

ص ۵۳ - وبا ، یاقوت

در «الابنیه عن حقایق الادویه» از یاقوت سخن رفته است ولی به این

خاصیت که دفع وبا می کند ، اشارتی نکرده است .

الابنیه . ص ۳۴۷

خاقانی در دیوان می گوید :

کان یاقوت و پس آنگاه وبا ممکن نیست

شرح خاصیت آن کان به خراسان یابم

عب. ص ۳۰۱ سج. ص ۲۹۸

چرخ از سموم گرم گه ، زاده وبا هرچاشنگه

دفع وبا را جام شه یاقوت کردار آمده

عب. ص ۴۱۰ سج. ص ۳۹۱

ص ۵۷ - تَکسَّرَت النِّصَال ...

از منتهی و مصراع اول آن چنین است : فصرت اذا اصابته سهام

ابن خلکان . جزو اول . ص ۱۰۱ - یتیمه الدهر . جزو اول .

ص ۱۰۱ و لمعة السراج . ص ۲۱۹

ص ۵۷ - فذلک

«فذلک مرکب از فاء نتیجه و «ذلک» اسم اشاره عربی ، از

مصطلحات فن سیاق و حساب و دفتر داری قدیم است نظیر « من ذلک » و « حشو » و « بارز » و « ترقین » که آن را به معنی خلاصه و نتیجه و ما حصل حساب در مورد تفریغ و خاتمه عمل محاسبه با رمز سیاقی چنانکه رسم محاسبان قدیم بوده است در پایان صورت حساب می نوشتند ، و به این مناسبت آن را به طور کنایه در معنی خلاصه و نتیجه و خاتمه و پایان و فراغت از هر عملی استعمال می کنند . . . انوری هم درین بیت قسمتی از اصطلاحات سیاق را آورده است :

کرده ترجیح حشواشعارت بارز صیت دیگران ترقین

حاشیه دیوان عثمان مختاری . ص ۸ - ۷۷

« بر وزن مسالک به معنی خلاصه و اجمال . . . در عربی ازین کلمه فعلی بر وزن دحرج ساخته شده است . در قاموس گوید :

« فذلک حسابها و فرغ منه ، مخترة من قوله اذا احمل حسابها فذلک کذا و کذا . »

تاریخ بیهقی . ص ۱۰

در دیوان خاقانی آمده است :

از شمار نفس فذلک عمر

هم غم است ار چه غم نفس شمر است

سج . ص ۶۴

عب . ص ۶۷

حاج را دیوان اعمالی است و آنکه عمره را

ختم اعمال و فذلکهای دیوان دیده اند

سج . ص ۹۵

عب . ص ۱۰۱

فلسی شمر ممالک این سبز بارگاه

صفری شمر فذلک این تیره خاکدان

سج . ص ۳۰۹

عب . ص ۳۱۴

ص ۵۸ - نقره خنگ

اسب سفید به رنگ نقره .

فرهنگ معین

دین فروشی که تا سازی بارگی نقره خنگ زین زر کند

سنایی . چاپ دکتر مصفا . ص ۹۱

هنوزم کهن سرو دارد نوی همان نقره خنگم کند خوش زوی

اقبالنامه . ص ۲۹۰

خاقانی خود در دیوان می گوید :

نعل آن نقره خنگ او از برق بر جهان خرمن زر افشاندست

سج . ص ۸۱

عب . ص ۸۲

شعنه نوروز نعل نقره خنگش ساخته است

هر زری کاکسیر سازان خزان افشاندند اند

سج . ص ۱۰۷

عب . ص ۱۱۵

جنید شیب مقرعه صبح هم کنون

ترسم که نقره خنگ به بالا بر افکند

سج . ص ۱۳۳

عب . ص ۱۴۰

بخت من شبرنگ بوده نقره خنگش کرده ام

پس به نام شاه شرعش داغ ران آورده ام

سج . ص ۲۵۸

عب . ص ۲۶۳

بر جهان این نقره گیران عید کرده پیش از آنک

صبح عیدی نقره خنگی زیر ران انگیزخته

سج . ص ۳۹۲

عب . ص ۴۰۱

قعه نقره خنگ روز آمده در جنیتش

ادهم شب فکند سم کند رو از مشمری

ع.ب. ص ۴۳۰

سج. ص ۴۲۲

شبدیز و نقره خنگ فلک را به مرگ او

پی برکشید و دم بیرید ار وفا گرید

ع.ب. ص ۵۴۳

سج. ص ۵۳۳

ص ۵۸ - معترك المنایا

اشاره به حدیث نبوی است: «معترك المنایا ما بین الستین الی السبعین اعمار

امتی ما بین الستین الی السبعین .»

ترك الاطناب. ص ۱۲۷ - ونیز. شرح شهاب الاخبار .

ص ۸۲

ص ۶۰ - چهار میخ

در دیوان می گوید :

تا درون چار طاق خیمه پیروزه ای

طبع را بی چار میخ غم نخواهی یافتن

ع.ب. ص ۳۶۹

سج. ص ۳۶۰

ص ۶۰ - هفت فلک

« بابلیان به هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین معتقد بودند بدین

معنی که برای هریک از سیارات سبع، فلکی و آسمانی قایل بودند ونیز: « زمین

نزد اهل هند هفت طبقه است که آن را سپت تال می گویند و هر طبقه این ،

یک نام دارد ولی آسمانها که آن را گگن می گویند به طور اهل هند

هشت است ، هفت از آن مقر هفت کواکب سیاره است که زحل و مشتری و

مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باشند ... و آسمانی که جمیع ثوابت در آن اند آن را هشتم می دانند و همین آسمان را حکما فلک هشتم و فلک ثوابت می گویند ... باید دانست که در ایران باستان ، آسمان و زمین را سه طبقه محسوب می داشتند . بنا براین به عقیده محققان ، تقسیم آسمان و زمین به هفت طبقه در ادبیات تازی و پارسی ، در نتیجه تأثیر عقیده بابلی است .

در قرآن بارها به هفت آسمان و زمین اشاره و تصریح شده از آن جمله در سوره ۲ (بقره) آیه ۲۷ ، و سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) آیه ۴۶ ، و سوره ۲۳ (مؤمنون) آیه ۱۷ ، و سوره ۴۱ (فصلت) آیه ۱۱ ، و سوره ۶۵ (تغابن) آیه ۱۲ ، و سوره ۶۷ (الملک) آیه ۳ ، و سوره ۷۱ (المعارج) آیه ۱۱ ، و در سوره ۷۸ (البناء) آیه ۱۲ ، هفت آسمان « سبع شداد » نامیده شده است ...

در ادبیات پارسی نیز بارها ذکر هفت آسمان و هفت زمین شده ... :
تا برین هفت فلک سیر کند هفت اختر

همچنین هفت پدیدار کند هفتورنگ

تحلیل هفت پیکر نظامی . ص ۹۷

« خرد ترین فلکها آن است که به ما نزدیکتر است و ماه اندر او همی رود و همی برآید ... و کره دوم ... عطارد است ، و سوم آن زهره است ، و چهارم آن آفتاب است و پنجم آن مریخ است و ششم آن مشتری و هفتم آن زحل . »

التفهیم . ص ۵۶

در دیوان آمده است :

آتش قدرش بر شد قدری دود نشاند

عنصر هفت فلک ز آن قدر آمیخته اند

عب. ص ۱۳۴ سج. ص ۱۱۹

باد بر هفت فلک پایه تختش چندانک

چار صنف حیوان خواب و خور آمیخته اند

عب. ص ۱۳۵ سج. ص ۱۲۰

پیری که پیر هفت فلک زبیدش مرید

میری که میر هشت جنان شایدش غلام

عب. ص ۳۰۴ سج. ص ۳۰۱

دود دلم گر به فلک بر شود هفت فلک هشت شود در زمان

عب. ص ۳۴۵ سج. ص ۳۴۱

و نیز از « هفت چرخ » نگاه کنید به صفحات : ۲، ۵، ۱۲، ۱۳،

۱۴، و « هفت قلعه » ۲۴۳، « هفت آسمان » ۳۹۹

ص ۶۰ - هشت جنان

« اول خلد، دوم دار السلام، سوم دار القرار، چهارم جنت عدن،

پنجم جنت الماوی، ششم جنت النعم، هفتم علیین، هشتم فردوس. »

غیاث اللغات. آندراج

در دیوان می گوید :

در ریاض عشرتش هر هفت روز

هشت جنت نقل دان بینی به هم

عب. ص ۴۹ سج. ص ۷۸

از هشت خلد در دیوان بسیار شده :

رک. ص ۲، ۵، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۷۴، ۸۷، ۱۱۰، ۳۳۲،

۳۹۳، ۳۸۴

ص ۶۰ - قیس عاصم

«قیس بن عاصم بن سنان بن خالد ... التمیمی المنقری ... اسلم سنة تسع ولما راه النبی صلی الله علیه وسلم قال هذا سید اهل الوبر وكان عاقلا حلما مشهورا بالعلم ...»

امد الغابه . ج ۴ . ص ۲۱۹

«وقتی قیس عاصم منقری که از کبار صحابه بوده است ، بر در خود نشسته بود . کنیزکی سیخی آهنین که در وی تباجه ای بریان کرده بود در دست داشت . ناگاه از دست او براندام پسر قیس افتاد و پسر از آن نیک بسوخت و جراحی قوی شد ، و هم از آن رنج و جراحت وفات کرد . کنیزك از بیم مدهوش و حیران گشت . قیس را خبر کردند . چون دررفت و آن حال را مشاهده کرد و کنیزك را حیران بدید گفت : ترس و بیم ازو دور نشود مگر به آزادی . در حال کنیزك را آزاد کرد و گفت : ترس ازین خطا که کردی . عفو کردم و ترا بیش از کسی بیمی نیست .

آداب الحرب و الشجاعة . ص ۲۸

ص ۶۳ - امیر اسپهسالار نجم الدین

در دیوان ازین نجم الدین یاد می کند :

دوستانم قطب و شمس و نجم و بوالبدر و شهاب

رفته و من چون سها درگوشه تنها مانده ام

سج . ص ۹۰۶

در خطاب امراء سپاه .

«مبانی امداد امانی مجلس عالی امیر سپهسالار کبیر موید مظفر ، ملک

الامراء والاکابر ، زعيم الجيوش والعساكر ، نصرة الغزاة ، قانع الطغاة ، سنان الدولة والدين ، حسام الاسلام والمسلمين ، معين الحضرة ، عدة الملوك والسلطين ... »

غنية الكاتب ومنية الطالب . ص ۸

ص ۶۳ - حیات

« حیه . مار را ترکان ییلان و مغولان موقا گویند . شریر ترین و بسیار عمرترین و کم خورش ترین حیوانات است و از فواسق خسه و واجب القتل است . و وجوب قتلش چنانکه در میان نماز به قتلش مشغول می باید شد ، کما قال النبی صلی الله علیه و سلم : « اقتلوا الاسودین فی الصلوة الحیة والعقرب » .
نزهة القلوب . چاپ استفنسون . ص ۵۵

ص ۶۴ - موی شکاف ، موی شکافتن

در دیوان آمده است :

موی شکافم به شعر موی شدستم ز غم

لیک ننگنجم همی در حرم مقتدا

ع.ب. ص ۴۰ سج. ۳۷

بکران بهشت جعبده سازند ز آن موی که این زبان شکافد

سج. ص ۱۲

ص ۶۴ - ناخن

« ظفره ناخنه بود از پیغوله چشم کیننی است یکی زیادتی پدید آید چن ناخن سپید ، و این دو گونه بود : یک گونه تنک بود و دیدار باز ندارد بسیار و علاج وی همان بود و علاج سبل همان ، و یک گونه سطر بود و علاج وی

بر گرفتن بود بدو کارد ...»

هدایة المتعلمین . ص ۲۷۷ - ونیز . الابنیه . ص ۱۸۶ ، ۱۹۴ ، ۳۲۱

در دیوان می گوید :

چشم سهیل و ناخنه ، ناخن آفتاب و نی

کاتش و قند او دهد بانی و باد یاوری

ع. ص ۴۲۷ سج. ص ۴۲۰

چشم ار ز گریه ناخنه آرد به ناخنان

پلپل در او کنید و به خونش بپرورید

ع. ص ۵۴۳ سج. ص ۵۳۲

در تحفة العراقین آمده است :

در دیده ابلق جهان تاز از ناخنه روید استخوان باز

ص ۱۳

ص ۶۴ - سفید کار

«سفید کار، قاعدهٔ مردم نیکوکار و صالح و جوانمرد، ولی در شعر و نثر فارسی تقریباً همیشه به طعن و طنز به کار رفته است به معنی منافق و دو روی و سیاهکار، از مقولهٔ «روسپید».

حاشیهٔ ترجمهٔ کلیله و دمنه . ص ۲۲۸

«سفید کاری : و سیه کاسه شاید به معنی بی شرمی و وقاحت باشد (یا

منافق و دوروی، فولرس در «سفید کار» نقلا از بهار عجم».

دل شد سیاه و موی سفید از غرور خلق

چند از سفید کاری خلق سیه گرم

(عطار . دیوان)

طوطی سیاه کاسه در لب طاوس سپید کار در بر
عشقت بره دو مادر آمد هرگز نشود تزار و لاغر
(عمادی در خطاب به معشوق . راحة الصدور)

گرچه سپید کاریست از همه روی کار تو

لیک قیامت است هم چشم تو در سیه گری
(خاقانی به نقل انجمن آرای ناصری و شعر خاقانی ظاهر در همان معنی
بی شرم است ولی هدایت آن را برای معنی نیکوکار و متقی شاهد آورده) .
رجوع نیز به لباب الالباب ۱: ۳۴۷ .

برو از خانه گردون به در و نان مطلب

کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهان را . (حافظ) «

یادداشت‌های قزوینی . ج ۰ . ص ۱۳۲

قیاس شود :

« شرف بر آن درست بین و راست دان را باشد که ... گوید : یا صفراء
و یا بیضاء غری غیری ، یا زر زرد روی و یا سیم سفید کار ، بجز مرا فریبید که
من به شما مغرور نگردم . »

کشف المحجوب . ص ۲۸۹

اگر نه رای تو بودی به رویم آوردی

سپید کاری گردون هزار روز سیاه .

دیوان انوری . ص ۴۱۴

دل من از سیهی دادن تو سیر آمد

دل تو سیر نگشت از سپید کاری خویش

ایضا . انوری . ص ۶۶۱

خاقانی در دیوان می گوید :

فقر سیاه پوش چو دندان فرو برد

جاه سپید کار کند خاک در دهان

سج. ص ۳۱۳

عب. ص ۳۱۸

ص ۶۴ - ران گشادن

در دیوان می گوید :

صبحگاهی کز شبیخون ران گشاد

تیغ چون خور خون فشان خواهد نمود

سج. ص ۴۷۹

دریا چو نمک ببندد از سهم چون لشکر شاه ران گشاید

سج. ص ۵۱۲

نوروز ران گشاده است از موکب جلالش

تا پیکر جهان را خندان و تازه بینی

سج. ص ۴۳۳

سر نعل بهای سم اسبت کنم آن روز

کای به کین دل من ران بگشایی

سج. ص ۴۳۵

لشکر عزمش جهان خواهد گشاد کز کین فتح ران خواهد گشاد

سج. ص ۴۹۵

ص ۶۴ - سگ در پس زانو

در این مضمون است :

خضم چون سگ در پس زانو نشست

کو چو شیر سیستان آمد به رزم

سج. ص ۴۹۵

عب. ص ۵۱۷

ص ۶۵ - جودی تا کعب

« چون هنگام بیرون آمدن آمد از کشتی . . . آنکه نوح علیه السلام
 کبوتر را بفرستاد گفت برو خبر بیا من آر. کبوتر به هوا بر شد، فرو نگریست
 آنجا که جودی است ، (زمین را) برهنه دید . فرو آمد بنشست تا به زانوئی
 وی آب مانده بود . . . خبر با نوح آورد . نوح کشتی براند تا بر جودی
 فرود آمد . »

قصص قرآن مجید . ص ۱۲۸

و نیز . رك . ابو الفتوح رازی . ص ۴۰۲ . ج ۵ - سرزمینهای

خلافت شرقی . ص ۱۰۱ و نیز ص ۱۹۶

در دیوان آمده است :

گر ز بادست و گراز آب دو طوفان به مثل

هر دو نوح از پی طوفان به خراسان یابم

سج . ص ۲۹۸

ع . ص ۳۰۱

ص ۶۶ - برجیس ، کیوان

قسم با دیوان :

هر دو برجیس علم و کیوان حلم هر دو خورشید جود و قطب وقار

سج . ص ۲۰۳

ص ۶۶ - امام رضی الدین

رضی الدین ابو نصر نظام الملک وزیر شروانشاه است و در دیوان

قصیده ای در مدح وی آمده :

مرا ز هاتف همت رسد به گوش خطاب

کزین رواق طنینی که می رود در یاب

سج . ص ۴۹

ص ۶۷ - جهینه اخبار

« مثلی سائر است که در شناخت حقیقت امر گفته می شود ، و ریشه آن چنین است :

اخنس نامی که حصین بن عمرو بن معاویه بن کلاب را همراهی می - کرد ، وی را کشت و مالش را برگرفت . خواهر حصین از هر سواری از برادرش باز می پرسید در حالیکه خبر راستین در نزد جهینه بود . اصمعی جفینه را درست دانسته است :

تسائل عن اخيها كل ركب وعند جهينة الخبر اليقين .

جاسع الشواهد . ج ۱ . ص ۳۴۵ - منتهی الارب . ذیل « جفن » -

المنجد (فرائد الادب) - و نیز ترجمه کلیله و دمنه . ص ۳۶۸

« این مثل لقمان بن عاد زد و بعضی گفته اند اول کسی که این مثل گفت اخنس بن کعب الجهنی بود در آن وقت که حصین بن سبیع غطفانی را بکشت و اولش این است که :

تسائل عن حصين كل ركب وعند جهينة الخبر يقين

و بعضی گفته اند حفینه است به حا غیر منقوط و فا .

نفائس الفنون . ج ۱ . ص ۲۱۷

ص ۶۷ - عبد المجید

پسر دیگر خاقانی است چنانکه ازین قطعه پیداست :

پسر داشتم چون بلند آفتابی

ز ناگه به تاری مغاکش سپردم

به درد پسر مادرش چون فرو شد

به خاک آن تن درد ناکش سپردم

یکی بکر چون دختر نعش بودم
 به روشندلی چون سماکش سپردم
 چو دختر سپردم به داماد گفتم
 که گنج زر است این به خاکش سپردم
 بماندم من و ماند عبد المجیدی
 ودیعت به یزدان پاکش سپردم
 اگر کس پناهش نباشد به شروان
 پناهش بس است آن خدا کش سپردم
 س.ج. ص ۹۰۲

ص ۷۱ - میر محمود سبکتگین ... به خدمت ... نوح منصور

پیوست .

در شرح پیوستن محمود به نوح منصور، ترجمه تاریخ یمنی فقط از ناصرالدین نام می برد :

« ناصرالدین با دلی مرتاح و سینه ای با انشراح به اسعاف ... آن
 اقتراح متکفل شد ... و اجابت دعوت ملک نوح را کمر بست ... به ناحیت
 کش ... به یکدیگر رسیدند و به ملاقات یکدیگر موانست نمودند ... »

ترجمه تاریخ یمنی. ص ۱۰۲

جامع التواریخ، بخش « تاریخ یمین الدوله محمود بن سبکتگین و اسلاف و
 اخلاف او ... » از رشید الدین فضل الله، که رو نویس گونه ای است از
 تاریخ یمنی - مقاله استاد مینوی. مجله دانشکده ادبیات. سال ۷ شماره ۴ -
 جز این نمی گوید :

« ناصرالدین با دلی مرتاح و سینه ای با انشراح به اسعاف ... آن

اقتراح متکفل شد . . . و برفور کوچ کرد و به شوق میامن طلعت او (ملک رضی نوح بن منصور) به ماوراء النهر آمد . . . در ناحیت کش به یکدیگر رسیدند .»

جامع التواریخ . ج ۲ . جزء ۴ . چاپ مرحوم آتش . ص ۵۵ - ۵۴
طبقات ناصری اشاره ای مجمل بدین نکته دارد :

« سبکتگین امیر محمود را به حضرت (نوح منصور) فرستاد و لشکر کشی نامزد محمود شد و سیف الدوله شد . . . »

طبقات ناصری . ج ۱ - چاپ دوم . ص ۲۱۴
ولی تاریخ گزیده صریحا از پیوستن میر سبکتگین ناصرالدین و امیر محمود به ملک رضی نوح منصور یاد می کند :

« نوح منصور را چون امرای قدیم بد خواه شدند ، لازم گشت به دیگران وسیلت جستن . امیر سبکتگین را دعوت کرد و او با پسرش امیر محمود به حضرت بخارا رفتند . »

تاریخ گزیده . ص ۳۸۵

ص ۷۲ - همام الدین

همام الدین حاجب است که در دیوان قصیده ای در مدح وی به مطلع زیر دارد :

شهری به فتنه شد که فلائی از آن ماست

ما عشق باز صادق او عشق دان ماست

سج . ص ۷۸

عب . ص ۷۹

و در همین قصیده می گوید :

اسلام فخر کرد به دور همام گفت

ملت درست پهلوان پهلوان ماست

کیخسرو است شاه و همام است زال زر

مهلان او تهمتن توران ستان ماست

ع. ۸۱ - ۸۰

سج. ۷۹ - ۸۰

ص ۷۴ - این نامه به ملک ابخاز نوشته شده است، و عنوان نامه در

نسخه شهید علی پاشا: «به ملک ابخاز نویسد در جواب» موید این نکته است.

ص ۷۶ - آب خضر

آب حیات یا آب زندگی که در ظلمات جاری است، و همان است که خضر و الیاس از آن نوشیدند و زندگی جاویدان یافتند.

تفسیر ابوالفتوح. ج ۳. ص ۴۴ به بعد - ابن اثیر. ج ۱. ص ۱۰۹ -

تاریخ بلعمی. ص ۲۱۶ - حبیب السیر. ج ۱. ص ۴۱ و ۴۲ - حیوة القلوب.

ص ۱۵۷

نقل به اختصار از فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی. ج ۱. ص ۱۱

و نیز. رك. قصص قرآن مجید. ص ۲۲۴ - ۲۲۰. قصص الانبیاء.

ص ۳۳ به بعد

این ترکیب در چند جای دیوان آمده است:

ای آب خضر و آتش موسی و باد عیسی

داری ز خاک در بند اجلال و عزت و فر

ع. ۱۹۰

سج. ۱۸۷

صبحدم آب خضر نوش از لب جام گوهری

کز ظلمات بحر جست آینه سکندری

ع. ۴۲۶

سج. ۴۱۹

موسی و سامری شود گاو و بره پرورد

آب خضر برآورد ز آینه سکندری

ع. ۴۳۶

سج. ۴۲۸

آب خضر و نار موسی یافت شاه

عزم و حزمش زین و آن بینی به هم

سج. ص ۴۷۸

ع. ص ۴۹۱

در آب خضر آتش زده ، خم خانه زد مریمکده

هم حامل روح آمده هم نقش عذرا داشته

سج. ص ۳۸۲

ع. ص ۳۹۵

ص ۷۶ - آتش خلیل

« و آن آن بود که نمرود ابراهیم خلیل را علیه السلام به آتش

انداخت . چون سه شب روز برآمد ابراهیم را دید بر تخت آراسته نشسته ... »

قصص قرآن مجید. ص ۱۹۰

در دیوان می گوید :

کرده به جلوه کردنش باد مسیح مریمی

کرده به نقش بستنش نار خلیل آزاری

سج. ص ۴۲۷

ع. ص ۴۳۵

گوهر می آتش است ورد خلیلش بخوان

مرغ صراحی گل است باد مسیحش بدم

سج. ص ۲۵۹

ع. ص ۲۶۴

ص ۷۶ - باد مسیح

« گفت : آنکه از گل صورت مرغی بکنم و در تو در دم . در ساعت

بپرد به فرمان خدای تعالی . گفتند : بکن تا ببینیم . عیسی پاره ای گل بگرفت

و صورت کرد و درو دمید . به ساعت بپرید و به هوا در شد . و آن مرغی است

که به شب بپرد و از آن پیش نبود . »

قصص الانبیاء. ص ۳۷۳

خاقانی در دیوان می گوید :

ای آب خضر و آتش موسی و باد عیسی

داری ز خاک در بند اجلال و عزّت و فر

ع.ب. ص ۱۹۰ سج. ص ۱۸۷

و نیز. رک ع.ب. صفحات ۲۶۴، ۳۹۷، ۴۱۰، ۴۳۵، ۴۹۶ -

و سج. ص ۲۵۹، ۳۸۳، ۳۹۱، ۴۲۷، ۵۰۷

ص ۷۶ - شماخی

«آن طرف رود کر در ساحل دریای خزر جایی که سلسله جبال قفقازیه در دریا فرومی رود ایالت شروان واقع است. کرسی این ایالت شماخیه بوده که اکنون شماخی یا شماخا خوانده می شود. در قرن چهارم مقدسی در وصف آن گوید شماخیه در پای کوهی واقع است و از سنگ و گچ ساخته شده، دارای آب جاری و باغستانست و فرمانروایانش که خاقانهای آن ولایت اند ملقب به شروانشاه اند و گندم در آنجا فراوان به عمل می آید. حمد الله مستوفی گوید : «مضره موسی علیه السلام و چشمه حیوان در آن بوده.»

سرزمینهای خلافت شرقی. ص ۱۰۶

و نیز. رک. جهان نامه. ص ۶۸ - ترجمه مسالک و ممالک.

ص ۱۵۸ و نزهة القلوب. ص ۱۰۶

ص ۷۶ - کرامت مریمی با نخل بی بر

«مریم به بختیهای سخت آن درخت خرما را بجنبانید و آن درخت سبز گشت و خرما از آن درخت فرود افتاد.

تفسیر طبری. ج ۱. ص ۲۱۵ - و نیز. ج ۴. ص ۹۸۰

«چون حال ... مریم تنگ درآمد، خدای تعالی آن درخت خشک

را بر وی تازه گردانید و رطب پدید آورد ...»

قصص قرآن مجید. ص ۲۳۰ - ونیز. رک. قصص الانبیاء.

ص ۳۳۶ به بعد

اشاره بدین نکته است در دیوان :

زبان بسته به مدح محمد آرد نطق

که نخل خشک بے مریم آورد خرما

عب. ص ۱۰ سج. ص ۱۳

خاصگان مریم از نخل کهن خرمای تر

خورده اند و بر جهودان استخوان افشاندند

عب. ص ۱۱۷ سج. ص ۱۰۹

ز یک نفخه روح عدلش چو مریم

عقیم خزان بکر نیسان نماید

عب. ص ۱۲۹ سج. ص ۱۳۱

من نخل و تو مریم ، من عازرم تو عیسی

نخل از تو گشت تازه و جان از تو یافت عازر

عب. ص ۱۸۹ سج. ص ۱۸۷

زین روی چون کرامت مریم به باغ عمر

از نخل خشک خوشه خرما برآورم

سج. ص ۲۴۴

با مریم نخل خشک بفشاند خرمای تر از میان فرو ریخت

عب. ص ۴۹۶ سج. ص ۵۰۷

ص ۷۹ - شرفوان

به همین مضمون چند جای دیوان اشاره می کند :

خاك شروان مگو كه وان شراست

كان شرفوان به خير مشتهر است

هم شرفوان ببينمش لکن

حرف علت از آن میان بدر است

سج. ص ۶۸

گیر شروان به مثل شروان نیست خيروان است و شرفوان چکنم

سج. ص ۲۵۳

گر ز شروان به در انداخت مرا دست و بال

خیروان بلکه شرفوان به خراسان یابم

سج. ص ۲۹۶

اهل عراق در عرق اند از حدیث تو

شروان به نام تست شرف وان و خیروان

سج. ص ۳۱۳

گشته شروان شیروان لابل شرفوان از قیاس

صورت بغداد و مصر از خیروان انگيخته

سج. ص ۳۹۶

ص ۷۹ - خیروان

شروان به دولت تو خود خیروان شد اما

من خیروان ندیدم الا شری ندارم

سج. ص ۲۸۲

ص ۸۰ - صدف ، نهنگ

در دیوان آمده است :

صدفش چشم ندارم لکن از نهنگش حذری خواهم داشت

سج. ص ۸۴

مصراع دوم بیتی از قطعه ای است در دیوان :

همه درگاه خسروان دریاست یک صدف نی و صد هزار نهنگ

سج. ص ۸۹۸

ص ۸۲ - سبب عاطفتی

« سبب بدون باء جاره به جای « به سبب » ، مثال :

« اکنون سبب تهمت یکدیگر و معایب اخلاق دیگر چنین خویش را

خوار و خلق کرده اند . » (یعنی به سبب تهمت یکدیگر) (ص ۶۰ . س

۷-۸) . « جمعی از امرای ایغور را بیاوردند و سبب گناهی که کرده بودند

بکشند . » (ص ۱۸-۱۹) .

جهانگشای جوینی . ج ۱ ص قیب مقدمه

و نیز قیاس شود :

« گفت : برخیزید تا آن جوانمرد را سبب ما از زندان خلاصی بود . »

لمعة السراج لعضرة التاج . ص ۷۳

ص ۸۴ - سیما ب دل

در دیوان می گوید :

آستان گنبد سیما ب گون را متکاست

بنده سیما ب دل سیما ب شد زین متکا

سج. ص ۲۲

ص ۸۵ - قعده نقره خنگ

در دیوان آمده است :

قعهٔ نقره خنگ روز آمده در جنبیش

ادهم شب فگنده سم کند رو از مشمری

سج. ص ۴۲۲

ع.ب. ص ۴۳۰

ص ۸۶ - لوریان

قس دیوان :

کف در آن ساغر معلق زن چو طفل غازیان

کز بلور لوریانش طوق و چنبر ساختند

سج. ص ۱۱۱

لوری گفت مرا در عرفات که می و بنگ نگیرم پس از این

سج. ص ۹۱۴

ص ۸۶ - غلالهٔ غالیه گون

در دیوان می گوید :

شاهد روز کز هوا غالیه گون غلاله شد

شاهد تست جام می روز و هوای تازه بین

سج. ص ۴۵۸

ص ۸۶ - ابرش تازی

در دیوان آمده است :

صربر خامهٔ مصری میانهٔ توقیع صهیل ابرش تازی میانهٔ هیجا

سج. ص ۲۹

ص ۸۹ - آقسنقر روز

شاه طغان چرخ بین با دو غلام روز و شب

کاین قره سنقری کند وان کند آق سنقری

سج. ص ۴۲۹

ع.ب. ص ۴۳۷

چون قرا سنقر گریزان شد به راه آق سنقر دیدبان بر کرد صبح
ع.ب. ص ۵۱۲ س.ج. ص ۴۹۰

گویی صف آقسنقر آواز بر خیل قرا طغان بر افگند
ع.ب. ص ۴۹۸ س.ج. ص ۵۰۹

ص ۸۹ - آزر طبیعت ، مانی فطرت

قیاس شود با :

چون بیندیشم ، خرد مر نظم را مانی شود

چون به نظم آرم زبان مر لفظ را آزر شود

دیوان عنصری . ص ۱۹

یکی چون خامه اندر دست مانی یکی چون رنده اندر دست آزر

ایضا . ص ۴۲

پدید کرد تصاویر مانی ابر و زمین بر آورد تماشیل آزر آتش و آب

دیوان سنایی . ص ۳۶

زبان رمح و سر ناچرخ تو بر گیرند

طریق خامه مانی و رنده آزر

دیوان عثمان مختاری . ص ۲۰۱

گرفت آن ارج و آن قیمت زبان من ز مدح تو

که رنگ از خامه مانی و چوب از رنده آزر

ایضا . ص ۱۴۴ و نیز . ص ۸۹۹

خاقانی خود در دیوان آورده است :

شه خلیل اعجاز و هیجا آتش و گرد خلیل

از بهار و گل نگارستان آزر ساختند

س.ج. ص ۱۱۵

ع.ب. ص ۱۲۴

حقا که در مصیبت ای نفس ایزدی

حیران و بیخبر شده چون نقش آزر

ع.ب. ص ۳۱۴ سج. ص

گردون چو طاقی از برش بسته نطاقی بردش

در هر رواقی آزرش برهان نو پرداخته

ع.ب. ص ۳۹۵ سج. ص ۳۸۹

خانه مانی است طبع چهره گشای بهار

نایب عیسی است ماه رنگرز شاخسار

ع.ب. ص ۱۹۶ سج. ص ۱۷۹

ص ۹۰ - سبزارنگی

از سبز + ا + رنگ + ی (مصدری)

قیاس شود با :

ای عجب شه شیر خسرو از چه سبزارنگ شد

چون همه ساله ز خون لعل می یابد خورش

از کمال الدین اسماعیل. به نقل از «اسم مصدر، حاصل مصدر»

چاپ دوم. ص ۲۳

و نیز :

«امیر سیف الدولة حمله کرد و از میغ تیغ سیلاب خون در کوه و هامون

براند و چهره سبزارنگ بنات هند از گلگونه خون ابناء حرب ارغوانی کرد.»

ترجمه تاریخ یمینی. ص ۱۶۴

ص ۹۰ - ریحان، سفال

در دیوان این مضمون دیده شده است :

در مجلسی که بگذشت از یاد او حدیثی

در هر لب سفالی ریحان تازه بینی

سج. ص ۴۳۲

ص ۹۰ - غمزه سوزن شکاف

در دیوان می گوید :

ای غنچه دهانت از چشم سوزنی کم

سوزن شکاف غمزه و سوسن نمای عبر

سج. ص ۱۹۰

ص ۹۰ - هلال ، دیوانه

بدین مضمون در دیوان اشاره کرده است :

آری چو فتنه عید کند شیفته شود

دیوانه هوا ز هلال معنبرش

من شیفته چو بحر و مسلسل چو ابراز آنک

هم عید و هم هلال بدیدم بر اخترش

سج. ص ۲۲۳

عب. ص ۲۲۸

تا آفتاب سایه به ماهی نبیندش

دیوانه ای چو من به هلالش کجا رسد

سج. ص ۵۹۶

ص ۹۰ - هر هفت کرده

«هر هفت ، زیب و آرایش هفتگانه که زنان کنند ، و هفت در هفت نیز

گویند . و آن این است : حنا ، وسمه ، گلگونه ، سفیداب ، طلق که زر ورق

نیز گویند ، غالیه و سرمه .»

«دوش از درم در آمد سرمست و بی قرار

همچون مه دوهفته و هر هفت کرده یار .»

شرح مشکلات دیوان انوری . ص ۱۳۸

خاقانی در دیوان می گوید :

چو هست آمد هر هشت داده به جنت

چو وامق آمد هر هفت کرده به عذرا

سج . ص ۱۲

عب . ص ۹

عشق بر کرده به مکه آتشی کز شرق و غرب

کعبه را هر هفت کرده هفت مردان دیده اند

سج . ص ۹۰

عب . ص ۹۵

چون تو هر هفت کرده آبی حور در تو هر هفت زیور اندازد

سج . ص ۱۲۴

عب . ص ۱۳۸

هر هفت کرده پردگی رز به خرگه آر

تا هفت پرده خرد ما بر افکنند

سج . ص ۱۳۴

عب . ص ۱۴۲

تو هفت طوف کرده و کعبه عروس وار

هر هفت کرده پیش تو و عشق دان شده

سج . ص ۴۰۱

عب . ص ۴۱۵

در تحفه العراقین می گوید :

شش بانوی پیر کرده هر هفت عالم ز تو دیده هفت در هفت

تحفه . ص ۱۵

ص ۹۰ - سن سن گوینی

در دیوان آمده است این ترکیب :

نایب تنکری تویی کرده به تیغ هندوی

سنقر کفر پیشه را سن سن گوی تنکری.

سج. ص ۴۲۴

کوشه طغان جود که من بهر اتمکی

پیشش زبان به گفتن سن سن در آورم.

سج. ص ۲۴۲

ص ۹۰ - غبغب ، طوق

در همین مضمون است :

جان به دستارچه دهم آن را کز غبب طوق در بر اندازد

سج. ص ۱۲۳

عب. ص ۱۳۶

ترا طوق سیمین در افکند غبغب مرا نیز از آن زلف طوقی برافکن

سج. ص ۶۵۰

عب. ص ۸۳۷

ص ۹۱ - زیچ

« زیچ . به کسر زاء و به جیم تازی نیز آمده ، ... و به معنی چست

و چابک و خوش وضع چنانکه حکیم سنایی گوید :

خوشدلی زیچی چون شاخک زرگس در باغ

از در آنکه شب و روز بدو در نگری »

مجمع الفرس سروری . ج ۲ . ص ۶۵۷

این واژه در دیوان چاپ سبّادی آمده است ، ولی در دیوان چاپ

مرحوم عبد الرسولی « نارنج » چاپ شده :

بازیچه شمر گردش این گنبد بازیچ

گر طفل نه ای سغبه بازیچه چرای

سج. ص ۴۴

ص ۹۱ - هاروت صنعت

«... فریشتگان آسمان تعجب کردند از ظلم بنی آدم و بی رسمیه و پرده دریدن و خون ریختن ایشان . گفتند : خداوندا ، این زمین داران و خاکیان را برگزیدی و ایشان نافرمانند . رب العالمین گفت : اگر آن شهوت که دریشان مرکب است در شما بودی ، حال شما همچون حال ایشان بودی . همه گفتند : «سبحانک ما ینبغی لنا ان نعصیک» پاکی ترا و بی عیبی ترا . نیاید از ما که در تو عاصی شویم و نسزد که فرمان ترا خلاف کنیم . رب العالمین گفت : اکنون دو فرشته اختیار کنید از همه فریشتگان تا ایشان را به صفت بنی آدم بر آریم و شهوت دریشان مرکب کنیم . هاروت و ماروت را برگزیدند که از همه عابد تر و خاشع تر بودند . خداوند عزّ وجلّ ایشان را به زمین فرستاد تا حکم کنند و کار گزارند میان خلق ، و شهوت دریشان آفرید ، چنانکه در فرزندان آدم . و ایشان را گفت : شرک میارید و زنا میکنید و خمر مخورید و خون به ناحق میریزید و گوشت خوک مخورید و در حکم و قضا میل و محابا میکنید و جور و جفا مپسندید . ایشان بیامدند و به روز حکم می کردند و کار خلق می گزاردند . و به شب بر آسمان می شدند متعبد خویش . آخر روزی زنی آمد پیش ایشان به مجلس حکم با خصمی که داشت ، و نام آن زن زهره بود نیکو روی که جمال وی به غایت کمال بود . و گفته اند که پادشاه زاده ای بود از دیار فارس ، و در دل ایشان هواء آن زن افتاد به یکدیگر باز گفتند . آنکه ترافع و حکم آن زن در تأخیر نهادند ، تا وی را به خانه خواندند و کام خود از وی طلب کردند . آن زن سر وا زد آنکه گفت : اگر شما را مرادی است از من بت پرست باید شدن چنانکه آن زن ، و قتل کردن و خمر خوردن . ایشان گفتند : این نه کار ماست که ما را ازین نهی کرده اند و پرهیز فرموده . آن روز رفت . دیگر روز همین حدیث

بود و جواب همان. سدیگر روز هوا بغایت رسید و صبرشان برمید. گفتند: از آنچه فرمودی خمر خوردن آسان تر است. ندانستند که خمر خود مجمع جنایت است و اصل گناهان. قال النبی صلعم: الخمر ام الخبائث. پس خمر خوردند تا مست شدند و کام خود از آن زن برگرفتند، و در آن حال کسی به ایشان فرا رسید، ترسیدند که باز گوید، او را بکشتند، تا هم قتل و هم زنا و هم شرب خمر از ایشان در وجود آمد. و خداوند عزّ و جلّ در آن حال ملائکه آسمان را بر حال ایشان اطلاع داد، تا ایشان را بدان صفت بدیدند. »

کشف الاسرار ج ۱. ص ۲۹۵

«وگویند که کسی که خواهد که جادوی آموزد بدان سرچاه شود و از ایشان سخنها پرسد و گوید جادوی از ایشان آموزد.»

ترجمه تفسیر طبری. ج ۱. ص ۹۷ - و نیز رك. قصص قرآن مجید. ص ۱۷ - ۱۶

در دیوان خاقانی بدین مورد اشاره شده است :

یارب این کوس چه هاروت فن و زهره نواست

که ز یکث پرده صد الحانش به عمدا شنوند

سج. ص ۱۰۱

عب. ص ۱۰۲

سحر چرخ از دو قواره مه و خور خوابم بست

بند این ساحر هاروت سپر بگشایید

سج. ص ۱۵۹

عب. ص ۱۶۰

سحر و نیرنج و طلسمات که سودی ننمود

هم به افسونگر هاروت سیر باز دهید

سج. ص ۱۶۴

عب. ص ۱۶۵

به فروغ رخ زهره صفتت به فریب دل هاروت فنت

مجم. ص ۵۶۸

ع.ب. ص ۷۲۶

و نیز. چاپ ع.ب. ص. ۱۲۹، ۲۲۸، ۲۵۴، ۳۹۷، ۸۳۷، -

چاپ مجم. ص. ۱۳۰، ۲۲۳، ۳۸۴، ۶۵۰

ص ۹۱ - ثعبان، سامری

در دیوان هم بدین مورد اشاره می کند :

دل از هش رفت چون موسی و جان پیچید چون ثعبان

که مرد آن موسوی دستی که کلکش کرد ثعبانی

مجم. ص ۴۱۵

ص ۹۱ - آب کار

«آب کار، آبرو، اعتبار، رونق.»

فرهنگ معین

در دیوان می گوید :

با آب کار تیغ و چو تیغ از عداای نفس

صوفی کار آب کن از خون انتقام

مجم. ص ۳۰۱

ع.ب. ص ۳۰۴

ص ۹۲ - ماه نخشب

«مقنع مردی بود از اهل روستای مرو از دهی که آن را کازه خوانند،

و نام او هاشم بن حکیم بود، و وی در اول گازرگری کردی، و بعد از آن

به علم آموختن مشغول شدی، و از هر جنسی علم حاصل کرده و مشعبدی و علم

نیرنجات و طلسمات بیاموخت و شعبده نیک دانسته دعوی نبوت می کرد ...»

تاریخ بخارا. ص ۷۷

«و ماه مقنع مشهور است، و آن چنان است که به زمین نخشب از

بلاد ماوراء النهر چاهی بود که مقنع به سحر جسمی ساخت بر شکل ماهی چنانکه دیدند که آن جسم از آن چاه برآمد و اندکی ارتفاع گرفت و باز چاه فرو رفت. «
تجارب السلف. ص ۱۲۱

در دیوان آمده است :

صبح برآمد ز کوه چون مه نخشب ز چاه

ماه برآمد به صبح چون دم ماهی ز آب

عب. ص ۴۲ سج. ص ۴۱

و نیز. رك. چاپ سج. ص ۵۷، ۲۲۴

ص ۹۳ - خواجه امام عمدة الدین

ابو منصور محمد بن اسعد عطاری طوسی مشهور به حنفی از فقه‌های بزرگ شافعی است که در ۴۸۶ زاده شد و از شاگردان غزالی بود. وی در واقعه غز از نیشابور بگریخت و به آذربایجان رفت و در همانجا به قولی دیگر در ۵۷۳ (سبکی در طبقات الشافعیه. ج ۴. ص ۶۶) درگذشت. در دیوان قصیده‌ای در مرثیه وی آمده است به مطلع :

آن پیر ما که صبح لقایی است خضر نام

هر صبح بوی چشمه خضر آیدش ز کام

سج. ص ۳۰۰

و در قطعه واری باز در مرثیت وی می‌گوید :

در دهر سیه سپیدم افکند بخت سیه سپید کارم

باجخت سیه عتاب کردم کز بس سیهیت دل فگارم

بخت آمد و خون گریست پیشم کز رنگ سیاه شرمسارم

اما چکنم قبول کن عذر کز مرگ امام سوگووارم

سلطان ایمة عمدة الدین کو بود مراد روزگارم

سج. ص ۹۰۱-۹۰۲

عب. ص ۶۵۶

ص ۹۳ - جنید

« و ازین طایفه بود ابوالقاسم الجنید بن محمد. سید این طایفه است و امام ایشان بود. اصل وی از نهاوند بود، و مولد وی به عراق بود، و پدرش آبگینه فروش بود. قواریش از آن گفتندی. و فقیه بود. بر مذهب ابو ثور بود. و صحبت سرتی و حارث محاسبی کرده بود. و آن محمد بن علی القصاب. وفات وی اندر سنهٔ سبع و تسعین و ماتین بود. جنید را پرسیدند که عارف کیست؟ گفت: آنکه از سر تو سخن گوید و تو خاموش باشی. و هم او گوید: ما تصوف از قیل و قال نگرفتیم، از گرسنگی (یافتیم) و دست برداشتن آرزو و بریدن از آنچه دوست داشتیم و اندر چشم ما آراسته بود. »

ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه. ص ۵۱

و نیز رك. طبقات سلمی. ص ۱۵۵ - طبقات خواجه عبدالله انصاری.

ص ۱۶۱ - تذکرة الاولیاء. ج ۲. ص ۶ به بعد

ص ۹۳ - ابن نجید

« نام وی اسماعیل بن نجید، احمد بن یوسف بن سالم بن خالد السلمی. جد شیخ با عبد الرحمن السلمی بود از سوی مادر. شاگرد بوعثمان حیری، و از مهینان یار وی و پسینه از یاران وی. او برفته در سنهٔ ست او خمس و ستین و ثلثمائة فی ربيع الاول با شیخ بو عبد الله رازی مقری. ابو عمر هو الشیخ الصالح الصوفی المحدث، جنید دیده (بود) و از مهینان وقت بود. و او را طریقت بود که به آن یگانه بود. از تلبیس حال و کوشیدن وقت و معاملهٔ نیکو در ظاهر و

باطن و حدیث داشت فراوان و ثقه بود ... »

طبقات الصوفیه خواجه عبدالله. ص ۲۸
و نیز رك. ترجمه رساله قشیریه. ص ۷۹۶ - طبقات الصوفیه لابی
عبد الرحمن السلمی. ص ۴۴۴

ص ۹۳ - نوری

« و ازین طایفه بود ابوالحسین احمد بن محمد النوری . بغدادی زاده
بود . خدمت سرتی کرده بود ، و از احمد بن ابی الحواری ، و از اقران جنید
بود . وفات او اندر سنهٔ خمس و تسعین و مائین بود . کار او بزرگ بود و نیکو
معاملت و نیکو زبان . نوری گوید : تصوف دست بداشتن حظ نفس است .
هم او گوید : عزیز ترین چیزی اندر زمانه ما دو چیز است : عالمی که به علم
خویش کار کند ، و عارفی که سخن از حقیقت گوید . »

ترجمه رساله قشیریه. ص ۵۴
و نیز . رك. طبقات الصوفیه خواجه عبدالله. ص ۱۵۶ - طبقات
الصوفیه لابی عبد الرحمن. ص ۱۶۴ - تذکره الاولیاء.
ج ۲. ص ۳۸

ص ۹۳ - نهرجوری

« ابو یعقوب اسحق بن محمد النهرجوری - صحبت ابو عمرو مکی کرده
بود و آن بو یعقوب موسی و جنید و پسران دیگر . به مکه مجاور بود . و وفات
او هم آنجا بود اندر سنهٔ ثلثین و ثلثمائة . ابوالحسین احمد بن علی گوید : (نهرجوری
گفت) : دنیا دریایی است و کنارهٔ او آخرت است و کشتی اندر او تقوی است
و مردمان همه سفری اند . »

ترجمه رساله قشیریه. ص ۷۴
و نیز . رك. طبقات الصوفیه خواجه عبدالله. ص ۲۷۹ -
طبقات سلمی. ص ۳۷۸

ص ۹۳ - هزار میخی

«کنایه از پشمینه و خرقة درویشان است که بنجیه‌های بسیار بر آن زده باشند و آن را هزار میخ نیز گویند و بعضی دیگر در شرح این کلمه چنین نوشته اند: همچنانکه رهبانان زنجیرهای گران بر اعضای خود می بستند و خرقة خشنی از پلاس می دوختند و بر آن گل میخهای کوتاه آهنی می زدند و می پوشیدند اهل اسلام نیز در زمان تابستان به همین دستور کار می کردند و چون ریاضت کشان نمی توانستند این دشواری را تحمل کنند مرقعی به همان طریق درست می کردند و بنجیه‌های بسیار بر آن می زدند و به آن هزار میخی می گفتند.»

طوبی نفسان ز پاك بیخی بر تن خشن هزار میخی

تحفة العراقین. ص ۵۹ و ۲۰۰

و نیز. رك. مفتاح النجات. ص ۲۹۷

خاقانی در دیوان می گوید:

دلش هزار میخی چرخ و به جیب خاک

باز افکنش ز نور و فراویش از ظلام

سج. ص ۲۰۱

عب. ص ۲۰۴

ص ۹۵ - مادر یحیی وار

« زکریا از بهر فرزند خواستن دعا کرد و گفت: بار خدایا، من مردی پیرم و عیالم زنی عقیم است... پادشاه عالم آن دعوت او را به ساحت استعجابت راه داد و به یحیی بر او منت نهاد. «و وهبنا له یحیی...» جبریل امین پیامد و گفت: یا زکریا، ملک تعالی می گوید تضرع تو دیدم و دعای تو شنیدم و ترا فرزندی شایسته دادم و او را نامی نهادم که هیچکس را پیش از تو آن نام نهادم. «و وهبنا له یحیی» او را یحیی از بهر آن گفتند که از میان دو

مرده به قدرت پدید آورده بود : مردی پیر و زنی عقیم . «

تفسیر سورة يوسف . ص ۳۷۳ - ۳۷۲

« زکریا صلوات الله علیه از جوانی تا پیری آرزومند فرزندی بود

لکن زنش نام او ایشیا عقیم بود ... »

قصص قرآن مجید . ص ۲۲۵

خاقانی در دیوان می گوید :

عجوز جهان مادر یحیی آسا ازو حامل تازه زهدان نماید

سج . ص ۱۳۱

ص ۹۶ - سپید دست ، سیاه کاسه

در دیوان این دو ترکیب آمده است :

دهر سپید دست سیه کاسه ای است صعب

منگر به خوش زبانی این ترش میزبان

سج . ص ۳۰۹

عب . ص ۳۱۵

دهر سیه کاسه ای است ما همه مهان او

بی نمکی تعبیه است در نمک خوان او

سج . ص ۳۶۴

عب . ص ۳۷۳

شاهان عصر جز تو هستند ظلم پیشه

اینجا سپید دستند آنجا سیاه دفتر

سج . ص ۱۹۰

عب . ص ۱۹۴

ص ۹۹ - شهاب الدین

وی یکی از دو داماد خاقانی است، و آن دیگری مشیدالدین نام دارد.

در دیوان در مرثیه وی می گوید :

سر چه سنجد که هوش می بشود تن چه ارزد که نوش می بشود ...

آه کز مردن امام شهاب آه من سخت کوش می بشود ...
عب. ص ۱۶۹

ص ۱۰۱ - صحنات ، صحن حلوا

در دیوان آمده است :

گر با تو خصم آرش بود هم جفت او آتش بود
صحنات کمتر خوش بود ، با صحن حلوا داشته
عب. ص ۴۰۰ سج. ص ۳۸۶

در تحفة العراقین نیز :

از هجو و مدیح من به یک جا آید صحنات و صحن حلوا
تحفه . ص ۲۰۸ و ۲۸۹

ص ۱۰۱ - شان انگبین

در تحفة العراقین می گوید :

چون شان عسل نمایی از بر کوه از نظر تو روغن مر
ص ۱۵ و ۲۸۶

ص ۱۰۱ - صنوبر ، صد نوبر

در دیوان ، در همین مضمون می گوید :

پنج شاخ دست رادش کز صنوبر رسته اند
بر جهان صد نوبر از شاخ امان افشانده اند
سج. ص ۱۱۰

پیش بالایت به بالایت فرو بارم گهر
ز آنکه صد نوبر مرا زان یک صنوبر ساختند
سج. ص ۱۱۲

ص ۱۰۱ - خصی الثعلب

« خصی الثعلب گیاهی است چون خایه‌ی روباه، دو جنس است خرد و بزرگ. قوتش همچون قوت خصی الکلب است گرم و نرم است. بهترینش آن باشد که به طعام شیرین تر بود، و اندرو نفخ است اندر شهوت جماع بفزاید. »
الابنیه. ص ۱۵۳ - و نیز تحفه حکیم مؤمن. ص ۱۰۴

ص ۱۰۱ - جند بیدستر

« گرم است. بلغم را نیک بود و قی آرد و با خطر است و از شمار زهرست. »

فرخنامه. ص ۲۱۳

و نیز. تحفه حکیم مؤمن. ص ۷۵

ص ۱۰۷ - بیعگاه (حاشیه)

در متن - نسخه لا - صریحا « پیشگاه » است ولی در نسخه « شا »
« بیعگاه »، و این واژه در دیوان آمده است :
بیعگه غم دل خاقانی است زان کشد اندوه دراو کاروان

سج. ص ۲۴۱

عب. ص ۳۴۵

ص ۱۰۷ - حصرم رنگ

این ترکیب در دیوان آمده است :

تیغ حصرم رنگ شد از خون خصم

روز میدان می فشان باد از ظفر

سج. ص ۴۹۶

عب. ص ۵۱۹

ص ۱۰۷ - یار غار

اشاره به ابوبکر است که در هجرت رسول اکرم به مدینه، آن حضرت را

همراهی کرد و در راه به غاری پناه بردند. برای تفصیل واقعه مراجعه کنید به:

طبقات الكبير . الجزء الاول . القسم الاول . ص ۱۵۴ -

اسد الغابه . ج ۱ . ص ۲۱

به یار غار در دیوان هم اشاره کرده است :

به یار محرم غار و به میر صاحب دلق

به پیر کشته غوغا به شیر شرزه غاب

سج . ص ۵۱

ع . ص ۵۲

ص ۱۱۰ - ساق عرش

در دیوان می گوید :

ظل کعبش کاو فتد بر ساق عرش زاد سرو بوستان ملک باد

سج . ص ۸۰

ص ۱۱۳ - قاع صفصف

مأخوذ از این آیه قرآن است : فیدرها قاعا صفصفا . (آیه ۱۰۶ ،

سوره طه - ۲۰) ترجمه آیه از تفسیر طبری :

« بیش دست ندارد آن را دشتی هامون بر ثبات . » (شاید بی ثبات)

ترجمه تفسیر طبری . ج ۴ . ص ۹۹۷

قاع . زمین راست و هموار .

ترجمان القرآن . ص ۸۳

صفصف . زمین هامون و نرم .

ایضا . ص ۵۸

ص ۱۱۶ - تعارف اصل

این ترکیب را فقط در « لمعة السراج » دیده ام :

« ... چون تعارف اصل ، هادی وصل شد . »

لمعة السراج لحضرة التاج . ص ۸۹

ص ۱۱۷ - خوان مسیح

« پس این دوازده تن با او (عیسی) رفتند، و چون به شهر اندر خیز شد بسیاری خلق نیز بر اثر او رفتند و روی بدان بیابان نهادند. . . هیچ آبادانی نبود که طعامی یافتندی. پس این مردمان بدان حواریان گفتند که شما به عیسی نزدیک ترید باید که او را بگویید تا با خدای تعالی بگوید تا ما را طعام فرستد، یا خوانی که بر آن طعام باشد تا ما از آن بخوریم. . . پس عیسی از خدای تعالی اندر خواست که بفرستد خوانی از طعام. . . و خدای عزوجل حاجت او روا گردانید و از آسمان خوانها فرستاد با طعامهای لونا لون. . . »

ترجمه تفسیر طبری. ج ۲ ص ۴۳۲ به بعد

خاقانی بدین مورد اشارتی دارد :

عیسم از بیت معمور آمده وز خوان خلد

خورده قوت و زله اخوان را ز خوان آورده ام

سج. ص ۲۵۴

عب. ص ۲۵۹

وگر چون عیسی از خورشید سازم خوانچه زرین

پر طاوس فردوسی کند بر خوان مگس رانے

سج. ص ۴۱۲

عب. ص ۴۲۲

ص ۱۱۸ - جوع الکلب

این ترکیب را در دیوان هم آورده است :

چوکاسه باز گشاده دهن ز جوع الکلب

چوکوزه پیش نهاده شکم ز استسقا.

سج. ص ۱۰

خاکساری را چو آتش طالع و چون مار بخت

داده جوع الکلب و در خوان قحط نان انگیزخته.

سج. ص ۳۹۶

ص ۱۱۸ - بره از این سو ، ترازو . . .

« روزی شیخ ابو علی سینا بردکانی نشسته بود . مردی روستایی می گذشت بره بردوش نهاده . شیخ او را طلب داشت و با او بهای بره معین کرد و گفت : بره بگذار و ساعتی دیگر بیا تا بها بدهم . روستایی او را شناخت و گفت : تو حکیم بزرگی ، بر تو باید که پوشیده نباشد که بره در مقابل ترازو است . شیخ را آن معنی خوش آمد و دوچندان بهای آن بره بداد . »

نفایس الفنون

در دیوان در همین مضمون است :

بره زین سو ترازوی زان سو

چرب و خشکی ازین میان برخاست

سج . ص ۶۲

عج . ص ۷۳

ص ۱۱۹ - واحزنا که نه از حربا . . .

قیاس شود با دیوان :

واحزنا گفته ام به شاهد حربا زین گله حربه جفای صفاهان

سج . ص ۳۵۷

عج . ص ۳۶۱

ص ۱۲۰ - از قبیل آن دبیران نه ای . . .

در باب این گونه جمله ها و قاعده نحوی آن به مقاله استاد مینوی

رجوع شود . هفتاد سالگی فرخ . ص ۱۸۴

ص ۱۲۰ - ابن صبح

ابن صبح . کنیه گرگ است .

ابن صبح : آفتاب و روز و روشنائی صبح و حرامزاده .

(مدار الافاضل)

خاقانی در دیوان می گوید :

به ابن صبح که سر پنجه‌ها کند چونجوم

به ابن عرس که دم لابه‌ها کند چو کلاب

سج. ص ۵۵

ابن صبح است مگر بخل که بر شه ره عار

عورش افکنده و عربان به خراسان یام

سج. ص ۲۹۷

ع. ص ۳۰۰

در چاپ مرحوم عبدالرسولی: آه صبح

ص ۱۲۰ - نصرت بالصبا ...

«گفت - پیغامبر صلی الله علیه - : مرا یاری کردند به باد صبا و عاد را نیست کردند به باد دبور . بدانکه چون روی در قبله کنی آن باد که بر روی زند (آن را) صبا خوانند ، و آنکه از دست راست آید ، شمال باشد ، و آنکه از دست چپ آید جنوب بود ، و آن (باد را که) از قفا آید دبور خوانند . و اما قصه باد صبا و یاوری دادن او به غزاة خندق بود ، و این کتاب نه جای آن است که آن قصه گویم هر که را باید که بداند اندر تفسیر نگردد در سوره احزاب ، و آن باد که عاد را به وی هلاک کردند دبور بود . »

ترك الاطناب. ص ۳۱۰ - ونيز رك. شرح شهاب الاخبار.

ص ۲۵۵

ص ۱۲۲ - خدر معظم ، ملکه کبری ... عصمة الدین

- ابنة الملك افریدون - وی دختر ملک فریدون است و خواهر

منوچهر . و در دیوان قصایدی در مدح او آمده است .

حضرت ستر معلا دیده‌ام ذات سیمرغ آشکارا دیده‌ام

سج. ص ۲۷۲

ع. ص ۲۸۹

در دیوان خاقانی - هر دو چاپ - در عنوان این قصیده یاد شده است

که این عصمة الدین، دختر منوچهر است، و این نکته با توجه به نامه دوم این مجموعه که صریحاً می گوید: ابنة الملک، درست نیست و وی خواهر منوچهر است نه دختر وی. در قصیده ای دیگر به مطلع:

ای در حرمت نشان کعبه درگاه ترا مکان کعبه

ع. ص ۱۱۱ س. ج. ص ۴۰۳

در چاپ مرحوم عبدالرسولی عنوان قصیده چنین است: در مدح عصمة الدین عمه اخستان و این صراحت خود مؤید مدعاست. و نیز این قصیده:

ای در عجم سلاله اصل کیان شده وی در عرب زبیده اهل زمان شده

ع. ص ۱۱۴ س. ج. ص ۴۰۰

که در عنوان آن - هر دو چاپ - تصریح شده است که «خواهر منوچهر» است.

ص ۱۲۳ - ست اقام

در فرهنگها معنی «ست» نیامده است. ولی در «ذیل قوامیس العرب» دزی چنین آمده:

ست. بانو، از نفخ الطیب المقرّی ج ۲. ص ۳۴۴ س ۱۰
ست. زن متعه.

در بعضی جای ها «ست» (به فتح) هم گفته اند. جمع آن ستوت و سئات.
ست حریم امیرالامرا. مادر زن.

ذیل قوامیس العرب. دزی. تذکر استاد مهنوی

ص ۱۲۳ - قیدافه

قیدافه. زنی که پادشاه اندلس بود و سه دختر و یک پسر داشت.

پسرش طینوس نام داشت و داماد ملک مصر بود.

اسکندر نامه. (افراد حدیث اسکندر). ص ۴۲

« قیدافه طبق روایات ملکه اندلس و معاصر اسکندر بود :

زنی بود در اندلس شهریار خردمند و بالشکری بیشمار

جهانجوی و بخشنده قیدافه نام ز روز بهی یافته نام و کام . »

فردوسی. شاهنامه چاپ بروخیم. ج ۷. ص ۱۸۴۸

به نقل از برهان قاطع. چاپ دکتر معین

خاقانی خود در دیوان می گوید :

قیدافه خوانده ام که زنی بود پادشاه

اسکندر آمدش به رسولی سخن گزار

اسکندر است دولت و قیدافه بانوان

نی نی کز این قیاس شود طبع شرمسار

کاکنون به بندگی و پرستاری درش

قیدافه خرمی کند ، اسکندر افتخار

سج. ص ۱۷۷

عب. ص ۱۸۲

آسمان سترا ستاره همتا من ترا قیدافه همتا دیده ام

سج. ص ۲۷۴

عب. ص ۲۹۲

بادت سعادت ابد و هم به همتت قیدافه زمین فرو آن بانوان شده

سج. ص ۴۰۳

ص ۱۳۶. ترک الترای ...

« بو مسلم به مرو بود و رسولان همی فرستاد منصور سوی او ... که

ترا هیچ آزار از جهت من نباشد و با تو خیانت نکم ... بو مسلم با گروهی

رفت و گفت : هر چه قضاست بپاشد ... تا به ری رسید ، رای و خرد آنجا

بگذاشت .»

تاریخ سیستان . ص ۱۳۸

« ابو مسلم در کار خلیفه متردد شد . از وزیر تدبیر پرسید . وزیر گفت :
ترکت الرای بالری ، این مثل گشت . »

تاریخ گزیده . ص ۲۹۴ - و نیز . امثال و حکم . ذیل . ترکت الرای ...

ص ۱۴۴ - نابغه ، بوالقابوس

ابو امامه ، زیاد بن معاویه بن ذباب از شاعران وابسته به دربار نهمان
بن منذر فرمانروای حیره که از سال ۵۸۰ تا ۶۰۲ حکومت داشته ، بوده است .
نابغه بر اثر بدگویی بدگویان از نزد نهمان بگریخت و به ملوک غسانی شام پناه برد .
ولی اندکی بعد به نزد نهمان بازگشت و دراعتذار ، اشعاری سرود که از مایه های
شهرت اوست . درگذشت نابغه به سال ۶۰۴ میلادی بوده است .

ریعانة الادب . ج ۴ . ص ۱۳۷

و نیز آداب اللغة . ص ۱۰

بوالقابوس ، مراد نهمان بن منذر است که نابغه نزد وی مقامی ارجمند
داشت . یعقوبی به اشتباه نام وی را منذر نوشته است .

تاریخ یعقوبی . ج ۱ . ص ۲۶۱

« آخرین پادشاه سلسله لخمی ، نهمان بن المنذر معروف است که ظاهراً
در سنه ۵۸۰ مسیحی به سلطنت رسید ، و داستان خلج و قتل وی به حکم خسرو
پرویز در حدود ۶۰۲ یا قدری دیرتر معروف است . »

تاریخ عربستان . خطابه هفتم . ص ۲۰

ص ۱۴۴ - عنقای مغرب

« عنقا به فتح عین ، سیمرغ . از خلیل منقول است که او را عنقا به
واسطه آن گویند که در گردن او خط سفیدی مثل طوق هست . و ابن کلی گوید

که در بلاد رس کوهی بلند بود معروف به دمنخ به فتح دال مهمله و سکون میم و خاء معجمه ، و مرغی بر آن کوه مقام داشت ملون به جمیع الوان ، و او را گردن درازی بود و از مرغان دیگر طعمه ساختی . روزی جوع بر او غلبه کرد و به میان آبادانی آمده طفلی را گرفته برد . بنابراین به عنقای مغرب معروف شد . 'مغرب' (به ضم میم و سکون غین معجمه و کسر رای مهمله) زیرا که هر چه گرفتی آن چیز ناپدید شدی و غروب کردی .

در مجمل التواریخ و اکثر کتب سیر وجه تسمیه او را به مغرب چنین گفته اند که : با سلیمان علیه السلام دعوی قطع قضا و قدر کرد و گفت نگذارم که دختر پادشاه مغرب به پسر خسرو مشرق برسد . و دختر را به آشیانه خویش برد و پرورد . اتفاقاً ملک زاده مغرب عازم سفر دریا شده و کشتی او بشکست و موج او را بدانجا افکند که نشیمن سیمرغ بود . دختر ملک زاده را در میان پوستی بزرگ که سیمرغ به نشیمن برده بود پنهان کرد و ازو بار گرفت و فرزند آورد . جبریل سلیمان علیه السلام را خبر کرد و سلیمان دختر را از سیمرغ طلب داشت . او دختر را به واسطه دفع ضرر آفتاب در میان پوست جا داده به خدمت سلیمان آورد . دختر با فرزند از آنجا بیرون آمد ، و عنقا از شرم ناپدید گشت . از آن روز باز او را عنقاء مغرب گویند .

شرح مشکلات دیوان انوری . ص ۱۶۳ به بعد

خاقانی در دیوان می گوید :

عنقای مغربم به غربی که بهر الف

غم را چو زال زر به نشیمن در آورم

سج . ص ۲۴۱

ص ۱۴۴ - اختر صاحب طیلسان

اشاره به ستاره مشتری است .

در دیوان آمده است:

بر قدحهای آسمان زنار مشتری طلیسان در اندازد

عب. ص ۱۳۶ سج. ص ۱۲۳

وی مشتری ردا بنه از سرکه طلیسان

در گردن محمد یحیی طناب شد

عب. ص ۱۵۷ سج. ص ۱۵۷

هر سال محرمان ردا گیرد آفتاب وز طلیسان مشتری آرند میزش

عب. ص ۲۲۱ سج. ص ۲۱۶

سازان رعناى صاحب بر بطن اندر بزم چرخ

سوز از آن قرای صاحب طلیسان انگيخته

عب. ص ۴۰۳ سج. ص ۳۹۵

خورشید بر عمامه او بر فشانده تاج

بر بجیس بر رداش فدا کرده طلیسان

عب. ص ۳۱۷ سج. ص ۳۱۱

ص ۱۴۵ - بعد ما که

این ترکیب در منتهای کهن بسیار دیده می شود:

انوری می گوید:

بعد ما کاندر لگد کوب زمانه چند سال

بخت شورم خنجری کردست و دورش خنجری

خیر خیرم کرد صاحب تهمت اندر هجو بلخ

تا همی گویند کافر نعمت آمد انوری

« بعد ما که او را تحف بسیار با لقب کوچلک خانی هدیه داد مانند

تیر از کمان سخت بچست .»

جهانگشای جوینی . ج ۱ . ص قیا - قیب
 « بعد ما که از صدمات دهر بیهوش بودم و از سطوات قهر
 مدهوش ... »

لمعة السراج لحضرة التاج . ص ۲۷۲
 رجوع شود به مرزبان نامه ص ۲۵۷ تعبیر « قبل ما که » را عینا
 نظیر و معادل « بعد ما که » ما نحن فیه است استعمال کرده است .
 یادداشت‌های قزوینی بر حاشیه جهانگشای جوینی ، « فرهنگ
 ایران زمین » . جلد ۱۵

ص ۱۴۵ - نارنج ، ترازو

در همین مضمون است :

گر چه ز نارنج پوست طفل ترازو کند

لیک نسنجد بدان زیرک زرّ عیار

سج . ص ۱۸۰

ز نارنج اگر طفل سازد ترازو که نارنج و زر هر دو یکسان نماید

سج . ص ۱۳۰

عب . ص ۱۲۸

مانم به کودکی که ز نارنج کفه ساخت

پنداشت کو ترازوی زرّ عیار کرد

سج . ص ۱۵۲

ص ۱۴۹ - هارون پیشگاه

بدین مضمون در دیوان هم اشاره می‌کند :

آذین باغ دولت و هارون در گهت

از قصر قیصریه و قیصر نکوتر است

سج . ص ۷۶

چرخ هارون کردارش و چون هارونان
زانجشمش انگله‌ها در کمر آمیخته‌اند

سج. ص ۱۲۰

سام نریمان چاکرش، رستم نقیب لشکرش
هوشنگ هارون درش، جم حاجب بارآمده

سج. ص ۳۹۱

و نیز در تحفه العراقین :

چون دست کلیم پای گلگونش هارون وزیر گشته هارونش

تحفه. ص ۴۰

ص ۱۵۰ - سرخ بت بامداد، خنگ بت . . .

در دیوان آمده است درین مضمون :

گر صبح رخ گردون چون خنگ بتی سازد

تو سرخ بتی از می‌بنگار به صبح اندر

سج. ص ۴۹۷

ص ۱۵۲ - بحیرا، مصطفی

« آن وقت که پیغامبر علیه السلام با ابوطالب عمش به شام رفت ،
بحیرای راهب او را بدید و علامتها یافت و بوطالب را گفت : . . . او را به
شام مبر که همه جهودان و ترسان شام او را دشمن‌اند که پیغامبر خواهد بودن.
و مهر نبوت که در میان دو کتف وی بود می‌بوسید . »

مجم‌التواریخ و القصص. ص ۲۳۸

« و ابوطالب سفر شام بسیار کردی و همیشه رسول را با خویشان
بردی تا اتفاق افتاد که بر راه‌گذران ایشان صومعه‌ای بود و در آن صومعه راهبی

بود که اورا بحیراء راهب خواندندی و او انجیل دانست و در کتبها صفت پیغامبر خوانده . . . »

قصص الانبیاء. ص ۴۰۸ - و نیز رك. حدیقه سنائی. ص ۱۹۷ -
تعلیقات حدیقه سنائی. ص ۲۷۵ - دائرة المعارف فارسی. ج ۱ ص ۳۹۲
خاقانی در دیوان می گوید:

خط کفش حرز شفا تیغش در او عین الصفا
چون نور مهر مصطفی جان بحیرا داشته
عب. ص ۴۰۰ سج. ص ۳۸۶

کو پیمبر تا همی سوگ بحیرا داشتی
کو سکندر تا به مرگ برهن بگریستی
عب. ص ۵۵ سج. ص ۴۴۱

ص ۱۵۲ - مصاحب یوشع در مسافرت موسی

« سه کس با سه کس صحبت کردند ، شایسته اسم فتوت گشتند . . .
یوشع بن نون با موسی صحبت کرد ، شایسته اسم فتوت گشت : » و اذ قال موسی
لفتیه .

تفسیر سوره یوسف. ص ۳۸۵

« هر کس از ایشان قوم خود را خبر داد و تحذیر کرد مگر دو کس
که وفا کردند که پنهان داشتند ، یکی یوشع بن نون ابن افرام ابن یوسف وصی
موسی و یکی کالب بن بوقنا داماد موسی . . . »

تفسیر ابوالفتح. ج ۳. ص ۴۲۱

و نیز رك. كشف الاسرار. ج ۳. ص ۷۷ - مجمل التواریخ و
القصص. ص ۲۰۴ - قصص قرآن مجید. ص ۱۰ - قصص الانبیاء.
ص ۲۰۴ و ۵۹۹

ص ۱۵۲ - ریاض النعیم - حیاض النعم

در دیوان می گوید:

در عجم از داد تست بیشه ریاض النعیم

در عرب از یاد تست شوره حیاض النعم

معج. ص ۲۶۲

ص ۱۵۲ - عروه و عفرا

« عروه بن حزام . . . العذری شاعری اسلامی است . . . چون پدر عروه درگذشت فرزندش صغیر بود و در حجر تربیت عم خود قرار گرفت . دختر عم او عفراء همزاد وی بود و این دو کودک همواره با یکدیگر به بازی می گذاردند . . . چنانکه هر دو نسبت به یکدیگر الفتی سخت یافتند و عقال همواره عروه را به دامادی خود دلخوش می داشت . . . هر دو بزرگ شدند . پس عروه . . . به خواستگاری عفرا فرستاد . عقال با خواهش عروه موافقت کرد . لیکن چون عروه تهیدستی بود قرار بر آن نهادند که از شتاب درین کار خودداری شود . اما مادر عفرا با عروه هماهنگ نبود و برای دختر خود شویی مال دار می خواست . چون برای عفرا خواستاران دیگر پیدا شدند و عروه ازین حال آگاهی یافت نزد عم شتافت . . . و زمان خواست و آنان پذیرفتند که تا باز گشتش عفرا را به شوی ندهند . . . چون عروه به نزد پسر عم خود رفت آن مرد او را به مال و عطایا بنواخت و به قبیله خود باز گردانید . در غیاب عروه مردی از اهل شام از خویشاوندان بنی امیه به قبیله ضبه رفت و عفرا را دید ، او را پسندید و از پدرش خواستاری کرد . پدر عفرا عذر خواست . . . آن مرد ناگزیر عفرا را از مادرش بخواست و او بر اثر بخشش شامی . . . رضا داد و شوهر را نیز بدین کار راضی کرد . سه روز بعد از مزاجعت مرد شامی با عفرا هر دو

آهنگ شام کردند. و پدر عفرا که از عروه... شرم داشت به حیلہ قبری کهن را تعمیر کرد و گفت: این گور عفراست. چون عروه... بازگشت پدر عفرا زاری کنان او را بر سر آن گور برد... از آن پس عروه چند گاهی بر سر آن گور می رفت و روز بروز زارتر و پریشان تری شد تا آنکه یکی از دختران قبیله حقیقت حال را به او گفت. عروه راه شام پیش گرفت و نزد شوی عفرا رفت... شوی عفرا، عروه را به عزت نگاه داشت و او را با عفرا تنها گذاشت... آن دو... از جدایی و فراق شکایتها کردند ولی به پاکی و حیا و عفت با یکدیگر به سر آوردند... عروه بار سفر بر بست و در راه به غشی و خفقان گرفتار شد... تا به شب پیش از رسیدن به قبیله خود درگذشت. چون خبر مرگ او به عفرا رسید بسیار بگریست و مویه کرد... تا بعد از چند روز قلیل درگذشت.

ورقه و گلشاه. ص ۱۰ به بعد

خاقانی در دیوان هم اشاره به عروه و عفرا دارد:

در بند عشق شاهد و هم عشق شاهدش

عشقش چو قیس عامری و عروه خزام

سج. ص ۳۰۱

چون بلبله دهان به دهان قدح برد

گوئی که عروه باد به عفرا برافکند

سج. ص ۱۳۵

ص ۱۵۳ - بوبکر قهستانی، خلف سیستان

«عمید ابو بکر علی بن حسن قهستانی از بزرگان فضلا و ادبای خراسان

و در عهد سلطان محمود غزنوی و پسرانش در آن دیار به فضل و کرم و ادب

اشتهاری فوق العاده داشته ، اصلا و نسبتا از قریه رخج از قراء کابل است . ابتدا در خدمت امیر محمد بن محمود (۳۸۷-۴۳۲) می زیسته و از طرف سلطان محمود به این خدمت منسوب شده و بالاخره به سمت ریاست دارالانشاء و صاحب دیوانی امیر محمد رسیده و در سال ۴۰۸ که سلطان پسر خود امیر محمد را خلعت داد و به ولایت گوزگانان فرستاد ابوبکر قهستانی نیز با او روانه شد...»
 زین الاخبار. ص ۷۴ (= ص ۱۷۲ چاپ بنیاد فرهنگ)

« قهستانی در جوانی جزء دبیران و ندمای دربار سلطان محمود بود و او مدتی را نیز به بغداد رفته و خدمت خلیفه القادر بالله (۳۸۲ - ۴۲۴) را درك کرده و بعضی از اعیان دربار او را مدح گفته و بعدها به خدمت سلاجقه نیز در آمده و در سال ۴۳۱ در آن دولت به مقامات جلیله رسیده است .

همین شخص یعنی ابوبکر قهستانی است که در ایام جوانی نامه مرموز القادر بالله خلیفه را در جواب تهدید سلطان محمود غزنوی به او خوانده و در نتیجه کشف رمز آن از سلطان خلعت یافته و از درجه ندیمانی که در مجلس سلطان بر پای ایستادند به مرتبه ندیمان قاعد ترقی پیدا کرده است .

قابوس نامه. ص ۱۸۶-۱۸۷ (= ص ۲۰۹ دکتر یوسفی)

ابوبکر قهستانی از ممدوحین و منعمین فرخی سیستانی است و سوزنی

شاعر اشاره به همین نکته را می گوید :

فرخی هندی غلامی از قهستانی بخواست

سی غلام ترك دادش خوش لقا و خوش کلام

و در دیوان فرخی قصیده بزرگی در مدح او هست به این مطلع :

دی به سلام آمد نزدیک من ماه من آن لعبت سیمین ذقن

تا آنجا که می گوید :

خواجه بوبکر عمید ملک عارض لشکر علی بن الحسن

آن ز بلا راحت هر مبتلی و آن ز محن راحت هر ممتحن
 خدمت او نعمت و دفع بلاست طاعت او راحت و رفع محن
 خانه او اهل خرد را مقر مجلس او اهل ادب را وطن
 هر که سوی خدمت او راست است راه نیابد سوی او اهرمن
 خدمت او را چو درختی شناس دولت و اقبال مر او را رهن
 هر که بر او سایه فکند آن درخت رست ز تیار و ز کرب و حزن
 یارب چونانک به من بر فتاد سایه او بر همه گیتی فگن... الخ

ابو بکر قهستانی به گفته یاقوت فلسفی مشرب و مایل به تحصیل علوم
 اوایل بوده و به همین جهت بعضی از معاصرین او را بیدین شمرده و دشمن
 داشته اند. به مناسبت فضل و کرم عده ای از شعرای آن عصر او را مدحها
 گفته و از خوان نعمت و صلوات او بهره ها برده اند از آن جمله است علی بن حسن
 باخرزی (متوفی به سال ۴۶۷) مؤلف کتاب دمیة القصر که در ۴۳۵ خدمت
 او را درک نموده و او را مدحها گفته و از او تربیتها و نواختها یافته است. برای
 شرح حال و اشعار او رجوع شود به دمیة القصر باخرزی (للقسم الخامس) و
 تممة الیتمه ثعالبی. نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ورق ۵۷۴ - ۵۷۵ (تحت
 نشانه ۳۳۰۸ که بایک دوره کامل از یتیمه الدهر در یک جا جمع آوری و نمره
 شده است). و معجم الادباء یاقوت حموی. ج ۵. ص ۱۱۶-۱۲۱، و کتاب
 قابوس نامه ص ۱۸۶-۱۸۷ چاپ طهران...

به نقل از حدائق السحر. ص ۹۳ تا ۹۶

و نیز رك. قابوسنامه. چاپ روانشاد نفیسی. ص ۲۷۵ - قابوسنامه.

چاپ دکتر یوسفی. ص ۴۴۷ - تعلیقات حدیقه سنائی. ص ۶۲۸ -

فرخی میستانی. از دکتر یوسفی. ص ۱۱۶-۱۱۳

نکته در این است که در هیچیک از متون یاد شده بدین موضوع که در آغاز ابو بکر قهستانی در خدمت خلف سیستان می زیسته اشارتی نرفته است . در تاریخ سیستان به تصحیح شادروان بهار و نیز احیاء الملوك به اهتمام آقای دکتر ستوده هم درین باب اشاره ای دیده نیامد .

ص ۱۵۴ - انس

ابو ثمامة انس بن مالک انصاری ، فوت ۹۱ یا ۹۳ هـ . ق . از مشاهیر صحابه پیغمبر در مدینه به دنیا آمد و در کودکی اسلام آورد و به خدمت پیغمبر پرداخت . بعد از رحلت پیغمبر ، انس به دمشق و از آنجا به بصره رفت و هم در آن شهر به سن ۹۷ و به قولی ۱۰۷ سالگی وفات یافت .

دائرة المعارف فارسی . ص ۲۷۱

در فهرست « ترجمه رساله قشیریه » به تصحیح استاد فروزانفر ، انس ابن مالک (ابو حمزة الانصاری ، متوفی ۹۳) آمده است .

ترجمه رساله قشیریه . ص ۷۹۸

و نیز . ترجمه تاریخ طبری . ص ۳۷ ، ۳۸ ، ۹۲

ص ۱۵۴ - حسان

« حسان بن ثابت انصاری ، فوت حدود ۴۰ و به قولی ۵۰ یا ۵۴ هـ . ق . شاعر بزرگ مخضرم عرب ، متولد مدینه (یثرب) . پدر و مادرش از قبیله خزرج بودند . در دوره جاهلیت ، غسانهای شام و مناذره ی حیره را مدح گفت . با نابغه ذیباتی معاصر بود . پس از طلوع اسلام به خدمت محمد (ص) پیوست و در دفاع از وی و هجو مشرکین و دشمنان او شعری گفت . بعد از وفات پیغمبر ، در نزاع مهاجرین و انصار ، از انصار جانبداری می کرد . سپس از طرفداران عثمان و بعد از طرفداران معاویه شد . گویند ۱۲۰ سال عمر کرد . دیوان حسان مشتمل بر اشعار هجا و فخر و مدح و غزل است . مدایحی که برای

کسب مال سروده است اشعار دینی سیاسی است . حسان مؤسس شعر دینی در اسلام به شمار می‌رود . غزلیات وی تقلید از گذشتگان است . . . اشعار وی طبیعی و به همین جهت از ترتیب و نظم و تنقیح خالی است ، و مخصوصاً اشعار دوره‌ی اسلامی وی سست و ضعیف است . معذکک ، حسان را بهترین شاعر شهری شمرده‌اند . شعر وی لفظاً و معنا از دین جدید متأثر است . به هر حال ، اشعار وی کارنامه‌ی اخبار غسانها و آغاز اسلام می‌باشد .

دائرة المعارف فارسی

و نیز . رك . آداب اللغة العربيه . الجزء الاول . ص ۴۹ -

ريحانة الادب . ج ۱ . ص ۳۲۶

ص ۱۵۴ - سفته ، بهار

در دیوان آمده است:

فلک را سفته بدبختی است در بار نکوکاران

چو بختی بار بدبختی کش از سرمست حیرانی

سج . ص ۴۱۳

در چاپ مرحوم عبدالرسولی مصراع اول چنین آمده :

فلک را شیوه بدبختی است در کار نکوکاران .

ص ۴۲۴

در نفس مبارکش سفته راز احمدی

در سفن بلارکش معجز تیغ حیدری

سج . ص ۴۲۱

عب . ص ۴۲۸

باد از سر پیکانت سفته دل بدخواهان

وز نام نکو سفته در بار تو عالم را

سج . ص ۵۰۴

عب . ص ۴۸۴

ص ۱۵۵ - سه نتایج

مراد از سه نتایج، جماد و نبات و حیوان است .

خاقانی در دیوان می گوید :

ز آن سه نتایج که زاد بود غرض آدمی

لیک پس از هر سه یافت آدمی این کار و بار

ع.ب. ص ۱۹۸

سج. ص ۱۸۰

در چاپ عبدالرسولی : ز آن سه نتیجه که زاد بود غرض آدمی .

ص ۱۵۵ - لدات

« لدات، (جمع لدة از واد) همزاد، کسی غیر از برادر و خواهر اگر

با شخص در یک زمان زاده شده و در یک خانه بزرگ شده و هم شأن و هم قدر

او باشد » .

به نقل از حاشیه ترجمه کليلة و دمنه . ص ۳۹۱

ص ۱۵۵ - حرّاس

جمع حارس . پاسبانان، نگهبانان .

در تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار این واژه با واژه « گوشوانان »

مترادف آمده است :

« و گفته اند نام اعظم آن زن را در آموختند تا قصد آسمان کرد ، پس

حرّاس و گوشوانان او را منع کردند... »

کشف الاسرار و عدة الابرار . ج ۱ ص ۲۹۶

ص ۱۵۶ - دسته گل که درد سر آورد ...

درین عبارت به درستی پیداست که اشارت خاقانی در دیوان قطعا

گلاب است :

گل در میان کوره بسی درد سر کشید

تا بهر دفع درد سر آخر گلاب شد

ع.ب. ص ۱۵۷ معج. ص ۱۵۷

از نوحه جغد الحق ما یم به درد سر

از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان

ع.ب. ص ۳۶۳ معج. ص ۳۵۸

ص ۱۵۶ - کیت کیت

کیت کیت . چنین و چنین ، چنان و چنان ، چندان چندان ، مانند این ،

همانند این ، ایدون ایدون ، همچنین همچنین .

مقدمه الادب . ج ۱ . ص ۵۰۰

ص ۱۶۲ - در افزایی

به تعلیقه صفحه ۲۰ در ص ۳۹۳ مراجعه شود .

ص ۱۶۲ - شاه

شاه : داماد .

خاقانی در تحفه العراقین می گوید :

دجله شه آبهاست یکسر اما ز عروس نرم روتر :

ص ۱۰۲

نه چون شه رقعہ سست و مضطر بل کز شه حجله کامران تر .

ص ۱۴۹

ص ۱۶۵ - ایام البیض

« گفتم : یا رسول الله ، کدام روز است ایام البیض ؟ گفت : سیزدهم

و چهاردهم و پانزدهم . »

گزیده ، در اخلاق و تصوف . ص ۱۷۴

« بدو ایام بیض و من صائم وز خطا در صواب کوشیده »

دیوان انوری. ص ۷۱۸. ج ۲

و نیز. رك. بحر الفوائد. ص ۷۷

ص ۱۶۵ - لیالی عشر

ماخوذ از سوره فجر است .

« لیال عشر. شبهای ده، و قیل ده شب، یعنی دهه ذی الحجه ».

لسان التنزیل. ص ۱۹

« و لیال عشر. به شبهای دهه ذی الحجه که روز عرفه در آن است .

به شبهای دهه محرم که عاشورا آخر آن است . به شبهای دهه آخر رمضان که

شب قدر تعبیه آن است، به شبهای دهه نیمه شعبان که شب برات با آن است.

به شبهای دهه موسی که « واتمناها بعشر » بیان آن است، و مناجات موسی با

حق حاصل آن است . »

کشف الاسرار. ج ۱۰. ص ۴۹۲

« می گوید که: و بدین ده روز عاشورا . و گروهی از علمای دین گویند

که این ده روز ذی الحجه است . »

ترجمه تفسیر طبری. ج ۷. ص ۲۰۱۸

ص ۱۶۵ - در خواب زر و سیم دیدن

« روية الذهب . اندر دیدن زر. پسر سیرین گفت : اگر بینند که زر

یافت نه نیک بود. کرمانی گفت: اگر مردی بیند که زر یافت یاسیم، او را غرامتی

رسد و خواسته او از وی بشود . اگر کار کرده بود، آن زر و سیم اندر تاویل

آسان تر بود . و هرچه صحیفه و سیبکه بود سخت تر . دانیال گفت : زر همه غم و

اندوه بود. پیغمبر گفت: زر شدن خیری بود، جهت آنکه زر را به تازی «ذهب»

خوانند. اگر بیند که فراز گرفت یا اندر خانه برد غم و اندوه بود. »

خواهگزاری. ص ۲۰۱

ص ۱۶۶ - ام ملدم

کنیه تب است. خاقانی در تحفة العراقین می گوید :

در خانه خصم تست هر دم بو یحیی شوی ام ملدم.

ص ۱۵۱

ص ۱۷۱ - امیر شمس المعالی قابوس

امیر شمس المعالی قابوس بن ابی طاهر وشمگیر بن زیار بن وردانشاه

گیلی.

چون در سنه سبع و ستین و ثلاثمائة... بهستون بن وشمگیر درگذشت، ملک طبرستان و گرگان به برادرش قابوس بن وشمگیر رسید... بعد از محاربه (با عضدالدوله) قابوس و فخرالدوله منهزم شدند و گرگان و طبرستان در تصرف مویدالدوله آمد. فخرالدوله و قابوس به خراسان رفتند... و هیچجده سال در خراسان بماندند... قابوس وشمگیر بعد از غیبت هجده ساله از خراسان با سر مملکت خود آمد و گرگان و طبرستان با تصرف گرفت... آهنگ گیلان کرد و بر آن مستولی شد و پسر خود منوچهر را داد. قابوس بعد از مراجعت پانزده سال پادشاهی کرد. پس لشکر برو خروج کردند و او را محبوس گردانیدند... قابوس در حبس از سرما درگذشت.

تاریخ گزیده. ص ۱۱۴ به بعد

اما هر که خواهد جلالت قدر قابوس وشمگیر المکنی به ابی الحسن

بشناسد خطب جمله کتب تصانیف ابو منصور ثعالی و کتاب یمینی عتی مطالعه باید فرمود تا غزارت فضل و سخاوت و بذل و کمال عقل او بداند چه ثرا و فراید

فواید و نظم او قلاید و لاید است . . . »

تاریخ طبرستان ابن اسفندیار. ص ۱۴۲

در باب ریشه واژه « وشمگیر » به قابوسنامه به اهتمام دکتر یوسفی ص ۲۶۷ مراجعه شود. و نیز به مقدمه « کتاب نصیحت نامه معروف به قابوسنامه » مرحوم نفیسی. ص و به بعد.

ص ۱۷۳ - اگرچه هر صاحب قلمی . . . اما . . .

در باب این نوع جمله ها و بحث در قواعد نحوی آن رجوع شود به مقاله استاد مینوی تحت عنوان « اگرچه ، با آنکه ، هر چند . . . » مجله دانشکده ادبیات. سال ۱۳. شماره ۴

ص ۱۷۵ - ابن العمید ، استاد رئیس

ابوالفضل محمد بن العمید ابی عبدالله الحسین بن محمد کاتب ، « او از کفایه جهان و سرآمد روزگار بود و در علم و حکمت و فهم و ادب و شعر و کتابت و فصاحت و بلاغت و ریاست و سیادت و ذکا و فطنت یگانه آفاق ». وی را جاحظ ثانی می خواندند. صاحب بن عبّاد از پروردگان مکتب اوست. و گفته اند لقب صاحب نیز ازین سبب است. وی دبیر و وزیر رکن الدوله دیلمی بود، و بیست و چهار سال وزارت کرد.

ثعالبی در کتاب « یتیمه » می گوید: کتابت باعبدالحمید آغاز شد و به ابن العمید پایان یافت. وی در شاعری دست داشت. در دلاوری و بزرگواری نیز مشهور بود. ابوالفتح علی بن محمد ملقب به ذوالکفایتین پسر وی است. ابوحیان توحیدی کتاب « مثالب الوزراء » را در قدح وی و صاحب بن عبّاد نگاشته است. ابوالفضل بن العمید به سال ۳۶۰ درگذشت.

رساله « صاحب بن عبّاد ». ص ۳۷ و . . .

و نیز. ر.ک. ابن خلکان. ج ۴. ص ۱۸۹ - ریحانة الادب. ج ۶.

ص ۹۵ - تجارب السلف . ص ۲۲۵ و دائرة المعارف فارسی

ص ۱۷۵ - عبد الجبار مهدی

دبیر دیوان خاص ابن العمید است .

ص ۱۷۵ - ذوالکفایتین ابوالفتح

ابوالفتح علی بن محمد ملقب به ذوالکفایتین (۳۳۷-۳۶۶) از وزرای نامدار آل بویه ، پسر ابوالفضل بن عمید است که یاد وی گذشت . بعد از پدر ، رکن الدوله وزارت بدو سپرد . وی مردی مغرور بود و ازین روی دشمنان بسیار داشت . چون رکن الدوله درگذشت ، مویدالدوله و عضدالدوله همدستان شدند و او را زندانی و اموالش را مصادره کردند ، و پس از شکنجه بسیار هلاکش ساختند .

ابن خلکان . ج ۴ . ص ۱۹۵ - دائرة المعارف فارسی .

صاحب بن عباد . ص ۴۰ - ریعانة الادب . ج ۵ . ص ۱۴۶

ص ۱۷۵ - اسمعیل بن عبّاد

الصاحب ، ابوالقاسم اسماعیل بن ابی الحسن عبّاد بن العباس بن عبّاد... الطالقانی ، در ۱۶ ذی القعدة سال ۳۲۶/۹۳۸ زاده شد . لقب صاحب را مرحوم بهمینار به سبب صحبت او با مؤیدالدوله از اوان کودکی می‌داند . وی در عنفوان جوانی به خدمت ابوالفضل بن عمید وزیر رکنالدوله پیوست ، و این پیوستگی وی را به جایگاه بلند در نظم و نثر رسانید . در سال ۳۶۰ وزارت مؤیدالدوله یافت و این جز وزارت کل ممالک است که به سال ۳۶۶ به وی سپرده شد . لقب کافی الکفاة را نیز مؤیدالدوله به وی داد . ابوحیان توحیدی کتابی در مذمت ابوالفضل بن العمید و صاحب بن عباد ساخته است و « اخلاق العمیدین و مثالب الوزیرین » نام کرده . صاحب به سال ۳۸۵ درگذشت .

صاحب بن عباد . شادروان بهمنیار

و نیز. رك . ابن خلكان . ج ۱ . ص ۲۰۶ - ریحانة الادب . ج ۶ .

ص ۶۹ - تجارب السلف . ص ۲۴۳

ص ۱۷۶ - ابن مقله

« کتبه او بوعلی است و نام و نسبش محمد بن علی بن مقله . و او کاتبی فایق بود چنانکه در حسن خط به او مثل زدندی و نام او در صناعت و کتابت بس مشهور است ... ابن مقله در آغاز کار متعلق وزیر ابوالحسن علی بن الفرات بود ... ابن فرات ابن مقله را برکشید ... ابن مقله کافر نعمتی کرد و با خصمان منعم خویش متفق شد ... چون ابن فرات وزارت یافت ، ابن مقله را بگرفت ... مقتدر بن مقله را وزارت با خلع و تشریفات ... داد ... مدتی وزیر بود ، بعد از آن معزول شد و او را بگرفتند ... دیگر باره وزارت یافت و تا روزگار راضی بماند و راضی هم وزارت به او داد . بعد از آن ... راضی به او متغیر شد و او را در سرائی حبس کرد ... در آن ایام بردست بریده گریستی ... ابن مقله بعد از قطع دست راست به دست چپ همچنان می نوشت که به دست راست ... (راضی) بفرمود تا او را بکشند . »

تجارب السلف . ص ۲۱۰ به بعد

و نیز. رك . تاریخ گزیده . ص ۳ - ۲۴۱ - دائرة المعارف فارسی -

ریحانة الادب . ج ۶ . ص ۱۶۷ - آثار الوزرا . ص ۱۳۲

ص ۱۷۶ - ابوالفرج بیغا

ابوالفرج عبدالواحد بن نصر بن محمد حنطی مخزومی از شاعران بزرگ است که مدتی در خدمت سیف الدولة بن همدان (که از ۳۳۳ تا ۳۵۶ در حلب فرمانروایی کرد) بوده است . وی در ۳۹۸ درگذشت . در لقب بیغاه گروهی گفته اند که از حسن فصاحت وی بوده است ، و پاره ای دیگر نیز لکنت زبان

وی را سبب آن دانسته اند .

ربعانة الادب. ج ۱. ص ۱۴۲ - ابن خلکان. ج ۲. ص ۳۷۱

ص ۱۷۶ - ابن طباطبا

مراد خاقانی را به درستی ندانستم کیست ، زیرا از کسانی که بدین نام شهرت یافته اند کس را در خطابه آن اشتها نیست که یاد شود .

« محمد بن ابراهیم علوی متوفی ۱۹۹ هـ . ق. از بزرگان سادات آل علی در عهد خلفای عباسی ، پسر ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن (امام) حسن بن علی بن ابی طالب . در دوره ای اقامت مأمون در خراسان وی در کوفه به داعیه ای خلافت برخاست و عده ای نیز با او بیعت کردند ، اما کاری از پیش نبرد و به مرگ ناگهانی درگذشت . »

دائرة المعارف فارسی

« ابن طباطبا . ابوالقاسم احمد بن محمد بن اسماعیل ... از نقیبان طالبیان در مصر بوده است . وی ادیب و شاعر نیز بود و به سال ۳۴۵ در گذشته است . »

ربعانة الادب. ج ۶. ص ۶۲ - ابن خلکان. ج ۱. ص ۱۱۱

« ابن طباطبا . ابو محمد عبدالله بن احمد بن علی (۲۸۶ - ۳۴۸) مردی پاك و بخشنده و فاضل بود وی را مال فراوان بود و همه روز لوزینه می ساخت و در بین مردم پخش می کرد . چون در گذشت مردم بسیار در تشییع او بودند ، چنانکه شمار آن کس ندانست جز خدای تعالی . »

ابن خلکان. ج ۲. ص ۲۶۸ - ربعانة الادب. ج ۶. ص ۶۳

« ابن طباطبا ، محمد بن احمد بن محمد مکنی به ابوالحسن از محققان علما که به صفای قریحه و استقامت ذهن و جودت فهم معروف است . در اصفهان

به سال ۳۲۲ در گذشته است . »

ریحانة الادب . ج ۶ . ص ۶۳

« ابن طباطبا . یحیی بن محمد بن طباطبایی علوی حسنی مکنی به ابوالعمر از مشاهیر نحویان است ، و از شاگردان عمر بن ثابت اعمی ثمانینی . وی از استادان ابن الشجری ، علی بن عیسی ربیعی بوده است و به رمضان سال ۴۷۸ درگذشت . »
ریحانة الادب . ج ۶ . ص ۶۴

ص ۱۷۶ - عبدالحمید

« ابو غالب عبدالحمید بن یحیی بن سعد ، از کاتبان بزرگ است و بدو در بلاغت مثل می زنند و نیز می گویند کتابت با او آغاز شده است . وی نخست در دیوان رسایل هشام بن عبدالملک بود و پس از آن به مروان بن محمد آخرین خلیفه بنی امیه پیوست . وی نخستین کس است که تحمیدات را به نامه ها افزود . عبدالحمید در بصره به همراه مروان به سال ۱۳۲ کشته شد . »

آداب اللغة . ص ۱۷۶ - ابن خلکان . ج ۲ . ص ۳۹۴

ص ۱۷۶ - ابوالفتح الکاتب

« ابوالفتح علی بن محمد الکاتب البستی . از کاتبان و شاعران بزرگ ، و یگانه عصر خود بوده است . وی به دو زبان فارسی و تازی شعر می گفته . ابوالفتح بستی در ابتداء دبیری امیر بست داشت و آن گاه به سبکتگین پیوست . وی در آغاز کار محمود غزنوی نیز همین سمت را داشت . سال ولادت وی ۳۶۰ و تاریخ درگذشت وی ۴۰۱ است . »

ابن خلکان . ج ۳ . ص ۵۸ - ریحانة الادب . ج ۱ . ص ۱۷۰ -

دائرة المعارف فارسی

ص ۱۷۶ - ابوالفضل میکالی

« امیر عالم ابوالفضل عبیدالله بن احمد بن میکالی ، یگانه خراسان در

روزگار خود از حیث ادب و فضل و نسب و نیکوئی خلق و روی نکو بود. ابو منصور عبدالملک ثعالی چند کتاب خود: سحر البلاغه و سرالبراعه و ثمار القلوب و فقه اللغه را که از مؤلفات مشهور اوست به نام وی نوشته است. وی در یتیمه در باب او می گوید: «امیر ابوالفضل عبیدالله بن احمد بر اسلاف و اخلاف خود از آل میکال مانند آفتاب بر ماه نو برتری دارد... وی عوضی از ابن العمید و خلقی از صاحب و بدلی از صابی است و چون به نظم گراید عبدالله بن المعتز و عبیدالله بن عبدالله بن طاهر و ابوفراس حمدانی است...»

تعلیقات تاریخ بیهقی. ص ۹۸۹

و نیز. رک. ریحانة الادب. ج ۴. ص ۱۳۴- تاریخ بیهق. ص ۱۱۷

ص ۱۷۷ - ابواسحاق صابی

ابواسحاق، ابراهیم بن هلال بن ابراهیم بن زهرون حرّانی، صاحب رسائل مشهور، یکی از افراد فرقه صابین حران بوده است که به سال ۳۱۲/۹۲۶ زاده شد. وی با آنکه تا زمان مرگش بر مذهب صابیان بود، آداب اسلامی را رعایت می کرد. به ماه رمضان روزه می گرفت. قرآن را از حفظ داشت، و برنامه های خود بدان استشهاد می کرد. نخست در خدمت مهلبی وزیر معزالدوله درآمد و عنوان کاتب و دبیر رسایل یافت، و در کارهای وزارت دستیاری او کرد. پس از مرگ ابن ثوابه به سال ۳۴۹ ریاست دیوان رسائل بدو تفویض شد. به روزگار عزالدوله بختیار نیز همان سمت را داشت. شایستگی او در ترسل چنان است که وی را یکی از چهار کاتب برجسته زبان عرب دانسته اند. (آن سه تن دیگر: ابن عمید، صاحب بن عباد و ابوالقاسم عبدالعزیز یوسف اند). چون عزالدوله مغلوب عضدالدوله شد، ابواسحاق نیز در ۲۶ ذوالقعدة ۳۶۷/۵ ژوئیه ۹۸۷ گرفتار آمد. به گفته هلال بن محسن الصابی، نوه ابواسحاق و مولف کتاب «رسوم دارالخلافه» - که به وسیله آقای شفیع کدکنی به فارسی گردانیده

شده است - به وساطت مطهر بن عبدالله و دیگر بزرگان ابواسحاق پس از سه سال و چند ماه در بند بودن رهایی یافت . وی در ازوای زیست تا در روز سه شنبه ۱۲ شوال ۱۹/۳۸۴ نوامبر ۹۹۴ سن ۷۱ سالگی درگذشت . شریف رضی در مرگ او مرثیه‌ای سروده که بسیار مشهور است .

گذشته از رسائل و دیوان شعر کتاب «التاجی فی اخبارالدولة الدیلمیة» را به نام تاج الملة عضدالدوله دیلمی - و این تاج الملة لقبی است که الطائع بالله خلیفه در ۹۸۰/۳۶۹ به عضدالدوله داده بوده است - نوشته .

ریعانة الادب . ج ۲ . ص ۴۱۲ - راهنمای کتاب . شماره ۲، ۲۰۱

سال ۱۱ مقاله س . م . خان ، ترجمه احمد آرام - ابن خلکان . ج ۱ .

ص ۳۴ - تاریخ گزیده . ص ۴۱۳

ص ۱۷۷ - کلثوم العتابی

کلثوم بن عمرو بن ایوب ثعلبی شامی مکتبی به ابوعمر و از مشاهیر شاعران عرب در عصر خلفای عباسی است . وی هارون و خلفای دیگر را مدح گفته است و با برامکه نیز مصاحبت داشته .

ریعانة الادب . ج ۳ . ص ۶۶ - معجم الادباء . ج ۱۷ . ص ۲۶

ص ۱۷۷ - ابو نصر عتبی

ابونصر محمد بن عبد الجبار عتبی در گذشته به سال ۴۲۱ از مترسلان بزرگ قرن چهارم و آغاز قرن پنجم است . از مشهورترین آثار او تاریخ یمینی است که ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی به تشویق ابوالقاسم علی بن الحسین ابن محمد بن ابی حنیفه وزیر جمال الدین ای ابه الغ باریک آن را به فارسی گردانیده است .

ترجمه تاریخ یمینی . مقدمه . ص ۲۱ - ریعانة الادب . ج ۳ . ص ۶۷

ص ۱۷۷ - ابوالعباس الضبی

« ابوالعباس ضبی و ابوعلی بن حمویه اصفهانی ، بعد از انتقال صاحب ابن عباد از جهان فانی مبلغ ده هزار دینار تقبّل نموده وزیر فخرالدوله شدند و تا آخر اوقات حیات او به مصادره مردم متمول و اندوختن مظلمه اشتغال داشتند ، و مال حال ایشان به وضوح نپیوست . »

دستور الوزرا . ص ۱۲۱

ابوالعباس ضبی . او پس از مرگ وزیر جلیل صاحب ابن عباد به سال ۳۷۸ با ابوعلی بن حمویه اصفهانی سمت وزارت فخرالدوله بوهی یافتند و برای این شغل ده هزار دینار پیشکش خزانه فخرالدوله کردند و دست ظلم و تعدی برآوردند و مال مالداران به مصادره بگرفتند چنانکه از قاضی ری عبدالجبار شافعی به تهمت اطاله لسان نسبت به صاحب ابن عباد سه هزار هزار درم بستند و ظاهراً تا گاه مرگ فخرالدوله همین مقام داشتند . رجوع به ۳۵۱ - حبط ۱ . صفحه ۱۲۱ دستور الوزرا و تاریخ بیهقی چاپ مرحوم ادیب طاب ثراه صفحه ۶۱۲ سطر ۱ و یتیمه ج ۳ . ص ۱۱۷ شود .

لغت نامه دهخدا

ابوالعباس ، احمد بن ابراهیم ضبی از نزدیکان صاحب بن عباد و در کار کشورداری او را یار و مددگار بود . صاحب وی را از کودکی به خدمت خویش گرفت و برکشید . چنانکه یگانه روزگار خود شد . ثعلابی درباره او می گوید که پس از صاحب و صابی بنای سخن به وجود ابوالعباس ضبی بر پای بود . ابوالعباس در نظم و نثر شیوه صاحب را پیروی می کرد . پس از مرگ صاحب ، فخرالدوله وزارت خود را بدو وا گذاشت .

صاحب بن عباد . ص ۱۵۵

ص ۱۷۷ - ابوفراس الحمدانی

ابوفراس ، حارث بن ابی العلاء سعید بن حمدان بن حمدون الحمدانی (۳۲۰-۳۵۷) از بزرگترین شاعران عرب بوده است . ثعالبی او را « یگانه » روزگار و خورشید زمانه » می داند . و صاحب بن عبّاد گفته است که شعر از امیری - مراد امرؤ القیس - آغاز شد و به امیری - ابوفراس - پایان یافت .

ابوفراس در جنگها پیشوای سیف الدوله امیر حمص بوده است . وی چهار سال در اسارت رومیان باقی ماند . اشعاری که به آرزوی دیدار وطن و خانواده سروده است به رومیات اشتهار یافته . ابوفراس اندکی پس از آزادی در نزاع با ابوالعالی بن سیف الدوله کشته شد .

ابن خلکان . ج ۱ . ص ۳۴۹ - ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۱۵۰ -
دائرة المعارف فارسی

ص ۱۷۷ - ابوالفضل الهمدانی

ابوالفضل احمد بن الحسین بن یحیی بن سعید الهمدانی معروف به بدیع - الزمان به سال ۳۵۸ زاده شد . وی ادیبی بزرگ و نویسنده ای زبردست و شاعری ماهر از مردم همدان بود . در بدیهه گوئی مانند نداشت ، چنانکه هر نوع شعر را با هر وزن و قافیه که اقتراح می کردند ، بی درنگ می سرود . در سال ۳۸۰ به ری رفت و به صاحب بن عبّاد پیوست . وی با این همه کمال مردی خوش مشرب و زیبا روی بود . ظاهراً به مذهب اسماعیلی گروید . چون به نیشابور رفت با ابو بکر خوارزمی که از بزرگان ادیبان زمانه بود مناظرات در پیوست . این نکته آوازه اش را جهانگیر ساخت . پس از مرگ خوارزمی به هرات رفت و در آنجا درگذشت . بزرگترین اثر وی « مقامات » است که مورد تقلید حریری قرار گرفت . از دیگر آثار وی رسائل و اشعار اوست . وی به سال ۳۹۸ در

گذشت .

ابن خلکان . ج ۱ . ص ۱۰۹ - مقامه نویسی در ادب فارسی .
ص ۴۹ - ریحانة الادب . ج ۱ . ص ۱۵۵ - صاحب بن عباد .
ص ۱۷۸

ص ۱۷۷ - ابو عثمان الخالدی

ابو عثمان سعید بن هاشم بن وعیله از شاعران نامی است که با برادر
خود ابوبکر محمد بن هاشم اداره کتابخانه سیف الدوله را تصدی می کرد . از
تألیفات او « حماسة الشعرا » است . خالدی به سرقت اشعار دیگران متهم است .
وی به سال ۳۷۱ یا حدود ۴۰۰ هجری درگذشت .

ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۱۳۰
معجم الادبا . ج ۱۱ . ص ۲۰۸

ص ۱۷۷ - ابن السكره الهاشمی

ابوالحسن محمد بن عبدالله بن محمد المعروف به ابن سكرة الهاشمی
البغدادی از شاعران بزرگ سده چهارم است ، او را همانند جریر و فرزدق
می دانسته اند . ابن سكره صاحب بن عباد را از دور مدح می گفته . وی شاعری
هزل گوی و شوخ طبع بوده است . دیوان او بالغ بر ۵۰ هزار بیت است . ابن
سكره به سال ۳۸۵ درگذشت .

ابن خلکان . ج ۴ . ص ۴۰ - صاحب بن عباد . ص ۱۴۴ - ریحانة
الادب . ج ۵ . ص ۳۷۲

ص ۱۷۷ - ابوسعید رستمی

ابوسعید محمد بن محمد بن حسن رستمی از شاعران بزرگ عصر خود
واهل خراسان بود . نسبت رستمی از جد ششم وی بدو رسیده است . وی از

منتسبان به دستگاه صاحب بن عباد بوده است ، و قصیده‌ای را که به مطلع :

ورث الوزارة کابر عن کابر

در مدح صاحب سروده چنان دلنشین افتاده که صاحب آن را برتر از

تمام اشعار فارسی و تازی که در مدح وی سروده شده ، دانسته است . ابوسعید

بدیهه سرایی چیره دست بود . وی در پیری از شعر گفتن تن زد .

صاحب بن عباد . ص ۱۶۶

ص ۱۷۷ - بختری

ابو عباده ، الولید بن یحیی بن عبید بن شملال بن صابر... الطائی البختری

از شاعران بزرگ عرب است که به سال ۲۰۶ در منبج زاده شد و در بغداد

زیست . او ستایشگر متوکل و گروهی از بزرگان بود و به خاندان نوبخت نیز

اختصاص داشت ، و چند تن از آن خاندان چون ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل

و ابوالفضل یعقوب بن اسحاق را مدح گفته است . بختری گذشته از دیوانی که

دارد کتاب « حماسه » از اوست که آن را بر حماسه ابوتمام برتری می‌نهند . کتابی به

نام « معانی الشعر » نیز به وی نسبت داده‌اند . بختری به سال ۲۸۴ یا ۲۸۳ و

یا ۲۸۵ درگذشت .

ریحانة الادب . ج ۱ . ص ۱۴۴ - دائرة المعارف فارسی - ابن خلکان .

ج ۵ . ص ۷۴ - خاندان نویختی . ص ۱۹۶

داستانی از بختری در « جوامع الحکایات » عوفی چاپ گراوری . ص

۳۴۰ آمده است .

ص ۱۷۷ - صنوبری

احمد بن محمد بن حسن (یا حسین) بن مرار جزری رقی ضبی حلبی

مکنی به ابو بکر (یا ابوالقاسم) شاعر قرن چهارم هجری است . پاره‌ای از اشعار

او در مدح خاندان رسول است . وی به دربار سیف الدوله حمدانی منتسب بوده

است . درگذشت وی را به سال ۳۳۴ نوشته اند .

ریحانة الادب . ج ۲ . ص ۴۹۵

ص ۱۷۷ - مخزومی

ابوالخطاب عمر بن عبدالله بن ابی ربیعة بن المغيرة بن... مخزوم القرشی که در قریش کس ازو شاعرتر نبود . وی را غزل بسیار بود . ولادت مخزومی به سال ۲۳ هجری همزمان وفات عمر بن خطاب بوده است . وی در سال ۹۳ که در دریا به نبرد مشغول بود در آتش کشتی بسوخت .

ریحانة الادب . ج ۳ . ص ۵۰۱

ابن خلکان . ج ۳ . ص ۱۱۱

ص ۱۷۷ - ابن الرومی

ابوالحسن علی بن العباس بن صریح (جورجیس نیز گفته شده) معروف به ابن الرومی شاعر شیعی مذهب ، اصلش از روم است . در بغداد ولادت و پرورش یافت . وی را آل نوبخت پرورده اند و از مداحان ایشان بود . اختصاص او به ابوسهل اسماعیل بن علی و برادرش ابوجعفر محمد کاتب و چند تن دیگر ازین خاندان بوده است . اشعارش در توصیف شراب و هجو بزرگان است .

گویند سرانجام ابوالحسن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب وزیر معتضد بالله از بیم هجو او وی را مسموم ساخت . ابن الرومی را عادت به فال بد زدن بوده است و درین باب وسواس فراوان داشت . وی به سال ۲۲۱ ولادت یافت . سال درگذشت او را ۲۸۴ دانسته اند .

خاندان نویختی . ص ۱۹۸ - دائرة المعارف فارسی - ابن خلکان .

ج ۳ . ص ۴۲ - ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۳۵۱ - جوامع الحکایات

عوفی . چاپ گراوری . ص ۳۵۱

ص ۱۷۷ - صریح الغوانی

مسلم بن ولید انصاری مکنّی به ابوالولید در کوفه زاده شد . وی از شاعران اوائل دوران خلفای عباسی است . هارون و برامکه را مدح می کرد . مامون او را گرامی تر داشت و اعمال جرجان و سپس اصفهان را بدو واگذار کرد . درگذشت وی به سال ۲۰۸ بوده است .

ریحانة الادب . ج ۲ . ص ۴۷۶

ص ۱۷۷ - ابی کعب

ابی بن کعب ابن قیس بن عبید بن زید بن معاویة بن عمرو بن مالک بن النجار مکنّی به ابوالمنذر و ابوالطفیل ملقب به سید القراء از بزرگان صحابه ، انصاری است . پیش از اسلام از دانشمندان قوم یهود بود . پیش از زید بن ثابت اسلام آورد و در شمار نویسندگان وحی درآمد . در غزوات بدر ، احد و خندق با رسول (ص) بود . در زمان عثمان به جمع قرآن مامور شد . مردی کوچک اندام بود . سال مرگ او را از ۱۹ تا ۳۴ هـ نوشته اند ، ولی رای غالب سال ۲۸ است .

طبقات الکبیر . ج ۳ . قسم ثانی . ص ۵۹ - اسد الغابه . ج ۱ .

ص ۴۹ - دائرة المعارف فارسی - فهرست . چاپ دوم . ص ۴۵ -

تاریخ قرآن . ص ۱۸۱

ص ۱۷۷ - مشهر

مشهر . کودک یک ماهه .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۲۲۲

خاقانی در دیوان می گوید :

صحن زمین ز کوکبه هودج آن چنانک

گفتی که صد هزار فلک شد مشهرش .

سج. ص ۲۱۷

آری به صاع عید همی ماند آفتاب

از نام شاه داغ نهاده مشهرش .

سج. ص ۲۲۱

ص ۱۷۷ - محول

محول . یکساله .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۲۲۲

ص ۱۷۷ - سلیل

سلیل . فرزند .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۲۲۲

السلیل . بچه در وقت که بزاید .

السامی فی الاسامی . چاپ عکسی . ص ۳۰۵

السلیل . بچه زاده .

المراقبة . ص ۴

ص ۱۷۷ - ابن مخاض

ابن مخاض . اشتر نرینه یک سال به دوم درآمده .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۴۲۵

ابن مخاض . یک ساله .

السامی . ص ۳۰۷

ابن مخاض . یک ساله .

المراقبة . ص ۹۸

« شتر را به عربی بعیر ... خوانند ... یک ساله را ابن مخاض ... »

نزہة القلوب . چاپ بمبئی . ص ؟

« ابن مخاض . نام بچه شتر است در سال دوم . زیرا مادرش درین سال دوباره بارداری شود و بچه دیگر می زاید . »

ترجمة مفاتیح العلوم خوارزمی . ص ۱۸-۱۷

ص ۱۷۸ - سخله

سخله . بره نوزاد ، بره شیرمست ، بره شیر خواره ، بزغاله خرد .

ج : سخال .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۴۴۴

السخله . بچه گوسفند چون برآید .

المراقبة . ص ۱۰۲

ص ۱۷۸ - جذع

جذع . گوسفند دوساله ، به دوم درآمده .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۴۴۵

جذع . دوساله اسب .

ايضا . ص ۲۸۷

جذع . چهار ساله به پنجم درآمده . شتر نرینه پنج ساله .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۴۲۶

جذع . دوساله . دوساله گاو .

ايضا . ص ۴۴۰

الجذع . دوساله .

المراقبة . ص ۹۲

الجذع . پنج ساله .

ايضا . ص ۹۸

الجذع . دوساله .

ايضا . ص ۱۰۰

الجزع . دوساله .

ایضا . ص ۱۰۲

ص ۱۷۹ - محمد ادریس

محمد بن ادریس بن عباس ... سیمین ائمهٔ اربعه اهل سنت و جماعت که به جهت انتساب به جد عالیش شافع که به شرف حضور حضرت رسالت (ص) نایل آمده بوده به شافعی شهرت یافته است. ولادت او در سال ۱۵۰ هجرت بعد از وفات ابوحنیفه نعمان بن ثابت در شهر غزه از بلاد شام و یا در یمن و یا در عسقلان بوده است . خاقانی در همین باره می گوید :

اول شب بوحنیفه در گذشت شافعی آخر شب از مادر بزاد

از تالیفات شافعی است : احکام القرآن، اختلاف الحدیث ، ادب - القاضی ، السنن ، المسند ، و ... ابن الندیم شمار تالیفات شافعی را از صد بیشتر می داند . وفات شافعی در سلخ ماه رجب سال ۲۰۴ هجرت در مصر بوده است .

ریحانة الادب . ج ۲ . ص ۲۸۸ - الفهرست . چاپ دوم . ص ۳۸۷ -

جوامع الحکایات عوفی . چاپ گراوری . ص ۱۱

ص ۱۷۹ - غزالی

غزالی . حجة الاسلام امام زین الدین ابو حامد محمد بن محمد بن محمد ابن احمد طوسی غزالی از مردم طابریان طوس در سال ۴۵۰ هجری قمری مطابق ۱۰۵۸ میلادی در طابریان اواخر عهد طغرل سلجوقی متولد شد ... در کودکی نزد احمد رادکانی علوم دینی و ادبی را فرا گرفت سپس به جرجان نزد امام ابو نصر اسماعیلی رفت و خدمت او تعلیقه نوشت ... و به نیشابور نزد امام الحرمین ابوالمعالی جوینی به تحصیل پرداخت ... سرانجام منصب تدریس نظامیه بغداد ... بدو محول گردید و ... حایز بالاترین مقام علمی و منصب روحانی

گردید ... این دوره از زندگی غزالی به سال ۴۸۸ خاتمه یافت و تحوّل در روح او پدید آمد و سفر و ریاضت گزید ، و پس از ده سال به طوس بازگشت و تدریس در نظامیه بغداد را نپذیرفت و در طوس بماند و در بامداد روز دوشنبه ۱۴ جمادی الآخره سال ۵۰۵ هجری قمری برابر ۱۱۱۱ میلادی بدرود زندگی گفت .

غزالی نامه

ص ۱۷۹ - مستصفی

کتاب بزرگی است از غزالی که تالیفش در ۶ محرم ۵۰۳ به پایان رسیده است . این کتاب را ابو العباس احمد بن محمد اشبیلی متوفی ۶۵۱ تلخیص کرد و ابوعلی حسن بن عبدالعزیز فهری متوفی ۷۷۶ شرح نمود و سلیمان بن داود غرناطی متوفی ۸۳۲ تعلیقه نوشت .

غزالی نامه . چاپ دوم . ص ۲۵۹

ص ۱۸۰ - قسطاس المستقیم

اثری است از غزالی و ظاهرا بر ردّ باطنیه بوده است .

غزالی نامه . چاپ دوم . ص ۲۵۸

ص ۱۸۰ - احیا

احیاء العلوم الدین ، معروف به احیاء العلوم یا کتاب الاحیاء مهمترین کتب عربی غزالی است در اخلاق و مسائل دینی و تصوف . کتاب احیاء العلوم به چهار بخش منقسم می شود یکی در عبادات و دیگر در عادات و سه دیگر در مهلکات و چهارم در منجیات و هر بخش مشتمل برده کتاب و مجموع چهل کتاب یا چهل فصل می شود .

غزالی نامه . ص ۲۴۳

ص ۱۸۰ - معیار

دو اثر از غزالی به جای مانده است که با « معیار » آغاز می شود :
معیار العلم در منطق ، و معیار النظر . و دانسته نیست که مراد خاقانی از معیار ،
کدامین است .

غزالی نامه . ص ۲۶۳

ص ۱۸۰ - اصمعی

ابوسعید عبدالملک بن قریب بن عبدالملک بن علی بن اصمعی ، معروف
به اصمعی الباهلی ، از بزرگان علمای عرب است به قول ابن خلکان در ۱۲۳
ولادت یافته است ، او و ابو زید انصاری شاگردان ابو عمرو بن العلاء بودند و
علمای لغت عرب که پس از این سه تن آمدند قسمت عمده اطلاعات خود را
در لغت و شعر عرب از آنان گرفته اند . به روزگار هرون اصمعی در بغداد
می زیست و سپس به بصره بازگشت . از آثار اوست : خلق الانسان ، الانواء ،
المقصود و المدود ، الوحوش ، و اللغات و ... وی در سنه ۲۱۷ یا ۲۱۶ یا ۲۱۴
در گذشته است . دائرة المعارف فارسی ولادت او را در ۱۲۲ و درگذشت او
را به سال ۲۱۳ ه ق می نویسد .

ابن خلکان . ج ۲ . ص ۳۴۴ - ریحانة الادب . ج ۱ . ص ۸۶ -
دائرة المعارف فارسی

ص ۱۸۰ - ابن درید

ابو بکر محمد بن الحسن بن درید بن عتاهیه بن خثیم . . . الازدی
اللغوی البصری در سال ۲۲۳ به روزگار خلافت المعتصم بالله خلیفه عباسی در
بصره زاده شد . وی از بزرگان لغت عصر خود بوده است ، و در شعر و ادب
نیز مقامی والا داشته . ابن درید را از پیشگامان مقامه نویسی می دانند . از تألیفات

او « الجمهرة اللغة » است که برای ابوالعباس بن عبدالله میکال که از طرف خلیفه عباسی حکومت فارس را داشته نوشته . دیگر از تألیفات او کتاب « الاشتقاق » و کتاب « السراج و اللجام » و « غریب القرآن » و ... است . مقصوده ابن درید قصیده ای است در حدود ۲۶۰ بیت که ابن درید در مدح امیر ابوالعباس میکال و برادر او سروده . براین قصیده شروح بسیار نوشته اند . در گذشت ابن درید به سال ۳۲۱ بوده است .

ابن خلکان . ج ۳ . ص ۴۴۸ - مقامه نویسی در ادبیات فارسی .
ص ۴۴ - تعلیقات تاریخ بیهقی . ص ۹۷۴ - دائرة المعارف فارسی -
ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۲۳۸

ص ۱۸۰ - ضفدع

« ضفدع ، غده سخت باشد که اندر زیر زفان پدید آید ، و این علت را این نام از بهر آن نهاده اند که لون او آمیخته است از لون زفان و سبزی رگه همچون ضفدع ، و ضفدع را به پارسی اندر خراسان وق گویند . و به زفان سمنانی بزغ گویند ، و بعضی گویند وزغز . »

الاغراض الطیبه . چاپ عکسی . ص ۳۶۰

« ضفدع ، غده ای است که در زیر زبان تولید می شود . »

ترجمة مفاتیح العلوم . ص ۱۵۶

خاقانی در دیوان می گوید:

شاعران را ز رشک گفته من ضفدع اندر بن زبان بستند .

سج ص ۴۸۹

و در تحفة العراقین آمده است:

فالج دارد سر بنانش ضفدع دارد بن زبانش .

تحفه . ص ۱۵۷

ص ۱۸۰ - نبطویه

ابراهیم بن محمد بن عرفة سلیمان بن مغیره بن حبیب . . . از نحویان و دانشمندان بزرگ سده چهارم است . وی را با ابن درید معارضاتی بوده است . از تألیفات اوست : اعراب القرآن ، الامثال ، المقنع در نحو ، و . . . نبطویه به سال ۲۴۴ یا ۲۵۰ در واسط زاده شد و در ۲۴ - ۳۱۹ درگذشت .

ریحانة الادب . ج ۴ . ص ۲۲۳

ابن خلکان . ج ۱ . ص ۱۱ - معجم الادبا . ج ۱ . ص ۲۵۴

ص ۱۸۰ - بوزید

ابوزید ، سعید بن ثابت بن زید بن قیس بن . . . خزر ج انصاری از بزرگان ادبیات عرب است ، و در لغت و حفظ و غرائب و نوادر لغات بی نظیر بوده است . ابو عثمان مازنی گوید که اصمعی را دیدم که در حوزه درس ابوزید حاضر می شده است و بوسه بر سر وی می داده . وی را آثاری است که از آنهاست : اللب ، الابل ، القوس والترس ، و . . . در گذشتش به بصره است در سنه ۲۱۵ یا ۲۱۴ و یا ۲۱۶ . دائرة المعارف فارسی ، از « النوادر » و « کتاب المطر » در جزو آثار او نام می برد .

ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۸۰ - ابن خلکان . ج ۲ . ص ۱۲۰ -

دائرة المعارف فارسی

ص ۱۸۰ - نقش زیاد

در دیوان آمده است :

ای نقش زیاد طالع من در زایچه فئات جویم .

سج . ص ۳۰۵

ص ۱۸۰ - بو عمرو

اشارت خاقانی در باب بو عمرو صراحت ندارد . از کسانی که به بو عمرو

مکنی شده‌اند و در ادب نامی یافته‌اند سه تن را یاد می‌کنم، و گمان می‌برم که مراد خاقانی ابو عمرو بن العلاء بوده است :

ابو عمرو اسحاق بن مرار الشیبانی النحوی اللغوی از کوفیان است که در بغداد سکونت گزیده و از پیشوایان علم لغت و شعر بوده است و در حدیث دستی داشته . ابن کامل گوید که ابو عمرو اسحاق بن مرار در همان روز که ابوالعتاهیه و ابراهیم الندیم و موصلی در گذشته‌اند، مرده است . - به سال ۲۰۶ -

ابن خلکان . ج ۱ ص ۱۸۰ - ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۱۳۸

ابو عمرو بن العلاء بن عمار بن العریان بن عبدالله بن الحصین التمیمی المازنی البصری . وی به قرآن از داناترین مردمان بوده است ، و مؤسس مکتب نحو بصره اش گفته‌اند . اصمعی و ابو عبیده و ابوزید از شاگردان او به شمارند . ولادت او به سال ۶۸، ۷۰ در مکه بوده است . سال ۶۵ نیز گفته‌اند . وی به سال ۱۵۴ یا ۱۵۷ یا ۱۵۹ در گذشته .

ابن خلکان . ج ۳ ص ۱۳۶ - دائرة المعارف فارسی - ریحانة الادب .

ج ۵ . ص ۱۴۰

ابو عمرو عامر بن شراحیل بن عبد ذی کبار مشهور به شعبی . وی از تابعان است و علمی وافر دارد . زهری گفت که علما چهار تن‌اند : ابن المسیب در مدینه . شعبی در کوفه . حسن بصری در بصره . و مکحول به شام . وی قضاوت کوفه را از سوی عبدالملک بن مروان ، ولید بن عبدالملک و یزید بن عبدالملک داشت . ولادت او به سال ۱۹ یا ۲۰ ، و در گذشت او به سال ۱۰۴ یا ۱۰۳ است . سال در گذشت او را ۱۰۷ و ۱۰۵ نیز گفته‌اند .

ابن خلکان . ج ۲ . ص ۲۲۷ - ریحانة الادب . ج ۲ . ص ۳۲۷

ص ۱۸۰ - کلبی

دو کلبی از بزرگان دانشمندان یاد می‌شود . مقصود خاقانی کدامین

است دانسته نیست .

کلبی . محمد بن سائب (یا مالک) بن بشر بن عمرو بن حارث کلبی کوفی مکنی به ابو نصر ابوالنضر از دانشمندان بزرگ قرن دوم است . در تفسیر و علم انساب دستی تمام داشته . وی گویند که وی از پیروان عبدالله بن سبا بوده است که مرگ علی بن ابی طالب (ع) را باور نمی دارند . درگذشت وی به سال ۱۴۶ در کوفه بود .

ریحانة الادب . ج ۳ . ص ۳۷۵ - ابن خلکان . ج ۳ . ص ۶۰۶

کلبی . ابوالنذر هشام بن ابوالنصر محمد بن سائب بن بشر ... الکلبی فرزند محمد کلبی و از دانایان علم انساب بوده است . او را تصانیف بسیار است . هشام بن محمد کلبی در سال ۲۰۴ یا ۲۰۶ درگذشته است .

ریحانة الادب . ج ۳ . ص ۳۷۶ - ابن خلکان . ج ۵ . ص ۱۳۱

ص ۱۸۰ - ثعالبی

ظاهراً مراد خاقانی ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری ادیب عربی نویسنده مشهور ایرانی است که وی را پیشوای مولفان دانسته اند و در نظم و نثر از بزرگان زمانه خود بود . از زندگی او اطلاعی در دست نیست . نسبت وی به ثعلب (= روباه) است و گویند چون شغلش پوستین دوزی از پوست روباه بود به ثعالبی معروف شد . مشهورترین اثر وی کتاب یقینة الدهر است که بعداً ذیلی به نام تتمة الیقینة بر آن نوشت . کتاب لغوی مشهور وی فقه اللغة است . از دیگر آثار اوست : ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب ، کتاب الفرائد والقلائد ، سحر البلاغه و سر البراعة ، ... انتساب کتاب غرر اخبار ملوک الفرس بدو مورد تردید است .

دائرة المعارف فارسی - ریحانة الادب . ج ۱ . ص ۲۳۸ - ابن خلکان .

ج ۲ . ص ۳۰۰

ص ۱۸۰ - خرگوشی

عبدالملک بن ابی عثمان محمد بن ابراهیم نیشابوری مکنی به ابوسعید است. نسبت وی به خرگوش محلی از محلات نیشابور است. وی واعظی عالم بوده و به طلب علم به عراق و حجاز و دیار مصر سفرها کرده است. بیمارستانی نیز تأسیس کرده است. «شرف المصطفی» از آثار اوست. وی به ۴۰۶ در نیشابور وفات یافت.

ریحانة الادب. ج ۱. ص ۳۸۴

ص ۱۸۵ - سفن، کیمخت

گشت زمین چون سفن، چرخ چو کیمخت سبز
تا ز بے تیغ او قبضه کنند و قراب
سج. ص ۴۴

ص ۱۸۵ - تیغ، حلی

در دیوان آمده است:

غم مرد را غذاست چو فارغ شد از جهان
خون تیغ را حلی است که بیرون شد از نیام
سج. ص ۳۰۲

چند تهدید سر و تیغ دهی کاش بدی
دست در گردن تیغ تو حلی وار مرا
سج. ص ۴۰

ص ۱۸۶ - آهوی احور

در دیوان می گوید:

در جنت مجلسست چراگاه آهو حرکات احوران را
سج. ص ۳۰

ص ۱۸۶ - غناء احوی

متن بی نقطه بوده است . قراءت از استاد سید محمد فرزانه است .
این ترکیب در قرآن سوره ۸۷ (الاعلی) ، آیه ۵ آمده است . در
ترجمه تفسیر طبری معنی آن چنین است : « ... خشک شده ای بر سر آب
آمده ای » .

ترجمه تفسیر طبری . ج ۷ . ص ۲۰۱۰

در کشف الاسرار چنین آمده : « کاه سیاه » .

کشف الاسرار . ج ۱۰ . ص ۴۵۷

در تفسیر ابوالفتوح چنین معنی شده : « گیاه خشک » .

تفسیر ابوالفتوح . ج ۱۰ . ص ۲۶۹

ص ۱۸۶ - مجاهزی

« مجاهز . حریف قمار در بازی نرد و شطرنج و غیر آن ، ناصر خسرو
در لغز شطرنج گوید :

کسی پر خانه دشتی دید هرگز

نه دیوار و نه در بل پست و موجز

دو لشکر صف زده در خانهاشان

پس هر لشکری یکتی مجاهز

(دیوان . چاپ مینوی . ص قد مقدمه)

و در دیوان معزی آمده است (چاپ اقبال ص ۲۰۹) :

قر شد با سر زلفش مقامر دل من برده شد کار بست نادر

دل باید جهاز اندر میانه چو زلفش با قر باشد مقامر

مجاهز بود و حاصل خود نیامد مرا خصلی از آن خصمان بجائر

که در آن جهاز را به معنی چیزی که بر سر آن قرار کنند، و مجاهر را ظاهرا بمعنی قرار باز بکار برده است. (حاشیه‌ای که اقبال آشتیانی بر آن صفحه نوشته است بی سند و بی اعتبار است). در کتب لغت عربی مجاهر بهیچ معنی یافت نشد، الا در مغرب مطرزی (چاپ حیدرآباد، ج ۱ ص ۱۰۱) که گوید مجاهر در اصطلاح عامه بازرگانان مالدار است، و گویا مراد ایشان مجهز باشد، یعنی کسی که مال التجاره فاخر به تجار دیگر می‌دهد و روانه سفر می‌کند، یا خود او با آن مال سفر می‌کند، و کلمه به مجاهر تحریف شده باشد. شاید مجاهر در شعر خاقانی (چاپ سجادی ص ۹) که گوید:

دمش خزینه گشای مجاهر ارواح... بدین معنی اخیر بکار رفته باشد.

به نقل از حاشیه «ترجمه کلیده و دمنه». ص ۳ - ۲۹۲

ص ۱۸۷ - ذراریح

ذراریح گرم و خشک است اندر آخر درجه‌ی دوم، تیز است و قتال. گر و خارش را منفعت دهد و شپش بکشد. و برص را سود کند چون با سرکه بر او طلا کنی و اندکی از او اندر آن داروهایی کنند که ادرار البول آرد، تا او را به مثانه رساند و چون بسیار خورند از او مثانه ریش گرداند و خون به سرقضیب بیارد با فراط و باشد که بکشد. و کودک مرده را بیاورد نیز و مضرتش به مثانه است و اصلاحش کثیر است.

الابیه عن حقایق الادویه. ص ۱۶۰ - نیز رک. فرخنامه. ص ۳۳۳

ذراریح. مفردش ذراح. حشراتی از تیره‌ی ملویدای دارای رنگ سبز و آبی زیبا و قرحسان و طولش از ۱۲ تا ۲۰ میلیمتر است... ذراریح دارای ماده‌ای سمی به نام کانتاریدین هستند که بیشتر در پوشش بالهای حشره موجود است و برای به دست آوردن آن حشره را خشک و گرد می‌کنند. کانتاریدین

قرنها در طب به عنوان منبّه، تاول آور و مدر به کار می‌رفت. استعمال داخلی آن را به مقدار کم محرك قوای جنسی و درمان نازایی زنان می‌دانستند ...
دائرة المعارف فارسی

ص ۱۹۳ - روز بازار

خاقانی در دیوان می‌گوید:

یوسف دله پدیدار آمدست عاشقی را روز بازار آمدست

سج . ص ۱۰۵

ص ۱۹۴ - الف وصل

در دیوان آمده است:

بدان که چون الف وصل باشم از خواری

که نام نبود و بینند خلق دیدارم

سج . ص ۲۸۷

ص ۱۹۵ - فرماده

اگر با بخت فرماده قرینند این خدا دوران

تو چون دوران به فردی ساز کاخر فحل دورانی

سج . ص ۴۱۳

ص ۲۰۱ - کبوتر، نامه

در همین مضمون است:

چون کبوتر رفته بالا و آمده بر پای خویش

بسته زر تحفه و خط امان آورده‌ام

سج . ص ۲۵۶

عب . ص ۲۶۰

بهر آن نامه کبوتر صفت آید ز فلک

نسر طائر که پرافشان به خراسان یابم

سج . ص ۲۹۹

عب . ص ۳۰۲

ص ۲۰۲ - پری گرفته

این ترکیب در دیوان آمده است:

خم چوپری گرفته‌ای یافته صرع و کرده کف

خط معزمان شده برگ رز از مزعفری

سج . ص ۴۳۰

ع . ص ۴۳۸

ص ۲۰۲ - کبوتر، ارزن

در این مضمون است:

من نامه بر کبوتر را هم ز همراهان

باز اوفتم که طبع به ارزن در آورم

سج . ص ۲۴۲

ع . ص ۲۴۶

کبوتر خانه روحانیان را نقطه‌های سر کلک من ارزن

سج . ص ۲۱۹

ع . ص ۲۲۵

در تحفة العراقین نیز آمده است:

دست آب ده مجاورانش ارزن ده برج کوتراش

تحفه . ص ۷۹

ص ۲۰۳ - روز روی

ترکیب «روز رو» در دیوان خاقانی دیده نشد ولی «روز پیکر» را دو

بجا آورده است:

یوسف روز جلوه کرد از دم گرگ و می کند

یوسف گرگ مست ما دعوی روز پیکری

سج . ص ۴۲۰

ع . ص ۴۲۶

ای روز پیکران به مه چارده شبه

ناخن چو ماه یکشبه ده ده برآورید

سج . ص ۵۲۹

ص ۲۰۴ - مفرّح

مفرّح . شادکننده ، و در اصطلاح طبّ داروی مقوی دل . منوچهری
می گوید: (دیوان . چاپ دوم دبیرسیاقی) ص ۲۱۴ :

معجون مفرّح بود این تنگ دلان را

مرّجے سلیمان را به زمستان سلب اینست

و خاقانی می گوید (دیوان ، چاپ سجادى ص ۴) :

نطقش معلمی که کند عقل را ادب

خلقش مفرّحی که دهد روح را شفا

و حافظ گوید (چاپ قزوینی غزل ۳۴ ب ۴) :

علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن

که این مفرّح یا قوت در خزانه تست

به نقل از حاشیه « ترجمه کلّیله و دمنه » . ص ۱۸۸

قیاس شود :

خون خوردن اعادی در طبع پادشاه

تأثیر صد مفرّح و صد جام مل کند

لمعة السراج . ص ۱۰۸

« مفرّح اتحاد همه را یک مزاج کرده . »

مقامه نویسی در ادبیات فارسی . ص ۳۶۲

خاقانی خود در دیوان می گوید :

از آن شراب که نامش مفرّح کرم است

به رحمت این جگر گرم را بساز دوا

معجم . ص ۱۰

عجم . ص ۷

برای رنج دل و عیش بدگوارم ساخت

جوارشی ز تحیت مفرّحی ز ثنا

سج . ص ۳۰

ع . ص ۳۲

بیمار دل به خورد مزور نمی‌رسد

کورا دوا مفرّح اکبر نکوتر است

سج . ص ۷۷

ع . ص ۶۴

عاشقان از زرخساره و یاقوت سرشک

بس مفرّح که ز یاقوت وزر آمیخته‌اند

سج . ص ۱۱۶

ع . ص ۱۳۲

نوش دارو و مفرّح که جوی فعل نکو

هم بدان آسی آسیمه نظر باز دهید

سج . ص ۱۶۴

ع . ص ۱۶۵

نوشین مفرّح آن لب جو سنگ خال مشکین

مشکین جو تو دیدم جو جو شدم برابر

سج . ص ۱۹۱

ع . ص ۱۹۲

مانا که باد نیسان داند طیبی ایرا

سازد مفرّح از زر و مرجان و مشک اذفر

سج . ص ۱۹۲

ع . ص ۱۸۹

دل درین سوداست یک لفظ ترا

چون مفرّح دفع سودا دیده‌ام

سج . ص ۲۷۵

ع . ص ۲۹۳

مگذار کز جفایت دل گرم ما بسوزد

ز وفا مفرّحی کن قدری فرست ما را

سج . ص ۵۵۱

ع . ص ۶۹۵

ص ۲۰۴ - هفت هیکل ، هشت جنان

در دیوان آمده است :

در حمایل حوریان از نام او هشت جنت هفت هیکل کرده اند

سج . ص ۵۱۷

ص ۲۰۸ - زنبورخانه شهبوات ، علی

این مضمون در دیوان هم دیده شده است :

هر دو زنبورخانه شهبوات کرده غارت چو حیدر کرار

سج . ص ۲۰۳

ع . ص ۲۰۶

به اول نفس چون زنبور کافر داشتم لکن

به آخر یافتم چون شاه زنبوران مسلمانش

سج . ص ۲۱۰

ع . ص ۲۱۵

ص ۲۰۹ - آب زیر کاه

در همین مضمون است :

رویم ز گریه بین چو گلین کاه زیر آب

وز شرم روی تست رخ ماه زیر آب ...

حال من و تو از من و تو دور نیست از آنک

تو آب زیر کاهی و من کاه زیر آب

سج . ص ۵۵۴

ص ۲۱۱ - پلاس ، مصیبت ، مصاب

خاقانی در دیوان می گوید :

بهر ولی تو ساخت و ز پی خصم تو کرد

صبح لباس عروس ، شام پلاس مصاب

سج . ص ۴۹

ص ۲۱۱ - چشمه گرم ، غسل ، مغرب

قیاس شود با این بیت دیوان:

و یحکک نه هر شبانگه در آب گرم مغرب

غسلش دهند و پوشند آن حله مزعفر

سج . ص ۱۹۲

ص ۲۱۵ - گوی انگله

در دیوان می گوید:

چرخ هارون کردارش و چون هارونان

زانجشمش ز انگله ها در کمر آمیخته اند

سج . ص ۱۲۰

جیب گهر شکوفه و گوی انگله است غنچه

کز باد نو بهاری آکنده شد به عنبر

سج . ص ۱۹۲

دید که در لشکرش قیصر هارون شده است

ز انگله زهره ساخت زنگل هارون فلک

سج . ص ۵۲۱

در تحفة العراقین می گوید:

بر جیب کمال آن مقدس گوی انگله ای است چرخ اطلس

تعفه . ص ۲۲

یا از پے شاهد نهانے گوی انگله گر کنی توانے

ایضا . ص ۶۲

و آن را که قبا عطای او گشت ماه انگله قبا ی او گشت

ایضا . ص ۱۸۴

ص ۲۲۳ - نهل و علل

« النهل . شربت نخستین . »

المرقاة . ص ۴۴

« الغلل . آب که در میان درختان رود . »

السامی . چاپ عکسی . ص ۸۲

« نهل ، به فتحین ، بار اول خوردن آب و دوبار خورانیدن . »

(منتخب اللغة)

علل ، به فتحین ، دو بار خوردن آب و دوم بار خوردن . »

به نقل از « المصادر . ج ۱ . ص ۴۶۰

« علل ، شرب ثانی یقال علل بعد نهل . »

(۹)

ص ۲۲۳ - صلاح الدین

باید اشاره خاقانی به صلاح الدین ایوبی باشد:

« صلاح الدین ایوبی ، یوسف ملقب به الملک الناصر ابن نجم الدین

ایوب بن شادی بن ایوب ، مکنی به ابوالمظفر موسس سلسله ایوبیان (و. تکریت

۵۳۲ هـ . ق. جا / ۵۶۴ هـ . ق. / ۱۱۶۹ م. ف. ۵۸۹ هـ . ق. / ۱۱۹۳ م.) .

وی اصلاح کرد ... بود . شادی جد صلاح الدین با دو پسر خود نجم الدین ایوب

واسد الدین شیرکوه از آن قریه بیغداد و از آنجا به تکریت رفت و در تکریت در

گذشت . پسران او بنحمت مجاهد الدین بهروز که از جانب سلطان مسعود سلجوقی

شخصه عراق بود داخل شدند ، و حفاظت تکریت بعهدہ برادر بزرگ نجم الدین

واگذار شد . در خلال این احوال عماد الدین زنگی حاکم موصل از تکریت می گذشت .

نجم الدین هنگام عبور او از دجله کومکهای بوی کرد و بر اثر این حسن خدمت

زنگی ویرا همراه خویش برد و پس از فتح بعلبک حفاظت آنرا بعهدہ وی

وا گذاشت . بعد از وفات عماد الدین زنگی دو برادر مذکور در خدمت پسر او نورالدین محمود باقی ماندند . صلاح الدین در تکریت متولد شد و پدرش او را در بعلبک و دمشق تربیت کرد و وی در جنگهای صلیبی دلیری بسیار نشان داد . در سال ۵۵۸ هـ . ق . همراه عم خود اسدالدین شیرکوه به مصر رفت . در سالهای ۵۶۲ و ۵۶۴ برای بهم زدن اتفاق شاور وزیر مصر با صلیبیان دوبار به مصر سفر کرد و در سفر سوم عم وی اسدالدین بجای شاور وزارت عاضدالدین الله خلیفه اخیر فاطمیان را یافت . صلاح الدین نیز بدرجه پیشکاری و معاونت او نایل شد و در همان سال اسدالدین در گذشت و صلاح الدین جانشینش گردید (۵۶۴ هـ . ق . / ۱۱۶۹ م) و علما و ادبای کشور را بسوی خویش جلب کرد و مردم را طرفدار خود نمود و به تدریج بر مکن و قدرتش افزوده گشت . در ماه محرم سال ۵۶۷ هـ . ق . / سپتامبر ۱۱۷۱ م ، در موقعی که عاضد آخرین خلیفه فاطمی در بستر احتضار بود ، صلاح الدین امر داد تا خطبه را بنام مستضیء خلیفه عباسی بغداد خوانند . و این تغییر بدون زحمتی از طرف مردم پذیرفته شد و بجای مذهب تشیع مذهب تسنن و طریقه شافعی رسمیت یافت و مصر بار دیگر تحت لوای اهل تسنن درآمد و حرمین شریفین که از قدیم جزو لاینفک مصر بود ضمیمه متصرفات صلاح الدین گردید . صلاح الدین بحسب ظاهر تابع نورالدین بن عمادالدین زنگی صاحب شام و حلب بود ، ولی در حقیقت استقلال داشت . وی طرابلس را در سال ۵۶۸ هـ . ق . / ۱۱۷۲ م . از چنگ نورمانها بیرون آورد . از سوی دیگر وی برادر خود تورانشاه را در سال ۵۶۹ هـ . ق . / ۱۱۷۳ م . بحکومت یمن روانه کرد . فوت نورالدین زنگی مخدوم اولی صلاح - الدین در سال ۵۶۹ هـ . ق . راه را برای مداخله او باز کرد و صلاح الدین در ۵۷۰ هـ . ق . / ۱۱۷۴ م . بدمشق وارد شد و با وجود مقاومت اتابکان زنگی در

سراسر شام تا کنار فرات تاخت و تاز کرد، ولی حلب تا سال ۵۷۹ هـ ق. / ۱۱۸۳ م. یعنی سال فوت ملک صالح پسر نورالدین - مسخر او نشد. صلاح الدین موصل را گرفت و امرای الجزیره را در سال ۵۸۱ هـ ق. / ۱۱۸۵ - ۶ م خراجگزار خود کرد و دولتی تشکیل داد که قلمرو آن از فرات تا نیل ممتد بود و فقط استحکاماتی که صلیبیان عیسوی آنها را در تصرف داشتند از آن خارج بود. صلاح الدین پس از فتح هتین در سال ۵۸۳ هـ ق. / ۱۱۸۷ م. دولت عیسوی بیت المقدس را از میان برداشت و در ظرف سه ماه بر اورشلیم دست یافت و فقط قلعهٔ صور توانست در مقابل هجوم او مقاومت بخرج دهد. از دست رفتن بیت المقدس اروپاییان را بهیجان آورد و ایشان را بتهیهٔ جنگ سوم صلیبی واداشت. ریچارد اول پادشاه انگلیس و فیلیپ اگوست پادشاه فرانسه در سال ۵۸۶ هـ ق. / ۱۱۹۰ م. بطرف اورشلیم حرکت کردند و سال بعد در محاصرهٔ عکا بانفاق هم شرکت نمودند. پس از یک سال و نیم جنگ بین مسلمانان و عیسویان در سال ۵۸۸ هـ ق. / ۱۱۹۲ م. صلحی سه ساله برقرار گردید بدون آنکه عیسویان از این جنگها نتیجه‌ای بدست آورند. پس از فوت صلاح الدین برادران و پسران و برادرزادگان او ممالک وسیع ایوبی را بین خود تقسیم کردند و از آن میان فقط برادر صلاح الدین - سیف الدین عادل - توانست بتدریج بر دیگران سیادت و فرمانروایی یابد.

فرهنگ معین . اعلام

ص ۲۲۶ - نابغه ، سید العرب نعمان

رك . تعلیقهٔ ص ۱۴۴ در ص ۴۸۲

ص ۲۲۶ - سهل حنیف

سهل بن حنیف الانصاری الاوسی از جملهٔ عظماء اصحاب و انصار رسول

اکرم (ص) است، که امیرالمؤمنین علی (ع) حکومت دمشق را بدو سپرد. وی در سال ۳۸ در کوفه درگذشت.

اسد الغابه . ج ۲ ص ۳۶۴ - حبیب السیر . ج ۱ ص ۵۷۴

ص ۲۲۶ - احنف قیس

« احنف بن قیس، معاویه ابن حصین بن عبادہ ... نام او ضحاک و به قولی صخر و کنیت او ابو بجر است و بردباری و حلم را در عرب و فارس بدو مثل زنند و احلم من الاحنف گویند و عبدالواسع راست :
به حلم ارچند مذکور است احنف هر که حلمت را
بدانند زو غریب آید که وهم اندر خبر بندد

وهم او گوید:

آن مهتر عالی محل رایش چو شمس اندر محل

در حلم چون احنف مثل درجود از حاتم بدل...
وی از سادات تابعین است و درك زمان رسول (ص) کرد لکن توفیق
صحابت نیافت... در وقعه صفین در رکاب امیرالمؤمنین علی (ع) بود و به
جنگ جمل به هیچیک از دو فریق نپیوست... او می گفت من حلم از قیس بن
عاصم منقری آموختم... احنف همه گاه مورد احترام معاویه بود...»

لغت نامه دهخدا

و نیز. رك. اسد الغابه . ج ۱ ص ۵۵ - دائرة المعارف فارسی -

جوامع الحکایات چاپ گراوری. ص ۸۰ و ۸۶

ص ۲۲۶ - عبدالملک مروان

«... مردی بود عاقل و فاضل و فصیح و فقیه و علم و اخبار و دقائق
اشعار نیکو دانستی و صاحب رای و تدبیر بود و در ایام او دیوان را از لغت
پارسی به لغت عربی نقل کردند و او کار ملک را رونق داد... با وجود این

فضایل چند کار منکر از و صادر شد : منکر اول که بدترین همه آن است تسلیط حجاج یوسف بود بر مسلمانان ، و او مردی بود زیرک و کارداران و مدبر و اما بغایت ظالم و خدا ناترس ... وفات عبدالملک در سنه ست و ثمانین بود.»

تجارب السلف . ص ۷۵

و نیز . رك . طبقات ناصری . چاپ دوم . ج ۱ . ص ۹۶ - تاریخ الخلفاء . ص ۹۷ - تاریخ گزیده . ص ۲۶۹ - ترجمه تاریخ یعقوبی .

ج ۲ . ص ۲۱۷

ص ۲۲۶ - حجاج

ابو محمد حجاج بن یوسف ثقفی ، ۴۵ - ۹۵ هـ . ق ، سردار و امیر معروف عراق . در طائف به دنیا آمد و سپس به شام رفت و دردستگاه خلیفه ترقی کرد تا آنکه عبدالملک بن مروان او را به جنگ عبدالله بن زبیر به مکه فرستاد و حجاج ... عبدالله را بکشت و بر مکه دست یافت . عبدالملک ولایت مکه و مدینه و طائف بدو داد و بعد عراق را نیز که در آن شورش و فتنه برخاسته بود ضمیمه قلمرو او نمود . حجاج به کوفه رفت و شورش را فرونشاند ، و با قدرت و مهابت تمام به حکومت پرداخت . حکومت بیست ساله او در عراق همراه با خشونت و قساوت بسیار بود ، و حجاج بسیاری از مخالفین بنی امیه را در عراق زجر و حبس کرد و به قتل رسانید . شهر واسط را تأسیس کرد .

دائرة المعارف فارسی . و نیز . رك . تاریخ ایران بعد از اسلام .

ص ۴۲۰ به بعد

ص ۲۲۶ - ابوالعباس غانمی

« ابوالعباس غانمی را که وزیر او (قابوس) بود بخواند . . . و این ابوالعباس غانمی در کفایت آئینی از آیات بود و هرگز از هیچ مخلوق هدیه و تحفه

قبول نکردی از ظلف و تعفف ، و میان او و ابو نصر عتبی مصادقه و مراسله بودی . . . »

تاریخ طبرستان ابن اسفندیار . ص ۱۴۷

و نیز . رك . قابوسنامه . چاپ نفیسی . ص ۲۵۲ - قابوسنامه . چاپ

دکتر یوسفی . ص ۸۴ - معجم الادبا . ج ۶ . ص

ص ۲۲۶ - مامون خوارزمشاه

ابوالعباس مامون بن مامون بن محمد خوارزمشاه بعد از وفات برادر به حکمرانی خوارزم نشست و تاریخ جلوسش معلوم نیست . وی یکی از ملوک هنر پرور فاضل فضیلت دوست بود و بسیاری از اکابر علمای هرفن در دربار او مجتمع بودند و به نام نای او تالیفها نموده اند . او نیز مانند برادرش علی بن مامون داماد سلطان محمود غزنوی بود به خواهر ، و مدتی طویل با سلطان محمود طریق مصادقت مسلوک داشت . بالاخره سلطان محمود با او بدگمان شد و رسولی نزد وی فرستاد و خواهش نمود که در خوارزم خطبه به نام او کند . ابوالعباس خود پذیرفت ولی امرا و اعیان خوارزم از قبول این امر ابا نمودند و بعد از مراجعت رسول سلطان محمود از خوارزم ابوالعباس را بکشتند در روز چهار شنبه نیمه شوال سنه ۴۰۷ و سن وی ۳۲ سال بود .

چهار مقاله . تعلیقات . ص ۱۲

ص ۲۲۶ - ثعالبی

رك . تعلیقه . ص ۱۸۰ در ص ۵۱۹

ص ۲۲۷ - ابن العطار

« ظهورالدین ابوبکر عطار ، او در ابتدای کار بازرگان بود و با اهل تصرف در آمیخت و در نظر مستضیء آمد ، وزارت بدو داد و او مردی بود که

بر رعیت تثقیل کردی و عوام او را دشمن داشتندی و تا آخر عهد مستضیء وزیر بود .»

تجارب السلف . ص ۳۱۹

« وکیل در سرای مستضیء ابن العطاء بود و او کریم جهان بود و از مستضیء اجازت ستده هر کرم و انعام که دون هزار باشد، با او نگفته به مستحق رساند، و چون به هزار رسد، اجازت طلبد .»

تاریخ گزیده . ص ۳۶۵

در روضة الصفا - ج ۳، ص ۵۳۶ و حبيب السیر . ج ۲ . ص ۳۲۶،
ظهیرالدین عطار آمده است .

ص ۲۳۰ - ذوالکفایتین

رک . تعلیقه ص ۱۷۵ در ص ۴۹۹

ص ۲۳۰ - ذوالریاستین

اشاره به فضل بن سهل است .

« فضل بن سهل ، مامون او را ذوالریاستین لقب داد از بهر آن که منصب و قلم داشت . و او از اولاد ملوک فرس است ... چون خلافت به مامون رسید ... وزارت خود به وی تفویض کرد و فضل ، فضل و کرم و حلم و بلاغت داشت و حدسی صائب و در مکرمت نزدیک بود به برامکه ... و با غلبه ملکه حلم عقوبت عظیم کردی و او را وزیر و امیر گفتندی ... فضل بن سهل را ... کشتند در سنه ثلاث و مائین .»

تجارب السلف . ص ۱۶۲

و نیز . رک . ریحانة الادب . ج ۲ . ص ۴۶ - نسائم الاسحار من

لطائم الاخبار . ص ۱۸ - ابن خلکان . ج ۳ . ص ۵۰۲

ص ۲۳۲ - درافزایی

رك . تعلیقه ص ۲۰ در ص ۳۹۳

ص ۲۳۲ - معاذ

« قال رسول الله صلعم یاتی معاذ بن جبل یوم القيامة امام العلماء . رتوة...
قال ... اعلم امتی بالحلل والحرام معاذ بن جبل... »

طبقات الكبير . ج ۲ . جزء ثانی . ص ۱۰۷

معاذ جبل از صحابه است که در سال ۱۸ در گذشته است .

تاریخ یعقوبی . ج ۱ . ص ۴۲۴

« معاذ بن جبل عمرو بن اوس بن . . . الخرج الانصاری الخزرجی
ثم الجشمی ... من الانصار ... قال رسول الله خذوا القرآن من اربعة من ابن
مسعود و ابی کعب و معاذ بن جبل و سالم مولى ابی حذیفه . . . وقال رسول الله
صلعم ارحم امتی بامتی ابوبکر و ذکر الحديث وقال واعلمهم بالحلل والحرام
معاذ بن جبل . »

اسدالغابه . الجزء الرابع . ص ۳۷۶

ص ۲۳۳ - جبلت القلوب ...

« آفریده اند دلمه را بر دوستی آنکس که (با) وی نیکویی کند ، و
بر دشمنی آنکس که با وی زشتی کند . بدانکه دلمه را بروی نیکو و آواز خوش و
مهریزی (زیادت که در خلقت آدمی باشد چون) خوی خوش و ظرف و شجاعت
و آنچه بدین مانند میل باشد دوستی جز با حسان (و نیکویی نباشد چون نیکویی)
که از کسی بکسی رسد (دوستی) پیدا شود اندر دل . و بدی بخلاف این... »
ترك الاطناب . ص ۳۲۸

ص ۲۳۵ - نزول وحی ، برحاء

« عایشه گفت : دیدم رسول (ص) را در سرمای سرد که جبریل

وحی به او می گزاردی و او خوی می ریختی .»

تفسیر ابوالفتوح . ج ۱۰ . ص ۱۵۱

«حارث بن هشام از رسول (ص) پرسید که وحی چون آید؟ فرمود:
اوقاتی چنان باشد که آواز جرس، و آن بر من گران بود و سخت، و اوقاتی فرشته
بیاید به صورت مردی و آنچه گوید بشنوم و بدانم.»

تاریخ قرآن . ص ۲۸

ص ۲۴۳ - نیم کار

در دیوان آمده است :

تو صاحب کار جبریلی بدگوی تو نیم کار شیطان

سج . ص ۳۴۸

عب . ص ۳۵۵

ص ۲۴۳ - بی خوردگی

« در بعض کلمات ... - ی حاصل مصدر بکلمه مختوم به « ۴ » غیر
ملفوظ ملحق نگردیده، از آن جمله است « پنهانگی، گردگی و غیره »

اسم مصدر - حاصل مصدر . چاپ دوم . ص ۱۴۸

اینکه شواهدی دیگر از بی خوردگی:

« چون تو ممدوح و من بردوان اینت بیخردگی و کشخانی

سنایی . چاپ مصفا . ص ۳۴۳

بی خوردگی = بیخردی

خود بیخرده در این شعر سنایی آمده است :

خواهنده که باشد چنو بر سر منبر

بے دانش و بے خرده امان قضا بے

ایضا . سنایی . ص ۳۱۴

خود ندانم چگونه خواهم خواست
عذر بے خردگی و مستی خویش
(انوری در قطعه عذر بد مستی و مدح صفوة الدين)

بی خردگی

انوری بی خردگیا می کند تو بزرگی کن برو خرده مگیر
نقل از یادداشتهای استاد مینوی

« بی خردی خادم دلیل بی خردگی مخدوم باشد. »

لمعة السراج . ص ۱۵۴ حاشیه

« پادشاه که چشم داد و خردمندگی گشاده ندارد... »

قابوسنامه . ص ۲۲۷ و نیز . ص ۴۵۸

ص ۲۴۴ - فمن وجد...

شعر از ابوالطیب متنبی است .

رك . ابن خلکان . ج ۲ . ص ۳۰۲ - یتیمه الدهر . ج ۱ . ص ۱۴۵

ص ۲۴۶ - الحديد بالحديد...

قس :

بشکاف آهنین دل دشمن به نوك تیغ

قد یفلح الحديد كما قيل بالحديد

ابن یمن . به نقل از امثال و حکم . ص ۲۴۱

نشاید بردن انده جز به انده نشاید کوفت آهن جز به آهن

خاقانی . به نقل از « معارف بهاء ولد » ج ۲ . ص ۳۲۶

و نیز . رك . تعلیقات لمعة السراج لحضرة التاج ص ۳۱۲

ص ۲۴۶ - حفت الجنة...

« پیرامون بهشت اندر رنجهاست ، و پیرامن دوزخ اندر آرزوهاست . »

تفصیل را بنگرید . ترك الاطناب . ص ۳۰۵

ص ۲۵۵ - کافی الدین

این کافی الدین از شاعران معاصر خاقانی است که با وی مکاتبه و مشاعره داشته است. در دیوان اشاره به او می‌کند که از خاقانی شکر خواسته و خاقانی خواهش او را برآورده است:

طبع کافی که عسکر هنر است

چون فی عسکری همه شکر است...

گر شکر زاد کلک او چه عجب

پس شکر خواهد این عجب خبر است...

سیم و شکر فرستم و خجلم

که چرا دسترس همین قدر است...

سج. ص ۸۵

عج. ص ۸۶

ص ۲۵۷ - سلمان محبت

اشاره به سلمان فارسی است که از یاران مشهور پیامبر (ص) بوده است. اصل وی به قوی از جی اصفهان و به قوی از رامهرز بود. سلمان از ادیان و مذاهب آگاهی فراوان داشت و مردی پرهیزگار و زیرک بود. در غزوه‌ی خندق بنا بر مشهور، وی بود که مسلمانان را به حفر خندق راهنمایی کرد، و در همین میانه بود که حدیث «سلمان منا اهل البیت» نشأت یافت. صوفیان او را از پیشگامان طریقه می‌دانند. گویند در آخر عمر حکومت مداین داشت. وی به سال ۳۵ یا ۳۶ درگذشت و در مداین، در بقعه‌ای که به نام سلمان پاک مشهور است مدفون گردید.

دائرة المعارف فارسی - سلمان پاک از ماسینیون

ص ۲۵۷ - بلال

بلال حبشی، ابو عبدالله بلال بن رباح حبشی درگذشته به سال ۲۰

ه. ق. مؤذن معروف پیغمبر (ص) و از سابقان در اسلام . در وفات پیغمبر اذان گفت و پس از آن دیگر هیچ اذان نگفت .

دائرة المعارف فارسی - اسدالغابة . ج ۱ . ص ۲۰۶

ص ۲۵۸ - لله در الحادثات ...

رك . اوراد الاحباب و فصوص الاداب . ص ۲۷۰ .

ص ۲۷۵ - زرچهره ...

این ترکیب در دیوان نیز آمده است :

روزنواست و فخر دین بر آسمان مجلس نشین

از زر چهره بر زمین تو سیم سیما ریخته

سج . ص ۳۷۹

ص ۲۷۵ - خلوف دهان روزه داران

اشاره به حدیث نبوی است : « لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من

ریح المسك . » یا : « ریح فم الصائم اطیب من ریح المسك . »

صحیح بخاری . طبع بمبئی . ج ۲ . ص ۸۲ و نهایتاً ابن اثیر . طبع

تهران . ذیل لغت « خلف »

به نقل از « تعلیقات تحفة العراقین » .

در دیوان نیز بدین نکته اشاره کرده است :

بودی به روز عید نفسهای روزه دار

مشکین کبوتری ز فلک نامه آورش

عب . ص ۲۲۷

ص ۲۷۵ - طلع

وان شاخ برو ز جنبش دور بشکافته طلع و نوشده نور

تحفه . ص ۱۴۲ و ۱۹۲

ص ۲۷۶ - صافنات جیاد

رك . تعلیقه ص ۴۸ در ص ۴۲۷

ص ۲۷۶ - گنج گاو

نام گنجی از گنجهای جمشید. گنج گاو = گنج گاوان - گنج گاومیش.

شرح این گنج در شاهنامه فردوسی، چاپ بروخیم، ج ۷. ص ۵۰ -

۲۱۴۵ آمده است :

به هنگام جم چون سخن رانندند ورا گنج گاوان همی خواندند

شاهنامه . ج ۷. ص ۲۱۴۹

خاقانی در دیوان می گوید:

مرا چون دعوت عیسی است عیدی هر زمان در دل

دل قربان عید فقر و گنج گاو قربانش

سج . ص ۲۱۱

در گوش گاو خفته ام از امن کز عطاش

با گنج گاو و دولت بیدار می روم

سج . ص ۸۹۸

ص ۲۷۶ - جوجو

در تحفة العراقین می گوید:

هر گه که مفرّحی کنم نو گردد جگر حسود جوجو

تحفه . ص ۲۶۷

در دیوان نیز آمده :

نوشین مفرّح آن لب جو سنگ خال مشکین

مشکین جو تو دیدم جوجو شدم برابر

سج . ص ۱۹۱

مایهٔ عمر جو به جو با تو دو نیمه می کنم
جوجوم از چه می کنی چیست بهانه بی زری
سج . ص ۲۱

جوجوم از عشق آنک خالش مشکین جو است
دل جو مشکینش دید خر شد و بارم ببرد
سج . ص ۹۶

ص ۲۷۹ - ما دخل الرفق ...
در « ترك الاطتاب » چنین آمده است :
« ما كان الموفق في شيء (قط) الا زانه وما كان الخرق في شيء (قط)
الا شانه » . نباشد رفق در چیزی که نه آن را بیاراید ...
ترك الاطتاب . ص ۷۶

ص ۲۸۰ - ادب النديم ، كشاجم
« محمود بن الحسن بن السندی بن شاهك المعروف به كشاجم ذكره
ابن شهر آشوب في شعراء اهل البيت عليهم السلام الجاهرين قال وكان شاعرا منجما
متكلماً . »

(الامل الاصل باخر منهج المقال ۵۰۶)
با اخفش اصغر علی بن سلیمان متوفی در سنه ۳۱۵ یا ۳۱۶ (خلا ۱ ،
۳۶۰) معاصرو دوست بوده و در مرض او چند بيتی گفته ص ۱۵ ...
« و كان الموكل (اى بموسى الكاظم ع) مدة حبسه (ببغداد) السندی
ابن شاهك جد كشاجم الشاعر المشهور » .

(ابن خلكان فى ترجمة موسى كاظم ع)
و عجب آن است كه خود كشاجم شيعى بوده و در هر صورت در اشعارش

حبّ شدید نسبت به اهل بیت دیده می‌شود. »

یادداشت‌های قزوینی . ج ۶ . ص ۲۱۶

از مشاهیر شعرای خانواده^۱ رسالت قرن چهارم هجرت که کاتب شاعر ادیب جامع منجم بوده و حرف اولی هریک از این مراتب علمیه پنجگانه را با یکدیگر ترکیب داده و به کشاجم شهرتش داده‌اند که اشاره^۲ اجمالی به کمالات متنوعه^۳ وی باشد... از تألیفات و آثار قلمی او است : ادب الندیم... البی‌زهر... در کشف الظنون گوید بیزره علمی است که در آن از احوال جوارح بحث می‌شود از حیث حفظ صحت و ازاله^۴ مرض و علامات قوه و ضعف آنها در صید کردن، دیوان...

ریحانة الادب . ج ۳ . ص ۳۶۵

ص ۲۸۶ - ناqqه

خاقانی این واژه را در دیوان آورده است :

تا جهان ناqqه شد از سرسام وی ماهی برست

چار مادر بر سرش توش و توان افشاندہ‌اند

سج . ص ۱۰۸

عج . ص ۱۱۶

و در تحفة العراقین :

شعرم بے ناقدان ناqqه سکبای مزعفر است بالله

ص ۲۰۸

سازد بے ناqqه‌های محرور از قرصه^۵ شمس قرص کافور

ص ۲۲۵

ص ۲۸۸ - خضر ، الیاس

« و ایشان (خضر و الیاس) هر دو هر سال به مکه روند و حج کنند

و هیچ ایشان را نشناسد و ایشان مر خویشان را به کس نمایند مگر آن کسی را

که خود خواهند ...»

ترجمه تفسیر طبری . ج ۶ . ص ۱۵۴۵

«...وی (الیاس) اکنون زنده است در بیابانها باشد و خضر در دریاها باشد. کسی که در بیابان در مانده و خدای تعالی خلاص وی خواهد الیاس را به وی رساند او را دست گیرد و راه نماید ، و کسی که در دریا در مانده و خدای تعالی خواهد که خلاص یابد خضر را به وی رساند . و در سالی یکت بار به هم دیدار کنند ...»

قصص قرآن مجید . ص ۳۶۰

«و خضر و الیاس تا روز قیامت نمیرند که هر دو آب زندگانی خورده اند. و خضر همه روز در بیابانها گردد، و الیاس در میان دریاها گردد تا کسی که راه را غلط کرده بود به راه باز آرند و شب به سد ذوالقرنین روند تا روز آنجا عبادت کنند خدای تعالی را ...»

قصص الانبیاء . ص ۳۳۸

ص ۲۸۸ - موسی ، یوشع

« و او را حق تعالی در قرآن یسع خواند که به زبان عربی یسع را یوشع گویند و او از فرزندان شمعون بن یعقوب بود و عمه زاده موسی بود علیه السلام و نیز شاگردی موسی کرده بود . »

قصص الانبیاء . ص ۲۴۰

« موسی به دل ساکن با خانه آمد و وصیت بکرد و یوشع بن نون را خلیفت کرد . »

قصص قرآن مجید . ص ۵۹

ص ۲۹۱ - مدهامتان

ناظر به آیه ۶۴ از سوره (الرحمن) ۵۵ است .

در دیوان آمده است :

اینست جهل از فضل^۱ گوی جعل بر ند مدهامتان خواهم فشاند

عب . ص ۱۰۸ سج . ص ۱۴۲

سرآزاده را جهان دورنگ رنگ مدهامتان نخواهد داد

عب . ص ۱۶۸ سج . ص ۱۶۷

از سبزه وز پرملایک به هردوگام

مدهامتان دو بسته دوستان اخضرش

عب . ص ۲۲۲ سج . ص ۲۱۶

هر موی رخشت رستمی مدهامتان فش آدی

طاس زرش هر پرچی از زلف حورا داشته

عب . ص ۴۰۰ سج . ص ۳۸۷

زلف و زنخدان حور پرچم و طاسش رسد

کوثر مدهامتان آب و گیاهش سزد

عب . ص ۵۵۹ سج . ص ۵۲۰

ص ۲۹۲ - چون یحیی در طشت زر...

... ملک را (هردوس) یکی دختر برادر بود نام او هیردانا و به

دختر دیگر ایدون گفتند که دختر (زن) ملک بود (نامش سلومه) . و ملک

این دختر را دوست داشت و خواست که او را به زن کند . از یحیی بن زکریا

پرسید . یحیی گفت : شاید ترا این به زنی کردن ... آن زن و مادرش بر یحیی کینه

گرفتند ... تا یک روز ... ملک مست شد و به خانه اندر شد . این دختر را اندر

خانه خواست که دست فرا وی کند . این دختر گفت : من خویشان به تو ندم

تا سر یحیی آنجا نهی . ملک به مستی اندر بفرمود کشتن یحیی بن زکریا را ، و

سریحی ببریدند و به طشتی اندر نهادند.»

تاریخ بلعمی . ص ۷ - ۷۸۶

«... یحی ز کریا را ملک بفرمود کشتن اندر مستی و به یحی مومن بود . خواست که دختر زن را به زنی کند از نیکویی . یحی گفت : روا نباشد . و این دختر کینه گرفته بود . ملک را در مستی گفت : سریحی خواهم در طشت ...»

مجمل التواریخ و القصص . ص ۲۱۹

و نیز . رك . قصص الانبیا . ص ۳۲۰ - ترجمه تاریخ یعقوبی .

ج ۱ . ص ۸۸ - دائرة المعارف فارسی . ص ۱۲۴۳

ص ۲۹۲ - شمع را زرد آب حسرت در سر است که از صحبت

عسل باز مانده ...

اشاره سعدی در همین مضمون است:

بگفت ای هوادار مسکین من برفت انگین یار شیرین من
چو شیرینی از من به در می رود چو فرهادم آتش به سر می رود
سعدی نامه . ص ۱۲۶

ص ۲۹۴ - قلم ، دوده

این مضمون را در دیوان هم آورده است:

انجم اند از بهر کلکش دوده سای لاجرم جرم زحل حل کرده اند
سج . ص ۵۱۷

ص ۲۹۵ - مصحف انس

مراد آتش است و در دیوان این مضمون آمده است :

مجلس انس حریفان را هم از تصحیف انس
در تنوره کیمیای جان جان افشاندند
سج . ص ۱۰۶

انسیان را هم از مصحف انس

روضة انس و جان کنید امروز

عب. ص ۵۲۹ سج. ص ۴۸۳

ص ۲۹۶ - داحلیون (؟)

در هدایة المتعلمین « دیاخلیون » آمده است .

هدایة المتعلمین . ص ۵۹۰

ص ۲۹۸ - حسان مدحت

رك به تعلیقه ص ۱۵۴ در ص ۴۹۲

ص ۲۹۸ - كعب مدحت خوان

مراد خاقانی كعب بن زهیر بن ابی سلمی مزنی شاعر جاهلی است . وی از مخضرمین بود و عصر جاهلی و دوره اسلامی را درك كرد . زهیر در آغاز از بدگویان رسول (ص) بود ، چنانكه پیامبر خون او را هدر شمرد . شهرت بسیار وی از قصیده لامیه ای است كه در اعتذار از رسول اكرم بدین مطلع سروده است :

بانت سعاد فقلبي اليوم متبول متیم اثرها لم یفسد مكبول

رسول به پاداش آن بردی را كه بردوش داشت بدو بخشید . این برد را خلفای اموی از بازماندگان كعب خریدند . پس از آنان برد به عباسیان و از آنان به خلفای عباسی مصر و سپس به خلفای عثمانی رسید .

آداب اللغة العربیة . ص ۴۰ - ریعانة الادب . ج ۵ . ص ۳۶۱

ص ۲۹۸ - ابولیلی جمعدی

ابولیلی قیس بن عبدالله (یا كعب) بن عبدالله بن عامر بن ربیعہ - نابغه

جمعدی - از شاعران مخضرم است كه زمان جاهلیت و اسلام را دریافته است .

نسبت جعدی از جهت انتساب به جعد اعلایش جعده بوده است. عمری دراز کرده و تا پایان عمر که پیری فرتوت بوده، دندانهای او به جای مانده است.

ریحانة الادب. ج ۴. ص ۱۳۶

ص ۲۹۸ - لبید عامری

ابوعقیل لبید بن ربیعة بن مالک بن جعفر بن کلاب انصاری عامری شاعر محضرم است که دو دوره جاهلی و اسلامی را درک کرده است. وی از اصحاب معلقات سبعة است. چون اسلام آورد و با قرآن آشنا شد شعر گفتن را فرو نهاد. در زمان عمر خلیفه دوم به کوفه رفت و در همانجا می زیست. می گویند عمر کس نزد او فرستاد و از وی خواست که مجموعه ای از شعر شاعران اسلامی فراهم آورد. وی صحیفه ای از قرآن بنوشت و بدو فرستاد. لبید جود و سخا را از پدر و مردانگی و شجاعت را از خال خود به میراث داشت. وی به سال ۴۱ هجری درگذشت.

ریحانة الادب. ج ۳. ص ۵۱ - معلقات سبع. ص ۶۵

ص ۲۹۸ - طرفة بن العبد

عمرو بن عبد بن سفیان بن سعد که لقب او طرفة است از قبیله ای شریف بوده است. وی را معلقه ای دالیه است که زوزنی آن را شرح کرده. مطلع قصیده وی چنین است:

فحولة اطلال ببرقة شمد تلوح کبا فی الوشم فی طاهر الید

ریحانة الادب. ج ۳. ص ۲۹ - معلقات سبع. ص ۲۷

طرفة پیوسته ملک عمرو بن هند را که مضرط الحجاره لقب داشت، - و به سال ۵۷۸ میلادی به شمشیر عمرو بن کلثوم کشته شد (کامل. ج ۱. ص ۳۳۱، ۳۳۵) - هجومی گفت.

ص ۲۹۸ - نابغه ذبیانی

رك . تعلیقه ص ۱۴۴ درص ۴۸۲

ص ۲۹۸ - بوالقابوس نعمان بن المنذر

رك . تعلیقه ص ۱۴۴ درص ۴۸۲

ص ۲۹۸ - زهیر بن ابی سلمی

زهیر بن ابی سلمی ربیعه بن رباح بن قره (مرة) بن حارث بن مازن، از قبیله مزینه است و انتساب او به مزنی نیز ازین روست . زهیر از شاعران مخضرم است و دو دوره اسلای و جاهلی را درك کرده . وی را معلقه ای است که به دنبال نبرد داحس و غبرا که بین دو قبیله بنی عبس و بنی ذبیان در گرفته بوده است سروده . وی در سرودن شعر اهتمای تمام داشت ، چنانکه گویند چهار ماه به سرودن اشتغال می جست و چهار ماه دیگر به تنقیح آن می پرداخت و چهار ماه باز پسین به عرضه داشتن آن به شاعران و سخن شناسان می گذرانید . زهیر ظاهرا میان سالهای ۵۳۰ و ۶۲۷ میلادی می زیسته است . خاندان وی همه شاعر بوده اند . از جمله پسروی کعب بن زهیر از شاعران رسول الله است .
آداب اللغة العربیه . ص ۶ - ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۲۲۷ -
معلقات . ص ۴۹ - تاریخ یعقوبی . ج ۱ . ص ۳۴۳

ص ۲۹۸ - ابو داود ... کعب بن مامه

کعب بن مامه الایادی از روسای مشهور قبیله ای از عرب است که کسری آنان را از بلاد خود بیرون راند و در تکریت فرود آورد و آنگاه از تکریت به سرزمین روم کوچ داد و در روم شرقی در آنکارا فرود آمدند . کعب در سخاوت و وفاداری ضرب المثل بود . ابو داود ایادی از بزرگترین شعرای ایاد است .

ترجمه تاریخ یعقوبی . ج ۱ . ص ۲۸۳

ص ۲۹۸ - سبحان وائل

سبحان بن زفر بن ایاس بن عبد شمس بن وائل متوفی به سال ۵۴ از فصیحان عرب است و در سخن‌گویی و بلاغت بدو مثل می‌زنند: «افصح من سبحان». در جاهلیت شهرت یافت. در زمان پیغمبر اسلام آورد ولی حضرتش را زیارت نکرد. در زمان معاویه در دمشق می‌زیست. می‌گویند چون معاویه روزی او را «افصح عرب» خواند بر نتافت و افزود که: «و عجم و انس و جن». ریحانة الادب. ج ۲. ص ۱۷۱ - دائرة المعارف فارسی

ص ۲۹۸ - فرزددق

همام ابن غالب بن صعصعة بن... دارمی تیمیمی در سنه ۱۹ هـ ق. زاده شد. وی از بزرگان شاعران شیعی است. وی به استواری شعر و تنوع ترکیبات مشهور است. فرزددق با جریر مهاجرات فراوان داشت. فرزددق مدح خلفا و بزرگان اموی می‌کرد و گذشته از آن به خاندان رسالت نیز گزایشی داشت. وی قصیده‌ای مشهور در مدح زین العابدین علی بن حسین (ع) سروده است که پاره‌ای آن را دلیل تشیع وی دانسته‌اند. فرزددق به سال ۱۱۰ در گذشته است.

آداب اللغة. ص ۱۱۳ - ریحانة الادب. ج ۳. ص ۲۰۸ -

ابن خلکان. ج ۵. ص ۱۳۵

ص ۲۹۸ - هشام

مراد خاقانی، هشام بن عبدالمملک دهمین خلیفه اموی است.
«هشام مردی عاقل و داهی و حلیم و عفیف بود، اما بخی غالب داشت و روزگار او امتدادی یافت...»

تجارب السلف. ص ۸۱ - تاریخ گزیده. ص ۲۸۴

اشارتی به مناسبات هشام و فرزددق در «تاریخ گزیده» آمده است:

« آورده اند که هشام بن عبدالملک در زمان پدر با جمعی از اکابر شام به حج آمده بود و بر بلندی نشسته و نظارهٔ حجاج می کرد که در طواف بودند. ناگاه امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی برسید. شامیان چون آن صباحت وجه و وقار و هیبت او بدیدند از هشام پرسیدند که این چه کس است؟ هشام از جاه و جلال و هیأت او اندیشید، گفت: نمی شناسم. فرزدق حاضر بود و گفت: من او را می شناسم. شامی پرسید که کیست این بزرگ. فرزدق بگفت: هذا الذي تعرف البطحاء و طأته البيت يعرفه والحل والحرم... الخ هشام بن عبدالملک چون قصیده بشنید در غضب رفت و فرزدق را محبوس گردانید. امام زین العابدین را خبر شد. دوازده هزار درهم از برای او بفرستاد... »

تاریخ گزیده . ص ۷۰۹

ص ۲۹۸ - بلفرج بیغا

رك . تعلیقه ص ۱۷۶ در ص ۵۰۰

ص ۲۹۸ - سیف الدوله

سیف الدوله ابوالحسن علی بن عبدالله بن حمدان از ملوک حلب و مضافات است که لقب سیف الدوله را از المتقی بالله به سال ۳۳۰ یافته است. وی پادشاهی دلاور و ادیب دوست و شاعر طبع بود. با دولت بیزانس جنگها کرد که در آنها گاه چیره می شد و گاه مغلوب می گشت.

می گویند برادر او چندان ادیب و شاعر گرد آمده بوده است که بعد از خلفا برادر هیچیک از ملوک فراهم نیامده بوده. وی را با شاعرانی چون متنبی و سری رفاء و نای و بیغا و اوا اخبار بسیار است. ابوالفرج اصفهانی کتاب پر آوازهٔ « اغانی » را بدو تقدیم کرده است. سیف الدوله در سال ۳۵۶

درگذشت .

ابن خلکان . ج ۳ . ص ۴۵۴ - دائرة المعارف فارسی - ریحانة الادب .

ج ۴ . ص ۱۴۹ - صاحب بن عباد . ص ۲۹

« در دربار سیف الدوله علاوه بر ادبیات، علوم نیز مورد توجه و ترویج قرار گرفت چنانکه فارابی که اصلاً ترك (؟) و تحصیل کرده بغداد و از شارحین و مفسرین فلسفه افلاطون بود برای ادامه مطالعات خود به دربار وی پناه برد. » تاریخ ملل و دول اسلامی . ص ۲۰۸ - ونیز . رك . رسوم دارالخلافه .

ص ۱۰۸

ص ۲۹۸ - حسن بن هانی

ابوعلی الحسن بن هانی بن عبدالاول بن الصباح معروف به ابونواس الحکمی . وی از مادری ایرانی در بصره یا اهواز زاده شد و در هانجا پرورش یافت . سپس به کوفه و از آن جا به بغداد رفت . از شاعران معروف عصر عباسی است که به برامکه منتسب بود . چون دولت آنان به سر آمد به مصر گریخت ، و چون از آنجا بازگشت به امین خلیفه عباسی پیوست . قسمتی از اشعار او به جهت اشتغال لغات فارسی ، فارسیات نام یافته است . وی به سال ۱۹۸ یا ۲۰۰ درگذشت .

ابن خلکان . ج ۱ . ص ۳۷۳ - ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۱۸۶

مجله دانشکده ادبیات تهران . شماره ۳ سال اول . مقاله

استاد مینوی به عنوان « یکی از فارسیات ابونواس »

ص ۲۹۸ - امین بن الرشید

« الامین محمد بن هارون ، کنیت او ابو عبدالله و مادر او زبیده بنت جعفر بن ابی جعفر المنصور بود . هارون او را ولیعهد خود کرد ... ولادت او در ماه شوال در سنه احدی و سبعین و مائه بود ... امین فاضل و عالم و کریم

بود اما چون جوان و نازنین بود به لُهو و طرب مشغول شد... فضل ربیع را وزارت داد... علی بن عیسی بن ماهان را به حرب مامون فرستاد و مامون طاهر بن الحسین و هرثمه را با لشکری گران به بغداد فرستاد و امین را محصر کردند... و به عاقبتش شهید کردند در ماه محرم من ثمان و تسعین و مائه، و مدت عمر او بیست و هفت سال و در خلافت چهار سال بود.»

طبقات ناصری. ج ۱ ص ۱۱۲

و نیز. رك. تجارب السلف. ص ۱۵۲

در «تاریخ گردیزی. ص ۵۷» مدت عمر امین، بیست و هشت یاد شده است.

ص ۲۹۸ - بختی

رك. تعلیقه ص ۱۷۷ در ص ۵۰۸

ص ۲۹۸ - فتح بن خاقانی

«عبدالله بن یحیی بن خاقان. خط خوب نوشتی و حساب و استیفا بغایت نیکو دانستی اما تدبیر او خطا واقع شدی و چون مردی مسعود و کریم بود سعادت و کرم او عیوب را پوشانیدی و از اموال سلطان و غیر آن متعفف بودی... لشکر او را دوست داشتندی. چون فتنه قتل متوکل برخاست او بترسید. لشکر بردرخانه او آمدند و گفتند: تو در ایام وزارت با ما نیکویی کردی، کمینه مکافات که امروز با تو کنیم آن باشد که ترا نگاه داریم. در آن ایام ملازمت او نمودند و از کشتن متوکل ضرری به او نرسید.»

تجارب السلف. ص ۱۸۱

و این نکته ظاهراً اشتباه است چه در «مجل التواریخ و القصص» آمده

است:

«... غلامان اندر آمدند و شمشیر اندر بستند و فتح بن خاقان وزیر آنجا بود، خود را بروی افکند و هردو کشته شدند.»

مجلد التواریخ و القصص ص ۳۶۱. و نیز. رك. دستور الوزرا.

ص ۷۱

حمد مستوفی در «تاریخ گزیده. ص ۳۲۳» می نویسد:

«هیچکس از خلفا آن تمکین نیافت که جعفر برمکی از هارون الرشید و فتح خاقان از متوکل، و هردو در سرکار ایشان رفتند.»

و نیز. رك. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۲. ص ۵۱۸

حکایتی از فتح خاقان بامعتمد در جوامع الحکایات عوفی - چاپ گراوری. ص ۲۳۶ - آمده است.

ص ۲۹۸ - ابوتمام

ابو تمام حبیب بن اوس، ۱۸۸ - ۲۳۱ ه. ق. شاعر عرب. پدرش مسیحی بود و در دمشق دکان شراب فروشی داشت. ابو تمام در نزدیکی دمشق تولد یافت. سپس در مصر به سقایی پرداخت و در ضمن از محافل ادب و شعر هم بهره مند می شد، تا آنکه در شعرگویی نبوغ پیدا کرد، و جامع سبک قدیم و جدید شد. اثر مهم او جز از دیوان شعرش، کتاب الحماسه می باشد، که اشعار زیادی از شاعران عرب در آن گردآوری شده است.

دائرة المعارف فارسی

ص ۲۹۸ - خسروی

به کتابهای زیر مراجعه شد و اشارتی در باب انتساب خسروی به ابوالفضل بلعمی دیده نیامد.

سخن و سخنوران. ج ۱. ص ۲۲ - حدائق السحر. ص ۱۴۵ -

لباب الالباب نفیسی. ص ۲۵۶ و ۶۵۲ - تاریخ ادبیات در ایران.

ج ۱. ص ۴۶

ص ۲۹۹ - منطقی

ابو محمد منصور بن علی منطقی رازی از شاعران پارسی گوی که به صاحب بن عباد وابسته بود .

لباب الالباب . ص ۲۵۴ - تاریخ ادبیات در ایران . ج ۱ . ص ۴۳۴ -

صاحب عباد . ص ۱۳۵

ص ۲۹۹ - عسجدی

از انتساب عسجدی به شاه گیلان نیز خبری درجایی نیافتم .

مراجع فوق . لباب الالباب . ص ۲۸۴

ص ۲۹۹ - سمع الکیان

یاسماع طبیعی، عنوان قسمتی از حکمت طبیعی که از امور عامه‌ی طبیعی یعنی آنچه همه‌ی اجسام طبیعی در آنها اشتراك دارند (مانند ماده و صورت، حرکت، طبیعت، و غیره) بحث می‌کند. یونانیان این قسمت از آثار ارسطو را «فوسیکه آکروآسیس» می‌خواندند که به معنی «دروس شفاهی حکمت طبیعی» است و این اصطلاح را - که لااقل از زمان سیمپلیکیوس (قرن ۶ م ب م) سابقه دارد. مترجمین اسلامی وجه تسمیه‌ی آن را بدین مناسبت گفته‌اند که مطالب این قسمت اول چیزی است که محصل حکمت طبیعی استماع می‌کند. اما حقیقت اینست که اصطلاح اکروآسیس را یونانیان به درسهای علمی استدلالی که ارسطو صبحها برای محصلین مستعد می‌گفت اطلاق کرده‌اند که در آنها مباحثه نبود بلکه محصلین فقط گفته‌های استاد را استماع می‌کردند. برخلاف درسهای عصرها که درس عمومی بود و در آنها گفتگو و مباحثه در میان بود و اشخاص متفرقه هم در آن مباحثه‌ها داخل می‌شدند.

دائرة المعارف فارسی . ذیل «سماع طبیعی»

ص ۳۰۲ - به استخوانی که پری ...

در دیوان هم اشاره‌ای بدین مضمون دارد :

دل ملک طبع است قوت او ز بوی داده‌ام

جان پری وار است خوردش ز استخوان آورده‌ام

سج . ص ۲۵۶

ص ۳۰۴ - کلثوم عتابی

کلثوم بن عمرو بن ایوب ثعلبی شای مکتبی به ابو عمرو از مشاهیر شاعران عرب در عصر خلفای عباسی است . وی هارون و خلفای دیگر را مدح گفته است و با برامکه نیز مصاحبت داشته .

ریحانة الادب . ج ۳ . ص ۶۶ - معجم الادباء ج ۱۷ . ص ۲۶

ص ۳۰۴ - عتبی

ابونضر محمد بن عبد الجبار عتبی در گذشته به سال ۴۲۷ از مترسلان بزرگ قرن چهارم و آغاز قرن پنجم است . از مشهورترین آثار او « تاریخ یمینی » است که ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعد منشی جرفاذقانی به تشویق ابوالقاسم علی بن الحسین بن محمد بن ابی حنیفه وزیر جمال الدین آی ابه الغ باربک آن را به فارسی گردانیده است . کتاب « لطائف الکتاب » را نیز از عتبی می‌دانند .

ریحانة الادب . ج ۳ . ص ۶۷ - ترجمه تاریخ یمینی . ص ۲۱

ص ۳۰۹ - عجم ، نقطه ، حرف

گذشته ازین مورد در ص ۳۲۱ نیز آمده است و در همین مضمون

است :

رقوم اشک اگر بینی به عجم و نقطه برویم

رموز غم ز هر حرفی به مدّ و همزه برخوانی

سج . ص ۴۱۱

در تحفة العراقین - ص ۲۲۷ - نیز می گوید:

برنامهٔ جان به نقطه و عجم الحمد نبشته اند و والنجم

ص ۳۰۹ - سحر سامری

« سامری خاله زادهٔ موسی بود علیه السلام و شاگردش بود ... هر چه زر بود بگداخت که زرگری می دانست و گوساله ای بکرد میان تهی و آن خاک که برداشته بود از زیرسم اسپ جبریل علیه السلام در آن گوساله که کرده بود دردمید . چون حیوقی در روی پدیدار آمد ... گفت ایشان را اینک خدای شما و خدای موسی ، اگر موسی را ننمود اینک شما ببینید . »

قصص الانبیاء . ص ۲۱۳

و نیز . رك . ترجمهٔ تفسیر طبری . ج ۱ . ص ۶۷ به بعد

در دیوان می گوید:

در کف آهوان بزم آب رز است و گاو زر

آتش موسوی است آن در بر گاو سامری

سج . ص ۴۲۷

ص ۳۰۹ - راعناگوی

« صحابه خطاب به پیامبر (ص) می گفتند : « راعنا » و یهودیان آن را به لهجهٔ خود « راعینا » می گفتند (یعنی شبان ما) و در آن سخریه ای بود این آیه نازل شد : « یا ایها الذین آمنوا لاتقولوا راعنا ... »

فرهنگ معین

« می گوید: ای شما که مؤمنان اید رسول مرا مگویید راعنا ، و آن آن بود که مسلمانان عادت داشتند آنکه که در پیش مصطفی (ع) می شدند که می گفتند - راعنا یا رسول الله - و به این آن می خواستند که نگاه کن در ما و بما بنیوش . و جهودان می آمدند و همان می گفتند و در زبان ایشان این کلمه قدحی عظیم

بود و سقطی بزرگ...»

کشف الاسرار. ج ۱. ص ۳۰۳ و ۳۰۵ - ونیز. رك. ترجمه
تفسیر طبری. ج ۱. ص ۹۸ و ۲۹۹

خاقانی در دیوان می گوید :

مرا سر بسته نتوان داشت بر پای

به پیش راعنا گویان رعنا

عب. ص ۵۶۳

در تحفه آمده است:

بوذرلقبان بو لب خوی رعنا صفتان راعنا گوی

ص ۱۳۹

ص ۳۱۵ - گردنان

این واژه در ص ۳۳۷ آمده است. در دیوان نیز می گوید:

تخت تو تاج آسمان، تاج تو فر ایزدی

حکم تو طوق گردنان، طوق تو زلف سعتری

سج. ص ۴۲۵

اوسرگران با گردنان من در پیش بر سر زنان

دلها دران دندان کنان دامن به دندان دیده ام

سج. ص ۴۵۴

ص ۳۱۶ - سنجر، ابوالفتح ملک سیستان، باز تخت ملک رسانید

« تاریخ سیستان » اشاره ای به این موضوع نمی کند. « راحة الصدور »

از تاج الدین ابوالفضل که سنجر را یاری کرده است و خود به جای او به جنگ
پرداخته یاد می کند :

« تاج الدین ابوالفضل گفت: ای خداوند جای ایستادن نیست و ثبات

و توقف ناعمود است، سلطان با سیصد سوار مغرق در آهن بر میان لشکر کافر زد و چون بیرون آمد از آن فوج پاتزده مرد باوی مانده بودند و همچنان روی در بیابان نهاد و قلاوزی ترکمان به دست آورد و سوی بلخ آمد و بر حصار ترمذ شد... چون سلطان بجست تاج الدین ملک نیمروز به جای سلطان در قلب بیستاد و جنگهای سخت کرد و مبارزتی به غایت نمود...»

راحة الصدور. ص ۱۷۴ - ۱۷۳

در «احیاء الملوك» از ابو الفتح که به یاری سنجر شتافته نام برده شده است ولی پیدا است که اشتباه است و مراد مولف همان تاج الدین ابو الفضل بوده است نه مبارز الدین ابو الفتح. این نکته را مصحح گرامی «احیاء الملوك» دکتر منوچهر ستوده، در تعلیقات. ص ۵۲۳، یاد کرده است.

«در آن عصر ملک تاج الدین ابو الفضل آغاز رشد نموده به حضرت سلطان سنجر مساعی جمیله به ظهور رسانید... او بغایت شجاع و متهور و عادل و کریم بود و در جنگی که میانه گورخان و سلطان شده بود کمال جلا دت و شجاعت به جای آورد و صفها شکافت و بالاخره به حسب غلبه خصم مغلوب شده او را به کمند بگرفتند و پس از آن خلاص شده تا مدت مدید حکومت نمود. نوبت دیگر در معرکه جدال که خصم بر سلطان سنجر غالب آمده بود و سلطان را با جمعی از خواص در میان گرفته بودند و نزدیک به آن رسیده بود که سلطان گرفتار گردد و تاج الدین ابو الفتح با جمعی از سپاه زابل حمله نموده و صف شکافته سلطان را از آن مهلکه بیرون آورد...»

احیاء الملوك. ص ۷۴

ص ۳۳۱ - سست قوایم

رك. تعلیقه ص ۴ در ص ۳۵۸

ص ۳۳۲ - محل نباید نهادن، تشریف فرستادن

«محل نهادن» عنوان مقاله ای است از آقای دبیر سیاقی در مجله سخن.

شماره ۱۰ دوره ۱۷ (دی ۴۶) ونیز « تشریف فرستادن » .

ص ۳۴۰ - زنگل

قس دیوان :

کاسمان را به حکم هارونیش ز اختران زنگل روان بستند
سج . ص ۴۸۹

ص ۳۴۰ - فرضه

فرضه کشتی گاه . گذرگاه کشتی . ج : فرض .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۷۴

الفرضه : گذرگاه که آب برکشد .

المرقاة . ص ۱۳۱

ص ۳۴۱ - بیش بها

بیش بها ، گران ارز .

عثمان مختاری می گوید :

سخن شناسان گفتند و خود تو به دانه

که بنده گاه سخن گوهری است بیش بها .

ص ۱۵

عنصری را ز زر محمودی

آن چنان شعرهای بیش بهاست .

ص ۴۱

و نیز . رك . غرایس الجواهر و نقایس الاطایب . ص ۴۳ ، ۱۲۶

خاقانی خود در دیوان می گوید :

هین که به میدان حسن رخس درافگند یار

بیش بها تر ز جان نعل بهای بیار

سج . ص ۱۸۷

فهرستها

فهرست لغات و ترکیبات

فهرست آیات قرآنی

فهرست احادیث و جمله‌های عربی

فهرست اشعار عربی

فهرست اشعار فارسی

فهرست نام‌کسان

فهرست نام جایها

فهرست نام کتابها

فهرست لغات و ترکیبات

آب گرم : ۳۰۳	آ
آبگینه گر : ۲۰۶	آب : ۳، ۴۲، ۱۰۴
آبله : ۶۴	آب آتش زده : ۵۷
آبله بروی یافتن : ۶۴	آباد : ۲۰۵
آبله خور : ۱۸۵	آباد گشتن : ۲۰۵
آبله عصیان : ۱۸۵	آب ارحام : ۴۵
آب نیسان : ۱۸	آبان : ۱۶
آبنوس شب و روز : ۴۷	آب برنهادن : ۹۰
آبنوس صبح و شام : ۸۸	آب بریدن : ۱۵۹
آبنوسین : ۶۴	آب جوی : ۱۳۶
آب ودانه : ۲۰۲	آب حیوان : ۲۱۰، ۱۴۹
آب و سنگ داشتن : ۱۵۷	آب خزان : ۱۶۰
آب و هوا : ۱۱، ۲۸۵	آب خضر : ۷۶
آبی : ۱۱۲	آبخور : ۱۷۸
آتش : ۷، ۴۰، ۱۵۶	آبخور از زبان افعی داشتن : ۶۴
آتش آلود : ۳۱۶، ۳۲۹	آب دست : ۱۰۱
آتش آسبز : ۱۵۰، ۳۳۸	آب دیده : ۱۱۸
آتش اصلا ب : ۴۵	آب رای : ۳۲۱
آتش انگیختن : ۱۰۳	آب روی : ۱۳۶، ۸۸
آتش انگیز : ۲۰۱، ۳۲۰	آب زلال : ۲۰۵
آتش پاره : ۱۲۰	آب زندگانی : ۲۰۶
آتش پاش : ۷، ۳۱۴	آب زیرکاه بودن : ۲۰۹
آتش حسرات : ۶۴، ۹۶، ۱۶۵	آبستن : ۱۶، ۵
آتش خلیل : ۷۵	آب سیاه شب : ۱۰۷
آتش دادن : ۲۲۶	آب شدن : ۲۸۵
آتش دل : ۱۹۳	آب شور : ۲۰۲
آتش ریختن : ۳۰۴	آب صفرا : ۱۷۰
آتش زدن : ۱۵۸	آب طراوت : ۹۰، ۱۹۳
آتش زده : ۵۷	آبق : ۲۷۵
آتش طبع : ۸۸	آب کار : ۹۱
آتشکده : ۲۸۴	آبکامه : ۱۰۱

آرنده : ۳۱۲	آتش نادیده : ۱۱۴
آری : ۱۶	آتش وسواس : ۲۴
آز : ۲۰۴	آتشی : ۱۱۲
آزاد : ۲۰۸	آتشین : ۸۷
آزادان : ۱۱۳، ۴	آثار : ۸۲
آزادگان : ۳۴۰، ۲۵۶	آحاد : ۱۹۵
آزاد گردانیدن : ۳۲۳	آخر : ۵۷، ۲
آزاد گشتن : ۲۰۹	آخر : ۴۹، ۵
آزاد مرد : ۳۵	آخر الامر : ۲۶۱، ۱۰
آزاد مردی : ۱۰۳	آخر الزمان : ۲۱۰
آزاده : ۸۰	آخر عالم : ۲۷۶
آزادی : ۲۰۸	آخشیجان : ۸۹
آزار : ۷۸	آداب : ۱۸۰
آزار بر خاطر نشستن : ۷۹	آدم آسا : ۴
آزار دیدن : ۲۳۳	آدم فریب : ۹۰
آزرده : ۱۰۱	آدم وار : ۷
آزر طبیعت : ۸۹	آدمی : ۱۱۷، ۸۸
آزری : ۲۶۵	آدمیان : ۲۱۱، ۹۷، ۶
آزسندی : ۲۰۴	آدمیزاد : ۲۳۳، ۱۷۳
آسایش : ۱۴۷	آذار : ۱۶
آستان : ۱۱۰	آذر : ۱۶
آستان بوس : ۵۴	آراستنی : ۲۳
آستان مکارم : ۳۲۰	آراسته : ۲۳۳
آستان نشین : ۳۰۲	آراسته اوقات : ۱۳۷
آستانه : ۱۰۷	آراسته روزگار : ۲۴۰، ۶۹
آستانه بر نهادن : ۸۸	آراسته گشتن : ۳۱
آستانه گزین : ۸۶	آرام گاه در دهان نهنگ داشتن : ۶۴
آستین : ۲۸۲، ۱۱۷، ۴	آرام گرفتن : ۵
آستین روزگار : ۱۶۸	آرامیده : ۳۳۰
آستین بریمی : ۳۰۶	آرایش : ۱۴۷، ۴۴
آسمان : ۲۲، ۲	آرزو : ۱۰۰، ۴۷
آسمان بسطت : ۲۵۱، ۳	آرزو رسان : ۱۶۶، ۱۳۰، ۷۷
آسمان پیما : ۳۲۷، ۹۴، ۲۰	آرزومند : ۷۵، ۵۳
آسمان تفاخر : ۷۷	آرزومندی : ۹۴
آسمان چهارم : ۸۳	آرمیده : ۲۱۶، ۷۰

آفاق : ۱۰۱، ۵۲	آسمان خدای : ۳۲۲
آفاق پیما : ۳۳۸	آسمان رنگ : ۱۹۵
آفت : ۱۴۴	آسمان سای : ۱۴۹
آفتاب : ۷۶، ۶۵، ۳	آسمان سایه : ۱۵۲، ۵۲، ۲۱
آفتاب پرورد : ۱۵۴	آسمان سروش : ۳۰۱، ۲۶۴
آفتاب چهره : ۹۱	آسمان شکاف : ۲۱۶
آفتاب دراسد : ۱۵	آسمان شکوه : ۲۸۰، ۱۳۵
آفت آب دیده : ۱۱۸	آسمان عزت : ۲
آفتاب کلاه : ۱۴۹، ۵۲	آسمان فرسای : ۱۲۳، ۸۲
آفتاب گه : ۸۹	آسمان مرتبت : ۲۲۷
آفتاب عدل : ۸	آسمان وار : ۲۵۱، ۲
آفتاب وار : ۳۲۵، ۲۵۲، ۲۲	آسمانه : ۸۸
آفت بعد : ۱۴۴	آسمانی : ۲۰۶، ۱۴۹، ۶
آفریدگار : ۶۱/	آسمانیان : ۸۷
آفریده : ۲۵۳	آسودگی : ۱۹۰
آفرین : ۲۸۳، ۱۳۴، ۲۵	آسوده خاطر : ۲۸۷
آفرین بار : ۵۲	آسوده دل : ۲۶۷
آفرین خوان : ۵۲	آسیابک : ۳۳۳
آفرینش : ۱۶۸، ۱۴۵، ۴۳	آسیب : ۱۰۱، ۱۰
آفسنقرروز : ۱۶۰، ۸۹	آسیب خوردن : ۲۳۳
آگاه : ۵۹	آسیه راستین : ۱۲۲
آگاهی : ۲۲۳	آتش شدن : ۲۹۰
آگنده : ۲۹۴	آشفته خاطر : ۱۴۶
آلام : ۲۹۶	آشفته روزگار : ۲۷۸
آلایش : ۲۶۵، ۲۵۷، ۳	آشکارا : ۳۲۵، ۱۹۹
آلت احتیال : ۱۶	آشکار : ۱۹۹
آلت بلاهی : ۲۵۵	آشنا : ۲۳۲
آلودگی : ۳۴۲، ۱۵۶	آشنایی : ۲۸۸، ۲۲
آلوده : ۲۷۵، ۲۶۵، ۲۲	آشوب : ۲۳۷، ۹۹، ۱۰
آلوده کردن : ۳۲۵	آشوقته خاطر : ۱۴۶
آمال : ۲۵۸، ۱۰۵، ۲۸	آشیان : ۱۱۰، ۴۱، ۲
آمن : ۲۷۸، ۲۱۰، ۸۷	آشیان ارادت : ۲
آمن السرب : ۲۶۶، ۹۴، ۵۸	آغاز نهادن : ۵۶
آموزگار : ۱۸	آغازیدن : ۵۳، ۲۰
آموی ضمیر : ۱۶۰	آفات : ۵۸، ۳۷
آن : ۲	

آینه: ۱۵۶	آن جهانی: ۱۱، ۱۶۸، ۲۷۱
آینه روی: ۴۱	آواز: ۱۵۴
۱	آواز دادن: ۳۲
ائتلاف: ۱۵۲	آواز در دادن: ۲۰۶
آبا: ۲۹۱	آوازه: ۲۱، ۵۵، ۱۴۳
آبا: ۲۶۹	آوخ: ۲۴۲، ۲۸۴
ابتدا: ۹، ۲۴۸	آوردگان: ۲۵۲
ابجد: ۲۷۴	آویخته: ۹۰، ۱۱۸
ابد: ۴۶، ۲۶۰	آویزان: ۹۰
ابدا الابد: ۲	آه: ۳، ۱۱۰، ۱۵۰
ابد الابدین: ۱۶۴	آه آتش آئیز: ۳۳۸
ابداع: ۱۷۶، ۲۸۰	آه سحرگاهی: ۷
ابداع کردن: ۱۵۲	آهن: ۹۵
ابدال: ۱۱۱، ۱۷۴	آهنک: ۳۱۱
ابد الایام: ۷۲	آهنک کردن: ۲۴۶، ۳۲۴
ابد پیوند: ۵۲، ۲۶۲	آهنین: ۲۵۸
ابد الدهر: ۲۵، ۱۳۲، ۲۱۳	آهو: ۶۴
ابد مدت: ۱۹، ۷۴	آهو اهور: ۱۸۵
ابر: ۱۸، ۷۸	آهوان انسی: ۲۷۵
آبر: ۱۲۴، ۱۷۳	آهو چشم: ۱۱۳
ابراق: ۱۴۴	آهوچشان: ۲۱۰
ابرام دادن: ۱۸، ۱۵۷، ۲۵۰	آهو خطایی: ۴۹
ابرام رسانیدن: ۷۵، ۱۳۵	آهو شمه: ۴۶
ابرام فزودن: ۲۱۵	آهو کرشمه: ۴۶، ۹۰
ابرام نهای: ۱۵۸	آیات: ۱۸
ابر سیاه: ۳۳۴	آیات حواس: ۴۴
ابرش تازی: ۸۶	آیت: ۱۴، ۱۰۹، ۱۵۳
ابرع: ۴۳، ۱۴۱، ۲۹۷	آیندگان: ۱۷۴
ابر نما بخش: ۱۳۱	آینگی: ۶
ابرو: ۸۹، ۱۶۱	آینه: ۶، ۲۵۷
ابروار: ۴۲	آینه اسکندری: ۱۰۷
ابروی کیوان: ۶۶	آینه خاطر: ۲۸۷
ابریز: ۲۹۹، ۳۱۰	آینه دار: ۱۵۶
ابصار: ۵۲	آینه رنگ: ۸
ابعاد: ۱۴۴	آینه ضمیر: ۲۴
	آهن: ۱۰، ۱۰۱

- اېكار: ۹۱
 اېكار بهشت: ۳۰۰، ۴۷
 اېكم: ۱۵۷
 اېلا: ۲۳۱
 ابن بجه: ۹۹
 ابن ذكا: ۱۲۰
 ابن صبح: ۱۲۰
 ابن عمى: ۳۶
 ابن مخاض: ۱۷۷
 ابن النجار: ۲۲۶
 ابواب معاظدت: ۳۲۲
 ابوالبركات: ۳۰۸
 ابو زياد: ۱۲۰
 ابوالفضل وفا: ۱۴۶
 ابوالمحاسن: ۵۰
 ابهت: ۱۶۶، ۷۴
 ابى ذر زمان: ۳۹
 ابى عبيد دوران: ۳۹
 اپرويز اسلام: ۷۰
 اتايك: ۱۶۱
 اتحاد: ۲۳
 اتحاد سبق: ۱۱۶
 اقربا بخدم: ۳۱۱
 اتراك،
 اتساع جاه: ۲۳۲، ۱۶۴، ۲۰
 اتساع خرق: ۲۸۱، ۷۲
 اتساق: ۱۵۳
 اتصال: ۱۵۱، ۳۷
 اتصال سعد: ۴۵
 اتصال كردن: ۷۶، ۳۲
 اتفاق آسمانى: ۱۵۳
 اتقياء الخلق: ۱۷۹
 اتمام الامور: ۴۶
 اثر: ۱۶
 اثقال: ۱۹۱
 اثنا: ۲۷۱
 اثنيه: ۳۳۸
 اثير: ۱۷۳
 اجاج: ۳۰۳
 اجازت: ۹۷
 اجتماع: ۲۲
 اجتناء ثمرات: ۳۶
 اجتهاد: ۲۱۲
 اجرام: ۲
 اجرام ثوابت: ۲۶۶
 اجرام ستارگان: ۲۹۴
 اجرام علوى: ۴۲
 اجرى: ۱۶۸
 اجزاء: ۱۰۸، ۷۹
 اجساد: ۴۳
 اجسام: ۶۰
 اجل: ۱۱۱، ۹۷، ۱۵
 اجلال: ۲۱
 اجله: ۱۲۲
 اجمال: ۳۴۱
 اجمل: ۲۷۴
 اجناس خواص: ۶۰
 اجناس عهد: ۶
 اجوف باطن: ۱۹۴
 اجياد: ۱۴۲
 احاديث: ۹۷
 احاسن: ۳۰۸
 احبا: ۱۶۳
 احباب: ۴۴، ۳۸، ۳
 احبار: ۹۹
 احبار الورى: ۱۷۹
 احتراق: ۱۷
 احتساب: ۱۱۸
 احتشام: ۲۹۸
 احتما كردن: ۲۸۶
 احتمال كردن: ۲۴۷، ۴۶
 احتيال: ۱۶

اختلاف طبع : ۲۰۶	احرار : ۲۵۱، ۱۵۶
اختلال حال : ۲۸۱	احرار دین : ۳۱۰
اختلال دماغ : ۳۰۵	احراز کردن : ۲۹۹
اختیار : ۴۴	احراق : ۱۴۴
اختیارات : ۴	احرام عبودیت : ۳۲۰
اختیار السلطنه : ۶۳	احرام گرفتن : ۲۶۳، ۷۱
اختیار کردن : ۱۰۵، ۲۳	احرام گرفته : ۲۹۵
اختیار الملوك : ۲۲۵	احرام یافتگان : ۱۵۱
اخراجات : ۲۳۶	احرامیان : ۳۲۹
اخص البلاد : ۲۷۱	احسان : ۷۹
اخص : ۲۸۰، ۱۲۱، ۲۷	احسان لسان : ۱۸۵
اخضر : ۱۰۷، ۴۸	احسن القصص : ۱۰۰
اخلاص : ۷۱، ۵۵	احصاء : ۱۷۷
اخلاص آمیز : ۳۱۸، ۲۳۰، ۸۴، ۲۰	احقاب : ۱۷۱
اخلاص پرورد : ۲۰	احماد : ۱۱۳
اخلاص پیوند : ۳۲۷، ۱۸۹، ۵۴	احمد شاه : ۶۱
اخلاص ورزیدن : ۲۳۳	احمر : ۲۲۱
اخلاف : ۱۱	احوال : ۴۴، ۱۱
اخلاق : ۱۵۴، ۷۵، ۱۳	احود : ۱۸۶
اخلص الخدم : ۱۹۸	احوی : ۱۸۶
اخماس : ۹۸	احیاء : ۱۰۸، ۹۳، ۵
اخوان : ۱۵۵	احیا کردن : ۱۸۰
اخوان : ۲۵۰، ۶۴	احیاء مکارم : ۱۳۸، ۳۷
اخوان صدق : ۱۰۹	احیاء موات : ۲۵۶
اخوان صفا : ۲۵۵	احیاء موتی : ۵
اخوان وفا : ۲۷۳	اخایر : ۲۲۱
اخوت : ۴۲	اخبار : ۲۰
اخبار : ۱۳۳	اختر : ۲۸۸
ادا : ۲۵	اختراع : ۱۷۶
ادامت : ۲۳۱، ۴۲	اختراع کردن : ۲۸۰
ادب : ۱۰۰	اختران : ۵۲، ۴۸
ادبار : ۱۵۸، ۶۵، ۱۷	اخترصاحب طلیسان : ۱۴۴
ادب نگاه داشتن : ۳۲	اختصار : ۷۲، ۹
ادخار : ۱۲۹	اختفا : ۲۵۷، ۱۵۰
ادخار کردن : ۲۹۹، ۲۶۳، ۷۱	اختلاف : ۴۵
ادزار : ۱۱۷	

ادراك : ۴۳	ارباب یدیضا : ۱۲
ادريس معانی : ۲۳	اربعة : ۴۵
ادعيه : ۳۳۸	ارتجال : ۳۴۱، ۲۰۱
ادکن : ۳۰۴	ارتعاش دست : ۳۰۵، ۱۹۹، ۳۵
ادنی : ۲۳۳	ارتفاع پایگاه : ۲۳۲، ۱۶۴، ۲۰
ادوات : ۱۸۰	ارتياح : ۱۶۶
ادويه : ۲۸۷، ۱۰۱	ارتياح خاطر : ۲۷
ادهم : ۳۰۳، ۲۱۶	ارحام : ۲۷۴، ۶۰، ۴۵
ادهم مدنرشب : ۴۸	ارحام زمان : ۲۹۸
ادیم : ۱۸۵	ارحام علوم : ۲۸۷
ادیم پاره : ۱۵۶	ارحام سودت : ۳۲
ادیم سهیل : ۲۰۹	ارحام یگانگی : ۲۰۴
ادیم یعنی : ۱۰۶	ارزاق : ۲۵۸، ۴۵
اذفر : ۲۶۵، ۱۵۴، ۱۴	ارزانی : ۳۲۳
اذکار : ۷۰	ارزانیان : ۳۳۱
اذیال : ۴۱	ارزانی داشتن : ۱۰۵
اراحت : ۲۷۰، ۲۴۶	ارزن ریزه : ۲۰۲
ارادت : ۷۹، ۳۴، ۲	ارسال کردن : ۲۴
ارادت طبیعی : ۱۵۳	ارسطوالثانی : ۲۹۳
ارادی : ۳۰۰	ارشاد : ۳۰
اراذل عوام : ۳۱۶، ۷۸	ارشاد کردن : ۹۶
ارباب بصیرت و بصر : ۵۹	ارعاد : ۱۴۴
ارباب حقایق : ۴۴	ارغوان زعفران سای : ۲۰۵
ارباب حقیقت : ۲۷۳، ۳۴	ارغوانی : ۱۰۹
ارباب دالت و دولت : ۲۰۷	ارفع الصوت : ۳۰
ارباب دل : ۱۳۳	ارقم : ۲۶۱، ۱۸۱
ارباب ذوق و طریقت : ۲۵۵	ارکان : ۵۴
ارباب ریاست : ۲۸۶	ارکان الحقیقة : ۲۲۰
ارباب سخن : ۲۵۶	ارواح : ۵۳، ۴۵، ۲۰
ارباب شریعت : ۲۹۳	ارواح ثلاث : ۱۰۶
ارباب خراعت : ۱۶۹	اروع : ۱۷۳، ۱۳۹، ۲۵
ارباب فضایل : ۲۳۷	اریحی : ۲۶۲، ۵۱، ۱۹
ارباب مناسب و مناصب : ۱۳۸	اریحیات : ۲۶۴، ۱۱۶، ۴۴
ارباب هم : ۳۴۶	اریحیت : ۳۴۵، ۱۲۹، ۶۳
	اریحیت گستری : ۲۱۳

ازهم شدن : ۲۰۶	ازیحی الحضرة : ۱۳۵
اساءت : ۲۳۳	ازار : ۸۸
اساءت آموز : ۳۲۳	ازار کفر آزی : ۲۶۵
اساس : ۲۰۵، ۶۶	از بهشت بیرون کرده : ۴
اساطین الحکمة : ۴۳	از پای برآمدن : ۱۶۰، ۱۳۱
اساقفه : ۷۴	از پای درآمدن : ۵۵
اسالیب : ۱۷۳	از جابرقتن : ۱۰۸
اسباب ضروری : ۴۳	از جای شدن : ۳۳۳
اسباب مراد : ۱۸	از حد گذشتن : ۲۹۲
اسپ : ۱۰۰، ۱۲	از خاک برگرفتگان : ۲۹۶
اسپ تاختن : ۲۷۶	ازدهام : ۲۳
اسپهسالار : ۱۹	ازدرا : ۱۸۰
استادرئیس : ۱۷۵	ازدر ... درآمدن : ۶۵
استاد سرای : ۱۵۱، ۸	از دست برخاستن : ۱۶۰، ۱۳۱، ۱۲۶
استار : ۳۰۴	از دست رفتن : ۲۸۶
استار بیت الله الحرام : ۳۳۵، ۲۲۵	از دست بیرون رفتن : ۳۳۰
استبرق جنان : ۴۸	از دست بیرون شدن : ۵۵
استجابت : ۲۲۸، ۱۲۹، ۵۵	از دست دادن : ۲۱۶
استحسان : ۳۰۴	از دست رفته : ۲۰۸
استخوان : ۳۰۲	ازرق : ۳۰۲
استخوان سیمین : ۹۱	از سرارادت برخاستن : ۲۱۶
استدامت : ۱۲۹، ۳۳۰	از سرچیزی برخاستن : ۸۲
استدراک خلل : ۴۴	از سر صدق : ۴۶
استدعا کردن : ۵۵	از سر قدم کردن : ۲۴۶
استدلال : ۳۰۰	از سر قلم رفتن : ۲۰۹
استر : ۲۲۳	از سکه گشتن : ۹
استرواح : ۳۲۶، ۷۶، ۵۳	از عهد بیرون آمدن : ۲۳۶
استسعاد : ۱۵۴	از کار بازماندن : ۲۴
استسقا : ۷	از گردن افکندن : ۱۲۶
استشفاع : ۱۹۱	ازل : ۳۱
استظهار : ۱۱۹، ۴۲	ازل پناه : ۵۲
استعار : ۲۴۰	ازلی : ۲۱۶
استعارت : ۲۳۲	از نظر افکندن : ۱۹۴
استعباد : ۳۱۰، ۲۵۱	ازهار : ۴۶
استعجال : ۲۰۱	ازهد : ۱۳۳
	ازهر : ۷۱

- استعطاف : ۷۸
استعلام : ۲۵۶
استعمال کردن : ۴۶
استغفار : ۶۵
استغنا : ۲۹۶
استقا : ۷
استقامت : ۱۷
استقامت نمودن : ۱۱۰
استقبال : ۲۲
استقصات : ۲۲۱
استکانت : ۱۵۲، ۹۷
استکمال : ۱۶۴
استکمال کردن : ۷۴
استلام کردن : ۲۲۵
استماع : ۹۹
استمالت : ۱۲۰
استمالت فرمودن : ۷۸
استمداد کردن : ۳۳۴
استنباط : ۳۰۲
استنشاق : ۴۹
استنطاق : ۱۱۷
استیا : ۴۲
استیفا : ۱۲۷
استیلا : ۲۷
استیناس : ۱۵۲ : ۳۲۶
اسد : ۱۵ : ۸۷، ۱۱۱، ۳۰۱
اسد اسود : ۲۹۵
اسرار : ۷۱، ۲۹
اسرار ربوبیت : ۲۱۰
اسراف : ۱۶۷
اسطرلاب : ۱۰۷
اسعاد : ۱۴۴
اسفا : ۹۶
اسفل درکات : ۲۳۳ : ۲۷۰
اسفندیار عهد : ۲۳
اسفهلار : ۱۵
اسقام : ۲۹۶
اسقف : ۸۱
اسکندر آیت : ۵۲، ۲۱
اسکندر ثانی : ۷۰
اسکندروار : ۱۶۷
اسکندر الوری : ۵۱، ۱۴۸، ۲۶۲
اسکندری : ۳۸، ۵۳
اسلاف : ۸۱ : ۱۷۰
اسلامیان : ۵۴، ۲۶۵
اسماء الله الحسنى : ۹۵
اسماع : ۵۲، ۷۶، ۲۶۷
اسمی : ۱۸، ۲۰
اسود : ۴۸
اسوة : ۱۳۸
اسوة الامة : ۱۷۸
اسوة الاولیاء : ۵۰
اسوة الراهبین : ۲۳۸
اسوة السواد الاعظم : ۱ : ۹۷
اسوة الشرق والغرب : ۹۳
اسوه اکرم : ۱۶۹
اسهاب : ۲۵۹
امیر : ۱۴۵
امیری : ۲۷۹
اشارات : ۷۸
اشارت الشهد : ۳۳۲
اشارت غسل : ۲۴۰
اشارت العسل : ۵۲
اشارت فرمودن : ۳۶
اشاره : ۴۶
اشاعت : ۷۶، ۱۶۸
اشباع کردن : ۷۶
اشتها : ۱۱۰
اشتیاق : ۱۹۹

- اشجان : ۱۴۲
 اشرار : ۲۱۸
 اشراف : ۲۳۴، ۲۱۸
 اشراف ملوک : ۳۱۶
 اشراق : ۱۴۴، ۹۹، ۶۹
 اشرف : ۲۴، ۲۰
 اشعه : ۱۵۷
 اشغال : ۱۳۰، ۵۲
 اشفاق : ۲۹۶، ۲۳۵، ۶۷
 اشقر : ۴۸
 اشک : ۹۶
 اشکال : ۱۱
 اشک شادی : ۱۴۴
 اشک شور و داعی : ۷۰
 اشک شیرین بشاشت : ۷۰
 اشک طرب : ۲۲
 اشک عبرات : ۳۷
 اشیاع : ۵۲
 اصابت : ۱۶۹
 اصابع الرحمن : ۹۴
 اصحاب آمال : ۳۲۶
 اصحاب اصابت : ۱۶۹
 اصحاب تقلید : ۱۶۷
 اصحاب حق و حقیقت : ۲۵۵
 اصحاب خبرت و خبر : ۵۹
 اصحاب خواطر لامعه : ۱۷۴
 اصحاب دراست : ۲۸۶
 اصحاب دل و کراست : ۲۶۹
 اصحاب دین : ۱۳۳
 اصحاب صفت صفا : ۳۰۷
 اصحاب صلت و صولت : ۲۰۷
 اصحاب طریقت : ۲۷۳، ۳۴
 اصحاب فضیلت : ۱۲۹، ۶۸
 اصحاب قلم : ۱۴۵
 اصحاب نجوم : ۳۰، ۲
 اصحاب وسایل : ۲۳۷
 اصدار : ۱۷۰
 اصدار افتادن : ۶۱، ۱۱
 اصدقا : ۲۸۰
 اصدقا کرام : ۱۲۰، ۳۰
 اصطناع : ۱۹۶، ۵۴
 اصغر الخدم : ۱۶۲، ۹۴
 اصغر الخلاق : ۱۰۰
 اصغر خلق الله : ۲۸۹
 اصغر : ۴۸
 اصفهود : ۲۸۱
 اصفیا : ۱۴۳، ۵۵
 اصل : ۴۵
 اصلاب : ۶۰، ۴۵
 اصلاح : ۴۴
 اصم : ۲۹۹، ۱۸۰، ۱۴۴
 اصمعی الثانی : ۳۹
 اصناف : ۲۶۴
 اصناف آفرینش : ۳۱۶
 اصناف جانوران : ۵۸
 اصنام : ۲
 اصول غرایب : ۱۶۶
 اضافت : ۲۲۰
 اضیاره : ۲۹۳
 اضطراب : ۱۱۲، ۲۴
 اصطناع : ۵۴
 اضعاف : ۳۰۰، ۱۶۷، ۴۶
 اضعاف کلام : ۱۶۷
 اطایب : ۲۲۲
 اطباع : ۶۳
 اطراف : ۱۰۱، ۲۱
 اطلس : ۲۲۳، ۴۰
 اطلس اصغر آفتاب : ۴۸
 اطمینان : ۱۰۴
 اطناب : ۳۱۹، ۲۵۹، ۱۱۴
 اطناب خدمت : ۲۵
 اطناب خیام : ۱۴۹

- اعشار: ۹۸ : ۱۰۰
 اعصاب: ۲۴
 اعظام: ۱۶۰
 اعظم: ۴۱، ۷۱
 اعظم کیان: ۵۱، ۱۴۸، ۲۶۸
 اعقاب: ۱۷۱
 اعلاء رایات: ۱۷ : ۲۴۰
 اعلام: ۱۹
 اعلام تقوی: ۱۶۴
 اعلام علوم: ۱۷۶
 اعلام کردن: ۷۱، ۸۳
 اعلام نصرت: ۳۱۹
 اعلام وشهور: ۲۸
 اعلم ثلثة اقانیم: ۷۴
 اعمال آرای: ۱۶۴
 اعمی: ۲۷۸
 اعنی: ۴۵، ۲۱۴، ۲۶۹
 اعوام: ۲۸
 اعوان کفر: ۳۱۹
 اعیان: ۱۰۶
 اغیر: ۴۱، ۱۰۷
 اغر: ۲۷۸
 اغرادادن: ۲۵۷
 اغسطس اعلم: ۲۴
 اغسطس الدوران: ۸۴
 اغسطس معظم: ۷۴، ۳۳۹
 اغصان: ۴
 اغضیا: ۱۳، ۱۹۹
 اغلال: ۱۱۲
 اغلب: ۲۲
 اغلوطها: ۱۷۶
 افادت: ۲۳۵
 افاضت: ۱۰۶، ۲۲۰
 افاضت کردن: ۱۲۰
 افاضل: ۱۱۶، ۲۷۱
 افاضل شرع: ۲۶۹
 اطهر: ۲۱۴
 اعادت: ۷۶، ۱۷۰، ۲۰۶
 اعادت نظر: ۱۷۸
 اعادی: ۱۶۳
 اعافلم: ۳۲۹
 اعافلم السلاطین: ۱۴۹
 اعالی: ۳۷، ۶۳، ۲۶۳
 اعید: ۱۳۷، ۲۳۸
 اعتداد: ۲۶۳
 اعتدال: ۳۰، ۴۵
 اعتدال طبیعی: ۷۶
 اعتذار: ۶۵، ۲۰۶
 اعتضاد: ۲۶۳
 اعتکاف: ۴۵، ۱۵۱
 اعتلال بال: ۲۸۱
 اعجاز: ۹۴، ۲۲۰، ۲۷۴
 اعجوبه: ۳۰۹
 اعجوبة الایام: ۲۹۷
 اعجوبة القرآن: ۱۴۱
 اعدا: ۳۶، ۱۹۵
 اعداد: ۱۹۵
 اعدل: ۱۹، ۱۶۴
 اعدل الخافقین: ۱۹، ۶۹
 اعدل سبعة اقالیم: ۷۴
 اعدل عظماء المشرقین: ۵۱
 اعراب: ۱۸۰
 اعرابی وار: ۱۰۷
 اعراض: ۴۳، ۲۵۸
 اعراض جسمانی: ۳۰۵
 اعراض کردن: ۲۵۸
 اعراق: ۷۹
 اعرق الاعراق: ۳۷
 اعز: ۱۲۱، ۱۶۰
 اعزاز فرمودن: ۱۲۰
 اعزل: ۱۱۱
 اعزه: ۲۴۸، ۲۶۹، ۲۷۸

- افاضل عباد : ۲۶، ۵۳
 افاقت رسان : ۴۶
 افاك : ۱۷
 افتادگان : ۲۵۶
 افتادگی : ۳۱۶
 افتتاح : ۲۳۵
 افتتاح كتاب : ۲۴۸
 افتتاح وحی : ۱۶۶
 افتخار : ۹۸، ۲۰
 افتخار الافاق : ۱۹
 افتراع : ۱۷۶
 افترا کردن : ۳۰۴
 افراختگی اعلام نصرت : ۳۱۹
 افراخته رایت : ۱۹۹
 افراخته قامت : ۳۱۷
 افراد درست : ۱۶۴
 افراز : ۲۳۳
 افراسیاب آسا : ۱۰۳
 افراشته قد : ۲۲
 افروختگی ایام دولت : ۳۱۹
 افروخته : ۲۹۲
 افروخته رویت : ۱۹۹
 افروخته ساعات : ۱۳۷
 افروخته صورت : ۳۱۷
 افزایش : ۱۲۷
 افزوده قدری : ۱۴۱
 افسر : ۳۲۳
 افسر بخش : ۲۱۱
 افسر بهرامیان : ۷۶
 افسر خدای : ۳۳۷، ۲۶۲
 افسرداودیان : ۲۴
 افسردگان : ۳۲
 افسردگی : ۲۹۴
 افسرده پستان : ۲۹۱
 افسرده ماندن : ۳۱
 افسرده جسم : ۸۷
 افسونگری : ۹۱
 افصح : ۲۴۹
 افصح الزمان : ۳۴
 افضال : ۱۲۸
 افضل : ۲۹
 افضل افراد الشریعه : ۳۷ : ۵۰
 افضل الایمه : ۲۵۰
 افضل الخافقین : ۱۷۹، ۶۳
 افضل درجات : ۲۷۰، ۲۳۳
 افعی : ۶۴
 افغان : ۵۶
 افق پیما : ۶۵
 افکار : ۱۹۳
 افکار : ۱۹۳
 افکانه کردن : ۲۰۶
 افلاطون الالهی : ۱۰۶
 افلاطون الزمان : ۲۷۸
 افلاطین الالهی : ۲۹۳
 افلاك : ۲۸۳، ۱۴۹، ۴۱
 افلاکیان : ۳۰۲
 افواه الرجال : ۲۳۶
 افواه الناس : ۳۰۳، ۷۶
 افهام : ۱۶۰
 افیق الدوران : ۴۳
 اقالیم : ۲۶۴، ۱۰۱، ۵۲
 اقانیم : ۷۴
 اقامت : ۱۱۳
 اقامت فرمودن : ۲۲
 اقامت کردن : ۲۶۳، ۱۳۴
 اقبال : ۱۶۱، ۱۵۰، ۲۴
 اقتباس : ۱۳۰
 اقتحام : ۲۳
 اقتداء کردن : ۱۷۷
 اقتراح : ۲۷۲

اقتضا کردن : ۱۵۹	اکفی : ۲۵
اقدار : ۱۶۵، ۵۶	اکفی الکفاة : ۲۳۰، ۷۲
اقدام : ۳۲۰	اکلیل : ۲۷۴
اقران : ۲۷۵، ۲۵۸، ۳۸	اکمل : ۳۰۰
اقصى الامد و المدى : ۲۱۵	اکمل الفقها : ۳۰۹
اقتضى القضات : ۱۶۹، ۴۹	اکمه : ۲۸۲
اقطار : ۳۱۴، ۱۰۱	اکناف : ۲۵۲
اقلام : ۲۱۲، ۲۰۳، ۷۵	اکنون : ۱۷
اقلام فتوى : ۱۶۴	اگرچه : ۱۴
اقلید : ۱۶۷	الا : ۱۶۸، ۵۷
اقلیم : ۲۱۲، ۷۶، ۲۱	التجا : ۲۰
اقلیم گشای توران : ۱۴۸، ۵۱	التزام : ۷۵
اقلیم کشودن : ۶۱	التفات : ۱۵۸
اقلیم پنجم : ۳۱۵	التماس رفتن : ۲۵۷
اقلیمیا : ۲۷۴	الحاد : ۱۹۵
اقوال : ۲۱۵، ۱۷۹	الحاد خر : ۱۹۴
اقوام : ۳۲۰	الحان : ۲۰۱
اکابر : ۲۸۹، ۲۶۸، ۳۳	الحق : ۸۱
اکابر اسم : ۱۶۴	الزم : ۲۷۲
اکارم : ۲۶۳، ۶۳	الطاف : ۶۳
اکتعال : ۳۱۴، ۲۸۶، ۲۲	الطف : ۶۳، ۲۰
اکتعال کردن : ۲۲	الطف الحیل : ۲۴، ۳۲۲
اکتساب : ۱۲۹	الغ خاتون : ۱۶۰
اکرام : ۴۲	الف : ۳۰۲، ۲۸۱، ۳۶۹
اکرام اکرام : ۳۷	الفت : ۱۴۲، ۱۰۴، ۳۸
اکرم اسماء المکارم : ۱۲۲	الفت گرفتن : ۲۲۷
اکرم الحواریین : ۲۳۸	الف وار : ۱۱۰
اکرم الکبرا : ۲۷۵	الف وصل : ۱۹۴
اکرم کبراء الثغور : ۱۴۶	القاب : ۱۷۵، ۱۵۷
اکرم المشرقین : ۶۹، ۱۹	القصة : ۱۱
اکسون : ۴۱	الم : ۱۲
اکسون اسودسحاب : ۴۸	الوف : ۱۹۵
اکسیر : ۲۷۴، ۲۲۱، ۹۵	الهادی الی الحق : ۳۷
اکسیرقارون : ۳۰۰	الله الله : ۲۷۱
اکفاء : ۲۷۵	الهی : ۷۷، ۹

الهیة : ۲۳۳	امد : ۱۹۵
الیف : ۱۴۹، ۱۳۹	امداد : ۲۸۱، ۶۰، ۲۰
اما : ۱۷، ۵	امدالایام : ۴۴
امانت : ۱۹۳	امر : ۶ : ۵۲
امائل، ۷۸، ۱۸	امرا : ۱۵
امائل بلاد : ۶۶، ۵۳	امراء المغربین : ۱۴۸
امائل دین : ۲۶۹	ام الرذائل : ۱۲۰
امارت : ۲۳۳	اسروز : ۶
اماره : ۲۰۸	اسرو نهی : ۱۲۳
امام : ۳۴، ۱	امسال : ۲۸۱، ۲۳۵، ۵۵
امام الافاق : ۵۰	امشاج : ۶۰
امام الافاضل : ۲۸۶	امکان : ۶۶، ۲
امام ائمة الزمان : ۹۳	امل : ۱۲
امامت : ۲۹۸	املا : ۲۹۳، ۹۶، ۱۸
امام الحكماء بالبراهین : ۴۳	املاء آیات فضل : ۲۴۰
امام الزمان : ۱	املاء دل : ۲۴
امام العلما : ۲۹۳	املا کردن : ۲۰۷
امان : ۱۶	ام اللطائف : ۱۹۹
امانت : ۱۸۵	امم : ۲۵۱، ۴۶
امان خانه : ۸۹	ام ملثم : ۲۸۵، ۱۶۶
امانی : ۲۸، ۱۶	ام المومنین : ۳۴۲
امت : ۱۲۳	امناء : ۲۳۴
امت پروری : ۵۲	انیت : ۲۴۶، ۷۱، ۴۷
امت پناه : ۳۱۹، ۱۴۹	اموال : ۲۵۸
امتحان : ۲	امور : ۵۲
امتزاج : ۶۰، ۴۵	امهات جبال : ۲۰۵
الامة الغرا : ۱۴۸	امهات زمان : ۶۵
امتناع نمودن : ۱۵۷	امهات المكارم : ۱۲۲
امت نواز : ۹۳	امهات مكرمات : ۳۲۳
امثال : ۱۵۶	امهال : ۲۴۰
امثله : ۳۲۵، ۱۷۲، ۱۵۶	امهال اجل : ۲۸۵
امجد : ۱۳۳، ۳۹	امید : ۲۳
امجد العلما : ۲۵۰	امیدوار : ۳۳۴
ام الحوادث : ۲۶۹	امیر : ۱۴
ام الغبائث : ۲۶۹، ۱۹۹	امیران قران : ۱۴
	امیر سیستان : ۳۲۲

- امیر شکار: ۳۴۰
 امیرالصید: ۳۴۰
 امیرکاسانی: ۱۰
 امیرالکتاب: ۷۳
 امیرالمومنین: ۶۷
 امیرنحل: ۱۷۵
 امیرنحل و ار: ۸
 امین الانجیل: ۷۴، ۲۴
 امین الفرقان: ۱۱۴، ۱
 اناالعبد: ۵۲
 انام: ۱۲۹، ۱۲۳
 اناسل: ۲۷۰، ۲۲۱، ۱۷
 اناسل خمس: ۱۰۶
 انانیت: ۲۰۹
 انبارخانه شب: ۲۹۴
 انباشته: ۱۱۲
 انبساط: ۲۶۱
 انبساط کردن: ۴۷، ۴۰
 انبساطات: ۴۲
 انبیا: ۲۵۵، ۱۷۳
 انبیاء مرسل: ۳۳۱
 انتصار: ۳۳۴
 انتظار: ۶۶
 انتقال: ۵۷
 انتها: ۹
 انتهاز فرصت: ۱۱۲، ۲۳
 انجاح: ۲۳۰، ۱۲۹
 انجاح آمال: ۱۶۴
 انجاس عوام: ۶۰
 انجلا: ۳۲۳
 انجم: ۱۴۹
 انجم پرور: ۳۲۳
 انجم خاطر: ۱۷۳
 انجم فلک: ۳۲۵
 انجم نگین: ۱۴۹، ۵۲
 انجم وافلاک: ۳۲۹
 انجیر: ۴، ۳
 انجیر حلوائی: ۱۰۱
 انداخت: ۱۵۴
 انداخت تقدیر: ۱۱۴
 انداخت قضا: ۱۵۴
 اندازه: ۴۴
 اندام: ۴
 اندر: ۱۶
 اندک: ۸۱
 اندوه بردن: ۶۰
 اندی: ۲۸۷
 اندیشه: ۱۰۲، ۷۲
 اندیشه بردن: ۲۶۱
 اندیشه کردن: ۱۰۵
 انزوا: ۲۵۷، ۱۵۰
 انزوا طلبیدن: ۸۰
 انس: ۱۴۴، ۱۱۲
 انس انس: ۲۵۷
 انس انسیان: ۱۰۶
 انسان: ۱۰۶
 انسان العین: ۲۹۱، ۱۱۷، ۵۶
 انسان عین الامم: ۳۳۹
 انسان عین العالم: ۳۲۶
 انسانة العین: ۲۸۸
 انسانی: ۳۱۷، ۱۵۶، ۶۱
 انسانیت: ۳۳۵، ۴۸
 انس طیب: ۲۸
 انس گرفتن: ۲۷۵
 انسی: ۲۷۵
 انسیان: ۹۰
 انشاء: ۳۰۱، ۲۷۰
 انشاد: ۳۰۱
 انشاد کردن: ۳۰
 انشراح صدر: ۲۷

انگشت کش : ۲۲۸، ۲۱۰	انشقاق بدر : ۴۵
انگشت گزیده : ۶۴	انصار : ۲۶۳
انگشت نما : ۳۰۶، ۲۲۷، ۶۵	انصار الله : ۲۰۷
انگله : ۲۱۵	انصار الحق : ۱۱۴
انگور ملاحی : ۱۰۱	انصار حقیقت : ۹۳
انمله تجارب : ۱۱	انصار دین : ۳۱۰، ۲۵۱
انمله وسطی : ۳۰۶، ۱۵۱	انصار الهدی : ۱۷۹
انموذج : ۳۰۹، ۶۱	انصاف : ۱۵، ۹
انوار : ۲۱۰، ۷۴، ۲۹	انصاف دادن : ۲۹۵، ۲۵۸، ۱۲۰
انوار اربعه عناصر : ۴۵	انطفاء : ۱۹۶
انور : ۲۶۱، ۹۹	انعاش : ۲۹۸
انوشه : ۳۱۴	انعام : ۲۰۳، ۱۲۰، ۷۹
انهار : ۱۴۳	انعام فرودن : ۱۵۶
انها کردن : ۳۳۲	انف : ۲۶۳، ۶۴
انهدام : ۱۹۶	انقاد : ۱۵۷، ۱۱۴، ۷۵
انیس الحوارین : ۲۶۶	انفاس : ۱۱۲، ۵۵، ۱۱
انیس راه بادیه : ۱۳۵	انفاس شریفه : ۹۹
انیس وحدت : ۱۹۰	انفاس سحر گاهی : ۲۰۳
انیق : ۳۳۰	انفاس صاعده : ۱۶۴، ۱۳۸
اواصر کرم : ۱۰۳	انف الاعدا : ۶۵
اوان الفت : ۱۶۵، ۱۴۲	انفاق : ۱۲۵، ۴۴
اوانس فکر : ۱۶۰	انفس : ۱۴۹، ۲۵
اوانس قدسی : ۳۰۹	انفصال روح : ۲۲
اوتاد : ۱۵۸، ۵۵، ۱۵	انفصال جستن : ۱۵۳، ۸۱
اوتاد ریاست : ۱۶۴	انفصال گزیدن : ۱۶۸
اوج : ۷	انفصال یافتن : ۳۲۵، ۶۳
اوج استقامت : ۱۷	انفلاق بحر : ۴۵
اوحده الفضلا : ۲۵۰	انقراض : ۱۷۵
اودیه : ۲۸۷، ۱۰۱	انقطاع : ۱۹۶
اوراد : ۲۷۲، ۱۶۹	انقطاع گزیدن : ۱۵۰
اوراد دعا : ۱۳۱	انگبین : ۲۸۳، ۱۰۱
اوراق : ۴	انگشت : ۱۰۱، ۸۴
اوراق آسمان : ۱۸۰	انگشت خائیدن : ۶۵
اورع : ۲۶۹، ۱۳۹، ۴۳	انگشتی : ۲۵۸
	انگشتی دار : ۹۵

اهل عصیان : ۱۶	اورنگ : ۳۲۸
اهل فضل : ۲۸۲، ۳۶	اوره : ۳۰۲
اهل اللسان : ۲۴۹	اوسط : ۴۴
اهل مصافات : ۱۶۵	اوصاب : ۲۸۴
اهلیت : ۳۰۲، ۲۳۴	اوصال : ۲۸۴
ایادی : ۲۸ : ۱۷۰، ۲۷۲	اوطان : ۲۲۸، ۱۵۳، ۸۰
ایادی ید : ۱۸۵	اوطان ساختن : ۱۵۳
ایاز عبودیت : ۲۹۹	اوعیه خاطر : ۱۰۸
ایام : ۱۹	اوافق : ۷۵
ایام البیض : ۱۶۵	اوفر : ۲۶۵، ۱۵۴
ایام عاطل : ۱۶۵	اوقات : ۳۷، ۲۰
ایتام بحر : ۲۷۶	اول : ۲
ایتام جواهر : ۲۹۹	اول اوتاد الحقیقه : ۵۰
ایشار : ۲۷۵، ۱۸	اول اوتاد الطریقه : ۳۷
ایشار کردن : ۲۴۳، ۷۱	اولاد : ۲۴۸، ۱۵
ایجاب : ۳۱۰	اول المشایخ : ۹۳، ۱
ایجاد کردن : ۴۴	اول ملوک الخافقین : ۵۱
ایراد : ۲۵	اول ملوک العالم : ۷۰
ایرادات : ۲۹۹	اولوالالباب : ۱۱۳، ۸۷
ایرمان خانه عاریت : ۵۸	اولیاء انعام : ۱۲۱
ایزد : ۲۰	اولی الالباب : ۱۸۹
ایشان : ۱۶	اولیت : ۲۰
ایضا : ۲۵۸	اولیتر : ۱۵۶، ۵۹
ایفا : ۱۲۷	اوهام : ۲۱
ایما : ۲۵۸	اویس معانی : ۳۳
ایم الله : ۴۷، ۲۳۶، ۳۳۰	اهبت : ۲۶۲، ۱۵۷، ۵۸
ایمان : ۲۶۴	اهتزاز : ۳۴۱
ایمن الذات : ۱۴۵	اهتماسی : ۱۲۳
ایمن سار : ۳۳۴	اهرمن خوی : ۱۹۵
ایمن شدن : ۱۷	اهل : ۱۹۸، ۱۰۴، ۷
ایمه : ۲۴۵	اهل تصوف : ۲۵۵
ایمه : ۲	اهل حقیقت : ۲۹۳
اینت : ۱۰۳، ۸۷	اهل صورت : ۲۸
اینجا : ۱۲	اهل ضلال : ۱۹۵
این جهانی : ۱۱، ۱۳۴، ۳۱۷	

بارگی حیات : ۶۵	اینک : ۸۸
بارۀ اسکندری : ۵۸	ایوان : ۵۸، ۱۰
بارۀ بخت : ۲۴۱	ایوان بزم : ۸۱
باری : ۱۹۸، ۳۲	ایوان جهاننداری : ۳۲۶
باری تعالی : ۳۲	ایوان معلق : ۲۴۶
باریکی : ۲۰۵	ب
باز : ۵	باب : ۸۱
بازار : ۳۱۱، ۱۲	بابک : ۱۶۱
بازارجان : ۸۹	باب مکاتبات : ۱۷۱
بازآمدن : ۲۹	باج ستان : ۳۱۹
بازان : ۲۷۱	باهرمان : ۶۵
بازسته : ۳۱۱	باد : ۱۰۳، ۴
بازپرس : ۱۵۵	باد انجیر : ۱۰۹
بازپس : ۳۴۱، ۳	بادبهار : ۱۶۰
بازپس دیدن : ۳	باد تمنی : ۶۶
بازپسین : ۸۹	بادخانه : ۲۸۴
بازجای آمدن : ۱۱۰	باد ریسہ : ۱۹۴
بازجای بردن : ۱۶	باد سار : ۲۰۲
بازجست : ۲۳۹	باد سرد : ۳۲۰، ۵۷
بازخواست : ۲۶۴	باد مسیح : ۷۶
بازدارنده : ۲۴۶	بادوام : ۲۸۸
بازداشتن : ۵	بادی : (فعل) : ۳۴۱
بازدیدن : ۱۰	بادیہ : ۱۲۵
بازرستن : ۱۴۴، ۸	بادیہ بریدن : ۵۵
بازرسیدن : ۲۱	بار : ۱۵۴
بازرہانیدن : ۲۰۹	باران : ۳۰۴
بازسپید : ۲۲۷، ۹۲، ۶۵	باراحت : ۲۹۲
بازعدم رفتن : ۲۱۶	باربند : ۳۳۴
بازغلتیدن : ۲۲۷	بارج : ۲۸
بازکشیدن : ۲۶۱	بارحفی : ۲۷۸، ۱۴۳
بازگرفتن : ۱۶۸، ۱۱۸	بارخدا : ۸۸
بازگشادن : ۳۰۰	باردار : ۲۰۶
بازماندگی : ۳۳۸، ۳۲۰	بارع : ۱۸۷، ۲۵
بازماندن : ۳۷، ۲۴	بارگاہ : ۴۶، ۲۴

- بازو: ۱۶۱، ۹
 بازو (با او): ۲۷۷
 بازو بند اقبال: ۱۶۱
 بازوی زبانه: ۶۴
 باز یافتن: ۹
 بازیاویدن: ۱۶
 بازیچه تمثال: ۸۷
 بازیچه نما: ۹۱
 بازن: ۲۱۸
 باس: ۲۶۷، ۲۰۱
 باسا: ۹۴
 باسرایادی: ۲۹۸
 باسرها: ۲۷۰
 باسیاست: ۲۱۰
 با شکوه: ۳۲۴
 باشگونه: ۲۰۸
 باشگونه تیم: ۱۷۳
 باشندگان: ۳۳۱، ۲۶۴، ۲۱
 باصره: ۱۱۸، ۱۰۸
 باصفا: ۲۸۸
 باصلف: ۱۹۵
 باطل کاران: ۳۴۳
 باطل و حق: ۳۴۳
 باطن: ۴۳
 باعث: ۱۱۶
 باعثه: ۱۳۰
 باغ: ۳۱، ۹
 باغبان: ۱۵۶، ۹
 باغ بلقیس: ۵۶
 باغدر: ۶۴
 باغ معنی: ۲۰۱
 بافندگری: ۳۰۴
 بافنده عورتن: ۳۰۲
 باقرالعباده: ۳۲۷، ۳۷
 باقعه: ۸۳
 باقعه الایام: ۶۳
 باقعه الزمان: ۳۴۵، ۲۵
 باقی: ۳۲
 باقی گذاشتن: ۱۳
 باکمال: ۳۴
 باکوره: ۲۵۲، ۱۱۹، ۴۶
 باکوره ایام: ۱۹
 باکوره بستان فطرت: ۱۶۲
 باکوره الحیات: ۵۹، ۳۸
 باکوره سرسال: ۹۴
 باکوره طوبی: ۲۶۳
 باکوره العمر: ۲۸۷
 بال: ۲۸۱، ۲۰۱
 بالا: ۲۲۵، ۴۴، ۴
 بالاکشیدن: ۲۰۲
 بالا نمودن: ۶۵
 بالغ: ۱۰۸، ۵۹
 بالغ الامد: ۱۱۴
 بالغ الامدوالمدی: ۲۷۰، ۳۴
 بالکانه: ۸۸
 بام پیروزه: ۶۴
 بامداد: ۳۰۲، ۵۸، ۴۱
 بام دباغ: ۳۰۰، ۱۰۹، ۹۶، ۲۴
 بام فرودآمده: ۲۹۵
 بانسیم: ۲۴۵
 بانگ برآوردن: ۲۹۵
 بانگ جرس: ۲۱۷
 بانگ داشتن: ۲۹۵
 بانوی کاخ سبا: ۱۶۱
 باورد داشتن: ۲۶۱، ۵۶
 باهر: ۲۷۲، ۲۳۱
 باهره: ۱۶۵
 پایاد آمدن: ۱۴۲



بدره : ۱۱۳	بایاد دادن : ۲۳
بدرانجام : ۱۰۴	بتول الایام : ۱۲۴
بدسیرتی : ۱۰۴	بت محمود : ۱۲۷
بدعاقبتی : ۸	بجر : ۱۷۴
بدعت : ۸	بحار : ۳۱۶
بدعهدان : ۱۴	بحث نهادن : ۱۸۲
بدکامی : ۱۶	بجر : ۲۱، ۱
بدگفتن : ۱۰۲	بجر آثار : ۲۲۱
بدگویان : ۳۴۳	بجر اخضر : ۳۱۵، ۱۹۷، ۵۲
بدگهران : ۸۰	بجر اعظم : ۸۶
بدگهری : ۵۸	بجر افضال : ۱۳۱
بدل زدن : ۹۴	بحران : ۲۸۶
بدل ساختن : ۲۶۳	بحرانبار : ۱۵۸
بدل گشتن : ۱۱۱	بجر خاطر : ۲۳۷
بدمقال : ۱۷۴	بجر خار : ۲۲۰
بدنامی : ۱۶	بجر شوق : ۱۹۳
بدنژاد : ۱۹۴	بجر الصفا : ۵۰
بدیع : ۲۲۶	بجر مقام : ۱۶۴، ۱۳۸
بدی کردن : ۲۳۳	بجر مکارم : ۲۱۶
بدیهت : ۳۲۵	بحر ویر : ۱۸
بدیهه : ۱۷۷	بخار : ۲۹۴، ۴۲
بذل : ۲۳۷	بخارات : ۲۷۷
بذله : ۲۳۷	بخت برگشتن : ۱۳
بذله گو : ۸۱	بختی : ۶
بر : ۲۸، ۱۸	بخشایش : ۳۳۴
برابر : ۲۰۹	بخشنده : ۱۳
برابری کردن : ۳۰۴	بخل : ۳۳۴، ۲۵۴
برآب نقش کردن : ۱۸	بخور : ۸۵
برادر : ۱۰۲، ۲۹	بدآسوز : ۳۴۳
برادر دین : ۱۳۵	بدایع : ۲۰۶
برادری : ۹۸	بدبخت : ۱۰۴
برآسودن : ۹	بدخویی : ۱۰۴
براعت : ۱۷۶	بدر : ۲۰۰، ۴۵
برآمده : ۱۶۱	بدرای : ۱۳
برآورد : ۱۶۵	

برآوردگان : ۲۷۶	بردش : ۲۵۷
برآوردن : ۱۹، ۴	بردهوام : ۳۲۷، ۱۲۹، ۲۰
برآوردن غسل : ۱۱۸	برده : ۱۶۱
برافتادن : ۱۵۴	برده‌دار : ۳۱۳
برافراختن : ۲۸	بردیبه نهادن : ۳۳۳
برافراشتن : ۱۹	بردیمنی : ۳۳۱، ۲۹۸
برافروختن : ۲۸	برزبان راندن : ۳۴
براق : ۳۲۶	برسرآمده : ۲۷۵، ۲۱۱
برانداختن : ۸	برسرراه آمدن : ۱۰۲
براندازگر : ۵۶	برسرکردن : ۳۰۳
براهیمی : ۲۶۵، ۲	برسرگرفتن : ۴۱، ۳۱
براهین : ۲	برسرنهادهن : ۱۳۵
بریدیبه : ۳۴۱	برطاق نهادن : ۸۸
برپشت بردن : ۵	برفور : ۳۲۵، ۲۷۴
برپشت سوار گردانیدن : ۱۷	برق : ۱۰۳
برتافتن : ۲۵۱، ۲	برقدم اعتذار ایستادن : ۳۳۱
برتآویدن : ۲۹۶	برقرار بودن : ۱۰
برتزاید : ۳۳۸، ۲۷۶، ۲۰۴	برقلم راندن : ۳۳۵
برتواتر : ۱۳۸، ۳۷	برکات : ۲۴۶
برج : ۲۰۲	برکات نایبه : ۲۳۲
برج سعادت : ۲۹۳	برکران شدن : ۲۱۷
برج کسری : ۲۹۳	برکشیدن : ۲۸
برجیس : ۶۶	برکنار نهادن : ۱۵۵
برحا : ۳۰۶، ۲۳۵، ۱۸۹، ۱۶۶	برکه : ۱۹۴، ۷۸
برحاشیه افکندن : ۱۵۵	برگ : ۱۵۹، ۷
برحسب : ۳۶	برگ انجیر : ۴
برخاک برافگندن : ۳۲۴	برگ ... داشتن : ۲۷۴
برخاک ... نشستن : ۵۷	برگرفتگان : ۲۹۶
برخود پیچیدن : ۵	برگرفتن : ۶
برخوردار : ۲۴۳	برگ ریز : ۲۰۶
برخورداری : ۳۲۹	برگستوان : ۱۱۱، ۵
برخی : ۱۲۰	برگشادن : ۴
بردادن : ۲۲۳، ۱۰۳	برگ و بار : ۱۹۰
برداشتنی : ۶۷	برگ ونوا : ۳۳۴، ۱۵۳، ۸۳
بردریده : ۲۵۴	

بزرگوار: ۳۲۵، ۴۰، ۱۸	برمغافصه: ۲۹۹
بزم: ۸۱	برموجب: ۷۰
بساط: ۱۰۱، ۲	برمیان بستن: ۶۵
بساط خاک: ۳۴	برمیان داشتن: ۲۶۵
بساط گسترده: ۲۶۹	برناخورده: ۲۱۲، ۸۱
بساط مقعر: ۲۴۶	برنایی: ۸۱
بس بودن: ۴۶	برنوی شاخ سنا: ۱۶۱
بست: ۲۹۵	برویجر: ۱۶۹
بستان: ۲۸۴، ۴۶	بروت: ۱۱۱
بستان ارم: ۴۴	برود الزمان: ۳۱۴
بستان حروف: ۳۲	بروفقی: ۱۵۶، ۷۱
بستان سلامت: ۱۱۳	بروق سحاب: ۱۶۶
بستان فطرت: ۱۶۲	برهان الحق: ۱۷۹، ۹۷
بستان نور: ۸۵	برهان الشریعة: ۲۸۷
بستر: ۱۰۹، ۹۱	برهان عیسوی: ۲۹۸، ۲۶۶، ۱۷۰
بست و گشاد: ۱۵۴	برهمن: ۱۵۲
بستی: ۲۷۵	برهمن آسا: ۱۶۷
بسته: ۱۹۷، ۱۵۴، ۵	برهمن وار: ۱۰۷
بسدین: ۲۰۱، ۸۷	برهمنی کردن: ۱۶۷
بسط ارزاق: ۴۵	برهنگی: ۱۵۶، ۴۱
بسطت: ۲۲۸، ۱۵	برهنه ماندن: ۱۵۶
بس کردن: ۱۰۱	برهنه مانده: ۳۰۲
بسم الله: ۱۱۰	برید: ۳۰۰
بسندہ آمدن: ۴۶	بزاز: ۱۷۵
بسیار: ۴۶	بزرجمهرالایام: ۱۰۶
بسیط: ۴۳	بزرجمهروار: ۱۵۲
بش: ۸۷	بزرگ: ۱۵۷، ۲۸
بشارت: ۱۴۳، ۲۲	بزرگان: ۲۶۱، ۱۰۲
بشارت پذیر: ۱۳۴	بزرگ برادر مهر: ۲۵۰
بشارت رسان: ۷۶	بزرگ بینش: ۱۱۷
بشاشت: ۱۲۹، ۷۰، ۲۸	بزرگ داشت: ۲۸۸
بشره: ۱۰۶	بزرگ داشتن: ۱۳۳
بشره بشریت: ۷۱	بزرگ دین: ۲۷۱
	بزرگ گشتن: ۳۲۴

- بشری: ۱۰۸
 بشریت: ۷۱، ۵۵
 بشری رسان: ۳۲۱، ۲۵
 بشکالی: ۳۰۴
 بشنه: ۳۲۵
 بشولیده: ۲۹
 بصر: ۱۳۴، ۵۹
 بصیر: ۵۹، ۴۳
 بصیرت: ۵۹، ۱۱
 بضاعت مزجات: ۱۵۷، ۱۲۷
 بضعة سید المرسلین: ۳۲۷، ۱۳۸، ۳۷
 بطانه: ۲۳
 بطانه معنی: ۳۰۱
 بطلمیوس اجل: ۳۳۹، ۷۴
 بطلمیوس اعدل: ۲۴
 بطلمیوس اکمل: ۸۴
 بعث: ۲۴۷
 بعد: ۲۷۹، ۱۴۴
 بعدا بعد: ۲۰۵
 بعدصیت: ۲۵۰
 بعدالصیت: ۳۲۲
 بعدما که: ۳۰۶، ۲۰
 بعدالمشرقین: ۱۴۲
 بعدالیوم: ۲۸۰، ۲۳۷، ۶۱
 بعضی: ۱۲۰
 بعید: ۴۴
 بعینه: ۸۹
 بغال: ۲۱۵
 بغدادی: ۳۰۴
 بقا: ۵۸
 بقراط الانام: ۱۰۶
 بقعه: ۳۰۹، ۹
 بقیت: ۱۵۴
 بکارت: ۲۹۲
 بکارت برده: ۱۶۱
 بکر: ۱۶۰، ۹۱
 بکرآفرین: ۲۸۳
 بکرآفرینش: ۱۹
 بکران هشت جنان: ۲۰۴
 بکرشبهستان فکرت: ۱۶۲
 بکر ضمائر: ۹۴
 بکرافلک: ۲
 بکرافلک: ۲۰۸
 بل: ۲۰۸، ۲
 بلا: ۶۴
 بلاد: ۲۶۳، ۱۲۷
 بلاغت: ۱۰۶
 بلال دعوت: ۲۱۰
 بلال مقاتل: ۲۵۷
 بلبل: ۲۰۱، ۹۰
 بلبل مدایح: ۲۱۳
 بلبل هزارستان: ۱۲۷
 بلدالله الامین: ۲۳۴
 بلعجی: ۱۰۰
 بلغا: ۱۷۶، ۱۷۳
 بلقا: ۱۴۴
 بلقاسمی: ۲۱۲
 بلقیس تاجدار: ۳۳۹
 بلقیس دوران: ۱۲۲
 بلقیس روزگار: ۵۶
 بلقیس سبا: ۴۱
 بلکه: ۱۶۵، ۳
 بلل: ۲۷۴
 بلند رایت: ۱۴۴
 بلند سران: ۲۰
 بلندقامتان: ۹۱
 بلند کردن: ۲۵۷
 بلند نام: ۳۱۰، ۱۲۹

بنگه : ۳۱۵، ۱۶۱	بلند نامان : ۲۳۲
بنگه مور : ۵۸، ۱۰	بلندنامی : ۱۶۲، ۸۳، ۹
بنه : ۲۷۹، ۱۵۶، ۵۷	بلند همت : ۲۶۷
بنیاد افگندن : ۱۵۲	بلورین : ۲۰۵، ۸۷
بنیاد بریخ : ۶۶	بلوغ : ۱۵۵
بنیاد عمر : ۶۶	بلی : ۴۲
بنی آدم : ۸۶	بلیت : ۲۱۶
بنیت : ۲۶۹، ۱۱۱	بلید : ۱۹۴
بودای : ۲۶۴، ۲۲۰	بلیغ : ۱۶۰، ۳۴
بوارق : ۳۱۰	بن : ۱۹۸، ۱۸۰، ۵
بواعث : ۲۲۶، ۱۷۲	بنات النعش : ۲۹۱، ۱۶۱، ۸۷
بوالبشر : ۱۰۶	بنا گوش : ۶۴
بوالعجبی : ۲۳۷	بنان : ۲۸۱، ۱۲۷، ۳۲
بوایق : ۲۱۸	بن حبیب : ۹۴
بوتراب : ۲۰۳	بند : ۲۰۱، ۱۴
بوترابی : ۲۱۲	بندار : ۲۸۲، ۱۴۱
بوته توبه : ۲۵۷	بندار الرموز : ۱۷۹
بوته ریاضت : ۲۱۵	بندار العلوم : ۹۹
بوخلافی : ۲۱۸	بندار فضایل : ۱۴۱
بود و نبود : ۲۷۷	بند اغراض : ۱۳۱
بوذرلقب : ۱۹۵	بند بند : ۹۰
بوذری : ۳۴۳	بند دوات : ۲۹۹، ۲۵۴
بوستان : ۲۰۹	بن دریا : ۲۱۱
بوسلیمان سحرگاهی : ۴۱	بند ساختن : ۱۳
بوسه بردادن : ۲۹۶	بندگی : ۲۷۹، ۱۵۲، ۶۰
بوسه جای : ۲۴۱	بنده : ۱۲، ۲
بوقلمون : ۹۱	بنده کردن : ۱۵۲
بوقلمون باف : ۴۰	بندهوار : ۳۱۴، ۱۲۴
بوقلمون شام و سحر : ۴۷	بنصر : ۳۰۶، ۱۵۱
بوقلمون صبح و شام : ۳۰۴	بنفسجی : ۲۰۸
بوقلمونی : ۲۰۱	بنفش : ۸۷
بولهب خوی : ۱۹۵	بنفشه : ۱۰۹، ۳۱
بولهبی : ۳۴۳	بنفشه رنگ : ۱۰۹
بون : ۲۳۴	بنگاه : ۲۲۷، ۸۷
بوی : ۱۹۷، ۸۶	

- بویابی : ۹۰
 بوی شنیدن : ۲۶۴
 بها : ۲۰۵، ۱۶۰
 به آب دادن : ۲۴۳، ۱۵۱، ۹۰
 به آخر : ۱۲
 به آخر آمدن : ۳۱۰
 به اختصاص : ۱۲۱
 بهار : ۳۱ : ۹۲
 بهار طبع : ۳۱
 بهار عقل : ۳۱
 بهاری : ۳۱۴، ۱۵
 بهانه : ۱۰۱
 به اول : ۵۶
 بهایم : ۳۲۳
 به پای آمدن : ۶۵
 به پای ... سپردن : ۱۷۱
 به پستی گراییدن : ۳۲۴
 به تازه : ۱۸
 به ترك كردن : ۱۶۷
 به تعجیل : ۷۲
 به تنها : ۱۲۵
 بهتر : ۱۰۳
 به جای : ۲۸۵
 به جای آوردن : ۱۰۰
 بهجت الدوله : ۷۳
 بهجة القیاصره : ۲۳۸
 به جملگی : ۱۱۵
 بهجیت : ۲۳۸
 به حق : ۲۶۴، ۱۵۳، ۲۱
 به خاك بازغلتیدن : ۲۲۷
 به خودی خود : ۳۰
 به درنگ آمدن : ۱۶۶
 به دست داشتن : ۱۲۴
 به دست كردن : ۱۵۰، ۷۱
 به دست گرفتن : ۵
 به دولتی رسیدن : ۹
 به دو کرده : ۲۹۰
 به دیده : ۲۷۲
 بهرام : ۶۵
 بهرام رسیده : ۷۰
 به راه كردن : ۲۷۷
 به رغم : ۱۰۹
 بهر مند : ۳۲۴
 بهر سندی : ۳۲۵
 بهر من روی : ۱۹۵
 به روزگار رسیدن : ۱۰۴
 بهروزی : ۱۵۳، ۵۹
 بهره : ۲۳۱
 بهره ده : ۲۷۵، ۲۱۲
 بهره مند : ۱۴۴، ۵۲
 بهزاد : ۴۸
 بهزاد سیاوخش : ۱۱۱
 به زانو درآمدن : ۶۵
 به زشت تر گردانیدن : ۳۳۱
 به سرآمدن : ۱۰۴
 به سرايستاندن : ۲۰۶
 به سردرانیدن : ۲۰۹
 به سزا : ۱۶۷
 به شاهی نشستن : ۳۱
 به شتاب بر رفتن : ۱۶۶
 بهشت زیب : ۹۰
 بهشت سوطن : ۴
 بهشت هشتم : ۸۳، ۲۳
 به شرط : ۱۹۸
 به ضدی : ۴
 به غارت آورده : ۱۶۱
 به غایت رسیدن : ۱۷
 به فدا ... رفتن : ۳۳۵
 به فریاد آمدن : ۱۱۸
 بهی : ۱۱۸

بیت السعود : ۳۲۵	به قمار زدن : ۱۵
بیت الشرف : ۱۸، ۱۵۸، ۳۲۵	به کار آمدن : ۲۱۰
بیت المال : ۹۴، ۱۰۹	به کار بودن : ۴۶
بیت المعمور : ۳۰، ۸۵، ۳۰۶	به کرات : ۱۷، ۲۲۱
بیت المقدس وار : ۸	به کلی : ۱۰۳
بیت النور : ۶۰، ۸۵، ۳۰۶	بهمن : ۴۹
بی توفیقی : ۶۷، ۹۶، ۱۵۰	به واجبی : ۷۲
بی جاه : ۲۲۵	به واسطه : ۲۰۵
بیچاره : ۱۱۳، ۲۹۴	به وام گرفتن : ۳
بی چشم : ۱۴، ۸۷	به هم کرده : ۸۱
بی حرمتی : ۲۱۱	بهین : ۲۱۸، ۲۴۵
بی حیاة سنگ : ۲۴۲	بهین رغایب : ۲۹۷
بیخ : ۸۷	بیابان بریده : ۹۴، ۲۳۱
بی خبر : ۶، ۲۵۶، ۲۸۵	بی آبی : ۴۸
بی خبری : ۵۸	بیاض : ۳
بیخ بوقییس : ۸۷	بیاض اشک : ۵۷
بی خردگی : ۲۴۳	بیاض پیکرروح : ۳۳۸
بی خطری : ۱۹۲، ۲۷۱	بیاض جان : ۳
بی خود شدن : ۳۴	بیاض چشم : ۳
بی خیلا : ۲۰۹، ۲۳۱	بیاض چهره : ۲۰۲
بیداد : ۱۱۲	بیاض روز : ۵۷
بیدار دل : ۸۲	بیاض صبح : ۳۲۷
بیدار کردن : ۲۹۵	بی التفاتی : ۱۹۰
بیداری : ۱۶۵	بیان : ۳۲، ۱۱۹
بیدانجیر : ۱۳	بی اندازه : ۷۱
بی درسانی : ۱۵	بی انصافی : ۱۱، ۶۷
بیدق : ۲۷۹، ۳۲۳	بی بخت و نصیر : ۸
بی دیده : ۱۲۳	بی بر : ۷۶
بی دیده مادر زاد : ۱۲۳	بی بهانه : ۲۵، ۳۴۰
بی رحم : ۱۹۶	بی بیم : ۸۸
بیرون : ۴	بی برده : ۳۰۰
بیرون آمدن : ۲۳۷	بیت : ۲۳
بیرون افتادن : ۴	بیت الامن : ۲۶۹
بیرون جستن : ۱۱	بیت الانس : ۱۵۳
بیرون دادن : ۲۰۹	بیت الحرام : ۱۱۵
	بیت الحیات : ۱۰۹، ۱۹۶

بیرون دادن راز : ۱۵	بیمار دلان : ۲۰۴
بیرون شد : ۲۶۵	بیمارستان : ۲۹۴
بیرون شدن : ۵۵	بیمارستان دینی : ۲۷۱
بیزار : ۲۹۴	بیماری : ۲۸۱، ۲۰۵، ۱۰۲
بی زحمت : ۲۶۱	بیماری کشیده : ۲۹۴
بیش : ۲۷۵، ۱۴، ۷	بی مثال : ۲۷۹، ۱۳۴
بیش (زهر) : ۱۴	بی منافع : ۲۴۶
بیش بها : ۳۴۱	بین الحشاشه والحشا : ۱۹۶
بیشمار : ۱۷۲	بیشش : ۱۱۳
بیشی : ۲۵۸، ۱۲۷	بی نظیر : ۳۸
بی صبری : ۶۰	بی نظیران : ۲۷۲
بیضا : ۲۰۴، ۴۱	بی نقاب : ۲۱۲
بیضه : ۷۶، ۱۲	بی نقش : ۲۹۵
بیضه تایید : ۹۶	بی نقص : ۲۷۲
بیضه زرین : ۲۰۲	بی نمکی : ۱۱۰
بیضه غرا صبح : ۱۶۷	بینی : ۱۱۸
بیضه نهادن : ۲۰۲	بینی کوه : ۵
بیعگاه : ۱۰۷	بی واسطه : ۳۱۵
بی فرزندی : ۶۰	بیوه زن : ۱۷۴
بی فروعون : ۱۶، ۸	بی همدی : ۱۱۷
بی فریاد : ۱۲۳	بیهنران : ۸۰
بیقرار بودن : ۱۶۶	
بیگانگان : ۱۸	
بی گزند : ۸۸	
بیگناه : ۱۵۹، ۱۰۵	
بیلک : ۶۴	
بیم : ۱۷۲	
بیمار : ۲۹۴	
بیمار پرس : ۳۳۵	
بیمار تن : ۲۹۳	
بیمار تنی : ۲۹۴	
بیمار چهره : ۲۹۵	
بیمار داران : ۱۰۹	
بیمار داری : ۲۹۴	
بیمار دل : ۲۹۵	

پ

پا : ۷
پاداشت : ۳۰
پادشا : ۱۴
پادشاه : ۱۱
پادشاهی : ۱۱۲، ۸۴
پار : ۱۷۲، ۱۳۳
پارسی : ۲۸۶
پاره : ۸۱، ۸۰
پازهر دشمن : ۱۹۵
پاسبان : ۳۲۹
پاسبانی کردن : ۸۹
پاس داشتن : ۲۴۸

پایندگی : ۳۲۰	پاشنده : ۱۳
پای نشین : ۸۶	پاشنه : ۵
پای ... نهادن : ۲۷۰	پاشنه گردانیدن : ۶۵
پای وجود : ۳۳۰، ۵۵۰	پاك : ۱۵۵، ۲۲
پای وهم : ۹۷، ۶۲	پاكان : ۱۹۶، ۵۴
پایه : ۲۱۵، ۴۷	پاك سریرت : ۲۶۷
پایه عرش : ۳۱۱	پاك کردن : ۲۹۴
پختگان آفتاب اخلاص : ۲۰۳	پاكیزگی : ۹۱
پخته : ۸	پاكیزه : ۱۶۲
پخته شدن : ۳۲	پالانی : ۲۸۶
پدر : ۱۰۰	پالودن : ۵۹
پدری : ۲۸۸	پالوده : ۱۱۲
پدید : ۲	پالونه : ۱۷۹
پدیدار : ۱۰۵	پای استعجال : ۲۰۱
پدید آوردن : ۵۲	پای افزار : ۱۱۳
پدید آورده : ۲۲۶، ۱۶۰	پایان : ۳۶
پر : ۱۱۹	پای بالا : ۳۳۳
پرائر : ۲۴۵	پای برجا : ۳۳۳، ۲۸۷
پراکنده : ۱۹۴	پای بند : ۲۹، ۶
پرتو : ۳۳۸، ۸۵	پای خضوع : ۷۷
پرچم : ۸۲	پای دام : ۵۶، ۴۶، ۱۰
پرخطر : ۱۷۲	پای در دامن کشیدن : ۱۰۴
پرداخت توفیق : ۱۱۴	پای در میان آوردن : ۷۲
پرداخت قدر : ۱۵۴	پای سوده : ۲۱۲
پرداختگی : ۹۶	پای فتنه : ۸
پرداخته گشتن : ۱۷	پای فراخی : ۲۰۶
پردگی : ۸۶	پای فرسوده : ۱۰۱
پرده : ۱۲۶، ۹۰	پای فروستن : ۲۲۲
پرده خواب : ۱۶۵	پای گاه : ۱۵۵، ۲۰
پرده دار : ۳۰۰	پای گشایان : ۶۵
پرده داری : ۸۶	پایگه : ۹
پرده دری : ۹۰	پای لغز : ۴
پرده دل : ۲۱۶	پای لغزیدن : ۱۱۲
پرده ربانیان : ۱۶۱	پای مال : ۱۷۴
پرده عنایی : ۱۹۳	پای مالی : ۲۸۵، ۸۶

- پرده عنكبوتی : ۲۰۲، ۱۰۷
 پرده غیب : ۲۸۸
 پرده نشینان ضمیر : ۸۸
 پرستار : ۸۹
 پرستاری : ۱۶۲
 پرستش : ۳۳۲
 پرستنده : ۸۹
 پرشش : ۱۵۵
 پرشش کردن : ۸۱
 پرشدن : ۱۰۲
 پرعجایب : ۸۶
 پرگار : ۱۰۹، ۲
 پرگار دهان : ۲۵۱
 پرنگسان : ۱۱۱
 پرندگان : ۳۱۶
 پرنیان : ۵
 پرواداشتن : ۱۱۹، ۹۶
 پروار : ۵
 پرواز کردن : ۳۲۴
 پروانه : ۲۶۶، ۱۱۸
 پروبال بریده : ۱۱۷
 پروحشت : ۱۹۰
 پروردگان : ۲۵۲
 پروردن : ۵
 پرورده : ۲۱۲، ۱۶۰، ۵۲
 پرورش : ۲۹۲، ۲۵۷، ۷۸
 پروز : ۸۵
 پروین : ۱۸۶
 پره : ۱۹۵
 پری : ۳۰۲، ۹۱
 پریشان : ۱۷
 پریشانی حال : ۲۲۷
 پری گرفته : ۲۰۲
 پژمرده : ۱۰۹
 پس : ۶
 پست : ۹۳، ۴۷
 پست خوردن : ۱۰۹
 پستان : ۱۶۷، ۲
 پستان انصاف : ۱۴۵
 پستان بلورین : ۲۰۵
 پستان کرامت : ۱۱۳
 پست گوهراں : ۳۱۴
 پست نگرش : ۲۵۷
 پسته خندان : ۹۰
 پسر : ۱۵۹، ۵۶
 پسرزاده : ۸۶
 پسرزاده عقل کل : ۱۶۱
 پس رسیدگان : ۱۷
 پسندیده : ۱۶۷
 پسین : ۲۷۶، ۲۰۹، ۱۱۱
 پشت : ۴۰، ۵
 پشت برکار آوردن : ۶۴
 پشت بر کردن : ۲۰۸
 پشت به دیوار باز دادن : ۶۵
 پشت پای زدن : ۲۱۶، ۸۱
 پشت دست : ۴۱
 پشت دوتا : ۳۴۰
 پشت شکسته : ۱۹۸
 پشت نگه داران ملت : ۲۰۷
 پشتیوان : ۲۳۲
 پشمینه : ۹۴
 پشه : ۴
 پشه وار : ۱۱۱
 پشیمان : ۱۰۵
 پلاس : ۲۰۸، ۹۴
 پلاس پوشیدن : ۸۱
 پلنگ سشک : ۲۸۳
 پلنگان نوایب : ۱۱۳
 پلید : ۱۹۴

پناه : ۵۹	پی : ۲۵۸
پناه دهی : ۲۷۵	پیادگی : ۹
پناه‌ور : ۲۳۰، ۱۶۴، ۷۴	پیاده : ۶۵، ۹
پنج جاسوس حسى : ۴۳	پیاده‌رو : ۳۱۶
پنج حس : ۶۰	پی بریده : ۲۵۸
پنج رقیب : ۱۰۹	پیچان : ۳
پنج روز مسترقه : ۱۶	پیچ در پیچ : ۴
پنجره : ۲۹۵، ۱۱۰	پیچیدن : ۳
پنج مدرک باطن : ۴۳	پیچیدن خاطر : ۲۷۵
پنج نوبت : ۳۲۲	پیدا بودن : ۹
پنج وقت : ۲۰۴	پیر : ۱۵۹
پنجه : ۴	پیرامن : ۲۵۲، ۳
پنجه پنج حس : ۶۰	پیران قرون : ۱۴
پنجه سبز : ۴	پیراهن : ۱۱۷
پنجه سرو : ۲۸	پیراهن صبح : ۲۰۵
پنجه گشاده : ۴	پیرایه : ۲۰۹، ۱۵۶، ۸۱
پندار : ۲۳	پیربنده : ۱۰۵
پنداری : ۲۰۳، ۸۹	پیرزن : ۵۸
پنهان : ۴۵	پیرزن مدائنی : ۱۰
پنهان شدن : ۲۸۴	پیرفرتوت : ۲۱۲
پود : ۳۰۴، ۱۰۸	پیرقرون : ۱۴
پوست : ۱۴۵	پیروزج : ۷
پوستین : ۲۹۶، ۱۶۶	پیروزه : ۱۵۰، ۱۱۷، ۶۴
پوشش : ۳۰۲، ۶	پیروزه گون : ۵۷
پوشیده داشتن : ۱۳	پیروزی : ۵۹
پوشیده ماندن : ۱۱	پیری : ۸۷
پویندگان : ۸۹	پیسه : ۱۹۴، ۶۴
پهلوان : ۶۹	پیش : ۳
پهلوان ابخاز و شروان : ۸۴	پیش از این : ۱۴
پهلوان ایام : ۲۰۷	پیشانی : ۱۸۰، ۶۶
پهلوان العراق : ۱۹	پیشانی شیر آسمان خاریدن : ۶۴
پهلوتهی کردن : ۶۴	پیش آوردن : ۱۰
پهلودار : ۲۰۷	پیش خواندن : ۱۴
پهلوزدن : ۶۵	پیشدستی کردن : ۲۳

تابش : ۲۱۷، ۱۵۷	پیشرفتگان : ۱۷
تابع : ۳۲۹	پیش رفتن : ۱۵
تابوت : ۵۶	پیش روی : ۸۹
تابین : ۱۷۷	پیشقراول : ۳۱
تأثیر : ۲۸	پیشکار : ۲۶۳، ۱۷۴، ۹۳
تاج : ۲۱۷، ۵۳	پیشکاری : ۲۵۴
تاج ایمه العالم : ۱۷۹	پیشگاه : ۱۰۵، ۱۰۷، ۲۲
تاج اعظم السلاطین : ۲۲۹	پیش گرفتن : ۳
تاج الافاضل : ۲۷۴	پیشنهاد : ۴۶
تاج امرا : ۱۲۹	پیشوا : ۵۹
تاج الامرا : ۱۸	پیشین : ۲۷۶، ۲۰۹، ۱۱۱
تاج بخش : ۳۱۹	پیشینیان : ۵۹
تاج البلغا : ۳۴	پی غلط کردن : ۲۴۶
تاج تارك اترك : ۱۶۱	پیغمبر : ۲۱
تاجدار : ۱۵۴، ۷۴	پیک : ۱۷
تاج دار ایران : ۸۵	پیکار : ۱۹۶
تاج دار عراق : ۳۲۲	پیکان : ۲۶۶، ۱۰۳
تاج العشیره : ۳۱۷	پیکر : ۱۶۶، ۲
تاج عظماء السلاطین : ۳۱۹	پیکر آفتاب : ۴
تاج کیان : ۵۶	پیکرایام : ۳۰
تاج گوهر : ۵۶	پیکر خاک : ۴۱
تاج ملکات العجم : ۱۲۲	پیکر روح : ۲۱۱
تاج نبوت : ۷۸	پیکر طالع : ۶۶، ۶۴
تاج نوابغ الکلام : ۱۴۱	پیل : ۹
تأخیر : ۲۸۵	پیل سپید : ۳۲۳، ۱۱۱
تأدیب فرمودن : ۳۲۴	پیغمبر خصال : ۳۱۹
تار : ۲۰۰	پیوستن : ۱۱
تار عنکبوت : ۳۰۳	پیوستگی : ۲۷۵
تارك : ۱۶۱	پیوسته : ۵
تارك سر : ۲۱۰	پیه : ۲۸۲
تار و پود : ۳۰۴، ۲۰۰، ۱۰۸	
تاریخ : ۴	ت
تاریک : ۳۰۰	تا : ۲۷۶
تاریکی : ۲۰۵	تابان : ۱۴۹
تازش : ۵۸	تابخانه دل : ۹۶

- تازگی : ۲۳۶،۲۳۱،۸۱
تازنده : ۴۷
تازه : ۱۰۱
تازه تازه : ۲۱۱
تازه داشتن : ۳۲۹،۱۳۴،۱۹
تازه رحم : ۹۵
تازه رویان : ۲۰۳
تازه گردانیدن : ۳۴
تازی : ۲۸۶
تازیان : ۶
تازیانه : ۱۴۵،۴۷
تازیانه زدن : ۳۲۵
تأسف : ۳۷،۱۷
تافته شدن : ۲۶۶
تأکید ابواب معاضدت : ۳۲۲
تالی : ۱۷۵
تام : ۲۴۸،۹۸
تأمل : ۱۷۶
تاوان دادن : ۲۷۲
تأویل شناس : ۴۴
تأویل نهادن : ۱۶۵
تأهل : ۱۰۴
تأهیل : ۲۸۷
تأیید : ۹۶
تأیید رسان : ۱۵۲
تب : ۲۸۴،۲۰۵،۱۰۹
تبشیر : ۳۳۴،۲۳۶
تب آمیز : ۱۶۶
تباهی : ۱۴۵
تبتل گزیدن : ۸۱
تبت نما : ۲۳۴،۵۵
تبجح کردن : ۳۶
تبجیل : ۱۹۹
تبدل احوال : ۳۰۹
تبدیل کردن : ۲۵۸
تبرا : ۲۶۹
تبش : ۳۰۴،۱۶۶
تبع یمن : ۳۲۲
تب کشیدن : ۲۹۶
تتمه : ۲۷۱،۲۵۶،۴۶
تتمه استرواح : ۵۳
تتمه امانی : ۲۷۱
تثلیث : ۲۹۵
تجارب : ۱۱
تجاسر : ۴۱
تجاوز کردن : ۷۵
تجدد مناصب : ۲۰
تجدید : ۱۱۹
تجدید فراش : ۲۲۴
تجدید کردن : ۱۵۲
تجشمت : ۳۱۵،۲۵۵
تجشم نمودن : ۲۲۴
تجشمها : ۳۱۵
تجلی کردن : ۳۰۱،۱۰۷
تجنیس : ۱۷۶
تجویف : ۲۵۳،۱۱۲،۱۰۲
تجویف هوا : ۲۱
تجاشی : ۲۶۹،۱۷۰
تحت : ۹۵
تحجیل : ۱۹۹
تحریر : ۱۲۰،۱۱۶،۳
تحریر افتادن : ۳۶
تحریرض : ۱۱۶
تحسر : ۵۹
تحصیل السعادتین : ۱۹۹
تحفه : ۱۶۷،۲۹
تحفه روح : ۱۳۴
تحفه ساختن : ۱۱۹
تحفه غیبی : ۳۳۹
تحکم : ۲۷۹
تحلیل یافتن : ۲۹۶
تحمل : ۲۶۹

- تحمید : ۱۷۹
 تحمیلات : ۲۲۵
 تحویل افتادن : ۸۲
 تحویل کردن : ۲۳۷
 تحویل فرمودن : ۳۱۵
 تحیات : ۲۷۱، ۱۱۴، ۴۴
 تحیت : ۳۶، ۲۵
 تخت : ۱۵۲
 تخت سلیمانی : ۱۰
 تخت داران : ۷۴
 تخت کیخسروی : ۲۲
 تخت نردباشگونه : ۲۰۸
 تخت نشین : ۳۲۴
 تخت هواپیما : ۱۰
 تخته : ۱۹۵، ۸۸
 تخته مودت : ۲۷۴
 تخفیف : ۱۵۷، ۷۲، ۱۸
 تخفیف شمردن : ۱۳۸
 تخلص : ۲۶۰، ۱۶۲
 تخلید : ۱۴۸
 تخمیر : ۲۹۱
 تدارك کردن : ۶۸
 تدبیر : ۱۲۵
 تدبیر : ۱۱۵
 تدبیر نهادن : ۱۵
 تدریس : ۱۷۹
 تدویر : ۸۷
 تذرو : ۳۲۴، ۲۰۱، ۹۲
 تذکیر : ۲۳۶
 تر : ۴
 تراب : ۳۱۱
 تراجع : ۳۰۹
 ترازو : ۱۴۵، ۱۱۸
 تراکم : ۳۳۴، ۲۱۸
 تران : ۴
 تربت : ۲۷۵، ۵۵
 تربیت دادن : ۶۸
 تربیت یافتن : ۳۲
 تربیع : ۲۹۵
 ترت ومرت : ۱۶
 ترتیب : ۴۳
 ترجمان خاطر : ۷۲
 ترجمان زبان : ۲۳۱
 ترجمانی : ۱۹۳
 ترجمانی زبان : ۲۴
 ترجی : ۳۲۶
 طرح : ۹۵
 طرح دهر : ۲۲۴
 طرح : ۱۲۴
 ترحیب : ۲۸۷
 ترخی : ۱۱۱
 ترخیم : ۱۹۴
 ترسل : ۲۴۹
 ترش : ۲۵۶
 ترش رویی : ۹۱
 ترصیع کردن : ۱۷۵
 ترفیه : ۱۰۰
 ترقب : ۲۵۵
 ترك : ۸۰
 ترك ادب : ۱۲۷، ۹۷
 تركانه : ۱۶۱، ۸۹
 تركتاز : ۳۳۱
 تركتاز غمزه : ۹۰
 تركختی : ۴۵
 تركمان : ۱۶۱
 تركه : ۲۹۱
 ترکیب : ۲۰۶
 ترکیب السموم : ۱۴
 ترمم : ۴۹
 ترنج : ۱۰۱
 ترنجبین : ۱۰۱
 ترنج فلک : ۸۷

تصدیع فزای : ۱۵۸	ترنج مجدر : ۱۸۶
تصرفات : ۲۲۹	تره : ۳۱۵
تصغیر : ۱۷۱	تری : ۴
تصویر کردن : ۴۴	تریاق : ۳۲
تضاعف : ۱۹۹	تریاق اعظم : ۲۱۱
تضاعیف : ۱۴۶، ۷۰	تریاق فاروق : ۱۳۰، ۳۲
تضرع : ۲۹۵	تزامم : ۲۱۸
تضمین بودن : ۱۰۰	تزویر : ۶۸
تضمین فرمودن : ۷۰	تسکین : ۱۹۵، ۵۳
تضمین کردن : ۷۱	تسلی : ۲۱۲
تطاؤل : ۱۱۲	تسلیت نامه : ۳۵
تطویل : ۱۲۱، ۶۰، ۱۷	تسلیم : ۲۵۷
تطهیر یافتن : ۶۷	تسلیم آمدن : ۳۳۵
تعارف : ۱۵۲	تسلیم کردن : ۱۳۶
تعارف اصل : ۱۱۶	تسنیم : ۲۶۵
تعبیه : ۹۵	تسنیم بهشت : ۳۲۰
تعبیه ساختن : ۸۸	تسویل : ۲۵۳
تعجیل نمودن : ۱۱۰	تشبه : ۲۹۲
تعديل : ۴۳	تشبیه کردن : ۳۲
تعرض رسانیدن : ۱۵۹	تشریف : ۳۰۱، ۱۳۸، ۱۱
تعرف : ۲۳۲	تشریفات : ۲۲۶، ۹۵
تعریف دادن : ۱۶۰	تشفی : ۱۴۲
تعزیت داشتن : ۲۲۲	تشنگان : ۳۴۶
تعزیت نامه : ۵۹	تشنگی : ۲۰۴
تعطش : ۱۳۹، ۹۴، ۷۰	تشنع زدن : ۲۱۲
تعطش پروا : ۳۰۶	تشوق : ۲۰۴
تعظیم فزا : ۲۱	تشویر خوردن : ۴۸
تعظیم نما : ۲۳۵	تشویر زده : ۲۷۲، ۲۳۶، ۱۲۶
تعلق : ۱۵۲	تشویش طبع : ۱۹۹
تعلق داشتن : ۴۶	تشید : ۸۹
تعلل : ۱۵۴	تصاریف : ۵۶
تعود : ۲۸۱	تصاعد : ۴۲
تعویذ : ۳۱۷، ۱۸۹	تصحیف : ۱۷۶
تعویذ محمدی : ۱۶۶	تصدیعات : ۲۹۲
تعویذ مصطفوی : ۱۲۴	تصدیع افزودن : ۷۵

- تعهد : ۴۷
تعهدات : ۱۷۲
تعهد بجای آوردن : ۱۵۶
تعین : ۱۲۱
تغازی : ۱۷۷
تغیر لون : ۲۳۵
تف : ۹۶
تفاخر : ۱۳۰، ۷۷
تفال خیر : ۲۸۸
تفخیم : ۱۷۱
تفرج : ۳۲۴
تفرد نمودن : ۲۶۵، ۱۵۲
تفریط : ۳۱۰
تفسیر : ۱۸۰
تفقّد : ۷۸، ۴۶
تفقّد کردن : ۱۵۵
تفکر : ۱۱۷
تفویض دل : ۲۵۷
تقاصیر : ۲۲۱، ۱۵۷، ۹۵
تقاطر آب : ۲۹۴
تقبیل : ۱۹۰
تقتیر : ۱۰۴
تقدیر : ۱۹۷، ۱۰۵، ۱۱
تقدیس : ۶۶
تقدیم کردن : ۴۶
تقریر کردن : ۴۴
تقریظ : ۱۷۷
تقریع : ۶
تقصیر : ۱۰۴
تقویت : ۴۳
تقویت دادن : ۱۴۹
تکامل نمودن : ۲۵۰
تکالیف : ۵۶
تکبیر الاحرام : ۱۷۷
تکدانه عقد روزگار : ۴۳
تکریر : ۱۷۷
تکسر : ۵۹
تلازمه : ۲۴۸
تلخ : ۲۰۵، ۹۱، ۵۶
تلخ گریه : ۹۱
تلخ و ترش : ۲۴۵
تلخی : ۱۰۷
تلقیح : ۱۹۹
تلقیح عقلی : ۱۵۶
تلقین : ۱۰۳
تلقین کردن : ۶
تلکوء : ۱۱۴
تلوث : ۲۵۶
تلون اخلاق : ۳۰۹
تلهف : ۱۲۳
تلیین : ۲۹۶
تماشا : ۳۲۶، ۹۱
تماشا کنان : ۳۲۴
تمام : ۲۱
تمام آفرینش : ۳۰۱، ۸۱
تمام دایره : ۲۹۰
تمام عیار : ۱۵۶
تمامی : ۹
تمثال : ۲۰۸، ۸۹
تمرد : ۲۴۱
تمرد نمودن : ۳۲۴، ۱۵۸
تمرغ کردن : ۳۱۴
تمسک نمودن : ۳۲۶
تمکین : ۳۰۱
تمکین دادن : ۳۳۲
تملق نمودن : ۱۶۹
تمنا : ۹
تمنا کردن : ۱۶۷
تمنی : ۳۰۱، ۱۵۳، ۴۷
تموز : ۷

توبه کردن : ۳۲۴	تموزی : ۳۱۴
توبه نصوح : ۲۵۷	تمهید : ۱۳۱
توتیا : ۸۶	تمهید درخواستن : ۳۰۵، ۲۵، ۲۴
توتیاء حصرسی : ۱۰۷	تمیمه : ۲۳۵، ۱۸۰
توحید : ۹۶	تمیمه ارواح : ۵۳
توده توده : ۵	تمیمه امان : ۲۷۱
تورانستان : ۳۱۵	تمیمه نجرمعالی : ۶۹
توزی : ۳۰۳	تمیز : ۳۰۰
توزیع : ۱۲۰	تن : ۲۹۱، ۱۰۹، ۲
توسل : ۲۴۹	تناثر : ۲۹۴
توسن : ۲۲۷، ۹۱	تن آسانی : ۶۷
توسن خو : ۹۰	تناسی : ۶۷
توسن طبع : ۲۲۷	تناهی : ۳۲۰، ۱۴۵
توسن نیستانی : ۱۷	تن به غلابی دادن : ۱۱۳
توشه : ۲۵۸، ۸۰	تندباد قضا : ۱۹۰
توفیق یافتن : ۲۷۳	تن دردادن : ۱۵۸
توقعات : ۲۸۹	تنزل : ۲۶۹
توقع بودن : ۲۵	تنزه : ۲۶۹
توقع داشتن : ۱۲۷	تنقیح : ۱۷۶
توقف ساختن : ۳۲۴	تنقیح قولی : ۱۵۶
توقیر : ۳۲۴	تنگ دل : ۲۶۰
توقع : ۲۲۴، ۱۲۳، ۵۳	تنکرده : ۱۰۰
تولد کردن : ۳۰۱	تنگ صفت : ۱۵۹، ۷۶
تهانی : ۱۷۷	تنگ صفه : ۱۵۹
تهاون : ۱۹۰، ۱۷۰	تنگ : ۲۰۴، ۱۰۹
تهجین : ۳۴۲، ۲۱۲	تنگ مجال : ۲۷۶، ۹۵
تهدید : ۳۳۴، ۱۱۲	تنگنا : ۹۶، ۱۱۱
تهذیب : ۱۴۸	تنگه شیطان : ۱۶۱
تهمتن : ۳۱۵	تنگی : ۲۸۵، ۲۸
تهمتن ایران : ۸۳، ۶۹، ۱۹	تنوره : ۲۹۴، ۱۹۴
تهمتن دوران : ۷۰	تنهارو : ۱۲۴
تهنیت : ۹	تواتر : ۲۷
تهنیت فرستادن : ۲۱	تواری : ۲۸۱، ۲۷۰
تهنیت کردن : ۲۶۳، ۲۳، ۲۱	توالد : ۲۷۴
تهنیت نامه : ۳۳۸، ۲۳۵، ۲۲	توامان : ۲۸۷، ۱۰۸، ۶
	توامان نصر : ۱۶۷

- تھی : ۱۱۷
 تھیگاہ : ۱۱۷
 تیر انداختن : ۱۰۲
 تیر باران : ۱۰۳
 تیر فلک : ۲۶۶
 تیرگی : ۲۰۵
 تیره : ۲۲۹، ۹۹
 تیره خاك : ۷۸
 تیره غار : ۳۱۵
 تیره گردانیدن : ۱۳
 تیز : ۱۶۷
 تیزرو : ۲۰۳
 تیزروان آسمانی : ۳۰۰
 تیز مغزی : ۱۰۵
 تیز نگریستن : ۱۱۸
 تیشه : ۲۵۸
 تیغ : ۱۵۶، ۲۸
 تیغ آفتاب : ۲۶۶
 تیغ انداختن : ۲۸۱
 تیغ داران : ۸۵
 تیغ در سر کشیدن : ۱۶۷
 تیغ زن : ۱۵۶
 تیغ سلجوقیان : ۳۰۳
 تیغ غیرت : ۲۳۱
 تیغ کوه : ۱۶۷
 تیغ هندسه رنگ : ۱۶۷
 تیم : ۳۴۰، ۲۹۴
 تیمار دار : ۲۹۴، ۱۰۲
 تیمار داشت : ۲۳۹
 تیمارستان : ۱۱۲
 تیم غربت : ۲۹۴
 تیم غربی : ۳۴۰
 ثانی : ۱۱۴
 ثانیه : ۲۳
 ثبات : ۲۷۶، ۲۲۴
 ثریا : ۱۵۷، ۴
 ثعبان : ۹۱
 ثعلب آما : ۱۸۰
 ثغور : ۶۹
 ثقبه سمع : ۲۹۹، ۱۰۷
 ثلث ساعت : ۴۵
 ثمانین : ۴۸
 ثمرات : ۳۳۶، ۲۲۳، ۳۲
 ثمرات طبیات : ۱۶۲
 ثمرت : ۱۳
 ثمره : ۲۵
 ثمرة الحیوة : ۲۸۷، ۱۵۹
 ثمن بخش : ۱۱۱۳
 ثمین : ۳۳۱، ۲۷۴، ۴۸
 ثنا : ۱۵۱، ۱۸
 ثناخوان : ۱۵۵
 ثناخوانی : ۳۳۴
 ثناراندن : ۱۳۱
 ثناساز : ۲۰۷
 ثنا طرازان : ۴۹
 ثنا طرازی : ۳۳۳، ۱۵۲
 ثنا گر : ۲۰۹
 ثنا گستری : ۲۳
 ثواب : ۲۹۲
 ثوابت : ۲۶۶، ۱۱۷
 ثور : ۸۷
 ثیاب سندس خضر : ۳۰۴
 ثیبات : ۱۰۷
 ج
 جاثلیق : ۸۱
 جاده ادب : ۷۵
 جاذب : ۱۵۰
 ثابت قدم : ۲۶۴، ۲
 ثاقب : ۱۷۰، ۱۰۷

جاه : ۲۰ ، ۲۳۳ ، ۲۶۱	جاروب سطوت : ۸
جاه عریض : ۴۹ ، ۱۴۱ ، ۱۶۴	جاری : ۷۵ ، ۲۴۵
جاهل : ۲۵۸	جازم حزم : ۳۸
جاهلان متعاقل : ۲۵۶	جاسوس : ۱۱۷
جاهلیت : ۵۹	جاسوس الفلک : ۲۵۰
جاهی : ۸۱	جاسوسی : ۳۰۰
جای : ۲۲	جافیان : ۱۱
جای شدن : ۷۸	جام : ۶۵
جایگه : ۱۸۶	جامع : ۴۲ ، ۲۶۶
جایگیر : ۲۴ ، ۱۰۴ ، ۲۰۴	جامع درایت و فراست : ۳۸
جای گیر آمدن : ۱۰۴	جام جهانمای : ۱۱
جبار : ۹۴ ، ۲۲۱ ، ۲۷۴	جام معانی : ۱۲
جبار : ۲۹۱	جامه : ۲۰ ، ۵۷ ، ۳۰۱
جباران : ۳۱۹	جامه پوشیدن : ۳۰۲
جبار مطلق : ۳۲۳	جامه خانه : ۲۸
جباری : ۳۲۳	جامه دار : ۳۴۱
جبال : ۱۵۲	جامه دان : ۲۸۶
جباه : ۲۷۴	جامه درقیرزدن : ۲۵۷
جبر کردن : ۲۱۶	جان : ۱۷ ، ۳۰ ، ۷۱
جبروت : ۱۱۱	جان افزای : ۳۱
جبلت : ۲۱۲	جانب : ۱۵
جبه : ۱۰۰	جانباز : ۲۶۵
جبه دیباج : ۴۸	جان بخش : ۱۳۱ ، ۳۲۲
جهت : ۹۴ ، ۲۰۳ ، ۲۷۶	جان بیرون بردن : ۲۰۸
جبین : ۹۸ ، ۱۹۴ ، ۳۴۲	جان دار : ۳۲۱
جدا کردن : ۱۲۰	جان درباختن : ۱۱۹ ، ۳۰۲
جداول اعصاب : ۱۹۳	جان رفته : ۲۹
جدلی : ۱۷۵	جان فزای : ۳۳۰
جدالمعتل : ۴۱	جان قدسی : ۲۶۳
جدول آب : ۴	جان کندن : ۳۳۳
جدول احکام : ۲۱۵	جانگزا : ۵۵
جدول جدول : ۴	جان نثار کردن : ۷۱
جذب فارغ کردن : ۲۷۰	جانوران : ۵۸
جذب کردن : ۳۰۱	جاودان : ۱۵۰
	جاوید : ۲۳۲

- جذبیه : ۳۳۷
 جذر اصم : ۳۲۲
 جذع : ۱۷۸
 جراحت رسان : ۵۵
 جراحت یافته : ۳۳۵
 جراثیل : ۱۷۵
 جرح : ۱۰
 جرس : ۲۱۷
 جرعه : ۴۶
 جرعه خوار : ۱۲
 جرعه ریز : ۶۵
 جرعه ریزه : ۲۹۹
 جرم : ۲۰۰، ۱۱۵
 جریده ارزاق : ۲۵۸
 جریده معانی : ۱۶۴
 جریمت : ۳۱۰، ۱۷۰
 جزالت : ۱۷۷
 جزع : ۵۶
 جزع یعنی : ۴۵
 جزل : ۲۵۳
 جزم : ۲۵۲، ۳۸
 جزویات : ۱۶۵
 جزیل : ۲۹۲، ۱۰۱
 جسد : ۲۷۵، ۴۶، ۱۷
 جسد آلوده : ۲۲
 جسم : ۲۹
 جسمانی : ۳۰۵
 جعفری : ۲۱۲
 جفا : ۶۴
 جگر : ۲۹۲، ۸۱، ۲
 جگر آسمان : ۲۵۱، ۹۴، ۲
 جگرتفتنه : ۱۹۳
 جگرتفتنه ای : ۲۱۸
 جگرتفسیدگی : ۳۳۱
 جگرخستگی : ۵۶
 جگرخسته : ۲۰۹
 جگر سوز : ۵۵
 جگر کفیده : ۲۱۱
 جگر گوشگان سبز پوش : ۲۰۹
 جگر گوشه : ۱۵۹، ۵۹
 جگر گوشه عقل : ۱۶۲
 جلا : ۸۵
 جلاب : ۱۱۴
 جلاب : ۲۹۱
 جلاء البصر : ۳۱۱
 جلاجل : ۲۰۱
 جلاء دیده : ۲۷۷
 جلاگزیدن : ۲۳۷
 جلال : ۲۱
 جلالت : ۷۷، ۳۲
 جلال الدولة الغرا : ۲۴
 جلال المعالی : ۲۱۴
 جلب کردن : ۹۸
 جلد : ۲۰۶
 جلساء الله : ۲۹۷، ۲۰
 جلف : ۲۵۶، ۱۹۴
 جلوه کردن : ۳۰۲، ۲۰۰
 جلی : ۷۲
 جلیس وحشت : ۱۹۰
 جلیل : ۸۳
 جماد : ۱۱۷
 جمادات : ۳۰۳، ۴۵
 جمادوار : ۱۰۸
 جماعت : ۱۶
 جمال : ۱۵۲، ۸۹
 جمال الاسلام : ۱۲۰
 جمشید جام معانی : ۱۲
 جمشید وار : ۳۱۹، ۱۴۹
 جمعیت : ۱۶۲
 جملگی : ۱۱۵

جوار اشرف : ۱۴۱، ۳۰۰	جمله : ۱۸، ۲۵۷
جوار قدس : ۱۳۳	جملی : ۳۲۵
جوار گاه : ۳۰۰	جمهور : ۲۰۰
جواری : ۳۰۶	جنات الجنین : ۱۷۷
جواز بودن : ۲۸۳	جناب : ۲۰، ۱۰۲
جواز دادن : ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۵۵	جنابت : ۱۱۸
جواسیس حواس : ۳۱۶	جناب شرف : ۳۵
جوامردی : ۱۰۳	جناب عالی : ۲۶۱
جوان : ۸۱	جناب معلی : ۱۵۱
جوانب : ۲۹۶	جنات : ۱۰۲
جوانمردان : ۱۰۱	جنات فش : ۵۴، ۱۶۲، ۳۳۶
جوانمردی : ۱۰۳	جناح : ۷۹، ۳۰۹
جوانی : ۱۰۸	جناح الحضرة : ۱۴۶
جواهر : ۹، ۲۰۱، ۲۰۹	جناح طاهر : ۱۶۶
جواهر افشان : ۲۴۸	جناح النسرین : ۱۱۹
جواهر بنان : ۵۷	جنان : ۴۸، ۶۱
جواهر بیضا : ۳۱۶	جنائب بنات الوجیه : ۴۸
جواهر تهنیت : ۹	جنب : ۱۱۱
جواهر مدح : ۱۵۲	جنبش : ۳۴، ۱۱۵، ۱۳۹
جواهر معالی : ۳۰۳	جنبش هوا : ۵
جوجو : ۲۷۶	جنت : ۲۸۳
جور : ۸	جنت امانی : ۲۴۶
جوزا : ۱۱۱، ۱۵۷، ۲۹۹	جنت جنیان : ۹۰
جوزا سیما : ۹۰	جند : ۲۹۵
جوزا وار : ۱۶۱	جند ییلستر : ۱۰۱
جوزهر : ۸	جنس : ۲۴، ۱۹۴
جوسنگ : ۴۶	جنسیت : ۱۹۷
جوش : ۵۷، ۷۶، ۱۵۹	جن وانس : ۳۲۲
جوشش : ۶	جنیت : ۴۹، ۸۵، ۲۰۳
جوش عبرات : ۱۶۶	جنیه : ۸۷
جوشن سیه : ۸۶	جنین : ۱۵۴
جوشنی : ۱۹۶	جو : ۱۶۷، ۲۸۳
جوش و خروش : ۲۹۵	جواب : ۱۰۰
جوع الکلب : ۱۱۸، ۲۹۵	جواب دادن : ۱۶۷
جوف : ۱۱۳	جوار : ۲۰، ۵۵، ۱۴۳
جوق : ۱۷، ۱۹۴	

- جولان، ۱۰۸، ۹۱
جولان زدن: ۵
جوهر: ۲۹۶، ۱۳۱
جوهر روح: ۷۷
جوهر عمر: ۵۳
جوهر کان جهاننداری: ۳۱۷، ۵۵
جوهریان دقایق: ۲۰۳
جوی: ۱۰۴
جوی انامل: ۱۹۳
جویبار: ۱۱۹
جوی بیان: ۱۱۹
جوین: ۲۸۲
جوینده: ۱۵۸
جهاد اکبر: ۱۸۶
جهاد نفس: ۸۹
جهالت: ۲۱۷
جهان: ۴۶، ۲۴
جهان آرای: ۳۳۹، ۱۵۹، ۲۱
جهان افروز: ۳۲۶
جهان آفرین: ۵۲
جهانیان: ۳۱۴، ۱۰۳
جهان بان به حق: ۲۱
جهانبانی: ۲۳۸
جهانبخش: ۳۲۱
جهان بین: ۳۰۰
جهان پهلوان: ۳۲۶، ۲۵۲
جهان تاب: ۲۷۶، ۱۶۸، ۱۱
جهانداران: ۳۱۴، ۶۰
جهاننداری: ۱۴۸، ۶۱
جهان داور: ۳۲۱، ۲۸۳، ۶۲
جهان گشای: ۳۱۹، ۱۵۸
جهان گشایی: ۱۵۷
جهانگیر: ۱۵۸، ۱۲۷
جهانگیری: ۱۵۹
جهان نمای: ۳۳۸، ۱۱
جهان نادیده: ۶۱
جهان ندیده: ۱۶۶
جهان نمای: ۱۶۸، ۱۴۹، ۱۱
جهانیان: ۱۳۸، ۵۲، ۴۴
جهید العلوم: ۱۷۹
جهت: ۱۲، ۴
جهد کردن: ۲۱۷
جهدمقل: ۳۱۱، ۲۲۲، ۴۱
جهینه اخبار: ۱۶۸، ۶۷
جیب: ۹۴
جیحون زبان: ۱۶۰
جیحون عدم: ۱۱۲
جید: ۱۷۴
جیش: ۱۵۹
جیش بحری: ۲۴۶
جیفه: ۲۵۳
جیفه گاه: ۱۱۳
جیفه نهاد: ۱۱
جیوش: ۷۵
جیوش الهدی: ۱۳۳
چادرشابوری: ۳۰۲
چادرسیخ: ۲۹۱
چار اغلال: ۱۱۲
چارطوفان: ۳۲۵
چاشت: ۱۵۰
چاشتگاه: ۳۰۲، ۱۵۴
چاکر: ۱۵۱
چاک کردن: ۵
چالاک: ۸۹
چاه: ۲۸۷
چاهبلیت: ۲۱۶
چاه دریا: ۳۰۴
چاه دل: ۱۰۹
چاه شب: ۱۱۷
چپ: ۸۹

- چتر آسمان : ۲۰۱
چراخور : ۴۹
چراغ : ۱۱۷
چراغ آسا : ۱۱۷
چراغ بینش : ۳۳۹
چراغ ذهن : ۱۹۴
چراغ سلوت : ۵۷
چراغ مجلسی : ۴۴
چراغ مستعار : ۱۱۷
چراگاه : ۲۷۵، ۱۷۸
چراگاه انس : ۱۱۸
چرب : ۱۹۴، ۱۵۰
چرب آخری : ۲۹۱
چرب و شیرین : ۸۱
چرخ : ۲۴۱
چرخ اعظم : ۳۱۵
چرخ دولابی : ۱۱۷
چرخ زدن : ۵
چرخ زنان : ۳۳۰، ۱۶۶، ۲۲
چرده : ۲
چشم : ۳
چشم آفرینش : ۴۳
چشم بد : ۱۶۱
چشم برجیس : ۶۶
چشم بسته : ۱۱۳
چشم حوادث : ۳۴
چشم داشت : ۱۳۵
چشم داشتن : ۳۲۳، ۲۲۷، ۹
چشم درد : ۸۶
چشم روزگار : ۴۳
چشم زخم : ۲۶۰، ۲۱۷، ۱۸۱
چشم زد : ۱۶۸، ۴۵
چشم و چراغ : ۱۶۱، ۵۶
چشم و چراغ روزگار : ۲۶۰
چشمه : ۲۶۵، ۲۲۳، ۲۰۳
چشمه آفتاب : ۹۴
چشمه آب گرم : ۳۰۳
چشمه تیره مغرب : ۳۰۳
چشمه حیات : ۳۷
چشمه حیوان : ۲۶۳، ۱۳۵، ۲۱
چشمه خورشید :
چشمه دولت : ۷۷
چشمه روشن مشرق : ۳۰۳
چشمه ساران : ۸۳
چشمه سار دماغ : ۲۸۱
چشمه سوزن : ۹۰
چشمه غرب : ۳۰۳
چشمه غربال : ۲۹۴
چشمه کوثر : ۳۲۶، ۳۱۱، ۵۲
چشمه گرم : ۲۱۱
چشمه گرم آسمان : ۳۰۳
چشمه گرم مغرب : ۱۰۷
چشمه مغز : ۱۰۹
چنان : ۱۲، ۴
چنانکه : ۱۶
چند : ۱۵
چند در چند : ۶۰
چندین : ۱۹۶
چنگال زبان : ۲۰۳
چنو : ۸۹
چنین : ۱۸
چوب پاره : ۳۱۱، ۲۸۶
چوبین : ۲۵۲، ۵۰
چوگان : ۱۶۷
چه : ۱۰۳
چه (چاه) : ۲۴۱
چهار اجساد کان استقصات : ۲۲۱
چهار ارکان : ۱۰۹، ۶۰
چهار بنیاد : ۲۳۳
چهار حدود : ۲۲
چهار دری : ۲۰۱، ۸۹

- چهارده شب : ۳۲۳
 چهارده ماه : ۶۱
 چهار دیوار : ۸۸
 چهار دیوار تن : ۲۸۴
 چهار رئیس : ۱۰۵، ۱۰۹
 چهار رئیس جسمانی : ۴۳
 چهار صف : ۵۲
 چهار علت : ۴۳
 چهار گامه : ۸۶
 چهار ماهه : ۲۸۱
 چهار مهربان : ۳۳۱
 چهار میخ چهار ارکان : ۶۰
 چهار هفته : ۲۸۱
 چهره : ۴۷
 چهره باخال : ۲۱۰
 چهره جان : ۹۷
 چهره عقل : ۲۱۱، ۲۰۲، ۳
 چهل سالگی : ۳۵
- ح
- حاتم الخافقین : ۸۳
 حاتم الدوران : ۲۸۰
 حاتم دین : ۱۹
 حاتم الزمان : ۶۹
 حاج : ۲۸۳
 حاجب : ۲۶۸
 حاجت : ۴۶، ۷
 حاجتمند : ۵۹، ۴۱
 حادث : ۲۴۶
 حادثات : ۲۲۹، ۱۶۵، ۱۰
 حادث شدن : ۲۶۴
 حادثه : ۲۶۰، ۱۱۱
 حارس : ۶۴
 حارس الایمان : ۱۷۹
 حارس بام پیروزه : ۶۴
 حارس بام دماغ : ۱۰۹
- حارس راه حقیقت : ۲۶۰
 حارس قبه دماغ : ۳۳۵
 حازم : ۲۷۴
 حاسد : ۲۵۸
 حاسه بصر : ۲۷۵، ۲۳۱
 حاسه سمع : ۱۶۷
 حاسه یمین : ۳۳۵
 حاشا : ۳۳۲، ۲۳۶، ۸
 حاشاك : ۲۹۲
 حاشاالمجلس : ۲۹۴
 حاشیه : ۱۵۵، ۹۸
 حاصل : ۴۲، ۱۷
 حاصل آمدن : ۲۶۸، ۷۵
 حاصل عمر : ۱۵۹
 حاصل گردانیدن : ۸۱
 حاضر : ۱۸، ۷
 حاضر شدن : ۳۰
 حاضن الارواح : ۴۳
 حاضنة الدین : ۲۷۸، ۱۰۳
 حاضنة الهدی : ۱۲۲
 حافظ : ۲۸۸
 حافظ الارواح : ۱۰۶
 حافظ الاشباح : ۴۳
 حافظ اعلام الشریعه : ۱
 حافظ الانجیل : ۲۶۶، ۲۳۹
 حافظ الصلیب الاعظم : ۷۴
 حافظان حسن الحضور : ۲۳۲
 حافظه : ۲۸۱، ۱۰۰
 حاق : ۱
 حال : ۴۹
 حالات : ۱۵۷، ۲۰
 حالات بسیط : ۴۳
 حالت : ۵
 حاکم مصر : ۳۲۲
 حاکم الطریقه : ۱۲۲

حاجه الحق : ٣٧ ، ٣٣٣	حامل : ٩٥ ، ٢١٠
حجت شرعی : ١٦٨	حامله : ٢٤٥
حجر : ٦٧ ، ٢٧٢	حامله نبات : ٣٠
حجره : ١٠٧	حامله وار : ٢١٠
حجله : ١٠٧	حامی : ١٢٣
حد : ٢١ ، ١٠٣	حامی الاستقصات : ٤٣
حدت : ١٦٧	حامی السادات الموحدين : ١٦٤
حدثان : ٢٠٨	حامی الغزاة الموحدين : ١٤٨
حدراندن : ٣٢١	حاوی : ٩٧ ، ٢١٥ ، ٢٦٦
حدزدن : ١١٨	حایل : ٢٤٦
حدقه : ٣	حایل آمدن : ٢٨٥
حدقه سواد شب : ٣٢٧	حباب : ٣
حدقه مراد : ٣٣٩	حبال : ١٦ ، ١٦٨
حدقه مظلم : ٢١٥	حباله : ١٠٤ ، ١٤٥
حدود : ٢٢	حبر : ٤٢ ، ١٦٠ ، ١٦٤
حديث كردن : ١٤	حبس : ٢٤٥ ، ٢٦٠
حديث گفتن : ١٠٥	حبشی آسا : ٨٩
حديثان : ٢٣٦	حبيل : ١٧٣
حديث الهوس : ١١٤	حبيل الله المتين : ٢٢٥
حديثه : ١١٩	حبيل متين : ١٧٣
حديثه بياض صبيح : ٣٢٧	حبيل المتين : ٢٧ ، ٨٧
حديثه فكرت : ١١٩	حبيل ويريد : ١١٤
حديثه نور : ٢١٥	حبيل الوريد : ٤٧ ، ٨٧ ، ١٩٦
حذاق روم : ١٥٧	حبيل الوريدسحا : ٣ ، ٢٥١
حذر : ٢٧٠	حبة القلب : ١٩٣ ، ٢٨٨ ، ٣٣٠
حذف : ١٧٤	حتم : ٢٥٢
حرارت : ١٠٩	حثاله آفرينش : ١٤٥
حراس : ١٥٥	حج كردن : ٦٧
حراق : ٢٠٨	حجاب : ٥٤ ، ٢٤٦
حرام بودن : ١١٥	حجاب ظلمت : ٣٢٣
حربا : ٤١ ، ١١٩ ، ١٤٩	حجازی : ٥٤
حرز : ٢٩ ، ٤١ ، ٢١١	حجت : ١٠٨
حرز اعظم السلاطين : ٤٣	حجة الاسلام : ٩٧
حرز امانی : ١٣٤	حجة الاسلام والمسلمين : ٤٩
حرز الحرمين : ١٦٧	حجت جزل : ٢٥٣
حرز حريز : ٢٩٩	

- حرز الخلافة : ۱۷۸
 حرز ساختن : ۲۹
 حرز محمدی : ۳۱۷
 حرز معانی : ۲۸۷
 حرف : ۳۳
 حرف ترخیم : ۱۹۴
 حرق : ۲۶۱
 حرقت : ۱۴۶
 حرکات افلاک : ۴۵
 حرکت باد : ۴
 حرکت المذبح : ۳۱۱، ۲۲۲، ۴۸
 حرم : ۴۴
 حرمان : ۳۳۴، ۱۶۵، ۱۱۵
 حرمت : ۳۲
 حروف : ۱۹۵، ۳۲
 حروف پیوند : ۹۶
 حریت : ۱۱۹
 حریز : ۲۹۹
 حریق : ۳۱۰
 حریم : ۳۷، ۱۹، ۳
 حزب الله الموحدين : ۱۷۸
 حزم : ۱۵۳
 حسن : ۲۱۱
 حساب : ۱۷۵، ۱۶
 حساد : ۲۵۸
 حسام الاسلام والمسلمين : ۲۸۰
 حسام الغزاة الموحدين : ۱۲۶
 حسام المسيح : ۸۴، ۲۴
 حسان بدعت : ۲۵۷
 حسانی : ۱۵۶
 حسب : ۷۱
 حسرات : ۹۶
 حسرت : ۷۵
 حسرت آمیز : ۶۶
 حسد : ۱۱۹، ۱۷
 حسن : ۸۹، ۱۵
 حسنات : ۲۹۰، ۲۶۰، ۷۷
 حسن اشفاق : ۲۹۶
 حسن اطاعت : ۳۰۲
 حسن الحضور : ۲۷۲، ۲۳۶، ۶۳
 حسن حمیت : ۱۵
 حسن العهد : ۱۱۹
 حسن جوار : ۲۹۸
 حسن طاعت : ۳۰۲
 حسن عهد : ۲۶۴
 حسن معاشرت : ۲۸۰
 حسی : ۲۱۲
 حشم : ۲۰۰
 حشمت :
 حشو عبارت : ۳۰۴
 حشوی لقب : ۱۹۳
 حصار : ۲۷۶، ۱۱۳
 حصار پیروزی : ۷
 حصار حصرم رنگ : ۱۰۷
 حصار دادن : ۱۵۸
 حصرم رنگ : ۱۰۷
 حصرمی : ۱۰۷
 حصین : ۱۵۸، ۹۱، ۸۸
 حصین دماغ : ۲۸۴
 حصول : ۲۶۱، ۱۱۲
 حصه : ۳۰۱، ۱۰۲
 حضانت : ۳۲۵
 حضر : ۲۶۴
 حضرت : ۱۲۷، ۱۹، ۱
 حضرت خدایگانی : ۱۶۲
 حضرت علیا : ۵۴
 حضرت مصطفوی : ۲۲
 حضور : ۱۶۸، ۳۰
 حفیض : ۳۰۹، ۱۱۰
 حفیض ویاال : ۱۷

حلقان: ۳۱۰	حطام: ۲۵۸
حلق: ۲۷۶، ۱۰۹، ۳	حظیره: ۱۶۸
حلقه: ۲۱۵، ۹۸، ۳	حظیره کبریا: ۵۴
حلقه به گوش: ۱۶۸	حفاظ: ۲۰۸
حلقه در گوش: ۳۲۹، ۵۲	حفاظ مجسم: ۲۰۸
حلقه در گوش کردن: ۳۱	حفاوت: ۲۳۵
حلقه در گوش نمودن: ۳۱	حفده: ۱۵
حلقه شدن: ۱۱۰	حفره مغرب: ۲۱۱
حلقه گوش: ۱۹۵	حفظ: ۴۳، ۲۰
حلل: ۲۷۴	حفظ الغیب: ۲۸۸، ۲۵۴، ۱۸۲
حلم: ۲۷۲، ۶۰	حفظه ملک: ۱۵
حلوا: ۳۱۵، ۱۰۱	حفیظ: ۷۲
حلوایی: ۱۰۱	حفی: ۱۴۳، ۷۲
حلوا المذاق: ۲۵۶	حق: ۱۰۸، ۲۹، ۱۲
حله: ۷	حقایق: ۳۱۱، ۲۱۰، ۱۳
حله ثمین: ۴۸	حق پرست: ۸۴
حلی: ۲۷۴	حقد مادران: ۱۶۶
حلیت: ۲۶۵، ۲۱۵، ۱۰۰	حق شناس: ۳۲۳
حلیت ادب: ۱۸۲	حقگزاری: ۱۶۹، ۱۳۱
حلیت بر بستن: ۲۲۴	حق ناشناس:
حلیت طراوت: ۳۲۱	حق والدین: ۲۱۷
حلیف: ۱۴۹، ۱۴۱	حق و باطل: ۳۴۳
حلی و ر: ۱۸۵	حقوق: ۲۱۷
حماد: ۱۱۳	حقه حقیقت: ۲۰۳
حمایت: ۷۹	حقه ساز: ۱۰۰
حمایت کردن: ۶۷، ۱۵	حقیقت: ۲۲، ۱۸
حمایل کردن: ۸۵، ۲۸	حقیقی: ۲۷۰، ۱۵۲
حمد سیرت: ۳۶	حکایت: ۸۱، ۱۴
حمرا: ۱۶۷	حکایت آغازیدن: ۷۲
حمق: ۱۷۱	حکم: ۳۴، ۶
حمل: ۹۲	حکما: ۳۱
حمل: ۱۱۰، ۱۰	حکمت: ۲۵۷، ۱۱۳
حمل کردن: ۱۵۴، ۴۸	حکیم: ۳۵
حمیت: ۱۵	حلال:
حمید سیرت: ۲۶۷	حلال زادگی: ۱۴۵

حمیدالملوک :	حیاض النعم : ۱۵۲
حمیر : ۲۱۵	حیرت : ۶
حنوط : ۲۵۳	حیرت انگیز : ۷۵، ۶۶
حنیفی : ۲۶۳	حیز : ۸۰
حوادث : ۲۶، ۳	حیص و بیص : ۱۸۰
حوار : ۶۳	حیل : ۲۵۰
حوارالطف : ۳۰۰، ۱۴۱	حیلت : ۲۱۵
حواری : ۳۰۶، ۱۱۴	حیل ساختن : ۱۳۹
حواری آسا : ۱۱۷	حیوانات : ۷۶، ۴۵
حواری الاعلم : ۷۴	حیوان بیابان بریده : ۹۴
حواریان : ۲۹۶، ۸۴، ۶	حیوان وادی بریده موسی : ۲۷۵
حواریان حقیقت : ۲۱۴	حیوة پیوند : ۲۲۵
حواس : ۴۴	حیوة زای : ۳۳۸
حواشی : ۲۵۷، ۱۴۹	
حواضر : ۲۲۰	خ
حوالت کردن : ۶۸	خاتم : ۳۱۷، ۱۵۶
حوالت گاه : ۲۶۰	خاتم سلیمان : ۱۶۶، ۹۴
حوالی : ۱۷۷	خاتم سلیمانی : ۲۲۵، ۱۲۴
حوایج : ۲۳۶	خاتم شرایع : ۲۸۷
حوت : ۱۵۳	خاتمه : ۲۴۶، ۱۰۳
حوت اندام : ۹۱	خاتون : ۱۶۰
حور حسنا : ۹۲	خاتون ختن فکرت : ۱۶۰
حوصله : ۲۰۱	خادم : ۱۱
حوک منظومات : ۱۷۴	خادم پروری : ۲۲۵، ۲۴
حومه : ۱۶۱، ۱۵	خادم سیاه : ۱۶۱، ۸۶
حی : ۱۷۳، ۱۵۱	خادم نوازی : ۹۸
حیا : ۱۰۰	خادم وار : ۱۳۶، ۸۹
حیات : ۱۳۴، ۴۴، ۳۷	خادمه نامه : ۱۲۹
حیات : ۳۱۴، ۲۳۰، ۶۳	خاذل البدعه : ۲۷۰
حیات بخش : ۱۳۸، ۱۳۰	خار : ۲۶۱
حیات پیوند : ۱۷۱	خارپشت : ۱۸۶
حیات ده : ۱۳۱	خارجیان : ۱۹۶
حیات رسان : ۲۳۰	خارستان : ۲۱۶، ۱۸۸
حیات زای : ۱۴۹	خاروخاشاک : ۸۴
حیات نمای : ۱۵۴	خاریدن پیشانی شیر آسمان : ۶۴
حیازت : ۳۱۳، ۷۲	خازنان رضوان : ۷۹

- خازنان غیب : ۱۱۰
 خازن بهار : ۳۱۶
 خاشاک : ۱۵۷
 خاشاک محنت : ۲۹۲
 خاص : ۴۹
 خاصان : ۳۲۴
 خاصگان : ۳۳۳، ۱۱۳، ۱۰۳
 خاصگیان : ۴۹
 خاص و عام : ۳۲۰
 خاصه : ۳۲۴، ۱۰۳
 خاصه آفریدگار : ۱۶۸
 خاصیت : ۲۷۴
 خاضع : ۳۱۳، ۱۴۹، ۵۲
 خاطب : ۱۶۱
 خاطب وقت : ۲۸
 خاطر : ۱۱
 خاطر پیچان : ۳
 خاطر پیچیدن : ۳۰۴، ۲۷۵، ۳۳
 خاطر سوی شکاف : ۶۴
 خاطی : ۲۰۶
 خافقین : ۲۵۲، ۱۰۲، ۵۶
 خاک : ۱۵، ۱۲
 خاک آستان : ۳۲۰، ۱۴۹
 خاک آلود : ۸
 خاک بر آسمان انداختن : ۴۸
 خاک بر سر بودن : ۱۰۳
 خاک بوسان : ۲۶۴
 خاک بیز : ۱۲
 خاک بیزی : ۱۷۶
 خاک خضوع : ۱۳۰
 خاک در دیده .. کردن : ۳۲۳
 خاک راه : ۱۶۱
 خاک سیاه : ۲۸۵
 خاک سترغام : ۲۰۱
 خاک فرسای : ۳۱۶
 خاککی : ۱۵
 خاکیان : ۳۰۲، ۴۵
 خال : ۳۱
 خال سپید : ۲۰۹
 خال سیاه : ۲۰۹
 خالص شدن : ۲۱۵
 خال معنبر : ۳۰۹
 خالی السیر : ۲۷۵
 خالی بودن : ۹۴
 خام : ۲۷۱، ۱۰۸
 خام سیاه : ۲۰۸
 خام و حطام : ۲۵۸
 خامه : ۲۷۱، ۱۹۷، ۹۴
 خامه زاغ جامه : ۲۰۱
 خان : ۵۸
 خاندان : ۵۶، ۱۷
 خانگاه : ۳۰۴، ۲۶۹، ۲۱۴
 خان و خانه : ۲۵۷
 خان و مانک : ۱۷
 خانه : ۲۵۷، ۱۵
 خانه (همسر) : ۱۰۴
 خانه داران : ۷۵
 خانه دل : ۲۹۵
 خانه صدق : ۸۸
 خانه مسیح : ۸۳
 خاور خدای : ۱۶۲، ۱۴۸، ۵۱
 خاوری : ۳۸
 خاینان : ۳۳۴
 خاییدن : ۱۲
 خاییده : ۲۰۷
 خبا : ۱۰۲
 خباز : ۲۹۱
 خبث : ۲۳۳
 خبث حدیث : ۱۱۲
 خبث الحديد : ۱۱۲

خدمت : ۱۸'۱۱'۲	خبث شهوت : ۳۲۱
خدمتگار : ۳۳۲'۱۰۲	خبر : ۵۹
خدمتگارزاده : ۲۲۴	خبرت : ۲۷۲'۵۹
خدمتگارنوازی : ۲۶۴	خبر دادن : ۳۰۵'۵۶'۲۴
خدمتگاری : ۷۱'۲۳	خبیر : ۱۶۰
خدمت نوشتن : ۲۷۷'۱۳۵	ختر : ۲۳۶
خدیو : ۸۸	ختم : ۲۵۳'۷۷
خر : ۱۱۳	ختم افتادن : ۷۲
خراب : ۲۵۸	ختم کردن : ۴۶
خراب شدن : ۲۰۵	ختنی : ۴۵
خراب شده : ۳۳۴	خجالت : ۱۵۰'۴۷
خرابه : ۳۱۱'۱۱۳	خجل : ۲۷۳
خرابی : ۲۰۵	خجلت : ۴۸'۴۲
خراز : ۱۷۵	خجل سار : ۲۳۴:۱۲۶:۴۸
خراسانشاه : ۱۱۳	خجلساری : ۱۵۹
خرافات : ۲۹۲	خد : ۱۶
خرامنده : ۱۴۹	خدای : ۳۴
خرامیدن : ۳۲۶	خداوند : ۱۱'۱
خرامیده : ۳۰۳	خداوندان فضیلت و هنر : ۱۳۳
خرایدجیاد : ۱۴۲	خداوندان هنر : ۱۲۹'۶۸
خرپشته : ۵۸'۱۰	خداوند جهان : ۸۴
خرج راه : ۴	خداوند سرخیل کواکب : ۳۰۲
خرد : ۲۰۴	خداوند هنر : ۱۲۹'۶۸
خرد آفرینش : ۱۱۷	خداوندی : ۱۷
خرد بینش : ۲۷۶	خدای ترسی : ۱۰۵
خردسار : ۳۲۵	خدایگان : ۸۵'۵۱
خردسر : ۱۱۴	خدایگان مطلق : ۲۱
خردسران : ۳۱۴	خدایگان معظم : ۷۹
خرده : ۲۹۰'۲۰۴'۱۰۷	خدایگانی : ۱۵۲'۷۷
خرده رقتن : ۲۱۱	خدایی : ۳۴
خرده نشانندن : ۱۱۴	خدر : ۲۲۸'۱۰۲'۲۳
خرده نگاه داشتن : ۲۵۷	خدر معظم : ۱۲۲
خرده نهادن : ۱۵۷'۴۴	خدعه : ۱۶
خرسان شاه : ۱۱۳	خدم : ۲۴۸'۲۰۰'۱۲۵
خرسند : ۱۷۰	خدمات : ۹۶'۱۸

خرانه : ۱۱۰	خرسند شدن : ۸۰
خرانه حیوة : ۲۲۱	خرسند گشتن : ۳۰۲
خزاین : ۲۲۱، ۱۷۵	خرق : ۲۸۱، ۷۲
خزاین دراری : ۵۳	خرقه : ۳۰۱، ۲۶۴
خزاین کرم : ۳۰	خرقه پرنیان آب : ۵
خزاین محسوسات : ۳۰۰	خرقه پوشیدن : ۲۶۴
خزری : ۴۵	خرگاه : ۱۶۰
خزف : ۱۵۷	خرگاه نشست : ۱۶۱
خزف درشت : ۱۸۶	خرگوش وار : ۱۸۰
خزری : ۳۰۹	خرم بودن : ۲۱۸
خزینه : ۳۲۰	خرم دل : ۱۳۴
خزینه دار : ۲۸۷	خرم روزگار : ۳۴۵
خس : ۸	خرمگس : ۳۴۲
خساست : ۴۸	خرگاه : ۹۰، ۷
خسان : ۱۰۹	خرگاه افلاک : ۸۹
خستگان : ۲۶۰	خرگاه نشینان : ۸۹
خستگی : ۲۱۱	خرگوش وار : ۱۸۰
خسته : ۲۰۹	خرم : ۲۱
خسته زخم : ۲۶۰	خرما : ۱۷۴
خسرو آسوزگار : ۲۸۲	خرم دل : ۸
خسروان : ۵۲	خرم دینان : ۸
خسروانه : ۲۲۴، ۱۲۷، ۴۹	خرمگس هرزه بانگ : ۳۴۲
خسروختلان : ۳۲۲	خرمن : ۲۰۲، ۸
خسرو کرمان : ۳۲۴	خرمن خرمن : ۵
خسرو نشان : ۱۸	خرم وقت : ۲۶۷
خسیس : ۱۶۸، ۱۰۷، ۱۰	خرمی : ۱۴۴، ۵۸، ۲۰
خشت : ۸۸	خروش : ۲۹۵
خشت زده : ۸۸	خروش وجوش : ۵۷
خشک : ۲۰۶	خریطه ثنا : ۹
خشکسال : ۱۹۳، ۴۲	خریطه حافظه : ۲۸۱، ۱۷۳
خشم آلود : ۳۱۵	خریطه خاطر : ۲۴
خشن پوش : ۹۳	حریطه دار : ۱۰۰
خشوع : ۲۳۲	خز : ۱۸۶
خصاصت : ۴۸	خزاد کن سحاب : ۳۰۴
خضال : ۲۱۲، ۶۱	خزان : ۲۰۵

- خصایص : ۲۱۲، ۶۱
 خصمان : ۲۵۸، ۲۱۷
 خصوصیت : ۱۰۷، ۴۸
 خصوصت : ۳۸
 خصی الثعلب : ۱۰۱
 خضاب ابرو : ۶۶
 خضراء : ۱۵۸، ۱۸
 خضراء آسمان : ۱۶۷
 خضر درایت : ۵۲، ۲۱
 خضر عالم : ۷۰
 خضر وار : ۹۴
 خضری : ۵۳
 خضوع : ۲۶۳، ۱۳۰، ۷۱
 خضیب : ۴
 خط : ۲۱۷، ۴
 خطا : ۲۰۶
 خطا افتادن : ۲۵۸
 خطاب : ۱۹۵
 خطا گرفتن : ۱۷۱
 خط آور : ۸۵
 خطایی : ۴۹
 خطب : ۱۲۷، ۱۰۱
 خطبا : ۱۳۴
 خطبه : ۵۳
 خطبه خدا : ۱۹۵
 خطبه فرمان : ۱۵۸
 خط خدای : ۱۹۵
 خطر افزا : ۲۳۵، ۲۱
 خطر بخشیدن : ۷۷
 خطر بودن : ۱۷۲
 خط صفح و غفران در کشیدن : ۲۵۹
 خط عفو : ۳۱۵
 خط کشیدن : ۲۴۲
 خط نسخ در کشیدن : ۱۵۱
 خطه : ۱۹۸، ۱۰۰، ۲۱
 خطیب : ۱۰۰
 خطیب ثنا : ۲۱۳
 خطیب منابر بنان : ۱۲۷
 خطیر : ۹۵
 خطیر الدوله : ۱۳۴
 خفت : ۱۹۱
 خفتان : ۱۰۳
 خفقان : ۲۱۱
 خفی : ۷۲
 خفیف الحاد : ۲۸۱
 خلاص : ۳۰۳، ۲۰۳، ۸۶
 خلاص دادن : ۳۲۳، ۴۶
 خلاص یافتن : ۶۰
 خلاصه : ۶۰، ۲۷
 خلاصه آفرینش : ۱۶۹
 خلاصه دور الفلک : ۷۰، ۵۲
 خلاصه سته ایام : ۱۲۳
 خلاصه کاینات : ۱۴۹
 خلاصه موجودات : ۲۶۲
 خلافت : ۷۷، ۴۴
 خلال : ۴۴
 خلال بند : ۱۱۱
 خلال کردن : ۱۰۱
 خلال صفا : ۲۷۲
 خلال وفا : ۲۵۵
 خلایق : ۱۰۶
 خلت : ۲۷۴، ۱۱۹، ۳
 خلت ورزی : ۲۳۴
 خلخال : ۳۴۰، ۲۳۷، ۲۰۱
 خلعاء المعتدین : ۱۴۸
 خلعت : ۴۹، ۲۸
 خلعت شرف : ۳۰۱
 خلف : ۲۵۶، ۱۹۴، ۶۱
 خلفا : ۱۴۹، ۱۰۶

خلفاء ملت : ۳۳۷	خنده خورشید : ۳۰۴
خلفاء المهندین : ۱۴۸	خنس : ۱۵۵
خلف صدق : ۱۶۰	خنصر وار : ۳۰۶
خلق : ۲۶۴، ۱۲۷	خنصر و بنصر : ۳۰۶، ۱۵۱
خلق : ۱۲۷	خنک بت شامگاه : ۱۵۰
خلق : ۱۷۵	خواب : ۱۶۵، ۱۱۷
خلاقان : ۳۰۱	خواب دیده : ۲۵۳
خلقت : ۴۳	خوابگاه بردندان شیرداشتن : ۶۴
خلل : ۲۱۲، ۱۵۵، ۴۴	خواتم : ۹۴
خلل پذیر : ۱۵۲	خوابگان : ۲۶۹، ۱۷۵
خلل پذیرفتن : ۹۹	خوابگی : ۳۳۳، ۱۴
خلوات : ۲۸۸	خواجه : ۱۰۴، ۳۴، ۱۸
خلوت گاه : ۱۵۲	خواجه تاش : ۲۹۸
خلود : ۳۲۹	خواجه زاده : ۱۰۴
خلوص : ۲۲۷، ۳۵	خوار : ۲۷۹
خلوص خلت : ۲۰	خوارداشتن : ۳۲۵
خلوص طویت : ۲۷۴	خواردن : ۳۲۴
خلوف دهان : ۲۷۵	خواره : ۱۱۷، ۶
خلیع العذار : ۹۱، ۶۶، ۵	خواره رنگین : ۶
خلیع نشان : ۸۶	خواص : ۲۵۷، ۲۴۸، ۷۸
خلیفه : ۸۶، ۷۴	خواطر : ۱۴۵
خلیفه الله : ۱۶۹، ۹۷	خوان : ۶
خلیفت پناه : ۳۱۳، ۷۰	خوان آسمان : ۴۹
خلیفه الحواریین : ۷۴	خواندگان : ۲۸۵
خلیفه پناه : ۲۱	خوانده : ۲۵۷
خلیفه زمین : ۳۰۳	خوان طمع : ۲۴۱
خمار خواجگی : ۱۴	خوان عیسی : ۳۴۲
خمار زده : ۱۹۹	خوان مسیح : ۱۱۷
خم رنگرز : ۲۰۸	خوان همت : ۲۳۷
خمسین : ۴۰	خواهر گیر : ۱۶۱
خمسین ذراع : ۴۸	خواهنده : ۱۵۸
خمیر مایه : ۳۰۹، ۲۹۱	خوبان یغما : ۹۰
خناس : ۱۵۵	خوب کاری : ۲۳۳
خنله زدن : ۹۱	خود : ۱۸

خون دل : ۶۴	خودرو : ۴۱
خون ریز : ۳۳۴، ۲۱۶، ۱۰	خودسوز : ۸۶
خونین : ۲۷۱	خود کامه : ۲۵۱، ۲
خوی : ۲۷۱	خور : ۳۰۳، ۲۰۹، ۸۵
خویش : ۱۷، ۵	خورد : ۱۱۵
خویشتن : ۲۵	خورش : ۲۹۲
خه : ۲۴۲	خورشید : ۱۵۶، ۳۳
خیال : ۳	خورشید خاوری : ۳۸
خیال بستن : ۱۶۵	خورشید رایت : ۱۶۲، ۱۴۸
خیال زایر : ۱۶۶	خورشید کان معانی : ۱۲
خیام : ۳۱۹، ۱۴۹	خورشیدوار : ۲۹۱
خیانت : ۳۰۹	خوش : ۲۱۶
خیبت : ۱۳۸، ۱۱۱، ۹۴	خوشر : ۱۰۹
خیر : ۲۸۸، ۱۹۸	خوش لهجت : ۸۱
خیراب : ۱۹۹	خوشمزه : ۱۱۹
خیرات : ۲۶۰	خوش نفس : ۳۴۱
خیر البلاد : ۱۶۹	خوشه : ۲۶۶، ۲۵۸
خیر العباد : ۱۶۹	خوشه سپهر : ۲۸۳
خیروان : ۱۹۸، ۱۱۲، ۷۹	خوشه کشیدن : ۷۷
خیره گوی : ۳۴۳	خوك : ۳۴۲
خیط باطل : ۳۰۳	خو کردن : ۱۱۳
خیل : ۱۶۱، ۳	خوگر : ۱۰۰
خیلا : ۳۳۸، ۹۶	خوگر شدن : ۳۲۴
خیل حباب : ۳	خون : ۱۹۳، ۱۰۴، ۶۵
خیل تاشی : ۳۲۴	خوناب سیاه : ۱۱۳
خیل خیل : ۲۰۹	خونابه : ۸۱، ۵۷، ۴
خیمه : ۱۶۱	خونابه در لب آوردن : ۶۴
خیمه پیروزه آسمان : ۸۷	خونابه ریختن : ۵۷
خیمه خضرا : ۸۷، ۱۸	خون آگاه : ۳۰۴
خیمه کبود پیروزه گون : ۵۷	خون آلود : ۳۳۸، ۱۱۷، ۲
خیمه گاه : ۸۷	خون آلوده : ۲۵۱
۵	خون آهو : ۲۱۰
داء الثعلب : ۲۹۵	خون برجبین شدن : ۹۰
داحلیون : ۲۹۶	خون بها : ۱۶۵، ۵۳

- داخل : ۲۹۶
دادچیزی دادن : ۴۸
داددادن : ۱۸۵
داده : ۱۶۸
دارالاحن : ۳۱۰، ۱۲
دارالاسلام : ۳۲۷
دارالامن : ۸۲
دارالانس : ۲۶۹، ۲۳۶
دارای فزای : ۴۷
دارای ملک و ملت : ۲۱
دارالحرب : ۱۸۶، ۶۷
دارالخلافة : ۶۷
دارالضرب : ۱۸۶، ۲۳
دارظلم : ۶۰
دارالعز : ۱۵۳
دارغریت : ۱۳۶
دارقماه : ۳۱۰
دارالكفاة : ۲۹۹
دارالمحن : ۱۲
دارملك : ۲۲۸
دارالملک : ۲۸۱، ۱۵۸، ۱۸
دارسی : ۵۸
دارالنحوس : ۱۱۳
دارندگان نعمت : ۲۳۱
دارالنعم : ۲۸۱
دارنعیم : ۲۹۸
دارالنعیم : ۱۵۲
دارو : ۲۰۵
داروپز : ۱۱۴
داروشناس : ۸۵
داس : ۲۶۶
داعی : ۶۹
داعی الی الحق : ۱۶۹، ۹۳، ۵۰
داعی بیخت : ۲۸
داعی به حق : ۳۲۳، ۲۶۴
داعیه : ۱۳۹، ۱۰۸، ۳۶
داغ : ۱۹۵، ۵۸
داغ برکشیده : ۲۵۳
داغ برجبین نهادن : ۹۸
داغ برجگرداشتن : ۷۰
داغ برنهادن : ۴۹
داغ قبول : ۲۶۳
داغ کرده : ۲۴۵
داغ کشیدن : ۱۸۰
داغ نهادن : ۹۸
دالت :
دام : ۹۳، ۱۳
داماد : ۲۸۱
دامان : ۳۱۶، ۱۹۶
دامان روزگار : ۸۱
دامان زمین : ۱۶۶
دامان کشان : ۶۵
دام پای : ۲۶۶
دامخ الجابره : ۱۴۸
دامخ الخلفاء المعتدین : ۱۶۴
دامن : ۶۴۲
دامن ابد : ۳۲۷، ۵۲
دامن برگرفتن : ۶
دامن بقا : ۳۲۷
دامن دامن : ۳۰۰
دامن در زمین کشان : ۹۲
دامن درکشیدن : ۴۸، ۴۲
دامن رعنائی : ۹۲
دامن زمین : ۳۷، ۲۲
دامن صفح درکشیدن : ۲۷۰، ۲۴۵، ۴۲
دامن غفود درکشیدن : ۱۵۰
دانا : ۳۸
دانش : ۱۹۳، ۱۱۳
دانک و دانه : ۲۵۷
دانه : ۲۵۷، ۱۱۰

دختر نفیس قدسی : ۱۶۱	دانه خرما : ۱۷۴
دخمه : ۵۶	دانه درست : ۳۳۳
دخمه دماغ : ۱۱۷	دانه نار : ۱۸۶
ددهاد : ۱۹۴	داود الحکما : ۳۹
در : ۶۴	داور : ۲۷۰، ۱۶۸
در : ۱۵۷، ۱۱۳	داور اعظم : ۳۲۳
در آنوسین روز و شب : ۶۴	داور دین و دولت : ۲۱
دراری : ۲۶۳، ۱۱۷، ۵۳	داوری : ۳۸
دراری سمایی : ۳۰۰، ۱۴۲	داوری داشتن : ۱۸۵
دراز : ۱۸	داهر : ۲۷
دراز آهنگ : ۲۳۲، ۱۳۳، ۴۶	داهیه : ۵۸، ۲۷
دراز کشیدن : ۲۸۹	دایره : ۱۵۵، ۳۰
دراز گشتن : ۱۷	دایره در آوردن : ۱۵۸
دراز گوش : ۱۹۴	دایم الخلود : ۳۵
دراست : ۲۷۲، ۱۶۴	دایم الصعود : ۲۷۱
در استغفار گریختن : ۳۲۴	دایم النور : ۲۷۰، ۲۵۶
در آشک : ۲۷۵	دایه : ۲۹۱، ۲۵۱، ۲
در اضطراب افتادن : ۱۶۵، ۲۴	دایه سعادت : ۲۰۰
دراعه : ۵۷	دباغت : ۱۵۶، ۱۰۶
دراغوش گرفتن : ۲۸۵	دب اصغرو اکبر : ۸۷
درا فروختن : ۷۱	دب اکبر : ۸۷
درا فزایی : ۲۳۲، ۱۶۲، ۲۰	دبر : ۱۷۴
درا فزودن : ۸۴	دبستان : ۲۷۴
درالك : ۱۶۰، ۱۰۸	دبور : ۱۷۴، ۱۲۰
درآمده : ۱۶۰	دبیر : ۲۱۰، ۱۷۴، ۱۲۰
در آموختن : ۴۴	دبیرانه : ۳۱۳، ۱۷۳، ۱۲۹
در انداختن : ۳۰۱	دبیر خاصه : ۲۲۶، ۷۸
در اندیشه : ۱۶۵	دبیرستان : ۳۱۶، ۲۵۶
درایت : ۱۴۴، ۳۸	دبیرستان فتوت : ۶۷
در باختن جان : ۱۱۹	دبیتی : ۳۰۴، ۴۰
درباره : ۱۳۱، ۷۸	دثار : ۲۲۹، ۲۳
دربانی : ۸۹	دثار ظاهر : ۳۰۱
درپس : ۲۴۱	دجال : ۱۱۲
درپس زانو نشستن : ۶۴	دجال گوهران : ۲۶۷
درپوشاندن : ۷	دختر : ۱۶۰

درست عزم : ۳۸	درتاب شدن : ۱۶۷
درست کردن : ۳۰۳، ۱۵۰، ۴۲	درتاختن : ۶
درست کرده : ۳۴	درج : ۱۶
درست مزاج : ۳۱۷	درجات : ۲۳۳، ۱۲۲
درستی : ۲۰۵	درجت : ۲۶۴
درس کشیدن :	درجمله : ۶۷
درس کردن : ۱۴	درجه : ۹۷
درشان خوددیدن : ۲۱۷	درحال : ۲۲
درشت : ۱۸۶	درحجاب داشتن : ۲۹۰
درشت و نرم : ۵۹	درخالک زدن : ۱۱۱
درشکار آویختن : ۳۲۴	درخت : ۱۵۴، ۳
درشکم پروراندن : ۵	درخت رز : ۲۰۵
درصرع کشیدن : ۱۰۸	درخت سمع : ۲۱۳
درضمن داشتن : ۱۴۲	درخط... رفتن : ۱۵۸
درع : ۱۵۵، ۹۸	درخواستن : ۲۴
درفش کاویان : ۳۲۳	درخور : ۱۱۰، ۴۰
درقالب گنجیدن : ۳۲۱	درخون نشستن : ۲۸۵
درقلق بودن : ۲۶۰، ۲۱۵	در دبرد نشستن : ۵۷
درقیاس : ۲۸۳	دردادن : ۲۰۶
درکات : ۲۳۳	درددل : ۱۰۲
درکام کشیدن : ۶۴	دردامن کردن : ۷۷
درکشیدن : ۲۸	دردزدگی : ۱۴۲
درکشیدن دامن : ۴۲	درد زده : ۳۳۵
درکمین بودن : ۱۰۳	در دسر : ۱۵۶، ۱۰۲، ۲۸۲
درکه دوزخ : ۸۷	دردمیده : ۲۵۳
درگاه : ۱۷	دردنالك : ۴۵
درگذشتن : ۲۷۱	دردناکان : ۵۴
درگشتن : ۱۳	درر : ۲۶۳، ۹۵، ۵۳
درگلو آوردن : ۱۱۷	درراه آمدن : ۲۳
درگوش نمودن : ۳۱	درردریایی : ۳۰۰، ۱۴۲
درلباس گنجیدن : ۷۱	دررالبحرین : ۱۷۷
درم : ۲۱۸، ۱۰۲	درربودن : ۱۶۵، ۶۵
درمانده : ۲۹۶، ۱۵	دررنجیز بودن : ۵۵
درم خرید : ۱۰۲، ۸۹	درساختن : ۱۰۳
درم خریده : ۲۵۳	درساعت : ۲۴
درلب آوردن : ۳۰	درست : ۱۰۲

درم دار: ۲۱۶	دریغ: ۹۶
درم سنگ: ۶۴	دریغا: ۲۹۳
درمنه: ۳۴۳، ۲۷۵	دریغ خوردن: ۸۱
درمیان آمدن: ۲۵۸	دریغ داشتن: ۱۲۰
درنثار: ۷۷	دریوزه: ۱۵۰، ۸۹
درنگ: ۱۱۳، ۳۸	دزد: ۳۳۴
درنگ ساختن: ۲۲۳	دزدیده: ۹۶
درنگ نمودن: ۷۲	دژرویین: ۷
دروازه دهان: ۱۲۷	دژشکاف: ۳۳۴
درود: ۱۴۰، ۵۵	دژی: ۵۸
دروقت: ۷۱، ۲۲	دست: ۵۸، ۳۵، ۳
درون: ۱۷۴، ۱۰۷	دست آب: ۱۰۱
درویزه: ۱۵۰	دست آب ده: ۱۰۲
درویش: ۲۹۵، ۱۶۵	دستار: ۶۹، ۲۰
دره تاج الممالک: ۳۲۶	دست ارادت: ۲۰۶
دره التاجین: ۱۲۲	دستار بر انداختن: ۷۷
درهم: ۱۷	دستارچه: ۳۳۰، ۲۹۰، ۴۷
درهم افکندن: ۳۳۰	دست آموز: ۳۲۴
درهم شکستن: ۲۰۸، ۷	دست انسانیت: ۳۳۰
دری: ۱۱۳	دستاويز: ۳۳۲، ۲۷۶، ۲۹
دریا: ۲۰۲، ۷۲، ۳۳	دستباف: ۱۵۰
دریاسیاست: ۲۸۰	دست بالا گرفتن: ۱۷
دریافت: ۲۴۵، ۱۵۲، ۱۲۹	دست بد داشتن: ۱۵۰
دریافتن: ۳۱۱	دستبرد: ۲۱۲، ۷۶، ۳۳
دریافش: ۷۵	دست بردست نهادن: ۱۵۹
دریاوار: ۹	دست بردن: ۲۶۶
دریای زاخر: ۱۳۱، ۳۳	دست برد نمودن: ۱۳۶
دریای شور: ۸۰	دست برد دهان... نهادن: ۷۲
دریای غموم: ۶۴	دست بشریت: ۵۵
دریای ستوج: ۳۰۳	دست بندگی: ۱۳۰
دریایی: ۳۰۰	دستبوس: ۲۶۸، ۱۴۹، ۵۲
دریتیم: ۲۹۵	دست به دست بردن: ۲۰۳
دریچه: ۸۹	دست چپ: ۱۹۶، ۸۹
دریچه فکرت: ۱۱	دست خوشی گشتن: ۶۴
دریدن: ۲	دست دادن: ۱۵۸

دست... داشتن: ۱۰۰	دعای راندن: ۵۵
دست راست: ۱۹۶، ۸۹	دعا گوی: ۳۲۷، ۲۱۲، ۸۸
دست رای: ۱۱۳	دعوات: ۳۳۰، ۱۶۵، ۲۰
دسترس: ۴۷	دعوت آنس: ۴
دست رسیدن: ۹۷	دعوتیان: ۸۵
دست رفتن: ۱۳۶	دعوی: ۱۰۸
دست زد: ۱۰۱	دعوی کردن: ۹۰، ۴۱، ۵
دست زده: ۱۷۴	دعی ملحق: ۳۲۳، ۲۶۴
دست فراز بردن: ۲۹۵	دف: ۴
دست فرسوده: ۲۱۲	دقایق: ۲۲۱
دست فرو شستن: ۲۲۲	دقایق غرایب: ۵۳
دست فنا: ۳۲۷	دفتر: ۲۳
دست کردن: ۱۲۵	دفتر او هام: ۲۱۵
دست کسب: ۶۲	دف زرین: ۴
دست کوفتن: ۴	دفع سیمین: ۲۱۱
دستگه: ۹	دفع: ۱۶۱، ۵۳
دستگیر: ۱۷۳، ۴۶	دفع کردن: ۵۳
دست مال: ۲۷۰، ۱۷۳	دقینه: ۱۸۷
دست مردمی: ۸۸	دق: ۱۰۸
دستنبوی باغ ارم: ۱۸۶	دقایق: ۱۱
دست و پا بریده: ۲۱۷	دقت: ۱۷۷
دست و پای زدن: ۱۲۶	دقیق: ۸۳
دستوری: ۲۲۴	دقیقه: ۲۱۸، ۵۵، ۲۳
دست یافت: ۲۴۳	دقیقه کبری: ۱۷۵
دستی کردن: ۱۲۵	دقیقه نگاه داشتن: ۵۵
دست یکی کردن: ۲۸۴، ۱۰۹	دکان: ۲۰۶، ۱۱۸
دشمن: ۱۰۲، ۱۴	دگر باره: ۲۵۷
دشمن داشتن: ۲۶۵	دل: ۴۵، ۱۱، ۳
دشمن ساختن: ۲۸۰	دلایل بیان: ۲۰۳
دشمن سوز: ۳۸	دلالت کردن: ۱۵۴، ۱۲۷
دشمن کام: ۲۱۷، ۱۰۲	دلایل: ۵۹
دشمن گرفتن: ۲۸۰	دلبری: ۹۰
دشنام: ۲۷۹	دل ترسیدگی: ۳۳۱
دشنام دادن: ۱۰۲	دلخسته: ۱۹۸
دعا: ۲۰	دل خواه: ۹۰

دندان شیر: ۶۴	دل خوش کردن: ۳۴۳، ۲۰۹
دندان کن: ۱۲	دل دادن: ۲۱۲
دندان: ۱۶۰	دل دل: ۴۷
دنیا: ۲۶۹، ۸۰	دل دل مرتضوی: ۴۸
دنیاوی: ۸۱، ۸۰	دل دوستی: ۲۳۴
دوات: ۲۹۹، ۲۰۴، ۲۰۹	دل رنجور: ۲۹۲
دوات خانه: ۲۳۵، ۱۳۴، ۲۰۵	دل زدن: ۱۰۱
دواج: ۳۰۳، ۱۶۰	دل کباب: ۲۵۸
دواسپه: ۱۴۵	دل شکستگی: ۵۶
دوام سرمد: ۱۴۹	دل شمیمه: ۲۱۱
دواء المسک: ۲۰۴	دلفریب: ۱۵۰
دوام گرفتن: ۴۵	دل گرسنه: ۲۹۰
دوتو: ۲۷۶	دل نمایی: ۱۰۳، ۲۳
دوجهانی: ۲۱۵	دلو: ۹۵
دوحه: ۳۴، ۲۵	دلوزین: ۳۰۴
دو حه طویی: ۳۱۱	دلوشریان: ۱۰۹
دود: ۲۶۰، ۹۶	دلو کشی آفتاب: ۳۰۴
دود بر سر آورده: ۸۶	دلیر: ۲۷۶
دود چراغ: ۱۶۱	دلیری کردن: ۳۲۴
دود ظلمات: ۱۶۵	دلیری نمودن: ۴۲
دودری: ۱۰۷	دلیل: ۴۱
دودسان: ۲۷۸، ۲۱۲، ۵۶	دم: ۱۱۳، ۴۶
دوده: ۲۹۴	دمار از سر بر آمدن: ۱۴
دوده شب: ۲۵۲، ۹۰، ۳	دمار بر آمدن: ۱۴
دوده قلم: ۶۶	دماغ: ۲۱۲، ۱۹۳، ۱۴
دودیده بان آفرینش: ۳۰۰	دماغ عقل: ۸۵
دور: ۱۰۵، ۶۵، ۱۷	دم سرد: ۱۱۷
دور آسمانی: ۵۷	دم صور: ۸۹
دور از ساخت: ۲۹۲	دمنه: ۳۴۳، ۳۲۲، ۱۳
دور از طبع: ۱۷۵	دم و دام: ۱۳
دور افتادگان: ۱۳۱	دنبال: ۱۱۷
دور افتادگان معصیت: ۱۵۶	دندان: ۲۲۸، ۱۲
دور افتادن: ۱۴۵	دندان خای: ۱۲
دوران: ۱۱۱	دندان زهره: ۶۵
دوران: ۲۱	دندان سپید کردن: ۱۲

دولت رسان: ۲۲۴	دورباش: ۱۶۷
دولت شناسی: ۳۱۸	دوردست: ۳۳۵، ۲۶۶، ۱۴۶
دولت یاری: ۳۲۹	دورماندن: ۱۰۲، ۱۷
دوسر دمه چشم روزگار: ۴۳	دورمانده: ۲۹۲
دون القلتین: ۱۵۷	دورنگ: ۳۰۳، ۵۸
دونشاء: ۴۳	دورنگی: ۹۳، ۲۸
دونیم کرده: ۸۷	دورو: ۲۸۴
دوهفت: ۳۰۵	دوروزه: ۴۶
دوهفته ماه: ۹۰	دوری: ۲۶۴، ۱۲۷
دوهندوی نازنین: ۱۰۷	دوزبان: ۱۹۴، ۱۷۸
دوهوایی: ۳۲۱	دوزخ: ۳۲۶، ۲۸۴
دوی الريح: ۱۸۷	دوزخ سرا: ۲۸۵
دهان: ۲۷۰، ۳۲، ۴	دوست: ۱۰۲
دهان آفتاب: ۶۵	دوستاران: ۲۶۴
دهاناسل: ۴۳	دوستان: ۱۸، ۱۲
دهان عقل: ۲۷۴	دوستدار: ۳۴۲، ۷۹
دهان گرم شیر: ۳۰۱	دوستداری: ۱۲۶، ۷۱، ۲۳
دهان کشاده: ۹۰	دوست داشتن: ۴۹
دهان نهنگ: ۶۴	دوست روی: ۲۸۰
دهده: ۳۳۳	دوست ساز: ۳۸
دهر: ۶۴	دوستگانی: ۲۰۶، ۶۵
دهر داهر: ۲۷	دوستی: ۲۳۲
دهر زبردست: ۳۲۰	دوش: ۱۶۰، ۷۷
دهره: ۱۱۳	دوشیزگی: ۲۹۲
دهشت: ۳۴۱، ۱۶۵، ۷۷	دوشیزه: ۱۶۲، ۱۵۸، ۹۱
دهشت برآوردن: ۱۶۶	دو طفل سیاه چرده: ۲۹۱
دهشت فزای: ۲۴	دو قطب ماهیانی: ۱۱۱
دهشت یافته: ۲۳۵	دو گانه: ۱۲۷، ۶۵
دهشش: ۲۹۵	دولابی: ۱۱۷
دهلیز: ۲۸۱	دولت: ۹
دمقولات منطقی: ۴۴	دولت بخش: ۲۹۹
دهن: ۱۹۴، ۱۱۷	دولت بی بهانه: ۳۴۰
دهن البلسان: ۱۷۱	دولت خانه: ۲۸۱، ۲۳۵
دی: ۱۰۴، ۶	دولتخواه: ۲۶۳، ۱۵۵، ۷۹
دیار: ۳۷۷، ۱۵۵	دولتخواهی: ۱۲۶

دی ماه : ۱۸۷،۸۸	دیبا : ۴۸
دی ماهی : ۳۱۴	دیباچ : ۴۰
دین : ۲۱	دیباچ بوقلمون : ۹۱
دین : ۲۱۷	دیباچه : ۳۲۴،۲۰
دینار : ۳۳۳،۱۰۴،۴	دیباى فضفاض : ۳۲۳
دین پروری : ۳۸	دیت : ۱۰
دین فروش : ۱۹۴	دیت دادن : ۲۱۶
دینی : ۲۷۱	دیت رسانیدن : ۱۰
دینیان : ۵۹	دیدار : ۳۲۳
دیو : ۳۱۵	دیدار آمدن : ۳۰۴،۶۱،۲۵
دیوار :	دیدار آمدن ماه نو : ۷۷
دیوان : ۳۳۳،۹۰،۵۷	دیده : ۱۴۴،۴۲،۳
دیوان خاص : ۱۷۵	دیده بان : ۱۰۷
دیوان عالی : ۳۳۳	دیده بانی : ۱۱۷
دیوانگان : ۲۹۵،۲۱۱	دیده حمراء شفق : ۱۶۷
دیوانه : ۲۹۵،۲۱۱،۱۱۵	دیده حال : ۲۶۶
دیوبند : ۲۲	دیده درستن : ۵۷
دیودلی : ۲۰۲	دیده عقل : ۹۷
دیو غرور : ۲۴۱	دیده عمر : ۶۵
دیو مردم : ۲۶۷	دیده همت : ۲۵۷
دیو و ملک : ۳۲۲	دیر : ۸۸،۱۷
دیه : ۳۳۳،۲۲۴،۱۰۲	دیر الاحن : ۱۲
دیهم خدای ایران : ۳۳۶،۱۲۶،۵۱	دیر خراب : ۶۰
ذ	دیر رسیدن : ۱۱۶،۳۸
ذات : ۲	دیر سال : ۲۸۱
ذات آفرینش : ۳۲۴	دیرمان : ۲۸۷
ذات البروج : ۳۳۹،۶۶	دیرماندن : ۱۴۷
ذات عرق : ۱۱۵	دیرالمحن : ۳۱۰،۱۲
ذات العماد : ۲۰۱	دیر یاز : ۲۵۳،۱۸
ذات نامحسود ربانی : ۷۹	دیری : ۲۶۴
ذات الید : ۲۲۲	دیرینه : ۱۵۵
ذاکر : ۳۰۸	دیگ : ۱۱۰
ذخایر : ۲۲۱، ۱۷۵، ۹۸	دیگرباره : ۳۳۲
ذخر الخلافه : ۲۶۷	دیگری : ۶۷،۶
ذخرالرهایین : ۲۶۶	دیگ گرم کرده : ۲۹۴

- ذخرا الصدور : ۱۸۹
ذخیره ساختن : ۱۵۳
ذخیره کردن : ۸۸
ذرات : ۲۰۲
ذرائع : ۱۸۷
ذراع : ۴۸
ذره : ۱۵۰ ، ۸۷ ، ۷۰
ذره عرش : ۳۳۵
ذره عقول : ۲۸۷
ذره علیا : ۲۹۳
ذره فضل : ۲۹۸
ذره هوا : ۳۰۴
ذره : ۱۱۹
ذره ذره کردن : ۲۶۴
ذریه آدم : ۴۴
ذکا : ۱۲۰
ذکر : ۲۶۰ ، ۵۳
ذکر فایح : ۱۶۴
ذلک : ۲۸۸
ذنب : ۳۲۳
ذوابه : ۴۷
ذوات : ۲۳۰
ذوالتاجین : ۱۴۸ ، ۵۲
ذوالجلال : ۱۶۴
ذوالریاستین : ۲۳۰
ذوالسعادتین : ۶۹
ذوالفضایل : ۲۷۰
ذوق : ۱۱۳
ذوالقرنین :
ذوالکفایتین : ۲۳۰ ، ۸۳
ذوالمعالی : ۷۲
ذوالمفاخر : ۲۳۸
ذوالمکارم : ۶۳
ذوالمناصب : ۱۷۹ ، ۱۳۸
ذوالمناقب : ۷۴۲
- ذوی التاج : ۱۳۴
ذوی الشیخان : ۳۹
ذوی الطریقه : ۱۸۵
ذهن : ۱۹۴
- ر
رابعة الاسلام : ۲۷۸
رابعة الزمان : ۱۸۸
رابعة الوری : ۱۲۲
راجع : ۲۸۴
راحت : ۶۴
راحت :
راحت افزای : ۱۸۰
راحت بخش : ۱۲۳
راحت رسان : ۱۴۱ ، ۱۲۹ ، ۲۵
رادمردان : ۴۹
راز برآمده : ۲۹۰
راز نهران : ۸۸
راست : ۱۰۲
راست روی : ۹
راست قامت : ۲۸۳
راستی : ۲۵۸
راستین : ۱۲۲ ، ۶۱
راس مال : ۳۰۰ ، ۲۳۱ ، ۲۵
راشد : ۱۹۸
راشده : ۱۲۲
راضع : ۵۸
راضی : ۴۷
راعنا گو : ۳۰۹ ، ۱۹۵
راعی : ۲۸۸
راغب : ۱۱۴
راغ پیروزه : ۱۱۷
راقت قرب : ۱۴۴
رافهیت : ۲۶۹
راکب : ۲۳۲
راکع : ۹۳

- ران گشادن : ۶۴، ۴۶
 رانیدن احکام : ۳۲۱
 رانیدن حد : ۳۲۱
 رانده : ۲۵۷
 راوق : ۴۶
 راوی : ۲۴۵، ۱۶۲
 راه : ۱۰۷، ۳
 راه آور : ۱۲۷
 راه بادیه : ۱۳۵
 راهبر : ۱۱۹
 راه بر بستن : ۱۱۷
 راه بردن : ۳۱۱
 راهبر شب : ۲۹۰
 راهبری : ۳۰۰
 راه توشه : ۲۹۰
 راه دادن : ۲۴۳
 راهرو خاص ملکوت : ۲۴۶
 راه زدن : ۱۵۳، ۱۰
 راهزن : ۲۴۶
 راهوار : ۲۱۸
 راه یافتن : ۳۴۱، ۱۰۷
 رای : ۵۹
 رایات : ۲۰۹
 رایت : ۳۲۵، ۵۲
 رایج : ۳۱
 رایحه : ۶۴
 رایحه المسک : ۱۴
 رب : ۵۴
 رب الارباب : ۱۹۱، ۱۶۸، ۹۷
 رب الفضایل : ۱۷۹
 ربانی : ۵۷، ۶
 ربانیان : ۳۰۶، ۱۶۱، ۵۲
 ربع مسکون : ۵۷
 رب الفضائل : ۱۷۹
 ربقه : ۳۱۵، ۲۶۵
 ربقه فرمان : ۳۳۷
 ربوبیت : ۳۴۱، ۲۱۰
 ربیع : ۲۸۸، ۲۱۶
 ربیع الحضرة : ۳۳۹
 ربیعی : ۷۶
 رتبت : ۷۱
 رتبت افزای : ۲۳۴
 رتبت فزای : ۵۵، ۵۴
 رجا : ۱۳۸، ۱۱۱
 رجوع کردن : ۱۱۰
 رحل : ۲۳۴، ۵۴
 رحلت : ۵۳
 رحلت کردن : ۲۲۴
 رحلة الشتاء والصیف : ۲۹۰، ۱۶۰
 رحم : ۱۱۳
 رحم آسمانی : ۲۰۶
 رحمانی : ۳۰۹، ۲۶۳، ۷۹
 رحمت : ۷۹
 رحم کافور قام نامه : ۲۹۴
 رحم ... نامه : ۲۷۴
 رحيق : ۳۱۰
 رحیم : ۶۱
 رخ : ۲۱۷
 رخا : ۱۳۸، ۱۱۱، ۹۴
 رخ برافروختن : ۱۷۵
 رخت : ۴۵
 رخسار : ۷۷
 رخسار برخاک ... مالیدن : ۱۵۹
 رخسار جان : ۲۶۳، ۱۴۹
 رخس : ۹۲
 رخشان : ۲۱۰، ۹۲
 رخصت : ۵۴
 رخصت دادن : ۱۶۲
 رخنه دهان : ۷
 رخنه کردن : ۲۹۵، ۲۲۹
 رداء : ۲۶۵، ۲۰۱
 رداء زرین روز : ۶۵

رداء عباسیان : ۳۰۳	رصد : ۱۱۷
رداء کبریا : ۲۲۵	رضا : ۱۶۲، ۴۹
رداء مصطفوی : ۳۳۵	رضاع : ۲۷۲، ۱۶۸، ۶۱
رداء معصفر آفتاب : ۳۰۴	رضاع عقلی : ۲۰۰
رد کردن : ۱۲۷	رضای ربانی : ۱۲۵
ردیف : ۱۰۶	رضوان : ۹۲، ۷۹
رداله : ۱۵	رضی الحضرة : ۱۴۶
رز : ۲۰۵	رضی الخلفاء المرضیین : ۲۳۰
رزاق : ۱۷۵	رضی الدوله : ۲۷۴
رزستان : ۴۶	رضیعالبان : ۱۴۲
رزم : ۸۱	رضیة : ۱۸۸
رسالات : ۲۸۶	رضیه الخلفاء المهدتین : ۱۲۲
رسالت : ۱۷۲	رطب : ۲۶۳، ۲۴۸
رساله : ۲۲۶	رطب لب : ۹۱
رسامی عقل : ۸۸	رطب : ۲۷۵
رساننده : ۳۴۱	رعاده : ۱۱۷
رسانیدنی : ۲۷۵، ۲۳	رعایا پرور : ۲۶۷
رسایل : ۲۷۱	رعایت : ۷۹
رسته رسته : ۲۰۳	رعشه : ۲۷۰، ۱۱۷، ۵
رسل : ۲۴	رعنا : ۱۱۸
رسم : ۱۰۳	رعنارو : ۳۰۹
رسم وعادت : ۲۱۲	رعناصفت : ۱۹۵
رسوا شدن : ۲۷۰	رعناوار : ۲۸
رسوا گردانیدن : ۱۰۵، ۵۸	رعنائی : ۲۴۶، ۹۲
رسوای عالم : ۱۰۵	رعونت : ۲۷۱، ۱۱۷
رسوایی : ۲۰۰	رعیت پروری : ۲۱۳
رسول : ۱۱	رغائب : ۶۹
رسوم : ۹۴	رغائب الايام : ۹۶
رش : ۴۲	رغائب در رغائب : ۶۹
رشته : ۳	رغائب حسی : ۱۴۲
رشته آفتاب سحا : ۳	رغائب سبحانی : ۱۶۷
رشح : ۲۴۵، ۲۱۷، ۴۲	رغبت : ۲۳۵
رشك : ۱۶۷	رغم : ۲۶۵، ۱۱۹، ۴
رشك زا : ۳۳۳	رفاعه : ۲۹۴
رشوه : ۲۰۰	رفاهت : ۲۳۶

رقیق : ۳۲۲	رفاهیت : ۱۲۴، ۱۵۲، ۲۶۷
ربه : ۱۹۵	رفتنی : ۲۲۴
رسیده : ۲۱۶، ۲۷۹	رفت : ۴۱
رنج : ۱۰۱	رفق : ۱۲۷
رنجش : ۱۹۱	رفیع : ۱۱۶، ۱۷۰، ۲۷۶
رنجور : ۱۸۶، ۲۹۴، ۳۳۵	رفیع الدرجات : ۱۶
رنجور خاطر : ۱۳۶، ۲۷۲	رقبه : ۲۶۵، ۳۱۵
رنجور دل : ۲۶۱	رقت حال : ۲۲۲، ۲۵۸
رنک : ۸۶، ۱۹۹، ۲۷۰	رقت نظم : ۱۷۷
رنکارنک : ۲۰۵	رقص : ۱۱۸
رنگرز : ۲۰۸	رقص کردن : ۴
رنکین : ۷	رقص کنان : ۲۲، ۱۶۶، ۳۳۰
رواء : ۳۰۰	رقعه : ۲۲۶، ۲۷۹
رواتب : ۴۵، ۱۴۹	رقم : ۵۸، ۳۲۲
رواح : ۱۵۲، ۲۱۵، ۲۴۰	رقم وفا : ۱۹۷
روا داشتن : ۶۷، ۶۸	رقوم : ۷۵، ۹۴
رواق هوا : ۱۱۲	رقوم اشک : ۷
روان پرور : ۳۰۶	رقوم قلم : ۱۹۹
روان داشتن : ۷۰، ۱۳۱	رقیب : ۱۱۵
روان کردن : ۱۱۲	رقیبان : ۳۰۷
روان گشتن : ۱۴۴	رکاب : ۶۹
روای : ۱۵۷	رکابی : ۶۴
روایح : ۵۳، ۸۵	رکاکت الفاظ : ۱۹۹
روباه : ۲۹۵، ۲۹۶	رکض الخیل : ۱۶۶
روباهی : ۱۰۱	رکن : ۲۳۲
روباه آسا : ۱۰۱	رکن الاسلام والمسلمین : ۱۹۸
روح : ۲۲	رکوع : ۱۱۱
روح افزای : ۱۹۰	رکیک : ۲۷۶
روح الطف : ۷۶	رکیک عبارات : ۲۷۲
روحانی	رگ : ۶۵
روحانیان : ۱۶۱	رم : ۱۷۴
روحانی مزاج : ۲۱۰	رماد : ۲۷۶
روح بغش : ۲۵	رمال : ۲۷۶
روح پرور : ۷۷	رسانی : ۱۵۶، ۲۰۹
روح پیوند : ۱۵۲، ۳۳۵	رمح : ۱۴۲
روح مجسم : ۷۰	رمز : ۲۴۳

روح مشخص : ۹۲	روش : ۲۰۲، ۵۶
روحی : ۴۵	روشن : ۱۹۰، ۱۰۴
رود : ۱۴۳	روشندل : ۳۸
رودگانی : ۱۱۷	روشنی : ۲۰۵
روز : ۵	روضات بهشت : ۱۶۲
روز افزون : ۷۹	روضات الجنان : ۷۹
روز بازار : ۱۹۳	روضات صفا : ۱۲۰
روز بدر : ۱۶۵	روضه : ۵۴
روز بهاری : ۱۵	روضه توحید : ۹۶
روز بهی : ۲۵۲	روضه جنان : ۶۱
روز دولت : ۳۱۰	روضه رضوان : ۳۲۵، ۹۱
روز رفته : ۲۱۲	روضه مطمئن : ۲۴۵
روز رویان : ۲۷۵، ۲۰۳	روضه نبوی : ۱۲۵
روز رویان ارم : ۹۴	روق شباب : ۱۶۶
روز عرفه : ۱۶۶	روم وهند صبح وشام : ۱۵۷
روزگار : ۸۷، ۱۰	روسی غمزه زن : ۱۰۷
روزگار براندازگر : ۵۶	روسیان : ۲۶۵
روزگار درگشتن : ۱۳	روسیان احرام گرفته : ۲۹۵
روزگار گذراندن : ۱۰۴	رونق : ۳۵
روزن : ۱۱۱، ۸۹	رووس منابر : ۳۱۱
روزنامه : ۱۷۷	رووف : ۲۷۹
روزن دل : ۱۱	روی آوردن : ۳۲۶
روزن دیده : ۱۶۵، ۹۶	روی افروخته : ۲۸
روزه : ۲۹۴، ۲۹۱، ۲۵	روی بازار : ۴۳
روزه داران : ۳۳۹، ۲۰۳، ۸۵	روی برتافتن : ۲۰۸، ۱۵
روز دولت : ۳۱۰	روی برخاك مالیدن : ۳۴۰
روز فرورفته : ۲۹۰	روی پوشیده : ۱۰۷
روزن : ۲۹۵	رویت : ۱۱۹
روزه داشتن : ۲۹۴	رویت : ۲۶۴، ۱۵۷
روزه گشادن : ۲۹۱	روی داشتن : ۱۵۰، ۱۳
روزی : ۱۵۳	روی در کشیدن : ۱۳
روزی دادن : ۸۳	روی داشتن : ۱۰۵
روزی ده : ۴۲	روی راست : ۸۵
روزی کردن : ۱۵۴	روی رای : ۱۱۴
روسا : ۱۴۳، ۶۰	روی شناسان دولت : ۲۰۷
روستایی : ۱۰۲	

- روی گفتار بودن : ۳۳۵
 روی نمودن : ۲۲
 روی نهادن : ۲۱۶
 ره : ۲۸۴
 رها کردن : ۲۲۷
 رهبانیت : ۷۴
 رهبت : ۲۴۶، ۲۳۵
 رهبر ملکوت : ۲۷۰، ۱۹۶
 ره دادن : ۳۴۲
 ره نشین : ۲۸۲، ۹
 رهوار : ۲۱۸
 رهی : ۲۳۷
 رهین منت : ۱۲۱
 رهین متن : ۱۳۱
 ریاح عواصف : ۲۰۵
 ریاح لواقع : ۲۰۵، ۱۲۰
 ریاحین : ۸۵، ۶۴
 ریاست : ۲۷۲
 ریاضات نفسی : ۱۵۶
 ریاض الانس : ۱۶۷، ۱۴۶
 ریاضت : ۱۵۶، ۶۱
 ریاض الحضرة : ۱۹۱
 ریاض ریاضت : ۲۵۷
 ریاض الشریعة : ۲۰۷
 ریاض التعمیم : ۱۵۲
 ری آفرین : ۲۸۳
 ریح : ۱۲۰
 ریح الصبا : ۱۲۰
 ریحان : ۹۰
 ریح عاصف : ۱۲۰
 ریزان : ۹۰
 ریزش : ۸۸
 ریزه : ۲۰۲
 ریسمان : ۲۷۶، ۹۵
 ریش گرو نهادن : ۱۰۴
 ریح : ۱۰۴
- رئیس : ۱۰
 رئیس الاصحاب : ۱۷۹
 رئیس طبیعی : ۱۰۱
 رئیس طیور : ۳۱۶
 رئیس عرب : ۳۲۲
- ز
- زآخر : ۲۴۶، ۱۳۱، ۷۱
 زاد : ۳۱
 زادبرد : ۲۹۲
 زاده ارادت : ۲۷۰، ۱۹۶
 زاده لطف ارادت : ۲۴۶
 زاستر : ۲۶۵
 زاغ جامه : ۲۰۱
 زاغ شب : ۲۰۱
 زال مخبر : ۳۲۹، ۵۲
 زانو بر زمین زدن : ۱۰۵
 زانویند : ۶
 زانویند ادبار : ۶۵
 زانوی ادب : ۶۵
 زاویه وحدت : ۱۹۰
 زاهد : ۵۰
 زاهر : ۲۴۹، ۵۳
 زاهره : ۱۳۸، ۵۳
 زایر : ۱۶۶
 زایران : ۱۱۸
 زایل : ۲۱۲
 زایل شدن : ۱۱۰
 زیان : ۱۵۲، ۱۱۲
 زیان افعی : ۶۴
 زیان بریده : ۲۸۷
 زیان خونین : ۲۷۱
 زیان در بستن : ۱۰۵
 زیان در کام کشیدن : ۳۳۲
 زیان روزگار : ۱۶۱، ۹
 زیان زرین : ۸۶

زرجهره : ۲۷۵	زبان سیاه : ۱۰۹
زرخلاص : ۸۶	زبان عطارد : ۶۵
زرد : ۲۰۲	زبان قلم : ۴۶
زرد آب : ۲۹۲	زبانۀ زدن : ۱۶۵
زردشت وار : ۱۵۳	زبانۀ کشیدن : ۹۶
زورخسار : ۷۷	زبانی : ۳۱۳، ۶۰
زورشته : ۲۵۲	زبانیان : ۱۶۱
زرق : ۱۶	زبله : ۵۹
زرکش : ۳۰۲	زبدۃ الجلالین : ۵۲
زرکشیده : ۲۱۶	زبدۃ الحقیقة : ۱۸۵
زرنگار : ۸۹	زبردست : ۳۲۰، ۱۱۱
زرنیخ آفتاب : ۹۰	زبرقان : ۴۸
زره تاب : ۸۶	زبیدۃ کیان : ۱۲۲
زره زره : ۸۶	زجاجه : ۲۷۶
زرین : ۲۹۴، ۸۶، ۴۹	زجاجه طبقه : ۳۳۸، ۹۵
زرین بال : ۲۰۲	زجر کردن : ۴۲
زریون : ۲۷۵	زحل نیت : ۱۷
زشت کرداری : ۲۳۳	زحمت : ۱۰۷
زغاق : ۲۷۰	زخار : ۹۹
زعفران رخ : ۲۵۳	زخارف : ۱۵۰
زعفران رنگ : ۷	زخارف دنیاوی : ۸۰
زعفران سای : ۲۶۵	زخرف القول : ۱۷
زفانه زدن : ۲۴	زخم : ۱۰۳، ۶۴
زفرات : ۱۶۶	زخم بر زخم رسیدن : ۵۷
زقوم : ۳۴۳	زخمۃ حرف : ۴۶
زکا : ۱۲۰	زر : ۱۷۰، ۸۰، ۳
زکات : ۲۲۳، ۱۶۸	زراب : ۸۵
زکات جاه : ۱۲۰	زراد خانه : ۲۰۸
زکام : ۲۹۴	زراقان : ۹
زالال : ۲۲۳، ۲۰۴، ۱۶۲	زردآلو : ۱۵۶
زالزال آفات : ۵۸	زراندود : ۷
زلزال حادثات : ۱۵۲	زربفت : ۳۰۲، ۸۵
زلزله : ۲۹۵	زربفت آفتاب : ۲۲۱
زلزله الساعة : ۳۲۵، ۲۸۴	زربفت چهره : ۴۷
زلف : ۲۱۰	زربفت فضفاض آفتاب : ۲۷۴

زلف: ۳۰۹، ۱۴۲، ۷۲	زند: ۲۱۸
زمان: ۶	زندگانی: ۱۵۱
زمان به زمان: ۱۱	زندگی: ۸۳
زمانت: ۱۵۸	زندنجی: ۳۰۲
زمان زلفت: ۱۶۵، ۱۴۲	زنده: ۸۰
زمان وزمین: ۶۱	زنده داشتن: ۷۴
زمانه: ۱۵۸، ۶۴	زنده در کشیدن: ۸۰
زمانه ساز: ۱۰۳	زنده کردن: ۳۲۱
زسردين: ۲۰۱	زنده کرده: ۲
زسر: ۲۶۰، ۱۵۰، ۵۵	زنده گردانیدن: ۱۴۸، ۱۲۲، ۶۹
زسزم: ۲۳۱	زن غمزه زن رومی: ۱۶۷
زستان: ۲۴۴، ۲۰۶	زن کردن: ۱۰۲
زمن گشتن: ۳۱	زنک: ۲۷۵
زهریر: ۱۸۷	زنکار: ۱۸۶
زهریر آمیز: ۵۳	زنکار خورد: ۲۸۱، ۱۵۶، ۷
زمین: ۲۰۹، ۴۵، ۲	زنکار خورده: ۱۸۶
زمین ارحام: ۴۵	زنک شوایب: ۲۷۵
زمین بوس: ۲۶۸، ۱۱۴	زنکل زرین: ۳۴۰
زمین بوسیدن: ۵۲	زنهار: ۱۴
زمین پیم: ۷۰	زوار وقصاد: ۲۳۶
زمین خدمت: ۲۶۳	زوال: ۶۱، ۵۷
زمین عبودیت: ۷۷	زواهر: ۳۰۰
زمین فرسای: ۲۶۳، ۷۱	زوبین: ۲۱۱، ۴
زمین نورد: ۱۱۴، ۹۴	زود: ۳۸
زمینی: ۳۰۰	زود رو: ۲۸۷
زمینیان: ۸۷	زود گذشتن: ۱۶۶
زن: ۱۰۲	زودی: ۲۶۴
زناه العیون: ۱۱۸	زور: ۸
زناه محصنات: ۱۶۸	زهاب: ۳۳۶، ۱۶۲، ۷۷
زنار: ۶۴	زهاب ارحام: ۲۷۴
زنار رومیان: ۲۶۵	زهاب حیات: ۳۳۶
زن باردار: ۲۰۶	زهاب گشادن: ۳۳۹
زنبور: ۹۱	زهاد: ۸۱
زنبور خانه: ۲۰۸	زهد: ۹۴
زنجیر: ۵	زهر: ۱۱۱، ۶۳

زهرآلود : ۱۹۵، ۱۴، ۷	زهر انصاف : ۳۲۱
زهر آلوده : ۱۹۵	ژ
زهر آمیز : ۶۴، ۱۴	ژاله : ۲۲۳، ۴۱
زهر تافتۀ سلیم : ۲۹۹	ژرف : ۲۳۸
زهر حیات : ۲۳۰، ۹۴	ژنده : ۴۹
زهره : ۲۴۰، ۱۱۳، ۶۵	س
زهرة الحیات : ۱۶۵، ۹۴	سابعی مقال : ۱۹۳
زهرة الحیوة : ۲۳۰، ۶۳	سابق : ۲۷۵
زهره صفت : ۹۱	سابق الدولة : ۲۲۵
زهش : ۱۱۷	سابق قدم : ۲۵۸
زهروار : ۳۳۱	سابقه : ۳۴۲
زه گریبان : ۱۱۷	ساحت : ۲۴۶، ۱۰۸، ۶۱
زی : ۲۹۳، ۲۴۱	ساحر الاقلام : ۱۴۱
زیادت : ۱۵۵	ساحر البیان : ۳۴
زیادت فرمودن : ۳۰۰	ساحل سعادت : ۲۶۰
زیارت : ۲۳۷، ۱۲۵	ساحل امان : ۳۰۹
زیان : ۲۶۹	ساخته : ۸۱
زیان داشتن : ۴۹	سادات : ۳۸
زیب : ۲۰۱	ساداة الاسم : ۱۲۲
زیبیدن : ۳۱۰	سادات الموحدين : ۱۶۴
زیچ : ۹۱	ساده : ۱۸۵
زیر : ۲۸	ساره زمان و زمین : ۱۲۲
زیر پا : ۱۵۶، ۱۱۱	ساز آشوب : ۱۰
زیر دست : ۲۱۷	سازگاری : ۵۸
زیر دستان : ۳۲۴	سازنده : ۱۳۳
زیر ران آوردن : ۲۱۶	سازیدن : ۱۶۸
زیر زمین : ۳۰۳	ساعات : ۱۳۷
زیست : ۲۹۳	ساعت : ۳
زین : ۳۲۵	ساعد : ۳۲۴، ۱۴۴، ۶۵
زین چوبین : ۵	ساعد خاییده : ۶۴
زین الحقیقة : ۱۳۹	سافل گهری : ۲۶۴
زین الشریعة : ۲۶۹	ساق : ۶۵، ۶۴
زینت : ۴۳	ساق عرش : ۱۱۰
زیور : ۲۰۱، ۱۶۱، ۱۱۷	ساقی : ۷

سبأ سینه : ۲۰۲	ساکن : ۱۰۳، ۶۱، ۸
سبأه : ۶۸، ۱۵۱، ۳۰۶	ساکنان : ۷۹
سباحگاه : ۵	ساکنان دین : ۲۶۹
سباح نمودن : ۱۶۷	ساکن طبع : ۱۰۴
سباق : ۲۲۷	سال : ۵۸
سبب : ۱۰۲، ۱۱۶	سالار : ۱۶۷
سبب ازل : ۲۷۶	سالف الزمان : ۱۷۵
سبحان الله : ۹۰، ۱۰۸	سالک : ۵۷، ۱
سبحانی : ۵۴، ۱۰۰	سالکان : ۱۱۵
سبحه جان : ۲۹۰	سالکان یقین : ۲۶۹
سبز : ۴	سالکه : ۱۲۲
سبزارنگی : ۹۰	سالیان : ۲۳۰
سبز پرده : ۲۳۳	سامان : ۲۱۲
سبز پوش : ۲۰۹	سامان پذیرفتن : ۸
سبزرنگ : ۸۶	سامان دیدن : ۲۲۳
سبز عذار : ۶۶	سامان نه : ۲۱۲
سبز قام : ۸۶	سامری : ۳۰۹
سبزه بر سر گرفته : ۲۲۳	سامی : ۱۸، ۱۲۳، ۲۷۰
سبط : ۲۷۵	سانح : ۲۷۶
سبعة ابهر : ۲۰۴	سایان : ۴۷
سبع طوال : ۱۷۷	سایس : ۲۶۷
سبعی خصال : ۱۹۴	سایس ساسانیان : ۵۱
سبعیت : ۳۰۲	سایغ : ۲۵۶
سبق : ۱۱۶، ۲۴۳	سایل : ۱۵۸
سبک : ۱۷۲	سایلان آاز : ۲۰۴
سبک مایگان : ۴	سایه : ۴، ۱۵۴، ۲۰۱
سبو : ۱۰۷	سایه آفریدگار : ۷۸
سبیل : ۸۹	سایه افکندن : ۴
سپارش کردن : ۱۳۶	سایه پروردگار : ۲۵۱
سپاس : ۲۲۳	سایه پروردگان : ۳۲
سپاه سالار : ۲۲۵	سایه چاه : ۲۸۷
سپاه نفس : ۱۸۶	سایه خدا : ۳۳۲، ۸۸
سپر برآب افکندن : ۱۶۷، ۲۶۶	سایه ذوالجلال : ۱۲۸
سپردن : ۱۲۴	سایه کردگار : ۲۸۰، ۳۲۷
سپر شدن : ۲۱۶	سایه گستردن : ۲۴
	سایه یزدان : ۲۴۱

سنه ایام : ۱۲۳	سنه شدن : ۳۲۵
ستیزه : ۱۰۵، ۴	سپه : ۲۴۱
سجاد الزمان : ۳۲۷	سپه دار : ۳۱۵
سجاده : ۴۹، ۱	سپهرگذار : ۱۶۵
سجاده دار : ۹۳	سپه کش : ۳۱۴، ۱۴۹
سجاده مربع : ۱۱۴	سپید : ۲۰۹، ۲
سجاده مقدسه : ۹۵	سپید باز : ۳۴۰
سجادی : ۲۱۲	سپید باز روز : ۲۰۱
سجال : ۱۲۰	سپید باز گریزی : ۳۲۴
سجدات : ۲۶۳، ۱۴۴، ۵۳	سپید دست : ۲۰۸، ۹۶
سجدات بردن : ۷۷	سپید روی : ۲۱۰
سجده : ۵۳	سپید عارض : ۹۰
سجده جای : ۳۲۹	سپید کار : ۲۹۰، ۱۷۲، ۶۴
سجده گاه : ۳۲۱	سپید کردن : ۲۰۸
سجده گزاردن : ۵۳	سپیدی : ۲۰۸، ۹۷
سجده گه : ۲۴۱	سمت : ۱۸۸، ۱۲۳
سجع : ۲۶۹	ستارگان : ۸۷، ۳
سجیت : ۱۴۸، ۱۲۹، ۶۳	ستاره : ۲۸۴
سجیس الیالی : ۱۳۲	ستاره سحری : ۱۱۷
سحا : ۲۵۱، ۳	ستاره علوی اول : ۱۵۸
سحاب : ۲۱۷، ۱۶۶	ستاره عمر : ۲۵۲
سحاب الطف : ۷۱	ستاره فرسای : ۳۲۷
سحاب ربیعی : ۷۶	ستاره فش : ۱۹۵
سحاب مرکوم : ۲۹۴	ستاره منطق : ۱۴۴
سحاب مکرمات : ۲۷۰	ستاره معانی : ۲۱۰
سحاب وابل : ۲۹۸	ستاره موکب : ۱۶۲، ۱۴۸
سحاب نیسان : ۱۵۰	ستم : ۱۲
سحبانی : ۱۰۰	ستم اناام : ۱۲۳
سحر : ۴۷	ستم مکرم : ۲۲۸، ۱۲۲
سحر : ۲۸۳، ۱۲	ستم عظمی : ۳۴۲، ۱۲۲
سحر آمیز : ۳۰۰، ۱۷۶	ستم : ۱۲
سحر پیوند : ۸۴	ستم رسیدگان : ۲۶۹
سحر حلال : ۱۴۲	ستم کشیده : ۱۹۰
سحر سامری : ۳۰۹	ستمگار : ۳۲۳
سحر طراز : ۲۸۲	ستواری : ۲۶۶

- سحرگاه: ۲، ۱۱۷، ۲۵۱
 سحرگاهی: ۷، ۲۰۳، ۳۳۰
 سحره‌هند: ۱۵۷
 سحری: ۱۱۷
 سخا: ۲۳۷
 سخاوت: ۸۳
 سخط: ۱۵۸
 سخله: ۱۷۸
 سخن: ۲۰۵
 سخنان اوایل: ۲۹۸
 سخن راندن: ۱۵۲
 سخن گفتن: ۲۵۷
 سخی: ۶۳، ۱۵۸
 سد: ۸۸، ۲۴۶
 سد دست: ۱۲۷
 سدر مخضود: ۲۷۵
 سده زمین: ۲، ۹۴، ۲۵۱
 سدیر: ۱۰
 سرا: ۹۴
 سراب جاذب: ۱۵۰
 سراج وار: ۱۱۸
 سرآمدگان: ۲۰، ۲۳۰
 سرآمدن: ۲۰۲
 سرآمده: ۲۸۲، ۲۹۹
 سراب: ۱۵۰
 سراپرده: ۳۲
 سرا پرده دل: ۳۲
 سراج: ۱۲۱
 سراج وار: ۱۱۸
 سراج وهاج: ۱۱۶
 سراچه: ۳۴۶
 سراسیمه: ۵۶
 سراسیمه روزگار: ۲۷۸
 سراسیمه خاطر: ۵۲
 سراز تن جدا کردن: ۳۲۴
 سرافراز: ۱۳۴، ۲۳۰، ۳۴۱
 سرافراز شدن: ۱۵۲
 سرافسار: ۲۲۳
 سرافکنده: ۱۷۵
 سران: ۸، ۱۵۴، ۲۶۵
 سران جهان: ۳۳۸
 سرانداختن: ۱۳۹
 سرانداز: ۲۶۵
 سرا وضرا: ۱۴۷
 سراییدن: ۳۱
 سرباز کردن: ۳۳
 سربازی: ۱۱۴
 سربازی کردن: ۱۱۴
 سربرافراختن: ۴۸
 سربرانداختن: ۳۳۸
 سربرزدن: ۳۳۹
 سربرزین زدن: ۵۷
 سربرهنه: ۱۱۸
 سربردن: ۲۰۵
 سربریده: ۲۵۳، ۲۹۲
 سرة‌الظبی: ۱۰۱
 سربریدگی: ۲۹۵
 سربریون کردن: ۳۰
 سرپای: ۲۰۱
 سرجاده: ۱
 سرجمله: ۵۷، ۲۳۶، ۳۴۲
 سرچشمه: ۷۵
 سرخ بت بامداد: ۱۵۰
 سرخ روی: ۹۷، ۱۸۱، ۲۲۱
 سرخ روی خجالت: ۱۵۰
 سرخ و سپید: ۲۰۹
 سرخیل: ۴۲، ۳۰۲
 سرخیل کواکب: ۲۲۳
 سرد: ۵۷، ۳۲۰

سرقدابہ : ۸۶	سر عقد : ۱۱۲
سردار : ۲۸۲	سرفذلک : ۳۴۲، ۵۷
سردار اسلامیان : ۷۶	سرفراختن : ۱۳۰
سردار افاضل : ۱۴۱	سرفراز : ۷۴، ۲۲
سردار ملوک واکارم واعالی : ۲۶۳	سرفرو کردن : ۱۱۸
سر ... داشتن : ۵	سرفکنده : ۸۰
سردار انداختن : ۲۰	سرگشادن : ۳۲۰، ۳۱۵
سردرباختن : ۷۷	سرکفیده : ۲۵۴
سردرپیش افکندن : ۳۳۳	سرکله : ۱۸۱
سردر گلیم ... کشیدن : ۲۷۰	سرکه : ۱۹۴
سردر نقاب خاک کشیدن : ۲۱۱	سرکوه : ۲۱۱
سردست : ۲۰۱	سرما : ۲۹۵، ۲۷۷، ۲۲۳
سردسیر : ۱۹۳	سرمايه : ۸۱
سردفتر : ۱۶۹	سرمايه ساختن : ۳۴۴
سردکاری : ۱۴	سرمد : ۱۴۹، ۱۳۹
سردنفس : ۲۲۰، ۱۵۰، ۹۷	سرمدی : ۲۵۰
سردو گرم : ۵۹	سرمنزل : ۱۲۲، ۹۶
سرزده : ۳۳۰	سر مه : ۳۱۴
سر سال : ۹۴	سر مه چشم : ۶۶
سر سام : ۲۵۴، ۱۰۹	سر مه کردن : ۹۱
سر سامی : ۲۹۴	سرنشیب : ۳۳۳
سر سبز : ۳۴۵، ۲۱	سرنگون : ۱۱۸
سر سران : ۲۹۲	سر و : ۲۸
سر سرکوی : ۱۶۷	سر و تن آراستن : ۱۶۰
سر سری : ۲۹۲	سرور : ۲۱۱، ۷۶
سر شک : ۱۹۹، ۱۰۹	سروران : ۱۰۵
سر شک خرمی : ۳۳۸	سر و روی : ۳۲۴
سر شک شادی : ۳۱۶	سروری : ۹
سرطان : ۲۸۴، ۱۴۴	سر هنگ : ۱۶۷، ۸۵
سرطانی : ۱۱۰	سریان : ۱۰۷
سرعت : ۱۷۷	سریت : ۸

سرافت : ۲۷۹	سریر : ۳۱۶، ۱۴۹، ۵۲
سفته : ۱۵۴	سریرت : ۲۱۲
سفر : ۴، ۱۳۳، ۲۶۴	سریع النفوذ : ۲۵
سفرا : ۲۴	سرین : ۹۱
سفرجل رنگ : ۲۰۹	سزای : ۴۷
سفرجلی : ۱۵۶	سست حمایتی : ۶۷
سفرقدس : ۸۲، ۱۲۴	سست قوایم : ۳۳۱
سفره : ۱۰۰	سست کفل : ۶۴
سفساف : ۲۳۳، ۳۰۹	سطح : ۴، ۱۱۲
سفساف نظری : ۲۶۴	سطر : ۳۶، ۲۲۵
سفلگان : ۴۹	سطوات : ۱۱۱
سفله : ۸۰	سطوت : ۸، ۳۱۴
سفلی : ۴۲	سعادات : ۱۱۶
سفن : ۱۰۹، ۱۸۵	سعادت : ۱۸، ۲۸
سفها : ۱۹۲	سعاده الدارين : ۲۱۵
سفینه : ۱۸۷	سعادت بخش : ۷۶، ۱۵۲، ۲۲۴
سفینه دریای غموم : ۶۴	سعادت پیوند : ۸۵
سفینه نجات : ۳۰۹	سعادت رسان : ۶۹
سفیهان : ۲۵۶	سعادت زای : ۲۷۴
سقا : ۷	سعادت عظمی : ۲۱۴
سقام : ۵۳	سعال : ۲۸۴
سقر : ۱۷۲	سعدا الحق :
سقط : ۱۹۴	سعد اکبر : ۲۱، ۱۹۲، ۳۱۵
سقط زند : ۴۴	سعدالسعود : ۷۶
سقف : ۸۸، ۱۵۵	سعدان : ۷
سقف بنفسجی : ۷	سعدون : ۷
سقلاب آسمان : ۸۹	سعدین : ۳۲۳
سقلاطون : ۴۸	سعود : ۱۰۹، ۲۵۲
سقیم : ۱۴۲، ۱۷۲	سعود آسمان : ۱۲۵، ۱۳۹
سقیم دل : ۲۶۶	سهید : ۲۲۶
سکان : ۱۱۵، ۱۵۵	سفا : ۲۱۶
سکاهنی : ۲۰۸	سفال : ۹۰

سلایل : ۲۷۴	سکب : ۳۱۰
سلب : ۳۱۰	سکرات : ۱۱۷
سلخ کردن : ۱۸۰	سکنجه بیضاء : ۲۰۴
سلسال : ۱۴۵، ۷۹	سکته : ۵۷
سلسبیل : ۳۷	سکوت : ۲۳۷
سلسله : ۵	سکونت : ۱۰۴
سلسله جنیان : ۲۳۶	سکه : ۸۶
سلسله لطف : ۳۳۰	سکه نانهاده : ۴
سلطان آسمان : ۳۰۳	سکین : ۱۹۴
سلطان الحقیقه : ۲۸۷	سک : ۷
سلطان الحکما : ۱۷۲	سک آستان نشین : ۳۰۲
سلطان الطریقه : ۵۰	سگالش : ۶
سلطان عقل : ۱۵۵	سگالیدن : ۱۰۴
سلطان عقول : ۳۱۶	سگ خدمتار : ۷۸
سلطان فکن : ۹۱	سگ دلی : ۶۴
سلطان الکفات : ۲۴۰	سگ صفت : ۱۱۳
سلطان النصاری : ۷۴	سگ کوی : ۸۰، ۷۷
سلطان پناه : ۵۲	سلاست : ۱۷۶
سلطان نجوم : ۹۲	سلاسل : ۶۶
سلطان نشان : ۳۱۰، ۷۰	سلاسل ارکان : ۲۷۱
سلطانی : ۵۴	سلاطین : ۱۵۶، ۴۹
سلطنت : ۳۳۰	سلاطین عهد : ۶۱
سلطنت جوی : ۱۹۵	سلاطین الفتنه : ۴۳
سلک : ۶۰	سلاله : ۳۳۹
سلک ارادت : ۵۲	سلاله گل : ۵۹
سلمان محبت : ۲۵۷	سلام : ۲
سلوت : ۱۴۲، ۹۶، ۵۷	سلامت : ۳۳۰، ۱۷۶
سلوت بخش : ۱۲۹	سلامت کده : ۱۵۳
سلوت رسان : ۳۱۵، ۱۲۳، ۶۵	سلامتیان : ۷
سلوت یاب : ۱۳۴	سلام علیک : ۲۸
سلیح : ۱۲۴	سلام و خدمت : ۳۲۷
	سلامی : ۱۲۳

سناپک اقلام : ۱۶۷	سلیح خانه : ۲۸
سنان : ۱۰۷، ۵۷	سلیل : ۱۷۷
سنان آفتاب : ۴	سلیم : ۲۷۸
سنبل : ۴۹	سلیمان آسا : ۴۶
سنبل الطیب : ۳۱۰، ۲۷۵	سلیمان روزگار : ۳۳۹
سنبله : ۳۴۳، ۲۹۰	سلیمان نگین : ۳۲۴، ۲۹۹
سنبله آسمان : ۲۷۶	سلیمان وار : ۲۹۶، ۵۲
سنبله بالا : ۹۰	سلیمان وقت : ۵۶
سنبله دار : ۱۱۱	سلیمانی : ۳۱۵
سنبله طیب : ۳۱۰، ۲۷۵	سم : ۳۳۵، ۵
سنت : ۲۶۳، ۱۵۳، ۴	سم : ۱۸۷
سنت الهی : ۱۵۶	سم افکندن : ۲۱۸
سنت مکارم : ۳۲۱	سماری حروف : ۱۶۰
سنجد بش : ۲۰۳، ۴۸	سماطین : ۱۱۹
سنجد بش : ۸۷	سماع کردن : ۴
سنجری : ۲۰۳	سماک انور : ۳۰۶
سندس : ۳۰۴	سماک راسخ : ۱۱۱
سن سن گوی : ۹۰	سماکین : ۱۱۹
سنگ : ۲۴۲، ۵	سماوی : ۲۳۳، ۴۳
سنگ بردندان .. افکندن : ۶۵	سمایی : ۳۰۰
سنگ بردندان ... زدن : ۳۲۳	سمج : ۲۴۳
سنگ پاره : ۳۲۳، ۱۵۶	سم در زسین دوخته : ۵
سنگ محک : ۸۶	سمرقند وجود : ۱۱۲
سنگ معدنی : ۲۶۶	سمع : ۱۶۱، ۱۰۷، ۶۰
سنگی : ۱۰۴	سمع الکیان : ۲۹۹
سنگین : ۲۹۰	سمعه : ۱۶
سو : ۷۸	سمور : ۱۸۶
سوابق : ۲۳	سموم : ۳۱۴
سواد : ۳	سمیدع : ۱۸۳، ۱۶۴، ۸۳
سواد اعظم : ۳۰۶، ۲۶۳، ۱۶۴	سمین : ۲۹۰، ۹۱
سواد انقاس : ۵۷	سمینه : ۲۹۵
سواد دل : ۳	سنا : ۱۶۱
سواد دیده : ۲۵۱، ۵۷	
سواد دیده بصیرت : ۳	

سواد دیده عقل: ۳۳۸	سوگ زده: ۱۹۰
سواد شب: ۲۱۰، ۹۷، ۵۷	سوهان شکل: ۱۸۵
سواد لشکر: ۱۵۸	سوی: ۹۱
سواد و بیاض: ۳۱۶	سه ارواح خزانه حیوة: ۲۲۱
سوار افلاک: ۳۱۶	سه اعراض: ۴۳
سوار بر آبدن: ۶۵	سهام: ۱۱۱
سواری: ۱۰۰	سه پادشاه روحانی: ۴۳
سوء الغصص: ۱۰۰	سه حجرة بام دماغ: ۳۰۰
سوء المزاج: ۱۱	سه سالگی: ۶۷
سوالف: ۲۳۴	سه شعله: ۱۵۵
سوانح حالات: ۲۲۶	سه غرقه دماغ: ۱۹۳
سوختگان: ۷	سه شقه: ۲۰۱
سوختگی: ۹۶	سه کتاب منزل: ۱۵۵
سوخته: ۱۱۲، ۱۲	سه گانه: ۷
سود: ۲۶۹	سهل بودن: ۳۳۲
سودا: ۲۸۱، ۱۶۱، ۱۰۸	سه ممالک جان: ۱۰۹
سودازده: ۱۶۵	سه نتایج سهل: ۱۵۵
سوداء المهموم: ۳۱۱	سهیل: ۲۶۶، ۲۰۹
سودازده: ۱۶۵	سهیل پرورد: ۱۸۵
سوداوی: ۵۷	سهیل یمنی: ۱۰۶
سوداویان: ۲۰۴	سیات: ۱۵۷
سودداشتن: ۱۳۹	سیاحت کردن: ۱۶۷
سودمند:	سیادات: ۱۱۶
سودن: ۱۱۱	سیادت: ۱۴۹
سود وزیان: ۲۶۹	سیار: ۲۰۱
سوده: ۲۱۷	سیارات: ۱۱۷
سوز: ۱۷۷	سیاره: ۳۱۶
سورت: ۲۰۴	سیاره صبح: ۱۱۷
سورت سرما: ۲۲۳	سیار همم: ۲۶۴
سورة النمل: ۱۸۲	سیاره همم: ۲
سوزن شکاف: ۹۰	سیاس: ۲۶۷
سوزیان: ۸۱	سیاست: ۲۶۰، ۲۰۶
سوسن: ۲۰۹	سیاست آمیز: ۳۳۰
سوسن بو: ۹۰	سیاست گستری: ۵۲
سوسن عذار: ۹۱	

- سیاق: ۲۶۹
 سیاق: ۱۷۷
 سیاه: ۲۰۱
 سیاه آب: ۲۱۰
 سیاه پوش: ۲۱۰
 سیاه چرده: ۲۹۱، ۲۵۱، ۲
 سیاه چهره: ۸۶
 سیاه در پوشیدن: ۱۶۷
 سیاه در کردن: ۲۱۱
 سیاه رنگ: ۲۰۹
 سیاه زاغ شب: ۲۰۱
 سیاه قام: ۲۱۰، ۸۶
 سیاه کاسه: ۹۶
 سیاه گلیم: ۳۴۰
 سیاه هی: ۲۰۹، ۹۱
 سیب: ۲۹۰، ۱۰۱
 سیب منقط: ۱۸۶
 سید آل بهرام: ۲۸۲
 سید اتقیا: ۲۰۷
 سید ادبا: ۲۵۰
 سید الازکیا: ۳۶
 سید الاسلام والمسلمین: ۶۳
 سید اعظم الحکام: ۱۶۹
 سید الاکفا: ۷۲
 سید الاسراء العادلین: ۶۹
 سید انصار الله: ۱
 سید الایمة: ۹۷، ۶۳
 سید جلساء الله: ۵۰
 سید الحکما: ۲۶۰
 سید الخطباء: ۴۲
 سید الخواص: ۱۹۱
 سید سادات: ۳۱۸، ۱۲۲
 سید الشریعة: ۲۱۴
 سید العارفين: ۱۸۵
 سید العرب:
- سید العشائر: ۲۳۸
 سید علماء المشارق والمغارب: ۱۸۳
 سید العلماء المحدثین: ۴۹
 سید قرون الاسم: ۲۶۲، ۵۱
 سید القیصره: ۷۴
 سید الکبراء الزاهدین: ۱۳۳
 سید المحققین: ۲۹۳
 سید سادات العرب والعجم: ۳۲۷
 سید سادات الامم: ۱۲۲
 سیر: ۲۹۲
 سیر آب: ۲۶۴
 سیر بر آمدن: ۱۰۱
 سیر شیر: ۲۹۱
 سی ساله: ۳۳۴
 سیستان آرای: ۳۳۹
 سیف اعظم السلاطین: ۱۴۹
 سیف انصار الهدی: ۱۷۸
 سیف الدولة: ۶۹، ۱۹
 سیف الرهایین: ۳۴۰
 سیف الملوك والسلاطین: ۱۳۳
 سیل: ۲۸۷
 سیلاب: ۱۰۹
 سیلاب عبرات: ۶۴
 سیلان: ۲۹۱، ۲۵۲، ۳
 سیما: ۲۹۷، ۷۷، ۵
 سیما: ۲۹۷
 سیماب در گوش کردن: ۲۱۷
 سیماب دل: ۸۴
 سیماب غوایت: ۲۱۷
 سیماب وار: ۸۴
 سیمرخ: ۲۰۱، ۱۱۰
 سیمرغان نفسانی: ۲۰۱
 سیمین: ۹۱، ۴۹
 سین سعادت: ۱۶۰

سین وشین: ۱۶	شاعرالله: ۲۰۰
سینه: ۱۸۶	شافی: ۱۷۶
سینه خراب: ۲۵۸	شا کر: ۲۸۵، ۱۳۴
سینه سوز: ۱۴۲	شا گرد: ۲۵۲
سینه شکافتن: ۵۷، ۸	شا گرد غلام: ۸
سینه کردن: ۶۵	شا گردی: ۳۱۶
سینه کنان: ۹۲	شام: ۲۴۰، ۱۵۰
سیه پوشیدن: ۲۰۹	شامگاه: ۲۵۱، ۲۱۱، ۲
سیه چرده: ۹۰	شامگه: ۲۴۲
سیه دل: ۲۰۸	شامل: ۱۶۰
سیه میبید: ۳۰۳	شاسی: ۵۴
سیه کاسه: ۲۹۰	شان (انگبین): ۲۸۳، ۲۱۷، ۱۰۱
سیه گلیم: ۱۷۲	شانه زدن: ۸۲
ش	شاه (داماد): ۲۹۲، ۱۶۲
	شاه افلاکیان: ۳۰۲
شاپوری: ۳۰۲	شاهباز: ۲۰۱
شاخ تمنی: ۴۷	شاه بانوان: ۱۲۵
شاخ سنا: ۱۶۱	شاهد آفتاب: ۱۰۷
شاخص البصر: ۱۶۶، ۱۴۴، ۳	شاهد بازان: ۱۰۷
شاخصه الابصار: ۲۴۸	شاهد بازی: ۱۱۷
شاخ طویی: ۲۰۱	شاهد روش: ۲۴۶
شاخ ناشکسته: ۹۱	شاهد عدل: ۲۶۴
شاخه های انامل: ۲۸۱	شاهد غمزه زن: ۲۱۱
شاداب صفا: ۲۳۲	شاهراه: ۳۴
شاداب مکرم: ۲۲۳	شاه طغان فتوت: ۲۹۸
شادروان: ۸	شاهق: ۷۱
شادروان: ۳۱۴، ۸	شاه کواکب: ۸۶
شادمانگی: ۳۳۸	شاه مرغان: ۳۱۶، ۱۴۴
شادمانی: ۲۲۵، ۱۶۵	شاهوار: ۳۴۰، ۴۹
شادی: ۲۲	شاهی: ۳۱
شارع مرسل: ۲۲۴	شاهیت: ۱۱۲
شازده: ۲۹۰	شاهین: ۳۲۴
شاطی: ۱۴۳	

شجاع الملوك: ۲۶۸	شاهین همت: ۹۲
شجر: ۲۹۴	شایستگی: ۱۵۵
شجره: ۲۹۴	شایسته: ۹۷
شحنگی: ۱۷۱، ۹۰	شایع: ۱۲۵
شخص: ۳۲۳	شایگان: ۵۳
شدت: ۱۱۱، ۹۴	شب: ۲۰۵، ۵۷
شده: ۲۹۴	شباب: ۱۶۵، ۱۵۴
شرآب: ۱۹۹	شبان: ۷۸
شراب: ۱۸۶	شبانگاه: ۳۰۲، ۵۸
شراره: ۴۴	شبانگه: ۲۰۸
شراع: ۱۱۹	شبانه روز: ۲۸۵
شرایط: ۲۹۳، ۱۷۸	شبانی: ۲۲۴
شرایع: ۲۰۱	شبتاب: ۱۵۷
شرایین: ۱۰۶	شبدیز: ۵۸
شربات لطف: ۱۹۹	شبدیز صبح وشام: ۵۸
شربت: ۱۱۰، ۶۴	شبرق: ۳۱۰
شربالقاع: ۱۹۲	شبرم: ۳۱۰، ۲۷۵
شرح: ۶۰	شب زنده داشتن: ۱۱۷
شرح دادن: ۲۴	شبستان: ۵۶
شرزه: ۳۲۲	شبستان خور: ۸۵
شرط: ۳۲	شبستان سلیمان: ۵۸
شرع: ۲۵۷	شبستان فکرت: ۱۶۲
شرع کردن: ۱۱۹	شب قدر: ۱۶۵، ۹۶
شرعی: ۱۸۵	شبکه: ۱۱۰
شرف: ۲۱۶، ۵۷	شبگیری: ۱۱۰
شرف اعراق: ۷۹	شبه: ۱۴۵
شرف الاسلام والمسلمین: ۲۷۴	شبه: ۲۰۹
شرف الحاج: ۱۰۵	شبهات: ۲۶۹، ۲
شرف خانه: ۱۵۳	شبیخون: ۳۱۶، ۵۸
شرف داشتن: ۱۴۳	شتاب زدگی: ۱۲۴
شرفوان: ۷۹	شتربان: ۲۸۶
شرف یافتن: ۲۰۵، ۱۵۲	شتربانی: ۲۲۴
شرم داشتن: ۳۲	شتم: ۳۱۰
شرمسار: ۲۳۶	شجاع الاسلام والمسلمین: ۱۳۷
شرمساری: ۱۰۴	
شروانشاهی: ۷۸	

شرف: ۳۳۸	شروین دولت: ۱۱۲
شفاء وافی: ۲۹۶، ۲۶۶	شهره: ۲۴۱
شفق: ۲۶۰، ۱۵۰، ۲	شریان: ۱۰۶
شفق آسا: ۲۲۱	شریعت: ۱۱۸
شفقت: ۳۳۴، ۱۰۲	شریعت پیوند: ۱۸۶
شفیع: ۲۴۳	شریف: ۷۲، ۲۴
شفیع آوردن: ۸۴	شسع طوال (؟): ۱۷۷
شقا: ۱۷۲	شش استوار: ۴۳
شقاوت: ۲۷۹	شستری: ۳۰۴
شقایق بهجت: ۱۷۹	ششدر: ۲۰۸
شقایق لهجت: ۱۷۹	شش روز خلقت: ۴۳
شقت: ۱۲۵	شش عروس فلک: ۲۵۳
شقه: ۲۰۱	شط: ۱۴۳
شقه اخضر آسمان: ۳۰۴	شطر: ۲۳۵
شقه فلک: ۲۱۵	شطر نجیان: ۹
شقیه: ۱۰۵	شعار: ۲۶۴، ۶۲
شکار کردن: ۲۲۷	شعار باطن: ۳۰۱
شکار گاه: ۳۲۵	شعار ساختن: ۲۶۵، ۱۵۰
شکاری: ۳۲۵، ۲۲۷	شعاع: ۴
شکایت: ۱۵۶، ۶۷، ۷	شعاعات: ۱۶۴
شکایت فزای: ۲۸۵	شعاع افکندن: ۳۱۵
شکر: ۱۰۸، ۹۱	شعبه: ۳۴
شکرانه: ۱۴۵	شعر منقط اختران: ۳۰۴
شکر پیوند: ۲۲	شعری: ۲۲۳
شکر خای: ۳۴۰، ۱۱۴	شعریان: ۲۷۴، ۸۷
شکر خانه: ۳۲۴	شعف: ۲۸۲، ۲۴۹
شکر ریز: ۱۶۱	شعوزه: ۲۱۵، ۱۷۵، ۱۰۰
شکرستان: ۹۱	شغاف دل: ۳۳۸
شکر شکر: ۸۶	شغل: ۲۷۷
شکر گزاردن: ۴۴	شفا: ۲۱۶، ۱۷۲
شکست کردن: ۳۴۲	شفاء الصدور: ۴۶
شکستگان: ۲۲۵	شفاء الغلیل: ۲۷۴، ۱۹۹، ۱۵۴
شکستگی: ۲۱۱	شفارسان: ۲۸۴
شکسته: ۲۸۰، ۲۰۹، ۱۰۷	شفاعت کردن: ۱۰۳
شکسته بسته: ۲۱۲، ۳۳	شفاعت نامه: ۲۸۷، ۲۷۸

شمع مجلس: ۲۱۱	شکسته دل: ۳۵
شمع موکبی: ۴۴	شکسته دلی: ۳۳۴
شمل: ۲۶۹، ۲۴۵	شکل: ۶
شموس: ۵	شکم: ۲۹۶، ۵
شمول: ۲۶۹، ۲۶۱	شکم صدف: ۶۴
شمه: ۱۸۱	شکم گزاردن: ۷۱
شمیده: ۲۱۱	شکن در شکن: ۴
شناسا: ۳۰۰	شکوفه: ۱۵۴
شناع: ۴	شکوفه دار: ۱۱۹
شناعت: ۱۰۳	شکوه: ۲۰۱، ۲۰
شنیع: ۱۷۵	شگرف: ۹۱
شواذ: ۱۷۴	شگرفی: ۱۲۵
شوغل: ۲۳	شگفت: ۲۱۵
شواهد: ۱۰۸	شگفتی: ۲۶۸، ۸۳، ۷۶
شوایب: ۲۷۵	شگفتی نمای: ۳۲۲
شوایب طبیعت: ۱۴۵، ۵۹	شم: ۱۸۷
شوخ: ۹۱	شما: ۵۳
شوخ رویی: ۴۲	شما ت: ۲۶۰، ۱۹۳
شور: ۲۰۲، ۸۰	شما ت کردن: ۲۳۳
شور آب چشیده: ۳۳۸، ۱۴۹	شم آل: ۲۱۶
شور بخت: ۲۷۸	شمال: ۲۱۶
شورستان: ۳۱۰	شمس: ۴۱
شورش افزای: ۲۴۶	شمس الاسلام والمسلمین: ۲۸۰، ۲۱۵
شوره خاك: ۱۱۱	شمس الاكابر: ۲۷
شوریده: ۴۵، ۲۹	شمس الحضرة الباهره: ۸۳
شوق: ۲۰۴، ۱۴۲	شمس الحضرة الشما: ۲۶۶
شوق آسيز: ۲۵۲	شمس الخواص: ۱۳۴
شوکت: ۱۰۹	شمس الهدی: ۲۹۳
شه: ۷۶	شمس وار: ۲۹۹، ۱۱۸، ۴۲
شهاب: ۲۱۱	شمشیر: ۸۵
شهاب الافاضل: ۱۳۹	شمشیر آب رای: ۳۲۱
شهاب سایر: ۱۶۶	شمشیر زن: ۸۱
شهادت: ۱۶۸	شمشیر کشیدن: ۱۰۲
شهباز: ۱۷۶، ۱۴۴	شمشیر یمانی: ۳۳۰
شهباز دانش: ۳۴۰	شمع ثاقب: ۶۱
	شمع ماه: ۳

شیرزدگان آفتاب: ۲۹۱	شهباز گوهر: ۱۰۱
شیرسپید: ۲	شهد: ۳
شیرسیاه: ۳۲۳، ۲۹۵، ۶۵	شهدا: ۱۶۹
شیرشرزه: ۳۲۲	شهداء عدل: ۲۵۳
شیرکرم: ۱۷۳	شهر: ۷۹
شیربردان: ۹	شهرستان: ۷
شیره: ۱۱۳	شهرستان بدایع: ۲۰۶
شیرهمت: ۱۰۱	شهرستان دل: ۸۸
شیرین: ۲۰۵، ۷۰	شهر عاد: ۲۰۱
شیرینی: ۲۷۹	شهر گشای: ۷۶
شیطان: ۱۶۱، ۱۱۸	شهر گشایی: ۳۳۰
شیطنت: ۲۳۳	شهر یار: ۱۰۳
شیطنت دوست: ۱۹۵	شهر یاری: ۱۴۸، ۵۲
شیفته: ۹۰	شهوات: ۲۰۸، ۲
شیفته شدن: ۲۹۰	شهوانی: ۱۰۱
شیفته وار: ۲۹۵	شهد عدل: ۱۶۸
شیمت: ۳۴۳، ۲۵۰	شهوز: ۲۸
شین وسین: ۱۶	شهید: ۲۲۶
شیوه: ۲۶۹	شیاطین: ۱۹۸
	شیاطین انس: ۲۵۸
ص	شیب: ۳۱۵
صابری: ۲۱۱	شیب ویالا: ۳۳۳
صاحب: ۱۷۵، ۱۸	شیخ: ۴۹
صاحب اخلاص: ۴۶	شیخ: ۲۱۴
صاحب برید عقل: ۳۰۰	شیخا: ۲۵۷
صاحب خبران دین: ۱۹۲	شیخ الاسلام والمسلمین: ۲۲۰
صاحب خراج خراسان: ۳۲۲	شیخ الشیوخ: ۵۰
صاحب خطران دل: ۱۹۲	شیخ الطریقه: ۲۷۰
صاحب سطوت: ۱۵	شیر: ۱۶۷، ۶۴، ۲
صاحب طلایسان: ۱۴۴	شیر آسمان: ۶۴
صاحب غرض: ۳۳۱	شیر آسمانی: ۳۳۰
صاحب قران: ۱۴۸، ۵۱	شیر بچه: ۳۲۴، ۱۱۱
صاحب قلم: ۱۷۳	شیر دل: ۳۰۲
صادر و وارد: ۲۳۶	شیرده: ۲۹۱
صادق: ۷۹	

- صادقان مودت : ۷۱
صادق البدوان : ۳۲۷
صارم حزب الله الموحدين : ۱۷۸
صارم الممالک : ۲۸۰
صاعد شدن : ۱۵۰
صاعده : ۳۳۸، ۱۳۸
صاعقه : ۸۷
صاعقه آثار :
صاعقه آفت : ۲۷۱
صاعقه آمیز : ۲۱۲
صاعقه انگیز : ۵۳
صاف : ۱۴۵
صافنات جیاد : ۲۷۶، ۹۵، ۴۸
صافی : ۹۸، ۳
صافیات الاجیاد : ۲۷۶، ۹۵
صافی الشرب : ۳۴۵، ۱۶۷، ۵۸
صافی عقیدت : ۲۶۷
صافی گردانیدن : ۲۸۷
صالح : ۳۱
صالحه : ۱۸۸
صانع : ۲۸۳، ۲۰۶
صایب : ۱۸
صایغان تقدیر : ۲۱۵
صبا : ۲۵۳
صبابه : ۲۴۵، ۱۹۳
صباح : ۲۱۵، ۱۵۲
صباغ باغ مینا : ۱۱۷
صبت : ۸۹
صبح : ۲۰۹
صبحی : ۲۲۳
صبح دیدن : ۷۷
صبح دولت : ۳۳۹
صبح سعادت : ۳۱۱
صبح شناسان : ۴۶
صبح صادق : ۳۱۱، ۲۸۷، ۴۶
صبح کاذب : ۱۵۰، ۴
صبحک الله خوان : ۲۸
صبح کرم و وفا : ۲۲۲
صبح گاه : ۳۰۲
صبح مراد : ۶۲
صبح وار : ۲۲۰
صبح و شام : ۳۰۴، ۲۱
صبر : ۲۱۲، ۵۹
صبر کار بستن : ۱۰۴
صبر کردن : ۶۰
صبر گداز : ۱۴۲
صبغت : ۲۰۰
صبوة دل : ۲۷۰
صبوح : ۲۵۶
صبوح پرستان : ۴۶
صبور : ۱۰۴
صبوری : ۱۰۴
صبوری کردن : ۱۰۴
صحایف : ۱۷۶
صحبت : ۲۰۵
صحت : ۲۰۵، ۵۳
صحرا : ۲۰۴، ۷۲
صحراء وحشت : ۲۱۶
صحرا بیان : ۱۶۰
صحن : ۲۰۴
صحنات : ۱۰۱
صحن حلوا : ۱۰۱
صحی : ۳
صحیفه : ۱۷۷، ۹۸
صحیفه ثنا : ۱۵۱
صخره صبا : ۳۲۲، ۲۰۴
صدا : ۲۱
صداع دادن : ۱۲۱
صدد : ۳۳۴
صدر : ۳۰۴، ۲۱

صراط مستقیم : ۱۷۳	صدرارمن : ۲۹۷
صراف عقل : ۱۹۹	صدر جهان : ۳۳۳
صرصر : ۲۱۶	صدرایمه : ۹۹
صرصر قهر : ۸	صدرالساده : ۲۱۴
صرع : ۱۰۸	صدرالشریعة : ۲۷
صرف : ۱۷۷	صدرالشعرا : ۱۴۱
صرف ساختن : ۱۱۹	صدرالکفاة : ۱۴۶
صعب : ۱۹۳، ۶۰	صدرالمعالی : ۱۲۹، ۶۳
صعب آمدن : ۲۹۲	صدر پرور : ۱۸
صعدا : ۱۱۲	صدر صدور : ۳۱۰
صعود : ۲۳	صدر کبراء الثغور : ۲۷۴
صغار لالی : ۴۱	صدر گوهر : ۳۱۰
صغری : ۱۱۱	صدرنشینان : ۳۱۳
صغیره نامه : ۱۳۳	صدره : ۳۰۴
صف : ۲۵۸، ۲۴۱، ۵	صدساله : ۲۸۹، ۴۳
صفا : ۱۴۳، ۵	صف : ۱۴۹، ۶۴
صفا پرورد : ۲۳۰	صف شکاف : ۱۶۹
صفا پروری : ۲۳	صف شوراب چشیده : ۳۳۸
صفا پیوند : ۳۴۵، ۲۰	صف وار : ۲۷۰، ۱۸۰
صفار : ۲۹۴	صدق : ۲۱۲، ۱۲۷
صفاء ضمیر : ۷۱	صدقات : ۲۶۰، ۷۷
صفاف : ۱۷۴	صدقات دادن : ۲۵
صفاوت : ۳۲۶، ۱۶۰، ۸۹	صدق آمیز : ۲۳۲، ۱۲۹
صفاوت سلسال : ۷۹	صدق بندگی : ۳۴۲
صفت : ۱۰۸	صدق پیوند : ۳۳۸، ۲۳۰، ۲۰
صفح : ۲۵۹، ۲۴۵	صدق رغبت : ۲۶۴
صفحات : ۲۸۷، ۱۳۸، ۱۰۶	صدق موالات : ۳۴۴
صفحات دورنگ روزگار : ۳۲۸	صدق نیت : ۲۷۴
صفحات رخسار : ۳۳۸	صدقی : ۲۷۰
صفحات زمین : ۱۸۰	صدبه : ۲۰۶، ۸۸، ۵۸
صفح کردن : ۳۱۱	صدبه صوت : ۴۶
صفحه چهره : ۱۱۸، ۸۵	صدور : ۲۸۵، ۱۷۰، ۶۱
صفحه روز : ۳	صدور زبان : ۸۳
صفدر : ۲۵۴	صد هزار : ۸۰، ۵
صفر : ۲۹۶، ۱۶۸، ۱۰۹	صدیقی : ۵۰

- صبرا : ۱۱۸
 صفراء بودت : ۱۶۷
 صفصاف : ۳۰۹، ۵۵
 صفصاف دار : ۱۱۳
 صف صف : ۵
 صفصف : ۱۱۳
 صف طیور : ۷۸
 صفغ : ۳۱۱
 صف نعال : ۳۳۸، ۳۲۴، ۱۱۶
 صف النعال : ۳۰۲، ۱۵۱
 صفو : ۳۰۱، ۲۰۳، ۹۹
 صفوت : ۲۲۹
 صفوة الاساقفه : ۲۶۶، ۲۳۸
 صفوة الحضرة : ۷۳
 صفوة الاسلام المسلمين : ۲۴
 صفوة الخلفاء المهتدين : ۶۹
 صفوه عشق : ۲۷۰
 صفوة الملوك والسلاطين : ۱۲۹
 صفوت هشت جنان : ۶۰
 صفورای زبان : ۱۲۲
 صفه : ۲۴۱، ۱۴۴
 صفه تصوف : ۲۷۳
 صفه صفا : ۳۰۷
 صفه نشینان : ۵۵
 صفی الاسلام : ۱۴۷
 صفی المسیح : ۳۴۰، ۲۶۷، ۲۳۹
 صفی الملة : ۲۷۴
 صفیر : ۲۰۱
 صقع : ۲۸۱، ۲۱۲، ۵۳
 صلاح رفتن : ۲۲۳
 صلاح الملة : ۱۰۶
 صلب : ۱۰۳
 صلت : ۲۱
 صلة الرحم : ۲۷
 صلح آغازیدن : ۲۵
 صلحا : ۲۳۴
 صلصال : ۱۴۵، ۱۱۸، ۷۹
 صلصل نفس : ۲۰۱
 صلف : ۱۹۵
 صلوات : ۵۵
 صلوة : ۲۵۵
 صما : ۲۰۴
 صمیم حال : ۲۶۶
 صمیم خلت : ۲۰۰
 صنادید : ۶۰، ۱۰
 صندل : ۲۶۱، ۱۸۱
 صنعت : ۲۷۷، ۲۰۰
 صنف : ۵۸
 صنوبر : ۱۰۱
 صنوبر قاست : ۹۰
 صواب : ۱۲۴
 صوابدید : ۴۹
 صواعق : ۳۱۰
 صواعق سنان : ۵۷
 صواع : ۲۰۱
 صوان : ۱۵۶
 صوب : ۳۱۳، ۱۱۵، ۵۵
 صوت : ۳۴۱
 صور : ۱۷۶، ۷
 صورپسین : ۲۵۳، ۲۰۹
 صورت : ۲۵۷، ۸۰، ۶
 صورت بستن : ۳۰۴، ۲۰۸، ۲۴
 صورت حال : ۳۰۵، ۲۷۱، ۱۰۲
 صورت گر خامه : ۱۰۸
 صورت گرفتن : ۲۷۰
 صورت نگار : ۲۰۸
 صورت نگر : ۲۰۸
 صور نخستین : ۷
 صوفیان تنهارو : ۱۲۴
 صوفیانه : ۲۶۴، ۵۰

ضعیفه : ۱۰۵	صوفی صفت : ۳۴۳
ضفدع : ۱۸۰	صولت : ۲۰۷، ۲۱
ضلال : ۱۹۵	صوم : ۴۵
ضم : ۱۸۱	صوبعه : ۱۰
ضمایر : ۹۴، ۳۸	صهبا : ۲۶۹
ضم کردن : ۳۴۲	صیانت کردن : ۳۲۲
ضمن : ۹۵	صیت : ۱۴۱، ۱۱۹
ضمیر : ۸۸	صیت مستفیض : ۴۹
ضمیران : ۳۳۹	صید : ۲۱۰
ضنك : ۲۵۸	صید شدن : ۱۰۱
ضیا : ۱۱۷	صید کردن : ۱۰۱، ۹۵، ۹
ضیق : ۲۵۸	صیرفیان حقایق : ۲۰۳
	صیغت : ۳۳۰، ۲۰۰، ۱۲۴
	صیقل : ۱۸۶، ۱۵۶، ۸۵

ط

طارق سعادت : ۲۸
طارق نیم شبی : ۲۴۸
طارم : ۱۹۳
طاری : ۱۰۹
طاری شدن : ۲۴
طالبی : ۱۰۶
طاظمی : ۱۰۶
طاعت : ۱۷۱
طاغوت : ۹
طاغیان : ۹
طاق برآوردن : ۸۸
طاقت : ۲۱۲
طاقت داشتن : ۱۷
طالب : ۱۱۴، ۱۰۶
طالبی : ۱۰۶
طالع : ۲۷۵
طالع : ۲۱۵، ۶۴
طالع آسمانی : ۲۷۱
طالع داشتن : ۳۳۱
طاوس : ۲۰۱
طاوس زیب : ۹۲

ض

ضامن : ۳۶۱
ضامن ارزاق الغربا : ۱۳۵
ضجر : ۱۵۸
ضحاك وار : ۶۴
ضحكه : ۶۰
ضد : ۴
ضرا : ۱۴۷، ۹۴
ضراعت : ۱۶۹
ضربان : ۱۰۶
ضروری : ۴۳
ضعف : ۱۱۱
ضعفاء امت : ۳۳۷
ضعفای اسم : ۱۴۹
ضعفای رعیت : ۳۲۶
ضعف برآوردن : ۴۶
ضعف رویت : ۲۶۴
ضعیفان : ۱۰۳
ضعیف قوایم : ۴
ضعیف معانی : ۲۷۲

طرفه کار: ۲۹۴	طاوسی: ۳۴۰
طره: ۸۹	طاهره: ۸۴
طره زلال دریا: ۲۷۰	طایر روز: ۲۰۱
طریق: ۲۵۷	طایر یمن: ۳۱۵
طریق: ۹۳، ۲	طایع: ۳۲۰، ۵۲
طریق پرورد: ۱۸۶	طایفه: ۳۱۵، ۲۴
طشت: ۲۵۲، ۳	طایل: ۵۹
طشت زر: ۲۹۲	طباخی: ۲۹۱
طشت نه: ۱۰۳	طباخی آفتاب: ۳۲
طعام: ۱۴	طباع: ۲۶۸، ۱۷۵، ۵۳
طعم: ۲۹۱، ۲۲۷	طبایع: ۲۰۶
طعم دادن: ۳۲۴	طبایع اربع: ۱۰۶
طغاة الملحدين: ۱۴۸	طبع: ۱۹۹، ۱۷
طغیان: ۱۸۵، ۱۶	طبقه: ۸۷
طفل: ۱۱۳	طبيب: ۱۱۴
طفل مهد خاك: ۱۷۳	طبيب آفرینش: ۲۷۱
طفلان دو گهواره وهفت قماط: ۱۱۷	طیبیان: ۹
طفل دبستان: ۲۷۴	طبیعت شدن: ۲۵۸
طفل دبیرستان: ۲۵۶	طبیعی: ۷۶
طفل عرب: ۲۵۳	طراز: ۲۸۲، ۱۵۷، ۸۰
طفیف الحال: ۲۸۱	طراز آستین: ۱۶۸، ۱۱۷
طل: ۲۹۸، ۲۱۷	طراز بر کشیدن: ۳۰۴، ۴۹
طلايع: ۲۸	طراز رویت: ۱۶۰
طلایه بان: ۳۳	طراز قبول: ۹۸
طلب آمیز: ۸۷	طرازنده: ۳۲۹، ۲۶۲، ۱۶۰
طلب کردن: ۱۲	طرازیدن: ۲۰
طلح منضود: ۲۷۵	طراوت: ۱۰۸
طلحه: ۲۷۵	طرایف وار: ۸۸
طلع: ۲۷۵	طرایق: ۷۱
طلعت: ۹۰	طرب ستان: ۲۴۶
طلعه: ۲۷۵	طرح افگندن: ۱۱۳
طلوع: ۵۷	طرف: ۹۴
طلوع کردن: ۱۰۷	طرف اقلام: ۲۱۲
طلیعه کھسار: ۳۰۰	طرفه چیز: ۲۹۵
طم: ۱۷۴	طرفه حال: ۱۹۹

طبیات : ۳۳۶	طمع : ۲۵۸
طیبه : ۲۸۷	طمع داشتن : ۱۵۴
طیر : ۲۹۶، ۱۱۰	طناب : ۱۱۴، ۸۷
طیران کردن : ۲۰۲	طناب آتشین شهاب : ۸۷
طیرورت : ۱۰۵	طواف : ۱۵۱
طیش : ۱۰۵	طوفان آفات : ۸۹
طیلسان : ۲۰۱	طوایسی : ۷۶، ۴۵
طینت : ۲۸۷، ۲۰۶، ۱۰۸	طوامیر : ۱۷۰
طیور : ۷۸	طوایف : ۲۸۲، ۱۲۴
طیور بهشت : ۲۰۱	طوبی : ۳۳۶، ۲۶۳، ۲۰۱
ظ	طوبی کردار : ۱۶۲
ظالم : ۶۸	طود الشامخ : ۹۳، ۲
ظالم گداز : ۲۵۱	طور انور : ۷۶
ظاهر آمدن : ۷۷	طور شاهق : ۷۱
ظرف : ۳۲	طوطی : ۳۴۰، ۲۰۱، ۶
ظفر : ۳۳۸	طوطی قیمت : ۹۲
ظفره : ۲۰۴	طوعاً او کرها : ۱۱۱
ظفر یافتن : ۲۷۶	طوفان : ۱۹۳، ۱۱۲، ۶۵
ظل : ۲۱۷، ۱۶۵، ۸	طوفان انگیز : ۳۳۸، ۳۰۴، ۱۵۰
ظلال : ۲۳۷، ۶۸	طوفان بلا : ۲۷۱
ظلال رایت : ۵۲	طوفان خونابه : ۸۱
ظلال معدلت : ۱۹	طوق : ۲۲۳
ظل الله : ۲۶۲، ۱۴۸	طوق احسان : ۳۳۷
ظل ظلیل : ۱۶۵	طوقدار : ۲۹۸، ۲۵۳، ۵۲
ظل عدم : ۱۹۶	طوق سیمین : ۹۰
ظلم : ۲۵۸	طوق گردن : ۱۹۵
ظلمات : ۱۰۷، ۸	طوق لسان : ۱۴۴
ظلمات اسکندری : ۵۳	طول و عرض : ۲۸۵
ظلمات پرورد : ۳۲۱	طویت : ۳۳۸، ۲۷۴
ظلمات ثلاث : ۴۵	طویله : ۱۸
ظلمات دیده : ۱۴۹، ۹۴	طویله فرمان : ۳۳۶، ۵۲
ظلمات ناکشیده : ۲۴۶	طی : ۴۶
ظلمات نیاز : ۳۲۹	طیب : ۲۰۳
ظلمانی : ۳۱۴	طیب فایح : ۹۴

- ظلمت : ۳۲ ، ۳۰۰
 ظلمت آمیز : ۱۳
 ظلمت پروردگان : ۲۴۸
 ظلمت خانه : ۱۱۷
 ظلمت ضلالت : ۳۲۱
 ظلمت یافتگان : ۲۶۳
 ظلمه : ۱۰۲
 ظل نعمت و حریت : ۲۶۱
 ظلیل : ۱۶۵ ، ۱۹۹
 ظن : ۲۵۸
 ظاهره : ۲۳
 ظاهره صورت : ۳۰۱
 ظهور الیالی : ۲۳۲
 ظهور المعانی : ۹۹
 ظهور : ۱۱۳
 ظهور آل سلجق : ۱۴۸
 ظهور الاسلام : ۱
 ظهور فرق : ۲۳۸
 ظهور ملوک العالم : ۸۳
 ع
 عابد : ۱۳۵
 عاجز : ۱۳
 عادات : ۳۱۶
 عادت : ۱۰۱ ، ۲۵۸
 عادل : ۱۵ ، ۸۶
 عادله : ۱۲۲
 عارض : ۸۵ ، ۹۰
 عارضه : ۱۰۸ ، ۱۷۲
 عارف : ۳۴
 عارف المطلق : ۵۰
 عاریت : ۵۸
 عازر وار : ۳۴۲
 عاشق : ۷۹ ، ۱۶۵
 عاصف : ۱۲۰
 عاصم الستة : ۹۳ ، ۱۹۸
 عاصمة الحقيقة : ۱۲۲
 عاصی شدگان : ۳۲۴
 عاطفت : ۱۳۰
 عاطل : ۱۳
 عافیت : ۲۵
 عاق : ۲۱۷
 عاق رب : ۳۱۰
 عاقل : ۲۱۱
 عاقله : ۱۰۸
 عاقله ایام : ۱۶۵
 عالم : ۱۲ ، ۲۱۷ ، ۲۲۰
 عالم ارواح : ۲۱۵
 عالم افروز : ۲۳۱
 عالم العلوم : ۱۸۲
 عالم بقا : ۱۹۰
 عالم پاک : ۲۷۶
 عالم ثلثة اقانیم : ۲۶۷
 عالم شهادت : ۲۰۱
 عالم فنا : ۱۹۰
 عالم قدسی : ۱۶۰
 عالمی : ۱۰۳
 عالمیان : ۶ ، ۶۰ ، ۹۷
 عالمه : ۱۲۲
 عالی : ۲
 عالی الکعب : ۳۲
 عالیہ : ۵۵
 عام : ۸ ، ۲۳۱
 عانس بکر : ۱۶۰
 عاهات : ۶۱
 عایده : ۳۰۰
 عایق : ۱۲۳
 عایق داشتن : ۳۰۶
 عباد : ۵۳ ، ۱۲۹
 عباد : ۸۱
 عبارات : ۳۰۰

عبارت: ۱۲۰	عدة الحقیقه: ۹۹
عبد: ۱۴۹	عدة الحواری: ۱
عبرات: ۱۶۶، ۶۴	عدة الخلافة: ۵۱
عبرت: ۶۰	عدة السلطنة: ۱۴۸
عبرت کردن: ۲۶۹	عدة الکبرا: ۷۳
عبقری: ۳۰۴، ۱۰۱	عدت مطلقات: ۲۰۰
عبودیت: ۱۵۲، ۱۳۵، ۷۵	عدة الملوك المقسطين: ۲۹۷
عبهر: ۳۲	عدت حیوة: ۳۲۲
عبهرستان شهریاری: ۳۱۷، ۵۵	عدل: ۲۶۴
عتاب: ۲۶۴، ۲۰۵	عدل پرست: ۱۶۲
عتاب کردن: ۳۰۴	عدل پروری: ۲۳۱
عتابی: ۴۱	عدل سگال: ۳۱۹، ۱۴۹
عتابی بافان: ۱۵۰	عدل سگالی: ۵۲
عتابی شب و روز: ۳۰۴، ۱۵۰	عدل گستر: ۲۶۷، ۳۸
عتابی صبح و شام: ۴۰	عدل گستری: ۳۲۹، ۱۴۸
عتابی ملمع: ۳۰۲	عدل ملخص: ۱۵۲
عتب: ۳۰۴	عدم: ۲۱۶، ۱۱۲
عتبه: ۳۰۴، ۲۷۰	عدم التفات: ۱۳۶
عتبه بوس: ۴۰	عدنی: ۳۰۴
عتبه جلال: ۲۹۸	عدو: ۳۴۳، ۲۴۲
عتبه در بوسیدن: ۳۰۴	عدوبند: ۳۸
عتبه نشینان: ۳۳۸، ۱۵۰	عدو بندی: ۳۳۰
عشرات: ۲۶۹، ۲۵۹	عدة: ۱۷۳
عجاله: ۱۲۰	عديد الربل والحصا: ۱۳۵
عجایب: ۲۲۰، ۶	عديم المثل: ۲۹۹
عجب: ۳۰۳	عذاب: ۳۱۰
عجر: ۱۷۴	عذاب چشیدگان: ۲۶۹
عجر: ۱۷۴	عذار: ۸۹
عجز: ۱۰۰	عذب: ۲۳۱، ۱۴۴
عجز آوردن: ۲۸۱	عذب رحیق: ۳۱۰
عجم: ۳۰۸	عذب زلال: ۲۰۴
عجوز: ۳۱۴	عذب عذیب: ۲۳۴
عجیب: ۸۲	عذب فرات: ۳۰۳
عداد: ۷۸	عذر: ۸۳، ۲۴
عدت: ۳۲۹، ۱۷۶، ۵۸	عذرا: ۱۵۹

عریان : ۱۲۰، ۱۸۲، ۳۰۳	عذر خواستن : ۱۵۹، ۲۸۹
عریان پیکر : ۳۰۱، ۳۰۲	عذر خواه : ۱۸۲، ۲۷۳
عریض : ۴۹	عذیب : ۲۳۴
عزا : ۱۱۱	عراضه : ۱۲۷، ۱۶۷
عزالاسلام : ۲۶۰	عراف : ۲۳۴
عزازت : ۵۳	عراقی : ۵۴
عزالفریقین : ۲۷۰	عرب : ۵۴
عزت : ۲، ۷۷، ۱۹۹	عرس السلطنه : ۲۶۷
عزت خانه : ۱۵۷	عرش : ۳۱۱
عزلت : ۱۰۹، ۲۱۶	عرش پایه : ۲۱، ۵۲، ۱۵۲
عزم : ۱۵۳	عرش جلالت : ۲۸۰
عزمستقر : ۶۴	عرش فرسا : ۱۴۹، ۲۳۱، ۳۳۸
عزیز : ۲۷۱	عرش مساق : ۶۴
عزیزالاسلام والمسلمین : ۷۳	عرشی : ۲۸۶
عزیزان : ۳، ۲۱۲، ۲۷۱	عرشیان : ۲۰۳
عزیزی : ۲۶۰	عرصه : ۷۵، ۱۵۴، ۲۴۶
عزیمت داشتن : ۶۱	عرض : ۴، ۱۰۸
عساکر : ۷۵، ۱۵۸	عرض دادن : ۱۲۷
عسر ۹۵ : ۱۲۴	عرضه کردن : ۱۲۷، ۱۶۷
عسرت : ۲۶۱	عرفات : ۱۵۴
عسکر عسکر : ۸	عرفه : ۱۶۶
عسل : ۲۴۰، ۲۹۲	عرق : ۱۰۹، ۱۱۵، ۲۵۶
عسل مصفی : ۳۲۳	عرق ... برچهره آوردن : ۴۸
عسی : ۱۵۵	عرق خجلت : ۹۱
عشرت : ۲۸	عرق رئیس : ۱۴۳
عش عیش : ۱۱۰	عرنین : ۲۹۹
عشق : ۸۷	عروس : ۱۶۲، ۲۹۲
عشقاء الرحمن : ۲۹۷	عروس ثنا : ۱۲۰
عشق باختن : ۸۷، ۲۶۵	عروس خاطر : ۲۰۲
عشقبازی : ۱۵۰	عروس سبا : ۲۰۲
عشق ورزان : ۴۶	عرس وار : ۲۹۴
عشقی : ۲۷۰	عروق درون و برون : ۱۷۴
عصا : ۱۶	عروه : ۲۰۲
عصابه : ۱۶۹	عروه وثقی : ۲۹۳
عصمت : ۲۷۲	عری : ۹

عقرب گیسو: ٩٠	عصمة الدنيا: ٢٤
عقربی: ١١٠	عصیان نمودن: ١٥٨
عقل: ٢١١	عضب یمانی: ٧٥
عقل اشرف: ٧٦	عطا: ٢٣٧
عقل رسیده: ٢١١	عطارد: ٢٩٩، ١٦١، ٦٥
عقل کل: ١٦١	عطارد سخن: ١٧
عقل مرکب: ٢٠٨	عطش: ٢١٨
عقل مستفاد: ١٤٤	عطلت: ٢٤١، ١٥٠
عقل مشخص: ١٥٢، ٧١	عظم: ١٧٢
عقل مصور: ٩٢	عظماہ المشرقین: ١٤٨
عقل ملخص: ١٤١	عظمت: ٧٩
عقلی: ٢٧٠، ١٥٦	عظم خطاب: ١٧٢
عقوبات: ١٣٤	عظمی: ٢١٤، ١١٢، ٧١
عقوت: ١٠٣	عظیم الدنيا: ٣٣٩، ٧٤
عقود: ٦٦	عظیم الروم: ٣١٦
عقود جوزا: ٣٠٨، ٢٢١، ١٥٧	عفت: ٢٧٢
عقود مآثر: ١٦٥	عفو: ٢٠٦
عقوق: ٢١٧	عفونت: ١١
عقول: ٤٤	عفیقه: ١٨٨
عقیب: ٢٢٤، ١٤٣، ١١٠	عقاب: ٣١٦
عقیدت: ٣٣٨	عقاب صولت: ٢٠١
عقیم: ١٤٢	عقابین: ١١١
عکس: ٣٠١	عقب: ٧٧
علا: ١٧٣	عقبی: ٢٧٠
علاء الملة الشما: ٢٣٨، ٧٤	عقد: ١٦١، ١١٢
علامات: ٢٣٣	عقد بستن: ١٦٢
علامه: ٢٧٢	عقد خدمت: ١٥٨
علامة الائمة الاعلام: ٢٨٧	عقد خنصر و بنصر: ١٥١
علامة العالم: ٢٩٣	عقد عنبرینه شب: ٦٥
علامة العالمین: ٩٣	عقد موالات: ٧٢
علامة العلما الاعلام: ٢٢٠	عقله: ٨
علامة المشرقین: ١	عقدة ذنب: ٣٢٣
علت: ٢٩٦، ١١	عقرب: ٣١٠، ٢٨٥، ١٠١
علق نفیس: ٣٣٧، ١٤٣	
علل: ٢٢٣	

- علم : ۱۰۳
 علما : ۵۹، ۵۴
 علم ربانی : ۲۱۵
 علم بصور : ۲۰۸
 علم الهدی : ۲۱۴
 علو : ۱۱۹
 علودرجات : ۱۲۲
 علوم : ۱۷۶، ۱۵۷
 علوم علوی : ۲۷۰
 علوی : ۲۷۰
 علیا : ۷۶
 علی الاطلاق : ۲۹۶
 علی التواتر : ۲۵۱، ۲
 علی الجمل والتفصیل : ۲۲
 علی الجملة : ۱۵۶، ۵۶
 علی رغم : ۶۵
 علی عقل : ۲۰۸
 عماد : ۲۳۲
 عمارت : ۲۰۵
 عماری : ۱۶۰
 عمال : ۳۳۴
 عماه : ۳۰۴، ۹۴
 عمایت : ۲۱۷
 عمدة الحضرة : ۲۵۵
 عمدة الحكماء الراشدين : ۱۰۶
 عمدة الخلافة : ۱۴۸
 عمدة السعادتین : ۲۳۰
 عمدة السلطنة : ۵۱
 عمدة الشريعة : ۹۹
 عمدة الکفاة : ۷۳
 عمدة الملوك والسلطين : ۶۹
 عمر : ۱۵۱، ۶۶
 عمری : ۲۹۸
 عمل نمودن : ۱۰
 عمود : ۸۷، ۴
 عمود آرزای : ۲۶۵
 عمود صبح کاذب : ۸۷، ۴
 عموم : ۳۰۰
 عمیق : ۳۳۰
 عمیم : ۲۷۳، ۲۴۳، ۱۳۰
 عنا : ۲۱۶، ۱۱۱
 عناب : ۹۰
 عنابی : ۱۹۳
 عناصر : ۸۸
 عناصر فتوت : ۱۰۳
 عنان : ۵
 عنان باز کشیدن : ۷۲
 عنان برتافتن : ۱۵۹
 عنان در کشیدن : ۶۴
 عنان گرای : ۱۶۹، ۱۴۷، ۲۱
 عنان قلم : ۱۶۶
 عنایت : ۲۱۶، ۵۲
 عنبر : ۲۱۰، ۱۷۰
 عنبراندود : ۳۱۶
 عنبربار : ۲۴۵، ۵۳
 عنبر پاش : ۲۷۷
 عنبر فشان : ۱۶۱
 عنبرین : ۲۴۵، ۲۰۱
 عنبرینه : ۶۵
 عنبی : ۱۰۷
 عندلیب : ۲۸۳، ۲۰۱، ۱۴۶
 عنصر : ۱۱۳
 عنصر الحقیقة :
 عنصر السعادتین : ۱۴۸، ۵۲، ۱
 عنصر الصفا : ۱۳۹
 عنصر المعالی : ۱۶۹
 عنف : ۳۳۰
 عنقاء : ۲۲
 عنقاء مغرب : ۲۹۹، ۱۴۴
 عنقریب : ۲۵۳، ۱۰۵، ۶۱

عهد وصال : ۶۴	عنقود ثریا : ۳۰۸، ۲۲۱، ۱۵۷
عهدہ : ۱۵۱	عنکبوت : ۲۹۵، ۱۰۷
عیار : ۲۱۵، ۵۹	عنکبوتی : ۲۰۲، ۱۰۷، ۵۸
عیار شناس : ۴۳	عنوان : ۳۶
عیار گرفتن : ۱۸۰	عنیف : ۲۲۴
عیال : ۱۰۴	عوارض : ۲۸۱
عیب : ۴۱	عوارف : ۷۷
عید : ۹۶	عوارف آسمانی : ۹۹
عیسوی : ۱۵۳، ۷۶	عواصف : ۲۸۱، ۲۰۵
عیسی دم : ۱۱۴	عواطف : ۱۲۷، ۱۲۰، ۷۷
عیسی زہادت : ۳۲۷	عوافی : ۲۶۶، ۲۶۱
عیسی صفت : ۱۱	عوام : ۷۸، ۳۱
عیسی وار : ۲۹۶	عوان : ۲۹۵
عیسویان : ۳۲۱	عوانان : ۳۳۴
عیش : ۱۱۰	عوانس غیبی : ۳۰۹
عین آفتاب : ۲۶۶	عوایق : ۲۱۸، ۱۳۵
عین الاثمہ : ۳۰۸	عود : ۲۷۱، ۲۳۵
عین الازدرا : ۲۷۲	عود : ۱۶۹، ۱۲
عین اللہ : ۱۶۷، ۹۴	عود بشارت : ۸۶
عین الانسان : ۹۴، ۵۶	عود سوخته : ۲۰۸
عین الحقیقہ : ۲۶۹	عودك عمود آزمای : ۲۶۵
عین الحیات : ۱۵۴، ۱۰۶، ۵۳	عوذ الاسلام و المسلمین : ۴۳
عین الدولہ : ۴۳	عوذہ ارواح : ۳۴۰
عین الرضا : ۳۰۵	عوذہ عمر : ۲۹۰
عین السخط : ۳۰۵، ۱۹۹	عور : ۱۷۵
عین الشمس : ۳۰۲، ۲۹۹	عورتن : ۳۰۲
عین الطریقہ : ۱۳۹	عوض : ۲۰
عین الفضلا : ۲۹	عون : ۲۴۲، ۱۱۸، ۸
عین الکمال : ۲۳۲، ۸۴، ۵۳	عون الامامہ : ۵۰
عین اللہ : ۴۹	عهد : ۲۱۶
عین حیات : ۵۸	عهد حضور : ۱۶۵
عیون : ۳۰۶، ۲۳۰، ۱۲۳	عهد بندگی : ۳۴۲
غ	عهد عمر : ۷۹
غار : ۲۰۲، ۸۵	عهد عمر وفا کردن : ۱۲۱
	عهد گل : ۲۸

- غارنا : ۲۱۶
 غارت کردن : ۹۰
 غارتگاه : ۹
 غارتیدن : ۱۶، ۱۵
 غازی : ۲۶۲، ۸۵
 غازی غزنین : ۳۲۲
 غافل : ۲۳۲
 غالب شدن : ۱۰۸
 غالیه سای : ۱۱۰
 غالیه سایان بهشت : ۱۱۰
 غالیه گون : ۳۰۳، ۸۶
 غانیات : ۳۱۶، ۲۰۰
 غایت : ۶
 غایة الغایات : ۳۱۱
 غایت قصوی : ۱۵۱
 غبار : ۲۸۷، ۸۵، ۳
 غبار انگیختن : ۱۰۳
 غبار دره : ۷۸
 غبطت : ۳۰۰، ۱۶۹، ۶۶
 غیب : ۹۰
 غیب سیمین : ۹۰
 غبن : ۱۱۳
 غبوق : ۲۵۶
 غشاء احوی : ۱۸۶
 غدار : ۱۶۵، ۱۰۰، ۵۶
 غدر : ۹
 غده : ۲۹۶
 غذا : ۱۱۸
 غرا : ۲۰۴، ۱۶۰
 غراب : ۳۴۰
 غراب البین : ۵۶
 غراب سیاه کلیم : ۳۴۰
 غراب لباس : ۲۰۱
 غراب وار : ۱۰۱
 غرابی : ۱۰۱
 غراره : ۱۹۴
 غراره کافور : ۲۹۴
 غرام : ۱۲
 غرامت : ۱۵۰، ۱۰۴
 غرایب : ۲۶۳، ۲۲۱، ۵۳
 غرایب در غرایب : ۶۹
 غرایب سجبانی : ۱۶۶
 غرایب الیالی : ۹۶
 غرایب نفسی : ۱۴۲
 غریبال : ۲۹۴
 غربت : ۲۹۴، ۲۲۸
 غربت : ۲۹۹، ۱۹۹
 غرر : ۲۶۳، ۱۷۷، ۵۳
 غرس الخلافة : ۵۰
 غرس السلطنة : ۱۹
 غرش کردن : ۲۹۵
 غرض : ۴۶
 غرفه : ۸۸
 غرق : ۲۶۱، ۱۱۵
 غرقاب : ۳۰۹
 غرق شدن : ۱۱۲، ۱۷
 غرقه : ۱۹۷
 غرور : ۲۰۹، ۱۹۴، ۱۷۱
 غره بیضاء آفتاب : ۱۶۷
 غره زاهره : ۱۶۵، ۱۳۸
 غریب : ۲۸۳، ۲۰۱، ۶۹
 غریب آمدن : ۶۹
 غریستان : ۱۵۴، ۵۳
 غریبی : ۳۴۰
 غریق : ۹۱
 غریق ایادی : ۱۳۱
 غریم : ۸۷
 غزاة الموحدين : ۱۴۸
 غزارت : ۱۷۷
 غزان اوهام : ۱۶۰

- غزل: ۱۷۹
 غزل عقول: ۳۰۴
 غزو کردن: ۱۸۶
 غسل: ۲۱۱
 غسل برآوردن: ۱۱۸
 غصه: ۱۱۲، ۱۰۲
 غضنفر: ۱۳
 غفار: ۲۴۲
 غفران: ۲۴۲
 غفل مانند: ۱۰۸
 غلات آرزو:
 غلاله: ۳۰۳، ۸۶
 غلام: ۶۶
 غلام حبش: ۲۵۳
 غلام فروش: ۶۷
 غلامکان: ۱۲۵
 غلام کردار: ۸۸
 غلامی: ۱۱۳
 غلطیدن:
 غلو: ۱۱۹
 غلواء: ۳۰۶، ۱۸۹
 غلو نمودن: ۱۱۹
 غم: ۲۲
 غم دیده: ۱۹۰
 غمزدای: ۱۹۰
 غمزه: ۹۰، ۵۸
 غمزه زن: ۲۱۱، ۱۰۷
 غمزه زن روسی: ۱۶۷
 غمگسار: ۲۰۳
 غم گساردن: ۳۴۳
 غمگساری: ۲۹۴
 غموم: ۶۴
 غمین: ۳۴۳
 غنایم: ۷۱
 غنچه: ۷۷
 غنچه بکر: ۹۰
 غنچه غیب: ۳۳۹
 غواص: ۲۴۶، ۱۰۷
 غوانی: ۱۶۵، ۱۰۹، ۱۰۸
 غوایت: ۲۱۷، ۱۶۱
 غوث الافاضل: ۲۴۸
 غوث الاکارم: ۱۷۹
 غوغا: ۵۹، ۷
 غور: ۱۶۷
 غوربینان: ۲۰۲
 غورك عمود آزمای: ۲۶۵
 غوره: ۴۶
 غوغا: ۲۸۴، ۷
 غوغا بر آوردن: ۷
 غول: ۳۰۴
 غیاث الامه: ۲۵۱، ۸۵
 غیاث الجمهور: ۲۹۷
 غیاث الحاج والحرمین: ۱۹
 غیاث الحجیج و الحرمین: ۶۹
 غیب: ۳۳۹، ۸۹
 غیبت: ۱۵۴
 غیب دان: ۷۸
 غیبی: ۳۰۹، ۲۸۶، ۷۷
 غیث المکارم: ۱۷۹
 غیرت: ۲۳۱، ۶۶
 غیرت آمیز: ۱۶۹، ۷۵
 غیرری: ۲۵۷
 غین: ۱۱۳
 ف
 فاتحه: ۱۰۳، ۵۳
 فاتحة الكتاب: ۲۷۴
 فاتحه وار: ۲۷۴
 فاخته خو: ۲۰۱
 فاخر: ۴۹
 فارید الثانی: ۱۴۶

- قارة المسك : ۴۹
 فارس حبه الكلام : ۳۱۰
 فارس الزمان : ۱۷۶
 فارس القرآن : ۱۷۹
 فارسی زبانان : ۲۹۸
 فارغ بودن : ۱۰۷، ۱۵۳
 فاروق : ۳۲۱، ۳۴۳
 فاروق الفرق : ۱، ۹۳، ۱۱۴
 فاش کننده : ۲۸۷
 فاضل : ۱۷۵
 فاقه زده : ۲۹۹
 فاکهه : ۱۴۲
 فال : ۲۵۶
 فال زدن : ۲۸۸
 فال فرخ : ۷۵
 فاوایی : ۳۱۱
 فایح : ۵۳، ۹۴، ۱۶۴
 فایحه : ۵۳
 فایده : ۱۱۴
 فایده داشتن : ۱۴
 فایض : ۲۶۸، ۲۹۹
 فتاح : ۱۷۹
 فتاك : ۱۷
 فتح : ۵۲، ۲۷۶
 فتح باب : ۱۷۳
 فتح الباب : ۱۱۳
 فتراك : ۱۵۲
 فتنه : ۸
 فتوت : ۶۷، ۱۰۳، ۳۴۶
 فتوح : ۷۱، ۲۹۷
 فتوح آسمانی : ۲۶۳
 فتوح روزگار : ۳۳۹
 فتور خاطر : ۲۶۴
 فتوی : ۱۶۴
 فتيان : ۲۸۹
 فتيل : ۱۷۴
 فتيله بیرون کرده : ۸۶
 فجره : ۲۵۶
 فجیعت : ۶۰
 فجیعت فزای : ۵۵
 فحش گفتن : ۱۰۲
 فحول : ۶۶، ۲۵۵، ۲۸۰
 فحول دین : ۳۰۶
 فخاصه : ۶۷، ۲۷۱
 فخرآل رسول : ۲۱۴
 فخرالاعالی : ۱۷۹
 فخرالامثال : ۲۷۵
 فخرانصار نصاری : ۲۳۸
 فخرالحواریین : ۳۴۰
 فخرالخواص والحجاب : ۲۶۸
 فخرالصدور : ۲۵
 فخرالعشایر : ۲۸۰
 فخرکبراء النصاری : ۲۶۶
 فخرالوزرا : ۷۳
 فدا : ۲۵۰
 فدا کردن : ۱۰۴
 فذلك :
 فر : ۱۱۹، ۲۰۱
 فراپیش : ۴۱، ۵۶
 فراخ : ۳۴۳
 فراخاطرآمدن : ۱۵۸
 فراخی : ۱۲۷
 فرادست : ۲۷۶
 فراز کردن : ۱۰۷
 فراست : ۳۸
 فراش : ۱۰۹، ۱۱۸، ۲۸۵
 فراش حرام : ۲۶۵
 فراغته فرننگ : ۶۲، ۱۲۴
 فراغت : ۸۴
 فراق : ۳، ۵۹، ۱۴۲

فرصت : ۲۳	فراق زدگی : ۳۲۰، ۷۲، ۶۴
فرصت یافتن : ۱۵۱	فراق زده : ۳۳۵، ۳۱۴، ۵۹
فرصه : ۱۱۲	فراموش کردن : ۱۰۳، ۵۷
فرض شمردن : ۷۷	فراوان : ۳۲۵، ۱۴۰
فرض عین : ۲۲۴، ۶۸	فراهم آمدن : ۱۰۴
فرض گشتن : ۲۶۰	فراید : ۱۵۲
فرضه : ۳۴۰، ۱۱۹	فراید اجیاد : ۱۴۲
فرط : ۹۷	فراید ثنا : ۱۶۵
فرط خلعت : ۱۳۸	فرایض : ۲۰۷
فرعونیان : ۱۶	فریه : ۲۰۵
فرعون صفت : ۳۳۴	فرتوت : ۲۱۲
فرق : ۲۳۴، ۱۵۷، ۵۳	فرج آمدن : ۱۱۰
فرقان وار : ۵۳	فرج بغال : ۲۱۵
فرقت : ۲۵۴، ۱۴۶	فرجه : ۱۱۲
فرقدان : ۲۷۴، ۸۷	فرج : ۲۲۴، ۹۵
فرق کیوان : ۱۶۶	فرحت : ۱۲۴
فرمان : ۲۰۶، ۵۷	فرخ : ۴۹
فرمان وار :	فرخ اختری : ۲۱
فرنک : ۱۲۴، ۶۲	فردوس معانی : ۲۴۶
فروبردن : ۴	فردوس هشتم :
فروج : ۱۱۰	فردوسیان : ۲۳۴، ۵۴
فروخ : ۱۱۰	فرزانگان عهد : ۷۶
فروخواردن : ۲۹۵	فرزانگی : ۸۱
فرو رفتن : ۵۹	فرزانه : ۲۷۲، ۲۱۲
فروزندگی : ۲۱۸	فرزند : ۵۹
فروزندی : ۲۱۸	فرزنداد آدم : ۵۸
فروشیدن : ۲۲۲، ۱۱۱	فرزند روح : ۱۶۲
فروشستن : ۱۰۷	فرزین : ۲۷۹، ۲۴۲، ۹
فروع : ۲۰۹	فرزینی : ۹
فرو گذاشتن : ۱۲۶	فرس : ۲۱۷، ۱۱۳
فرومانده : ۲۹۵، ۲۷۲	فرستاده : ۸۱
فرو نهادن : ۳۳	فرسنگ : ۲۸۶، ۲۲۷
فریاد : ۱۰۴	فرسوده : ۲۷۵، ۲۱۷
فریاد داشتن : ۱۰۴	فرشتگان : ۱۲۴
	فرشته خلق : ۷۹

- فرباد رس : ۳۲۵ ، ۳۲۴
 فرباد دادن : ۱۵۵
 فربنده : ۸۰
 فربدا لایمه المهدین : ۳۹
 فربد الاسلام : ۲۹۳
 فربشتگان چپ و راست : ۱۲۴
 فربضه گردانیدن : ۲۵
 فزایش : ۲۰۵ ، ۱۵
 فزودن پایگاه : ۱۳۳
 فساد : ۴۶
 فسحت : ۳۳۵ ، ۲۲۸
 فسرده : ۲۹۴
 فسوس : ۳۲۲
 فسون : ۳۲۲
 فسیط : ۱۷۴
 فصال : ۱۶۸
 فصل : ۱۰۳
 فصل بهار : ۹۲
 فصل جوانی : ۱۶۵
 فصل الخطاب : ۵۳
 فصل الشبات : ۳۵
 فصل ربیع : ۳۴۰ ، ۲۸۸
 فصوص : ۱۶۶ ، ۱۵۵ ، ۹۴
 فصول : ۲۵۷ ، ۵۷
 فصیح : ۳۴۱
 فضا : ۱۱۳
 فضاضی کردن : ۷
 فضاله : ۳۰۸
 فضایل : ۱۱۶
 فضفاض : ۳۲۳ ، ۲۷۴ ، ۲۲۱
 فضل مشخص : ۱۴۱
 فضلات : ۲۹۴
 فضل الله : ۲۹۲
 فضل گستری : ۲۳۱
 فضله : ۲۳۷
 فضله ناخن : ۱۰۹
 فضول : ۲۵۷
 فضة فیاض : ۲۰۵
 فضة ماهتاب : ۲۲۱
 فضة فیاض ماهتاب : ۲۷۴
 فضیلت : ۱۲۹ ، ۲۰
 قطام : ۲۷۲ ، ۲۰۰ ، ۱۵۵
 فطرت : ۶۱
 فعال : ۱۶۰
 فعل : ۶۱
 فقغور چین : ۳۲۲ ، ۳۱۶
 فقدان : ۱۷
 فقر : ۲۷۲
 فقر : ۲۸۶
 فقرا : ۲۵۵
 فقره کده بوايوب : ۳۴۶
 فقه : ۳۰۹ ، ۲۷۲
 فقهیات : ۹۷
 فقیه : ۱۲۰
 فقیه الامه :
 فکاهت باهره : ۱۶۵
 فکر : ۹۱
 فکرت : ۱۱۷ ، ۵۹
 فکرت عقیم : ۱۴۲
 فکیف : ۳۳۴ ، ۶۷
 فلاحان : ۱۰۲
 فلان : ۲۶۰ ، ۹۲
 فلان الحق : ۲۷۲
 فلان الدین : ۲۹۰
 فلانی : ۲۷۱ ، ۲۲۳
 فلح : ۵۲
 فلذة : ۱۳۸
 فلذة الکبد : ۳۱۷ ، ۲۸۸ ، ۱۹۰
 فلذه یعسوب الدین : ۳۲۷ ، ۱۳۸
 فلق : ۲۶۰ ، ۲۱۵

- فلک آتش انگیز : ۳۲۰
 فلک الاعظم : ۲۱
 فلک البروج : ۸۷
 فلک چهارم : ۱۵۳
 فلک فرسایى : ۳۱۹
 فلک فیروزجی : ۲۰۸
 فلک گوژ پشت : ۲۰۸
 فلک المحيط : ۸۷
 فلک المستقیم : ۸۷
 فلک المعالی : ۱۹۹
 فلک جلالت : ۷۷
 فلک فرسای : ۷۰
 فلک فرسایى : ۳۱۹
 فلک سیمین ماه : ۸۷
 فنا : ۲۶۶، ۵۷
 فتن فنون : ۱۷۶
 فنون : ۱۷۶
 فوات : ۱۶۶، ۱۱۰، ۵۵
 فواتح : ۱۷۹، ۲۰
 فوار : ۱۱۹
 فواصل : ۲۴۳
 فواق : ۱۱۷، ۵
 فواکه : ۳۲۳، ۱۵۴
 فواید : ۲۸
 فوت الرمح : ۱۴۲
 فوت شدن : ۵۵
 فوت : ۱۳۱، ۱۲۴
 فورهند : ۳۲۲، ۳۱۶
 فوز : ۲۷۴
 فوق الوصف : ۱۴۷
 فهرست : ۱۶۴
 فهم : ۱۷۷
 فیاض : ۲۲۱، ۲۰۵
 فیاضه : ۱۱۴
 فیاضی کردن : ۷
 فی الحال : ۱۷۴، ۱۴۲
 فی المثل : ۱۴۲، ۷۹
 فید : ۱۱۵
 فیروزجی : ۲۰۸
 فیض : ۱۱۷
 فیل : ۱۱۳
 فیلقوس اعدل : ۳۳۹، ۸۴، ۷۴
 ق
 قاب قوسین : ۱۴۲
 قابل : ۵۸
 قابله : ۲۴۵
 قاصدان : ۲۱۵، ۷۲
 قاصدان اوهام : ۲۱
 قاصدان سحاب : ۳۱۶
 قاصدان نیاز : ۲۰۴
 قاصر : ۱۱۹، ۹۷
 قاصر آمدن : ۹۷
 قاصم البدعه : ۱۹۸، ۹۳، ۵۰
 قاصم القیاصره : ۲۶۲، ۱۴۸، ۵۱
 قاضی القضاة العدل : ۲۸۸
 قاع صفصاف وار : ۱۱۳
 قاع صفصف : ۱۱۳
 قاعده :
 قاف : ۷۱
 قاف تا قاف : ۳۲۲
 قاف سیمرغ : ۱۰
 قافله : ۲۸۳، ۲۱۷
 قافله سالاردانشی : ۳۳۳
 قافیه : ۱۰۹
 قاقم عارض : ۹۱
 قالب : ۸۸، ۷۶، ۵۸
 قالت : ۱۷۹
 قامت : ۹۰
 قامت همت : ۴۷
 قانع البدعه : ۳۷

- قانع الجباره : ۲۶۲، ۵۱
 قانون العلوم : ۳۱۰
 قاهر : ۲۶۷، ۱۶۲، ۱۴۳
 قاهر الخلاء المعتدین : ۵۱
 قاید : ۲۲۸، ۱۷۳، ۱۰۶
 قایم داشتن : ۳۲۰، ۱۳۱
 قایم مقام : ۳۸
 قبا : ۵
 قباء حسن : ۸۹
 قباب : ۲۹۸، ۶۱
 قباب معالی : ۲۶۲، ۱۵۱
 قباپوش : ۳۴۰
 قباء دیبا : ۳۰۱
 قباطی مصری : ۳۰۴
 قباء نمدی : ۸۰
 قباء کمال : ۸۰
 قبض ارواح : ۴۵
 قبل : ۲۷۴، ۱۷۴
 قبله : ۱۹۴، ۱۱۸، ۶۱
 قبله امام : ۲۴۰
 قبله ای : ۲۰۴
 قبله ساختن : ۳۰۰
 قبله گاه ملکات : ۱۲۳
 قبله مکرمات : ۱۲۳
 قبله مکیان : ۷۱
 قبول : ۱۷۴، ۵۴، ۴۹
 قبول کردن : ۹۸
 قبه : ۱۶۷، ۸۹
 قبه الاسلام : ۶۱
 قبه دماغ : ۳۳۵
 قبه سمع : ۶۱
 قبیل : ۱۷۴، ۱۲۰
 قتل : ۲۰۶
 قحط سال : ۱۹۳، ۱۷۳
 قذ : ۲۰۴
 قد افراخته : ۲۸
 قدح : ۳۱۰
 قدح الراكب : ۱۵
 قدر : ۱۵۴، ۷
 قدرت : ۳۰
 قدرت داشتن : ۲۲۱
 قدر شناختن : ۲۵۸
 قدر وسیع : ۳۳۵
 قدس : ۲۱۵، ۸۲
 قدسی : ۳۰۹
 قدسیان : ۲۳۴، ۲۰۳، ۵۴
 قدیم : ۶۵
 قدما : ۶۱
 قدیم از کار ... باز گرفتن : ۶۴
 قدیم اعتذار : ۳۳۱
 قدیمگاه : ۲۷۶
 قدیم نهادن : ۳۳۴
 قدوه : ۱۱۸، ۶۷، ۵۹
 قدوة الاصفیا : ۵۰
 قدوة اعظم : ۹۳
 قدوة الافاضل و الاعالم : ۲۷۸
 قدوة انام : ۲۴۰
 قدوة انصار الحق : ۱۱۴
 قدوة اولی الالباب : ۱۸۹
 قدوة الایمة المرشدین : ۱۶۴
 قدوة الصدور : ۲۴۰
 قدوة الطایفه : ۲۷۰
 قدوة العالم : ۱۸۳
 قدوة العلما : ۱۸۶
 قدوة فرق الفضلا : ۲۹۳
 قدوة القسین : ۲۳۸
 قدوة المحققین : ۹۳
 قدوة الملة : ۱۷۸
 قدیم : ۱۶۸
 قذف : ۱۷۴

قرون السنبیل : ۱۴	قراءت : ۱۸۰
قرب : ۴۴	قرايت : ۳۲۲
قريحه ناصعه : ۱۷۴	قرايه : ۲۰۶
قسام مكرمات : ۳۰۰	قرار : ۴۹
قسط : ۳۰۰	قرارگاه : ۲۲۴
قسطاس : ۱۱۸	قراضه : ۲۷۶، ۲۵۳، ۷
قسطاس المستقيم : ۲۸۷	قراطغان شب : ۱۶۰، ۸۹
قسم ياد كردن : ۲۳۳	قراقيز : ۹۰
قسمت : ۳۰۰	قرآن :
قسيم النظر : ۲۷۸	قران : ۳۰۱، ۲۷۵
قشور : ۲۷۷	قران السعدين : ۲۳۵
قصاب : ۱۱۸، ۱۰۸	قراين : ۱۵۵
قصابي : ۱۱۸	قرب : ۲۰۶، ۱۱۵
قصاد وزوار : ۲۳۶	قربان ساختن : ۳۳۰
قصار : ۱۱۸، ۱۰۸	قرب جوار : ۱۳۵
قصارا : ۱۸۷	قرب الجوار : ۲۴
قصارای امنيت : ۳۰۸	قربانی : ۱۱۵
قصاص : ۱۲۳	قربت : ۱۱۹، ۲
قصاص دادن : ۱۰	قرب مزار : ۱۴۴
قصاس فرودن : ۲۱۶	قرت : ۱۳۴
قصايد : ۲۵۶	قرة عين : ۱۹۰
قصب : ۲۲۳	قرة العين : ۳۱۷
قصب السبق : ۷۹	قرة العين عقل : ۶۰
قصر : ۵۸	قرص : ۱۱۷، ۶
قصر سه شقه : ۲۰۱	قرص خواره رنگين : ۶
قصعة المساكين : ۴۹	قرص خور : ۳۰۳
قصور : ۲۷۶	قرصه : ۳۰
قصوى : ۱۸۹، ۱۵۱	قرض : ۲۵۳
قصه : ۱۱۲، ۸۰، ۱۴	قرض خواه : ۳۰۳
قصه حال : ۲۵۴، ۶۰	قرض ستاندن : ۳۰۳
قصيده : ۱۶۲	قرض شمردن : ۷۷
قصير الخطو : ۲۴۰، ۱۱۹	قرطاس : ۲۷۴
قضا : ۸	قرعه : ۲۳
قضاة : ۲۰۹	قرن : ۱۴۲
قضيبي : ۱۱۰	قرنفستان : ۲۷۵، ۸۵
	قرون : ۱۴

قلت : ۱۱۷	قطاة : ۵۸
قلت ذات الید : ۲۲۲	قطب : ۸۷، ۷۶
قلت کفاف : ۲۵۸	قطب الاسلام والمسلمین :
قلت مبالات : ۱۳۶	قطبان فلک : ۲۸۷
قلزم : ۳۲۵	قطب الاوتاد : ۹۳، ۱
قلع : ۲	قطب الجلالین : ۱۴۸
قلعه : ۱۵۸، ۸۷	قطب ماهیانی : ۱۱۱
قلعه خدای بالا : ۱۶۷	قطرات : ۱۶۱
قلعه دوشیزه : ۱۵۸	قطران : ۲۷۴
قلق : ۲۶۰، ۲۱۵	قطران رنگ : ۲۷۴
قلل جبال : ۱۵۲	قطران قلم : ۲۷۴
قلم : ۶	قطره : ۲۳۷، ۱۰۸، ۲
قلم امکان : ۶۶	قطره قطره : ۹۰
قلم بودن : ۲۱۱، ۲۰۰	قطعا : ۲۱۲
قلم تزویر :	قطعه : ۲۳۷
قلم دوزبان : ۱۷۸	قطمیر : ۲۶۴، ۱۷۴
قلم ستردن : ۸۲	قطنی سیاه شب : ۳۰۳
قلم کردن : ۲۳۱	قعه : ۸۵
قلم کشیدن : ۲۵۸	قعر : ۲۴۱
قلم گیر : ۲۸۱، ۲۳۱، ۲۵	قعر بحر : ۲۴۶
قلم وار : ۲۴۶، ۵۷	قعر چاه : ۳۰۰
قله : ۲۰۳	قفا خوردن : ۶۴
قلم سنجدهش : ۸۷، ۴۸	قفازدن : ۳۴۳
قماط : ۲۹۱، ۱۶۷، ۱۱۷	قفاء فلک ... خوردن : ۶۴
قمر : ۳۰۱	قفا کوفتن : ۶۵
قمطره : ۱۰۸	قفص : ۲۰۱
قمع : ۳۱۹، ۲	قفل بردهان آفتاب افکندن : ۶۵
ق مقام : ۱	قفل : ۱۹۵
قمه : ۳۱۸، ۲۳۸، ۸۷	قفول : ۱۲۵
قناعت : ۲۰۹	قلاده : ۲۲۷، ۲۰۳
قند : ۲۰۵	قلاید : ۱۵۲
قندز : ۲۹۵، ۱۱۱	قلاید مفاخر :
قندزبروت : ۱۱۱	قلب : ۳۱۰
قندز مژگان : ۹۱	قلب الاسد : ۳۰۲

قیام نمودن : ۱۱۱	قنلیقوس : ۲۶۶
قید : ۲۲۷، ۱۱۵	قوارع : ۳۳۰، ۵۳
قیدافه اسلام : ۱۲۳	قواره زرین : ۲۰۵
قیدالرمح : ۱۴۲	قواعد : ۵۲
قیدوخلخال : ۳۴۰	قوافل : ۱۰۸
قیر : ۲۵۷	قوالب : ۱۷۶
قیصر اعظم : ۸۴	قوالب الفاظ : ۱۴۲
قیصر روم : ۳۲۲	قوام : ۱۷۸، ۱
قیصری : ۵۸	قوام الاسلام والمسلمین : ۸۳
قیصریه : ۵۸	قوام الحضرتین : ۶۳
قیصوم : ۴۹	قوام الدولة : ۲۹۷
قیم النظر : ۹۹	قوام السنة : ۱۷۸
قیمت نهادن : ۱۷۱	قوام الشریعة : ۲۸۸
قیوم : ۳۰۶، ۱۵۱	قوام الملة : ۲۱۴
ك	قوام النظرا : ۲۷۸، ۹۹
کاتبان : ۶	قوام یافتہ : ۱۱۴
کاتبان یمن و یسار : ۲۷۴، ۱۶۸	قوایم : ۳۳۱، ۴
کاتب نیکی نویس : ۲۷۴	قوت : ۲۹۴، ۲۹۱
کاخ سبا : ۱۶۱	قوت ارادی : ۳۰۰
کاخ و کوخ : ۸۸	قوت باصره : ۳۰۰
کاذب : ۱۵۰	قوت داشتن : ۵۵، ۲۵
کار آگاه : ۳۰۴	قوت ناطقه : ۲۵۰
کار افتاده : ۲۹۲	قوس ابرو : ۹۱
کار بستن : ۲۸۸، ۱۰۴	قوس قزح : ۳۰۲، ۱۱۸
کارد : ۱۰۹	قوکه : ۲۰۳
کاردان : ۱۰۳	قولی : ۱۵۶
کار ساختن : ۱۰۴	قوم : ۱۹۵
کار ساز : ۱۴۷، ۷۵، ۵۸	قوی : ۸۸
کار سازی : ۳۱۵، ۱۰۵، ۵۸	قهر : ۱۷۰، ۱۱۰
کار سالار : ۱۶۷	قهر ربانی : ۵۷
کارکنان حواس : ۲۸۱	قهر قهقری : ۱۷۰
کارگاه : ۱۵۰، ۶۲	قهقری : ۱۷۰، ۱۱۰
کارگاه آفرینش : ۲۰۰	قیاصره : ۲۷۴، ۱۵۷، ۹۴
کارگری : ۲۴۵	قیام : ۱۱۱
کارگشودن : ۴۷	قیامت صغری : ۱۱۱

- کارنامه : ۳۰۸، ۷۷
کارنامه آفرینش : ۹۰
کارنامه مناقب : ۱۶۵
کاروانی : ۲۹۰
کاریز : ۱۱۹
کاریز اعصاب : ۱۰۹
کاریز کن : ۲۰۵
کاس : ۳۲۰
کاسانی : ۱۰
کاست : ۹
کاسد شدن : ۹
کاسر الاکاسره : ۱۴۸، ۷۰
کاس عاطفت : ۳۲۰
کاس مکرمات : ۲۶۴
کاسه پیروزه فلک : ۱۵۰
کاسه زرین : ۴۹
کاسه شوی : ۱۳
کاش :
کاشانه : ۱۰
کاشک : ۲۷۵
کاشکی : ۲۴۶
کاظم الزهاده : ۳۲۷
کاظمی : ۲۱۲
کاغذ : ۱۳۶
کافه الصدور : ۲۷۴
کافه الوری : ۱۳۳
کافر : ۱۵۶
کافل مرادات : ۲۳۰
کافور : ۲۹۴، ۲۷۴
کافور درسک ریختن : ۲۹۴
کافور قام : ۲۹۴، ۲۷۴
کافور قرطاس : ۲۷۴
کافوروار : ۱۴
کافه : ۲۰۰، ۷۱
کافه احرار : ۲۶۰
- کافی : ۲۰
کافی الاسلام : ۷۲
کافی الکفاة : ۱۷۵
کافی مهمات : ۲۳۰
کالبدي : ۱۷۴
کام : ۱۶۱، ۱۰۱، ۶۵
کامگار : ۳۲۸
کامل : ۶۰
کان : ۵۵
کان استقصات : ۲۲۱
کان سلیمان : ۵۶
کان قد : ۱۷۰، ۴۴۴
کان کن : ۲۰۵
کان معانی : ۱۲
کان مودت : ۲۰۳
کاویان : ۳۲۳
کاوین : ۱۶۱
کاه : ۲۹۱، ۸۸، ۴۵
کاه برگ : ۷۸
کاهش : ۱۰۸
کاه کشان : ۲۷۶
کاه گل کرده : ۸۸
کاینات : ۱۴۹
کباب : ۲۵۸
کبار ربانی : ۱۷۹
کبد : ۱۹۰
کبرا : ۲۱۴، ۱۱۱
کبراء اسم : ۳۴۶
کبراء الوری : ۶۳
کبریا : ۲۷۱، ۴۴۴، ۵۴
کبریت احمر : ۳۱۵، ۲۲۱، ۳۲
کبوتر : ۳
کبوتر آسا : ۲۰۲
کبوترخانه : ۲۰۲
کبوتر زرین بال : ۲۰۲

کرامت سیریمی : ۷۶	کیوتر سیار : ۲۰۱
کران : ۲۱۷	کیود : ۲۰۱، ۵۷
کراهیت : ۱۵۲، ۱۲۴، ۷۸	کیود پوشی : ۱۶۷
کربت : ۲۶۱	کیود جامه : ۲۷۰، ۲۵۱، ۲
کرت : ۳۴۲	کبیر : ۱۹۱، ۱۹
کرتۀ سندس درخت : ۶	کبیره : ۲۶۴، ۱۵۰
کرتۀ کوهسار : ۳۰۲	کتاب : ۲۷۱، ۷۸
کردار : ۳۳۱	کتاب قدما : ۱۷۴
کردگار : ۲۸۰	کتابت : ۲۴۷
کرده : ۱۵۹	کتانی : ۱۰
کرسی زرین : ۲۹۴	کتب : ۳۳۱
کرشمه : ۹۱، ۵۸	کتبت : ۲۷۲
کرکس : ۱۱۳	کتب منزل : ۳۳۱
کرکس مردارخوار : ۳۴۲	کتف : ۲۲۵، ۶۴
کرم : ۱۸۹، ۳۰	کتف هوا : ۶۵
کرما : ۶۰	کثافت : ۱۰۹
کرماء الزمان : ۲۹۸	کثافت صلصال : ۷۹
کرماء الشرق :	کثرت : ۱۰۵
کرم پیله : ۹۱	کثیف : ۱۰۷
کرم خرید : ۸۹	کحل الجواهر : ۳۲۱، ۱۹۰
کرم شبتاب : ۱۵۷	کحل الرضا : ۱۹۹
کرویی : ۳۳۱	کحل عیسی : ۳۴۶
کروییان : ۱۱۷	کحلی : ۴۰
کریز، کریزی : ۳۲۴	کدام : ۷۸
کری کردن : ۱۵۱	کدبانو : ۸۹
کریم : ۳۶	کدخدایی : ۳۰۹، ۸۹
کریم الطرفین : ۲۱۴	کدر : ۱۸۶
کریمه : ۲۷۸، ۱۰۲	کدورت : ۱۹۱
کژ : ۲۵۸	کدیه کردن : ۲۹۱
کژباختن : ۱۳۹	کرات : ۲۶۴، ۱۷
کژرو : ۹	کرا کردن : ۸۱
کژمژ : ۶	کرام : ۲۹۷، ۱۲۰
کژنظران : ۲۰۴	کرامات : ۲۲۲
کژهمت : ۳۱۴	کرام الکاتبین : ۲۳۴
کس : ۲۶۱	کرامت : ۲۰۱
کساد : ۱۹۳	کرامت کردن : ۶۱

- کعبه نما : ۸۶
کعبه وار : ۲۳۲،۲
کف : ۴
کفاة : ۲۸۲،۲۷۵
کفاة الدوران :
کفار : ۶۷
کفارت برتافتن : ۱۲۶
کفاف : ۲۲۷
کفایت : ۱۴۴
کف خضیب : ۴
کفر : ۲۶۴
کفره : ۲۵۶
کف کرده : ۲۹۵
کفل فلک : ۶۵
کفن : ۸۰
کفن مزعفر : ۲۱۱
کفو : ۲۵۷،۲۵۵،۱۳۲
کفه : ۱۸۰
کفیده : ۶۴
کفیل مراد : ۳۳۷
کل : ۱۵۶
کلامت : ۵۳
کل احوال : ۷۲
کلل خاطر : ۳۰۵
کلل طبع : ۲۶۴
کلام : ۱۶۷
کل اوقات : ۸۹
کلاه : ۲۰۳،۸۰
کلام آفتاب : ۱۶۱
کلام جبروت :
کلام دار : ۳۴۰،۲۰
کلام زر کش : ۳۰۲
کلام زر کشیده : ۲۱۶
کلاه گوشه : ۱۱۱
کلب : ۱۸۷
کسب : ۶۲
کسبه دریا : ۳۰۳
کسر : ۲۱۶
کسر خاطر : ۱۲۳
کسروی : ۱۱
کسل : ۲۷۰
کسوت : ۲۰۰
کسوت خلاص : ۳۰۳
کسوت طاوسی : ۳۴۰
کسوف : ۲۶۰،۱۵۴،۱۱۱
کس ونا کس : ۲۶۹
کشاف الرموز : ۹۹
کشت : ۱۱۱
کشتزار : ۸۷
کشت سعادات : ۳۳۹
کشت عمر : ۲۱۷
کشت مرادات : ۷۷
کشته : ۲
کشتی : ۲۱۲،۲۱۰
کشش : ۱۱۴
کشف بودن : ۱۱
کشف الحال : ۲۸۱،۱۹۳،۷۲
کشور : ۸۶
کشورستان : ۱۸
کشور گشا : ۳۳۷،۱۴۸،۵۱
کشیده : ۸۶
کعب : ۶۵
کعبتین بی نقش : ۲۹۵
کعب قارون : ۱۶۶،۶۴
کعبه : ۲۶۳،۵۴
کعبه ثانی : ۱۱۴
کعبه عجم : ۲۶۳
کعبه عرب : ۲۶۳
کعبه علیا : ۱۳۳
کعبه مربع : ۲۹۵

- کلب شامی و یمانی : ۸۷
کلب صفت : ۱۸۰
کلثا الحالین : ۳۱۷، ۱۳۸
کل حالات : ۱۵۷
کلف : ۱۸۶
کلک : ۲۷۴، ۲۵۴
کلم : ۱۰۰
کلمات : ۲۷۰
کلمت : ۲۷۹
کلمة الله : ۸۴
کلول ناظر : ۳۰۵
کله : ۱۶۸، ۸۰
کله : ۱۸۱، ۸۷
کله دار : ۲۰
کله گوشه : ۳۳
کلی : ۳۲۵، ۱۵۳، ۶۲
کلیات : ۱۶۵
کلید : ۲۰۵، ۹۴
کلید نظر : ۳۰۰
کم : ۲۰۵، ۳۲
کما عهد : ۲۳۰، ۱۶۴
کمال : ۲۰۹، ۱۵۵
کمان : ۵۸
کمان کش : ۴۵
کمان کشیدن : ۱۹۵، ۵۸
کمایم : ۳۳۹
کمر : ۲۱۷، ۱۶۸، ۲
کمر در بستن : ۳۱
کمر شدن : ۲
کم کاستان : ۱۵
کمند : ۹۰، ۵
کمند ایادی : ۲۸
کمین : ۵۸
کمیگاه : ۴۵
کمین گشادن : ۱۹۶، ۵۸
کمینه : ۱۹۰
کمینه خادم : ۱۶۲، ۱۵۱
کنار : ۱۵۲، ۲
کناره جستن : ۱۲۵
کنج : ۸۰
کنج عزلت : ۲۱۸، ۱۹۰
کنج نشینی : ۲۳۶
کنده خیزان زمینی : ۳۰۰
کندر ای : ۱۰
کندرابی : ۱۰۵
کندرو : ۱۵۸
کندرو فروش : ۱۰
کنز : ۲۹۹
کنز الامامه : ۱۷۸
کنز الحقایق : ۱۸۵
کنز السعادتین : ۸۳
کنز العبارتین : ۱۴۱
کنز المعارف : ۵۰
کنز الهممین : ۱۶۷
کنف :
کنف همت :
کنگره : ۲۰۱
کنگره آسمان : ۱۱۰
کنه : ۶۲
کوارث : ۱۰۰
کواکب : ۲۲۳، ۴۲
کواکب الفرق : ۲۲۰
کوتاه : ۲۰۴
کوتاه چشم : ۱۹۴
کوتاه دیده : ۱۱۹، ۵۹
کوتاه عمر : ۱۳
کوثر آیین : ۲۴۸
کوثر اندود : ۳۲۹
کوثر وار : ۱۶۲
کوثری : ۳۴۳

- کوچ : ۱۶۰، ۱۶۱
 کوخ : ۸۸
 کودك : ۲
 كوردل : ۲۷۰
 كوره : ۱۵۶
 كورة گداز : ۱۵۶
 كوشش : ۶
 كوفته دل : ۱۴۶
 كوفته طبع : ۲۹۳
 كوكب : ۲۱۳
 كوكبه : ۲۲۳، ۲۰۳
 كوكبه عليا : ۳۱۹
 كوكنارخواران : ۲۹۵
 كوه : ۱۰۷
 كوه پيكر : ۷۵
 كوهسار : ۳۰۲
 كوهسيادت : ۲۸۰
 كوه قاف : ۷۶، ۷۱
 كوه گداز : ۱۵۸
 كوه نشينان : ۱۶۰
 كوی : ۱۱۴، ۷۷
 كهانت : ۱۶۱
 كهتر : ۲۹۲، ۲۵۷
 كهترپروري : ۹۸
 كهترنوازی : ۴۸
 كهريادار : ۱۸۵
 كهسار : ۳۰۰
 كهف آل بهرام : ۷۴
 كهف الامة الشما : ۲۶۲
 كهف احبار الوری : ۱۷۹
 كهف انصار الله العابدین : ۱۶۴
 كهف انصار الوری :
 كهف شیردلان : ۳۰۲
 كهف المله : ۱۴۸، ۱۲۶، ۵۱
 كهف كرامت :
 كهف المحققين : ۲۷۰
 كهولت : ۱۵۴
 كهن : ۱۷۷
 كهن بازار : ۲۰۸، ۵۸
 كهين : ۲۴۳
 كيان : ۷۷
 كيان گوهر : ۲۸۳، ۶۲
 كيانی : ۱۰
 كيت و كيت : ۳۱۵، ۱۵۶
 كيخسرو روزگار :
 كيخسرو زبان : ۷۰
 كيخسرو زبان وزين : ۶۱
 كيخسرو منظر : ۵۲
 كيد : ۱۱۵
 كيس : ۲۴۹
 كيسه : ۸۰
 كيسه عمر : ۲۱۸
 كيقاد الهدی : ۲۶۲، ۱۴۸، ۵۱
 كيل : ۱۲۷
 كيماك : ۱۶۱
 كيمنت : ۱۸۵
 كيemia اكبر : ۲۲۱
 كيماي عقل : ۲۷۵، ۷۷
 كيوان : ۱۶۶، ۱۶۱، ۶۶
 كيومرث الزمان : ۱۴۸، ۵۱
 گ :
 گازر : ۲۰۸
 گاو : ۹۰
 گاه : ۱۰۹، ۲
 گاه شفی : ۲۱۵
 گاهواره : ۲۹۱
 گداخته : ۱۹۳
 گداز : ۲۴۵، ۱۵۶، ۱۰۹
 گدازش : ۷۰

گروداشته : ۲۶۵	گذار : ۱۵۲
گرونها دن : ۱۰۴	گذر : ۲۲
گروه : ۱۹۵	گذرداشتن : ۲۵۲، ۱۶۰
گره : ۳	گذر کردن : ۱۲۴
گره بر گره افتادن : ۱۱۰	گذرگاه : ۳۰۰
گره در ابرو یافتن : ۶۴	گراسی : ۱۵
گره در گره : ۴	گراسی کردن : ۳۰۱
گریبان : ۳۰۰، ۸۵، ۲	گران : ۲۲۳، ۱۵۹، ۱۱۰
گریبان آسمان : ۱۶۶، ۲۲	گران بار : ۲۳۶
گریبان دریدن : ۲۵۱، ۲۰۵	گران باری : ۳۴۶، ۲۳۵
گریبان دولت : ۵۲	گران داشتن : ۲۴۸
گریبان عیسوی : ۳۰۶	گران سایگان : ۴
گریبانگیر : ۱۹۶	گران گرفتن : ۲۶۱
گریخته پای : ۱۱۲، ۶۵	گرانمایگان : ۵۳
گریز : ۳۲۴، ۱۴۴، ۱۱۳	گریه : ۴۹
گریز کردن : ۲۳۷	گرد : ۳۲۰، ۱۵۸، ۸
گریزگاه : ۳۳۷	گرداب : ۱۷
گریزی : رک : گریز	گردآلود : ۲۱۵
گریه : ۱۰۹، ۵۶	گردراه : ۱۰۷
گریه سیخ : ۳۰۴	گردفرس : ۲۱۷
گز : ۴۷	گردفروشستن : ۱۰۷
گزاردن : ۳۳۴، ۴۴۴	گردماه گردیدن : ۲۹۰
گراف گویان : ۳۲۳	گردن : ۹۳، ۶۵، ۸
گزانگبین : ۲۸۳	گردن افراختن : ۳۳۸، ۲۶۵
گزدم : ۸۶، ۱۴	گردنان : ۳۳۷، ۳۱۵
گزدم وار : ۱۴	گردنکش : ۶۴
گزنده : ۲۱۸	گردون : ۶۵
گزیر : ۲۳۷	گرسنه شدن : ۲۹۲
گزین : ۲۸۲	گرگ : ۱۱۷
گستاخ شدن : ۲۸۶، ۴۷	گران سگ صفت : ۱۱۳
گستاخی : ۲۰۶، ۱۳۵	گرگ دل : ۵۶
گستاخی کردن : ۳۲۴، ۲۶۶، ۱۲۴	گرگ نهاد : ۹۳
گستردن جاه : ۱۳۳	گرم : ۱۰۷، ۵۹
گسترده : ۲۶۸	گرما : ۷
گسترده جاهی : ۱۴۱	گرم کرده : ۲۹۴

- گنا هکاران : ۱۲۷
 گنا هکاری : ۱۵۸
 گناه نهادن : ۲۶۴
 گناه نهی : ۲۷۵
 گنبد : ۸۵
 گنبد دماغ : ۲۹۴، ۶۴
 گنبد فلک : ۲۹۴
 گنبده گنبده : ۴
 گنبدهوا : ۲۷۷
 گنج : ۲۸۶، ۲۱۸، ۸۰
 گنج ا کاسره : ۲۲۱
 گنج پاشیدن : ۱۲۵
 گنج خانه : ۳۰۰
 گنج روان : ۳۳۰
 گنج شایگان : ۵۳
 گنج گاو : ۲۷۶
 گنج گزینی : ۲۳۶
 گنج نامه : ۹۴
 گنج یافته : ۱۶۵
 گنجینه : ۳۰۰
 گنجینه نشین : ۳۰۰
 گندم : ۲۸۳
 گندمگون : ۹۰
 گندمین : ۲۸۳
 گواه : ۲۸۹
 گواه صدق : ۱۶۸
 گواهی : ۲۶۱
 گواهی دادن : ۳۳۱
 گورسیرین : ۹۰
 گورگیر : ۳۴۰
 گوزبازی : ۱۰۴
 گوزن : ۲۱۰، ۹۰
 گوژپشت : ۲۰۸
 گوش : ۲۱۷، ۶۶، ۶
 گسسته : ۱۱۲
 گسسته شدن : ۳۱۴
 گسیل کردن : ۲۲۳، ۲۴
 گشادن : ۷
 گشاد و بست : ۱۵۴
 گشاده : ۲۷۰
 گشایش : ۲۰۵
 گشت روزگار : ۲۱۷
 گفتار : ۳۳۵، ۳۳۱، ۱۰۱
 گفتنی : ۶۲، ۶۱
 گل : ۲۰۹، ۹۱، ۸۰
 گلاب افشان : ۴۶
 گل آلود : ۸
 گلخنیان : ۳۴۲
 گل خوردن : ۵
 گلستان : ۲۱۶، ۱۸۸، ۷۸
 گلشکر : ۳۳۸
 گلشن : ۸۳
 گلشنیان : ۳۴۲
 گلغونه : ۳۱
 گلگونه روی : ۶۵
 گلو : ۱۱۰
 گله : ۸۰
 کلیم : ۲۷۰، ۱۶۶، ۶
 کلین : ۲۱۸
 کمان : ۱۰۴
 کمان بردن : ۵۶، ۱۲
 کمائی : ۲۸
 کم بودگان : ۱۷
 کمرهان : ۱۱۵
 کمشدگان : ۱۸
 کم شدن : ۲۸۶، ۱۱۰
 کم کردن : ۵۳
 کمنام : ۱۹۴
 گناه : ۱۱۵

کیسو: ۹۰	گوش ایام عاطل: ۱۶۵
کیسوان: ۱۶۱، ۹۰	گوشت: ۱۱۳
	گوشمال: ۶۴
ل	گوشمال مصایب: ۶۴
لابد: ۱۲۱	گوش ماهی: ۳۱۵
لاجرم: ۱۵۴، ۱۱۴، ۵۰	گوش نهادن: ۶۴
لاحق: ۲۷۴	گوشه: ۲۰۹، ۸۰، ۵۰
لاریب: ۲۸۷، ۲۵۶	گوشه گرفتن: ۵۹
لازورد آسمان: ۹۰	گوشه کزیدن: ۲۱۷
لاش: ۸	گونه: ۲۹۴
لاشه: ۶۴، ۴۹	گوهر: ۱۷۰
لاشه گنین: ۲۱۸	گوهر اشک: ۷۷
لاشی: ۲۱۸، ۲۰۶، ۸	گوهر بار: ۳۱۷، ۲۷۷، ۹۴
لاغر شدن: ۲۱۸	گوهر پاش: ۹۴
لاف: ۱۳	گوهر تاج: ۵۶
لافخر: ۳۰۶، ۱۴۳	گوهر خاتون: ۸۹
لاف زدن: ۲۹۵، ۴۲	گوهر دار: ۹
لاا: ۱۶۱	گوهر دل: ۲۵۷
لاله: ۹۱، ۸۰	گوهرزا: ۸۵
لاله دل: ۵۹	گوهر نطق: ۲۷۵
لالی: ۴۱	گوهر هفت فلک: ۶۰
لام: ۱۲	گوهری: ۱۲۰
لامعه: ۱۷۴	گوی: ۲۸۴، ۱۶۷
لایح: ۹۴	گوی انگله: ۲۱۵
لایق: ۱۵۶، ۱۲۸	گوی کریبان: ۱۵۶
لب: ۲۷۶، ۱۰۹، ۲	گویندگان: ۲۱۵
لب: ۲۷۶	که: ۱۱۷
لب آب: ۳	که: ۷۸
لیاب: ۱۱۳، ۳	که ریاز: ۲۲۱
لباب حقیقت: ۲۷۶	که که: ۲۰۲
لب آتش آلود: ۳۲۹، ۳۱۶	کهواره: ۱۱۷
لباس: ۲۱۶	کیا: ۱۵۹
لباس انسانیت: ۷۱	کیاه: ۵۰
لباس وجود: ۱۵۱	کینی: ۱۵۰، ۱۰
لبت: ۱۷۳	کیتی تاب: ۴۲

- لب تشنه : ۱۵۴
 لب جام : ۶۵
 لب دریا : ۵
 لبک : ۱۰۹
 لبلاب : ۱۱۹
 لبلاب وار : ۱۱۳، ۳
 لب لب : ۱۶۷، ۱۱۳، ۳
 لبیک : ۱۰۹
 لبیک زدن : ۲۶۳
 لت : ۲۱۸
 لجه : ۳۳۰
 لجه سیاست : ۲۶۰
 لحظه : ۳۰
 لحم : ۱۱۰
 لحمانی : ۷۹
 لحم طیر : ۱۱۰
 لخت : ۱۰۷
 لدات : ۱۵۵
 لذت : ۷۵
 لذیذ : ۳۲۳
 لزاز : ۴۸
 لزبات : ۴۴
 لزوم : ۱۰۰، ۴۴
 لسان : ۱۴۴
 لسان الحق : ۱۸۵
 لسان الحقیقه : ۵۰
 لسان الطوائف : ۱۳۹
 لسان الطیور : ۲۰۱
 لسان الملوك والسلاطين : ۲۵
 لشکرتب : ۲۸۴
 لشکر دورنگ سال و ماه : ۵۸
 لشکر شکستن : ۱۰
 لشکر شکن : ۹۱
 لطافت : ۳۳۰، ۸۸
 لطایف : ۷۶
 لطایف سراضی : ۱۳۵
 لطف : ۲۰۰، ۱۴
 لطف آمیز : ۷۸
 لطف نظر : ۱۵۵
 لطیف : ۲۳۲، ۱۰۷
 لطیفه : ۱۳۴، ۲۹
 لطیفه غیبی : ۱۲۹
 لطیفه کاینات : ۳۳۷
 لطیفه موجودات : ۱۴۹
 لعاب گوزن : ۲۱۰، ۹۰
 لعب : ۱۰۰
 لعبت : ۲۰۵
 لعبت دیده : ۱۹۳
 لعبه العین : ۳۳۰، ۲۹۹، ۱۰۷
 لعبت چشم : ۲۹۱
 لعل : ۱۵۵
 لعل تر : ۸۰
 لعل قام : ۱۹۹، ۹۰
 لعل مسح : ۳۲۳
 لعمر الله : ۹۵، ۵۵
 لعمری : ۱۶۵
 لغت انسانی : ۳۱۷
 لفظ اعلی : ۲۲۵
 لفیف خاطر : ۱۹۴
 لقا : ۲۷۲، ۲۳۱
 لقب : ۷۷، ۷۱
 لکام : ۵
 لکن : ۱۳
 لکن : ۱۰۹
 لمحہ : ۳۲۵
 لمحہ البصر : ۱۷۰
 لمس : ۱۰۷
 لمع : ۲۸۶
 لمعه : ۲۸۱، ۲۶۹، ۷۲
 لواحق : ۲۳

لواقع : ٣١١،٢٠٥
لوث : ٢٦٩
لوث بدعت : ٣٢١
لوح : ٨٨
لوح وفا : ٦٧
لوريان : ٨٦
لوريانه : ٢٢٧
لوزينه : ١٠١
لوعت : ١١٠،٧٢
لوعه : ٣٢٠
لولو : ١٧٠
لون : ٢٩٥،٢٣٥،١٠٨
لهجت : ١٧٧
لهنة الجايح : ١٢٠
ليالي عشر : ١٦٥
ليث : ١٧٣
ليلة الجمعة : ٢٤٠
لين : ٣٣٠
لثيم راضع : ٥٨

م

مآب : ٢٧٦
مآثر : ١٢٩
ماتقدم : ٢٦٤
مات كردن : ٩
ماتم : ١١١،٢
ماجراها : ٢٥٧
ماء الحيات : ٦٥
ماء الشعير : ٢٩١
ماء معين : ٢٠٥،٣٢
ماجد : ٢٧٤
ماحي البدعه : ١٣٨
ماحي الطغاة المتمردين : ١٦٤
ماحي الطغاة الملحدين : ٥١
ماحي العللات : ٤٣
ماخوذ : ٢٩٦

مادام : ١٠٧
مادت : ٢٧١
مادت رسان : ٢٤
مادح : ١٢٣
مادر : ١٥٤،١٠٤
مادر خوانده : ١٦١
مادرزاد : ٢٩٥،١٢٣،٦١
مادر صبح : ١٧٧
مادريحي وار : ٩٥
مار : ٢١٨،٩١
ماريسه : ١٩٤،٦٤
مارچوبه : ١٤٥
مارگزیده بي فرياد : ١٢٣
مازريون : ٢٧٥
مازندران گشا : ٣١٥،٢٢
ماضي : ٢٥٧
ماضي قرون : ١٧٤
ماقبل : ٢١١
مال : ١٠٤،٤٩
مال دزد : ٣٣٤
مالش دادن : ٢٦٧
مالك : ٥٧
مالك ازمة الكلام : ٢٨٧
مالك رقاب اسراء المغربين : ١٤٨
مالك رقاب الايمه : ١
مالك رقاب العظماء : ٣٣٩،٧٤
مالك رقاب الكلام : ٩٩
مالك الزمان : ١٧٩
مالك الملك العرب والعجم : ٧٠
مالك ملك المشرق : ٥١
مالوف : ١٧٤
مالي : ٨١
مال يتيم : ٢٩٥
ماليخوليا : ٢٩٦
مأسور : ١٢٣

مایدۀ قدس : ۱۲۵	مأموروار : ۲۴۰
مایه : ۳۰۵، ۱۲۰	ماسول : ۱۹۱
مبادا : ۷۸، ۷	مانستن : ۱۱۸
مبارزان : ۱۴۲	مانع : ۱۹۰
مبارك : ۱۴۳	مانع الخیر : ۱۲۶
مبارك باد : ۲۶۳	مانك : ۱۷
مبارك بی ،	مانند شدن : ۲۸۵
مبارکی : ۷۷	مانوس : ۲۸۶، ۲۹
مباسطات : ۲۷۴	مانی فطرت : ۸۹
مباعدت : ۱۱۲	ماوراء الافلاك :
مبالات : ۱۳۶	ماه : ۱۸۶، ۵۸، ۵
مبالغ : ۳۳۴، ۲۰۷	ماه انگشت نمای مصروعنغان : ۹۵
مبالغت کردن : ۸۱	ماهتاب : ۳۲۶، ۲۱۱
مبانی : ۱۷۶	ماه تمام دایره : ۲۹۰
مباهات : ۲۵۰، ۴۹۷	ماه چهارده : ۲۹۰
مباهات کردن : ۲۹۹	ماه چهار هفته : ۲۸۱
مبايعت : ۱۱۲	ماه دوهفت : ۳۰۵
مبتدعان : ۱۱۵	ماه روی : ۹۱
مبتغا : ۳۴	ماه مزورنخشب : ۳۲۳، ۹۲
مبجل : ۲۷۸، ۱۲۹	ماه منور چهارده شب : ۳۲۳
مبدع : ۱۲	ماه نخشب : ۹۲
مبدع الاغانی : ۱۹۱، ۱۴۶	ماه نو : ۳۳۹، ۹۰، ۷۷
مبدل : ۲۵	ماه نو دیدار آمدن : ۷۷
مبوت : ۲۶۴، ۶۹	ماهی : ۹۵، ۵
مبوح : ۱۴۶، ۷۰	ماه یانی : ۱۱۱
مبهرن : ۴۳	ماهی انگشتی دار سلیمان : ۹۵
مبشر : ۷۶	ماهی درم دار : ۲۱۶
مبشران : ۷۱	ماهی رعاده : ۱۱۷
مبغضی : ۲۳۳	ماهی وار : ۱۰۷
مبلغ : ۲۲۳	مایدۀ : ۱۵۰
مبلغ : ۲۷۷، ۲۷۳	مایدۀ حمل : ۱۱۰، ۹۳
مبهج : ۱۶۶، ۱۴۲، ۶۹	مایدۀ خاص سلیمانی : ۳۰۲
مبهوت وار : ۱۶۶، ۵۶	مایدۀ دنیا : ۸۱
متابعت نمودن : ۱۱۲	مایدۀ سلیمان : ۳۴۲
متاذی : ۲۷۵	مایدۀ فلک : ۲۹۰

متزیی : ۲۴۰	متاسف : ۱۹۰
متشاعر : ۲۵۶	متاع : ۱۸۶
متشرف : ۹۴	متانت : ۱۷۷
متشرف شدن : ۲۷۴	متبتل : ۹۲، ۵۰، ۱
متشنج : ۱۸۵	المتبتل الى الله : ۳۰۶
متشوش : ۱۹۹	متبتله : ۳۴۲، ۲۷۸، ۱۲۲
متشوق : ۱۸۰	متبجح : ۹۵
متصابی : ۱۴۲	متبحر : ۱۶۰، ۱۱۶
متصاعد : ۲۱۷	متبدل شدن : ۲۶۰
متصدر : ۲۹۷	متبقر : ۲۸۶
متصدق : ۲۹۷	متبلد : ۱۷۱
متصل : ۳۲۷	متبوع آل بهرام : ۵۱
متصلان : ۲۲۴، ۱۲۵	متبوع الاصفیا :
متطاول : ۲۵۸	متبوع الافاضل : ۱۴۳
متضمن : ۷۱	متبوع الصديقين : ۱
متعاقب : ۲۵۶	متبوع المحققين : ۹۳، ۵۰
متعبد : ۱۸۵	متبوع نعمان : ۱۴۸
متعجب : ۳۴	متجدد شدن : ۲۸
متعطش : ۲۰	متحدان وفا : ۲۷۰
متعطف : ۱۴۰	متحسر : ۶
متعلق : ۴۶	متحلی : ۲۴۰
متعود شدن : ۴۹	متحیر : ۶
متعین شدن : ۱۰۷	متحیروار : ۱۱۷
متغیر : ۱۰۸	متخلف : ۲۷۰
متفرد : ۲۳۲	متخلق شدن : ۳۰۲
متفکر : ۶	متخلخل : ۱۸۷
متفنن : ۱۸۷	متدايم : ۲۳۸
متقلقل : ۱۶۶	متربت : ۱۵۲
متقن : ۲۲۰	متردد : ۱۷۱
متکلف : ۱۷۵	متردد خاطر : ۱۹۱
متکلم : ۱۷۵	مترسمان : ۲۶۰
متکلمان : ۴۴	مترصد بودن : ۲۷۱
متلاطم الامواج : ۲۹۴	مترمل : ۱۸۷
متلذذ : ۲۳۱	متروح شدن : ۹۵
متلون : ۲۱۲، ۱۹۹	متزلزل ساق : ۳

مجاهله : ۲۵۶	متلف : ۱۹۰
مجانست : ۲۸۸	متمنی : ۱۵۴
مجاوران : ۲۸۵، ۱۳۳	متموج : ۸۲
مجاورت : ۷۱	متن الحقایق : ۹۹
مجاورت جستن : ۳۲۰	متنفس : ۲۳۴، ۵۴
مجاوری : ۵۴	متنکروار : ۳۰
مجاهد : ۵۰	متنکس سار : ۳۰
مجاهدات حسی : ۱۵۶	متواتر : ۱۲۳، ۹۴، ۶۳
مجاهدت : ۶۱	متواصل : ۳۲۰، ۹۹
مجاهده : ۱۲۲	متوج : ۳۰۳
مجاهزی : ۱۸۶	متورع : ۱۸۷
مجبور : ۹۴	متین : ۲۰۵، ۱۱۶
مجتبی : ۱۳۹	متیقن : ۴۳
مجتذب : ۳۷	مثافت : ۱۶۵، ۷۶
مجتهد : ۵۰	مثال : ۸۹، ۷۷
مجتهدان صفا : ۲۷۰	مثالب : ۳۱۰
مجد : ۶۱	مثانه : ۵
مجدداً : ۷۰	مثبت : ۲۶۹
مجدالافاضل : ۱۸۹	مثقال : ۱۱۹
مجدالخواص : ۲۲۵	مثل : ۲۴
مجددات : ۱۱	مثلت : ۲۳۵
مجدالصدور : ۷۲	مثل زدن : ۳۴۲، ۶۰
مجدالمعالی : ۲۲۰	مشمع : ۱۱۹
مجدر : ۱۸۶	مثنی : ۲۶۳، ۲۴۸
مجدالقیسین : ۳۴۰، ۲۶۶	مثول : ۱۵۲، ۵۵
مجدلی : ۱۴	مجادله : ۱۸۰
مجرد : ۱۵۷	مجادلی : ۱۴
مجردماندن : ۸	مجاز : ۲۷۷
مجروح : ۹۱	مجازات : ۱۰۲
مجروح دل : ۲۷۱	مجازی : ۲۸
مجروح سینه : ۳۲۹، ۲۷۸، ۵۲	مجال دادن : ۶۶
مجروح مانده : ۹۶	مجال ماندن : ۲۸۶
مجس گرفتن : ۶۵	مجالس : ۱۷۱
مجسم : ۷۰	مجال یافتن : ۳۳۲
مجلس : ۱۱۲، ۱	مجامع : ۷۵

مجلس انس : ٢٩٨	محرض : ١٢٠، ١١٧
مجلس ساسی : ٢٩٣	محرق : ٢١٨
مجلسی : ٢٩٨، ١٤٢	محرم : ٢٩٢، ١٦٨، ١٠٧
مجموع عبارت : ٨٦	محرم وار : ١٣٥
مجرمیت : ١٦٩	محریت : ٦٤
مجمع البحرين : ١٥٧	محرور طبعان : ١٧١
مجنون الهی : ٢٧١	محروس حال : ٤٤
مجنوف : ١١٤	محروسه : ٢٢
مجهول : ١٦٥	محروم : ١٥٤
محدثت : ١٤٣	محروم داشتن : ٢٩٢
محاسب : ٢٩٣، ١٧٥	محروم ماندگی : ١٥٠
محاسبان قوه عاقله : ١٠٨	محروم ماندن : ٤٩
محاسبه : ٥٧	محروم مانده : ١٦٥
محاضره : ٢٢٠	محسن : ٢٨٨
محاظفت نمودن : ١٢٣، ٧٥	محسنان حفظ الغیب : ٢٣٢، ١٨٢
مخاقل : ٢٥٥، ١٠١، ٦٦	محسنه : ١٦٠
مخال : ٢١٦	محسود : ١٤٨، ٥٢
مخال جویان : ٣٢٣	محسوسات ملکی : ١٦٧
مخال گفتن : ٣٣٢	محسوس بوده : ١٦٥
مخامد : ١٦٤، ١١٣، ٥٢	محشو : ٢٨٦، ١٨٠، ١٥٢
مخبان : ١٨٢	محصل السعادتین : ١٣٥
محبت : ٢٥٧، ١٦٩، ٢	محصنات : ١٦٨، ٦٨
مخبر الالفاظ : ٣٩	محصنات الکرایم : ١٢٢
محبس : ٣٠٢	محصنه : ١٦٠
محتاج : ١٠٥	محصول : ٤٣
محتد :	محض : ٣٠٩
محترم :	مخطر رحل : ٥٤
محشتم وار : ٢٤٦	محظوظ : ٣٢٠
محبث : ١٦٨، ١٠٨	محفوظ : ١٥٥
محبوب : ٢٦٦	محفوف : ٢٤٩، ٢٠٣، ١٣٩
محدث : ١٦٩	محق : ١
محدث : ١٦٩	محقق : ١
مصدق : ١٧٦	محققان : ٢١٦، ١١٤
محراب : ٣٢٦	
محرز : ١٢٥	

- محققانه : ۱۷۳
 محققه : ۱۲۲
 محقه : ۱۲۲
 محک : ۳۴۳، ۲۱۰، ۵۹
 محکم :
 محل دانستن : ۲۶۴
 محل رحل : ۲۳۴
 محل نهادن : ۳۳۲
 محمّدت : ۱۸۷، ۱۳۹، ۵۰
 محمّدى : ۳۴۶، ۵۵
 محمود : ۱۰۴
 محمودى : ۳۳۱
 محموم : ۲۸۷
 محنت : ۱۱۲، ۶۵
 محنت زای : ۱۱۱
 محنت فرا : ۵۵
 محنت کده : ۲۴۸
 محنت کش : ۲۶۴
 محو : ۲۱۱
 محوشدن : ۱۹۷
 محو گردانیدن :
 محول : ۱۷۷
 محیط شدن : ۹۵
 محیی الاسلام والمسلمین : ۹۳
 محیی الجود والباس : ۷۰
 محیی السلطنه : ۳۱۹
 محیی العدل : ۱۴۸
 محیی الفتوة : ۶۳
 محیی المکارم : ۲۳۰
 محیی المملکه : ۵۱
 محیی التصرائیه : ۷۴
 مخ : ۱۰۸
 مخافت : ۲۸۰، ۲۲۳
 مخافت انگیز : ۳۳۰
 مخالصه : ۲۶۱، ۲۵۶
 مخالف : ۱۰۲
 مخالفان : ۹۵
 مخالف بند : ۷۶
 مخالفت : ۲۳۳
 مخایر ؟ : ۲۲۱
 مخایل : ۲۳۴، ۵۹
 مختار الحضرتین : ۱۳۳
 مختار الملوك : ۲۳۹
 مختصر : ۷۲، ۴۹
 مختصر نظر : ۱۱۹
 مختلف : ۲۳۳
 مختلفات آفات : ۱۸۰
 مختلفات حالات : ۳۲۹
 مخدرات : ۱۲۵
 مخدرات اسرار : ۲۱۲
 مخدرات قدس : ۲۱۵
 مخدوم : ۱۵۸
 مخدومه سامانیان : ۱۲۲
 مخصوص : ۵۴
 مخضود : ۲۷۵
 مخطط : ۴
 مخطی : ۱۵۷
 مخلد الذات : ۲۹
 مخلد العمر : ۱۳۳، ۷۳
 مخلص : ۲۱۵، ۲
 مخلص تخلص : ۲۶۰
 مخلص المسيح : ۸۴
 مخلصانه : ۱۹۰
 مخلع : ۶۸
 مخمور : ۱۹۹
 مخوف : ۱۰۸
 مخيله : ۲۸۱
 مخیم : ۱۶۸، ۱۱۹، ۷۶
 مداح : ۱۵۸
 مدار : ۳۳۳

مذموم : ۱۰۴	مدارالحقایق : ۱۸۲
مذهب : ۸۸	مدارج : ۲۱۴
مرايط : ۲۶۲، ۲۶۹	مداوات : ۲۱۱
مرايع : ۱۵۲	مدهنت : ۲۳۳
مراتب : ۲۳۳، ۲۰	مدایح : ۲۱۳، ۵۳
مرايع الطبا : ۲۳۴، ۱۵۲	مدبر : ۲۱۸
مراثي : ۲۷۱	مدبر : ۲۶۰، ۲۱۸
مراجعت : ۸۲	مدت : ۶۷
مراد : ۲۶۴	مدحت : ۲۹۷، ۲۵۷، ۷۰
مرادات : ۱۸۷، ۶۵	مدحت خوان : ۲۹۸
مراد اعظم : ۱۵۷	مدحت سازی : ۳۳۲، ۱۵۲
مراد بخش : ۲۲۹، ۷۷	مدحت طرازان : ۱۵۰
مراد یافتگان : ۲۴۵	مدح طراز : ۲۰۷
مراسلات : ۱۴۶	مدخر : ۲۴۳
مراسم : ۴۴	مدد : ۶۵
مراضی : ۱۳۵	مدرج : ۱۸۹
مراعات : ۲۵۷، ۹۳	مدرج کردن : ۲۹۳
مراعيان : ۲۸۶	مدرك : ۴۳
مراعيان طريقت : ۲۱۴	مدعيان : ۲۳۴
مراف : ۱۷۴	مدفوع : ۶۲
مراقب : ۲۸۸	مدقق : ۱۷۶
مراقبت و داد : ۳۲۲	مدنر : ۴۸
مراقد : ۱۶۹	مدهامتان : ۲۹۱
مرام : ۱۹۱، ۱۲	مدهون : ۸۷
مربط : ۲۲۷	مدید : ۲۶۱
مربط دولت : ۱۹۲	مدید الظل : ۲۷۰، ۲۵۶
مربع : ۲۱۴، ۵۴	مدید العمر : ۳۲
مربع اعالي : ۱۹۲	مدید النفس : ۱۱۴
مربع طريقت : ۲۶۹	مدینه السلام : ۱۴۲، ۶۱
مربع نشستن : ۲۱۶	مذاق : ۲۵۷، ۵۹
مربوط : ۱۹۹	مذاکره : ۲۵۶
مربی : ۴۵	مذاهب : ۲۶۵
مربی الافاضل : ۱۷۹	مذبوح : ۱۹۴
مرت : ۲۵۳	مذكور : ۱۰۸
مرتب : ۷۵	مذلت : ۹۷، ۲

مرشد : ۷۴	مرتبت : ۱۴۸
مرصد : ۵۴	مرتبه :
مرض الجسد : ۲۸۴	مرتجی : ۱۸۳، ۱۶۴
مرضی : ۲۵۳، ۲۴۵	مرتد : ۱۹۴
مرضیه : ۱۸۸، ۵۳	مرتضوی : ۴۸
مرضیه الخلفاء المتهتدين : ۱۲۲	مرتضی : ۲۱۴
مرطوب مزاجان : ۱۷۲	مرتعش : ۱۹۹، ۳۵
مرعی : ۳۲۳، ۲۱۴	مرثیت گفتن : ۲۲۲
مرغ : ۲۸۴، ۲۰۱، ۲	مرجان : ۱۹۸
مرغابی : ۱۱۷	مرجع : ۳۶
مرغان بهشت : ۲۰۱	مرحبا گوی : ۲۸
مرغان معنی : ۸۹	مرحله خاکی : ۶۰
مرغزار : ۳۲۴، ۲۲۷	مرحمت : ۳۳۴
مرغ نامه دار : ۱۱۰	مرحوم : ۱۰۲
مرغ وار : ۱۱۰	مرحومه : ۱۰۲
مرفع القدر : ۱۳	مرخص : ۱۲۵
مرفوع : ۴۵	مرد : ۱۲
مرفوع قدر : ۲۹۳	مردار خوار : ۳۴۲
مرفه الحال : ۱۱۳، ۶۱، ۳۷	مردانگی : ۸۱
مرفه بال : ۱۸۰، ۶۹	مرد چیزی بودن : ۲۶۴، ۲۸
مرقوم : ۳	مرد ساز : ۸۱
مرکب : ۲۲۷، ۶۶، ۵	مرد سیر : ۸۱
مرکب آب : ۳	مردم : ۸۶
مرکب : ۴۹	مردم نواز : ۱۰۳
مرکبان : ۲۹۱	مردمه : ۴۳
مرکب تاختن : ۲۷۶	مردمه چشم : ۲۱۰، ۲۰۲
مرکز : ۳۲۵، ۷۶	مردمه دیده : ۱۱۷
مرکوب : ۲۱۸	مردمی : ۱۹۳، ۱۰۳، ۸۸
مرکوم : ۲۹۴	مردود : ۲۰۳
مرگ : ۱۱۱، ۱۰۵	مرده : ۸۹
مرمت : ۱۹۶	مرزبان : ۳۱۵، ۱۹
مرمی : ۱۳۳	مرزبان العجم : ۲۸۰
مروارید : ۸۸	مرزبان فارس : ۳۲۲
مروح : ۱۴۲	مرسل : ۳۳۱
مروض : ۲۴۵	مروم : ۳۳۳، ۱۱۷

مسابقت جستن : ۳۲۴	مروق : ۱۷۹
مسادت :	مرهم : ۲۶۰
مساعد : ۱۴۴	مرهم نهادن : ۷۰
مساعدت : ۱۱۲	مرهمی : ۱۹۶
مساقت : ۲۲۷، ۱۵۴	مری : ۱۰۱
مسافر : ۴۵	مربخ صولت : ۱۷
مسافرت : ۲۸۵، ۱۵۲	مرید : ۱۹۴، ۱۵۷
مسافرت گزیدن :	مرید خرقه : ۲۶۴
مسامحت : ۱۶۵	مرید صحبت : ۲۶۴
مسامع : ۷۵	مرید صحبت : ۲۶۴
مسامع عالیہ : ۲۲۷، ۱۲۴	مریم آسا : ۱۶۱
مسامع علیا : ۸۳	مریمی : ۷۶
مسامی ؟ : ۲۷۹	مزاج : ۲۰۹، ۱۰۸، ۵۹
مسبعه : ۱۷۷	مزاحم : ۱۰۸
مستابد : ۱۹۹	مزاحمت : ۲۳۶
مستانس : ۷۶، ۷۰	مزار : ۱۴۳
مستانس گشتن : ۲۸۶	مزارع : ۱۵۸
مستبدع داشتن : ۲۲۶	مزامیرالانس : ۱۹۱
مستبعد : ۳۲۰	مزامیرالصفا : ۱۴۶
مستحسن داشتن : ۱۶۷	مزاوجه الارواح : ۱۶۸
مستحق الخلافتين : ۹۳، ۱	مزایا : ۱۷۷
مستخدم : ۳۲۰	مزبله : ۶۰
مستدام : ۱۳۹	مزجاة : ۱۵۷، ۱۲۷
مسترخی : ۱۸۷	مزخرف : ۱۲۰
مسترق : ۵۳	مزعفر : ۲۱۱
مسترقه : ۱۶	مزکوم : ۲۹۴
مستسعد : ۱۴۳، ۹۷	مزمّن : ۱۰۸
مستسعد گشتن : ۷۱	مزن : ۱۷۹
مستظهر : ۵۲	مزور : ۳۲۳
مستعار : ۱۱۷	مزه : ۱۰۸
مستعبد : ۳۲۰	مزهّد : ۵۰
مستعمل : ۱۷۴	مزید : ۷۴، ۵۲
مستغرق : ۳۴۰	مزیدن : ۱۹۹
مستغنی : ۱۶۰	مس : ۱۵۴
مستفاد : ۱۴۴	مسئله : ۲۰۲

- مستفیض : ٢٩٩،١٤١،٤٩
 مستقر : ٢٤٨،٦٤
 مستقیم : ٢٨٤،١١٨
 مستمسك الخلفائین : ١١٤
 مستمسك الخلفاء المرضیین : ٣٢٧
 مستمسك السلاطین : ٩٣
 مستمسك الملوك المقسطین : ٤٣
 مستمسك الملوك المجاهدين : ١٦٤
 مستمسك الملوك والسلاطین : ١٠٦
 مستند : ١١٦
 مستند الخلفا : ٩٣
 مستكر داشتین : ٢٢٦
 مستوحش : ٢٧٩
 مستوفز : ١٦٦
 مستولی : ٥٩
 مستولی بودن : ٢١٢
 مستولی شدن : ٦٢
 مستی : ٥٨
 مسجد اقصی : ٣٤٢
 مسجعات : ١٧٧
 مسدود : ١٧٠،١١٥
 مسدود گردانیدن : ١١٥
 مسرب اسراف : ١٦٧
 مسرت : ١٥٦،٦٩
 مسرت مشتی : ٢٦٣
 مسرور : ١٦٣
 مسطر : ٤
 مسطری : ٤
 مسك : ٢٩٤
 مسكر : ١٩٩
 مسكن : ٥٨
 مسكن نفاق : ١٩٢
 مسكون : ٥٨
 مسكين : ١١٥،٥٨
 مسلسل شدن : ١١٢
 مسلم : ٣٠٠
 مسلمان سیرت : ١٥
 مسلمانى : ٢٨٨
 مسلى : ٢٦١،١٤٢،١١٠
 مسموع : ٢٩٣،٢٣١
 مسموعات : ٩٧
 مسموم : ٢٨٧
 مسند : ١١٦
 بسند قضاة : ٢٠٩
 مسوده : ١٧٠
 مسیح الدوران : ٤٣
 مسیح ثانى : ١٠٦
 مشارق : ٧٤
 مشاطة تقدير : ٨٩
 مشاطة سد دست : ١٢٧
 مشاطة مصرى : ١٦٠
 مشاعبدین : ١٦٤
 مشاعر حق : ١٦٤
 مشاعر معظمه : ١٣٣
 مشاغل : ٢٣٦،٢٢٢
 مشافهه : ٢٣٤
 مشام : ٢٩٤،١١٣،٦٤
 مشام جان : ١٩٧
 مشاهد : ٣٠٥
 مشاهدات : ١٤٢
 مشاهدت : ١٢٩
 مشاهده : ٢٠٤
 مشاهره : ٣٠٠،١١٧
 مشاهیر : ٢٨٩
 مشایخ : ٢٨٩
 مشایعت : ٢٨٨
 مشیج : ٢٣٤،٧١
 مشبك : ٨٩

مشک پاش : ۲۲،۰۵۳	مشت : ۱۵۰
مشک رنگ : ۲۹۴	مشتاق : ۱۰۰
مشکل گشا : ۱۶۴	مشتاقی : ۲۷۰
مشکین : ۲۹۶،۸۶	مشتری : ۱۶۱،۹۲،۷۶
مشف : ۷۵	مشتري خصلت : ۱۷
مشوب گشتن : ۹۹	مشتري وار : ۳۲۵،۲۸۴،۱۵۳
مشهر : ۱۷۷	مشممل :
مشیت ازلی : ۲۱۶	مشتی : ۱۴۵
مشید : ۲۲۰	مشجر : ۳۴
مشید الاسلام والمسلمین :	مشحون : ۱۵۲
مشید الافراد المجتهدین : ۱۶۴	مشخص : ۱۹۰،۲۴
مشید الملة : ۱۹۸	مشرب : ۲۱۴
مشیمه : ۱۱۳	مشرب الطاف : ۱۶۷
مصاب : ۲۱۱	مشرف : ۷۵
مصاحب : ۱۴۲	مشرفات : ۱۷۱
مصاحبت : ۱۵۲	مشرفه : ۱۷۱
مصادقت : ۲۳۳	مشرق ومغرب : ۵۸
مصاف : ۱۴۲،۲	مشرقین : ۲۵۲
مصافات : ۲۳۱	مشارك : ۲۲۶
مصافحت : ۹۸	مشروح : ۲۳۵،۷۱
مصاف شکستن : ۱۶۵	مشروح صدر : ۲۹۳
مصاف کردن : ۱۰	مشطبی : ۳۰۲
مصاقبت بلاد : ۳۲۲	مشعله : ۲۷۶
مصاقبت جوار : ۱۴۳	مشعله جهانتاب : ۹۵
مصالح : ۸۴	مشغول شدن : ۳۲۶
مصالح احوال : ۱۳۳	مشفق : ۲۱۱،۹۷،۵۱
مصالحه :	مشفوق : ۱۶۲
مصالحه : ۲۶۹	مشفوع کردنی : ۲۳
مصاهرت کردن : ۲۲۴	مشقت : ۱۲۵
مصاهرة القلوب : ۱۶۸	مشک : ۲۰۳
مصایب : ۹۵،۵۷	مشکات چشم : ۲۷۶،۹۵
مصباح : ۴۳	مشکاة حدقه : ۳۳۸
مصباح وار : ۲۷۶،۹۵	مشک آلود : ۲۱۵،۸۵
مصحف : ۳۴۰،۱۵۱،۱۳۵	

مضاه احوال : ۱۶۴	مصحف انس : ۲۹۵
مضاعف : ۲۶۴	مصحوب : ۳۴۴، ۲۷۲
مضایقه : ۲۷۱	مصداق : ۱۶۸
مضرت : ۲۱۸	مصدر : ۱۱۶
مضطربی : ۱۰۰	مصدر : ۱۱۶
مضطرم : ۱۹۶	مصرآسا : ۸
مضمار : ۱۶۶	مصرامنیت : ۲۱۶
مضمارسعادت : ۱۹۲	مصرف : ۲۹۹، ۲۹۵، ۲۱۱
مضمیر داشتن : ۳۳۹	مصرفوعان : ۱۱۲
مضمونات : ۷۸	مصرفوف : ۶۲
مضینه : ۱۵۷، ۵۳	مصری : ۳۰۴
مضیق : ۳۲۴، ۱۹۳	مصطفوی : ۱۵۲
مضیی : ۳۰۰	مصطفویان : ۳۲۱
مطابقت : ۲۸۸	مصطنعان : ۱۲۷
مطارح شعاعات : ۱۶۴	مصعد : ۲۳۳، ۱۹۲، ۱۵۰
مطاع : ۱۱۴، ۱	مصعدعشق : ۲۶۹
مطاف : ۳۴۵	مصفاة : ۴۶
مطالع : ۲۷۱	مصفی : ۳۱۵
مطالعت : ۱۷۲	مصفی گردانیدن : ۳۲۱
مطالعه : ۲۷۵	مصقع : ۱۴۱، ۱۰۰، ۵۳
مطبغ : ۱۳	مصلب : ۸۹
مطبوع : ۱۷۵	مصلحت : ۲۷۷، ۱۰۳
مطرا : ۲۰۰	مصلحت اندیشی : ۱۲۶
مطرز : ۱۵۷، ۱۲۱	مصلی : ۱۱۱
مطعم : ۱۷۳، ۱۳۵	مصنوع : ۱۷۵
مطل : ۲۵۳	مصورشدن : ۲۵۷
مطلب : ۲۱۴، ۱۵۵	مصبون : ۳۴
مطلس : ۴	مصیب : ۹۷
مطلق : ۱	مصیبت : ۹۷، ۵۷
مطلقات : ۲۰۰	مصیبت رسیده : ۲۱۲
مطلوب : ۱۱۴	مصیبت زای : ۲۱۱
مطلوب جملی : ۳۲۵	مصیبت زدگان : ۵۷
مطمئن : ۲۴۵	مصیبت زده : ۲۱۱

معاصی : ٣١٥	مطمئن نفس : ١٠٤
معاذت : ٣١٥	مطول : ٢٥
معاطات : ٢٨٠	مطهر : ٧٦٠٥٥
معاف کردن : ٣١٥	مطیب : ٦٣
معالقه : ١٦٥٠١٥٢	مطیر : ٣٠٤
معالم : ٢٤٦٠١٥٧٠٦٦	مطیع : ١٦٣
معالم شریعت : ٩٣	مطیه : ٩٩
معالی : ١٥١٠١	مطیة انفاس : ٥٥
معالی الامور : ٣٣٨	مطیة نفس : ٢٥٧
معالقه : ٢٨٥٠١٦٥٠٢	مطیة وهم : ٣٠
معانی بکر : ١٧٦	مظافرت : ١٦٥
معاودت : ١٣٤	مضان : ٢٢٨٠١٦٥٠٥٤
معاونت : ٢٧٧	مضان قبول : ١٢٩
معاهدارواح : ١١٦	مظفر : ١٩
معاهدت : ٩٨	المظفر من السما : ١٤٨٠٥٢٠٢٤
معبر : ١٦٥	مظفره : ١٢٢
معناد :	مظلم : ٣٠٠٠٢٤٦٠٢١٥
معتقد : ١١٤	مظلومان : ٣٣٧
معتقدان خدمت : ٧١	مظلوم نواز : ٢٥١
	مظنه : ٥٥
معتکف : ٢٤٥٠٨٥	مظهر الجود والباس : ١٤٨
معتکفان : ٣١٠	مظهر الحقایق : ٢٢٢
معتزك المنایا : ٥٨	مظهر العدل والجود : ٧٤
معتل ذات : ١٩٤	مظهرة المله : ١٢٢
معتمد : ٢٧٧	معاد : ٢٥٨
معجز : ٧٦	معاد ظاهر : ١٣٤
معجز الاقران : ١٤١	معادی : ١١٦
معجز مزاج : ١٧٦	معارج : ٢٧١
معجزه وار : ٩١	معارضه : ٢٣٣
معجون : ١٠١	معارف ربانی : ٢٥٠٠٩٩
معجون سرطانی : ١١٠	معاش : ٣٣٣
معد : ٩٥	معاشرت : ٢٨٠
معدلت : ٣٣٧٠١٩	معاشقت : ٤٢

معطلانی : ۲۶۶	معطلان : ۱۳
معدود : ۲۰۳	معطی : ۳۴۱
معدوم : ۲۱۶، ۱۶۶، ۸۴	معظم : ۲۳۰، ۱۹
معدوم الاسم : ۱۹۶	معظمه : ۱۳۳
معدوم الذات : ۲۸۵، ۲۰۵	معظمه توران : ۱۲۲
معدوم شده : ۱۶۶	معفو : ۳۱۵
معذور : ۱۲۷	معقبات : ۵۴
معدورداشتن : ۲۹۳	معقد : ۳۰۹
معرا : ۱۵۷	معقود : ۳۰۶، ۲۹۳
معرت : ۱۵۶	معقود گردانیدن : ۱۵۱، ۶۶
معرج بغدادی : ۳۰۴	معقول : ۱۶۵
معرس : ۲۸۱، ۲۳۴، ۵۴	معلا : ۲۳۵
معرف : ۳۳۹	معلق : ۲۴۶
معرفت : ۲۳۴	معلق زدن : ۲۰۲
معرکه : ۸۶	معلل : ۲۶۱
معروف : ۱۵۵، ۶۷	معلم : ۶
معروفان عهد : ۱۲۴	معلمی : ۱۰۲
معزل مانندن : ۳۱۶	معلول : ۱۱۸
معزمان : ۴۶	معلولی : ۲۰۹
معزول : ۱۵۶	معلوم : ۱۶۵، ۵۹
معسکر : ۳۲۰، ۸۶، ۷۶	معلی : ۱۵۱، ۵۲
معسکراواج : ۱۵۲	معما : ۲۹۹، ۱۷۷، ۹۹
معسکرروحانی : ۶۰	معما گشا : ۲۷۵، ۲۲۱
معشرالانبياء : ۱	معمور : ۲۴۷
معشوق : ۲۱۰، ۱۱۴	معمور گردانیدن : ۳۰
معصفر : ۳۰۴	معن : ۱۷۲
معصوم : ۹۲، ۵۲	معنیر : ۱۳۳، ۸۵، ۵۳
معصوبان : ۳۳۷	معنوی : ۶۱
معصومه آفرینش : ۸۴	معنی : ۱۰۱
معصومه اشکانیان : ۱۲۲	معمور شدن : ۱۶۵
معصیت : ۱۵۶	معوج : ۱۱۸
معطر : ۸۳	معوذتین : ۳۰۸
معطل : ۲۶۵	معول : ۲۰۵

مغیثة الحجيج : ١٢٢	معول : ١٦٥
مفاخر : ٣٣	معونت : ٨
مفارقت : ٢١٢، ١٦٥، ٦٩	معهد : ٢٣٤
مفارقت كردن : ١٠٢	معهدا : ٢٨٦، ١٥١
مفارقت یافتن : ٣٢٥	معهود : ٢٨٦، ٤٢
مفاكهه : ١٤٢	معیار : ٥٩
مفاوضات : ٣٤٥	معیرشستری : ٣٠٤
مفاوضت : ٣٢٤	معیل : ٢٩٩
مفاوضه : ١٨٩، ٦٥	معین امیرالمومنین : ٣٢٦
مفتاح : ١٧٩	معین الانام : ٩٧
مفتاح المعارف : ١٨٥	معین ثلث فرق : ٧٤
مفتتح حال : ٧١	معین الحجيج والحرمین : ١٣٣
مفتخر : ٥٢	معین الخلافه : ٢٥١، ٨٥
مفترضات : ٢٣١، ٧٥	معین الفرقان : ١٨٣
مفتون : ١٣٩	معین المشرقین : ٨٣
مفتی آفرینش : ١٦٨	معینه الحجيج : ١٢٨
مفتی الخاقین : ١١٤، ١	مغارب : ٧٤
مفتی الشرق : ٢٨٨	مغافصه : ٢٩٩
مفتی ضمیر : ٣٤١	مغاك : ٣١٥
مفتی العراق : ١٧٩، ٥٠	مغبوط : ٢٩٨، ٧٠
مفتی الفریقین : ٢١٤	مغتتم : ٢٧٢، ٣٨
مفتی المشرقین : ١٩٠	مغرب : ٢٠٢، ٥٨
مفحص قطاة : ٥٨، ١٠	مغرس : ٢٨١، ١٦٨
مفخر آل داود : ٧٤	مغرق : ٢١٨
مفخر الاصفیا : ١٣٩	مغز : ١٩٤، ١٠٩
مفخر الامراء الصالحین : ١٣٧، ١٣٣	مغشی علیه : ٤٦
مفخر اولی الالباب : ٧٣	مغضوب : ٣١٠
مفخر یقراطیان : ٧٦	مغضوب علیه : ٣١٠
مفخر العراق : ٦٣	مغلق : ٢١١
مفرح : ٢٠٤، ١٤٢	مغلق ابد : ٢٥٠
مفرد : ١٢١	مغنی : ١٢١
مفرط : ١٤٣	مغمزه : ٢٨٥
	مغیبات : ١٩٦

مقدرت : ۷۱	مفرط گردانیدن : ۱۶۵
مقدرت داشتن : ۳۳۸	مفضل : ۶۳
مقدر بودن : ۵۷	مفضل : ۱۱۶
مقدس : ۲۲۱، ۲	مقیم : ۱۷۳
مقدسه : ۴۹	مفکوه : ۲۸۱
مقدم العشیره : ۳۲۷	مفلق : ۲۱۸، ۱۴۱
مقدم کبرا : ۱۲۹	مفن : ۱۷۲
مقدم الکبرا : ۲۲۵	مفنی : ۱۷۳
مقدم الوزرا : ۲۷۵	مفید الحضره : ۲۹۷
مقدمه : ۲۳۴	مفید الممالک : ۱۴۰
مقرعه : ۶	مفیض : ۲۹۹
مقرون : ۲۳۵	مقابل : ۴۶
مقرون گردانیدن : ۲۳	مقابله : ۲۴۳، ۴
مقسط : ۲۶۲، ۱۴۴	مقاربت : ۲۸۷
مقصد : ۱۱۶، ۵۴، ۲	مقارن : ۱۵۳
مقصود : ۲۳۴	مقارنت : ۲۸۸
مقصود کلی : ۳۲۵	مقاصد : ۲۰۴
مقضى : ۲۵۲	مقالات : ۱۷۴
مقطعات : ۱۷۷	مقاتل : ۲۵۷
مقعد : ۲۸۵	مقام : ۵۳
مقعد صدق : ۲۶۹	مقامات : ۴
مقل : ۱۷۴	مقام ساختن : ۱۴۴
مقلوب : ۱۷۶	مقبول : ۲۷۹
مقولات : ۱۰۳	مقبولان : ۹۸
مقهور : ۱۶۳	مقبول طلعت : ۸۱
مقید : ۲۸۰	مقتبسة الاققیاء :
مقیم : ۵۷	مقتدر : ۲۰۷، ۵۱
مکاتبات : ۷۵	مقتدی : ۱
مکاتبات شریفه : ۱۳۴	مقتدیر : ۲۴۰
مکاتبت : ۲۷۶	مقتدی العلماء الاعلام : ۱۶۹
مکاثرت : ۲۳۶، ۲۴	مقتنى : ۲۷۸
مکارم : ۷	مقدد : ۱۶
مکارم آموز : ۲۰۳	مقدر بودن : ۵۷

ملا حظت : ۴۱	مکارم آموز : ۲۰۳
ملاحی : ۱۰۱	مکارم گستری : ۳۱۳
ملاذ الثغور : ۲۹۷	مکارم نمای : ۲۸۵
ملاذ الغربا : ۱۷۹	مکارم همم : ۱۶۴
ملازم : ۲۸۵	مکافات : ۱۰۴
ملازمت : ۲۳۱	مکان : ۷۴
ملاقات : ۷۶	مکانت : ۱۵۲، ۹۷، ۷۱
ملال : ۱۷	مکانت اندوز : ۲۰۳
ملالت : ۱۱۴	مکان یافتن : ۷۰
ملال گرفتن : ۱۰۱	مکاید : ۲۵۸
ملام : ۱۲	مکتسب : ۲۴۲، ۱۷۳
ملاست : ۱۱۴	مکر : ۹
ملاهی : ۲۵۵	مکرم : ۱۱۶
ملایک : ۲۰۷، ۷۶	مکرمات : ۱۲۳
ملا یک سپاه : ۳۱۹	مکرمیت : ۱۹۶، ۱۳۰، ۷۱
ملا یک معقیات : ۵۴	مکرمه المشرقین : ۱۲۲
ملایکه : ۲۶۶، ۲۴۱	مکرم من السماء : ۱۷۹
ملبوس : ۳۰۱	مکرمه : ۳۱۶
ملبوسات : ۲۰۹	مکروهات : ۶۱
ملت : ۸۱	مکمن : ۵۸
ملت براهیمی : ۲۶۵	مکمن ظلم : ۱۹۲
ملتزم : ۵۴	مکنون : ۳۸
الملة الشما : ۱۴۸	مکنونات ضمیر : ۷۲
ملت طراز : ۹۳	مکوکب : ۲۰۳، ۷
ملت طرازی : ۵۲	مکیان : ۷۱
ملتفت : ۱۴۰	مگر : ۸۰
ملجاء : ۲۵۸، ۱۱۹	مگس : ۷۸
ملجاء الاشراف الماجدین : ۱۶۴	مگس راندن : ۱۵۰، ۸۱
ملجا الصبیح والحرین : ۷۲	مگس سگ : ۱۳
ملح : ۱۷۷	مل : ۲۸
ملح اجاج : ۳۰۳	ملاست اشغال : ۱۳۰
ملحوظ : ۳۲۰	ملاح : ۱۰۲
ملخص : ۲۸۰، ۱۲۵	ملاحت : ۲۱۰

- ملطخ : ۱۱۷
ملطقات : ۲۲۶
ملقح خاطر : ۱۴۵
ملقن : ۲۱۵
ملقن اتقیاء الخلق : ۱۷۹
ملقن الاساقفه : ۷۴
ملقن الفضلا : ۱۴۱
ملقن کفاة العالم : ۶۳
ملقن نوشین روان : ۵۱
ملک : ۳۱۴
ملکات : ۱۲۳
ملک الاسلام والمسلمین : ۵۱
ملک الاطباء : ۴۳
ملک امراء الترك : ۲۶۷
ملکان : ۱۵۱
ملکانه : ۳۴۰، ۲۳۶، ۱۵۵
ملکان یمین و یسار : ۲۸۸، ۲۳۴
ملک بخش : ۸۵، ۷۶، ۲۱
ملک البیان : ۳۱۰
ملک پرور :
ملک پروری : ۳۲۹، ۱۴۸
ملکت : ۲۰۳
ملکت طراز : ۳۱۳
ملک الحکما :
ملک دار : ۲۰۷
ملک داری : ۳۸
ملک دست چپ : ۳۱۷، ۱۶۶
ملک دست راست : ۳۱۷، ۱۶۶
ملک الرحمة فی الدنيا : ۱۴۸، ۵۲
ملک الروم :
ملک زاده : ۳۲۶
ملک الزمان : ۹۹
ملک شاهی : ۲۰۳
ملک طرازی : ۳۱۵
ملک العلماء الراشدین : ۱۶۴
ملک فحول المتکلمین : ۹۹
ملک المغرب : ۱۶۱
ملک ملوک الاسم : ۲۸۳
ملک الندما : ۳۴۰
ملک نشان : ۵۲
ملکوت : ۲۴۶
ملک الوعاط والمذکرین : ۲۷۰
ملکه : ۲۶۶
ملکه ایران : ۲۲
ملکه کبری : ۲۲۸، ۱۲۲
ملکی : ۳۲۴، ۵۴
ملکیت : ۲۳۳
ملل : ۲۷۰
ملعات : ۲۳۶
ملع : ۱۱۸
ملع کار : ۹۳
ملوث : ۲۶۷
ملوک : ۱۰۱
ملوک الخاقین : ۵۱
ملوک الزمان : ۸۳
ملوک المقسطین : ۴۳
ملوک ستای : ۲۹۸
ملوک عهد : ۳۲۴
ملوک قدما : ۶۱
ملون : ۴۱
ملیک الامة الغرا : ۲۶۲، ۱۴۸، ۵۱
مماذقه : ۲۶۱، ۲۳۲
ممالک : ۸
ممالک آرای : ۵۷
ممالک اجساد : ۴۳
ممالک پرور : ۳۲۱

ممالک پروری : ۳۱۳	مناظم : ۳۲۹
ممالک ستان : ۷۶، ۷۰	مناظم ملت : ۳۲۹
ممتد : ۲۳۷، ۶۸	مناقضت : ۱۶۵، ۷۶
ممتلی : ۱۱	منافع رسانیدن : ۱۴۳
ممجد : ۲۵۰	منافق : ۲۳۳
ممدوح : ۱۵۸	مناقضت : ۲۳۳
ممزوج : ۵	منافق سار : ۹۳
ممسوح : ۳۲۳	مناقب : ۲۰۴، ۱۶۵، ۵۳
ممسوخ : ۲۳۶	مناکحه : ۲۶۹
ممکن : ۷۲	منام : ۳۰۰
ممکن : ۱۳۱	مناهج : ۲۵۶
ممکن شدن : ۹۷	مناهل : ۳۴۶
مملکت :	منبت : ۱۲۳
مملکت آرا : ۳۲۲	منبر : ۱۷۱
مملوک : ۵۷	منبر زیان : ۲۱۳
ممهد : ۱۲۸	منیع : ۲۱۰
منابر : ۳۱۱	منیع الاخلاص : ۴۳۰
منابر بنان : ۱۲۷	منیع معالی : ۱۹۲
منابع : ۱۵۹	من بنده : ۶۱، ۱۵
مناجات : ۲۶۹، ۲۱۷، ۹۶	منت : ۱۲۱
مناجاتگاه : ۲۹۷	منت نهادن : ۱۶۹
مناجح : ۱۰۵	منتج : ۶۹
مناجح آمال : ۱۳۳	منتظر : ۲۲
منادمت : ۲۹۸	منتظم : ۷۵
منادی : ۲۲۸، ۱۲۷	منتها : ۳۳
منادی دعا :	منثورات : ۱۷۴
منادی کردن : ۱۵۹	منجبر : ۹۴
منازعت : ۳۲۴	منجم : ۲۹۷، ۴۹
منازل : ۷۷	منجمد سرمدی : ۲۵۰
مناسب : ۱۳۸	منجیق مشکین : ۸۶
مناسبت : ۲۸۸	منجیات : ۲۷۰
مناسک : ۵۴	منعت : ۲۹۷، ۲۵۰، ۱۲۴
مناصب : ۲۳۲، ۱۳۸	منعسم : ۲۷۱

منظور: ۱۰۸، ۱۲۹	من خادم: ۲۷۵
منظوم: ۵۲	مندرج بودن: ۱۰۰
منظومات:	منزل: ۱۵۳
منع: ۱۳	منزل: ۱۵۵، ۳۳۱
منعقد شدن: ۱۵۵	منزلت: ۱۰
منعکس: ۲۰۲	منزل نه ماهی: ۶۱
منعم: ۱۳۵	منزه البال: ۶۱
منعمة الخافقين: ۱۲۲	منزه بال: ۱۰۰
منفقق: ۲۸	منزه حال: ۱۸۰
منفسخ: ۱۰۸	منزه الذات: ۲۶۶
منفصل: ۳۲۷	منسوخ: ۲۳۶
منفق: ۲۱۱، ۲۹۷	منشاء: ۲۴۸
منفلق: ۲۸	منشآت: ۹۳
منقاد: ۱۲۳، ۱۴۹، ۲۶۳	منشار: ۲۹۲
منقار: ۱۱۷، ۲۰۲	منشعب: ۳۰۰
منقبت: ۱۷۵	منشور: ۷۷
منقح عبارت: ۱۴۵	منشی: ۱۷۵
منقز: ۲۷۸	منصب: ۱
منقضى: ۲۵۳	منصف: ۱۷۶
منقضى شدن: ۲۷۱	منصف نهاد: ۲۴۶
منقضى الوطر: ۲۵۳	منصور: ۱۴۹
منقط: ۱۰۹، ۱۸۶، ۳۰۴	منصوره: ۱۲۲
منقطع: ۲۸۱	منصبه: ۱۰۸
منقطعان: ۱۱۵، ۲۳۱، ۲۴۶	منضود: ۲۷۵
منقطع القرین: ۲۹۹	منطقی: ۲۸۱
منقل: ۲۹۵	منطق: ۱۴۴، ۲۹۹
منقلک: ۲۹۴	منطق الطيور: ۲۰۱
منقول: ۲۹۵	منطقه: ۲۹۹
منقولات: ۱۰۳	منطقه جوزا: ۱۴۴
منکر:	منطقی: ۴۴
منکسر: ۹۴، ۱۲۰	منطوی: ۱۷۰
من کهتر: ۶۷، ۱۴۵	منطیق: ۱۴۴، ۲۹۹
	منظر آسمانی: ۶۰

مواهب بنان : ۲۵۵	منن : ۱۳۱
مواید : ۲۴۵	منوال : ۳۰۴
موید الهام : ۱۵۲	منور : ۸۵، ۵۵
موید العز : ۷۳	منوط : ۲۱۵، ۱۹۹
مویقات : ۳۷	منهاج : ۲۷۶
موت : ۵	منهی خاطر : ۳۴۱
موت احمر : ۱۹۷	منی : ۱۶۷
موتلفات ربانی : ۳۱۳	منیر : ۱۹۱
موتلفه : ۲۳۱	منیرالاسم : ۴۰
موتمن : ۷۲	من یزید : ۱۶۰
موتنفات اوقات : ۱۸۰	منیع : ۱۷۰
موجب : ۷۰	منی کردن : ۱۶۷
موجود : ۲۱۶	مو : ۶۴
موجودات : ۱۴۹	مواج : ۳۱۵، ۲۳۵
موجود الجسم : ۱۹۷	مواجهه : ۲۳۳
موجود مانده : ۱۶۶	مواخات : ۳۳
موحد : ۷۹	مواد : ۶۹، ۱۱
موحش : ۲۷۵	مواد اصلا ب : ۶۰
مودت : ۲۷۴، ۲۰۳	موارد : ۱۵۲
مودی : ۳۸	مواعظ : ۲۱۸
مور : ۳۱۵، ۵۸	مواعید : ۳۳۴، ۲۳۶
مورچه : ۷۸	مواعید عید : ۱۶۶
مورچه سیرت : ۲۰۲	موافقت : ۱۰۸
مورچه وار : ۱۱۱	مواقف : ۱۵۲، ۱۱۲، ۸۳
مورد : ۱۱۶	مواقف مکرمه : ۱۳۳
مورد ورد : ۱۶۶، ۶۹	مواکب : ۱۰۸
موزون : ۱۸۰	موالات : ۳۴۴، ۷۲
موسم : ۵۵	موالفت : ۲۳۳
موسوم : ۵۸	موالی : ۱۴۹، ۱۱۶، ۵۲
موسیقار العجم : ۱۹۱	موالیان : ۷۲
موشح : ۳۱۶، ۲۸۰	موانست : ۱۵۲، ۱۱۸
موصل : ۲۷۳	موانع : ۲۸۱
موضع : ۲۹۴، ۲۴۶	مواهب : ۲۶۰، ۲۲۳، ۹۵

- موطن : ۱۰۲، ۱۲۴
 موظف : ۷۵
 موعد عید : ۶۹
 موعظت : ۵۹
 موفق : ۳۶
 موثر : ۱۳۲
 موقع : ۱۱۳
 موقف : ۱۵۳
 موقف حبس : ۲۶۰
 موقوف : ۹۵
 موکب : ۱۸
 موکبی : ۴۴
 مولا : ۱۶۱
 مولد : ۱۱۱
 مولوی : ۱۱۵
 مولی الاکاسره : ۲۶۲، ۵۱
 مولی الاکفا : ۱۴۱
 مولی الامم و مولی النعم : ۷۹
 مولی الحفاة : ۲۳۰
 مولی العلما : ۹۳
 مولی الکفاة : ۲۷۵
 مولی النظار : ۱۷۹
 مولی النظرا : ۱۷۹
 مولی الوزرا : ۲۳۰
 موم : ۳۴۳
 موم خاطر : ۳
 موم ستارگان : ۲۵۲
 مومنان : ۳۰۰، ۱۵۶
 مومیا : ۲۱۱
 مومیایی : ۱۹۸
 مونت : ۸
 مونس : ۹۱، ۶
 موهبت : ۷۷
 موهبه قدسی : ۳۳۹
 موهوب : ۶۲
 موهوم الصفات : ۲۸۵
 موی مانند : ۲۸۶
 مویده : ۱۵۲
 مویده آل سلجوق : ۷۰
 مویده الاشباح : ۱۰۶
 مویده الامه : ۱۹۸
 مویده البطالسه : ۷۴
 موی درسر داشتن : ۱۳
 مویده العز : ۲۹۰
 مویده من السماء : ۱۱۴
 مویده : ۱۲۲
 مویده اعظم السلاطین : ۱۲۲
 مویده السلاطین : ۱۲۸
 موی شکاف : ۶۴
 موی شکافتن : ۱۲۱
 موی مانند : ۲۸۶
 مویه : ۵۶
 مه : ۱۴۶، ۴۹
 مهاجرت : ۳۳۲، ۱۵۳، ۷۸
 مهادت : ۲۳۳
 مهالا : ۲۷۸
 مهانت : ۳۲۴
 مهبط : ۲۶۹، ۱۹۲، ۵۴
 مهبط ارواح : ۳۳۸
 مهبط خانه : ۱۹۲
 مه پاره : ۹۱
 مهتاب : ۱۱۴
 مهتدی : ۵۱، ۱
 مهتر : ۱۰۵
 مهتر دنیا : ۱۳۵
 مهترزاده : ۸۱

مهتری : ۸۱	مهواته : ۱۱۹
مهجة : ۶۰	مها : ۱۲۵
مهنج اعظم السلاطين : ۶۳	مهيوب : ۱۱۰
مهنج الاكاسره : ۷۴	مهييج : ۱۴۲، ۶۹
مهنج البلغا : ۱۴۱	مهييج ارتياج : ۱۶۶
مهنج كرماء الشرق : ۱۷۹	مهين : ۲۱۸، ۱۹۴، ۴۳
مهنج نعمان : ۵۱	ميان : ۲۱۷، ۶۵، ۴
مهنج ولالة الاسم : ۶۳	ميان خانه : ۳۳۲، ۱۶۱، ۱۴۳
مهد : ۲۰۰، ۵۴	ميان عمر : ۳۲۷
مهد اقبال : ۲۱۸	ميانه : ۲۶۶
مهدى الوقت : ۲۶۲، ۵۱	ميانه عقد : ۱۵
مهنذب : ۲۷۵	ميانه كردن : ۳۳۲
مهنذب الدول : ۲۹	ميتين : ۲۰۵
مهر : ۲۴۱، ۸۸، ۴۹	ميخ بسدين قطب : ۸۷
مهر اج زنك : ۳۲۲	ميدان رزم : ۸۱
مهر افكندن : ۶۵	ميدانگاه : ۲۷۶، ۹۵
مهربانى : ۲۰۲	ميراث : ۲۸۲
مهرجوى : ۲۸۰	ميراث دار : ۱۲۷
مهر دلبران : ۱۶۶	ميزبان : ۱۱۸
مهر كنف مصطفى : ۲۲۵	ميزبان : ۳۰۰
مهر كردن : ۲۵۲	ميزبان ملايك : ۲۰۷
مهر کرده : ۳	ميسر كردن : ۹۵
مهره : ۱۴۵	ميعاد : ۱۳۴
مهره ساز : ۱۰۰	ميغ : ۲۹۰، ۵
مهل : ۱۵۵	ميغ ميغ : ۱۳
مهلكات : ۲۷۰	ميقات شناس : ۳۲۰، ۲۰۴
مهلكه : ۱۷۲	ميقات شناسان : ۳۲۹، ۳۲۶
مهم : ۲۱۶	ميقات گاه : ۲۹۷، ۱۵۰، ۱۳۵
مهمات : ۳۳۷، ۲۰	ميكنه : ۱۹۴
مهمان : ۱۴	مى گون لب : ۹۱
مهمه : ۱۱۵	ميل عمایت : ۲۱۷
مهمه صدق : ۱۱۵	ميل كردن : ۱۰۱
مهنّا : ۱۲۵، ۶۶	ميل كشیدن : ۲۱۷

- میم معانی : ۱۶۰
میمون : ۳۲۶، ۲۴۶، ۱۶۶
میمون لقا : ۳۸
مینا : ۱۱۷
مینوچهر : ۱۱۲
میوه ستان : ۲۰۶، ۱۱۹، ۱۰۱
میوه : ۱۵۴، ۱۰۱، ۷
میوه دل : ۱۹۰
میوه دل اترک : ۱۶۱
- ن
- نامید : ۳۳۴
نا ایمن : ۳۳۴
ناب : ۱۱۱
نابالغ : ۲۰۰
نابسامانی : ۱۰۴
نابغه الزمان : ۲۵
نابغه کردار : ۱۵۲
نابغه وار : ۳۳۱
نابود : ۲۷۷
نابینایان : ۱۱۹
نابینای حس : ۲۱۱
نابیوسان : ۱۶۶، ۱۳۰، ۶۵
ناپاکان : ۱۱
ناپاکی : ۲۹۲، ۶۰، ۵۶
ناپایدار : ۲۸۷، ۱۶۵
ناپروا : ۳۰۳
ناپرونده : ۲۱۲
ناجنس : ۳۰۲، ۱۹۴، ۱۱۲
ناجوانمرد : ۱۵
ناچیز : ۱۰۹
ناحق شناس : ۵۹
ناحیت : ۱۴۲
ناخلف : ۱۹۵
- ناخن : ۱۰۹، ۱۰۱، ۹۱
ناختان : ۶۴
ناخن سیاه : ۲۱۰
ناخنه : ۶۴
ناخنه طغیان : ۱۸۵
ناخواسته : ۲۳۶
ناخورده : ۸۱
ناخوشی : ۲۰۹
ناداده : ۲۰۳
نادان وار : ۱۶۲
نادر : ۳۰۳
نادره : ۲۱۵
نادیدگان : ۱۸
نار : ۶۰
نار آفت : ۲۱۶
نارانده : ۱۱۲
ناربهشت : ۱۸۶
نار زبانی : ۶۰
نار طمع : ۱۹۴
نارنج : ۱۴۵
نارنج صفا : ۹۱
ناروایی : ۳۱۱
ناز : ۹۱
نازپروردگی : ۸۶
ناز خاتون : ۱۶۱
نازك : ۱۰۹، ۹۱
نازكان : ۱۵۰، ۴
نازكان پردگی : ۸۶
ناز کردن : ۳۳۲
نازگری : ۲۳۲
نازنین : ۳۰۰، ۲۸۳، ۶۱
نازنینان خاطر : ۸۸
نازیدن : ۲۳۲

ناظران یمن و یسار: ۷۶	ناساخته: ۲۰۶
ناظروهم: ۹۰	ناسازگاری: ۱۸۵، ۱۰۴
ناظومه: ۱۷۹	ناسازی: ۲۰۹
ناظومه غول: ۳۰۴	ناسپاس: ۳۲۳
ناف: ۲۷۶	ناسپاسی: ۷
ناف آهو: ۲۸۳، ۶۴	ناسخ آن برمک: ۷۰، ۵۲
ناف زدن: ۶۵	ناسخ برمکیان: ۱۴۸
نافع: ۲۸۷	ناسخته: ۲۰۶
نافه: ۲۰۳	ناسفته: ۲۰۴
نافه کشای: ۲۲۰، ۱۶۹، ۹۴	ناسک: ۲۶۳، ۹۷، ۱
ناقد: ۴۳	ناسکه: ۱۲۲
ناقری: ۲۹۴	ناشتا:
ناقصان: ۸۰	ناشتا وار: ۲۹۰
ناقص صفات: ۱۹۴	ناشر الاحسان: ۱۳۵
ناقلان: ۳۰۴	ناشر المکارم فی الخاقین: ۱۴۸
ناقوامی: ۹	ناشکیبائی: ۶۰
ناقه: ۲۹۰	ناصحان: ۲۸۷
ناقهی: ۲۸۶	ناصح الامه: ۲۱۴
ناکام: ۶۴	ناصح الدوله: ۱۰۶
ناکامی: ۱۵۴، ۱۶	ناصح العظماء السلاطین: ۴۹
ناکس: ۲۶۹، ۱۰۵	ناصح الملوك و السلاطین:
ناکسان: ۱۰۵	ناصر: ۲۲۰
ناکوفته: ۱۱۴	ناصر الاسلام و المسلمین: ۶۹
ناگاه: ۵۹	ناصر الخلفاء المهتدين: ۷۰، ۵۱
ناگزیر: ۲۶۱، ۱۵۱، ۱۱۰	ناصر اعلام الشریعة: ۲۲۰
ناگواران ترش: ۲۵۶	ناصر رواة الله المحدثین: ۱۷۸
ناگواری: ۳۲۴	ناصر السلاطین: ۷۴
ناگه: ۲۰۸	ناصره: ۱۷۴
ناگهان: ۵۵	ناصوابی: ۱۹۲
نالان: ۱۰۳	ناصیت: ۶۴
نالش: ۶	ناصیه: ۵۸، ۵
نام: ۱۹۵، ۴۸	ناطقه: ۲۵۰
نامبارک: ۲۶۰، ۱۰	ناظران: ۱۰۸

نای خلی : ۱۰۹	نامبارکی : ۱۵۴
نبات : ۴۹، ۳۰	نامتناهی : ۱۴۱، ۱۲۲
نباتات : ۷۶	نامحرم : ۱۱۸
نبات الجلاب : ۲۹۱	نامحرمان : ۱۶۱
نباذان : ۱۰۷	نامحسود : ۷۹
نبرد : ۱۰	نامحسوس : ۱۰۲
نقض احوال : ۶۵	نامحمود : ۱۰
نبوت : ۷۸	نامرادى : ۳۲۰، ۱۸۵، ۶۱
نبوی : ۱۶۶، ۱۲۵	نامزد : ۱۶۲، ۵۲
نبرگان : ۲۸۲	نامزد کردن : ۲۲۳، ۴۸
نتایج : ۱۵۵	نامعتمدی : ۱۱
تف : ۲۸۶	نامعلم : ۳۰۳
نتیجه طینت : ۶۰	ناممکن : ۱۸۲
نثار : ۲۷۵، ۶۲	نامنصفان : ۱۴
نثار زده :	نامنطقی : ۱۱۸
نثار کردن : ۱۵۲، ۷۱، ۹	نامنکسف : ۱۱۸
نثر : ۲۹	نام و ننگ : ۱۰۴
نجات : ۱۵۱	نامه : ۱
نجات بخش : ۳۳۶، ۲۳۱، ۵۵	نامه الهی : ۱۹۵
نجار : ۸۸	نامه دار : ۱۱۰
نجاشی :	نامه عشق : ۲۰۲
نجائب نبات الوجیه : ۴۸	نامی : ۱۵
نجم : ۳۴۵	نامیه : ۲۳۲
نجم آمال : ۵۲	نان : ۲۸۳، ۶
نجم مقصود : ۲۳۹، ۱۲۶	نان ریزه : ۹۵
نجد : ۲۳۴	نان سردسمین : ۳۰۱
نجده : ۲۳۴	نان سمین : ۲۹۰
نجس : ۲۵۶، ۱۹۴	ناوك : ۷
نجم : ۱۱۶	ناهید : ۱۶۱
نجم ازهر : ۷۱	نای : ۴
نجوم آفاق : ۱۵۱	نایبات : ۱۹۳، ۱۵۳، ۶۵
نجی اعظم السلاطین : ۲۳۰	نایبان : ۲۸۸، ۶۷
نجیب افهام : ۱۶۰	نایبان اعلی : ۷۵

نزل: ۲۰۶، ۲۱۲	نحر: ۲۷۶، ۹۵
نزول: ۱۵۲، ۵۷	نحریر: ۱۶۹، ۱۶۰
نزول افتادن: ۵۴	نحس: ۲۵۶، ۱۹۴
نزیل: ۳۴۶	نحل بینش: ۱۱۳
نساخی: ۱۰۲	نحل وار: ۸
نسبت: ۶۰، ۲	نحو: ۱۸۰
نسبت داشتن: ۲۶۴	نخاس خانه: ۱۶۰
نسبت کردن: ۳۰۴	نخبت: ۹۹
نستر: ۱۰۹، ۹۱	نخبه موجودات: ۳۳۷
نسج کردن: ۱۷۱	نخست: ۲۶۶
نسخ: ۲۷۲	نخستین: ۷
نسخه: ۱۶۲، ۹۰	نخبیرستان دب اصغر و اکبر: ۸۷
نسخه روی: ۷	نخل: ۷۶
نسرطایر: ۲۰۱، ۱۱۱	نخل دانش: ۱۱۳
نسرین: ۹۱، ۸۸	ندا کردن: ۲۶۰، ۱۹۶
نسرین فلک: ۲۰۱	ندامت: ۹۷
نسق اشارت: ۳۰۴	نداوت: ۱۰۶
نسل: ۴۸	ندیم الملوك: ۳۴
نسیا منسیاً: ۲۳۶	نذر: ۲۶۹، ۲۲۴، ۱۲۴
نسیان: ۱۰۸	نذر کردن: ۲۵
نسیب: ۲۹۴، ۱۳۱	نرخ: ۱۹۳
نسیج: ۲۱۶، ۱۰۸	نرگس چشم: ۹۱
نسیج پوش: ۴۱	نرگسه صفا: ۸۸
نسیج عنکبوت: ۲۱۸	نرم: ۵۹
نسیج نشابوری: ۳۰۲	نرماده: ۱۹۵
نسیج وحده: ۴۱	نرمک: ۲۵۷
نسیم: ۲۱۶، ۱۱۳	نرم نرم: ۶
نسیم بهاری: ۵۳	نزاع: ۱۳۹
نسیم طویی: ۳۲۰	نزدیک:
نشان: ۱۰۷	نزدیکان طاعت: ۱۵۶
نشان دادن: ۲۱۵	نزدیکی: ۲۶۴
نشانهگاه: ۱۵۱	نرغات شیطان: ۲۸۷
نشانه: ۳۸	نرقات شبان: ۲۸۷

نظاره : ۱۰۷	نشانه گاه : ۲۱۷، ۷۶، ۲۲
نظاره : ۳۰۰، ۱۰۵	نشأه اولی : ۲۷۶
نظام الائمه فی العالمین : ۲۱۴	نشست : ۱۶۱
نظام الدوله بالبراهین : ۸۳	نشرت : ۲۹
نظام الدولتین : ۶۳	نشره : ۲۹
نظام السنه : ۲۸۸	نشو : ۱۷۳
نظام الشریعه : ۱۷۸	نشو و نما : ۳۱
نظام الممالک : ۱۲۹	نشیب و افراز : ۲۳۳
نظایر : ۱۵۵	نص : ۲۵۶، ۱۲۰، ۱۰۸
نظر : ۱۵۵، ۷۶	نصاب : ۲۳۱
نظرت رسیده : ۲۹۹	نصاری : ۱۵۵
نظر حسی : ۲۱۲	نصب عین : ۲۳۵، ۱۵۴
نظر رضا : ۱۶۲	نصب کردن : ۱۰۴
نظر کردن : ۲۵۷	نصر : ۱۲۰
نظم : ۲۷۰، ۲۹	نصرانیت : ۷۴
نظیر : ۲۹۹	نصرت : ۳۱۹، ۱۹
نعت : ۲۴۶	نصرت گری : ۳۱۶
نعره : ۳۳۸، ۹۰	نصوص : ۱۶۶
نعل : ۳۱۰، ۲۱۵	نصیب : ۲۳۲
نعم : ۱۵۶	نصیبیه : ۲۷۰
نعم : ۹۴	نصیحت : ۵۹
نعمان اسلام : ۱۹	نصیر آل عباس : ۱۴۸
نعمان الایام : ۷۴	نصیر الاسلام والمسلمین : ۱۶۲
نعمانی : ۳۳۱	نصیر جیوش الهدی : ۱۳۳
نعمت : ۱۰۱، ۷	نطاق : ۸۷
نعمت بخش : ۲۳۱	نطاق اسلامیان : ۲۶۵
نعمت کده : ۲۴۸	نطاق بستن : ۱۱۷
نعمت یافتگی : ۲۳۱	نطاق در بستن : ۳۰۶
نعم خانه : ۳۴۶، ۲۸۱	نطاق گسستن : ۱۱۱
نغز : ۲۵۶	نطع : ۲۷۹، ۲۰۶، ۶۵
نغمات : ۴۵	نطفه : ۲۰۶
نغمه سرای : ۳۴۰	نطفه خامه : ۲۹۴، ۲۷۴
نفاست : ۳۰۴، ۱۷۲	نطق : ۱۰۸
	نظارگان : ۱۰۷

نقد حیوة : ۲۱۸	نفاق : ۲۶۱، ۱۹۳
نقره خنگ : ۸۵	نقایس : ۲۹۷
نقره خنگ صبح و شام : ۵۸	نقشة المصدور : ۲۵۸
نقش : ۸۰، ۶	نفحات : ۱۳۸
نقش بستن : ۲۸۱، ۷۳	نفحات قدس : ۱۱۰
نقش بند : ۴۴	نفحات صور : ۱۱۰
نقش بندی : ۲۸۱، ۲۰۵، ۶۶	نفعه : ۴۵
نقش زیاد : ۱۹۶، ۱۸۰، ۱۲	نفر : ۲۱۸
نقش العبد :	نفرت : ۲۱۸
نقش نگاشتن : ۱۴۹	نفرت گرفتن : ۱۴۴
نقش وفا : ۱۹۷	نفس : ۷
نقص : ۱۵۶	نفس اماره : ۲۰۸
نقصانی : ۲۰۹	نفسانی : ۲۰۱
نقطه : ۲۱۷	نفس بر آمدن : ۳۲۵
نقطه دل : ۲۵۱، ۲	نفس حسی : ۲۶۳
نقل افتادن : ۱۱	نفس در گلو شکستن : ۱۱۰
نقل کردن : ۲۵۷	نفس قدسی : ۱۶۱
نقود : ۱۰۹	نفس ناطقه : ۲۰۱
نقوش : ۵۳	نفتت : ۱۰۲
نقوش انامل : ۲۲۵	نقی : ۱۷۲
نقیر : ۱۷۴، ۲۶۴	نقیس : ۲۷۲، ۲۶۱، ۱۰۷
نکال بدی : ۱۷۴	نقاب : ۱۷۴، ۸۶
نکبا : ۱۵۳	نقاب بر بسته : ۹۱
نکباء نکبات : ۲۱۶	نقاب عنبی : ۱۰۷
نکبات : ۲۶۰	نقاب موانع : ۲۸۱
نکبت : ۱۵۳	نقاد : ۱۶۱، ۵۹
نکبت رسیدگی : ۳۳۴	نقادی : ۲۰۰
نکت : ۲۸۶	نقار : ۲۶۴، ۱۶۸
نکته : ۱۹۴، ۹۲، ۵۹	نقاش غیب : ۸۹
نکته انداز : ۸۱	نقاشی طبع : ۸۸
نکس : ۲۸۶	نقب : ۸۸
نکو : ۲۱۰	نقد : ۱۵۶
نکوهیدن : ۱۰۲	نقد بودن : ۲۹۴

نواب : ۱۷۰	نکته : ۲۰۳، ۹۴، ۸۵
نوار بخشیدن : ۳۱۶	نگار : ۲۷۱، ۸۹
نوايح الكلام : ۱۴۱	نگارخانه طبع : ۸۹، ۳۱
نوايب : ۸۷	نگارستان افلاك : ۱۵۰
نوايين : ۵۶	نگارگری : ۸۸
نواجم : ۶	نگاهبان اسم : ۲۵۱
نواحی : ۸۱	نگرش : ۲۹۲، ۲۳۶
نواذر : ۶	نگريدن : ۷۶
نواذر بلخ : ۱۷۷	نگوسار : ۲۴۶، ۹
نوادی : ۳۲۰، ۲۶۴، ۲۲۰	نگون : ۵۸
نوازش : ۱۵۹، ۷۸	نگونسار : ۹
نوازش دادن : ۷۰	نگون کردن : ۵۸
نوازندگی : ۳۳۴	نگین : ۳۲۵
نوازنده : ۳۲۹	نگین نگین : ۴
نواصي : ۳۲۰	نم : ۲۵۲، ۶۴
نواضر : ۲۲۰	نما : ۲۵۲، ۳۲
نواقل : ۲۰۷	نما بخش : ۲۱۶، ۱۳۱
نوال : ۳۰۰	نماز : ۱۷۷
نواله : ۳۰۰	نماز پیشین : ۳۰۲
نواسی : ۷۶	نماز دیگر : ۱۵۴
نواو برگ : ۱۵۳	نماز شام : ۱۱۸، ۹۴
نواهی : ۳۲۹	نمدی : ۸۰
نوايب : ۲۶۰	نمرود فعل : ۱۱۳
نوبت : ۱۱۳، ۱۰۲، ۵۲	نمرود وار : ۱۹۵
نوبر : ۱۰۱	نمط : ۱۷۲
نوبر اقبال : ۳۳۹	نمک : ۱۸۰
نوبر قیامت : ۹۰	نمک دیگ : ۱۱۰
نوپخته : ۲۹۰	نم نما بخش : ۲۱۶
نوح عصمت : ۱۹۲	نمودار : ۳۲۶
نوحه : ۵۶	نموده : ۲۷
نور : ۲۵۸، ۱۰۱	ننگ : ۱۰۴
نور آفرینش : ۷۸	نو : ۳۰۱
نور اعظم : ۸۵	نوا : ۳۳۴، ۱۶۲

نه ماهی : ۶۱	نور افگندن : ۸
نهمت : ۱۶۴	نور الحرمین : ۲۷۰
نهمت الزمان : ۲۶۷	نور بخش : ۳۲۳، ۲۶۶، ۱۲۶
نهنک : ۸۰، ۶۴	نور پرورده : ۳۰۰
نهنک سار : ۱۸۰	نور خاصه سعادات : ۲۶۲
نهنک مصایب : ۱۱۳	نور رافت : ۲۱۶
نهنک کردار : ۹	نور ربانی : ۶۰
نهی : ۱۲۳، ۵۲	نور طلعه : ۲۷۵
نی : ۲۰۵، ۱۱۴	نور لایح : ۹۴
نیابت : ۲۲۶، ۸۶	نور منقط : ۱۸۶
نیات : ۲۲۴	نور نخستین : ۲۵۳
نیاحت : ۵۹	نوروز : ۲۸۸
نیاز جان : ۸۸	نور هدایت : ۳۲۱
نیاز زده : ۱۶۵	نوزادگان بستان : ۳۴۰
نیازمند : ۱۵۴	نوزاده : ۱۹۳
نیازمندی : ۲۰۴، ۹۴	نوع : ۱۸
نیاکان : ۲۸۱	نوك : ۸۱
نی بست : ۵۸	نوکیسه : ۲۰۸، ۵۸
نیت : ۱۱۱	نومه : ۸۷
نی پاره : ۱۲۰، ۱۱۴	نومید شدن : ۲۸۶
نی در ناخن کردن : ۶۵	نویسنده : ۱۷۳
نیراعظم : ۳۳۸، ۷۱	نهاد : ۱۹۴
نیز : ۱۵	نهاد : ۲۰۵، ۱۶۲، ۹۱
نیسان : ۱۵۰، ۸۸	نهاد مکرمت : ۱۹
نیستانی : ۱۷	نهادی : ۱۰۹، ۹۱
نیستی : ۱۶۵	نهان : ۸۸
نیشابوری : ۳۰۲	نهان خانه سینه : ۲۴
نی عسگری : ۸	نه آیات حواس : ۴۴
نیک : ۱۴	نهایت : ۲۳۱
نیکان : ۱۹۶	نهر : ۱۴۳
نیکبختی : ۳۲۵	نهفته : ۲۱۰
نیک رای : ۱۳	نه فلک : ۳۳۹
نیک کرداری : ۳۴۱	نهل : ۲۲۳

- نیک مردان : ۲۱۲
 نیکنام : ۱۰۴
 نیک و بد : ۱۰۳
 نیکوکار : ۳۴۱
 نیکوکاری : ۳۴۱
 نیکویی : ۳۴۱
 نیکی : ۳۴۱
 نیکی نویس : ۲۷۴
 نیل : ۲۰۹، ۱۲۷
 نیل مرادات : ۱۶۵
 نیلوفر : ۱۱۹
 نیل و فر : ۱۱۹
 نیم بسمل : ۱۱۵
 نیم خورد : ۱۰۱
 نیم دایره : ۹۵، ۲
 نیمروز : ۷
 نیم زمان : ۴۵
 نیم سوخت : ۲۹۴
 نیم سوخته : ۱۸۶
 نیم شب : ۲۲۶، ۱۰۵، ۲
 نیم شبی : ۲۴۸، ۷
 نیم کارگردون : ۲۴۳
 و
 وابل : ۲۹۸
 واثق : ۲۸۹، ۲۵۸
 واجب دیدن : ۷۸، ۴۶
 واحزنا : ۱۱۹، ۴۱
 وادی : ۸۸
 وادی بریده : ۲۷۵
 وارث : ۷۱
 وارث اشکانیان : ۵۱
 وارثان : ۱۹۵، ۱۲۳
 وارث الرسل : ۲۰۷
 وارث معشر الانبیاء : ۹۳، ۱
 واردان عشق : ۲۱۴
 وارد غیبی : ۱۸۱
 وارد و صادر : ۲۳۶
 وازع : ۱۶۲
 واسطه : ۱۱۲
 واسطه الافاضل : ۲۹۷
 واسطه العلما : ۳۱۰
 واسطه الکبرا : ۱۹۱
 واسطه عقد الاصفیاء : ۹۳
 واسع السرب : ۳۴۵، ۱۶۷
 واعجبا : ۳۳۳، ۲۰۴
 واعظانه : ۹۳ : ۱۷۳
 وافدان صدق : ۲۱۴
 وافر : ۲۵
 وافر السعود : ۲۷۱
 وافی : ۲۶۶
 واقع : ۱۱۱
 واقعه : ۱۱۱، ۵۷
 والده کریمه : ۱۰۲
 والدین : ۲۱۷
 والی شام : ۳۲۲
 وام : ۳۳۴، ۲۰۸، ۱۱۳
 وام گرفتن : ۳
 وام گزاردن : ۳۳۴
 واهب حیات : ۴۵
 ویا : ۱۸۶، ۱۵۴، ۵۳
 وبال : ۳۰۹، ۲۸۴، ۵۷
 وبال خانه : ۱۹۲
 وبال رسیدن : ۳۲
 وباناک : ۱۱
 وجد : ۹۳
 وجنات : ۳۷

وجود : ۱۱۲	وديعه دادن : ۴۵
وجه : ۲۲۴، ۱۵۴	ورا : ۳۰۴، ۱۶۱
وجهت : ۱۳۴، ۱۲۵	ورد شرعی : ۲۵۵
وجیه الافاق : ۴۳	ورزیدن : ۸۲
وجیه الاسلام والمسلمین : ۱۸۷	ورطه : ۲۲۳، ۱۰۸
وجیه العراق : ۴۳	ورع : ۲۶۹
وحدت : ۱۹۰	ورق : ۹۸
وحش پرورد : ۲۷۵	ورق دل : ۱۸۷
وحشت : ۲۱۶، ۷۸	ورود : ۲۲
وحشت زای : ۱۸۰	وزارت : ۳۸
وحشت زدای : ۱۸۰	وزرا : ۱۵۸
وحش رسیده : ۲۱۶	وزن : ۵۹
وحشی : ۲۳۷	وزیر : ۳۸
وحشی نسب : ۱۹۳	وزیر پرور : ۳۱۰
وحشی نهاد : ۲۲۷	وسادت : ۳۱۹
وحل : ۸	وساده : ۲۳۰، ۱۴۹، ۱۱۶
وحی : ۱۶۶	وساوس انگیز : ۷
وحی خانه : ۳۰۰	وسایط دعا : ۱۶۵
وحید العراق : ۲۷۵	وسایل : ۲۳۶
وحید العلماء المرشدین : ۳۹	وسطی : ۳۰۶، ۱۵۱
وحی رسان : ۱۷۱	وسع : ۳۳۵
وحی کردن :	وسواس : ۱۹۶، ۱۵۵، ۱۰۹
وحی مانند : ۳۳۵، ۲۳۵، ۱۵۲	وسواس آلوده : ۱۵۵
وخامت : ۱۸۷	وسیلت شناختن : ۱۰۳
وداد : ۲۵۶	وشاق : ۳۲۴
وداد غیبی : ۲۵۵	وشی عدنی : ۳۰۴
وداع : ۱۵۳، ۶۰	وصال : ۹۰، ۶۴
وداع کردن : ۱۵۳	وصافی : ۳۲
وداعگاه : ۲۷۹	وصایا نگاهداشتن : ۲۸۸
وداعی : ۷۰	وصف : ۷۸
ودیعت : ۱۳۶	وصل : ۱۹۴
ودیعت دادن : ۲۹۴	وصل غوانی : ۱۶۵
ودیعت گرفتن : ۲۵۷	وصول : ۷۸

- وصیت کردن : ۲۸۸
 وطن : ۲۰۵
 وظایف : ۲۸
 وعد : ۲۴۰
 وعده : ۷
 وعید : ۳۳۴
 وفا : ۲۱۰، ۶۷
 وفاء غانیات : ۱۶۶
 وفات : ۱۰۲، ۵۵
 وفاق : ۳۱۵، ۲۶۱
 وفا کردن : ۱۲۱، ۷۹
 وفا مشخص : ۲۰۸
 وفی الحضرة : ۲۴۲
 وفی الدولة : ۱۳۵
 وقاد : ۱۶۱، ۵۹
 وقار : ۶۰
 وقت فلق : ۲۱۵
 وقده انفس : ۱۴۲
 وقف : ۹۸
 وقف سبیل : ۸۹
 وقفه : ۲۳۳
 وقفه یافتن : ۲۶۳
 وقوف ساختن : ۲۰۲
 وقوف یافتن : ۱۶۷، ۷۸
 ولا : ۷۱
 ولات : ۲۸۲، ۱۲۴
 ولانفر : ۶۱
 ولایت : ۴۲
 ولایت تن : ۲۸۴
 ولایت جان : ۸۸
 ولای خاطر : ۷۱
 ولایت دل : ۱۶۸
 ولایت گیر : ۳۱۵
 ولوع : ۲۸۲
 ولی الله فی الاسم : ۱۵۳
 ولی النعم : ۱۵۳
 ولیة النعم : ۳۴۲، ۱۲۲
 ولی نعمت : ۳۴۶، ۱۸۵
 ولی نواز : ۳۸
 وهاب : ۲۶۲
 وهاب حیوة : ۳۰۰
 وهاج : ۱۱۶
 وهلت : ۶۰
 وهم : ۹۷
 وهم نشین : ۱۲۵
 وهن : ۶۱
 وهی : ۶۱
 ه
 هابط : ۳۳۸، ۱۵۰
 هاتف سحر گاهی : ۲۴۸
 هاتف غیب : ۲۱۶
 هاتف وار : ۲۰۹
 هادم اللذات : ۵۸
 هادی : ۷۴
 هادی الی الحق : ۳۷
 هاروت صنعت : ۹۱
 هارون پیشگاه : ۱۴۹
 هاشمی : ۱۰
 هامه : ۳۴۶
 هایل : ۲۴۶، ۱۰۸، ۵۵
 هباء منثور : ۲۵۶
 هبت : ۲۳۵، ۲۱
 هبوط : ۴۴
 هتاك : ۱۷
 هجرت : ۲۳۷
 هجوم : ۲۷۸، ۱۲۳، ۷۴

هجوم کردن : ۳۰۲	هشت مزاجات : ۴۳
هدایت : ۱۵۶	هشت معنی عقول : ۴۳
هدهد : ۱۱۰	هشیار : ۱۱۵
هدهدی : ۲۰۲	هفت بخش اقالیم : ۳۲۸، ۵۲
هدهدی کردن : ۲۵۲	هفت خوان : ۳۲۶، ۷
هدیه : ۳۰۱	هفت دیه سرنشیب : ۳۳۳
هدیه ساختن : ۵۳	هفت شهرپای بالا : ۳۳۳
هدیه کردن : ۱۱۹، ۳۳	هفت طبقه چشم : ۱۹۳
هذیانات : ۱۷۵	هفت فلک : ۶۰
هذیان المحموم : ۳۱۱	هفت قماط : ۱۶۷، ۱۱۷
هراس : ۲۴۶	هفت مردان : ۳۰۲
هرآینه : ۱۶۶، ۱۳۶، ۵۸	هفت شکاة سماوی : ۴۳
هرزه بانگ : ۳۴۲	هفت نوبتی : ۳۲۲
هرقل اعظم : ۳۳۹، ۷۴	هفت ولایت : ۴۳
هرقل اعلم : ۸۴	هفت ولایت تن : ۱۵۵، ۱۰۹
هرقلی : ۸۵	هفته : ۲۳۷، ۱۱۳، ۶۱
هرگز : ۱۰۷، ۶	هفت هیکل : ۲۰۴
هرگه : ۱۴۲	هفوات : ۲۵۹، ۲۴۵
هرمان : ۹۱، ۸۸	هفوت : ۱۹۹
هرهفت کرده : ۹۰	هلاک : ۱۱۱
هریر : ۱۸۷	هلاک کردن : ۵
هزار چندان : ۱۳۰	هلال : ۲۵۳، ۲۰۵، ۱۱۲
هزارستان : ۱۲۷	هلال شکل : ۱۱۲
هزار میخی : ۹۳	هلال وار : ۳۰۶
هزار یک : ۷۹	هلاهل : ۱۱۱
هزت : ۲۴۰	هلاهلا : ۱۱۱
هزیمت : ۱۰۹	هلع : ۵۷
هزینه : ۱۷۵	هما : ۲۰۱، ۱۱۳، ۷۶
هستی : ۱۶۵	هم آغوشی : ۲۸۵
هشتاد سالگی :	همام : ۱۱۶
هشت پنجره بینش : ۳۰۰	همانا : ۵۵
هشت جنان : ۲۰۴، ۶۰	
هشت ماهه : ۱۶۶	

همای : ۳۰۲	همگی : ۳۴۰، ۱۴۰
همای بچه : ۵۶	هملاج : ۴۹
همایون : ۲۹۷، ۲۳۹، ۵۲	هم لقبی : ۱۰۸
همایون رایت : ۳۲۵	همم : ۶۰
همایونی : ۳۱۱	هم مزاج : ۲۳۳
همبر : ۳۲۵	هم نفسان صدق : ۲۳۱
هم برهان : ۳۳۷	هم نفسان صفا : ۲۰
همت بمرگماشتن : ۱۳۶	همه تن سپرشدن : ۲۱۶
هم ترب : ۲۰۳	هند سه رنگ : ۱۶۷
هم جنس : ۲۹۲، ۱۹۶	هند گشا : ۳۳۹
هم جوار : ۳۰۶	هندو : ۸۹
هم حوار : ۳۰۶	هندوانه : ۳۳۱، ۴۵
هم خانه : ۱۰۸، ۸۶	هندوك : ۱۶۸
هم خوابگی : ۲۸۵	هندو روم شام و صبح : ۱۵۷
هم خوابه : ۲۸۵، ۲۸۱	هندوی آستان : ۱۵۹
هم خوان : ۱۰۰	هنر : ۱۵۶، ۸۰، ۴۹
همدم : ۱۹۷، ۱۱۷	هنرمند : ۸۱
همدبی : ۱۱۷	هنروری : ۸۲
همران : ۶۵	هنری : ۸۰
همراه : ۳۱۴	هنگام : ۳۰۱، ۱۵۴
هم رضاع : ۳۱۱، ۲۰۳	هنوز : ۶۷
هم ره : ۱۰۶	هوا : ۵
هم رهان : ۲۰۳، ۱۰۶	هواپیما : ۱۰
هم زاد : ۱۶۲	هواخواه : ۱۱۶
هم زانو : ۸۱	هواخواهی : ۸۹
هم سلک : ۱۵۱، ۹۵، ۱۸	هواداری : ۲۰۷
هم شهریان : ۲۳۴، ۱۲۰، ۵۵	هوادج : ۲۰۴
هم شیره : ۳۰۲، ۱۲۰	هواشدن : ۲۸۵
هم صف : ۲۷۶	هوا گرفتن : ۲۳۷
هم طویلہ : ۹۵، ۶۰	هودج : ۱۶۰
هم عنان : ۲۰۳، ۱۰۰	هوس دمیده : ۵۶
هم عنانی : ۹	هوس فزودگی : ۳۳۱
هم قران : ۳۰۰، ۹۲، ۶۴	
همکنان : ۲۷۰، ۲۰۲، ۱۰۱	

یاقوت چهره: ۸۶	هوش ربودگی: ۳۳۱
یاقوتین: ۲۰۱	هوش رسیده: ۵۶
یاقیوم: ۳۰۶	هول: ۲۴۶
یالیت: ۳۳۱، ۱۰۰	هیأت: ۸۹
یتیم: ۲۹۵	هیبت: ۲۳۵، ۲۱
یتیمه: ۱۸۰، ۱۴۲	هیچ: ۲۰۵، ۱۱
یتیمه اوقات: ۲۵۶	هیکل: ۲۰۴، ۸۹
یتیمه بحرمانی: ۶۹	هیمه نیم سوخته: ۱۸۶
یثرب عنایت: ۲۱۶	هیولی: ۱۰۸
یحموم: ۴۸	هیهای هیهای: ۱۴۳
یحیی عبادت: ۳۲۷	ی
یحیی وار: ۹۵	یا اسفا: ۹۶
یخ: ۶۶	یابندگی: ۳۲۰
ید: ۲۹۲	یاجوج: ۱۰۷
یدالله: ۲۹۱	یاحی: ۳۰۶
یدایادی: ۲۹۲، ۱۷۰	یاد: ۷۵، ۶
یدیضا: ۲۵۸، ۱۲۱، ۷۶	یاد آمدن:
یدیضاء موسوی: ۲۹۸	یاد آوردن: ۲۶۱
یدیضا نمودن: ۳۲۷، ۲۳۱	یادکرد: ۳۴۴، ۱۸۹، ۸۳
یرقان: ۲۱۱، ۱۰۹	یادگار:
یسار: ۱۸۹، ۷۶، ۳	یاد گرفتن: ۶
یسار بودن: ۴۷	یار: ۱۹۸، ۵۲
یسر: ۱۲۴، ۹۵	یارا:
یسیر: ۹۵	یارداشتن: ۵۶
یعبوب: ۴۸	یارستن: ۵۶
یعیسوب: ۴۸	یارغار: ۱۰۷
یعیسوب المسلمین: ۳۲۷، ۱۳۸	یاره: ۱۶۰
یعقوبی: ۱۰۰	یاری گری: ۳۱۶
یعنی:	یازنده: ۴۷
یغما بردن: ۹۰	یاسج خزری: ۴۵
یقظت: ۳۰۰	یاسمین: ۹۱
یقین شمردن: ۲۲۸	یاغیان: ۱۰۱
یکان یکان: ۱۹۶	یاقوت: ۲۰۹، ۲۰۳، ۵۳

یک بار: ۳۲۴، ۲۰۶	یمن: ۱۳۹، ۶۴
یکباره: ۲۸۷، ۲۳۶، ۱۶	یمن طالع: ۱۲۵
یک به یک: ۲۴۲	یمن یماک: ۱۶۱
یک تنه: ۷	یمنی: ۱۰۶
یک جہتی: ۲۴۳	یمین: ۱۸۹، ۳
یک چشم: ۱۹۴	یمین الله: ۹۷، ۶۷، ۳
یک دست: ۱۳۹	یمین و یسار: ۷۶
یک دم: ۴۵	ینبوغ الحقیقه: ۱۳۹
یکرننگ: ۱۸۶، ۱۷۰، ۵۸	ینبوغ الصفا:
یک رنگی: ۱۷۸	ینبوغ فضایل: ۱۴۳
یک روزه: ۱۶۵، ۱۴۳، ۳۰	ینبوغ الیقین: ۹۳، ۵۰، ۱
یک رویی: ۲۴۳	یوز: ۳۲۴
یک ساعته: ۱۶۵	یوز شکاری: ۲۲۷
یک سر: ۱۹۵، ۱۹۴	یوسف آفرینش: ۳۲۶
یک سروسوی: ۷۹	یوسفان آهوچشم: ۱۱۳
یک شبه: ۱۱۸	یوسف خوار: ۹۳
یک لختی: ۱۰۷	یوسف دلها: ۵۶
یک نهاد: ۵۸	یوسف روز: ۱۱۷
یگانگی: ۳۳۱، ۲۰۴	یوسف وار: ۱۱۳
یگانه: ۳۳۴، ۲۱۲	یوسف همت: ۱۹۳
یگانه رنگ: ۱۹۷	یوم التلاق: ۲۷۰
یگانه عهد: ۲۷۲	یوم الجمعه: ۲۴۰
یماک: ۱۶۱	یوم الحصاد: ۲۱۷
یمانی: ۳۳۰، ۱۶۰، ۵۴	یوم الفراق: ۱۷
	یوم الفصل: ۱۰۳

فهرست آیات قرآنی

توتی الملک من تشاء و تنزع الملک من تشاء :

۳۲۳

حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط

الاسود : ۳۰۳

حفيظ عليهم : ۳۰۸

ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم و على

ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظيم :

۲۵۷

خر راکعاً و اناب : ۲۴۳

خلقت يدي : ۵۴

ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء : ۳۲۵

رب اشرح لي صدري و يسرلي امري و احلل

عقدة من لساني يفقهوا قولي : ۲۵۸

ربنا افرغ علينا صبراً و ثبت اقدارنا : ۱۳۶

صحف ابراهيم و موسى : ۲۸۹

صم بكم عني : ۲۱۷

علم بالقلم : ۳۰۸

علمه البيان : ۳۰۸

عين حامية تغرب في عين حمئة : ۳۰۳

غفرانك ربنا و اليك المصير : ۳۳۱

فاذا هي تلقف ما يافكون : ۱۷

فالتقمه الحوت : ۲۱۷

فبهت الذي كفر : ۳۳۲

فكان من المغرقين : ۱۸۷

كتب في قلوبهم الايمان : ۲۲۵

كذبوا على الله وجوههم مسودة : ۳۰۴

كسراب بقية : ۳۰۹

كل في فلك يسبحون : ۶۶

اتى امر الله : ۲۸۳

اذا السماء كشطت : ۹۱

اذا الكواكب انتثرت : ۹۱

اذا النجوم انكدرت : ۲۱۰

افيضوا علينا من الماء : ۲۰۴، ۱۹۳

الا الذين آمنوا : ۱۶۱

الذين يلحدون في آياتنا لا يخفون علينا : ۱۹۵

الم تر انهم في كل واد يهيئون : ۱۶۱

اليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه :

۹۹، ۴۴

انا ارسلناك شاهداً : ۱۶۱

انزلنا الحديد فيه بأس شديد : ۱۱۲

انظرونا نقبس من نوركم : ۱۹۳

انما اشكوا بشي و حزني الى الله : ۱۳۹

انما يعمر مساجد الله من آمن بالله و اليوم الآخر

و اقام الصلوة و آتى الزكوة و لم يخش

الا الله فعسى اولئك ان يكونوا من -

المهتدين : ۲۵۶

ان هذا الاسعر يوثر : ۳۰

ان هذا في الصحف الاولى : ۲۸۹

اني لا احب الا فلين : ۱۵۱

اني لاجد ربح يوسف : ۳۳

اني و جهت وجهي : ۲۴۳، ۱۵۱

اهم يقسمون رحمت بك : ۳۲۳

اوف لنا الكيل : ۱۵۷

بسم الله الرحمن الرحيم : ۱، ۱، ۵۱، ۶۹، ...

بكراً و اصيلاً : ۹۴

تعلم ما في نفسي و لا اعلم ما في نفسك : ۱۰۳

- و حیل بینهم و بین مایشتهون : ۱۵۴
والکاذمین الغیظ والعافین عن الناس : ۱۹۱
و کلبهم باسط ذراعیه بالوید : ۳۰۲
ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة : ۲۲۳
ولقد بوانا لابراهم مکان البیت : ۵۴
وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر : ۴۵
و نفخت فیہ من روحي : ۵۴
ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة : ۴۴
و یا لیتنی کنت معہم فافوز فوزا عظیما : ۱۴۰
یا ایہا الذین آمنوا اوفوا بالعقود : ۱۰۰
یا ایہا النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم
سلیمان و جنوده : ۳۳۰
یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله : ۱۸۱
یا قوم انی بری مما تشرکون : ۲۴۳
یتبعہم الغاوون : ۱۶۱
یریدون لیطفئوا نور الله با فواہہم و یا بی الله
الا ان یتن نورہ : ۱۱۹
یفجرونها تفجیرا : ۱۸۷
یوما عبوسا قمطریرا : ۱۸۷
یوما کان شرہ مستطیرا : ۱۸۷
کلما اوقدوا نارا للحرب اطفأها الله : ۱۴
لاتشمت بی الاعداء : ۲۱۷
لاتقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین : ۲۶۶
لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا باسط یدی
الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین :
۱۴
ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من
سیئة فمن نفسك : ۱۵۷
مثل نوره کمشكاة فیما مصباح : ۱۱۸
مدها متان : ۲۹۱
من اوتی کتابه ییمینه : ۳۲۱
منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم
تارة اخرى : ۲۰۶
نسوا الله فنسیہم : ۱۹۵
والله علیم بذات الصدور : ۱۰۳
واسطرنا علیہم مطرا فساء مطرا المنذرین : ۱۸۸
وان تجمعوا بین الاختین : ۱۶۲
وان الکافرین لاسولی لهم : ۱۹۵
وانما قولنا لشی اذا اردناه ان نقول له کن
فیكون : ۴۵

فهرست احادیث و جمله‌های عربی

- ایاد الله خضراهم : ۲۵۸
ایاد الله بقاءه فی ظلال ملک الاسلام ظل ذی الجلال والاکرام : ۳۲۶
ایاد الله جلالة : ۱۳۵
ایاد الله شانه و اباد شانیه بغیظه و شناته : ۱۸۳
ایاد الله عظم شانها : ۳۳۴
ایاد الله علاء و اباد اعلاؤه : ۲۷۲
ایاد الله علو شانه و اباد شناته بغیظه و سیاسته : ۱۸
ایاد الله مجده : ۲۴۹
ایاد الله نصره : ۲۲۵
ایده الله علی قدره و انشراح صدره : ۳۶
ایقاء الله تعالی : ۱۰۳ ، ۶۷
ایقاء الله و اطاب صبوحة و اکثر من واردات السعادات فتوحه : ۲۸۶
ایقاء الله و حرسه : ۲۸۰
ایقاهم الله : ۲۷۸
ایقاهم الله فی ظل والداتهم : ۲۷۸
اجلالا و اعزازا لمثال الستر المعلى لازالت عصمته : ۱۲۴
اجلها الله : ۳۳۱
اجلها و عظمها بحسن المناب : ۲۳۹
احشفا و سوء کیله : ۱۱۳
احضرها الله السعادات : ۲۷۹
احمد الله حمداً بالغ المدی و اشکره مرتدیا ببرداه الهدی و اسئله رداء یدفع عنی الردی و اصلى علی امام المتقین النبی المقتدی و علی آله و اصحابه رغم الوری : ۱۹۲
احمد الله عاقبتہ : ۱۰۵ ، ۱۸۸
- ایهاها الله و حیاهایبقاء الملك المعظم : ۱۴۶
ایهاه الله بعدامات و اعاده بعد مافات : ۳۲۲
ایخس البلاد و اخبشها : ۲۷۱
ادام الله ایامه : ۸۴
ادام الله ایامه و اسبغ علیه انعامه : ۲۶۷ ، ۳۴۳
ادام الله جماله : ۳۴
ادام الله سعادتہ : ۱۳۱
ادام الله ظلهم : ۸۲
ادام الله ظل ظلاله و افاض علی اولیایه فیض نواله : ۳۸
ادام الله عزه و تمهیده : ۱۳۴
ادام الله عصمته و اسبغ علیه نعمته : ۵۰
ادام الله فضله و افضاله : ۲۴۹
ادام الله مجده : ۲۸۰
ادام الله ملکه و عظمتہ : ۳۳۹
اذا لم یکن لک واعظ من نفسک لم ینفعک الوعظ : ۵۹
ارشده الله الی سبیل الهدی : ۱۲۱
ارشده الله تعالی و ایده و هداه : ۳۴۰
ارشده الله و ایده : ۲۶۷
ارمق العیش علی برض : ۲۰۴ ، ۱۹۹
اسبغ الله علیها نعمته : ۳۱۱
استمسک بعروة فضل الله تعالی : ۲۷۸
اسعد الله جده و ابد مجده : ۳۵
اسعده الله : ۲۷۷
اسماه الله : ۲۲
اسماه الله تعالی : ۲۵ ، ۱۷۲
اصلها ثابت و فرعها الی السماء : ۸۷

- اظهر من الصبح واشهر من الشمس : ١٥٤
 اعز الله احزاب الدين : ٦٦
 اعز الله بقاء انصار الملك : ٢٥٢
 اعزه الله و ابقاه و عظم شأنه و اعلاه : ٢٧٢
 اعلاها الله تعالى : ١٥٧ ، ٥٤ ، ٣٤٤ ، ٢٣٧
 اعلاه الله : ١٥٥ ، ١٦٦ ، ٢٢٤ ، ٢٣٤ ، ٣١٤
 اعلاه الله تعالى : ٧٨ ، ١٩١ ، ٢٢٧ ، ٢٧٩
 اعلاه الله لواه : ١٥١
 اعلاهم الله و حرسهم عن النأثبات : ٧٥
 اعلى الله اعلامه : ٣٣٥
 اعلى الله راية الاسلام ببقائهم : ١٧١
 اعلى الله رايته الى يوم الدين : ٣٢٦
 اعلى الله شأنه : ١٦٩
 اعلى الله قدرها و شرح صدرها : ٣٤٢
 افاض الله عليها الرضوان : ١٤٦
 افاض الله عليه انواع الكرم و خصه على
 مدالزمان باصناف النعم : ٢٧٣
 افاض الله عليه الرحمة : ١٠٢ ، ٣٤٠
 افاض الله عليه الرضوان : ٢٩٦ ، ٣١٦
 افاض الله عليه الرضوان و ابدى بقاء الملك
 المعظم : ٨١
 افاض الله عليه سجال رحمته و رضوانه و كساه
 ثوب عفوه و غفرانه : ١٩٠
 افاض الله عليه عواطف الافضال و اضاف اليه
 عوارف الاجمال و متعه بعلمه و ميعه
 شبابه و متعته همته و البابه : ١٧٩
 افضل العباد عند الله اشباع كبد جايغ : ٢٩٢
 اقصى الامد و المدى : ٢١٥
 اقصى المدى و الامد : ١٩٩
 اقول و ايم الله تعالى ثم بحياته و تحياته
 و اريحياته : ٢٩
 البسه الله خير الجور و اجلس على سرير السرور :
 ٣٦
 الالتجاء الى الصبر اسهل من الاسترسال الى
 الجزع : ٥٩
 اللهم اعصمنا من هذه الشيعة : ٢٦٠
 اللهم اعصمني من آفة البغي : ١٤٥
 اللهم لا تكشف بالي عن طبع الطبع ولا تكشف
 قناع القناع : ١٧٠
 الى ان بدل الله احوالهم و حاق بهم ما كانوا
 يكسبون : ١١٢
 الى بعض اصدقائه يطلب حضوره : ٢٩٠
 الى يوم الدين بل ابد الابدين : ٣٤٦
 الى يوم يطوى السماء : ٢٦٨ ، ٣٢٨
 امد الله انفاسه بروح القدس و جدد على روضة
 مجلسه خلق الانس : ٢٤٨
 ان الذى خلقت خلفى ضايغ مالى على
 قدسى اليه خيار فاذا اصيحت و كل ماء
 مسرب لولا العيال فكل ارض واد : ٣٤٥
 ان الذى شق فمى ضامن الرزق حتى يتوفانى :
 ٢٥٨
 انا الله مزايا الشرف : ٢٩٨
 ان بعض الظن اثم : ٢٥٨
 ان شاء الله تعالى : ٢٥ ، ١٣١ ، ١٣٥ ،
 ١٣٦
 ان شاء الله تعالى و حده : ١٨٢
 ان عاش الحسود او مات : ٢٩٨
 ان لنفس عليك حقاً فاعط كل ذى حق حقه :
 ٢٤٣
 انهار من غسل مصطفى : ٢٩١
 ان هذا الاسحرمبين : ٣٠
 انف العزيز بقطع الحرين جدد : ٦٤
 ان فى الغربة كل غربى ... : ٢٢١
 انى اعزى بك باكرم من بنيك و هو الصبر الذى
 حرمة : ٥٩
 اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و
 اولئك هم المهتدون :

- اول ما خلق الله العقل : ٤٣
 ايدالله تعالى : ١٣٥
 ايدالله نصره : ١٥٣
 ايده الله وحفظه : ٢٨٠
 ايم الله : ٢٣٦
 باشراف الانبيا وآله الاصفيا : ١٤١
 بالغ الامدو المدى : ٢٧٠
 بحبيب الله المختار وآله الابرار : ٢٢٢
 بحبيب الله المختار وآله وصحبه الاخيار : ١٢٣
 بحبيب الله المصطفى وآله نجوم الهدى : ١٣٣
 بحق اشرف الانبياء محمد وآله وعترته الطاهرين :
 ٣١٨
 بحمدالله لا بحمدك : ١٤٧
 بحمدالله ومنه : ٢٥٠
 بسط الله ظلاله على زهرة الاولياء وربط جلاله
 بمناط الجوزا : ١١٤
 بسم الله تعالى : ٢٥١
 بسم الله الرحمن الرحيم : ١ ، ٥١ ، ٦٩ ،
 ٢٤٥ . . .
 بسيد الانبياء محمد وآله الاصفيا : ١٣٩
 بصادق الوعد محمد صاحب اللوا وصحبت
 اهل الصدق والولا : ٣٢٠
 بصادق الوعد نبي الرحمة وآله اعلام الامة :
 ١٤٩
 بصفوانه المختار وآله واصحابه الاخيار : ٦١
 بعيدا عن الساحة الحضرت العظمى : ٣٣٤
 بعيدا عن الساحة الساسيه : ٢٢
 بعيدا عن الساحة العاليه : ٢٣٦
 بعيدا عن الساحة العليا : ١٥٤ ، ٣٢٥
 بعيدا عن نواب الحضرة العليا : ٨٢
 بفضلله وطوله : ٣٢٨
 بلا كبوة وعثرة : ١٧٦
 بل الله ثراه بفيض القدس : ١٠٢
 بلغه الله غاية مطلبه واحسن شان الافاضل
 بهدايته : ٢٥٠
 بلغه الله غاية مطلبه واحسن شان الفضلا
 بمذهبه : ٢٥٥
 بالمبعوث بدين الحق وآله ابرار الخلق : ١٦٤
 بمحمد امام المتقين وآله الطاهرين : ٤٢
 بمحمد سيد الانبياء المرسلين وآله وعترته -
 الاصفياء الاكرسين : ١٣٧
 بمحمد مختار الاله : ٣١٤
 بمحمد المختار وآله الاخيار : ٢٣٨
 بمحمد وآله : ١٨٠
 بمحمد وآله ليس وراء الله المنتهى : ٢٤٠
 بمحمد وآله وعترته اجمعين : ١٨٧
 بمحمد نبيه النايه وآله واصحابه : ٣٢٩
 بمنه وسعة كرمه واشاعة لطفه : ١٩١
 بالنبي المختار وآله الابرار : ٦٢
 بالنبي المختار وآله اخيار : ٢٠
 بالنبي النايه وآله واصحابه : ٢٣٠
 بالنبي النبيه وآله وذويه : ٣٤٦
 بالنبي وآله الاخيار : ٣٢٧
 بنبيه النبيه وعترته وذويه : ٢٦٣
 تركت الراى بالرى : ١٣٦
 تعالى وتعظم : ٢٨٠ ، ٢٨٩
 تعظيما لكمال المجلس العالي : ٩٤
 تعظيما واجلالا لثال المجلس الاعلى : ٣١٧
 تلك الفرصة ينتهزها المحدودون و يحظى
 فيها المقبلون : ٩٧
 تمسك بحبل الله تعالى : ١٣٨
 تمسكى باذيال كرم الله تعالى : ٢٣٨
 تمسكى بحبال فضل الله تعالى : ١٧٨
 تمسكى بعروة مكارم الله : ٣٩
 ثبت الله اركانها : ٣٣٠
 ثبت الله دولتها : ٢٦٥

حفظها الله بالعدل والاحسان : ٢١

حَفَهَا اللَّهُ بِالْعَدْلِ وَالْمَعَالِي : ٨٢

حفظها الله بالعلل : ١٧٦

حفظها الله بالنصر: ٢٦٧

حَفَهَا اللَّهُ بِالنَّصْرِ وَالْمَعَالِي : ٢٥٣ ، ٢٨٠

حفظها الله تعالى بالمعالي : ١٥٤

حَفَهُ اللَّهُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَكَفَّ عَنْهُ شَرَّ الزَّمَانِ

و الايمان : ٩٦

حماہ اللہ و حرسہ : ۱۷۰

حمد الله تعالى مفتتح الكلام و العجز عن كنه

وصفه غاية الاوهام والصلوة على -

الهادي الي دار السلام محمد المصطفى

وآله البرره واصحابه الكرام : ۲۷

الحمد لله الذي اضحك بعد ما ابكى واعد بعد

ما افنى : ۷۱

الحمد لله عالم الاسرار باری الظلم و مبدی

الانوار و مکور اللیل علی النهار: ۲۱۴

الحمد لله على ذلك شكرا : ۲۵

الحمد لله على ما اولانيه من جزيل نعمته وافاض

على من سجل رحمته و الصلوة على رسوله

محمد وعترته : ۲۵۵

حياها الله و احيها ببقاء الملك : ٢٦٧

حياها الله بقاء امير المؤمنين عليه الصلوات -

الرحمن : ٦١

حياها الله و احيها ببقاء مالکها : ۷۶

حياها الله و احياها بعد عدله : ۳۲۵

الخادم المتمسك بمعاليه : ٢٧٤

حرسها الله تعالى و صانها

خذ العفو و امر بالعرف عفوكم عن ظلمك و

اعطاءك من حرمك : ۲۳۳

حسیننا الله و حده ایدا : ۲۶ ، ۲۶۸ ، ۲۳۷...

حفت الحنة بالمكاه ٠ ٢٤٦

حَفِظَا اللَّهَ بِالسَّعَادَاتِ ١٣١٠

- خطوتين وقد وصلت : ٤٦
 خلصه الله عن نوايب الزمن : ٢٩٦
 خفف الله عنه : ٣٣٢
 خمرة طينة آدم بيده اربعين صباحا : ٢٩١
 خير البلاد واطيبها : ١٩٢
 خير ثيابكم البيض : ٤٧
 خير ما اخترع العقل في مجاله وابدع الناطق
 في مقاله كلمة العجز في قصور باله عن
 معرفة الله وكماله : ٢٤٥
 داعيه وفاديه : ٣٥
 دام اشراق انواره : ٢٩٨
 دام بنصر الله مويدا : ١٥٣ ، ٢٣٥ ، ٢٩٦
 دامت ايامه : ١٤٦
 دامت ايامه بانوار المشرق : ٢٨٨
 دامت ايامه مشرقة زاهرة : ٧٢ ، ٢٨٠
 دامت ايامه مشرقة مشرقة : ٢٥
 دام تاييده وتسديده : ٣٣٥
 دامت سعادته : ٣٤٤
 دامت عصمته : ١٣٩
 دامت عظمته : ٧٥ ، ٢٣٥ ، ٣١٥ ، ٣٢٢
 دامت فضايله تامه وفواضله عامه : ٧٣
 دامت محفوفة بالنصر : ٣٣٤
 دامت معاليه زاهرة : ٣١٧
 دام تمكينه : ٢٥٧
 دامت نعمته : ١٧٢
 دام منازم ملكه : ٧٩
 دام سموه : ٦٧
 دام ضميره مشرفا : ٢٨٦
 دام ظله : ٢٦٧
 دام ظلها : ٢٢٨
 دام مجده : ١٣١
 دام مظفرا : ٥٧ ، ١٣١ ، ٢٦٨ ، ٣٣٢
 دام مظفرا ومنصورا : ١٣٥
 دام ملكه مويدا : ٨٤
 دام منصورا : ١٣٠ ، ٣٢٥
 دام نصره مويدا : ٣٢٢
 دية الذنب عندنا الاعتذار : ٢٨٧
 رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي
 وعلى والدي : ٢٣١
 رجعتنا الى ما كنا فيه : ٣٠٤
 رحمة الله رحمة واسعة : ٢٢٦ ، ٣١٦
 رحمة الله عليه : ١٢
 رحمها الله تعالى : ١٠٢
 رحمه الله تعالى : ٩٣
 رحمه الله وانساء بقاء المجلس : ٢٧١
 رحمه الله ومدظلها : ٢٤
 رحمه الله ونور ضريحه : ١١٦
 رحمهم الله تعالى : ٢٧٨
 رفع الله درجاته : ٢١٤ ، ٢٦٩
 رفع الله شأنه : ١٧٧
 رفع الله قدره وشرح صدره : ٢٧٢
 ركض الخيل جنينة بجينية : ٧٢
 روح الله سر المملك المعظم با نوار لقائه وآثار
 بقائه : ٣١٧
 روح الله سره : ١٨١
 روح الله وادام ملكه : ٧٥
 روحه الله ونصره : ٣٢٢
 زاده الله رفعة وسموا : ١٨١
 زاده الله مضيئا ونفاذا : ١٨٢
 زملوني زملوني :
 سبحان الله العظيم : ٣١٥
 سبحا على الوجه لامشيا على الراس : ١٣١
 سعاد غيث على ما افسدتم بدلنا مكان السيئة
 الحسنة : ١٢٤
 سقى الله تربته بفيض الرضوان ورفع رتبته الى
 اعلى المكان : ١٧١

- سقى الله تلك الايام نداولها بين الناس : ٣٨ ،
 ٩٦
 سقى الله تلك العهود بادوم العهد : ١٦٥
 سلام يعطر ارجه : ١٨٣ : ٠٠٠
 السلام يملئ دارالسلام على قاطنى دارالسلام
 ثم على المجلس : ١٨٣
 سلى الله قلبه و اعلى كعبه : ٥٩
 سهل الله مباغيه و مطالبه : ٢٧٨
 السوود فى السواد : ٤٧
 شحن الله بالحسنات : ١٣٥
 شحن الله جنابه بالحسنات : ٢١٨
 شربالقاع و اوحشها : ١٩٢
 شرح الله صدرهم : ١٧٠
 شرفها الله : ٣٣٩
 شرفها الله تعالى ببقاء سلطانها : ٢٨٢
 شرفها الله تعالى بشمس الانام واليها و نجوم
 مواليتها : ١٦٨
 شرفها الله و عمرها : ٧٨
 شرفه الله تعالى : ١٧١
 شرفه الله و مجده : ٣١٠
 الشعر بالشعر ربا : ٣٣
 شق الانفس : ٢٤٦
 صانها الله و رعاها : ١٨٨
 صبحك الله : ٢١٦
 الصبر عند الصدمة الاولى : ٦١
 صحت الارادات تغنى التكلف و التصلف : ٢٧٣
 صغيرة المشتاق : ١٤١
 صلوات الله عليه : ٢٧١
 صلوات الله عليه و سلامه : ٤٨
 صلوات الله و سلامه عليه : ٧٨
 صلى الله عليه و سلم : ٣٢٧
 ضاعف الله جلاله : ٢٢٦
 طوبى لمن بصره الله بعيوب الدنيا : ١٠
- طوعا او كرها : ١١١
 طوعه و فداه : ٣٤
 عاد الغيث على ما افسد : ٢٦٠
 العجلة من الشيطان و الثانى من الرحمن : ٤٤
 عدتى فضل الله تعالى : ١٨٧ ، ٢٨١ ، ٢٩٧
 عدتى مكارم الله : ٤٣
 عزاسمه : ٣٢٠
 عزت اسمائه : ٣٢٧
 عظم الله شأنه : ١٦٠ ، ٢٣٦ ، ٣٣٣
 عظم الله شأنها : ٣٣٨
 عظم الله قدرها : ١٣٣ ، ٢٣٤
 عظمها الله : ٢٣٦ ، ٢٨٠ ، ٢٣٢
 عظمها الله و شرفها ببقاء مالکها : ٢٢
 عقد الله قباب مراتبه بقمة السماك و مناكبه :
 عقد الله لواء النصر : ١٢٦ ، ٢٣٨
 على الجملة و التفصيل : ١٢٤
 على الجمل و التفصيل : ٢٢
 على رغم الحسود و الكلاب تنيح الاسود
 ٢٩٨
 على رؤوس الملاء فم النفس : ٢٠٣
 عليكم بالسواد الاعظم : ٢١٠
 عليه افضل الصلوات : ٤٨ ، ١٧٧ ، ٣٠١
 عليه سلام الله ملاء دار السلام : ٢٩٣
 عليه صلوات الرحمن : ٢٩٨
 عليه الصلوة و السلام : ٢٢٨ ، ٢٣٤
 عليه عين الله لاعين الكمال : ٣٣٣
 عليه عين الله و اليه وجهه لاعين الكمال و وجه
 الزوال : ١٤٢
 عليهم رحمة الله و بركات و تحيته و اريحياته :
 ٣٠٧
 عمر الله اركانها و عمر سكانها : ٢١ ، ٤٩ ،
 ٢٩٣
 عمرها الله ببقاء سلطانها : ٨١

- عمرهم الله وعمرها بقا ٦٧٠٠٠
 غيضى من فيض : ٢٢١
 فاديه وداعيه شاكر مساعيه : ١٨٧
 فاصعد ذروة المعالي واسعد وكن عروة الموالى
 آمن السرب عن الايام : ٦٧
 فاطر السموات : ١٥١
 فانظروا الى آثار رحمة الله : ٣٠٠
 فباطل ما كانوا يصنعون : ١٨٧
 فبطل ما كانوا يصنعون : ١٧
 فديت تراب نعله واترابى : ٢٥٢
 فديت نفسه المقدسه بنفسى وعقلى : ٢٧٦
 فديتها با نفس الاشياء وهى النفس : ٣٠٨
 فدينك بالنفس والروح : ٣٥
 فديناه : ٢٨٦
 فذاك من فضله الباهر والاماء العذر مطول
 كدم العذره : ٢٢٢
 فالراى العالى حاكم فى كل حال : ٩٧
 فرايه صايب فيما فعل : ٣٠٤
 فرحى الخير فرحى الخيل : ٢٧٩
 فعليه عين الله ... : ١٧٦
 فقهه الله فى الدين ونبهه عن رقدة الغافلين :
 ٣٠٩
 فلنا الانخراط فى سلك الانبساط : ٤٢
 فالنار بالماء الذى هو ضدها يعطى النضاح و
 طبعها الاحراق : ٢٧٩
 فى جوف الليل سفينة بسفينة : ٧٢
 قدس الله روحه : ٢١١ ، ١٩
 كافاه الله عنا كل خير وكفاه كل ضرر : ٣١٠
 الكبرياء ردايى والعظمة ازارى : ٣٠٤ ، ٤٨
 كثر الله امثالهم فى الدين الى يوم الدين : ٢٧٢
 كثرهم الله تعالى : ٦٦
 كثرهم الله ووقفهم : ٢٣٤
 كرم الله وجهه : ١٧٧
 كالسراج المنير : ١١٦
 كالطود الشاهق : ١٠٣
 كالقراش المبثوث : ١١٦ ، ١٠٩
 كالنجم الثاقب : ١١٧
 لئن ذكرونى فى ملاء ذكرتهم فى ملاء خير
 منهم : ٣٠٨
 لا ابايى ولا يوبه به : ٦
 لاله الا الله : ٩٠
 لاحيوة طيبة ولا عيشة مرضية : ٣١٤
 لازالت انفاسه الصاعدة : ٥٠
 لازالت انفاسه صاعدة مقدسة وانواره رايدة
 مقتبسة : ٣٤٥
 لازالت انفاسه مقدسة صاعدة بدعاء الحضرة
 العليا وانواره مقتبسة بولاء الدولة الغرا :
 ٣٢٧
 لازالت انوار فضله شايعة : ٤٢
 لازالت فضايله تامه وفواضله عامه واياه
 مضيه كاخلاقه المرضيه : ١٨٩
 لازالت محفوفة بالمعالى : ٣٤١
 لازالت مختلفات اوقاته مضيه وموتنفات
 حالاته مرضيه : ٢٩٧
 لازالت معالى اياه زاهرة : ٢٢٠
 لازالت معاليه بزاهرة : ١٦٩
 لازالت نعمته ولاشالت نعمته : ٢٣١ ، ٤٠
 ٣٤٦
 لازالت نعمته ولاشالت نعمته ولاعدم العباد
 نيله ونبله ولافقد البلاد ظله وطله : ٩٥
 لازالت نعمته ولامثالت نعمته ولامالت دعامته :
 ١٤٦
 لازال عاليا : ١٢٦
 لازال لواه معقود بالضر : ١٣٤
 لازال مانا يبذل الوفر من الاربيحات ومنعما
 بقبول البر من التحيات : ٣٠٤

- لا زال المجلس السامی ما نابذل الوفور من
الاربیحات و منعما بقبول البرر من التحیات :
۴۹
لا زال مظفرا منصورا : ۳۶۸ ، ۳۴۲
لا زال مظفرا و منصورا : ۳۳۴
لا زال مظفرا للفضل و مستظفرا بفضل الله
تعالی : ۱۳۲
لا زال من العلابمیزید : ۷۷
لا زال منعما مانا ببذل الكثير و قبول اليسیر :
۴۲
لا زال منعما موفقا و السلام : ۱۳۵
لا زال من النصرمیزید : ۶۲ ، ۱۳۰ ، ۱۵۱ ،
۳۲۶
لا زال منورا : ۲۵
لا زال نصره موبدا : ۳۱۵
لا عیش سانغ و لا قلب فارغ : ۶۵ ، ۱۲۳
لا فاض الله فاك : ۲۹۸
لا قلب يخفق و لا لسان ينطق : ۵۶
لا وحق الكعبة المحجوجة : ۳۳۲
لا یالی بهم و لا یویه لهم بین الخافقین ماذاقه :
۲۵۶
لا یویه به و لا یكثر لهم : ۱۹۴
لعل الله یحدث بعد ذلك : ۳۰۹
لعمراه : ۸۱
لقاه الله رضوانه و انار برهانه : ۲۷۱
لودنوت قدر انملة لا حترقت : ۲۶۶
ما اشبه علیا بعیسی : ۱۰۸
ما دخل الرفق فی شیء الا زانه : ۲۷۹
ما ذر شارق و در بارق : ۱۸ ، ۲۹۲
ما طرق شهاب و برق سحاب و ما نقب طارق
و وقب غاسق : ۳۰۷
ما للسامعین للعجب : ۱۶۶
متغ الله العباد بطول بقائهم : ۲۸۶
متع الله بدولة الملك المعظم الى يوم الدين
بل ابد الابدین : ۳۳۵
متعهم الله ببقاء المجلس الاسمی : ۲۲
مجد الله و راشده : ۲۳۹
مجده الله و اسماء : ۲۰
مد الله ظلها : ۱۳۱
مد الله ظله : ۶۷ ، ۲۹۳
مد الله ظلها : ۳۳۳ ، ۳۴۲
مدد الله ظلله و جدد جلاله : ۲۷۱
مذكر الزمان علیها : ۳۱۰
مرحبا بقضاء الله : ۲۱۴ ، ۳۳۵
مررت و فی وجهك نور ساطع فرجعت و لیس
ذلك النور فیک : ۴۵
مساء و صباحا : ۲۹۴
مسافرا سافرا عن وجه الارض : ۱۵۳
المستمسك بعروة فضایله و الغریق بحار فواضله :
۲۷
المستمك بعروة فضله : ۲۴۹
مسیرك محمود و عودك احمد : ۲۱ ، ۲۳۵
مشارك الارض و مغاربها : ۳۳۲
مضى هذا الفصل و انقضى هذا الباب فالان
نرجع الى المقصود : ۱۰
مضى هذا الفصل و رجعنا الى المقصود : ۳۴۳
مضى هذا الفصل و لا یمضى فضل الملك
الرحیم لا زال مظفرا و منصورا : ۳۳۴
مضى هذا الفضل و لا ینقضى فضل المجلس
السامی اسماء الله تعالی : ۶۶
معشاة للعین ملهاة للقلب : ۱۱۸
معشاة للعین ملهاة للقلب مبللة للثوب : ۱۰۸
مع هذه الدر الهیة القدسیة و الدرر السنیة
الحدیة : ۱۷۷
ملكه الله رقاب الامال : ۷۷
من اصطناع المعروف استماع كلام الملهوف
۲۹۲

نقل اقدام الكرام الكرام من اكرام : ٢٥٥

نقمه الله : ٣١١

نور الله : ٨٢

نور الله ايامه : ٢٥

نور الله رياض الشريعة بظله وطله : ٢٠٧

نور الله ضريحه : ١٢٩

نورها الله : ٧٦

نورها الله تعالى بقاء مالکها : ٢٣٥

نورها الله ورعاهم : ١٥٥

نوره الله واسماءه : ٢١

نوره الله ونصره : ١٥٠

هداه الله الى مصالح ايامه : ٢٧٧

هداه الله وارشداه لمصالح الدين والدنيا : ٢٤

هذا ايضا من انشايه روح الله روحه :

١٣٨

هذا عذب فرات : ٢٤٦

هذا فصل لا ينقضى الى يوم الفصل : ٣٢٥

هذا ملح اجاج : ٢٤٦

هذا من انشائه في شكايه من اهل شروان :

١٩٢

هلم جرا الى ان جرى الحال على ضد الآمال :

١١١

هوادريس بدايع الخط ... : ١٧٦

واستغفرالله من اظهار هذا القدر ايضا : ١٣١

والله تعالى يعصم المجلس السامي الكفوى

من غين الزمان ونوايب الحدثنان : ٢٥٩

والله قادر على ان يطيل بقاءه ويزيد سناءه و

يديهم علاه ويبيد اعداه : ٢١٨

والله المشكور في ساير الاحوال :

والله يبقى المجلس الاسمي ... : ٢٧٧

والله يمدد ظلاله ويجدد جلاله : ٢٤٨

والله يمن العبد بتوفيق خدمته قبل يوم المعاد -

من اولي معروف فلم يجد جزاء الا الثنا فقد

شكره ومن كتبه فقد كفره : ١٧٠

من اولي معروف فليكنافي به فان لم يستطع فليذكره

فان ذكره فقد شكره : ١٧٠

من شاهد الحق لا يلتفت الى الباطل : ٣١

من صدر الضحى الى عجز الدجى : ١٠٧

من محمد رسول الله الى هرقل عظيم الروم

اسلم تسلم : ٢٢٦

نحن الاخرون السابقون : ١٥٥

نحن معاشر الانبيا لاناتي ولانوتي : ١٠١

نشرالله اعلامه ونصر اعلامه : ١٤٤

نصرالله احزاب الدين ببقائه : ٣٢٢

نصرالله اعلامه ونصرايامه : ١٣٠

نصرالله حزيه : ١١٤

نصرالله لواءه ورسخ في قلوب العالمين ولواءه :

٢٨٩

نصرالله لواءه ونصره اولياءه : ٧٩، ٢١

نصرت بالصبا واهلكت بالدبور : ١٢٠

نصرها الله : ٣٢٥

نصرها الله تعالى : ٢٦٤

نصره الله : ١٥٧، ٣٤٣

نصره الله تعالى : ١٣٠، ١٦٠، ٢٢٣، ٢٦٤

٢٦٧

نصره الله تعالى بعد القضاء وان الصبر : ٣٣٤

نصره الله نصرا عزيزا : ٣٢٥

نصره الله واظفروه : ٢٤، ٧٧، ٢٥٢، ٢٨٣

نصره الله واعلاه : ٢٦٨

نصره الله وعظم شانه : ٧١

نصرهم الله تعالى : ١٢٤

نصرهم الله وحاطهم : ١٧٠

نصرهم الله ورعاهم : ٧٨

نصرالله اياهم : ١٨٢

نعوذ بالله من همزات الشيطان : ٢٥٧

- و یدیم المجلس الاسمى بمصالح العباد : ۲۴۴
و تحاشى من ذلك : ۱۷۲
و حاشا ان ينسب اليه خسارة البال و يحسب
لديه خصاصة الحال : ۱۶۸
و حسبنا الله وحده ابدًا : ۶۸ ، ۸۴ ، ۱۲۸ ،
... ۲۱۳
و حسبنا الله وحده و نعم المعين : ۴۲ ، ۵۰
والحمد لله حمدا كثيرا : ۷۷
والحمد لله خالق الخلق و الصلوة على الهادى
الى الحق محمد المصطفى سيد الورى و
آله و اصحابه نجوم الهدى : ۲۱۹
والحمد لله رب العالمين و صلواته على سيدنا
نبيه محمد و آله و عترته الطاهرين
اجمعين : ۲۷۸
والحمد لله على ذلك شكرا و حمدا : ۱۸۱
والحمد لله على هذه البشائر شكرا : ۷۱ ، ۷۶ ،
... ۲۸۷
والحمد لله على هذه المواهب السنية شكرا :
... ۱۴۴
والحمد لله على هذه الموهبة الجزيلة شكرا :
... ۱۲۴
و الخذل اخوالقتل كما قال حسان ثابت :
و ذاك السخه هذه : ۸
و ذلك من فضل الله تعالى له المنه على ذلك :
... ۲۶۵
و رايه اصفى و حكمه امضى : ۲۷۲
و السلام سلام الصب الواله على النبى محمد
المصطفى و آله : ۲۴۵
و السلام على مكان بيضة شروان فى كل حيوة
و آن : ۲۸۹
و الشفيق بسوء الظن مولع : ۲۵
و صلواته على محمد و آله و صحبه : ۲۵۹
- و الصلوة على سيد المرسلين محمد و آله جدا :
... ۲۹۲
و الصلوة على النبى محمد و آله اجمعين :
... ۲۶ ، ۱۴۷ ، ۲۲۹ ، ۲۳۷ ، ۲۶۸
و الصلوة على نبيه جدا : ۲۰۰
و الصلوة على نبيه المصطفى و آله جدا : ۲۱۹
و الصلوة على هادى الاسرار الى الجنة و
منقذهم من النار محمد المصطفى و آله
و اصحابه الاخيار : ۲۱۴
و الصلوة و السلم على النبى محمد و آله جدا :
... ۱۳۲
و صلى الله على سيدنا محمد و آله جدا : ۲۶۱
و صلى الله على محمد و آله اجمعين : ۵۰
و العبودية عبودية العشق لاعبوديه الرق :
... ۱۵۲
و العياذ بالله : ۲۰۶
و فصل لا ينقضى الى يوم الفضل : ۲۲۲
و فقتنى الله لاداء حقه : ۲۹۶
و قد انقضى هذا الفصل و لا ينقضى فضل
المجلس العالى الى يوم الفضل : ۲۳۷
ولى النعم بل ولى الله فى الامم : ۷۹
و ما يعلمها الا العالمون : ۲۵۷
و المومنون عند شروطهم : ۱۰۰
و هذا غبن منوط بيوم التغاين : ۲۲۲
و هذا فصل لا ينقضى الى يوم الفضل : ۳۸ ،
... ۱۶۶ ، ۲۳۲
و يعزى بابنه رحمه الله : ۵۱
يا معاذ لاتنسانى بصالح دعائك : ۲۳۲
يدالله فوق عباداه : ۲۷۹
يقيس تفضلا قلبى بقلبه : ۲۷۰
يمن الخيل فى شقرا : ۴۷
يمين الله ثم بحق ما اعتقده من الدين الحنيفى :
... ۱۷۱

يمين الله ويمين الله اعنى الحجر الاسود و ينشق منه السماء كما انشق القمر : ٢٩
البيضة الغراو الغرة البيضا لكعبة العليا و ينفلق منه الجبال كما انفلق البحر : ٢٩
والحظيرة السماء عظم الله قدرها : ٢٢٠ اليوم مضمار و غدا السباق : ١٥٦

فهرست اشعار عربی

- يقولون نجد لست من اهل شعبها
تركتني اليوم في خجلة
امر على جدار ديار ليلى
هو اسكني بغداد صاد فواديا
و بضدها تتبين الاشياء : ٣١
فمن وجد البحر استقل السواقيا : ٢٤٤
اما الزمان ففي تنبيهه عظة
فانظر الى قلبك ما شانه
اهدت روحي الى سعدى ولو قبلت
نبئت ان ابا قابوس او عدنى
ولكن قرب الدار ليس بنافع
لله در الحادئسات فسانها
وعذرى اقرار بان ليس لي عذر : ٢٢٢
ايا من لدين الله صار موقفا
لئن غاب شخص العبد عنك بصورة
تكسرت النصال على النصال : ٥٧
اذا انت لم تنفع بودك اهله
اذا لم تزدني على رتبتي
نبئت ان رسول الله او عدنى
الا اهدى الى الصدر الامام
ثناء بل تحيات لطافا
خلقنا رجالا للتجلد والاسى
هيونى لم استوجب العرف منكم
لو كان سركم ما قال حاسدنا
ولله وجه لا يمل جماله
لولا مكثرة الخطوب وبختها
اقتلونسى يا ثقاتى
اذا الفتى ذم عيشا في شبيبة
- نعم صدقوا لكننى منهم حبا : ٢٣٤
اموت مرارا احى مرارا : ٢٢١
اقبل ذا الجدار و ذا الديارا : ٣٠
وفيه من الاشواق صادف واديا : ٢٨٩ ، ١٨٣
لولا العتاق في اخوان منسرب : (؟) : ١٠
ثم قس الشاهد بالغايب : ٢٥٦
روحي لقد بذلت لى الفارواح : ٤٠
ولا قرار على زار من الاسد : ٣٣١
اذا كان من تهواه ليس بذى ود : ١٤٣
صدء اللثام وصيقل الاحرار : ٢٥٨ ، ١٠
عليه سلام الله ملاح باكر
فلا بأس ان الروح عندك حاضر : ٢٤٣
ولم تبك بالبوسى عدوك فانسل : ٦٧
فدعنى على رسمى الاول : ١٦٧
والعفو عند رسول الله مامول : ٣٣١
امام السادة العز الكرام
كسكك بل كارى بل مدام : ٢١٤
وتلك الغوانى للبكاء والماتم : ٦١
اما انتم اهل لحفظ المكارم : ٦٧
فما لجرح اذا ارضاكم الم : ٩٩
ولله عين لا يغمض ناظره : ١٤٢
من جانبى لكننت من حاجاتى : ٢٢٠
ان فى قتلى حيوتى : ٢٠٥
ما ذا يقول اذا عصر الشباب مضى : ٣٥

فهرست اشعار فارسی

خاقانیا . . . بلبل آرزوست : ۱۴۵ نه همت . . . همت هست : ۴۷ آن چنان . . . بی ارقم نیست : ۲۶۱ چشم زخمی . . . آنجا هم نیست : ۲۶۱ قطران . . . بذله ای نداشت : ۲۳۷ قطران . . . فضله ای نداشت : ۲۳۷ خاقانی . . . جمله ای نداشت : ۲۳۷ لشکر غمزه . . . جهان بگشاد : ۴۶ من دولت . . . سخن ندارد : ۳۴۲ دارد همه . . . چومن ندارد : ۳۴۲ دل مرا . . . باز آورد : چون ماه . . . باز پس تر باشد : ۳۴۱ خاقانی . . . هیچ کس تر باشد : ۳۴۱ سفلیگان . . . حال نماند : ۴۹ هرکرامال . . . مال نماند : ۴۹ بی هنر . . . لعل ترند وخته اند : ۸۰ نیست آزاده . . . پاره درند وخته اند : ۸۰ سگ حیزی . . . به زوند وخته اند : ۸۰ هنری . . . مگرند وخته اند : ۸۰ برتن . . . هنرند وخته اند : ۸۰ یک سرسفله . . . گهرند وخته اند : ۸۰ نیست بستان . . . بستان شدنم نگذارند : ۲۸۴ چه سبب . . . گلستان شدنم نگذارند : ۲۸۳ گوی من . . . به میدان شدنم نگذارند : ۲۸۴ گنج درها . . . خراسان شدنم نگذارند : ۲۸۴	کاتفاق . . . وبا : ۵۳ چیست . . . و آخر فنا : ۲۶۶ بر سر . . . مرجان طلب : ۱۹۸ سربه . . . ایشان طلب : ۱۹۸ ای دل . . . درمان طلب : ۱۹۸ روی زمین . . . سلیمان طلب : ۱۹۸ خطه شروان . . . شروان طلب : ۱۹۸ جزوی از . . . جان ماست : ۳۳۳ خاصگان . . . سلطان ماست : ۳۳۳ بانه که . . . عماری است : ۴۰ تابه بویی . . . آن تست : ۲۶۵ یا پایه . . . کن هست : ۴۷ والفجر . . . خلعت تست : ۴۱ یارب چو . . . نگذرد دست : ۴۷ یغل بر . . . مانع اوست : ۳۳۴ ششم عروس . . . خواب دیده اوست : ۲۵۳ به پیشکاری . . . پیش دیده اوست : ۲۵۴ ز زعفران . . . سربریده اوست : ۲۵۳ سلام من . . . درم خریده اوست : ۲۵۳ شنیده اند . . . بردریده اوست : ۲۵۴ صبا . . . آفریده اوست : ۲۵۳ فلک . . . برکشیده اوست : ۲۵۳ ولی دل از . . . سرکفیده اوست : ۲۵۴ سغاش . . . دردمیده اوست : ۲۵۳ چه گویم . . . شنیده اوست : ۲۵۴ بس طفل . . . زپوست : ۱۵۴ گیرم که . . . بهر دوست : ۱۴۵ دانی که من . . . دارم دوست : ۲۶۵ هرچند مرا . . . دارم دوست : ۲۶۵

- آن را که ... غم او بگساریم : ۳۴۳
 حق به ... شناسد شبان : ۷۸
 ابر گهر ... از گلستان : ۷۸
 مورچه را ... غیب دان : ۷۸
 سنت فضل ... گفتن توان : ۷۸
 جان نه و ... اندر میان : ۲۸۹
 صدهزاران ... درفش کاویان : ۳۲۳
 تادی مه ... باز گشتن : ۱۰۴
 زتو تا ... ترا رفتن : ۱۴۳
 با ناف آهو ... گزانگبین : ۲۸۳
 زین کلک ... بر آستین : ۲۸۲
 از سین سحر ... ری آفرین : ۲۸۳
 بر صانعی ... خاقانی آفرین : ۲۸۳
 بندار چون ... پیه گزین : ۲۸۲
 سردار اهل ... بندار ره نشین : ۲۸۲
 من کامدم ... نان گندمین : ۲۸۳
 با این بیان ... افلاک بر زمین : ۲۸۳
 چو نانک ... است همچنین : ۲۸۳
 پشت عراق ... چه نازنین : ۲۸۳
 آری به ... چنان شاه : ۲۲۵
 نیاز ... من تبه : ۲۴۱
 در پیش ... در پس سپه : ۲۴۱
 تا یوسف ... ز قعر چه : ۲۴۱
 برهان مرا ... شاد باش و خه : ۲۴۲
 ناچار ... سی دوازده : ۲۴۲
 چون طفل ... جهان ندیده : ۱۶۶
 آری که ... غایت شره : ۲۴۱
 لکن چو ... میان ره : ۲۴۱
 این جمله ... شروان فرشه : ۲۴۱
 کز خاک ... به عون شه : ۲۴۲
 مگذار کز ... باد که : ۲۴۲
 روز تو ... شاسکه : ۲۴۲
 هم توبه ... گنه نکه : ۲۴۲
 بوی مشک ... ایشان شدنم نگذارند : ۲۸۴
 مشتری وار ... سرطان شدنم نگذارند : ۲۸۴
 بازگردم ... امکان شدنم نگذارند : ۲۸۴
 بهر فردوس ... پنهان شدنم نگذارند : ۲۸۴
 کان پیران ... خلق پوشند : ۳۰۱، ۲۶۴
 موسی از ... صفورا بینند : ۲۲۴
 مایه ... دود : ۹۶
 پانصد هجرت ... صد هزار بزیاید : ۳۳۴
 خرشید تره آید : ۳۱۵
 تسلیم ... فرمایید یار : ۳۳۵
 چون زکاتی ... صفر باز مگیر : ۱۶۸
 اجری ... دگر باز مگیر : ۱۶۸
 از چوین ... کمر باز مگیر : ۱۶۸
 آینه از ... روی تو بس : ۴۱
 محمود بن ... قنبر سخاش : ۲۹۹
 چو بیژن ... زیر خفتانش : ۱۰۳
 بترس از ... زخم پیکانش : ۱۰۳
 چو درویشی ... بینند عریاننش : ۳۰۳
 یک صدف ... صدهزار نهنک : ۸۰
 خاقانیا ... سبز پرده ام : ۲۳۳
 در کار ... شحاتت نکرده ام : ۲۳۳
 گرچه ز ... آسیب خورده ام : ۲۳۳
 او خود ... فالی زده ام : ۲۸۸
 کانجا که ... جرم رستم : ۲۴۳
 در بندگی ... به تو نزدیکترم : ۲۳۴
 بنیاد عمر ... مهنا بر آورم : ۶۶
 کو خرابات ... آستان نشین باشم : ۳۰۲
 نی نی آن ... هشتمین باشم : ۳۰۲
 نه صید ... که کنم : ۱۰۱
 ز دفتر ... که من خواهم : ۲۳
 کو تیغ که ... زندگانش نهم : ۲۰۶
 کو زخم ... جهانش نهم : ۲۰۶
 گیرم به ... گناه نهم : ۲۶۴

- در خون ... دوزخ سرای ری : ۲۸۵
 ری نیک ... شکایت فزای ری : ۲۸۵
 عقرّب نهند ... لقای ری : ۲۸۵
 خاك سیاه مکارم نمای ری : ۲۸۵
 آن راکه ... آب و هوای ری : ۲۸۵
 دوشم ... خطر بخشی : ۷۷
 به هر ... زیر نقصانی : ۲۰۹
 به معلولی ... گشت رسانی : ۲۰۹
 قصه ... کوی تونی : ۸۰
 پای از ... فروشوی : ۲۲۲
 صبح و کرم ... کم گوی : ۲۲۲
 شو ... همی گوی : ۲۲۲
 من بنده ... سجده گه : ۲۴۱
 موقوف ... سال و مه : ۲۴۲
 ای بخت ... مهر و مه : ۲۴۱
 از روزگار ... در پنه : ۲۴۲
 غفار چون ... این گنه : ۲۴۲
 دیو غرور ... خود سیه : ۲۴۱
 ای روزگار ... چه خواستی : ۵۶
 چشمه سازان ... بنمودی : ۸۳
 دمنه اسد ... ز قوم و کوثری : ۳۴۳
 نیک شناسد ... ز بوذری : ۳۴۳
 ور ز حجاب ... مجاوری : ۵۴
 نیک آمدم ... به جای ری : ۲۸۵

فهرست نامهای گسان و سلسله‌ها و اقوام

- آتش ، احمد : ۴۵۳
آدمع : ۸ ، ۴۴ ، ۲۶۶ ، ۳۵۷ ، ۴۱۷
آرام ، احمد : ۴۰۶
آزر : ۸۹ ، ۳۶۱ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲
آشود : ۳۸۹
آصف : ۱۲۰
آل باوند : ۳۷۱
آل بویه : ۳۶۷
آل بهرام : ۳۳۹ ، ۳۴۰
آل داود : ۳۳۹
آل سلجق : ۱۴۸
آل عباس : ۱۴۸
آل نوبخت : ۵۰۹
آسنه : ۴۵ ، ۴۱۹
ابراهیم : ۸ ، ۸۸ ، ۴۵۵
ابراهیم باکویی : ۱ ، ۱۱۴ ، ۲۰۷ ، ۳۴۹
۳۵۰
ابراهیم بن اسماعیل بن ... علی ع : ۵۰۱
ابراهیم بن هلال بن ابراهیم صابی : رك :
صابی
ابراهیم النديم : ۵۱۸
ابرهه : ۸ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶
ابن الاثير : ۳۶۲ ، ۳۹۵ ، ۴۰۸ ، ۴۵۴
ابن بحر الكنانی : ۳۹ ، ۱۸۰
ابنة الملك الشهيد : ۲۴
ابن خلکان : ۵۱۵
ابن دريد : ۳۹ ، ۱۸۰ ، ۴۰۴ ، ۴۰۸
۵۱۵ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷
ابن الرومی : ۱۷۷ ، ۵۰۹
ابن سعد : ۳۹۴ ، ۴۱۹ ، ۴۳۲
ابن السكره الهاشمی : ۱۷۷ ، ۵۰۷
ابن السکيث : ۴۰۳
ابن سملہ اصفهانی : ۱۸۰
ابن سيمگر : رك : حمد بن علی سيمگر
ابن الشجرى : ۵۰۲
ابن طباطبا : ۱۷۶ ، ۵۰۱ ، ۵۰۲
ابن عباد الصاحب : رك : اسماعيل بن عباد
ابن عبدالبر : ۳۹۴
ابن عبدربه : ۴۰۸
ابن عساكر دمشقى : ۳۹۵
ابن العطار : ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۵۳۴
ابن العميد : ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۲۳۰ ، ۴۰۵
۴۹۸ ، ۴۹۹ ، ۵۰۳ ، ۵۳۵
ابن قتيبه : ۴۰۸
ابن مسعود : ۵۳۶
ابن المسيب : ۵۱۸
ابن مقله : ۳۰۷ ، ۵۰۰
ابن ميكال : ۴۰۴
ابن نباته : ۳۹ ، ۴۰۴ ، ۴۰۵
ابن النجار : رك : خاقانی
ابن نجم الكنانی : ۳۱۰
ابن نجيد : ۹۳ ، ۴۷۰
ابن هلال : ۳۰۷
ابن يامين : ۳۱۱
ابن يمين : ۵۳۸
ابواسحق ابراهيم باکویی : رك : ابراهيم
باکویی
ابواسحاق صابی : رك : صابی

- ابوبکر: ۵۳۶، ۴۷۵
 ابوبکر خوارزمی: ۵۰۶
 ابوبکر قهستانی: ۴۹۲، ۴۹۱، ۴۹۰، ۴۸۹
 ابوبکر محمد بن هاشم: ۵۰۷
 ابو تمام: ۵۵۴، ۵۰۸، ۲۹۸
 ابو ثور: ۴۷۰
 ابوجعفر السجزی: ۳۱۱، ۲۲۵، ۳۶
 ابو جعفر محمد کاتب نوبخت: ۵۰۹
 ابوالحارث اسد: ۲۸۰
 ابوالحسن الاهوازی: ۱۷۷
 ابوالحسن حسینی فراهانی: ۳۶۰
 ابوالحسن علی بن الفرات: ۵۰۰
 ابوالحسن احمد بن محمد النوری: رک :
 نوری
 ابوالحسن قاسم بن عبیدالله: ۵۰۹
 ابو حنیفه: ۵۱۳، ۴۳۶
 ابوحیان توحیدی: ۴۹۹، ۴۹۸
 ابو داود جاذق حذاتی: ۲۹۸
 ابو داود کعب بن مامه: ۵۴۹
 ابوالرضا افضل بن محمد: رک : افضل بن
 محمد
 ابوزید انصاری: ۵۱۸، ۵۱۷، ۵۱۵
 ابوزید ... خزرج انصاری: رک : ابوزید
 انصاری
 ابوسعید رستمی: ۵۰۸، ۵۰۷، ۱۷۷
 ابوسهل: ۲۷۸
 ابوسهل اسماعیل بن علی نوبخت: ۵۰۹
 ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی: ۵۰۴،
 ۵۵۶
 ابوطالب: ۴۸۶
 ابوالطیب باخرزی: ۱۰
 ابوالطیب متنبی: ۵۳۸، ۴۰۱
 ابو عباده ولید بن یحیی بحتری: رک : بحتری
 ابوالعباس احمد بن محمد اشبیلی: ۵۱۴
 ابوالعباس بن عبدالله میکال: ۵۱۶
 ابوالعباس ضبی: ۵۰۵، ۱۷۷
 ابوالعباس غانمی: رک : غانمی
 ابو عبدالله بلال بن رباح: رک : بلال حبشی
 ابو عبدالله الحامدی: ۱۷۷
 ابو عبیده: ۵۱۸
 ابو العتاهیه: ۵۱۸
 ابو عثمان الخالدی: ۵۰۷، ۱۷۷
 ابو عثمان مازنی: ۵۱۷
 ابو عقیل لبید بن ربیعہ ... رک : لبید عسری
 ابو علی حسن بن عبدالعزیز فهری: ۵۱۴
 ابو علی الحسن بن هانی: رک : ابونواس
 ابو علی حمویه اصفهانی: ۵۰۵
 ابو عمر: ۴۷۰
 ابو عمر و اسحاق بن مرار الشیبانی: ۵۱۸
 ابو عمرو بن العلاء: ۵۱۵، ۵۱۸
 ابو عمرو بن العلاء بن عمار ... التیمی: رک :
 ابو عمرو بن العلاء
 ابو عمرو و عامر بن شراحیل شعبی: ۵۱۸
 ابو عمرو مکی: ۴۷۱
 ابو الفتح: رک : محمد شاه
 ابو الفتح علی بن محمد ذوالکفایتین: ۴۹۸، ۴۹۹
 ابو الفتح الکاتب: ۵۰۲، ۱۷۶
 ابو الفتح محمد بن المطهر بن یعلی ... رک :
 محمد بن المطهر ...
 ابو الفتح ملک سیستان: ۳۱۶، ۵۵۸، ۵۵۹
 ابو فراس الحمدانی: ۵۰۶، ۵۰۳، ۱۷۷
 ابو الفرج اصفهانی: ۵۵۱، ۳۱۱
 ابو الفرج بیغاه: ۴۰۷، ۳۵۳، ۲۹۸، ۱۷۶
 ۵۵۱، ۵۰۰
 ابو الفضایل یحیی بن محمد بن یحیی: رک :
 یحیی

- ابوالفضل بلعی : ۲۹۹ ، ۵۵۴
 ابوالفضل حبستانی : ۲۸۰
 ابوالفضل محمد بن العمید : رک : ابن عمید
 ابوالفضل میکالی : ۱۷۶ ، ۵۰۲ ، ۵۰۳
 ابوالفضل الهمدانی : ۱۷۷ ، ۵۰۶
 ابوالفضل یعقوب بن اسحاق نوبخت : ۵۰۸
 ابوالقاسم احمد بن محمد بن اسماعیل : رک : ابن طباطبا
 ابوالقاسم عبدالعزیز یوسف : ۵۰۳
 ابوالقاسم علی بن الحسین ابن محمد بن ابی حنیفه : ۵۰۴ ، ۵۵۶
 ابوالقاسم عیسی الفائزین الظافر : ۳۵۲
 ابولیلی جعدی : ۲۹۸ ، ۵۴۷
 ابولیلی قیس بن عبدالله ... رک : ابولیلی جعدی
 ابو محمد عبدالله بن احمد بن علی : رک : ابن طباطبا
 ابو محمد منصور بن علی منطقی رازی : رک : منطقی رازی
 ابو مسلم خراسانی : ۳۷۰ ، ۴۸۱ ، ۴۸۲
 ابوالمعالی بن سیف : ۵۰۶
 ابوالمنذر هشام بن ابوالنصر ... کللی : ۵۱۹
 ابو منصور الشیرازی : ۱۷۷
 ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی : رک : ثعالبی
 ابو منصور ثعالبی : رک : ثعالبی
 ابو منصور محمد بن اسعد عطاری : رک : عمده الدین
 ابونصر اسماعیلی : ۵۱۳
 ابونصر کندی : ۱۰ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹
 ابونصر نظام الملک : رک : رضی الدین
 ابو نصر محمد بن عبدالجبار عتبی : رک : عتبی
 ابونواس : ۵۵۲
 ابو ورقا : رک : عتاب ورقا
 ابویزید طیفور بن عیسی : رک : بایزید
 ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبخت : ۵۰۸
 ابو یعقوب اسحاق بن محمد النهرجوری : رک : نهرجوری
 ابو یوسف قاضی : ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷
 ابی ذر : ۳۹
 ابی عبید : ۳۹
 ابی القاسم انصاری : ۲۵۷
 ابی کعب : ۱۷۷ ، ۵۱۰ ، ۵۳۶
 اپرویز : ۵۶
 اتابک قزل ارسلان : ۲۱ ، ۷۰ ، ۱۴۸ ، ۷۱
 ۱۶۲ ، ۲۸۳ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴
 اتابکان زنگی : ۵۳۰
 احمد : ۱۰۵ ، ۲۸۰
 احمد ص : رک : محمد ص
 احمد بن ابی الحواری : ۴۷۱
 احمد بن حنبل : ۴۳۶
 احمد رادکانی : ۵۱۳
 احمد الغزنوی : ۳۴
 اخلف قیس : ۲۲۶ ، ۵۳۲
 اخستان : رک : جلال الدین شروانشاه
 اخفش اصغر : ۵۴۲
 اخنس : ۴۵۱
 ادیب پیشاوری : ۵۰۵
 ادریس : ۲۳ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۱۵۳ ، ۱۷۶ ، ۳۸۲ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷
 ارجاسپ : ۳۶۸
 ارسطو : ۱۵۷ ، ۲۲۶ ، ۵۵۵
 ارسلان شاه : ۱۶۱
 استاد علی نجار : رک : علی نجار
 استعلاسی ، محمد : ۴۰۱
 اسحاقیان : ۱۵ ، ۳۹۱
 اسدالله علی : رک : علی ع

- اسیدین خلباشی : ۳۹۰، ۱۵
اسدالدین شیرکوه : ۵۳۰، ۵۲۹
اسفندیار : ۳۶۹، ۳۶۸، ۲۳، ۷
اسکندر : ۳۱۴، ۲۲۶، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۵۶
۰۴۸۱
اسماء خارجه الفزاری : ۴۰۸
اسماعیل : ۲۹۱
اسماعیل بن عباد : ۴۹۹، ۳۱۰، ۲۹۹، ۱۷۵
۵۵۵، ۵۰۸، ۵۰۷، ۵۰۶، ۵۰۵
اسماعیل بن عبدالله بن محمد بن میکال : ابن میکال
اسماعیل بن نجید : رک : ابن نجید
اشرف خراسانی : ۸۳
اشکانیان : ۳۸۹
اصطخری : ۳۷۱
اصمعی : ۵۱۷، ۵۱۵، ۴۵۱، ۴۰۳، ۱۸۰
۵۱۸
اصیل الدین : رک : ابوجعفر السجری
اعوج : ۴۸
اغریدون : ۲۴
افلاطون : ۵۵۲
اقبال، عباس : ۵۲۲، ۵۲۱، ۴۲۲، ۳۹۶، ۳۹۱
اقسرتان بن منوچهر : ۳۹۸
الیاس : ۵۴۴، ۵۴۳، ۴۵۴، ۲۹۹، ۲۸۸
امام الحرمین ابوالعالی جوینی : ۵۱۳
امام شهاب : رک : شهاب الدین
امپدوکلس : ۴۱۲
امروالقیس : ۵۰۶
ام المؤمنین : ۳۴۲
امیرالصیدوردنا : رک : وردنا
امیرالقرآ اشرف خراسانی : رک : اشرف
خراسانی
- اسیرمعزی : ۳۵۳
امین بن الرشیدعباسی : ۵۵۳، ۵۵۲، ۲۹۸
امین الدین : ۳۱۲، ۲۸۰، ۱۰۵
اندرونیکیوس : ۳۹۰، ۳۹۸
انس بن مالک : ۴۹۲، ۲۵۷، ۱۵۴
انوری : ۵۳۸، ۴۸۴، ۳۶۰
انوشروان : ۳۱۴، ۲۳۶، ۲۲۶، ۱۵۲، ۸۹، ۷۶
۵۴۹، ۳۲۶
اوحدالدین : ۳۹۲، ۱۸
اوستها : ۳۹۸
اویس : ۴۰۱، ۲۲۸، ۱۵۴
ایاز : ۳۴۶، ۲۹۹
ایرانیان : ۳۳۹، ۳۱۷
ایشیا : ۴۷۳
ایمنه رک : آمنه
ایویان : ۵۲۹
- ب
بابک خرمدین : ۳۷۰
باقر قمار : ۱۵
بایزید بسطامی : ۴۳۷، ۵۰
باحتري : ۵۵۳، ۵۰۸، ۲۹۸، ۱۷۷
بعیرا : ۴۸۷، ۴۸۶، ۱۵۲
بختنصر : ۳۷۵
بختیار : ۲۵۳، ۲۵۲
بدرالدوله : ۳۴۰، ۲۶۶، ۲۳۹
بدیع الزمان : رک : ابوالفضل الهمدانی
براسکه : رک : برمکیان
برمکیان : ۵۵۲، ۵۱۰، ۵۰۴، ۲۰۳، ۷۱
۵۵۶
برهان الدین : ۳۲۷
بزرجمهر : ۲۳۶، ۲۲۶

بهرام شویین : رك بهرام چوین	بطلمیوس : ۲۶۶
بهرام گور : ۳۴۰، ۳۱۴	بقراط : ۳۸۹، ۱۵۰
بهرامیان : ۲۱۲، ۵۳، ۸	بقراطیان : ۳۸۹، ۱۵۰
بهستون بن وشمگیر : ۴۹۷	بکتر : ۳۹۲، ۱۹
بهمنیار، احمد : ۵۰۰، ۴۹۹	بلال : ۵۳۹، ۲۵۷، ۲۱۰
بیدپا : ۱۵۷	بلغار : ۲۹۵
بیژن : ۳۱۵، ۱۰۳	بلفرج بیغا : رك : ابوالفرج بیغا
پ	بلقسم رسول : رك : محمد بن عبدالله ص
پرویز : ۳۱۶، ۴۸	بلقیس : ۳۳۹، ۴۱
پهلوان جهان : رك : ركن الدين	بنت نوفل : ۴۱۸، ۴۵۰
ت	بنونیست : ۳۷۰
تاج الدین ابوالفضل : ۵۰۹، ۵۵۸	بنی اسرائیل : ۳۷۵
توران : ۳۲۶، ۲۲۹	بنی امیه : ۵۳۳، ۴۰۶
توران شاه : ۵۳۰	بنی عبدالله : ۳۸۰
ث	بنی مجاشع : ۳۸۰
ثعالی : ۵۰۳، ۴۹۸، ۴۹۷، ۴۹۱، ۲۲۶، ۱۸۰	بواویوب : ۳۴۶
۵۱۹، ۵۰۶، ۵۰۵	بوکر قهستانی : ۱۵۳
ج	بوتراب : ۲۰۳
جاحظ : ۳۹۹	بودجانه انصاری : ۳۲۷
جاویدان بن سهل : ۳۷۰	بوذرخفاری : ۳۲۷
جبریل : ۴۱۷، ۴۱۱، ۴۱۰، ۳۹۷، ۱۶۶	بوزید : ۱۸۰
۵۵۷، ۴۸۳، ۴۷۲	بوالعباس غانمی : ۲۲۶
جذیمه ابرش : ۴۳۱، ۴۳۰	بوعبدالله رازی مقری : ۴۷۰
جریر : ۵۰۰، ۵۰۷	بوعثمان حیری : ۴۷۰
جعفر بریک : ۵۵۴، ۳۱۳، ۲۱۲	بوعلی سینا : ۴۷۸، ۱۷۳
جعفر بن ابی جعفر المنصور : ۵۵۲	بوعمر : ۱۸۰
جعفر صادق ع : ۱۷۵	بوالقابوس : رك : نعمان بن منذر
جعفر طیار : ۲۰۱	بویعقوب سوسی : ۴۷۱
جفینه : ۴۵۱	بهاء الدین : ۳۰۵
جلال الدوله : ۳۳۹، ۲۳۸، ۸۴، ۷۴	بهار، ملک الشعراء : ۴۹۲، ۴۳۴
جلال الدین : ۶۲، ۲۴	بهرام چوین : ۳۱۴، ۲۸۱، ۲۵۲، ۲۵۰

- جلال الدین شروانشاه : ۵۱، ۲۴، ۶۱، ۷۷، ۷۹
 ۸۱، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۳، ۲۲۳
 ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸
 ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۹، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹
 ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۲
 ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۶۷، ۳۹۷، ۴۳۷، ۴۸۰
 جم : ۷۸، ۴۸۶
 جمال الدین : ۵۰، ۲۶۹، ۲۷۱
 جمال الدین ای آبه الغ باریک : ۵۰، ۵۰۶
 جمال زاده : ۳۷۰
 جنید : ۵۰، ۹۳، ۴۷۰، ۴۷۱
 جهان پهلوان : رک : رکن الدین
 جهینه : ۱۶۸، ۴۵۱
 ح
 حاتم : ۷۰، ۲۱۲، ۲۳۱
 حاج امین احمد : ۱۸۸
 حاجی ایاز : ۶۶
 حاجی دیسم : ۱۰۵
 حاجی رئیس امین الدین : رک : امین الدین
 حارث بن هشام : ۵۳۷
 حارث محاسبی : ۴۷۰
 حافظ : ۳۶۵، ۴۴۸، ۵۲۵
 حبیب : رک : محمدص
 حجاج بن ارطاة : ۳۹۴
 حجاج یوسف : ۲۲۶، ۴۰۸، ۴۳۵، ۵۳۳
 حجر بن وائل : ۲۲، ۳۹۴، ۳۹۵
 حریری : ۵۰۶
 حام : ۱۲۳، ۳۲۰
 حسام الدین : ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۴۳
 حسان ثابت : ۴۸، ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۲۸، ۲۵۷
 ۲۹۸، ۳۰۴، ۴۹۲، ۴۹۳
 حسان العجم : رک : خاقانی
 حسن بصری : ۵۱۸
 حسن بن هانی : ۲۹۸
 حسین بن علی ع : ۴۳۵
 حصین بن عمرو بن معاویه : ۴۵۱
 حفده : رک : عمدة الدین
 حمد بن علی سیمگر : ۲۷۱، ۲۹۳
 حمد مستوفی : ۳۵۵، ۴۵۶، ۵۵۴
 حمید (حاجی مخلص : ۲۹۶
 حوا : ۳۵۷
 خ
 خاقان اعظم : رک : جلال الدین
 خاقان اکبر : ۲۶۸
 خاقانی : ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۸۸، ۹۰، ۱۱۶
 ۱۴۵، ...
 خالد بن عتاب : ۴۰۸
 خانیکوف : ۳۶۷
 خدیجه : ۲۲۴، ۳۴۱
 خرگوشی : ۱۸۰، ۵۲۰
 خزران : ۱۱۳
 خسرو پرویز : ۴۸۲
 خسروی : ۲۹۸، ۵۵۴
 خضر : ۲۱، ۴۵، ۱۸۷، ۲۷۵، ۲۸۸، ۲۹۹
 ۳۰۴، ۳۲۹، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۶۹، ۵۴۳
 ۵۴۴
 خطیب مصری : رک : ابن نباته
 خلف سیستان : ۱۵۳، ۴۹۲
 خلیل ع : رک : ابراهیم ع
 خواجه امین اردشیر : ۱۰۴
 خواجه : ۴۰۸

- خوارزمی : ۳۷۳
 دابشليم : ۱۵۷
 داود : ۷۶، ۱۵
 داود (ملك ابغاز) : ۳۳۲
 داوديان : ۳۲۲، ۱۵
 ديدوانی : ۱۷۷
 دبيرسياقی ، محمد : ۵۵۹، ۴۲۲
 دزی : ۳۶۲
 دهخدا : ۴۱۲
 ديالمه : ۴۰۵
- ذ
 ذوالرياستين : رك : فضل بن سهل
 ذوالقرنين : رك : اسكندر
 ذوالكفائتين : رك : ابن العميد
- ر
 رابعه : ۱۶۱
 راضی عباسی : ۵۰۰
 رافعی : ۴۰۲
 ربيب الدين : ۷۲
 ربيع : ۱۲۴
 ربيعة بن عامر دارمی تمیمی : رك : مسكين دارمی
 رستم : ۵۶، ۷۶، ۹۲، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۵۳
 رسول الله : رك : محمدص
 رشيد الدين : ۲۹۸
 رشيد الدين فضل الله : ۴۵۲
 رشيد الدين محمود طبيب : ۴۰۲
 رضی الدين : ۶۶، ۶۷، ۱۸۳، ۴۵۰
 رضی سامانی : ۲۹۸
 ركن الدولة ديلمی : ۴۹۸، ۴۹۹
- رکن الدين : ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳
 رودکی : ۲۹۸
 روس : ۲۹۵
 ريچارد اول : ۵۳۱
- ز
 زال زر : ۵۶، ۷۶، ۴۵۴
 زاهد ميغانی : ۲۵۷
 زبا : ۴۳۰، ۴۳۱
 زبيده : ۳۹۷، ۵۵۲
 زردشت : ۱۵۳
 زرکلی : ۴۰۸
 زرين كوب ، عبدالحسين : ۳۷۱
 زكريا : ۹۲، ۲۹۲، ۴۷۲، ۴۷۳
 زنگ : ۱۴۹، ۳۲۲
 زوزنی : ۵۴۸
 زهره : ۴۶۶
 زهری : ۵۱۸
 زهير بن ابي سلمی : ۲۹۸، ۵۴۹
 زيد بن ثابت : ۵۱۰
 زين الحاج : ۱۸۸
 زين الدين : ۱۹۸
- س
 سالم : ۵۳۶
 سام : ۲۳۱، ۳۲۰، ۴۸۶
 سامانيان : ۸، ۲۱۲، ۳۱۷
 سامری : ۹۱، ۴۵۴، ۴۶۸، ۵۵۷
 سيكتگين : ۳۲۴، ۴۵۲، ۴۵۳، ۵۰۲
 سبکی : ۴۶۹
 ستوده ، منوچهر : ۴۹۲، ۵۵۹
 سجادی ، ضياء الدين : ۴۳۵، ۴۶۵
 سحبان : ۱۶۷، ۲۳۵
 سحبان وائل : ۲۹۸، ۵۵۰
 سيد الدين : ۱۸۵

سراج الدین : ۱۱۸، ۱۱۶	سیف الدین ایوبی : ۵۳۱
سراج الدین محمد : ۱۲۰	سیف الدین بکتمر : رک : بکتمر
سری : ۴۷۰، ۴۷۱، ۵۵۱	سیف ذویزن : ۲۹۹
سعدی : ۵۴۶	سیمپلیکیوس : ۵۵۵
سقلاب : ۸۹	سیمگر (قاضی امام) : ۲۲۶
سلاجقه : رک : سلجوقیان	سیموی جاثلیق : ۳۳۲
سلجوقیان : ۳۷۹، ۳۰۳	ش
سلطان روم : ۱۲۵	شادی : ۵۲۹
سلمان : ۲۲۸، ۲۵۷، ۵۳۹	شاورین الفضل : ۳۶۷، ۵۳۰
سلمی : ۴۷۱	شاه جیلان : ۲۹۹
سلومه : ۵۴۵	شیب بن یزید خارجی : ۴۰۸
سلیمان ع : ۱۶۶، ۹۵، ۹۴، ۸۸، ۷۸، ۷۶، ۱۸۲، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۲۵، ۳۳۱	شجاع پیرک : ۲۸۶
۴۸۳، ۳۷۵، ۳۵۴، ۳۳۹	شرف الحاج احمد : رک : احمد
سلیمان بن داود غرناطی : ۵۱۴	شرف الدین : ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۸۸، ۳۰۸
سلیمان بن عبد الملک اسوی : ۴۰۸	۳۱۷، ۳۲۷، ۴۰۲
س. م. خان : ۴۰۶، ۵۰۴	شروان بن سرخاب : ۳۷۱
سنایی : ۳۹۱، ۴۲۱، ۴۶۵، ۴۹۱	شروانشاه : رک : جلال الدین اخستان
سنجر : ۲۰۳، ۳۱۶، ۵۵۸، ۵۵۹	شروانشاه منوچهر : رک : منوچهر
سندی بن شاهک : ۵۴۲	شریح : ۴۳۵، ۵۰۰
سوزنی سمرقندی : ۴۹۰	شریف رضی : ۵۰۴
سهل حنیف : ۲۲۶، ۵۳۱	شفیعی کدکنی ، محمدرضا : ۵۰۳
سیامک : ۳۱۳	شمس الدوله : ۲۷۷
سیاوخش : ۱۱۱	شمس الدین : ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰
سید علی صدر الدین مدنی : ۳۹۹	۱۱۵، ۱۹۰، ۲۵۰، ۲۹۷، ۲۹۹
سیروس : ۳۵۵	۳۱۰، ۳۱۱، ۴۰۲، ۴۰۳
سیف : رک : سیف الدوله حمدان	شمس الدین ایوب : ۳۴۶
سیف الدوله : رک : محمود غزنوی	شمس المعالی قابوس بن وشمگیر : رک : قابوس
سیف الدوله حمدان : ۲۱۲، ۲۹۸، ۴۰۵	شمعون بن یعقوب : ۵۴۴
۵۰۰، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۵۱	شهاب : رک : شهاب الدین
۵۵۲	شهاب الدین : ۹۷، ۲۷۸، ۲۸۷، ۲۸۸
سیف الدین : ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷	۲۸۹، ۳۰۶، ۳۰۷، ۴۷۳، ۴۷۴
۸۹	شیرین : ۵۶

ص

- عاضدالدین الله : ۵۳۰
عایشه : ۵۳۶
عباسیان : ۳۰۳، ۳۷۰، ۴۷
عبدالله بن زبیر : ۵۳۳
عبدالله بن سبا : ۵۱۹
عبدالله بن عبدالمطلب : ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰
عبدالله بن مسعود : ۴۱۸
عبدالله بن المعتز : ۵۰۳
عبدالجبار بن وائل : ۳۹۴
عبدالجبار شافعی : ۵۰۵
عبدالجبار مهدی : ۱۷۵، ۴۹۹
عبد الحمید کاتب : ۱۷۶، ۴۹۸، ۵۰۲
عبد الرحیم بن محمد بن اسماعیل بن نباته : رك : ابن نباته .
عبدالرزاق اصفهانی : ۴۰۷
عبدالرسولی : ۳۶۶، ۳۹۰، ۴۶۵، ۴۷۹
۴۸۰، ۴۹۳، ۴۹۴
عبدالعزیز بن عمر بن نباته : رك : ابن نباته
عبدالقادر بغدادی : ۳۹۹
عبدالمجید : ۶۷، ۴۵۱
عبدالمطلب : ۴۱۹
عبدالملک بن ابی عثمان محمد بن ابراهیم : رك : خرگوشی
عبدالملک مروان : ۲۲۶، ۵۱۸، ۵۳۲
۵۳۳
عبدالواسع جبلی : ۵۳۲
عبیدالله بن احمد بن میکالی : رك : ابوالفضل میکالی .
عبیدالله بن عبدالله بن طاهر : ۵۰۳
عبیدالله بن یحیی خاقان : رك : فتح بن خاقانی
عبیدالله زیاد : ۴۳۵
عتاب ورقا : ۳۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸
- صابی : ۱۷۷، ۴۰۵، ۴۰۶، ۵۰۳، ۵۰۴
۵۰۵
صالح بن نورالدین : ۵۳۱
صریح القوانی : ۱۷۷، ۵۱۰
صفوة الدین : ۵۳۸
صفورا : ۲۲۴
صفی الله : رك : آدم ع
صلاح الدین ایوبی : ۱۲۶، ۲۲۳، ۵۲۹
۵۳۰، ۵۳۱
صلیبیان : ۵۳۱
- ض
- صنوبری : ۱۷۷، ۵۰۸
ضبه (قبيله) : ۴۸۸
ضرار : ۱۷۷
- ط
- الطائع بالله : ۵۰۴
طاشی : ۲۶۸
طاهر بن الحسین : ۵۵۳
طبری : ۴۰۸
طرفة بن العبد : ۲۹۸، ۵۴۸
طغرل سلجوقی : ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۳، ۵۱۳
طلحه طلحات الخزاعی : ۲۹۸
طیطانوس : ۴۱۰
طینوس : ۴۸۱
- ظ
- ظافر : ۳۵۲
ظهير الدین : ۲۲۰، ۲۲۲، ۳۷۴
ظهير الدین ایوب کرعطار : رك : ابن العطار
ظهير قاریابی : ۳۹۴، ۳۹۹
- ع
- عاد : ۲۰۱
عازر : ۷۶، ۹۶، ۳۶۱، ۴۵۷

- عتاییه : ۴۰۶
عتبی : ۱۷۷، ۳۰۴، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۵۶
عثمان : (شیخ مقدس) : ۲۱۴
عثمان بن ایلدگر : رك : اتابك
عثمان بن عفان : ۴۳۵، ۴۹۲، ۵۱۰
عثمان بن عمر : ۲۹۳، ۲۹۶
عثمان مختاری : ۳۵۱، ۳۵۳، ۵۶۰
عذرا : ۴۶۴
عرب : ۲۵۳
عروه : ۱۵۲، ۲۳۴، ۴۸۸، ۴۸۹
عزالدوله : ۱۵
عزالدوله (مخلص المسيح) : ۳۹۰
عزالدوله بختيار : ۴۰۵، ۴۰۷، ۵۰۳
عزالدين : ۸۳، ۹۷، ۱۶۹، ۲۰۷، ۲۳۰
۲۵۲، ۲۸۰، ۳۰۷
عزيز : ۹۶
عزيز الدين : ۱۴۶
عسجدی : ۲۹۹، ۵۵۵
عصمة الدين : ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸
۲۲۸، ۳۴۲، ۴۷۹، ۴۸۰
عضدالدوله : ۳۲۴، ۳۲۵، ۴۰۵، ۴۰۶
۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۴
عفرا : ۱۵۲، ۲۳۴، ۴۸۸، ۴۸۹
عقال : ۴۸۸
عكرمة بن ربعی : ۴۰۸
علاء الدين : ۳۱۰
على ع : ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۰۸، ۲۲۶، ۴۳۲
۴۳۳، ۴۳۵، ۵۱۹، ۵۳۲
على بن ابی اليمين : ۱۰۶، ۱۰۸
على بن حسن باخرزی : ۴۹۱
على بن حسين ع : ۵۵۰، ۵۵۱
على بن سليمان : رك : اخفش اصغر
على بن عيسى ماهان : ۵۵۳
على بن ماسون خوارزمشاه : ۵۳۴
على بن محمد الكاتب البستي : رك : ابو الفتح
الكاتب
على نجار : ۲۵۸
عماد الدين : ۳۴۵
عماد الدين زنگی : ۵۲۹، ۵۳۰
عماد كاتب : ۳۷۴
عمادی : ۴۴۸
عمدة الدين : ۹۳، ۳۱۱، ۴۶۹، ۴۷۰
عمر بن ثابت اعمی ثمانینی : ۵۰۲
عمر بن خطاب : ۲۹۸، ۴۰۱، ۴۳۵، ۵۰۹
۵۴۸
عمر خیام : ۳۳۳
عمر درندی : رك : اسين الدين
عمر بن طرب : ۴۳۰
عمر بن عبد بن سفيان : رك : طرفه بن العبد
عمر بن عبد الجن الجرمی : ۴۳۰
عمر بن كلثوم : ۵۴۸
عمر بن هند : ۲۹۸، ۵۴۸
عنصری : ۱۱۳، ۲۵۶، ۲۹۹
عيسى ع : ۶، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۷۸، ۱۰۸
۱۷۶، ۱۸۴، ۲۱۱، ۲۳۵، ۲۸۷، ۲۹۱
۳۴۶، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۶، ۴۱۰
۴۱۱، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۲
۴۷۷
عين الدين : ۱۷۲، ۱۸۱، ۴۱۱
غ
غانمی : ۲۶۶، ۵۳۳
غزالی : ۱۷۹، ۴۶۹، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵
ف
فارابی : ۵۵۲
فاطمیان : ۵۳۰
فتح بن خاقانی : ۲۹۸، ۵۵۳، ۵۵۴

- فخرالدوله : ۴۹۷، ۵۰۵
 فخرالدین : ۱۶۹
 فخرالدین : رك : محمدشاه
 فراسرز : ۳۲۶
 فرخ ، محمود : ۳۹۴
 فرخی : ۴۹۰، ۳۶۰، ۲۹۹
 فردوسی : ۵۴۱، ۳۶۸
 فرزانه ، سیدمحمد : ۵۲۱، ۴۰۹، ۱۸۶
 فرزندق : ۵۵۰، ۵۰۷، ۴۰۸، ۳۸۰، ۲۹۱
 ۵۵۱
 فرعون : ۴۱۷
 فروزانفر ، بدیع الزمان : ۴۹۲
 فربرز شروانشاه : ۳۴۰، ۳۱۶، ۲۲۶
 فربرزین سلاربن یزید : ۳۶۷
 فریدون شروانشاه : ۴۷۹
 فضل بن سهل : ۵۳۵، ۲۳۰
 فضل ربیع : ۵۵۳، ۴۰۰، ۳۴۰، ۲۱۲
 فضلون : ۳۱۶، ۲۳۷
 فلان الابهري : ۲۷۱
 فلان الحق : ۲۷۲
 فلکی شروانی : ۳۶۷، ۳۶۶
 فورهندی : ۱۵۸
 فولرس : ۴۴۷
 فیلیپ اوگوست : ۵۳۱
- ق
- قابوس بن وشمگیر : ۴۹۷، ۲۲۶، ۱۷۶، ۱۷۱
 ۵۳۳
 القادر بالله : ۴۹۰
 قارون : ۱۶۶
 قباد : ۳۲۶، ۲۰۳، ۷۶
 قریش : ۳۷۷
 قزوینی ، محمد : ۳۶۶
 قصیر : ۴۳۰، ۴۳۱
- قطب الدین : ۲۴۷، ۱۸۱، ۱۷۸، ۱۶۴
 ۲۴۸
 قطران : ۳۳۷
 قفال (؟) : ۱۷۹
 قیدافه : ۴۸۱، ۴۸۰، ۱۲۳
 قیس عاصم : ۵۳۲، ۴۴۵، ۶۰
 قیس عامری : ۴۸۹
- ك
- كاشانی : ۳۳۳
 کافی الدین (شاعر) : ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۵۵
 ۵۳۹، ۲۶۰
 کافی الدین (عمرعثمان) : ۳۸۲، ۲۹۶
 کافی الکفاة : رك : اسماعیل بن عباد
 کالب بن یوقنا : ۴۸۷
 کاوس شاه : ۳۱۶
 کریم الدین : ۳۴۶
 کسری : رك : انوشروان
 کشاجم : ۵۴۳، ۵۴۲، ۲۸۰
 کعب بن اشرف : ۳۷۷، ۳۷۶
 کعب بن زهیر : ۵۴۹، ۵۴۷، ۳۳۱، ۲۹۸
 کعب بن مامه الایادی : ۲۹۸
 کلبی : ۵۱۸، ۱۸۰
 کلثوم بن عمرو بن ایوب ثعلبی : رك : کلثوم - العتابی
 کلثوم العتابی : ۵۵۶، ۵۰۴، ۳۰۴، ۱۷۷
 کلیم : رك : موسی ع
 کمال الدین اسماعیل : ۴۶۲
 کومینوس : ۳۹۱
 کیارویانی : ۱۷۹
 کیان : ۳۹۷، ۲۰۳، ۷۱، ۹
 کیخسرو : ۱۵۲
 کیقباد : ۵۹
 کیوسیه : ۳۷۱

س

٢٣٤، ٢٢٨، ٢٢٦، ٢٢٥، ٢٢٤، ٢١٩
٣٢١، ٣١٥، ٣٠١، ٢٩٨، ٢٣٨، ٢٣٥
٤١١، ٤٠١، ٣٩٥، ٣٧٩، ٣٤٩، ٣٣١
٤٧٥، ٤٦٧، ٤٤٥، ٤٣٣، ٤٣٢، ٤١٧
٥٣١، ٥١٣، ٤٩٢، ٤٨٧، ٤٨٦، ٤٧٩
٥٤٧، ٥٤٠، ٥٣٩، ٥٣٧، ٥٣٦، ٥٣٢

گرگین : ٣١٥
گشتاسپ : ١٥٣
گورخان : ٥٥٩
گیو : ١٥٢

ل

٥٥٧، ٥٥٠، ٥٤٩

لبید عامری : ٥٤٨، ٢٩٨

محمد ادريس شافعی : ١٩٧، ١٠٣

لخميان : ٤٨٢، ٤٣١

محمد باقر : ١٥

لطيف الدين شهر آشوبی : ٢٥٢

محمد بن ابراهيم : ٣٧٤

لقمان بن عاد : ٤٥١

محمد بن ابراهيم علوی : رك : ابن طباطبا

لقمان حكيم : ٥٩

محمد بن احمد بن محمد : رك : ابن طباطبا

لوريان : ٤٦٠، ٢٩٥

محمد بن حسين بن دريد : رك : ابن دريد

م

محمد بن سائب كلبی : ٥١٩

ماروت : ٤٦٦

محمد بن عبد الجبار عتبی : رك : عتبی

مالك طوق : ٢٩٨

محمد بن علي بن مقله : رك : ابن مقله

ماسون بن ماسون خوارزمشاه : ٢٢٦، ٥٣٤

محمد بن علي القصاب : ٤٧٠

ماسون عباسی : ٥٠١، ٥٠١، ٥٣٥، ٥٥٣

محمد بن محمود غزنوی : ٤٩٠

ماتك : ٣٩١

محمد بن المطهر بن يعلى العلوی الهروی : ٢١٤

مانوئل سوم : ٣٩٠

محمد بن يحيى : رك : يحيى الدين

مانی : ٨٩، ٤٦١، ٤٦٢

محمد بن مخلص گزی : ٤٠١

مبارز الدين : ٢٣٨

محمد شاه ، فخر الدين : ٣١٧، ٣٢٦

مبارز الدين ابولفتح : ٥٥٩

محمود غزنوی : ٧١، ١١٣، ١٥٣، ١٦١

المتقى بالله : ٥٥١

١٨٨، ٢٩٩، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٦٢

متنبی : ٥٥١

٤٨٩، ٤٩٠، ٥٠٢، ٥٣٤

المتوكل : ٣٨٩، ٥٠٨، ٥٥٣، ٥٥٤

محمود بن الحسن بن السندی بن شاهك : رك :

متینی ، جلال : ٣٨٨

کشاجم

مجاهد الدين بهروز : ٥٢٩

محمود بن علی : ٢٩٩

مجنون بنی عامر : ٣٩٩

محيي الدين : ٤٩، ١٧١، ٤٣٥، ٤٨٤

محبوب ابن الوحيد : ٢٢٤

مختاری غزنوی : ٤٢١

محمد ص : ١٠٤، ١٠٤، ١٢٠، ١٥٤، ١٥٦

مخزومی : ١٧٧، ٥٠٩

١٦٦، ١٦٩، ١٧٣، ١٧٧، ٢١٠، ٢١٤

- ملکسیستان : ۲۹۹
ملکشاه : ۳۹۳، ۳۳۳، ۲۰۳
مکحول : ۵۱۸
منتجب الدین : ۱۴۶
منجیک ترمذی : ۴۲۲
منصور عباسی : ۴۸۱
منطقی : ۵۵۵، ۲۹۹
منوچهر (شروانشاه) : ۳۱۱، ۱۱۲، ۸۱
 ۴۹۷، ۴۸۰، ۴۷۹
منوچهری : ۵۲۵، ۴۲۱، ۲۵۶
موسی ع : ۲۸۸، ۲۷۵، ۲۲۴، ۱۸۴، ۱۵۲
 ۲۹۹، ۴۱۷، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶
 ۴۶۸، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۴۴، ۵۵۷
موسی کاظم ع : ۵۴۲
موصلی : ۵۱۸
موفق الدین : ۳۳۵، ۲۴۲، ۲۴۰
مویدالدوله دیلمی : ۴۹۹
مویدالدین : ۳۰۸، ۲۸۶، ۱۸۷، ۱۶۰
مهدی آخرالزمان : ۲۶۷
مذهب الدین : ۲۲۴، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵
 ۲۷۶، ۲۷۴
مهرج زنگ : ۱۴۹
مکائیل : ۲۵۸
مینورسکی : ۳۹۷، ۳۹۰، ۳۶۷
مینوی : ۴۹۸، ۴۸۰، ۴۷۸، ۳۸۰، ۳۶۷
 ۵۵۲، ۵۳۸، ۵۲۱
مهدوی دامغانی : ۴۰۸
مهدی عباسی : ۴۳۶
مهلبی : ۵۰۳، ۴۰۵

ن
نابغه ذبیانی : ۳۳۱، ۲۹۸، ۲۲۶، ۱۵۲
 ۵۴۹، ۵۳۱، ۴۹۲، ۴۸۲
ناصر خسرو : ۵۲۱، ۳۵۳
مدرس رضوی : ۴۲۱، ۳۹۵، ۳۹۴
مروان : ۵۰۲، ۴۳۲، ۳۸۹
مریم : ۳۶۰، ۱۸۴، ۱۶۱، ۹۲، ۸۵، ۸۴
 ۴۵۷، ۴۵۶
مزدک : ۳۷۰
مزنی : ۱۷۹
المسترشد بالله : ۳۶۲
المستضی بالله : ۵۳۵، ۵۳۰، ۲۲۶
مسعود سعد سلمان : ۴۱۲
مسعود سلجوقی : ۵۲۹
مسعود محمود : ۳۳۹
مسکین دارسی : ۳۸۰
مسیح : رک : عیسی ع
مشید : رک : مشید الدین
مشید الدین : ۲۷۹، ۲۷۸، ۱۰۴، ۱۰۳
 ۴۷۳، ۳۰۷، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۶
مصفا، مظاهر : ۵۳۷، ۳۹۱
مطهر بن عبدالله : ۵۰۴
مظفر الدین قزل ارسلان : رک : اتابک قزل
 ارسلان
معاذ بن جبل : ۵۳۶
معاویه : ۵۳۲، ۳۸۰، ۴۹۲، ۴۳۵، ۲۲۶
 ۵۵۰
المعتصم بالله : ۵۱۵، ۴۰۴
معتضد بالله : ۵۰۹
معزالدوله : ۵۰۳
معن : ۲۹۹، ۲۱۲
معین الدین : ۳۱۱
مقتدر عباسی : ۵۰۰
مقدس : ۴۵۶
مقرب الدین : ۳۳۵
مقنع : ۴۶۹، ۴۶۸
مقوقس : ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۲۳

ولف : ۴۲۶	ناصرالدین : رك : ابراهيم باكوئي
وليد بن عبد الملك : ۵۱۸	ناصرالدین : رك : سبكتگين
وليد بن يزيد : ۴۲۴	نايله : ۴۳۰
وليد بن يحيى : بختري : رك : بختري	نجاشي : ۱۵۴، ۱۶۱، ۳۰۱
ه	نجم الدين : ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۱۱۶، ۱۲۰،
هادي عباسي : ۴۳۶	۱۸۹، ۲۷۱، ۲۸۰، ۴۴۵
هاروت : ۴۶۶	نجم الدين ايوب : ۵۲۹
هارون عباسي : ۴۳۶، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۵	نصاري : ۱۵۵
۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۶	نصوح : ۲۵۷
هاشم بن حكيم : رك : مقنع	نصير الدوله : ۲۶۷
هرادوس : ۴۱۰	نصير الدين ابوالقاسم : ۳۷۴
هردوس : ۵۴۵	نظام الدين ابن النسابة العلوي : ۱۷۱
هرثمه : ۵۵۳	نظامي : ۳۹۴
هرقل : ۸۹، ۱۶۱، ۲۲۶	نعمان : ۷۰، ۱۵۲، ۱۷۹، ۲۱۲، ۲۲۶،
هرمز بن سنان : ۲۹۸	۲۹۸، ۳۳۱، ۴۸۲، ۵۳۱، ۵۴۹
هرمز نوشين روان : ۳۳۹	نقطويه : ۱۸۰، ۵۱۷
هرون : ۲۱۷	نقيسي ، سعيد : ۴۹۱، ۴۹۸
هزبر الدين : ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۹۱	نمرود : ۴۵۵
هشام الدين : ۲۹۸	نوح : ۸۹، ۱۸۷، ۴۵۰
هشام بن عبد الملك : ۵۵۰، ۵۵۱	نوخ منصور ساماني : ۷۱، ۴۵۲، ۴۵۳
هلال بن محسن الصابي : ۵۰۳	نورالدوله : ۱۲۱
همام الدين : ۷۲، ۴۵۳	نورالدين : ۲۶۸
همايي، جلال الدين : ۴۲۱	نورالدين بن عمادالدين زنگي : ۵۳۰، ۵۳۱
هوشنگ : ۳۱۳، ۴۸۶	نوري : ۹۳، ۴۷۱، ۵۳۰
هيرانا : ۵۴۵	نوشروان : رك : انوشروان
	نهرجوري : ۹۳، ۴۷۱

ي

ياقوت حموي : ۴۹۱
يحيى : ۹۵، ۲۹۲، ۴۷۲، ۵۴۵، ۵۴۶
يحيى بن الامام محمد بن يحيى : ۱۷۱
يحيى بن محمد بن طباطبائي : رك : ابن طباطبا
يزيد بن عبد الملك : ۵۱۸
يعقوب : ۲۸۹

و

وائل بن حجر : ۳۹۴، ۳۹۵
وامق : ۴۶۴
وحيد دستگردى : ۳۵۲
وحيد الدين : ۱۲، ۲۰۸، ۲۹۳، ۳۸۲، ۳۸۳
وردنا : ۲۳۹، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۴۰
ورقة بن نوفل : ۴۱۸

۳۲۱، ۳۱۱	يعقوب بن ابراهيم : رك : ابويوسف قاضی
يهود : ۱۵۵	يعقوبی : ۴۸۲
يوسفی : ، غلامحسين : ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۸	يماك : ۱۶۱
يوشع : ۱۵۲، ۲۸۸، ۲۹۹، ۴۸۷، ۵۴۴	يحمه : ۲۳۴
يونانيان : ۳۵۵	يوسف : ۱۲۷، ۲۴۱، ۲۶۰، ۲۸۹، ۳۰۴

فهرست نام جای ها

اکوران کوران : رك : كور كوران

الان كوه : ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷

البرز : ۲۳

انبار : ۴۳۱

اندلس : ۴۸۰

اورشليم : ۵۳۱

ايران ۲۲۹ ، ۳۲۲ ، ۳۶۸ ، ۳۷۰

ب

باب الباب : ۸۷ ، ۱۱۳

باكو : ۳۵۴

باكويه : ۱۱۹

بحران : ۱۰۹

بحرين : ۱۰۹ ، ۴۳۰

بدر : ۵۱۰

بردع : ۱۱ ، ۳۵۴ ، ۳۸۱

بردعه : رك : بردع

برديج : ۳۵۴

بصره : ۵۱۵ ، ۵۱۷ ، ۵۱۸ ، ۴۹۲

بعلبك : ۵۲۹ ، ۵۳۰

بغداد : ۵۵ ، ۶۱ ، ۶۶ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۱۱۲

۱۲۴ ، ۲۲۳ ، ۲۲۶ ، ۲۹۵ ، ۳۶۶

۳۷۹ ، ۳۹۳ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷

۴۳۶ ، ۴۵۸ ، ۴۹۰ ، ۵۰۸ ، ۵۰۹ ، ۵۱۳

۵۱۴ ، ۵۱۵ ، ۵۲۹ ، ۵۳۰ ، ۵۴۲

۵۵۲ ، ۵۵۳

بلغ : ۳۲۲ ، ۴۸۴ ، ۵۵۹

بلغان : ۳۲۲

آ

آذربادگان : رك : آذربايجان

آذربايجان : ۲۱ ، ۷۶ ، ۲۸۶ ، ۳۴۲ ، ۳۵۴

۳۷۰ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۴۶۹

آذربيجان : رك : آذربايجان

آراكس : ۳۵۵

آموى : ۱۶۰

آلان : رك : اران

آنگارا : ۵۴۹

ا

ابغاز : ۸۱ ، ۸۴ ، ۲۳۰ ، ۲۳۵ ، ۳۱۳

۳۱۵ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۵

۳۳۲ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵

ابهر : ۱۷۰ ، ۱۷۱

احد : ۵۱۰

اخلاط ارمن : ۱۸۱

اران : ۳۲۲ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۸۱

ارجيش : ۴۰۲

اردبيل : ۳۷۱ ، ۳۵۵

ارز روم : ۱۲۵

ارس : ۳۵۴ ، ۳۵۵

ارم : ۱۸۶ ، ۲۰۱

ارمنستان : ۳۸۹

ارمنيه : ۳۹۲

اسفيد رود : ۳۵۵

اشنه : ۳۴۶

اصفهان : ۵۰۱ ، ۵۱۰ ، ۵۳۹

حجرالاسود : ۲۰۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۵	بوزنطیا : ۳۹۰
حضر موت : ۳۹۴ ، ۳۹۵	بوصیر : ۵۰۲
حلب : ۴۰۴ ، ۵۳۰ ، ۵۳۱ ، ۵۵۱	بی پشت : ۳۱۴
حیره : ۴۳۱ ، ۴۹۲	بیت المقدس : ۸ ، ۶۱ ، ۸۳ ، ۱۵۳ ، ۳۱۱
خ	۳۷۵ ، ۵۳۱
ختلان : ۳۲۲	بیت الله : رك : كعبه
ختن : ۱۶۰	بیت الحرام : رك : كعبه
خجند : ۳۲۲	بیزانس : ۵۵۱
خراسان : ۳۷ ، ۷۹ ، ۱۴۶ ، ۱۶۱ ، ۱۷۱	بیلقان : ۲۷۱
۲۸۱ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۳۱۰ ، ۳۲۲	ت
۳۵۶ ، ۴۰۸ ، ۴۵۸ ، ۴۸۹ ، ۴۹۷	تبریز : ۲۲ ، ۲۴ ، ۸۲ ، ۹۶ ، ۱۶۸ ، ۱۸۱
۵۰۱ ، ۵۰۲	۲۲۴ ، ۲۲۷ ، ۲۳۷ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳
خرخیز : ۹۰	۲۸۶ ، ۳۴۱
خرم : ۳۷۱	ترکستان : ۸۹ ، ۱۶۰
خزانه الادب : ۳۹۹	ترمد : ۵۵۹
خزر : ۳۵۵	تفلیس : ۲۳۴ ، ۳۵۵
خوارزم : ۵۳۴	تکریت : ۵۲۹ ، ۵۳۰ ، ۵۴۹
خوزستان : ۲۹۱ ، ۳۶۹	توران : ۳۶۸
د	تهامه : ۲۳۴
دارقماه : ۳۱۰	ج
دجله : ۱۱۲	جرجان : ۱۷۱ ، ۵۱۰ ، ۵۱۳
دریبد : ۲۷ ، ۳۲ ، ۲۹۳	الجزیره : ۵۳۱
دریای چین : ۸۹	جودی : ۶۵ ، ۴۵۰
دریای خزر : ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۴۵۶	جورجیا : ۳۵۵
دریای خزران : رك : دریای خزر	جی : ۵۳۹
دریای عراق : ۲۸۴	جیحون : ۱۶۰
دریای محیط : ۱۴۹	چ
دژ روین : ۳۶۸	چین : ۳۲۲
دسخ : ۴۸۳	ح
دمشق : ۴۹۲ ، ۵۳۰ ، ۵۳۲ ، ۵۵۰	حبش : ۴۰ ، ۲۵۳
۵۵۴	حجاز : ۴۳۰ ، ۵۲۰

دیاربکر: ۱۲۴، ۲۶۷، ۴۰۰	۱۱۳، ۱۱۹، ۱۴۶، ۱۸۶، ۱۸۹
ر	۱۹۲، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۳۵
راسهرمز: ۵۳۹	۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۶
رخج: ۴۹۰	۲۶۱، ۲۶۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۹
رس: ۴۸۳، ۳۵۵	۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۳۳
روم: ۶۷، ۱۴۹، ۱۵۷، ۲۲۶، ۳۲۲، ۳۳۲	۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۶۶، ۳۶۷
۵۴۹، ۵۰۹	۴۵۸، ۴۵۶
ری: ۱۷۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴	شکی: ۳۱۵، ۳۵۴
۵۰۰، ۴۸۱، ۲۸۵	شماخی: ۷۶، ۴۵۶
ز	شمکور: ۳۵۵
زابلیستان: ۱۵۹	ص
زنجان: ۴۹، ۲۸۶، ۳۵۵	صور: ۳۲۲، ۵۳۱
زنگان: رك: زنجان	ط
س	طائف: ۴۱۷، ۵۳۳
منبا: ۱۶۱	طایران: ۵۱۳
سریر: ۳۵۴	طبرستان: ۲۴۶، ۳۲۲، ۴۹۷
سعدان: ۳۶۶	طبرک: ۳۲۲
سعدون: ۷، ۳۲۳، ۳۶۶، ۳۶۷	طرابلس: ۵۳۰
سمرقند: ۱۶۰	طرسوس: ۳۲۲
سوریه: ۴۳۱	طنجه: ۳۲۲
سیادان: ۳۶۷	طوس: ۵۱۳، ۵۱۴
سیستان: ۳۲۶، ۳۲۲	ع
سیواس: ۱۰۹	عراق: ۷۹، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۶۷
ش	۲۷۷، ۲۸۳، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۸۲
شایران: ۳۶۷	۴۰۸، ۴۳۰، ۴۷۰، ۵۲۰، ۵۲۹
شام: ۶۲، ۸۲، ۱۲۴، ۱۵۲، ۱۷۱	۵۳۳
۲۱۸، ۲۳۷، ۲۶۷، ۲۹۸، ۳۱۱	عسقلان: ۵۱۳
۳۲۲، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۲، ۵۱۳	عسکر مکرّم: ۳۶۹
۵۵۱، ۵۳۳، ۵۳۱، ۵۱۸	عکا: ۵۳۱
شروان: ۴، ۹، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰	غ
۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۱۰۲، ۱۱۲	غزنین: ۳۲۲
	غز: ۵۱۳

ف

فارس : ۴۰۴ ، ۴۶۶ ، ۵۱۶

فرات : ۵۳۱

فرانسه :

ق

قاف : ۸۷ ، ۱۴۹ ، ۳۲۰

قبا : ۲۰۳ ، ۳۱۰

قواسو : ۳۵۵

قرباقی : ۹

قرن : ۴۰۱

قفقاز : ۳۹۸ ، ۴۵۶

قفقازیه : رك : قفقاز

ک

کابل : ۴۹۰

کابلستان : ۱۵۸

کازه : ۴۶۸

کاشان : ۸۶ ، ۳۳۳

کافرستان : ۳۵۵

کر : ۲ ، ۷ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۴۵۶

کرج : ۳۲۲

کعبه : ۵۴ ، ۵۵ ، ۸۳ ، ۱۲۴ ، ۱۵۳ ،

۲۰۲ ، ۲۰۴ ، ۲۲۴ ، ۲۲۷ ، ۲۳۱ ،

۲۳۳ ، ۲۴۶ ، ۲۶۳ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶ ،

کنعان : ۹۵ ، ۱۲۷

کورکوران : ۳۱۳ ، ۳۱۴

کوفه : ۳۲۲ ، ۴۰۸ ، ۴۳۵ ، ۵۰۱ ، ۵۱۸

۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۴۸ ، ۵۵۲

گ

گرجستان : ۳۵۵

گردمان : ۳۵۶ ، ۳۶۷

گرگان : ۳۲۲ ، ۴۹۷

گشتاسفی : ۳۵۵

گنجه : ۱۸۶ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۲۳۴ ، ۳۱۶

۳۲۲ ، ۳۵۵

گوزگانان : ۴۹۰

گیلان : ۳۴۰ ، ۴۹۷ ، ۵۵۵

م

مازندران : ۱۸۹ ، ۳۲۶

ماوراءالنهر : ۱۶۰ ، ۲۸۳ ، ۴۵۳ ، ۴۶۹

مداین : ۵۳۹

مدینه : ۵۴ ، ۵۵ ، ۳۴۱ ، ۲۱۶ ، ۲۱۸ ،

۴۹۶ ، ۵۱۸ ، ۵۳۳

مراغه : ۲۶۷

مرو : ۴۶۸

مصر : ۹۵ ، ۱۲۵ ، ۱۲۷ ، ۲۱۶ ، ۲۴۱ ،

۳۲۲ ، ۳۵۲ ، ۳۶۸ ، ۴۰۷ ، ۴۱۷ ،

۴۵۸ ، ۴۸۱ ، ۵۰۱ ، ۵۲۰ ، ۵۳۰ ،

۵۵۲ ، ۵۵۴

مغرب : ۱۶۱ ، ۱۶۲

مکه : ۸۲ ، ۱۲۷ ، ۲۳۴ ، ۲۳۷ ، ۲۴۳ ،

۳۴۱ ، ۳۷۵ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ،

۴۷۱ ، ۵۱۸ ، ۵۳۳

منبج : ۵۰۸

موصل : ۲۲۴ ، ۵۲۹ ، ۵۳۱

موقان : ۱۰۴ ، ۳۵۴

میافارقین : ۴۰۵

ن

نجد : ۲۳۴

نخشب : ۹۲ ، ۳۲۳ ، ۴۶۸ ، ۴۶۹

نشابور : رك : نیشابور

نهاوند : ۲۷۰

نهرالرس : رك : ارس

نیشابور: ۱۴۶، ۱۷۱، ۳۲۲، ۴۶۹ - هند: ۳۲۲

هندوستان ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۸۷ ۵۲۰

نیل: ۱۵۲، ۳۱۱، ۳۶۶، ۵۳۱ ۳۰۴

ی

و

واسط: ۵۱۷، ۵۳۳ یثرب: رك: مدینه

ه يمن: ۱۲۶، ۳۲۲، ۴۰۱، ۴۱۸، ۴۱۹

هتین: ۵۳۱ ۵۳۰، ۵۱۳، ۴۳۵

هرات: ۵۰۶ یونان: ۴۱۲

فہرست نام کتابیا و مجلات

- آثار الوزار : ۳۷۹ ، ۵۰۰
 آداب الحرب و الشجاعة : ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۴۵ ، ۴۲۵
 آداب اللغة العربیہ : ۴۹۳ ، ۵۰۲ ، ۵۴۷ ، ۵۵۰ ، ۵۴۹
 آندراج : ۳۵۲ ، ۳۵۶ ، ۴۴۴
 ۱
 الابل : ۵۱۷
 ابن خلکان : رك : وفيات الاعيان
 الابنيه عن حقائق الادويه : ۳۸۶ ، ۳۸۸ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۳۹ ، ۴۴۷ ، ۴۷۵
 ۵۲۲
 احاديث مثنوی : ۴۱۴ ، ۴۱۶
 احكام القرآن : ۵۱۳
 احياء العلوم : ۱۸۰ ، ۴۱۶ ، ۵۱۴
 احياء الملوك : ۴۹۲ ، ۵۵۹
 اختلاف الحديث : ۵۱۳
 اخلاق العميدين و مثالب الوزيرين : رك :
 مثالب الوزيرين
 ادب القاضي : ۵۱۳
 ادب النديم : ۲۸۰ ، ۵۴۲ ، ۵۴۳
 الاستيعاب : ۳۹۴ ، ۳۹۵
 اسدالغابه : ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۴۳۳ ، ۴۴۵ ، ۵۱۰ ، ۵۳۶ ، ۵۴۰
 اسرار التوحيد : ۳۵۳ ، ۳۷۴
 اسكندرنامه : ۴۸۱
 اسم مصدر - حاصل مصدر : ۴۰۱ ، ۴۶۲ ، ۵۳۷
 اشتقاق : ۴۰۸ ، ۵۱۶
 الاصابه : ۳۹۴ ، ۳۹۵
 اعراب القرآن : ۵۱۷
 اعلام زرکلی : ۴۰۸
 اعلام قرآن : ۳۷۷
 اغاني : ۵۵۱
 الاغراض الطيبه : ۳۸۱ ، ۵۱۶
 اقبالنامه : ۴۴۱
 الامثال : ۵۱۷
 امثال و حکم : ۴۱۶ ، ۴۸۲ ، ۵۳۸
 الامل الامل : ۵۴۲
 انجيل : ۸۴
 انجمن آراى ناصرى : ۴۴۸
 انسان کامل : ۴۱۳
 الانواء : ۵۱۵
 انوار الربيع : ۳۹۹
 اوراد الاحباب و فصوص الاداب : ۵۴۰
 ب
 بحر الجواهر : ۳۶۲
 بحر الفوائد : ۴۹۶
 برهان قاطع : ۴۰۷ ، ۴۱۵ ، ۴۸۱
 بوستان : ۵۴۶
 بوندهشن : ۴۱۲
 بهار عجم : ۴۴۷
 بيان الاديان : ۳۷۱

ج

چند قصه از چند سوره قرآن : ۳۹۷

چهار مقاله : ۳۶۳ ، ۵۳۴

ح

حبیب السیر : ۴۳۱ ، ۴۳۷ ، ۴۵۴ ، ۵۳۲

۵۳۵

حدائق السحر : ۵۵۴

حدود العالم : ۳۵۴ ، ۳۶۹ ، ۳۸۱

حدیقه الحقیقه : ۴۲۱ ، ۴۸۷

حماسة الشعرا : ۵۰۷ ، ۵۰۸ ، ۵۵۴

حیوة القلوب : ۴۵۴

خ

خاندان نویختی : ۵۰۸ ، ۵۰۹

خزانة الادب : ۳۹۹

خسرو و شیرین : ۳۵۱ ، ۴۳۲

خلق الانسان : ۵۱۵

خوابگزاری : ۴۹۷

د

دائرة المعارف فارسی : ۳۷۱ ، ۳۹۱ ، ۳۹۴

۴۳۱ ، ۴۸۷ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۴۹۹

۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۵۰۲ ، ۵۰۶ ، ۵۰۸

۵۰۹ ، ۵۱۰ ، ۵۱۵ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷

۵۱۸ ، ۵۱۹ ، ۵۲۳ ، ۵۳۲ ، ۵۳۳

۵۳۹ ، ۵۴۰ ، ۵۴۶ ، ۵۵۰ ، ۵۵۲

۵۵۴ ، ۵۵۵

دستور دبیری : ۳۹۲

دستور الوزرا : ۳۷۹ ، ۵۰۵ ، ۵۵۴

دمية القصر : ۴۹۱

دیوان انوری : ۳۶۰ ، ۴۴۸ ، ۴۹۶

دیوان حافظ : ۳۶۵

دیوان سنایی : ۴۶۱ ، ۵۳۷

دیوان الصبابة : ۴۰۰

تزین الاسواق بتفصیل اشواق العشاق : -

۳۹۹

التصفيه فی احوال المتصوفه : ۳۶۳

تعليقات تاريخ بيهقي : ۵۱۶ ، ۵۰۳

تعليقات حديقة الحقيقه : ۴۸۷ ، ۴۹۱

تفسير ابوالفتوح رازی : ۳۵۸ ، ۳۹۵ ، ۴۰۱

۴۱۵ ، ۴۱۸ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۵۰

۴۵۴ ، ۴۸۷ ، ۵۲۱ ، ۵۳۷

تفسير حسینی : ۴۱۲

تفسير سورآبادی : رك : تفسير قرآن كريم

تفسير سورة يوسف : ۳۶۰ ، ۳۹۷ ، ۴۱۰

۴۷۳ ، ۴۸۷

تفسير قرآن پاك : ۳۶۰

تفسير قرآن كريم : ۴۲۷

التفهيم لاوائل صناعة التنجيم : ۴۱۰ ، ۴۴۳

تمهيدات : ۴۱۵

تهذيب الالفاظ : ۴۰۳

پ

ثمار القلوب : ۵۰۳ ، ۵۱۹

ج

جامع التواريخ : ۴۵۲ ، ۴۵۳

جامع الشواهد : ۴۵۱

جامع صغير : ۴۱۶

جامع نسخ حافظ : ۳۶۵

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی :

۳۵۵

جمهرة اللغة : ۴۰۴ ، ۵۱۶

جوامع الحكايات : ۴۳۱ ، ۴۳۵ ، ۵۰۸

۵۰۹ ، ۵۱۳ ، ۵۳۲ ، ۵۵۴

جهانگشای جوینی : ۴۵۹ ، ۴۸۵

جهان نامه : ۳۵۵ ، ۳۶۹ ، ۳۸۲ ، ۴۵۶

دیوان عثمان مختاری : ۳۷۳، ۳۵۳، ۳۵۱،

سخن ، مجله : ۵۵۹

۳۷۷، ۴۴۰، ۴۶۱، ۵۶۰

سخن و سخنوران : ۵۵۴

دیوان عطار : ۴۴۷

السراج و اللجام : ۵۱۶

دیوان عنصری : ۴۶۱

سرزمینهای خلافت شرقی : ۳۶۹، ۴۵۰،

دیوان قوامی رازی : ۴۰۲

۴۵۶

دیوان کبیر شمس : ۳۷۳، ۳۶۴

سعدی نامه : رك : بوستان

دیوان متنبی : ۴۰۱

سلجوقنامه ظهیری : ۳۵۹

دیوان معزی : ۵۲۱

سلمان پاك : ۵۳۹

دیوان منوچهری : ۵۲۵

السنن : ۵۱۳

دیوان ناصر خسرو : ۵۲۱، ۴۱۵، ۳۸۰

ش

شاهنامه : ۳۶۸، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹،

ذ

۴۳۰، ۴۳۲، ۴۸۱، ۵۴۱

ذیل قوامیس العرب : ۳۶۲، ۴۸۰

شرح تعرف : ۴۰۱

راحة الصدور : ۳۷۸، ۴۴۸، ۵۵۸، ۵۵۹

شرح شهاب الاخبار : ۴۲۳، ۴۴۲، ۴۷۹،

راهنمای کتاب ، مجله : ۴۰۶، ۵۰۴

شرح مشکلات دیوان انوری : ۳۶۱، ۴۶۴

رسوم دارالخلافة : ۳۷۳، ۵۰۳، ۵۵۲

۴۸۳

رسوم الرسائل و نجوم الفضائل : ۳۹۲، ۴۳۸

شرف المصطفی : ۵۲۰

روضة الاحباب : ۴۳۴

شرفنامه : ۳۵۱

روضة الصفا : ۴۲۴، ۵۳۵

شرف النبی خرگوشی : ۳۹۵، ۳۹۷

ريحانة الادب : ۳۸۰، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵

شفا : ۱۷۲

، ۴۰۶، ۴۳۶، ۴۹۳، ۴۹۸، ۴۹۹

ص

، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴

صاحب بن عباد : ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰،

، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۳

۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۵۵

، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹

صباح الفرس : ۴۲۲

، ۵۲، ۵۳۵، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۴۸

صباح اللغة : ۳۵۲

، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۶

صراح اللغة : ۳۵۲

ز

صحيح بخارى : ۵۴۰

زين الاخبار : ۴۳۴، ۴۹۰، ۵۵۳

صورة الارض : ۳۸۲

ژ

ژورنال آزياتيک : ۳۶۲

ط

طبقات سلاطين اسلام : ۳۹۲، ۳۹۴

س

طبقات سلمی : ۴۷۰

السامی فی الاسامی : ۴۲۴، ۵۱۱، ۵۲۹

طبقات الشافعية : ۴۶۹

سحر البلاغ و سر البراعه : ۵۰۳، ۵۱۹

طبقات الصوفيه : ۴۳۷، ۴۷۰، ۴۷۱

ق

- قالبوسنامه : ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۷ ، ۴۹۰ ، ۵۳۸ ، ۵۳۴ ، ۴۹۸ ، ۴۹۱
 قاموس : ۳۵۲ ، ۴۲۱
 قرآن : ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۱۷۷ ، ۲۰۹ ، ۳۷۱ ، ۳۷۶ ، ۴۷۶ ، ۵۰۳ ، ۵۱۸
 قراضه طبیعیات : ۳۸۷ ، ۴۱۳
 قسطاس المستقیم : ۱۸۰ ، ۵۱۴
 قصص الانبياء : ۳۵۷ ، ۳۶۶ ، ۳۷۵ ، ۴۱۰ ، ۴۱۷ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ ، ۴۵۷ ، ۴۸۷ ، ۵۴۴ ، ۵۴۶ ، ۵۵۷
 قصص قرآن مجید : ۳۵۷ ، ۳۶۰ ، ۳۷۵ ، ۳۹۷ ، ۴۱۰ ، ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۵۰ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ ، ۴۵۷ ، ۴۶۷ ، ۴۷۳ ، ۴۸۷ ، ۵۴۴
 القوس والترس : ۵۱۷

ک

- کامل مبرد : ۴۰۸
 کتاب تاجی : رک : التاجی فی اخبار الدولة الدیلمیه
 کتاب الحيوان : ۳۹۹
 کشف اصطلاحات الفنون : ۳۶۲
 کشف الاسرار : ۳۶۰ ، ۴۱۵ ، ۴۱۷ ، ۴۲۸ ، ۴۶۷ ، ۴۸۷ ، ۴۹۴ ، ۴۹۶ ، ۵۲۱ ، ۵۵۸
 کشف الظنون : ۵۴۳
 کشف المحجوب هجويری : ۴۳۷ ، ۴۴۸
 کلیله و دمنه : رک : ترجمه کلیله و دمنه
 کنوز الحقائق : ۴۱۶
 کنوز المعزمین : ۴۲۱

گ

- گزیده در اخلاق و تصوف : ۴۹۵

- طبقات الكبير : ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰ ، ۴۳۲ ، ۴۳۴ ، ۴۷۶ ، ۵۱۰ ، ۵۳۶
 طبقات ناصری : ۴۱۰ ، ۴۳۶ ، ۴۵۳ ، ۵۳۳ ، ۵۵۳

ع

- عجایب المخلوقات : ۳۷۹ ، ۳۸۲ ، ۳۸۷
 عرایس الجواهر و نفايس الاطایب : ۵۶۰
 عقد الفريد : ۴۰۸

غ

- غرر اخبار ملوك الفرس : ۵۱۹
 غریب القرآن : ۵۱۶
 غزالی نامه : ۵۱۴ ، ۵۱۵
 غنیة الكاتب و منیة الطالب : ۳۹۲ ، ۴۳۷ ، ۴۴۶
 غیاث اللغات : ۳۵۲ ، ۳۸۴ ، ۴۱۲ ، ۴۳۸ ، ۴۴۴

ف

- الفخری : ۳۷۴
 الفرائد و القلائد : ۵۱۹
 فرخانیه : ۳۶۴ ، ۳۸۷ ، ۴۲۲ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۷۵ ، ۵۲۲
 فرخی سیستانی : ۴۹۱
 فرهنگ اسدی : رک : لغت فرس
 فرهنگ اشعار حافظ : ۳۶۳
 فرهنگ ایران زمین : ۳۷۱ ، ۳۹۰ ، ۳۹۸ ، ۴۸۵
 فرهنگ پهلوی : ۳۷۰ ، ۳۸۷ ، ۴۲۵
 فرهنگ رشیدی : ۳۸۶
 فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوی : ۴۵۴
 فرهنگ معین : ۳۶۰ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۲۵ ، ۴۳۵ ، ۴۴۱ ، ۴۶۸ ، ۵۵۷
 فقه اللغة : ۵۰۳ ، ۵۱۹
 الفهرست : ۴۳۶ ، ۵۱۰ ، ۵۱۳

ل

- معانی الشعر: ۵۰۸
معجم الادبا: ۴۹۱، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۱۷،
۵۳۴، ۵۵۶
معجم القرآن: ۳۷۷
معلقات سبع: ۵۴۸، ۵۴۹
معیار: ۱۸۰
معیار القلم: ۵۱۵
معیار النظر: ۵۱۵
مغرب مطرزی: ۵۲۲
مفاتیح العلوم: ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۱۲، ۵۱۲،
۵۱۶
مفتاح النجات: ۳۶۳، ۳۸۴، ۴۷۲
مقامات حمیدی: ۳۶۷
مقامه نویسی در ادبیات فارسی: ۴۰۴، ۵۰۷،
۵۱۶، ۵۲۵
مقدمه ابن خلدون: ۳۷۵
مقدمة الادب: ۳۵۶، ۳۶۷، ۳۸۶، ۴۰۶،
۴۹۵، ۵۱۱، ۵۲۱، ۵۶۰
المقصود والمدود: ۵۱۵
المقنع: ۵۱۷
منتخب قابوسنامه: ۳۵۸
منتخب اللغة: ۵۲۹
منتهی الارب: ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۸، ۴۰۶،
۴۵۱
المنجد: ۴۵۱
منهج المقال: ۵۴۲

ن

- نجات: ۱۷۲
النجوم الزاهرة: ۳۷۴
نزهة القلوب: ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۵،
۳۸۶، ۳۸۷، ۴۳۵، ۴۴۶، ۴۵۶،
۵۱۱
نسائم الاسحار: ۳۷۹، ۵۳۵

- لباب الالباب: ۴۴۸، ۵۵۴، ۵۵۵
اللبین: ۵۱۷
لسان التنزیل: ۴۹۶
لطائف الكتاب: ۵۵۶
اللغات: ۵۱۵
لغت فرس: ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۲۲
لغت نامه: ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۸،
۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۸۸، ۳۹۴،
۵۰۰، ۵۳۲
لمعة السراج لحضرة التاج: ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۵۹،
۴۷۶، ۴۸۵، ۵۲۵، ۵۳۸

م

- مثالب الوزیرین: ۴۹۸، ۴۹۹
مثنوی معنوی: ۳۶۴
مجمع الفرس سروری: ۴۶۵
مجله دانشکده ادبیات تهران: ۴۹۸، ۵۵۲
مجله دانشکده ادبیات مشهد: ۳۸۸
مجل التواریخ و القصص: ۳۷۵، ۴۲۳،
۴۳۳، ۴۳۴، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۷،
۵۴۶، ۵۵۳، ۵۵۴
مجل فصیحی: ۳۹۴
مرزبان نامه: ۳۹۹، ۴۸۵
مرصاد العباد: ۴۱۴
المرقاة: ۳۸۵، ۴۳۴، ۵۱۱، ۵۱۲،
۵۲۹، ۵۶۰
مروج الذهب: ۳۷۵
مسالك و ممالك: ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۸۲،
۴۵۶
مستصفی: ۱۷۹، ۵۱۴
المسند: ۵۱۳
المصادر: ۳۹۶، ۵۲۹
معارف بهاء ولد: ۳۶۴، ۴۰۱، ۵۳۸

- نسب الخيل في الجاهلية والاسلام و اخبارها : ۵۳۸ ، ۵۴۲ ، ۵۵۰ ، ۵۵۲
 ويديوداد : ۴۳۲ ، ۴۳۳ ، ۴۳۴
 ويس ورامين : ۴۷۸ ، ۴۵۱
 نقاش الفنون : ۴۰۰ ، ۳۹۹ ، ۳۶۰
 نقشه المصدر : ۴۳۷
 نفحات الانس : ۴۸۰
 نفخ الطيب : ۵۴۰ ، ۴۰۷
 نهاية الارب : ۷
 واژه نامه بندهشن : ۴۲۵
 وجوه قرآن : ۳۷۶
 الوحوش : ۵۱۵
 ورقه و گلشاه : ۴۸۹ ، ۳۹۲
 وزارت درعهد سلاطين بزرگ سلجوقي : ۳۷۹
 وفيات الاعيان : ۴۳۹ ، ۴۳۱ ، ۳۷۹ ، ۳۵۲
 ۴۹۸ ، ۴۹۹ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۵۰۲
 ۵۰۴ ، ۵۰۶ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸ ، ۵۰۹ ، ۵۱۵
 ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۱۸ ، ۵۱۹ ، ۵۳۵
 هداية المتعلمين : ۳۸۸ ، ۳۸۵ ، ۳۶۱
 ۴۵۷ ، ۴۴۷
 هفتاد سالگی فرخ : ۲۷۸
 هنرنامه يمینی : ۴۱۶ ، ۴۱۳ ، ۴۱۰
 ی
 یادداشت‌های قزوینی : ۳۷۲ ، ۳۷۰ ، ۳۶۶
 ۴۲۰ ، ۴۰۷ ، ۳۹۸ ، ۳۹۴ ، ۳۷۴
 ۵۴۳ ، ۴۴۸ ، ۴۳۶
 یادنامه ماسه : ۳۷۰
 یتیمه‌الدهر : ۵۱۹ ، ۵۰۵ ، ۴۹۱ ، ۴۳۹
 ۵۳۸
 یغما ، مجله : ۴۰۸ ، ۴۰۲ ، ۳۹۴ ، ۳۷۰

در مجله ارمنان - شماره ۲۰۱ سال ۶ و شماره ۸ سال ۱۶ - نامه ای از خاقانی به جلال الدین شروانشاه آمده است که از او اسط با نامه شماره ۳۴ ص ۲۲۹ - ۲۲۳ متن حاضر مشترک است . این نامه در متن ما بی آغاز است و اوائل آن با نامه مندرج در ارمنان ، چنانکه دیده می شود ، متفاوت . لازم دانستم آغاز آن را ، تا آنجا که در متن حاضر نیامده است ، پس از مقایسه و مقابله در اینجا بیاورم .

زندگانی سلطان معظم ، خاقان اعظم ، تاج اعظم السلاطین ، حامی -
الغزاة الموحدين ، ماحی الطغاة الملحدین ، موید السلطنة ، مشید الخلافة ، مولی
الاکاسره ، قاصع الجبابره ، قاصم القیاصره ، اول ملوک الخافقین ، اعدل عظماء
المشرقین ، کیخسرو الدهر فی جلالته ، اسکندر العهد فی ایالته ، محسود انوشروان
فی عدله ، متبوع نعمان فی بذله ، ملقن قابوس فی معالیه ، مهجن فناخسرو فی مساعیه ،
سید قروم الامم ، صاحب قران العالم ، مهدی الوقت فی البلاد ، ظل الله علی العباد ،
کیومرث زمان ، اعظم کیان ، ناسخ برمکیان ، وارث اشکانیان ، سائس ساسانیان ،
اقلیم گشای توران ، دیهم خدای ایران ، مستحق الخلافتین ، عنصر الجلالتین ،
عمدة السعادتین ، ملک الرحمة فی الدنیاء ، المظفر من السماء درمزد فضیلت گستری
و تمهید قواعد ملک پروری ، و تازه داشتن بناء مکرمت و برافراشتن لواء محمدت ،
و طرازیدن دیباجه دولت و سازیدن پیرایه نصرت الیف دوام سرمد و حلیف
بقای ابد باد . و ذات مقدس جهاننداری که نور مشخص آفرینش و سایه اخص
آفریدگار است ، و تاج گوهر بهرامیان و گوهر تاج اسلامیان ، از ملاحظه

عین‌الکمال به کمال عنایت محفوظ باد، و به عدت برخورداری از جهاننداری واصل،
و به اسباب دولتیاری از شهریاری متواصل. افاق و انفس منقاد فرمان؛ افلاک
و انجم خاک آستان؛ نواصی احرار روزگار به داغ عبودیت مستظهر؛ گردن
سرافرازان تاج [دار] به طوق خدمت مفتخر؛ نجاشی حبش خادم بارگاه معلی؛
هرقل روم هارون پیشگاه کبریا؛ زمان و زمین موالی و تابع؛ جهان و جهانیان موالی
و خاضع؛ توقیعات وحی مانند روح پیوند، عوده جهانیان و حرز زمانیان؛
رایات سدره مثال عرش ظلال، گریزگاه انصار حق و پناه احبار خلق؛ و در
کل احوال جلی و خفی آفریدگار تعالی حفیظ و خفی بحیب الله نبی الرحمة و آله
ابرار الامة.

بنده دولتمخواه و ظایف سلام و خدمت و رواتب حمد و مدحت مرتب
و موظف می‌دارد، و آستان معلی را که آسمان معالیست زمین بوس می‌کند، و
در صف النعال بندگی رخسار برخاک خضوع می‌مالد، و به دریافت دست بوس
عالی، که عین الحیات مکارم است تشنگان نیاز را بغایت آرزومند و متعطش
می‌باشد، و از سیرت خلوص پرور و طوینت صفا پذیر ادعیه آسمان فرسای و
اثنیه زمین پیمای می‌راند، و به جواهر ثنای زاهر که در دهان دارد، تشنگی
اشتیاق را تسکین می‌سازد، و به خاک آستان معلی که جهت حرز راه باخویشتن
همراه آورده است، دفع و بای غریبستان می‌کند، و به نشر مناقب خاندان
جهاننداری، و ذکر مناصب دودمان شهریاری اکناف بلاد و اصناف عباد را مجامع
مشرّف و مسامع مشتّف می‌گرداند. و ایم الله که ارواح کیان مملکت که از کنار
طینت مفارق شده‌اند و به معسکر ارواح باز رفته، تمنی دارند که به قالب
بشریت رجعت کنند و به عالم حس باز آیند تا صفات اخصّ ایران خدای جهان
خدایو را نصره الله تعالی که ملکی هیئت ملکی هیبت است، بر عادت بنده کاتب -
الوحي مدایح شوند، و مشارق و مغارب گیتی را به نوبت همایون خدایگان

تهنیت می کنند، و دیوان بنده را که از لوازم مدحت و جوامع محمّدت جهاننداری به عقود جوزا و عقود ثریا مکوکب و موشح است، شاهنامه ملک الانام خوانند و نصب عین خویش سازند و لافخر؛ و برای اعلی نوره الله که جام جهان نمای کیخسروی و آینه اسکندری از آن عبارتست نبو شد که بنده دولت خواه به طرف هر اقلیم برسد چگونه صدف شکن محامد و نافه گشای مدایح می باشد، و در محاضر و نوادی با حواضر و بوادی به فصل الخطاب خطب مدایح جهاننداری می پردازد، و زیور گردن روزگار می سازد. و معلوم است که انعام و عواطف ملوک را حق گزاری جز به ثنا و مدحت نتوان کرد، و خاصیت کبرای ملوک دوستداری ثنا بود، والله یحب الثنا. و بنده از فر همت علیاء جهاننداری و اثر اصطناع خداوند می داند که زبان اودر ثنا طرازی و مدحت سازی نظام عقد بیان و نقاب عقد تبیان شده است.

زبان بسته به مدح محمد آرد نطق

که نخل خشک پی مریم آورد خرما

و بحمد الله و حسن ارشاده ثناء بایغ شهنشاهی در مجالس و محافل بمبالغتی می رود که صدور ملک نشان و ملوک صدر نشین را از آن مبالغت ثناء زاهر حیرتی حسرت انگیز و عبرتی غبطت آمیز پدیدار می آید، و کرام الکاتبین که امین یمن و یسارند، برین... صحر که بنده می نماید و سراید، معوذتین می خوانند، و دفع عین الکمال را از لعبة العین سپند می سازند و می سوزند. و بایست که روزگار چشمی داشتی تا بدیدی که بنده مخلص به خصایص جمشیدی و خصال آرشی که ذات مقدس خدایگان را داده اند، روان پرویز آل ساسان و روح نوح آل سامان را در سیادت و سیاست چه شکست می کند و تهجین می آغازد، و بر خلفان خلفا و سلاطین در اکتساب محامد و مآثر چه تشنیع می زند و ملامت می کند. چه در جنب اخلاق عالیّه ملک رحیم نصره الله تعالی همه قاصرند

و ناتمام . و هر وقت که فضل ربّانی به واسطه عطای پادشاهان ناجبوی روزی را مدد می فرستد ، بنده جهانیان را چنان می نماید که آن موهبت فرستاده و داده خدا یگانست . چه حقیقت است که باشندگان نواحی و اقطار به زهاب چشمه و امطار زندگانی کنند ، اما کرم فیاض بردریا بندند ، و صحت مزاج از اعتدال طبیعت شناسند ، اما حیات بخشی را بر ارواح نهند . و اگر عهد آستان بوس بحضور از بنده فوت شده باشد ، بحمد الله که سنت عهد بندگی به غیبت اقامت کند و تازه می دارد ، و چون غرض از امثال فرمان الهی مجود گزاردن است به جهات کعبه ، و کعبه اگر چه از نظرمیقات شناسان طاعت دور تری افتد ، از قبله ای باز نماند . پس کعبه چه دور و چه نزدیک ، راکع و ساجد چه به سقلاب و چه روم . مسافر چه به یمن و چه طایف خاصه فاینا تولوا فثم وجه الله .

هر جا که روم قبله دل سوی تو بینم

در آینه خود را طلبم روی تو بینم

و حقیقت است که از نور آفتاب مثال و منافع بعدا بعد بیشتر چشم دارند که به قرب اقرب . و بنده که عاشق درگاه معلّی است ، به نسیمی که از خاك آن درگاه به بنده رسد قانع است . و بعد الیوم هیچ غرضی در اندیشه تصوّر نکند ، تا هیچ منازع و ازع در راه نیاید . چنانکه تشنه بیابان بریده که بر جناح خطر باشد ، مقصودش از دریا طلبیدن آب است و بس . اما غواص مشهور را که از راه نظر در آید ، غرض از دریا آب نیست ، گوهر است . لاجرم آنکه به آب قانع است ، مقصودش حاصل است . چه دریا نقصان بر نتابد . و آنکه گوهر طلب است ، اگر یک نوبت بمحصول مقصود خرم شود ، هزار نوبت نومید برگردد ، و شاید بود که به طلب جواهر نورانی در قعر بحر ظلمانی گرفتار آید و سپری شود .

خاقانی اگر در غم بر یار فشاند جان در خواب خیالش را دیدار نیندیشد

مع هذا بنده تا از سلک رضاع یافتگان خدمت انفصال نموده وفصال یافته است، و از سعادت قبول پیش خدمت تخت معلای آسمان سایه عرش پایه محروم مانده، لعمرا الله هیچ چاشنی از لذت زندگانی ندارد. روضه جان پژمرده و چشمه راحت فسرده می بیند، و در کاس امید عذب رحیق را عذاب حریق می پندارد، و به حکم آنکه بنده را در جناب مکه حفظها الله تعالی بالعدل والاحسان در بیضه غرا و غره بیضا عظم الله قدرها نذری بلیغ رفته بود که تا زیارت شام و سفر قدس بر نیارد به مقام زاد و بود مراجعت نکند، و تضمین در صورت آن نذر آن بود که دعای حضرت علیا به هردو قبله گفتنی بود، و میان هردو زیارت جمع کردنی ...^۱

فهرست ماخذ

- آثار الوزراء : سيف الدين حاجي بن نظام عقيلي . بتصحيح و تعليق
ميرجلال الدين حسيني ارموي و محدث . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۳۷
- آداب الحرب والشجاعة : فخر مدبر . بتصحيح و اهتمام احمد سهيل
خوانساري . تهران . ۱۳۴۶
- آداب اللغة العربية و تاريخها : محمد محمدی . انتشارات دانشگاه
تهران . ۱۳۳۵
- ابن خلکان : رك : وفيات الاعيان
- الابنيه عن حقائق الادويه : موفق الدين ابو منصور على المروى .
بتصحيح احمد بهمنيار . بكوشش حسين محجوبى اردكانى انتشارات دانشگاه
تهران . ۱۳۴۶
- احاديث مثنوى : تأليف بديع الزمان فروزانفر . دانشگاه تهران . ۱۳۳۴
- احياء الملوك : ملك شاه حسين سيستانى . باهتمام دكتر منوچهر ستوده .
بنگاه ترجمه و نشر كتاب . ۱۳۴۴
- ارمغان ، مجله : وحيد دستگردى
- اسد الغابه فى معرفة الصحابه : ابن اثير . المكتبة الاسلامية بطهران .
اسكندرنامه : بكوشش ايرج افشار . بنگاه ترجمه و نشر كتاب . ۱۳۴۳
- اسم مصدر - حاصل مصدر : تأليف دكتر محمد معين . تهران . ۱۳۴۱
- اعلام قرآن : دكتر محمد خزائلى . تهران . ۱۳۴۱
- الاغراض الطبية والمباحث العلائيه : سيد اسماعيل جرجانى . چاپ

عکسی . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۵

امثال و حکم : تالیف علی اکبر دهخدا . تهران . چاپ دوم ۱۳۳۹
انسان الکامل : عزیزالدین نسفی . بتصحیح ماریژان موله . تهران .

۱۳۴۱

بحر الفوائد : بکوشش محمد تقی دانش پژوه . بنگاه ترجمه و نشر
کتاب . ۱۳۴۵

برهان قاطع : محمد حسین بن خلف تبریزی . باهتمام دکتر محمد معین .
تهران . ۱۳۳۱

تاریخ ادبیات در ایران : تالیف دکتر ذبیح الله صفا . تهران . ۱۳۴۱ -
۱۳۳۵

تاریخ ایران بعد از اسلام : تالیف دکتر عبدالحسین زرین کوب .
طهران . ۱۳۴۳

تاریخ بخارا : ابوبکر محمد بن جعفر الترشخی . ترجمه ابونصر قباوی .
تلخیص محمد بن زفر . تصحیح مدرّس رضوی . تهران . ۱۳۱۷

تاریخ بلعمی : ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی . بتصحیح محمد تقی
بهار . بکوشش محمد پروین گنابادی . تهران . ۱۳۴۱

تاریخ بیهقی : ابوالحسن علی بن زید بیهقی . با تصحیح احمد بهمنیار .
تهران . چاپ دوم .

تاریخ بیهقی : باهتمام دکتر غنی - دکتر فیاض . تهران . ۱۳۲۴
تاریخ تمدن اسلام : جرجی زیدان . ترجمه و نگارش علی جواهر کلام .
تهران . ۱۳۴۵

تاریخ جهان آرا : قاضی احمد غفاری قزوینی . تهران . ۱۳۴۳
تاریخ جهانگشای : علاء الدین عظاملک جوینی . بسعی و اهتمام محمد

قزوینی . لیدن . ۱۳۵۵-۱۳۲۹

تاریخ الخلفاء . لمولف مجهول من القرن الحادی عشر . مسکو . ۱۹۶۷

تاریخ سیستان : به تصحیح ملک الشعراء بهار . تهران . ۱۳۱۴

تاریخ طبرستان : بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب . به تصحیح

عباس اقبال . ۱۳۲۰

تاریخ عربستان و قوم عرب : سید حسن تقی زاده . تهران . ۲۹-

۱۳۲۸

تاریخ قرآن : تالیف محمود رامیار . تهران . ۱۳۴۶

تاریخ گزیده : حمد مستوفی . به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی . تهران .

۱۳۳۹

تاریخ ملل و دول اسلامی : کارل بروکلمان . ترجمه دکتر هادی

جزایری . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۶

تاریخ یعقوبی : احمد بن ابی یعقوب . ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی .

بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۳

تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام : منسوب به سید مرتضی بن

داعی حسنی رازی . به تصحیح عباس اقبال . تهران . ۱۳۱۳

تجارب السلف : هندو شاه صاحبی نخبجویی . به اهتمام عباس اقبال .

۱۳۱۳

تحفة حکیم مومن : محمد مومن حسینی طبیب . با مقدمه دکتر محمود

نجم آبادی . تهران . ۱۳۳۸

تحفة العراقرین : خاقانی شروانی . با اهتمام و تصحیح و حواشی و تعلیقات

دکتر یحیی قریب . ۱۳۳۳

تحلیل اشعار ناصر خسرو : تالیف دکتر مهدی محقق . انتشارات

دانشگاه تهران . ۱۳۴۴

تحلیل هفت پیکر نظامی : نگارش دکتر محمد معین . انتشارات دانشگاه

تهران . ۱۳۳۸

تذکرة الاولیا : شیخ فریدالدین عطار نیشابوری . بتصحیح دکتر محمد

استعلامی . ۱۳۴۶

ترجمه تاریخ طبری : ابوعلی محمد بلعمی . چاپ عکسی . بنیاد فرهنگ

ایران . ۱۳۴۵

ترجمه تاریخ یمینی : ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی . به اهتمام

دکتر جعفر شعار . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۵

ترجمه تفسیر طبری : به اهتمام حبیب یغمائی . ۷ مجلد . انتشارات

دانشگاه تهران . ۱۳۴۳-۱۳۳۹

ترجمه رساله قشیریہ : با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان

فروزانفر . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۵

ترجمه کلیلہ و دمنہ : ابوالعالی نصرالله منشی . تصحیح و توضیح

مجتبی مینوی طهرانی . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۳

ترجمه فارسی مسالک و ممالک : ابو اسحق ابراهیم اصطخری .

بکوشش ایرج افشار . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۰

ترجمه مفاتیح العلوم : ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی . ترجمه

حسین خدیوچم . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۷

ترة الاطناب فی شرح الشهاب : ابوالحسن علی بن احمد « ابن القضاعی »

بکوشش محمد شیروانی . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۳

التصفیه فی احوال المتصوفه : قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر

العبادی . به تصحیح دکتر غلامحسین یوسنی . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۷

تعلیقات تاریخ بیهقی : سعید نفیسی . انتشارات دانشگاه تهران .

۱۳۳۲

تعلیقات حدیقه الحقیقه : تألیف مدرس رضوی . تهران . ۱۳۴۴
تفسیر ابوالفتوح رازی : به اهتمام مهدی الهی قمشه‌ای . چاپ دوم .

۱۳۳۴-۱۳۳۵

تفسیر سوره یوسف (جامع الستین للطائف البساتین) : احمد بن
محمد بن زید طوسی . به اهتمام محمد روشن . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۶
تفسیر قرآن پاک : چاپ عکسی . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۴
تفسیر قرآن کریم : ابوبکر عتیق سورآبادی . چاپ عکسی . بنیاد
فرهنگ ایران . ۱۳۴۵

التفهیم لاوائل صناعة التنجیم : ابوریحان محمد بن احمد بیرونی . با
تصحیح جلال‌الدین همایی . تهران . ۱۳۱۸

تمهیدات : ابوالعالی عبدالله بن محمد . . . المیانجی الهمدانی ملقب به
عین القضاة . با تصحیح عقیف عسیران . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۱
جامع التواریخ : رشیدالدین فضل‌الله . بسمی و اهتمام احمد آتش . آذوقه .

۱۹۵۷

جامع الشواهد : در سه جزو . مؤسسة المطبوعات الادبیة . اصهبان
جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی : لسترنج . ترجمه محمود
عرفان . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۳۷

جوامع الحکایات : محمد عوفی . بسمی محمد رمضانی . تهران .

۱۳۳۵

جهان نامه : محمد بن نجیب بکران . بکوشش دکتر محمد امین ریاحی .

تهران . ۱۳۴۲

- چهار مقاله : احمد بن عمر نظامی عروضی سمرقندی . بکوشش دکتر محمد معین . تهران . ۱۳۳۳
- حبیب السیر فی اخبار افراد بشر : غیاث الدین بن همام الدین الحسینی المدعو به خواندمیر . با مقدمه جلال الدین همای . تهران . ۱۳۳۳
- حدائق السحر فی دقائق الشعر : رشید الدین وطواط . بتصحیح عباس اقبال . ۱۳۰۸
- حدود العالم من المشرق الى المغرب : بکوشش دکتر منوچهر ستوده . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۰
- حديقة الحقیقه : سنای غزنوی . به تصحیح مدرس رضوی . تهران . ۱۳۲۹
- خاندان نوبختی : عباس اقبال آشتیانی . تهران . ۱۳۱۱
- خسرو و شیرین نظامی گنجوی : بتصحیح وحید دستگردی . تهران . ۱۳۳۳
- خسرو و شیرین : نظامی گنجوی : مصحح ا. ی . برتلس . باکو . ۱۹۶۰
- خوابگزاری : با تصحیح و مقدمه ایرج افشار . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۶
- دائرة المعارف فارسی : زیر نظر غلامحسین مصاحب . ۱- س دستور دبیری : محمد بن عبد الخالق المینی . بتصحیح عدنان صادق ارزی . انقره . ۱۹۶۲
- دستور الوزراء : خواندمیر . با تصحیح سعید نفیسی . تهران . ۱۳۱۷
- دیوان انوری : باهتمام مدرس رضوی . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۳۷
- دیوان خاقانی شروانی : بتصحیح علی عبدالرسولی . تهران . ۱۳۱۶

دیوان خاقانی شروانی : بکوشش دکتر ضیاء الدین مجادی . تهران .

۱۳۳۸

دیوان عثمان مختاری : باهتمام جلال الدین همایی . بنگاه ترجمه و نشر

کتاب . ۱۳۴۱

دیوان قوامی رازی : بتصحیح محدث ارموی . تهران . ۱۳۳۴

دیوان اشعار ناصر خسرو : بتصحیح حاجی سید نصرالله تقوی . مجتبی

مینوی . تهران .

راحة الصدور وآية السرور : محمد بن علی الراوندی . بسعی وتصحیح

محمد اقبال . با تصحیحات لازم مجتبی مینوی . تهران . ۱۳۳۳

راهنمای کتاب ، مجله : صاحب امتیاز ، دکتر یارشاطر . به مدیریت

ایرج افشار

رسوم دارالخلافة : ابوالحسن هلال بن محسن صابی . ترجمه دکتر

محمد رضا شفیعی کدکنی . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۶

رسوم الرسائل ونجوم الفضائل : حسن بن عبدالمومن الخوئی . بتصحیح

عدنان صادق ارزی . انقره ۱۹۶۳

روضة الصفا : میرخواند . تهران . ۱۳۳۸-۱۳۳۹

ریحانة الادب : میرزا محمد علی مدرسن . تهران . ۱۳۶۴

زین الاخبار : ابوسعید عبدالحی گردیزی . به تصحیح عبدالحی حبیبی .

بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۷

السامی فی الاسامی : ابوالفتح احمد بن محمد المیدانی . چاپ عکسی .

بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۵

سلجوقنامه ظهیری : تهران . ۱۳۳۲

شاهنامه فردوسی : چاپ کتابخانه بروخیم . تهران . ۱۳۱۴

- شاهنامه فردوسی : چاپ مسکو . ۱۹۶۳
- شاهنامه فردوسی : از روی چاپ مهل . تهران . ۱۳۴۵
- شرح تعرف : ابوابراهم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری . نولکشور .
لکهنو .
- شرح فارسی شهاب الاخبار : قاضی قضاعی . با مقدمه و تصحیح
محدث ارموی . تهران . ۱۳۴۲
- شرح مشکلات دیوان انوری : ابوالحسن حسینی فراهانی . بتصحیح
مدرس رضوی . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۰
- شرف النبی و معجزاته : به تصحیح محمد روشن . دستنویس
- صاحب بن عباد : تالیف مرحوم احمد بهنیار . بکوشش دکتر محمد
ابراهیم باستانی پاریزی . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۴
- صاحح الفرس : محمد بن هندوشاه نخجوانی . باهتمام دکتر عبدالعلی
طاعی . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۱
- صورة الارض : ابن حوقل . ترجمه دکتر جعفر شعار . بنیاد فرهنگ
ایران . ۱۳۴۵
- طبقات سلاطین اسلام : استانلی لین پول . ترجمه عباس اقبال .
طهران . ۱۳۱۲
- طبقات الصوفیه : امالی شیخ الاسلام ابواسماعیل عبدالله هروی انصاری .
تصحیح عبدالحی حبیبی قندهاری .
- طبقات الکبیر : محمد بن سعد کاتب الواقدی . من منشورات موسسة
النصر . طهران .
- طبقات ناصری : قاضی ابوعمرو منهاج الدین سراج . به تصحیح عبدالحی
حبیبی . کابل . ۱۳۴۳-۱۳۴۲

عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات : محمد بن محمود بن احمد

طوسی . به اهتمام دکتر منوچهر ستوده . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۵

عرایس الجواهر و نفایس الاطایب : ابوالقاسم عبدالله کاشانی .

بکوشش ایرج افشار . تهران . ۱۳۴۵

غزالی نامه : جلال الدین همای . چاپ دوم . تهران . ۱۳۴۲

غنیة الکاتب و منیة الطالب : حسن بن عبدالمومن الخوینی . بتصحیح

عدنان صادق ارزی . انقره . ۱۹۳۶

فروخنامه : ابوبکر مطهر جمالی یزدی . بکوشش ایرج افشار . تهران .

۱۳۴۶

فروخی سیستانی : تألیف دکتر غلامحسین یوسنی . مشهد . ۱۳۴۱

فرهنگ اشعار حافظ : تألیف دکتر احمد علی رجائی . تهران . ۱۳۴۰

فرهنگ ایران زمین : به مدیریت ایرج افشار

فرهنگ پهلوی : دکتر بهرام فره‌وشی . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۶

فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی : گردآورنده دکتر سید صادق

گوهرین . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۷-۱۳۳۷

فرهنگ معین : تألیف دکتر محمد معین . تهران . ۱۳۴۷-۱۳۴۲

الفهرست : محمد بن اسماعیل الندیم . ترجمه م . رضا تجدد . چاپ دوم .

تهران . ۱۳۴۶

قابوسنامه : عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر . با مقدمه و حواشی

سعید نفیسی . تهران . ۱۳۱۲

قابوسنامه : عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر . به اهتمام و تصحیح

دکتر غلامحسین یوسنی . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۵

قراضه طبیعیات : منسوب به شیخ رئیس ابوعلی سینا . با مقدمه و

حواشی و تصحیح دکتر غلامحسین صدیقی . سلسله انتشارات انجمن آثار ملی .

۱۳۳۲

قصص الانبیاء : ابواسحق نیشابوری . باهتمام حبیب یغائی . بنگاه ترجمه

و نشر کتاب . ۱۳۴۰

قصص قرآن مجید : برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری . به

تصحیح دکتر یحیی مهدوی . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۷

کشف الآیات قرآن مجید : براساس کشف الآیات فلوگل . بکوشش

محمد دبیر سیاقی . تهران . ۱۳۴۴

کشف الاسرار و عدة الابرار : ابوالفضل رشیدالدین میبیدی . به سعی

واهتمام علی اصغر حکمت . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۳۹-۱۳۳۱

کشف المحجوب : ابی الحسن علی بن عثمان مجویری . از روی متن

تصحیح شده ژوکوفسکی . باهتمام محمد عباسی . تهران . ۱۳۳۶

گزیده در اخلاق و تصوف : ابو نصر طاهر بن محمد الخانقاهی .

بکوشش ایرج افشار . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . تهران . ۱۳۴۷

لباب الالباب : محمد عوفی . با تصحیحات سعید نفیسی . تهران .

۱۳۳۵

لسان التنزیل : باهتمام دکتر مهدی محقق . بنگاه ترجمه و نشر

کتاب . ۱۳۴۴

لغت فارس : تالیف ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی . بتصحیح

واهتمام عباس اقبال . تهران . ۱۳۱۹

لغت نامه : تالیف علی اکبر دهخدا .

لمعة السراج لحضرة التاج (بختیارنامه) : به کوشش محمد روشن .

بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۸

مجله دانشکدهٔ ادبیات تهران .

مجله دانشکدهٔ ادبیات مشهد .

مجممل التواریخ و القصص : بتصحیح ملک الشعراء بهار . تهران .

مجممل فصیحی : فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی . بتصحیح

محمود فرخ . مشهد . ۱۳۴۱-۱۳۳۹

مرصاد العباد من المبدء الى المعاد : نجم الدین رازی . بسعی شمس العرفاء .

تهران . ۱۳۱۲

المراقبة : منسوب به بدیع الزمان ادیب نظنزی . مقابلہٗ دکتر سید جعفر

سجادی . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۶

مروج الذهب و معادن الجوهر : ابوالحسن علی بن حسین مسعودی .

ترجمہٗ ابوالقاسم پاینده . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۷-۱۳۴۴

المصادر : ابو عبدالله حسین بن احمد زوزنی . بکوشش تقی بینش .

مشهد . ۱۳۴۵-۱۳۴۰

معارف بهاء ولد : محمد بن حسین خطیبی بلخی مشهور ببهاء ولد .

باهتمام بدیع الزمان فروزانفر . تهران . ۱۳۳۸

معجم الادباء : یاقوت . به سعی دکتر احمد فرید رفاعی . مصر .

۱۳۶۷-۱۹۴۸

معلقات سبع : ترجمہٗ عبدالمحمد آیتی . تهران .

مفتاح النجات : شیخ الاسلام احمد جام «ژنده پیل» . با تصحیح و

تحشیهٗ دکتر علی فاضل . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۷

مقامه نویسی در ادبیات فارسی : دکتر فارس ابراهیمی حریری .

انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۶

مقدمة الادب : ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری . گردآورنده سید

محمد کاظم امام . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۲
مقدمه ابن خلدون : ترجمه محمد پروین گنابادی . بنگاه ترجمه و نشر
کتاب . ۱۳۳۷

نزهة القلوب : چاپ بمبئی . ۱۳۱۱
نزهة القلوب : حمد مستوفی . المقالة الاول . استفنسون . لندن . ۱۹۲۸
نزهة القلوب : حمد مستوفی . به کوشش محمد دبیر سیاقی . تهران .

۱۳۳۶

نسائم الاسحار من لطائف الاخبار : ناصرالدین منشی کرمانی . بتصحيح
محدث ارموی . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۳۸
نفائس الفنون فی عرایس العیون : شمس الدین محمد بن محمود آملی .
تهران . ۱۳۳۶-۱۳۷۷

نقشة المصطور : شهاب الدین محمد خرنندزی زیدری نسوی . به تصحيح
و توضیح دکتر امیر حسن یزدگردی . تهران . ۱۳۴۳
نفحات الانس من حضرات القدس : عبدالرحمن جای . بتصحيح
مهدی توحیدی پور . تهران . ۱۳۳۶

واژه نامه بندهش : تألیف مهرداد بهار . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۵
وجوه قرآن : ابوالفضل حبیش بن ابراهیم تفلیسی . بسعی دکتر مهدی
محقق . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۰

ورقه و گلشاه عیوقی : باهتام دکتر ذبیح الله صفا . انتشارات دانشگاه
تهران . ۱۳۴۳

وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی : تألیف عباس اقبال .
بکوشش محمد تقی دانش پژوه و یحیی ذکا . انتشارات دانشگاه تهران .

۱۳۳۸

وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان : ابن خلکان . مكتبة النهضة المصرية .
 هداية المتعلمين في الطب : ابوبكر ربيع بن احمد الاخويني النجاري .
 باهتمام دكتور جلال متيني . انتشارات دانشگاه مشهد . ۱۳۴۴
 هفتاد سالگی فرخ : زیر نظر مجتبی مینوی . تهران . ۱۳۴۴
 هنرنامه یمینی : عثمان مختاری . رك : دیوان عثمان مختاری .
 یادداشت‌های قزوینی : بکوشش ایرج افشار . انتشارات دانشگاه تهران .

۱۳۳۲-۱۳۴۷

یتیمه الدهر : ابو منصور ثعالی . دمشق . مطبعة حنفیه . ۱۳۰۱
 یغما ، مجله : حبیب یغمایی .

استدراك

ص ۳۰ س ۱۲

«برگ انجیر به ضدی کف خضیب پنجه سبز برمی گشاد.»
«کف الخضیب .

(ترکیب وصفی) کف دست رنگ شده (فرهنگ فارسی معین، ج ۴ . ترکیبات خارجی) / (اخ) نام ستاره ای است سرخ رنگ به-
جانب شمال که چون به دایره نصف النهار رسد وقت اجابت دعاست.
(غیث) (اندراج) نام یکی از کواکب مرآة ذات الكرسي است. (از
مفاتیح العلوم خوارزمی). کوکبی است روشن از قدر ثالث بر صورت
ذات الكرسي (جهان دانش به نقل مؤلف).

ستاره ای است سرخ رنگ به جانب شمال که قدام معتقد بودند
چون به دایره نصف النهار رسد هنگام اجابت دعاست. (فرهنگ
فارسی معین . ج ۶ . ص ۱۵۸۳).

سنام الناقه . (حاشیه ص ۱۰۲ التفهیم . به تصحیح جلال همایی)

کف خضیب.

و اما آن روشن که بر منبر خداوند کرسی است او را کف خضیب خوانند، ای دست حنا بسته از دو دست پروین. و آن پاره ابری که بر دست برنده سرغول است ساعد دست پروین است و گروهی مرکف الخضیب را «کوهان اشتر» خوانند. زیرا که تازیان از کواکب خداوند کرسی اشتری تصور کردند. (التفهیم. به تصحیح جلال همایی. ص ۱۰۲).

کف الخضیب گردون گردد به زخم سخت

بر زخم سخت بازوی خنجر گذار ملک

مسعود سعد سلمان

بر استقامت حال تو بر بسیط زمین

بر آسمان کف کف الخضیب کرده دعا. انوری

به نقل از لغت نامه دهخدا

در جهان هر دفتری کز مدح او خالی بود

از فلک کف الخضیب آتش در آن دفتر زند

دیوان عبدالواسع جبلی. ج ۱. ص ۱۱۵

چرخ گردان هست با کف خضیب از بس که ریخت

خون خصمانت به دست خویشتن در کارزار

همانجا. ص ۱۴۴

مرکب او گر به گاه حمله نعلی بگنند

زان کند کف الخضیب خویش را گردون سوار

همانجا. ص ۱۸۳

ص ۱۶. س ۱۲-۱۱

«دعای نیکان که عصای موسی بود براهل عصیان، حبال کفر
 فرعونیان بی فروعون يك باره فروبرد.»
 این عبارت ناظر به آیه‌های ۶۵ و ۶۶ از سورة طه (۲۰) قرآن
 است.

«قالوا یا موسی اما ان تلقی و اما ان تكون اول من القی. قال
 بل القوا فاذا حبالهم وعصیهم یخیل الیه من سحرهم انتھا تسعی.»
 تفصیل و تفسیر این آیه‌ها را بنگرید به «ترجمه تفسیر طبری»،
 ج ۴، ص ۹۹۱-۹۹۲ به بعد، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی؛ و
 «تفسیر قرآن مجید» محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج، ج ۱. ص
 ۶۵ به بعد، به تصحیح دکتر جلال متینی؛ و «کشف الاسرار و عدة الابرار»،
 ج ۶، ص ۱۳۸ به بعد، به تصحیح گروهی از دانشمندان به نام علی اصغر
 حکمت؛ و «تفسیر نسفی» ج ۱، ص ۴۴۳ به بعد، به تصحیح دکتر
 عزیزالله جوینی؛ و «تفسیر ابو الفتوح رازی» ج ۷، ص ۱۵ به بعد، به
 تصحیح مهدی الهی قمشه‌ای.

ص ۱۷. س ۱۰

گم بودگان

این ترکیب در شاهنامه فردوسی نیز آمده است :

سخنهای چرب و دراز آوری مگر بخت گم بوده باز آوری

چاپ بروخیم. ج ۰۲. ص ۴۶۸

همه درددل پیش‌دستان بخواند غم پور گم بوده با او براند

همانجا، ج ۰۴. ص ۱۱۰۴

ص ۳۳. س ۱۱

« الشعر بالشعر ربا » استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر آن را به حدس مأخوذ از « والشعیر بالشعیر ربا » می‌دانست .

برای اصل حدیث رك : صحیح بخاری ، بیوع ، ۵۴ ، ۷۴ ، ۷۶ - مسند مسلم حجاج : مساقاة ، ۷۹ - ابوداود : بیوع ، ۱۲ - ترمذی : ۲۴ - نسائی : بیوع ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ - ابن ماجه : تجارات ، ۴۸ - دارمی : بیوع ، ۴۱ - الموطأ : بیوع ، ۳۸ - مسند حنبل : ج ۱ : ۲۴ ، ۴۵ به نقل از : «المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی» ترتیب و تنظیم : ا. ی. ونسك - ی. ب. منسج. اجزاء - الثالث . ص ۱۴۱. س ۲۵ .

ص ۳۳. س ۱۱

« الشعر بالشعر ربا » چنانکه به حدس صائب استاد شادروان بدیع الزمان فروزانفر در بالا یاد کردم، این عبارت برگرفته از حدیث « الشعیر بالشعیر ربا » است که مأخذ آن نیز یاد شد.

نکته گفتنی در این است که خاقانی خود این مضمون را در شعری آورده است و این شعر در دیوان او نیامده است. من شعر را از روی برگه‌ای که استاد علامه فقید مجتبی مینوی بر دیوان خاقانی، چاپ عبدالرسولی، ملکی خود چسبانیده ، نقل می‌کنم. نوشته استاد بر آن برگه چنین است:

« در رساله‌ای عربی که به‌او حدالدین غزنوی نوشته این دوبیت

فارسی را (آورده نسخه کتابخانه مستر بیتنی به‌نشان (H. 858)

کیف اباری به‌فولاده و اجاری جرازه و اتمنی فی میدان المباهاة

برازه وانی یسامی بهرامی بروازه ام کیف تغلب شعوذتی اعجازه
 گر در جواب سحر حلالش نهم سخن
 حقا که جز رباء حرامش نخواند او
 آنک از نصاب مال به قارون دهد زکاة
 از طالب زکاة ربا چون ستاند او
 (کذا به سه نقطه در گُر و چون)
 خلیفه او را به دبیری دیوان دعوت کرده بود ، «

(دیوان . ص ۶۳۸)

خواجوی کرمانی نیز از « شعرو شعیر » به وجهی یاد کرده است.
 زین طایفه شعرت به شعیری نخرد کس
 گسر آب حیات است به پاکی وروانی
 دیوان . ص ۵۰۵

ص ۴۱ . س ۱۶

چنانکه در تعلیقات خود بر منشآت خاقانی - ص ۴۱۰ - آورده ام،
 در بسیاری از متنهای کهن جایگاه عیسی ع در آسمان چهارم است و
 همخانه آفتاب؛ فقط در « شرف النبی » ابوسعید خرگوشی به ترجمه
 نجم الدین محمود راوندی به سالهای ۵۹۷، مصحح من بنده از
 انتشارات بابک، عیسیای مسیح را در آسمان دوم جای داده اند:

« باب سی ام - ذکر معراجهای رسول (ص)

... پس مرا بر بالا برد تا به آسمان دوم رسید و خواست که
 در بگشایند ... پس در بگشادند . چون در رفتیم یحیی و عیسی را

دیدم؛ و هردو خاله‌زاده یکدیگر بودند .»

شرف‌النبی. ص ۳۰۵

«... و آورده‌اند که یوسف بر آسمان سیوم است و عیسی و

یحیی بر آسمان دوم.»

همانجا. ص ۳۱۵

ص ۴۴. س ۱۷، و ص ۱۹۳. س ۱

«روز بازار» و «روی بازار» به هردو وجه در متنهای کهن

آمده است :

دلارای برداشت چندان جهیز که شد در جهان روی بازار تیز

ن. ل: روز بازار

شاهنامه. چاپ مسکو. ج ۷. ص ۸۱، ب ۸۴

به‌فریاد شد گازر از کار اوی همی تیره شد روز بازار اوی

شاهنامه. چاپ بروخیم. ج ۶ - ص ۱۷۶۲

روز بازار فضل و علم مفید عرصه علم و عالم توحید

حدیقه الحقیقه. چاپ استاد مدرس رضوی. ص ۷۲۵

ص ۷۶. س ۱

«زمین از جوش آن تنگ صفت نماید.»

همانند این مضمون است عبارت منقول در همین «منشآت» :

«عرصه زمین از جوش جیش تنگ صفت نمودی.»

منشآت. ص ۱۵۹. س ۱۳-۱۲

ص ۱۶۱. س ۱۱-۱۰

« جنبش تعارف اصل »

ناظر به حدیث : «الارواح جنود مجنّدة فما تعارف منها ائتلف

و ما تناكر منها اختلف . » است.

تذكر حضرت مجدالعلی بوستان

« [عایشه] الارواح جنود مجنّدة ...

جانها لشکریابی است از لشکر خدا . هرچه با یکدیگر

آشنایی دارد با یکدیگر آرام گیرد ، و هرچه با يك [دیگر] آشنایی

ندارد نفور گیرد و قصد یکدیگر کنند ...

شرح فارسی شهاب الاخبار .

تصحیح م . ت . دانش پژوه . ص ۵

« وقال عليه السلام : الارواح جنود مجنّدة ... »

گفت (ص) : جانها لشکرها اند ساخته ، هرکه را از [آن]

جانها آشنایی است (با یکدیگر) تنها را دوستی است ، و هرکه را از

جانها آشنائی نیست تنها را بیگانگی است ... »

ترك الاطناب ... به کوشش محمد شیروانی . ص ۱۳۹

ص ۱۲۰ . س ۲

ابن ذکا . این ترکیب در « مرزبان نامه » نیز آمده است :

« ... مگر خرگوشی که بدها و ذکا چون پرتو ابن ذکا در میان انجم

می یافت . »

مصحح محمد روشن . ص ۳۰۷

در تعلیقات مرزبان نامه ، ص ۶۹۲، آنچه گفتنی است گفته ام؛
حاصل آنکه :

« ابن الذکاء و ابن ذکا : سپیده دم »

دستورالاعوان. تصحیح دکتر سعید نجفی اسداللهی. ج ۱. ص ۸

« ابن ذکا ... صبح. (خلاص نظنزی) (مذهب الاسماء) بامداد:
(خلاص نظنزی) سپیده دم. ابن الذکاء »

لغت نامه دهخدا

شاهدی از دیوان سنائی می آورم :

« ز بهر حشمت او را شد دست در شب و روز

بنات نعش پرستار و بنده ابن ذکاش »

دیوان . چاپ دوم استاد مدرس رضوی. ص ۳۱۶

ص ۱۴۰ . س ۲

« یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً » ، سورة نسا (۴) ،

آیه ۷۵

ص ۱۵۲ . س ۵

« بحیرا - (در آرامی به معنی گزیده و دانشمند است) یا
سرجیوس همان راهب نصاری است که وقتی محمد (ص) کودک
بود و به شام رفته بود ، مقام نبوت را برای او پیشگویی کرد . رک.
به مقالة ونسینک Winsinek ، در دائرة المعارف اسلامی . »

مینورسکی . فرهنگ ایران زمین .

ج ۱ . دفتر ۲ . ص ۱۶۸

ص ۱۶۲ . س ۱۲

« و ان تجمعوا ... » ، سورة نسا (۴) ، آية ۲۷

ص ۱۸۰ . س ۹

خرگوشی

اشاره است به ابوسعید (ابوسعبد) خرگوشی نیشابوری که اثر نامدار او « شرف النبی » به اهتمام من بنده ، محمد روشن ، ازسوی انتشارات بابک ، در زمستان ۱۳۶۱ در تهران منتشر شده است .
برای شرح احوال خرگوشی ، گذشته از مقدمه من بر « شرف النبی » ، به نوشته محققانه دوستم ، دکتر احمد طاهری عراقی ، در « نشر دانش » ، نشریه مرکز نشر دانشگاهی ، شماره ۲ ، بهمن و اسفند ۱۳۶۱ بنگرید .

ص ۲۰۴ . س ۶

سکنجه ، در « لسان التنزیل » ص ۱۱۸ ذیل « برد » به صورت شکنجه (که بی گمان غلط است) ، و در « مقدمه الادب » ص ۳۱ و « داراب نامه طرسوسی » ج ۱ . ص ۳۰۷ آمده است . (شواهد ازدوست دانشمند دکتر علی رواقی است) .

خاقانی در دیوان ، « سنگچه » آورده است :

گرچه به چشم عوام سنگچه چون لؤلؤ است

لیک تف آفتاب فرق کند این و آن

دیوان . ع . ص ۳۴۰

ص ۲۳۰. س ۱۱

ذوالریاستین...

«... پس از آن آشکار گردید کار رضا (ع)، و مأمون او را ولی عهد کرد و علمهای سیاه برانداخت و سبز کرد... و مأمون رضا (ع) را گفت ترا وزیری و دبیری باید که از کارهای تو اندیشه دارد. او گفت یا امیرالمؤمنین، فضل سهل بسنده باشد که او شغل کدخدائی مرا تیمار دارد و علی [بن ابی] سعید صاحب دیوان رسالت خلیفه که از من نامه‌ها نویسد. مأمون را این سخن خوش آمد و مثال داد این دوتن را تا این شغل کفایت کنند. فضل را ذوالریاستین ازین گفتندی...»

تاریخ بیهقی. تصحیح دکتر علی اکبر فیاض. چاپ دوم. ص ۱۷۲

چاپ فیاض - غنی. ص ۱۷۲

ص ۲۵۷. س ۳-۲

«وما یعلمها الا العالمون».

ناظر به آیه ۴۲ از سوره عنکبوت (۲۹) است :

«وما یعقلها الا العالمون».

ص ۲۹۴. س ۶-۵

«گنبد فلك نیز مزکوم بود که سحاب مرکوم داشت.»

این عبارت نیز ناظر به آیه ۴۴ است از سوره طور (۵۲):

«وان یروا کسفاً من السماء ساقطاً یقولوا سحاب مرکوم.»

ص ۲۹۹. س ۴

«یمین الدوله محمود غزنین که عرنین ایام بود.»

خاقانی در دیوان خود نیز از این دوترکیب و جناس آن سود

جسته است که گمان می‌برم در هر دو چاپ دیوان - تصحیح مرحوم
عبدالرسولی و نیز تصحیح دکتر سجادی به غلط ضبط شده است:
گرچه شروان نیست چون غزنین منم غزنین فضل
از چو من غزنین نگر غزنین به شروان آمده

سج . ص ۳۷۳ - عب ۳۸۲

که وجه درست آن : « غزنین فضل » است و « چومن غزنین » .
این بیت را نیز در چاپ دکتر سجادی دیده‌ام و به غلط چنین
ضبط شده :

غزنین فعل بود به غزنین فضل در
غزنین خراب گشت و ز غزنین نشان نماند

دیوان . ص ۸۷۱

که درست آن : « غزنین فعل » و « ز غزنین » است .

ص ۳۰۰ . س ۱۳

« فانظروا ... » ناظر است به آیه ۴۹ از سوره روم (۳۰)

ص ۳۰۴ . س ۲۲

« کذبوا علی الله وجوههم مسوده » آیه ۶۱ از سوره الزمر (۳۹)

ص ۳۱۱ . س ۱۴

فاوایی .

« فاوا » در « تفسیر طبری » . ج ۴ . ص ۹۹۲ آمده است :
« هر آینه ببرم دستهای شما و پاهای شما از فاوا یعنی چپ

راست ... »

«فاوا» در این جا ترجمه «من خلاف» است و نسخه بدل آن :
 «ناهمواری». در «ترجمه وقصه های قرآن» مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق
 سورآبادی که به کوشش دکتر یحیی مهدوی و دکتر مهدی بیانی در
 ۱۳۳۸ چاپ شده و هنوز منتشر نشده است، «فاوا» ص ۱۲-۱۳ آمده
 است و نیز «فادوئی» (ص ۱۹، ۲۶، ۳۶). در «قصص قرآن مجید»
 برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی، به اهتمام دکتر یحیی مهدوی
 «فادوا» آمده است :

«هرآینه ببرم دستهای شما و پایهای شما را فادوا، دست راست
 و پای چپ ...» (ص ۲۵۵). آقای دکتر مهدوی در «فهرست» می نویسد:
 فادوا، از خلاف (در فرهنگها نیست لیکن در ترجمه آیات
 «فادوائی» و اشقاقات آن معادل «اختلاف» و نظائر آن بکار رفته است).
 (ص ۵۱۳ - همان کتاب) و نیز رك : تفسیر قرآن کریم، تألیف ابوبکر
 عتیق سورآبادی. چاپ عکسی، ص ۷ س ۶، ص ۶۹ س آخر، ص ۸۶
 س ۶ و ۷

(شواهد از آقای دکتر علی روافی است)

ص ۳۳۴. س ۱۱

«سپید باز کربزی بر ساعد سلطان بود و از مضیق کربزش...»
 من این عبارت را در چاپ نخستین غلط کردم و نادرست چاپ
 کرده بودم، وجه درست آن را شاهی نیز هست:

«به باز کربزی بمانم همی

اگر کبك بگريزد از من رواست.»

رودکی. چاپ نفیسی. ج ۳. ۱۰۲۰.۳، به نقل از فرهنگ معین

«هر خربطی به آب سیه سر فرو برد

آنجا که از کریز بر آید سپید باز»

اثیر اخسیکتی . به نقل از لغت نامه

ص ۳۳۲ . س ۱

«خاقانی کیست؟ اورا محل نباید نهادن ...»

آقای دکتر محمد دبیر سیاقی در گفتاری مبسوط وجه این

ترکیب را روشن ساخته است:

«محل نگذاشتن - ترکیب و یا به تعبیر دقیق تر مصدر اسمی

سلبی «محل نگذاشتن» و «محل نکردن» امروزه به معنای بی اعتنائی

کردن و به چیزی نشمردن و پرداختن به کسی و توجه نکردن به شخصی

است، مقابل «محل گذاشتن» ، اما این تعبیر معنای اصلی آن ترکیب

نیست .

کلمه «محل» که جزء اول این مصدر مرکب است معنای «جا»

و «مکان» و «جای در آمدن» و «آنجا که بدان در آیند» دارد، بنابراین

معنی تحت اللفظی «محل گذاشتن» جایدا آوردن و مکان تعیین کردن

می شود، نه به چشم اعتنا دیدن و توجه کردن و پیدا است که این اخیر

چنانکه معمول است بر حسب نیاز معنای مجازی و غیر حقیقی است که

آن ترکیب یافته است . اما این تغییر معنای ترکیب به پیروی از

دگر گونی معنای لفظ «محل» رخ داده است، بدین بیان که با اندک

دقت می توان دریافت که نظام اجتماع و مدارج طبقات و مراتب مشاغل

اختصاصی به معنای اصلی لغت «محل» داده و از معنای اصلی و وسیع

کلمه که «جا» و «مکان» باشد، نشستگاه دارنده مقام و جایگاه جلوس

صاحب رتبت و مکانت در جمع صاحبان مناصب و دارندگان مقام اراده شده، و درحقیقت ذکر کل و اراده بعض گردیده است، و باز به سبب علاقه و بستگی کلمه «محل» یکبار دیگر راهی به جانب مجاز پیموده و معنای خود پایه و مقام و مرتبت و اعتبار به خود گرفته است چنانکه در این عبارت از تاریخ ابوالفضل بیهقی می بینیم: «اولیاء وحشم را به نواختن و هر یکی از ایشان را به مقدار و محل و مرتبت بداشتن»

این گرایش معنای اصلی لفظ به معنای مجازی در زبان فارسی دیرینه است و تمثیل «محل هر کسی پیدا است» که باز زبانزد بیهقی در عبارت ذیل شده است از این تحول و گرایش پیدا آمده: «البتة همدستان نباشم و کس را زهره نیست که در این ابواب سخن گوید چه محل هر کس پیدا است.» مصراع زیرین از عنصری شاعر نیز معنای اصلی و مجازی کلمه را یکجا خوب تجسم می دهد، آنجا که می گوید: «محل خاک نباشد برابر آذر.»

... «محل و قدر ترا کرد گار افزون کرد» ...

«سعدی و عمرو و زید را هیچ محل نمی نهی

وینهمه لاف می زنی چون دهل میان تهی»

«...»

مجله سخن. دوره ۱۷. شماره ۹. ص ۹۸۶ - ۹۷۸

این ترکیب در «سمک عیار» به صورت: «جایگاه ایشان پدیدار

کردن» آمده، و در عربی به صورت: «بین منازلهم»

ص ۳۳۲ - ج ۳۹۱

رك : نقدهای آقایان دکتر شفیع کدکنی و دکتر علی رواقی:

راهنمای کتاب، شماره ۳. سال ۹. سخن. شماره ۱. سال ۱۸

ص ۴۷۸. س ۲۰

ابن صبح ...

ابن صبح : آفتاب و روز و روشنایی صبح و حرامزاده .

(مدارالافاضل)

ابن صبح : کنایه از آفتاب است. (غیاث اللغات)

ابن صبح: آفتاب عالمتاب .

(فرهنگ مترادفات و اصطلاحات)

خاقانی در این جا به ایهامی که در معانی «مدارالافاضل» آمده

است، نظر دارد.

* * *

تصویری که از « استامپاز قبر خاقانی » آورده‌ام، برگرفته از

جزء ثانی کتاب «روضات الجنان و جنات الجنان» تألیف حافظ حسین

کربلائی تبریزی است که به تصحیح و تعلیق کتابشناس دانشمند آقای

جعفر سلطان القرائی است که به سال ۱۳۴۹ در شمار انتشارات بنگاه

ترجمه و نشر کتاب به چاپ رسیده است.

این دانشمند در تعلیقات خود می نویسد:

«... آقای دکتر غفار کندلی در نامه‌ای که از بادکوبه به مصحح

فرستاده، قبر خاقانی شروانی را هم اکنون سالم و بی آسیب می‌داند

و معتقد است که قبر او و مقبرة الشعرا را از روی مدارك مبسوطی که

پیش او است می‌توان به آسانی تعیین کرد، می‌گوید: «اینکه بعضی

می‌نویسند که حالا از مقبرة الشعرا خبری نیست، به نظر این جانب این

اظهار نظر روی اطلاعات ناقص شخصی است و نادرست است ...
 مرحوم نوروز آغازاده آستامپاژ نوشته قبر خاقانی را با خود به باد کوبه
 آورده و این کاغذ گران بها حالاً در آرشیو موزه نظامی باد کوبه نگهداری
 می شود. حیفم آمد که جلد دوم کتاب روضات الجنان بدون این سند
 تاریخی چاپ شود، لذا عکس آن را فرستادم ...»
 ص ۶۳۶ . ج ۲

* * *

نوشته روی سنگ قبر چنین خوانده می شود:
 «هذا القبر المرحوم المغفور اکابر الحکما والشعرا الحکیم
 افضل الدین ابراهیم خاقانی بن علی شرشروانی (؟) بتاريخ سنة خمس
 و ^{سبعین} _{تسعين} و خمس مائه»

هه اهل العمل
 كور اهل العمل
 اكان اهل العمل
 واهل العمل
 الصل اهل العمل
 هم كاهل العمل
 صل واهل العمل
 صل كاهل العمل
 واهل العمل

Хагани Ширванинин гәбринин эстампажы.

استامپاژ قبر خاقانی



آنچه از محمد روشن چاپ و منتشر شده است:

- ۱- تفسیر سوره یوسف «الستین الجامع للطائف البساتین» املای احمد بن محمد زید طوسی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ اول ۱۳۴۵- چاپ دوم ۱۳۵۶
- ۲- جنگنامه حضرت سید جلال الدین اشرف. انتشارات آستانه اشرفیه ۱۳۴۸
- ۳- لمعة السراج لحضرة التاج. «بختیارنامه». بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸
- ۴- منشآت خاقانی. افضل الدین بدیل خاقانی. انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۹
- ۵- بخشی از تفسیری کهن. از مؤلفی ناشناخته. بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۱
- ۶- مشروطه گیلان از یادداشت‌های رایینوبه انضمام وقایع مشهد. انتشارات طاعتی ۱۳۵۲
- ۷- سومین کنگره تحقیقات ایرانی. سی و چهار خطابه. بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۲
- ۸- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی رشت. انتشارات فرهنگ ایران زمین. ۱۳۵۳
- ۹- سومین کنگره تحقیقات ایرانی. بیست و پنج خطابه. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۳
- ۱۰- داستان فرود از شاهنامه فردوسی. بنیاد شاهنامه فردوسی ۱۳۵۴
- ۱۱- مرزبان‌نامه. سعدالدین وراوینی. ۲ جلد. بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۵
- ۱۲- هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی. بیست و پنج خطابه. فرهنگستان ادب و هنر ایران ۱۳۵۷
- ۱۳- هشتمین کنگره « » . سی و شش خطابه. « » « » ۱۳۵۸
- ۱۴- هشتمین کنگره « » . بیست و هفت خطابه. « » « » ۱۳۵۸
- ۱۵- شرف‌النبی ابوسعید واعظ‌خرگوشی. ترجمه نجم‌الدین راوندی. انتشارات بابک ۱۳۶۱

همکاری:

- ۱- نامه مینوی. زیر نظر حبیب یغمائی و ایرج افشار ۱۳۵۰
- ۲- جشن نامه پروین. زیر نظر دکتر محسن ابوالقاسمی و محمد روشن ۱۳۵۴
- ۳- مقالات فرزاد. به اهتمام احمد اداره‌چی گیلانی. زیر نظر محمد روشن ۱۳۵۶

زیر چاپ:

- ۱- ترجمه تاریخ کبیر طبری
- ۲- کتاب تنکوشای بابلی